حصه اول

منتخب اللباب

تصنيف

محمد هاشم خان المخاطب به خافي خان نظام الملكي

در

احوال سلاطين تيموريه که در هندوستان

سلطنت کردند



باهتمام

اشياتک سوسيتي بنگاله

بتصحيح

مولوي کبير الدين احمد و مولوي غلام قادر

در

کالج پريس

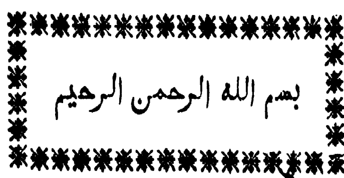
بکارپردازی منشي کرامت حسين طبع شد



کلکته سنه ١٨٦٩ ع

فهرست حصهٔ اول کتاب منتخب اللباب

تمام شد



بسم الله الرحمن الرحيم

جهان جهان شکر و سپاس - افزون از قیاس - پادشاهي را سزاست - که بمقتضاي حکمت بالغه وجود جهانداران ذوي الاقتدار را باعث امن و امان عالمیان گردانید * و بآب تیغ گیتي ستان تاجداران ذي وقار آتش فساد و فتنهاي اکناف عالم را فرو نشانید * و درود بیحد - و صلوة لاتعد - مر شاه رسل - خاتم انبیاء مرسل - و اولاد و اصحاب کبار او را رواست - که پرتو نور جمال جهان افروز کفر سوز او تزلزل در ایوان کسري انداخت - و اوثان و اصنام روي زمین را سرنگون ساخت *

چو صیتش در افواه عالم فتاد * تزلزل در ایوان کسري فتاد
بلا قامت لات بشکست خورد * به اعزاز دین آب عزّي ببرد
نه از لات و عزّي بر آورد گرد * که توریت و انجیل منسوخ کرد

بر طالبان اخبار نو و کهن دیر کهن آباد مخفي نماند - که چون جلد ثاني تاریخ منتخب اللباب تالیف خادم آثم محمد هاشم

مخاطب بهاشم علي‌خان که آخر مخاطب بخافي‌خان نظام‌الملکي گردید مشتمل بر ذکر احوال سلاطین سلسلهٔ عالیهٔ امیر تیمور صاحب قران که فرمان رواي هند بوده‌اند - و ابتداي فردوس مکاني محمد بابر پادشاه غازي بعد جلوس در ماوراء النهر که سي و سه سال فرمان فرمائي فرغانه و سمرقند و بلخ و بخارا و کابل نمود - در سنه نهصد و سي و دو هجري [۹۳۲] علم جهانباني هندوستان بهشت‌نشان بر افراشت - تا ذکر سلطنت عهد مبارک پادشاه - جم جاه - جوان بخت - فرازندهٔ تاج و تخت - اختر برج جهانباني - گوهر درج صاحبقراني - آبرو بخش دولت دو بارهٔ تیموري - ابو المظفر ناصر الدین محمد شاه بادشاه غازي - لغایت سنه هزار و صد و سي که بتالیف آن جلد پرداخته در مدت دو صد سال قمري بچهارده واسطه زینت افزاي تخت هندوستان پر وسعت گشته اند - انشاء الله تعالی تا ظهور صاحب الزمان رشتهٔ انتظام اختتام دولت و فرمان روائي این دودمان ذو الاحترام از دور نیفتد مرتب گردیده - [فقرهٔ چند بطور مقدمه بران افزوده شد *] (1)

مقدمه

چون ذکر سلطنت سلسلهٔ عالیهٔ صاحبقران گیتي ستان بمیان آمده فقرهٔ چند از بیان حسب و نسب این خاندان عالي نژاد که باعث فخر ترکان والا نسب اند از روي تواریخ معتبر

---

(1) اگرچه در هیچ نسخه این قدر عبارت نیست اما بي آن لمسلهٔ کلام مربوط نمي گردد *

بکمال اختصار بزبان خامه میدهد * باعتقاد بعضي مورخین اصل بنای ترکان والا نژاد از ترک بن یافث بن حضرت نوح پیغمبر علیه السلام است - که ترکان اورا یافث اغلان (2) نامند - و برخي از مورخین او را کیومرث دانند - و گویند از عهد او نمک در طعام انداختن - و از چوب و گیاه خانه ساختن - و از چرم چهار پایان خرگاه پدید آوردن - و از پوست ملائم بهائم لباس دوختن و پوشیدن رواج یافت - و بمرور ایام تصرفها دران بهم رسید - و درین باب اختلاف قول نیز بسیار بنظر آمده * بهر حال ابتدای رسم جهانباني در ترکستان او نهاد - و دویست و چهل سال عمر نمود - و سلسلهٔ همه ترکان ایران و توران و فرمان روایان ترک نژاد که مجمل برصفحهٔ بیان مي‌نگارد بدو منجر میگردد * و دران عهد رسم بود که بعد فوت پدر به پسر سوای شمشیر و اسلحهٔ جنگ میراث نمي رسید و باقي کل متروکهٔ میت بدختران میرسید - بعده که بچهار پنج واسطه سلطنت به النجه (3) خان ثاني رسید - [ترکان] بگمراهي ابلیس پر تلبیس که از روز ازل رهزن فرزند آدم است راه خلاف و کفر اختیار نمودند - و ازان سلسله دو فرزند توام بهم رسیدند - یکي را مسمی بتاتار ساختند - دومي را موسوم بمغول نمودند - و بعد از فوت پدر ملک موروثي بر هردو برادر بالمناصفه قسمت

---

(2) دراکبر نامه آوغلان نوشته - و درلغت ترکي آوغلن بمعني فرزند نوشته

(3) در روضة الصفا و حبیب السیر نامش النجه خان نوشته است *

شد - و مغول که بمغول خان بعد جلوس ملقب گردید پادشاه عظیم الشان گشت - و در رعیت پروري و ملک داري و اباد کاري نسبت بجد و آبا ممتاز برآمد - و آبادي مغلستان ازو بنا پذیرفت * اگرچه از عهد عرش آشیاني اکبر پادشاه اسم مغل بر ترک و تاجیک عجم حتی سید ایران و توران زبان زد خاص و عام گردید - اما في الحقیقت لفظ مغل مخصوص طائفهٔ ترکان همان سلسله و خاندان مغل خان است - چنانچه در ذکر سلاطین دهلي بتقریب اسم مغل که در زمان قدیم؛ بواو مي نوشتند مفصل بزبان قلم جاري گشته - و سلسلهٔ اولاد همان مغل خان بچنگیز خان و هلاکو و چغتا و امیر تیمور که مجمل تفصیل آن بنگارش مي آید میرسد - و روز بروز اولاد مغل خان چنان در کفر ثابت گردیدند که نمي خواستند نام اسلام بر صفحهٔ روزگار بماند - و تا مکاني که سم اسپان آنها میرسید در قلع ریشهٔ مسلمانان کوتاهي نمي نمودند - هر که تاریخ هرات بمطالعه در آورده میداند که چند لک مسلمانان الکهٔ خراسان و نواح و سواد هرات زیر شمشیر قوم مغل آمده *

القصه مغل خان را چهار پسر بودند - بعد از فوت پدر قراخان که از همه کلان و در ملت پدران قائم بود بجاي پدر فرمان روا گردیده - او را حق سبحانه تعالی بحکم آیهٔ کریمه یُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَیِّتِ فرزندي ارزاني فرمود در کمال جمال و نیک سرشتي - و آن طفل تا سه روز شیر مادر و هر دایه که براي او آوردند نخورد - شب چهارم مادر او که او نیز در غم فرزند ترک خور و آرام نموده بود گریه کنان بخواب رفت - پسر را در خواب دید که میگوید تا شیر مسلمان نباشد پستان بلب

نخواهم گرفت - مادر گفت در عهد پدران تو نام اسلام از نواح ترکستان بر خاسته - طفل گفت اگر حیات من مي خواهي تو خفیه مسلمان شو - والدهٔ او هواي آنکه پنهاني اقرار بوحدانیت خدا و رسالت نبي آن عهد آرد چارهٔ کار ندانسته پسر را شیر داده در اخفاي آن راز کوشید - چون دران زمان رسم بود که بعد یکسال از ولادت طفل اسم مقرر مي نمودند - بعد از انقضاي سال روزي که قبیلهٔ مادري و پدري فراهم آمده تجویز اسم بمیان آوردند - بحکم خدا آن طفل که درگهواره بود بزبان آمده گفت که اسم من اغُز (4) است - بعده اورا به اغز موسوم ساختند - چون بحد بلوغ رسید دو دختر عموهاي اورا براي او خواستند - بسبب اختلاف ملت که هردو را خفیه تکلیف اسلام نمود و قبول نه نمودند با هردو زن موافقت نشد - دختر سوم عموي او که با هم از خرد سالي همراز بودند و محبت وافر داشتند بحسب خواهش او بعقد او آوردند - وخفیه اورا براه راست آورده محبت زیاده باو بهم رسانید - هردو زن دیگر برو رشك برده نزد پدر اغز شکوه و نمامي نموده پرده از روي کار برداشتند - آخر کار جنگ صف بمیان آمده پدر و پسر بمبارزه پیوستند و آخر پدر کشته گردید - وجهان بکام اغز گشت - و ملقب باغز خان گردیده بجاي پدر نشست - و تمام قبیلهٔ مادر و

---

(4) دریک نسخهٔ اصل آغر و درباقي نسخ اغر و در روضة الصفا اغور و حبیب السیر و اکبرنامه اغوز نوشته - و در لغت ترکي نوشته که اوغوز نام بادشاهیست و آغر فرقهٔ از اتراك - و غالبا اغُز صحیح باشد

پدر را باظهار لطف نزد خود جمع ساخته گفت - هر که در قبول اسلام با من موافقت و متابعت نماید شریک دولت و سلطنت من است - و هر که پا از دائرهٔ اطاعت و رفاقت من کشیده بملک دیگر رود اختیار دارد - و الا میان من و او بجز شمشیر نخواهد بود - وبسیاری را مسلمان‌نمود و جمعي را بقتل رسانید - و بعضی ازو جدا شده ترک وطن اختیار نمودند - و هفتاد و یک سال سلطنت نموده در رواج اسلام کوشید - و ملک بسیار سوای ترکستان در تصرف آورده علم جهانباني اطراف و اکناف بر افراشت - و در اولاد او یک سلسله بچنگیز خان و صاحبقران (5) می رسد وسلسلهٔ دیگر بآغریه منتهی میگردد که صاحب مغلستان گفته میشوند - و چهار سردار آغریه درعهد صاحبقران ثاني در جنگ بلخ با چهار پنج هزار خانه دار از مغلستان آمده با پادشاهزاده محمد اورنگ زیب ملحق شدند - چنانچه انشاء الله تعالی مفصل بگزارش خواهد در آمد - و سلسلهٔ دیگر که از فرزندان مغل خان سلطنت بخاندان آنها بحال مانده بود و تا عهد ابو سعید میرزا زبدهٔ خاندان چغتا فرمان روائی ترکستان در اختلال احوال می نمود - یونس خان ست - که از سر نو با چغتا و دودمان امیر تیمور وصلت نموده - سلسلهٔ او به چنگیز و چغتا میرسد - بعد از بنای اسلامي که اغز خان گذاشت چند واسطه بران گذشت باز ترکان و فرمانروایان

---

(5) مراد از صاحبقران امیر تیمور است و از صاحب قران ثاني شاهجهان بادشاه *

ترکستان در ضلالت ملت مجوسي و آفتاب پرستي افتادند

بعد از انکه فریدون ملک را بهر سه پسر تقسیم نمود ملک عراق به ایرج پسر خرد و اطراف ما وراء النهر به تور پسر میاني داد - و ایرج بسبب حسد و تسلط تور خود را برای اصلاح کار نزد تور رساند - و تور اورا بقتل رسانید - و منوچهر از اولاد ایرج برهنمائي فریدون برای انتقام خون جد کمر بست - و بچندین واسطه قرنها شمشیر کین درمیان بود - و اسم ایران و توران بر ملک عراق و ماوراء النهر بنام ایرو تور بر زبانها جاری گشت - و مادهٔ نزاع ایران و توران ازان عهد در مقدمات ملکي بمیان آمد - چنانچه مفصل در شاهنامهٔ فردوسی و تواریخ دیگر درج است *

اما حقیقت هزار و پانصد سال تا تیمور تاش که جد نوزدهم امیر تیمور میشود مفصل در هیچ تاریخ بنظر نیامدهٔ - بعدهٔ در دودمان آنها ملت آفتاب پرستي بهمرسید - سبب آن مورخان صداقت بیان چنان بزبان خامه دادهٔ اند - که چون دران سلسله نوبت اقتدار ملک به چولین (6) بهادر پسر یلدوز خان که در

---

(6) در جمله نسخ منتخب اللباب چولین بهادر را پسر یلدوز خان نوشته است اما در حبیب السیر نوشته که آلانقوا که مادر بوزنجر خان است و نسب چنگیز خان و امیر تیمور کورکان بدو می پیوندد نبیرهٔ یلدز خان است زیراکه الانقوا بروایتی که در مقدمهٔ ظفرنامه مسطور است دختر جوینه بود وجوینه بنت یلدز خان - ودر اکبر نامه نوشته که جوینه پسر رشید یلدز خان است

شجاعت بی نظیر بود رسید - از اولاد او النقوا نام دختری زهره مثال داشت (؟) در کمال جمال و عفت ناکتخدا (7) شبی او در حجرهٔ خود بز بستر راحت خسپیده بود قبل از انکه خواب برو غلبه نماید بحکم وارادت قادر بیچون روشنائي از دریچهٔ آن حجره بصورت قرص آفتاب ظاهر گشت - و در ان حالت که دهان او وا بود بدهان او فرو شد - و دختر از مشاهدهٔ آن متردد گشته بمادر و همدمان خود ظاهرساخت - و در همان چند روز اثر حمل برو معلوم گردید - بعد وضع حمل سه پسر آورد یکی ازان هرسه پسر بوزنجر است که جد نهم چنگیز خان است و جد چهار دهم صاحبقران میشود - او خود را بفرزند آفتاب شهرت داده از اسلام رو تافته بآفتاب پرستي پرداخت - بیشتر از سلسلهٔ او وکیل مطلق با استقلال پادشاهان آن عهد بودند و بعضی فرمان روائیي نموده تا عهد هلاکو علم جهانباني برافراشتند •

نقل می نمایند که از سلسلهٔ جد و آبای آن خاندان دو برادر بودند (8) - برادر کلان در عالم رویا مشاهده نمود که ستارهٔ درخشندهٔ

---

(7) الانقوا اولا با پسر عمش کتخدا شده بود و ازو دو پسر متولد شدهٔ یکي بلکدی و دیگری یکجدي بعد ازان شوهرش وفات یافت سپس واقعهٔ تولد دیگر سه پسر بی پدر بوقوع آمده (شف - روضه الصفا - حبیب السیر)

(8) این دو برادر یکی قبل خان و دیگر قاجولي بهادر پسران تومنه خان بن بایسنقر خان بن قایدو خان بن بوقا خان بن بوزنجر خان بن الانقوا اند •

مابین آسمان و زمین نمودار گردید و ستارهای دیگر ازو هویدا شدند و هر ساعت بر روشنائي آن ستارها مي آفزود تا تمام روی زمین و آسمان را فرو گرفت - برادر دوم نیز همین خواب دید اما نسبت بخواب برادر کلان انتشار ستاره و روشنائي آن کمتر بود - تعبیر آن بر زبان معبران چنان جاري گشت که از اولاد برادر کلان پادشاه عظیم الشاني بعرصهٔ وجود آید و علم سلطنت و جهانداري در بیشتر اطراف ربع مسکون بر افرازد و قرنها اولاد او سلطنت نمایند - و برادر دوم که نسبت به برادر کلان کمتر ستاره در نظر او شعله افروز گردیده بود اولاد او در حکومت وکالت باستقلال از مشاهیر آفاق خواهند گردید - بعده هر دو برادر باهم عهد و پیمان بستند که سلطنت نصیب هر کدام گردد زمام اختیار سلطنت و عهدهٔ وکالت خود باولاد برادر دوم وا گذارد - چنانچه در سلطنت چنگیزیان صاحب مدار آن سلطنت آنها بعرصه ظهور آمده - بعده که نوبت جهانداري به سوغو چچین (9) رسید - باو خدا پسري داد که روز تولد آثار درخشندگي ستارهٔ اقبال هویدا بود - اورا مسمی به تموچین ساختند - که آخر ملقب بچنگیز خان گردید و در سیزده سالگي پدر او از جهان و دیعت حیات نمود - و در همان چند روز عم او سوغوچچین که مدار علیه سلطنت بود جان بجهان آفرین سپرد - و

---

(9) در حبیب السیر و اکبر نامه و دو نسخه اصل سوغوچچین و در دیگر نسخه اصل سوکی چچین و در دیگر یسوکي چچین و در روضة الصفا سوغیچین و در ترجمه تاریخ ابو الفدا سوجیچن نوشته

تموچین بجای پدر و عم قائم مقام گردید - و بموجب وصیت پدر و عمو قراچار نویان را که جد پنجم صاحبقران میشود و ذو الاقتدار سلطنت بود برای تربیت و آداب جهانداري چنگیز خان بطریق اتالیق مقرر نمود - * شعر *

قراچار و چنگیز ابن عم اند * بکشورکشائي قرین هم‌اند (10)

و در همان ایام که مراد از سن پانصد وهفتاد هجري باشد میان روس و مغلان نزاع ملکي و اختلاف تمام بمیان آمد - و هریکی علم جهانبانی در اطراف ترکستان برافراشت - چنانچه هفتاد و یک (11) حاکم بهم رسیدند - از انجمله اونگ خان (12) که بچنگیز خان قرابت قریبه داشت و ابتداءً در اعانت و تیمار داري چنگیز خان میکوشید آخر نظر بر جوهر رشادت چنگیز خان باغواي دیگر سرکشان در پی قتل چنگیزخان گردید - و چنگیز خان از ترس مدعیان رو بکوهستان آورد و اونگ خان تعاقب نمود - و بعد محاربات عظیم چنگیز خان فتح یافت - آخر رفته رفته بیاوري اقبال و مدد طالع بر همه سلاطین غالب آمده خروج نموده علم ظفر و نصرت اطراف ربع مسکون برافراشت - بعده که ایام رحلت او

---

(10) این شعر فقط دریك نسخه بود *

(11) دریک نسخه هفتاد و دو نوشته *

(12) درجمله نسخ منتخب اللباب اونگ نوشته اما در روضة الصفا آونگ خان و در ترجمهٔ تاریخ ابو الفدا اونگ و در حبیب السیر اونک و در وصاف آونك نوشته است *

رسید چهار پسر او که باسم تولي خان و چغتا خان و جوجي خان و منگوقا خان (13) مانده بودند هریکي را در زمان حیات طرفي از جهات عالم مقرر نمود - چنانچه تولي خان که سمت ملک ختا و زیرباد فرمانروا گردید - از اولاد او تا حال دران سرزمین حکمراني باستقلال مي نمایند - و همان ملت آفتاب پرستي دارند - از زبان تجار بندر سورت و یک دو مغلي که بسیاحت آنجا رفته بودند چنان مسموع شده که وزارت ملک ختا بفرنگي اکثر میفرمایند - و امرای مقرب پادشاه آن ضلع بدو زانو بهیئتے که زمین بوس می نمایند خوابیده آداب خدمت بجامی آرند - هرگاه آنها کلمه و کلام نمایند نیم خیز سر بالا نموده بجواب فرمودۀ آقاي خود پرداخته باز بهمان صورت میخوابند - و درسرا و بازار و مکاني که تجار غریب و مترددین درانجا سکونت میگیرند عورات و دختران دوشیزه بکر و غیر بکر را دلاله با خود گرفته میگردند - و بدین گروه فریاد می نمایند - هرکرا رغبت خریداري آن باشد طلبیده بعد پسند موافق سال و جمال او زر مهر مقرر کرده آن زر را بطریق گرو داده سوداي بعوض معاوضه

---

(13) در جمله نسخ موجوده منتخب اللباب منگوقا خان نوشته اما در حبیب السیر و ترجمه تاریخ ابو الفدا اورا اوکداي ودر وصاف و روضة الصفا و طبقات ناصری اورا اوکتای نوشته و بالاتفاق منکوقا آن نام پسر تولي خان بن چنگیز خان بود و بعضی از مورخین چغتا خان را جغتا خان و جغاتا خان و تولی خان را تولو خان نوشته اند و منکوقا خان نام هیچ کس از خانان یافته نشد

درمیان می آرند - اما اگر مسافر خواهد که زن را با خویش رام و راضي ساخته با خود ببرد ممکن نیست - و ورثهٔ زن بزبردستي و اعانت حکام مانع می آیند - و اکثر سفید پوست و بی نمک می باشند - و بغیر از موی سر بر تمام بدن و اندام زن و مرد آنها موي نمي باشد مگر بر زنخ مردان چند موي بر مي آیند *

القصه ملک خراسان و ماوراء النهر و کابل به چغتاخان ارزاني داشت - که تا زمان حال از فضل ایزد متعال و مدد طالع تیموري سریر ملک پر وسعت بهشت نشان هندوستان بنام دودمان آنها سر فخر بر آسمان برین می ساید - و منصف پیشگان جهانگرد که سیر تواریخ نیز نموده باشند - و طرف تعصب ملت و وطن را کار نفرمایند - میدانند که هیچ سلطنتي که نشاط سرشار دولت و مکنت و ثروت و استقلال سلطنت از بدین مرتبه باشد - و این همه ترحم که باوجود وقوع تقصیرات عمد خطا بخشیدن و جرم پوشیدن شعار موروثي آن سلسلهٔ عالیهٔ عالي نسب گشته بکار برند - و کافهٔ هفتاد و سه ملت که از اقالیم سبعه از وضیع و شریف بدین دولت ابد پیوند رجوع آرند کامیاب و کامرواي مقاصد ارجمند گردند - به پادشاهي دودمان چغتا خان نمیرسد - و قرعهٔ تقسیم قلمرو دشت قبچاق و بلاد چرکس و بلغار بنام جوجي خان افتاد که سلسلهٔ آن به اوزبک جوجي نیز زبان زد اند - و در ماوراء النهر و سر زمین توران لغایت حال موافق اقتضای نشیب و فراز زمانه فرمانروائي مینمایند - مجمل از احوال آنها انشاء الله تعالی ضمنا در ذکر سلطنت چغتا بگزارش خواهد در آمد *

[ذکر امیر تیمور صاحب قران]

فی الجمله کلمهٔ چند از مبدأ زمان ولادت و ایام فرمان روائي و گیتي ستاني وسال رحلت حضرت خاقان سکندر جاه سلیمان بارگاه امیر تیمور صاحبقران اَنَارَ اللّٰهُ بُرْهَانَهٗ که سلسلهٔ عاقبت بخیرآن منظور نظر الهي تا زمان قیامت بر صفحهٔ روزگار آبرو بخش سلطنت باد بگزارش می آرد *

ولادت آن نیر برج سپهر اقتدار که بواسطهٔ هشتم (14) بقراچار نویان اتالیق جغتا خان از اولاد قاچولي بهادر میرسد - سه شنبه بیست و پنجم شعبان المعظم سنه هفتصد و سي و شش [۷۳۶] در خطهٔ شهر

---

(14) در جمله نسخ اصل همچنین هست اما چنانکه در صفحه ۱۰ سطر ۲ گذشته بواسطهٔ پنجم صحیح باشد زیراکه در جمله تواریخ نسبت تیمور بدین ترتیب هست - تیمور بن تراغای بن برکل بن ایلنکر بن ایجل بن قراچار نویان بن سوغوجیچن بن یردمچي بن قاچولي بن تومنه بن بایسنقر بن قایدو بن بوقا بن بوزنجر بن الانقوا - لیکن در نسخ حبیب السیر و روضة الصفا و اکبر نامه و ابو الفدا و ظفرنامه و غیره بسیار تصحیفات درین نامها واقع شده بدین تفصیل (ترغاي تراغای - طراغای) بن (برکل - توکل) بن (ایلنکر - ایلنکیر - ایلنکیز) بن (ایجل - ایچل - ابخل - ابحل - انجل) و اختلافات سوغوجیچن در صفحه نهم گذشته و قاچولی را بعضی قاچولي نوشته اند

سبز توابع ماوراء النهر از بطن خاتون سرا پردهٔ عصمت نگینه خاتون بیگم اتفاق افتاد - و دوازدهم ماه رمضان المبارک سنه هفتصد و هفتاد و یک [۷۷۱] که سي و پنج سال از مرحلهٔ عمر طی نموده بود در قبة الاسلام بلخ بر تخت سلطنت جلوس فرمود * نظم *

چو بر مسند سروری پا نهاد
فلک داد تخت سلمیان به باد
کفش بحر و تیغش بکف در ستیز
نهنگي و جوهر درو موج ریز

جلائل فضائل - و محاسن خصائل - و علوي همت - و بلندي فطرت - و جوهر شجاعت و جلادت آن پادشاه گیتي ستان از آفتاب جهان تاب روشن تراست - چنانچه یکي از بخششهاي آن خسرو دریا دل گنج بخش که بر صفحهٔ تواریخ ثبت گشته بخشیدن سي هزار اسپ است درمجلس واحد - مجمل از ذکر آن مورخان صداقت بیان چنان بتحریر بیان آورده اند - که درسال عزیمت تسخیر دهلي که بر دریاي سند پل بسته با لک سوار از آب عبور مینمود - میرزا پیر محمد ولد میرزا جهانگیر نبیرهٔ صاحبقران از ملتان با عدم سرانجام آمده ملازمت نمود - و بعرض رسید که اسپان بی شمار لشکر و طویلهٔ خاص میرزا از ناموافقت آب و هوا تلف شده اند و حادثات دیگر علاوهٔ بی سرو سامانی گردیده و اکثر مردم سپاه پیاده اند - سي هزار اسپ با اسباب و سرانجام دیگر به میرزا بخشیدند و فرمودند که بلشکرخود قسمت نمایند - و سعي و جهدی که در تسخیر چهار دانگ ربع مسکون ازان پادشاه کشور ستان بظهور

آمده و با سر کشان بیشمار و کفار بد کردار در اکثر کارزار مکرر مقابله و مقاتله افتاده و پیوسته علم فتح و نصرت بر افراشته - ضرب المثل کهن سالان روزگار و سر مشق سلاطین نامدار است - چنانچه در فرصت سي و شش سال قمري ولایت ماوراء النهر و خوارزم و ترکستان و عراقین و خراسان و آذربایجان و فارس و ماژندران و کرمان و خوزستان و دشت قبچاق و مصر و شام و اکثر بلاد روم و بعضي مرز و بوم هندوستان تا پاي تخت دهلي و غیره بضرب شمشیر جهان ستان در تصرف آن خسرو گیتي ستان آمده - و بسیاری از ملوک و سلاطین اطراف را حلقه بگوش کشیده باز از طرف خود ملک مفتوح را بانها سپرده بجاري ساختن سکه و خطبهٔ اسم خود مامور نموده ملک بخشي را ضمیمهٔ گیتی ستاني ساخته - اگر خواهند که بر باقي احوال آن خسرو ذو الاقبال اطلاع یابند در ظفر نامه درج است * حسن عقیدت و کمال اخلاص که صاحبقران را نسبت با اهل بیت بوده اشهر و اظهر تر از انست که بشرح و بیان محتاج باشد - چنانچه گویند که این بیت اکثر ورد زبان او بود بیت

فردا که هر کسی بشفیعي زنند دست
مائیم و دست و دامن آل عبا بدست

بعده که سی و شش سال فرمانروائي نموده هفتاد و یکسال از مرحلهٔ عمر شریف طی نمود در مهم ختا سال هشتصد و هفت [۸۰۷] انحراف مزاج در طبع آن خسرو آفاق گیر بهمرسید - و در بلدهٔ انزار که از سمرقند هفتاد و شش فرسخ است لواي عزیمت به تسخیر وسعت

آباد عالم بقا افراخت - و در خطهٔ دلپذیر سمرقند مدفون گردید

مناز ای بت چین که چین هم نماند
مدار جهان این چنین هم نماند
نه جم ماند این جا نه نقش و نگینش
که نقش نگین بر نگین هم نماند

تاریخ ولادت و سلطنت و وفات آن مغفرت آیات ازین دو بیت استاد هویدا است

رباعي

سلطان تیمر (15) آنکه مثل او شاه نبود
در هفتصد و سی و شش آمد بوجود
در هفتصد و هفتاد و یکی کرد جلوس
در هشتصد و هفت کرد عالم پدرود

ذکر باقي چهار واسطه تا فردوس مکانی بطریق کمال اختصار به تذکار می آرد

بعد از امیر تیمور میرزا میران شاه طَابَ مَثْوَاهُ که پسر سوم صاحبقران است - از جهانگیر میرزا و عمرشیخ میرزا خرد تر - و از میرزا شاه رخ کلان تر- تولد آن گوهر معدن اقبال در سنه هفتصد و شصت و نه [۷۶۹] واقع شده - در عهد حیات والد بزرگوار بمدد جوهر رشد و استعداد که ضمیمهٔ وسعت خلق و سخا داشت حکومت آذربایجان که پای تخت هلاکو بود باستقلال بدو تعلق گرفت - میرزا

---

(15) ن - تیمور شه انکه مثل او شاه نبود *

ابابکر پسر کلان خود را در انجا گذاشته خود در تبریز که آب و هواي آنجا بمزاج او موافقت کرده بود بسر میبرد - بعد از وفات صاحب قران ابابکر میرزا در آذربایجان سکه و خطبه بنام پدر نمود و میرزا میران شاه در عین شباب و کامراني که چهل و یک سال نهال عمر او در جویبار فرمان دهي نشو و نما پذیرفته بود در جنگ یوسف (16) ترکمان حوالي سرو رود تبریز جهان را وداع نمود * بیت *

نشد سر خوش از جام عشرت کسی
که نا خوش نگشت از خمارش بسی

سوم میرزا سلطان محمد نَوَّرَ اللهُ رُوحَهُ - بعد از ودیعت حیات میرزا میران شاه پسر ارشد او میرزا سلطان محمد که با برادر خرد میرزا خلیل نام در سمرقند میبود - اگرچه در ایام قبل از رحلت میرزا میران شاه میرزا الغ بیک پسر میرزا شاه رخ در امور سلطنت تسلط زیاده داشت اما چون میرزا شاه رخ متوجهٔ حال میرزا سلطان محمد برادر زادهٔ خود بود در ایام فرمانروائي سفارش توجه بحال میرزا سلطان محمد بمیرزا الغ بیگ پسر خود مینمود - و میرزا الغ بیگ نیز پسر عموي خود را دوست میداشت - لهذا در تربیت او زیاده میکوشید - و میرزا سلطان محمد را دو پسر نیک اختر بودند سلطان ابو سعید میرزا و منوچهر میرزا - در ایام مرض الموت میرزا سلطان محمد که میرزا الغ بیگ بعیادت آمد میرزا در

---

(16) در جمله نسخ موجودهٔ منتخب اللباب یوسف نوشته اما جمهور اهل تواریخ اورا قرا یوسف نوشته اند *

حال نیز دست ابو سعید میرزا گرفته بمیرزا الغ بیگ سپرد وسفارش زیاده نمود لاجرم سلطان ابو سعید میرزا که دائم در سایهٔ عطوفت میرزا الغ بیگ کامیاب نشاط میبود و از روی اخلاص خدمت مینمود - روزي یکی از مقربان میرزا الغ بیگ را گفت که عم زادهٔ شما بسیار از روي ارادت و عقیدت خدمت مینماید - میرزا درجواب گفت خدمت ما نمیکند آداب جهانباني و ملک داري از صحبت ما کسب مینماید - چنانچه آخر بظهور آمد - و آخر سلطان محمد میرزا جهان را پدرود نمود * بیت *

چنین است گردیدن روزگار * سبک سیر بد عهد نا پایدار

چهارم سلطان ابو سعید میرزا نَوَّرَ اللّهُ مَرقَدَهُ - ابو سعید میرزا خلف الصدق میرزا سلطان محمد که درسنه هشتصد و سی [۸۳۰] ازنهان خانهٔ عدم قدم بعرصهٔ وجود گذاشت - بر وقت دربخارا خروج کرده براولاد میرزا شاه رخ و بنی اعمام غالب آمد - و درسال هشتصد و پنجاه و پنج [۸۵۵] بر تخت موروثي جلوس نموده تمام ماوراء النهر و بدخشان و کابل و غزنین در تصرف خود در آورد - و بر ترکستان و بعضی از حدود هندوستان نیز دست یافت - هیجده سال فرمانروائي نموده اواخر سلطنت بر مملکت عراق نیز تسلط یافته در چهل و سه سالگي با اوزن حسن ترکمان در نواحي اردبیل محاربه نموده به تسخیر ملک دار القرار شتافته جانرا بجهان آفرین سپرد *

مجو درستي عهد از جهان سست نهاد
که این عجوزه عروس هزار داماد است

پنجم عمرشیخ میرزا طَابَ ثَرَاهُ - عمر شیخ میرزا که پسر چهارم میرزا

ابوسعید بود از سلطان احمد میرزا و سلطان محمد مرزا و سلطان محمود میرزا خوردتر - و از سلطان مراد میرزا و الغ بیگ میرزا و سلطان خلیل میرزا و سلطان شاهرخ میرزا کلان‌تر - در سال هشتصد و شصت[۸۶۰] در سمرقند تولد یافته - سلطان ابوسعید میرزا ابتداءً کابل را بمیرزا ارزانی داشته بابای کابلي را که از امراي صاحب اقتدار بود اتالیق و صاحب مدار او ساخته رخصت فرمود - باز در جشن شادي خطبهٔ میرزایان نزد خود طلبداشته اورا کدخدا ساخت - و ولایت اندجان و اورجند و غیره که سرحد مغلستان بود بآن مردمک دیدهٔ خود مقرر نمود - و یکی از امرای جهان‌دیده کار آزموده را اتالیق او ساخت - و میرزا در بندوبست و نسق ولایت اندجان و اورجند بمرتبهٔ جهد بکار برد که سپاه مغول را مجال عبور ازان حدود نبود - و یونس خان که پادشاه ترکستان بود چون میان اولاد چغتا و او فساد ملکي و شمشیرکشي بهمرسیده مدتی غالب و مغلوب همدیگر میگردیدند - هرچند انواع حیله و تدبیر و جرأتها بکاربرد - بر ولایت متعلقهٔ عمر شیخ میرزا دست نیافت - بعد از واقعهٔ ناگزیر پدر در سال هشتصد و هفتاد و سه[۸۷۳] در اندجان که پای تخت فرغانه است بر تخت جلوس نموده تاشکند و شاهرخیه و بهرام (17) را بتصرف خود آورد - و میرزا بسیار پاك طینت و نیک سرشت و نکته سنج وکمال دوست بود - با شعرا صحبت میداشت - و در رسوم ملک داري و آباد کاري و رعیت پروري و معدلت‌گستري اورا یگانهٔ آن‌عهد میگرفتند - سي و

---

(17) در اکبرنامه سهرام نوشته است

نه سال از مرحلهٔ حیات بی ثبات طی نموده در سنه هشتصد و نود و نه [۸۹۹] که بیست و شش سال سریر آرائی نمود روزي بر بام کبوتر خانهٔ برآمده تفرج طیران کبوتران می نمود دران حالت آن عمارت - که منهدم گشته بحکم خداي لم یزل باعث زوال والي ملک گشته بوده از پا در آمد - و از صدمهٔ انهدام آن بناي سست نهاد روح پاک آن عالي نژاد بعالم قدس پرواز نمود - چهار فرزند نامدار ازو ماندند میرزا محمد بابر و میرزا جهانگیر و غیره که ذکر هر یک ضمنًا در سلطنت فردوس مکاني بابر پادشاه بزبان قلم خواهد آمد * بیت *

جهان و کار جهان جمله هیچ در هیچ است
هزار بار من این نکته کرده ام تحقیق



ذکر سلطنت فردوس مکانی محمد بابر پادشاه که بواسطۀ ششم بامیر تیمور صاحبقران میرسد و بعد تیمور ابتداءً در دهلی علم جهانبانی برافراشت

از گلشن اخبار کشورکشایان هندوستان و عجم چنین نکهت عنبر شمیم بمشام قلم مشکین رقم رسیده - که از زمان قدیم چنانچه بزبان خامه داده سلطنت ترکستان که مغولستان نیز خوانند ارث مغولان که مراد از مغل خان و اولاد او باشد بوده - بعد از تسلط چغتا که اکثر بلاد ترکستان نیز در تصرف امیر تیمور آمده رشتۀ قرابت و عداوت که از ایام قدیم میان سلسلۀ مغل خان و چغتا که بنی اعمام یکدیگرند علاوه هم گردیده بود - بعده میرزا ابو سعید که بواسطۀ چهارم به امیر تیمور میرسد بعد جلوس تخت بر بني اعمام غالب آمده پادشاه مستقل گردید - و بامداد پدر یونس خان که سلطنت باستقلال مغولستان ارثا بدو تعلق داشت و مغلوب برادر بود، کوشیده از خود راضي ساخت - و تکلیف نسبت از سر نو بمیان آورد - یونس خان نظر بر رابطۀ تجدید اتحاد بسه پسر میرزا ابو سعید سه دختر خود داد ازان میان مهرنگار خانم (18) که در خانۀ میرزا عمر شیخ بود ازو میرزا محمد بابر در سنه هشتصد و هشتاد و هشت [۸۸۸] از

---

(18) در تاریخ فرشته و اکبرنامه نامش قتلق نگار خانم نوشته •

کتم عدم قدم بعرصهٔ وجود گذاشت چنانچه تاریخ ولادت او که خالي از غرابت نیست یافته اند (19) * بیت *

اندر شش محرم زاد آن شه مکرم

تاریخ مولدش دان هم در شش محرم

چون میرزا ابو سعید از جملهٔ یازده پسر که داشت چهار پسر را در زمان حیات در چهار ملک بایالت مقرر ساخته بود - میرزا الغ بیگ در کابل - و میرزا سلطان احمد در سمرقند - و میرزا سلطان محمود در حصار قندز و بدخشان - و میرزا عمر شیخ در اندجان و فرغانه - بعده که میرزا عمرشیخ بسلطنت رسید و دوازده سال نونهال نخل عمر میرزا محمد بابر در جویبار سلطنت نشو و نما پذیرفت در زمان حیات پدر ایالت اندجان یافت و در همان سال روح پرفتوح میرزا عمرشیخ از بالاي بام کبوترخانه بعالم بالا پرواز نمود - بعد از ودیعت والد بزرگوار در سنه نهصد و یک [۹۰۱] میرزا محمد بابر را - که بعد ازین بفردوس مکاني وکشورستاني و آنچه بزبان خامه جاري گردد گزارش خواهد پذیرفت - امراي نامدار در فرغانه تاج اقتدار و فرمانروائي برسرنهاده بظهیر الدین محمد بابر پادشاه ملقب ساختند - اگرچه آنچه حادثات و واقعات و خطرات که لازم ملزوم روزگار فتنه انگیز است درمدت سي و سه سال سلطنت موروثي فرغانه وسمرقند و دیگر بلاد ماوراء النهر و کابل بران پادشاه

---

(19) در اکبر نامه نوشته که مولانا حسامي قراکولی در تاریخ ولادت اشرف گفته - چون در شش محرم زاد ان شه مکرم *

عاقبت بخیر گذشته و آخر بمدد چوگان اقبال تیموري و حدت جوهر جلادت طبع روز افزون که خاصهٔ خاندان صاحبقران است علم جهان باني درسواد اعظم هند برافراشت - و سکه و خطبهٔ بلاد دیگر را ضمیمه مزید سرخروئي زر سرخ و سفید هندوستان بهشت نشان ساخت - اگر خواهد عنان کمیت خامه را بتحریر عشر عشیر احوال خیر مآل آن خسرو خجسته خصال ذي اقبال معطوف سازد - جلد علیحده مطلوب گردد - اما ازانکه بتقریب ذکر هندوستان فقره چند از حکایات دل پسند و سرگذشتهاي غریب آن پادشاه ارجمند که پیوند انتظام سلسله داستان صداقت بیان از هم نگسله درکمال اختصار بروایت مولانا محمد قاسم فرشته رحمه الله بنگارش مي آرد - و بعضي اقوال غریب که مرزا حیدر چغتائي کاشغري که چندگاه حکومت کشمیر نموده و همراه محمد حسین ملقب بکورکاني جد خود در خدمت فردوس مکاني رفیق اکثر محاربات بوده و نسبت همزلفي نیز با پادشاه داشته در تاریخ مسمی برشیدي تالیف نمودهٔ خود درج ساخته - از راه مزید صحت و اعتماد درین اختصار بزبان قلم خواهد داد *

القصه بعد انتشار خبر قرارگرفتن سلطنت به فردوس مکاني رگ غیرت و حسد وارثان ملک بحرکت آمد - سلطان محمود میرزا خالوي پادشاه از حصار و سلطان احمد میرزا عموي حضرت از سمرقند لشکرکشي نموده بر پادشاه هجوم آوردند - و بعضي نوکران عمده مخالفت ورزیده بسلطان احمد میرزا پیوستند - و جمعي از فتنه جویان طریق بی وفائي اختیار نمودند - و عرصه بر فردوس مکاني

تنگ گردید - مولانا قاضي که از نبائر شيخ برهان الدين و از اعيان اندجان بود باتفاق و صلاح و صواب ديد ديگر امرا پادشاه را از فرغانه باند جان بردند - چون هنوز سلطنت مزاج نگرفته بود اکثر نوکران نفاق ورزيده بودند - صرفه در جنگ صف ندانسته نظر بر تاييد الهي محصور گرديده بمحافظت برج و باره پرداختند - و هردو مدعي دولت بمدد نفاق انگيزي ديگر مخالفان به محاصرۀ اندجان لنگر اقامت انداختند - و بعد تردد طرفين که ايام محاصرۀ بامتداد کشيد هرچند مکرر پاي صلح بميان آمد امراي سلطان احمد مرزا راضي نشدند تا آنکه بمدد طالع فردوس مکاني در لشکر سمرقنديان وباي اسپان و چارپايان افتاده طويله طويله اسپ سقط شدند - و لشکريان مضطر گشته بشرط چند مصالحه نموده هردو مدعی دولت (20) دست از محاصرۀ بر داشتند - و در همان زودي سلطان احمد ميرزا ازين سراي بی ثبات رخت حيات بر بست - و پادشاه فرصت وقت را از دست نداده علي دوست طغائي را قلعدار اندجان ساخت و بفکر تدبير تسخير سمرقند کمر همت بست - بعد مقابله و مقاتلۀ چند که با سمرقنديان روی داد آخر باتفاق و سعي همراهان وفاکيش از مدد فضل الهی بلا تردد سيف و سنان که اگر بتفصيل آن پردازد از سرشتۀ اختصار دور می افتد بطريق مصالحه سمرقند را نيز بتصرف آورد - و جمعي که دران تردد رفاقت نموده بودند مورد عنايات گرديدند - اما بسياري از آزبکان باظهار شکوۀ آنکه چون

---

(20) ن - هردو برادر *

قلعهٔ سمرقند بعد تردد بسیار آخر بصلح بدست آمد چیزي از غنائم و تاراج دست خوش سپاه نگردید عذر پریشاني و بیساماني را دست آویز ساخته از پادشاه جدا گشته متفرق گشتند - حتی آنکه بعضی از مردم عمده نیز مثل احمد تنبل که نسبت بهمه زیاده در بارهٔ او رعایت بعمل آمده بود و ابراهیم بیگ (21) و جانعلي بیگ که از امرای نامي بودند از خدمت پادشاه جدا گشته نزد اوزن حسن که حاکم بعضی تعلقهٔ آن ضلع بود و با فردوس مکاني نزاع موروثي داشت رفته باهم اتفاق نموده مادهٔ فساد گردیدند - و جهانگیر میرزا برادر پادشاه را از راه برده بسلطنت برداشتند - و بفردوس مکاني پیغام نمودند که جهانگیر میرزا را نیز در ملک ارث و در سلطنت حق ثابت است - الحال که سمرقند بتصرف شما در آمده ولایت اندجان را بمیرزا جهانگیر وا گذارند - بعد شنیدن جواب خلاف مدعا مدعي ملک و دولت گشته صریح طبل مخالفت کوفته در رکاب جهانگیر میرزا متوجهٔ اندجان شدند - پادشاه تونون (22) خواجه را که برای نصیحت و معقول نمودن آنها فرستاده بود بقتل رساندند - و علي دوست قلعدار اندجان باتفاق مولانا قاضي باستحکام قلعه پرداخته عریضهٔ مشتمل بر طلب کمک فرستاده پادشاه را مخبر ساخت - از اتفاقات دران ایام انحراف مزاج فردوس مکانی بمرتبهٔ روي داد که قادر بر تکلم نبودند - لهذا بفکر کمک و توجهٔ

---

(21) در تاریخ فرشته ابراهیم چک نوشته *

(22) در تاریخ فرشته التون خواجه نوشته *

آنطرف نتوانستند پرداخت - بعد صحت مزاج که از سمرقند متوجه
اندجان شدند درکوچ منزل اول روز اطلاع یافتند - که از انتشار اخبار
شدت عارضهٔ بدني پادشاه و غلبهٔ جهانگیر میرزا قلعه اندجان از
تصرف قلعدار برآورده مولانا قاضي را بقتل رسانیده سکه و خطبه
بنام جهانگیر میرزا نمودند - و علي دوست بحیلهٔ اظهار موافقت جان
بدر برده خود را بقلعهٔ مرغاب که آن نیز تعلق بدو داشت رسانیده
درآنجا خطبهٔ جهانگیر میرزا بتقاضای وقت خواند - و درین فتور سمرقند
نیز از دست تصرف پادشاه رفت - و همراهان رکاب نیز با جهانگیر میرزا
ساخته بمرتبهٔ سنگ تفرقه در جمعیت فردوس مکاني انداختند که
زیاده از دویست سوار همراه پادشاه نماند - ناچار متوجهٔ خجند شدند
و بصلاح و موافقت محمد حسین کورکان کاشغري روزي چند در
حوالي خجند ایام زمستان بسر بردند - بعده اگرچه جمعیت ظاهر
فراهم آورده خود را به ایلاق رسانیده دو قلعه بتدبیر و زور بازو
برفاقت محمد حسین بدست آوردند - اما چون خرچ لا بدي
زیاده از مداخل داشتند و از عهدهٔ مواجب سپاه بر نمي آمدند
جمعیت باطني حاصل نگردید - و فائدهٔ بحال پادشاه عائد نگشت -
بلکه زیاده باعث تشویش خاطر گردید - سرانجام پیش رفتن و
اسباب توقف ورزیدن و استقامت کردن میسر نمي آمد - درین
حالت عریضهٔ علي دوست طغائي از قلعهٔ مرغاب مشتمل بر اظهار
خجالت از دست دادن قلعهٔ اندجان و تکلیف طلب پادشاه براي
سپردن قلعهٔ مرغاب رسید - و پادشاه شکر عطیهٔ غیبي بجا آورده متوجهٔ
مرغاب گردیدند - علي دوست که در انتظار روز میشمرد استقبال

نموده کمر خدمتگاري بسته کليد قلعه را سپرده باعزاز تمام داخل قلعه ساخت - و عذرگذشته خواست - و باتفاق بعضي از هوا خواهان قلعه جانب ديگر و حصار اطراف نيز بتصرف فردوس مکاني درآمد - و جهانگير ميرزا خبر يافته باوزن حسن و احمد تنبل و ديگر امرا خود را بقصد تسخير قلعهٔ مرغاب رسانيد - و بعد محاصره جمعي را از افواج بطريق طليعه براي دفع مدد فوج فردوس مکاني که از اطراف خود را نتوانند رسانيد با فوج مقرر تعين نموده - از اتفاقات سلطان محمود ميرزا از شنيدن اين خبر نظر بر حقوق قديم خود را بمدد پادشاه رسانيد و با فوج طلايهٔ جهانگير ميرزا مقابله افتاد و مردم جهانگير ميرزا مغلوب گشته هزيمت يافتند و بباديهٔ عدم پيوستند چنانچه زياده از هفت هشت نفر جانبر نگرديدند - و ديگر بعضي از فوج ميرزا جهانگير خود را بفردوس مکاني رساندند - و اين معني باعث تفرقهٔ باقي فوج جهانگير ميرزا گرديد - و دست از محاصره بر داشته طرف اندجان مراجعت نمود - ناصر بيگ را که وقت عزيمت قلعهٔ مرغاب قلعدار اندجان کرده درانجا گذاشته بودند از شنيدن خبر مراجعت جهانگير ميرزا بناکامي در ممانعت داخل شدن بر روي ميرزا بست - و عرضداشت بخدمت پادشاه مشتمل بر طلب و سپردن قلعه ارسال داشت - فردوس مکاني بسرعت تمام خود را رسانيد و بلا ممانعت بفتح و فيروزي داخل قلعه اندجان شدند - مدعيان بد انجام نظر بر مشاهدهٔ اقبال پادشاه خجسته فرجام هر يکي بطرفي فرار اختيار نمودند - و ناصر بيگ و ديگر هوا خواهان همراه اورا مورد عنايات ساختند - و در

همان فرصت به مدد اقبال تیموري و تفرقهٔ اعدا دار الملکهٔ فرغانه بتصرف اولیاي دولت روز افزون آورده متوجهٔ اخسی گشتند - بعد محاصرهٔ چند روز اوزن حسن امان خواسته آوارهٔ دشت ادبار گردید - دیگر همرهان او بوسیلهٔ پذیرفتن تقصیرات مع اسباب و عیال شرف اندوز ملازمت گشته عرق خجالت و ندامت بآستین عفو پاك نمودند - و درین اوان اکثر امرا و همرهان رکاب که سوختهٔ بیداد تاراج آنجماعهٔ نمک حرام بودند بعوض رساندند - که اکثر اموال و اسباب دولت خواهان را بعد تسخیر قلعهٔ اندجان و بقتل آوردن قاضي آنجماعه متصرف شده اند و با خود دارند - اگر بجان امان یافته اند در مستور ساختن مال غصب چه عذر دارند - فرمودند که هر کس هرچه از اموال خود هرجا بشناسد بشرط اثبات شرعي و عرفي بستاند - مغلان ازین حکم اطلاع یافته از سرنو آزرده گشته سر از اطاعت تافته نفاق ورزیده باتفاق احمد تنبل بجهانگیر میرزا پیوسته بار دیگر علم شورش افراشته متوجهٔ تسخیر اندجان گردیدند - قاسم قوجین (23) را برای تنبیه آنجماعه مقرر و معین فرمودند - بعد جنگ که مکرر نائرهٔ قتال بمیان آمد قاسم قوجین هزیمت یافت - و اکثر امرا و نزدیکان پادشاه نقد جان خود را برطبق اخلاص گذاشته نثار کار ولي نعمت نمودند - و بعضي زخمي گشته اسیر گردیدند - و احمد تنبل را تقویت تمام حاصل گردید - و سعي تمام در تسخیر اندجان بکار برد اما فائده نداد - و یکماه در محاصره

---

(23) ن - قاسم خان قوچین *

کوشیده اوقات و آدم ضائع ساخته مایوس گشته مراجعت نمودند - و بعد ازان مکرر میان احمد تنبل و فوج فردوس مکاني کار زار صعب روی داد و بر یکدیگر غالب و مغلوب گردیدند - درین ضمن خبر رسیدن سلطان محمد میرزا با هفت هزار سوار جرار بکمک میرزا جهانگیر آمدن و قلعهٔ کاسان (24) را محاصره نمودن انتشار یافت - از شنیدن این خبر فردوس مکاني باوجود شدت سرما که قطرات مطرات زنجیره بند منجمد گردیده میبارید متوجهٔ آنطرف شده لشکر کمکي را هزیمت دادند - و علي دوست و قنبرعلي که بموافقت وضع روزگار دل و زبان شان موافقت نمی نمود بمیان آمده قرار صلح بدین شرط درمیان آوردند که ولایت اندجان و توابع اورکند بحضرت کشورستانی تعلق پذیرد - و از آب خجند تا اخسي بمیرزا جهانگیر وا گذارند - پادشاه بدین مصالحه بشرطیکه از ین پیمان نگذرند راضي شدند - و میرزا جهانگیر و احمد تنبل آمده فردوس مکاني را دیدند - و اسیران هر دو طرف آزاد گشتند - و چون علیدوست از راه قرب و عنایات پادشاه خود را باخته با امرا و دیگر همچشمان خلاف قاعده سلوک مرعي داشت - و اکثر ازو رنجیده جدا شده بودند - ونزدیک بود که خلل عظیم در جمعیت ظاهر و باطن پادشاه روی دهد - و این معني برحضرت پادشاه ظاهر گشت و از راه خطا بخشي بلاضرر جاني و مالي علیدوست را مرخص و از خود جدا ساختند - و آن حق ناشناس بد اساس بقاعدهٔ اول خود را نزد احمد تنبل رسانیده در خدمت

(24) ن - کاشان

میرزا جهانگیر قرب زیادهٔ بهمرسانیده باعث مادهٔ فساد و عناد از سرنوگردید - درین ضمن از اثر باطن حضرت یاجل طبعی درگذشت - و درهمین اوان خبر رسید که شیباني خان (25) که از بني اعمام پادشاه از فرمارواپان بعضي بلاد توران و مدعي دولت این دودمان ابد بنیاد و وقتي در جرگهٔ نوکران جد فردوس مکاني بود بخارا را به تسخیر درآورده سمرقند را نیزبه تحریک مادرسلطانعلي حاکم آنجا بتصرف خود آورد - حضرت فردوس مکاني ازراه ترس جوهرخداداد و تدبیر صائب که همه جا و همه وقت خاصهٔ این خاندان خلافت نشان است بخاطر آوردندکه هنوز نسق شیباني خان درسمرقند مزاج نگرفته و دل مردم آنجا باو الفت نپذیرفته خود را گرم و گیرا باید رسانید - کمر همت برین عزیمت مردانه بسته با جمعي از رفقاي وفادار جان نثار که دران راز همدم و محرم جانباز یکه تاز بودند انتخاب نموده از راه دشوار گذار غیر مشهور براهنمائي رهبران واقف کار مرحله پیما گردیده بطریق ایلغار بعد ضائع گشتن اسپ و آدم بسیار که وقت نزدیك رسیدن بحصار سمرقند از خطرات و ناهمواري راه زیاده از دویست و چهل نفر در رکاب ظفر انتساب نمانده بودند خود را نزدیک قلعهٔ سمرقند رسانیده ازروي کمال احتیاط در آخر شبهاي تار بدر حصار رسیده قابوي وقت یافته آخر برفاقت هشتاد نفر شیر نبرد کوه نورد بمدد زینه و کمند و فضل رباني جانبازي نمود از طرف غار عاشقان بالاي

---

(25) ن - شیباني خان از اولاد جوجي اوزبک •

فصیل برآمده بدروازهٔ فیروز رسیده بفیروزي داخل قلعه گردیده قاصد ترخان را که نگهبان دروازه بوده با همراهان او که با خواب مرگ هم‌آغوش بودند اکثریرا درجامهٔ خواب کشتند - باقي رفقاي جانسپار را که برق کردار پيي هم رسیدند و یکي را ازانها ضرر جاني وآفت بدني نرسید - از راه دروازه اندرون‌طلبیده باتفاق بشهر درآمده بقتل اوزبکان اجل رسیده بیخبر پرداختند - مردم شهرازین خبرو ازین مژدهٔ فرحت افزاي ناگهاني مبشرگشتند - و سروش فتح غیبي بگوش همدیگررساندند - از هرطرف کوچه و بازارهواخاهان جان نثار که چشم بر راه این مژدهٔ روح پروربودند گروه گروه و جوق جوق رسیده بپادشاه پیوسته رفیق‌گشتند - و شریك فتح و کشتن‌مخالفان دولت گشتند - خان وفا میرزا (26) قلعدار ازین بلیهٔ ناگهاني و آفت آسماني خبردار گشته با جمعي‌از ازبکان‌خود را از قلعه بیرون رسانیده مرحله پیماي دشت ناکامي گردیده نزد شیباني خان که دران نزدیکي بود رسیده بران‌ماجرا اطلاع داد - او با هفت هشت هزارسوار جرار بقصد تسخیر و محاصرهٔ قلعه رسیده بعده که دانست‌که کار ازدست رفته و مردم قلعه و شهرهمه هواخواه پادشاه اند دست از محاصره برداشته مراجعت نمود - واعیان و اکابران سمرقند سعادت اندوز ملازمت حضرت کشورستاني گردیدند *

بر ضمیر دانشمندان انصاف پذیر ظاهر است که چنین تسخیر بدین تدبیر بموافقت تقدیر محض از تاییدات ربانیست

---

(26) درتاریخ فرشته جان وفا میرزا نوشته *

که همیشهٔ شامل حال دودمان امیر تیمور صاحبقران گردیده و تا دور آخر زبان زد خواهد گردید - بعده شیبانی خان در گرد آوری سپاه و فکر تلافی هرطرف می‌شتافت و قابوی تدارک نمی یافت - فردوس مکانی نیز در تدبیر بر آوردن آن بداندیش از ماوراء النهر بود تا قدری از لشکر متفرق گشتهٔ خود و جمعی از کومکیان اطراف فراهم آورده با شیبانی خان که او هم اول زمستان با لشکر جنگی خود را برای تسخیر و خرابی نواحی سمرقند رسانیده بود مقابله و مقاتله نمودند - چون مردم کومکی استقامت نورزیدند و مغلان رکاب بیشتری طریقهٔ قدیم را کار فرمودند و تفرقهٔ تمام در لشکر حضرت راه یافت کار بجائی رسید که تا رسیدن پادشاه بدروازهٔ قلعه زیاده از پانزده شانزده نفر در رکاب نماندند و با همان معدود چند داخل سمرقند شدند و هفت نفر امیر عمده و جمعی کثیر از همرهان دران کارزار بکار آمدند - و شیبانی خان از تعاقب دست بر نداشته با مصالح قلعه گیری خود را رسانیده بمحاصرهٔ قلعهٔ سمرقند پرداخت وهر روز نائرهٔ قتال وجدال و یورش بمیان آمده و راه رسد غله بقلعه مسدود گردید - و چهارماه امتداد محاصره کشید - و آنچه ذخیره در قلعه بود باخر رسید - خصوص کاه و دانهٔ چهارپا که از سابق در قلعه نبوده قدری که مانده بود زود رو باتمام آورد - تنگی ذخیره بجائی کشید که پر کاه بوزن زعفران بهمرسیدن متعذر گردید و قرص نانی بجانی میسر نمی‌آمد - اکثر اسپان را مذبوح ساخته بگوشت آن قوت لایموت خود می‌ساختند - و گوشت حلال و حرام فرق نا نموده بدان طعام نمودن غنیمت میدانستند - و هرچند

که فردوس مکاني براي طلب کومک باطراف نزد سلاطین خراسان
و قندز و مغلستان نوشته فائده مترتب نگردید - و عرصه بمرتبهٔ تنگ
گردید که ناچار نظر بر حفظ جان با خصم بدسگال بدین صورت که
خانه‌زاد بیگم همشیرهٔ خود را بتصرف او بطریق فدیه وا گذارند صلح
نمود - چون خالهٔ خانه زاد بیگم در حبالهٔ نکاح شیباني خان بود اورا
مطلقه ساخته خانه زاد بیگم را بعقد در آورد که آخر اورا هم بروایت
تاریخ رشیدي بعد تولد یك فرزند از وسواس طرفداري برادر طلاق داده -
بهرحال در اوائل سنه نهصد و هفت [۹۰۷] وقت نیم شب برفاقت
خواجه ابو المکارم و غیره که زیاده از صد نفر رفیق نشدند از قلعه برآمدند
و به امداد بدرقهٔ توکل الهي و بقدم سعي بادیه پیماي راه تاشکند
گردیدند - و همشیرهٔ حضرت با بعضي پردگیان عصمت که حافظ
حقیقي نگاهبان آنها بود همراه نتوانستند گرفت همانجا ماندند و
بتصرف شیباني خان در آمدند - و میرزا جهانگیر برین ماجرا
اطلاع یافته جریده خودرا بخدمت برادر رسانید - و احمد تنبل رفاقت
ننمود - و فردوس مکاني بتاشکند رسیده مهمان سلطان محمود خان
گردیدند - و میزبان بعد تقدیم ضیافت مکان براي ماندن و موضع
براي صرف خاص تا گذراندن زمستان بجهت پادشاه مقرر نمود -
و حضرت بتقاضاي وقت مدت درانجا بسر برده درخواست استمداد
نمود - سلطان محمود خان باتفاق برادر بطریق کومکیان خدمت‌کنان
بقصد تسخیر فرغانه که در تصرف احمد تنبل بود آمده محاصره
نمودند - احمد تنبل از اطاعت سرپیچیده بمدافعه و مقابله پرداخت -
درین حالت شیباني خان خود را رساند و جنگ عظیم درپیوست -

و چندین دفعه با خصم کار زار صعب روداد - و تصدیعات زیاده که اگر
بگزارش تفصیل آن پردازد بطول کلام ملالت انجام منجر میگردد
کشیدند - تا آنکه سلطان محمود خان و سلطان احمد خان مقید
گردیدند - و شکست فاحش بحال ملازمان پادشاه عائد گردید - و
تاشکند نیز مع اسباب و اثقال هر دو برادر بتصرف شیباني خان
در آمد - و فردوس مکاني خود را به مغلستان رساند - و شیباني خان
نظر بر حقوق قدیم که وقتي نوکر و محکوم پدر هردو برادر بود آنها
را مرخص نموده ملک را نیز بآنها سپرد - و حضرت تصدیع
زیاده از صدمات حوادثات لیل و نهار روزگار مردم آزار - که اگر خواهند
بتفصیل آن اطلاع یابند رجوع به بابر نامه نمایند - کشیدند - بعد
کنکاش از هوا خواهان باراده تسخیر هندوستان متوجه کابل گردیدند -
چون عبور بسرحد بدخشان که تعلق بخسرو شاه بدخواه این خاندان
داشت افتاد - و چون در ایام تفرقهٔ سابق باتفاق تقاضای ایام عبور
آن خسرو عالي مقام بتعلقهٔ خسرو شاه عاقبت تباه افتاده بود اصلا
متوجه حال خدمت گذاري و مهمانداري نگشته بلکه برخلاف داب
بزرگان نیک سرشت عاقبت اندیش باراده بداندیشي و قصد فاسد
کمر بست - فردوس مکاني بر صافي الضمیر او اطلاع یافته بتدبیر از
چنگ او نجات یافتن غنیمت دانست - این دفعه که باز بحسب
اتفاق مهمان آن مجموعهٔ نفاق گردید - اگرچه این دفعه ضرورةً و مصلحةً
خسرو شاه مع تابعان بحسب ظاهر باظهار امید عفو تقصیرات
گذشته کمر خدمت گذاري بر بسته در خدمت حاضر گشت - اما
حضرت از ملاحظهٔ آثار بغض باطني او که از چین جبین او هویدا

بود بامرا و ارکان دولت او که ازو آزرده خاطر بودند و در خدمت فردوس مکاني اظهار عداوت او و ارادهٔ جانفشاني خود مي نمودند ساخته قصد مقید ساختن میزبان نمودند - و آن برگشته طالع وقتي خبردار گشت که کار از دست رفته بود - و سواي آنکه فرار نماید یا گرفتار آید چارهٔ کار ندانست - ناچار دست از همه خان ومان شسته و دل از ملک و مال و عیال برداشته با چند نفر معدود آوارهٔ دشت ناکامي گردید - پادشاه عدومال که دران ایام در کمال بیسامانی بود فضل الهي را شامل حال خود دانسته آنچه از خزانه و جواهر و طویلهٔ اسپان و اسباب قابل همراه برداشتن بود بتصرف آورد - و سه چهار هزار مغل خسرو شاهي شرف اندوز رکاب سعادت گشتند - و ازانجا متوجه کابل شدند - چون نزدیک بحوالي کابل مضرب خیام ظفر اعتصام گردید محمد مقیم نام داماد الغ بیگ میرزا عموي حضرت که بدعوي ارث کابل را بتصرف آورده حکومت آنجا مي نمود - بعد شنیدن خبر نزول رایات فتح آیات حصاري شده چند روز دست و پاي لاحاصل زده باز امان خواسته بامید عفو تقصیر قلعه را بملازمان حضرت کشور ستاني سپرد - چون ویراني و پریشاني زیاده بحال رعایا و سکنهٔ آن ملک راه یافته بود بتعمیر شهر و دلهاي شکسته و آبادي ملک پرداخته * و در همان ایام که سال نهصد و یازده [۹۱۱] هجري باشد حضرت مریم مکاني مهر نگار خانم (27) والدهٔ ماجدهٔ پادشاه بروضهٔ جاوداني شتافت - و درین سال حکومت غزنین

---

(27) در دیگر تواریخ نامش قتلغ نگار خانم نوشته - شف صفحه ۲۱

را بجهانگیر میرزا که درین مدت شداذن سفر شرط رفاقت بجا آورده بود فرمودند - و بعد رسیدن جهانگیر میرزا بغزنین چون انحراف مزاج بطبع مبارک پادشاه راه یافته بود و درین ضمن خبرهاي موحش بي اصل بجهانگیرمیرزا رسید - بدون تحقیق خود را از غزنین بطریق ایلغار بکابل رساند - و این معني خلاف مرضي فردوس مکاني بظهور آمد - و باز مامور برفتن تعلقهٔ مامورهٔ خود گردید - درهمین آوان از رسیدن خبرهاي مختلف فساد انگیز از طرف خراسان که بتحریر تفصیل آن پرداختن از سررشتهٔ اختصار دور افتادن است توجه پادشاه بان بلاد با لشکري که با خود توانستند برد ضرور گردید - و در همان ایام خبر رحلت میرزا جهانگیر ازین کلفت سراي فاني بروضهٔ جاوداني بآزاراسهال رسید - و ناصرمیرزا برادر خود را که در بدخشان گذاشته بودند و دران زودي از شیباني خان شکست یافته بخدمت حضرت رسیده بود بایالت غزنین مقرر و مرخص فرمودند - درین اوان شاه بیگ و محمد بیگ که هردو برادر از امرا و منصوب کردهٔ ارغون در قندهار بودند - از استیلاي آزبکیه و تسلط شیباني خان تنگ آمده بحضرت پیغام توجه آنطرف و سپردن قلعه بسبب قرب جوار نمودند - فردوس مکاني تشریف بردن سمت خراسان را بعد فراغ تسخیر قلعهٔ قندهار قرار داده متوجه آن صوب گشتند - چون نزدیک بقندهار رسیدند آن هردو برادر از ارادهٔ خود پشیمان شدند - کار بنزاع و محاصره انجامید - محصوران از قلعه بر آمده بعد مقابله و مقاتله که جمعي کثیر از طرفین گشته و زخمي گردیدند هردو برادر هزیمت خورده باز خود را بقلعه رساندن نتوانستند - و از صدمهٔ

شمشیر بهادران کشورستاني خود را بزمین داور رساندند - فردوس مکاني بفتح و نصرت داخل قلعه شدند و اواخر سنه نهصد و هشت [۹۰۸] (28) قلعهٔ گردون شکوه قندهار بتصرف اولیاي این دودمان در آمد و خزائن و تحف و مصالح جنگ قابل رکاب ظفر انتساب آنچه بود بتصرف آورده زر نقد بهمرهان جان نثار انعام و تقسیم فرمودند - و قلعه را بناصر میرزا که از غزنین براي رفاقت خود را برکاب رسانیده بود تسلیم نمودند - شیباني خان بعد از خبر تسخیر قندهار بعد مراجعت حضرت شاهنشاه خبر یافته با فوج خود شتافته بمحاصرهٔ قلعهٔ قندهار پرداخت ناصر میرزا بسبب عدم ذخیره و نفاق همراهان و تمام شدن مصالح جنگ تنگ آمده حقیقت بخدمت پادشاه معروض داشت و بعد دریافت مرضي که سفر خراسان ضرور و منظور نظر بود دست از قلعه برداشته خود را بحضور رسانید - چون شیباني خان بعد تسخیر قندهار طرف خراسان شتافت شاه بیگ و محمد بیگ خود را رسانیده بمحاصرهٔ قلعه پرداخته در اندک فرصت بتصرف خود در آوردند *

در همین ایام فرخنده انجام که فردوس مکاني براي سرانجام ضروري بکابل تشریف آورده بودند شاهزاده همایون در طالع محمود و ساعت همایون از نهانخانهٔ عدم بعرصهٔ وجود قدم گذاشت - و تاریخ ولادت با سعادت (شاه فیروز قدر) که مراد از سنه نهصد و سیزده [۹۱۳] هجري باشد یافته اند - و در

(28 .) الصحیح سنه ۹۱۳

همین سال (29) خبر شورش افغانان میمندي پیهم رسید و حضرت متوجه تنبیه آن فرقهٔ بدسگال گردیدند دربن حالت مغلیهٔ ازبکیه فرصت هنگامهٔ تازه یافته در غیبت پادشاه عبد الرزاق بن الغ بیگ را بدعوي ارث خسرو شاه از راه برده در کابل بسلطنت برداشته چهار پنجهزار سوار فراهم آوردند - روزي که خبر آشوب ازبکیه در لشکر پادشاه انتشار یافت چنان هنگامهٔ تفرقه در فوج روداد که اکثر از همراهان و لشکریان و ندیمان بعذر غدر آمیز خبر گرفتن فرزندان راه کابل اختیار نمودند - و کار بجائي رسید که زیاده از پانصد سوار در رکاب پادشاه نماند و بازارها بتاراج رفت باوجود چنان برهم خوردن فوج و قلت جمعیت اصلا تفرقه در حوصلهٔ آن کوه تمکین و وقار راه نیافت و همت بر دفع آن مایهٔ فساد بسته خود را به پیکار آن تیره بختان تبه کار رسانده چندان شمشیر زد که خط بطلان بر صفحهٔ قصهٔ کارنامهای رستم داستان کشیدند - و بنفس نفیس خود بعد چندین حملهٔ مرد آزما که در برابر بهادران صف ربا مقابله افتاده بود یکبار بغتةً و معًا با پنج پهلوان نامدار که هریک را معرکه آراي رزم اسفندیار وافراسیاب توان شمرد - و تفصیل آن امرا این است علی بیگ شب کور و محمد علی شیبانی و نظر بهادر ازبک و یعقوب بیگ شیرجنگ و عبدالله صف شکن (30) مقابل شدن و کار زار نمودن

---

(29) الصحیح ۹۱۴ *

(30) درتاریخ فرشته این نامها بدین تفصیل است علي شب کور - علي سیستاني - نظربهادر اوزبک - یعقوب تیز جنگ - اوزبک بهادر *

اتفاق افتاد و هریکي را بشمشیر آبدار و نیزهٔ مرد گذار و تیرشیر شکار و گرز فیل افکار پي هم بطریق قطار بدار البوار فرستاد - و چون این پنج بهادران نامي که باني فساد و باعث ثبات قدم همدمان و همزمان دیگر بودند کشته گشتند هزیمت شامل آن طبقهٔ بدمآل گردید - و عبد الرزاق بجاذبهٔ حب ریاست پنج روزه که مکرر آمادهٔ مادهٔ فساد گردیده بود گرفتار پنجهٔ اجل گشت *

چون ولایت خسرو شاه بدست ازبکان افتاد و مردم بدخشان اطاعت ایشان نه نمودند در هرگوشه و کنار سرداري علم شاهي برافراخت زبیرنام مجهول النسبي دربغي ورزیدن قوي تر از اکثرسلاطین آن طرف گردید - ذکرباقي سرکشان را سرمایهٔ ملال طول کلام دانسته باختصار مي پردازد که کار بجائي رسید که شیباني خان خود را با فوج زیاده از قیاس که ازاطراف ماوراء النهر فراهم آورده بود بسرحد قلمرو زبدهٔ دودمان مصطفوي و برگزیدهٔ خاندان مرتضوي شاه اسمعیل صفوي رساند - و ازبکان دست تطاول دراز نموده متعرض حال و مال و عیال سادات و قزلباش و رعایا گردیدند شاه اسمعیل اطلاع یافته ایلچي زبان فهم آداب دان نزد شیباني خان فرستاده پیغام التیام پذیر نصیحت آمیز مشتمل بر منع ارادهٔ فاسد و مردم آزاري نموده مع مکتوب محبت اسلوب ارسال داشت - شیباني خان ازغرور مستي ریاست درجواب نوشت که ادعاي جهانداري ترا نمی رسد خصوصا باما که سلطنت مروثي داریم و عصا وکچکولي فرستاد که از ارث پدرت این است - شاه اسمعیل درجواب نوشت که چون سلطنت هر دو

جهان و فقر هر دو سرمایهٔ فخر و متروکهٔ آبا و اجداد ماست ترا با ما همسری نمودن نه سزاست - و اگر سلطنت بارث بودی از پیشدادیان و کیانیان و چنگیزیان بتو نمیرسید و چرخه و دوکی با قدری پنبه فرستاد که یا در گوشه خمول نشسته بکاری که قابل تست مشغول باش یا در بزم رزم آمده حاضر شو تا دو کلمه از زبان دودمهٔ ذو الفقار حیدر کرار در معرکهٔ کارزار گفتگو نمایم * مصرعه *

به بینیم کز ما بلندي کراست

و مارا رسیده دان و از عقب نامه بلا توقف وسعت فرصت بمخالف نداده سوار شده منصوبان غضبي شیباني خان را از سر راه تا جنگ گاه برداشته خود را مقابل آن برگشته بخت رساند - اگرچه در تاریخ فرشته درج است که همراه شیبانی خان از لک سوار کم نبود اما صاحب رشیدي نوشته که چون گمان رسیدن شاه ایران نداشت و فوج خود را براي ضبط ملک خراسان جا بجا تعین نموده بود و وقت مقابلهٔ پادشاه زیاده از بیست و پنج هزار سوار نمانده بود و همراهان همراز مصلحت جنگ دران روز نمیدادند - شیباني خان از راه غرور و امید رسیدن فوج متفرقه بیست و نهم شعبان بهمرکابي اجل باستیصال شاه اسمعیل شتافت - و بي آنکه از طرفی نامداري بعرصهٔ کارزار آمده باظهار تهوري پردازد همین که از دور پرتو شعاع تیغ برق موج فوج جان بازان صفوي موج زن گردید شیبانی خان رو بفرار نهاد و اُزبکیه ثبات قدم از دست داده رو بهزیمت آوردند - و قزلباش تعاقب نموده بدستیاری شمشیر آبدار هر طرف بیمین و یسار تاخته از کشته پشته ساختند - قریب بپانصد

سوار که اکثر از سلاطین زادهاي نامدار و امراي ذو الاقتدار بودند پناه بچاردیواري که برای چارپایان و چاروایان دهاقین و مسافرین مي سازند برده بعد محاصره به پشت گرمي همدیگر حرکت مذبوحی نموده طعمهٔ شمشیر قزلباشان خون آشام گردیدند و قریب هزار نفر ازبک با زن و فرزند بسیار اسیر و دستگیر شدند *

بعده شاه بهرات آمده چون حکم اجرای مذهب تشیع نموده و اکابر آنها اطاعت نمي نمودند لهذا خطیب مسجد جامع هرات را با شیخ الاسلام بقتل رسانید - درینوقت خان میرزا (31) بنی عم فردوس مکاني که دربدخشان بود برخبر فتح شاه اسمعیل اطلاع یافته بخدمت فردوس مکانی نوشته مشتملبربر اشارت پر بشارت فرحت اثر فتح خلاصهٔ خاندان خیرالبشر و استیصال آن عدوی بداختر فرستاد و اشارهٔ ترغیب بطلب پادشاه نمود - و فردوس مکانی خود را بخان میرزا رساند و خواست که باتفاق خان میرزا خود را بحصار (32) رساند - چون ازبکان قبل از رسیدن فردوس مکاني خبر یافته به بند و بست حصار پرداخته بودند کاري ساخته نشد - درین ضمن محبت نامه فرحت افزاي شاه اسمعیل مشتمل براشارت فتح که بر هردو ما برادر خصوص بران زبدهٔ دودمان امیر تیمور صاحبقران مبارک باد مع خانه زاد بیگم همشیرهٔ بابر پادشاه که در محاصره و فتور سمرقند بدست شیباني خان افتاده بودند و بعقد خود درآورده بقول صاحب

---

(31) دراکبر نامه خان میرزا و درتاریخ فرشته چان میرزا نوشته *

(32) در تاریخ فرشته خضار نوشته *

رشیدي باز مطلقه ساخته بعقد دیگري در آورده بخفت و بي اعتباري نگاه میداشت و بعد کشتن شیباني خان شاه اسمعیل رسم پرسه و خدمت کاري که لائق خاندان طرفین بود بعمل آورده باعزاز و اکرام مع بدرقه روانه ساخته اظهار اتحاد موروثي بجا آورده بود رسید - و آن حضرت نیز تهنیت و مبارك باد فتح که قبل ازان در تهیهٔ فرستادن آن بودند نوشته با تحف و هدایا موافق شان شاهان همراه خان میرزا داده روانه ساخته در عالم اظهار یگانگیت و دوستي اشاره براي کومك فرستادن نمودند - و خود باز متوجه حصار گشته اول کار بسبب قلت جمعیت خود و هجرم و غلبهٔ فراهم آمدن ازبکیه صرفه در جنگ و محاصرهٔ حصار ندیده خود را بمکان قلب رسانیدهٔ باز فرصت وقت یافته بدفع مدبران پرداخته در هر طرف از کشته پشته ساخته ازبکیه را هزیمت داده سلطان میرزا و مهدی سلطان بني اعمام را که اسیر آن جماعه بودند خلاص ساخت - و خان میرزا با فوج فرستادهٔ شاه اسمعیل بسرداري احمد سلطان صفوي که از خاندان سلاطین بهادر نامدار بود و علي خان استجلو که در شجاعت از ازبکان مشهور بود و شاه رخ خان افشار(33) که پنجهٔ شیران روزگار از افشار دست او عاجز بودند برسیده بعنایات معزز گردیدند - و باتفاق کومکیان جان نثار حصار و قندز و بقلان

---

(33) در تاریخ فرشته نوشته - درین اثنا احمد سلطان و صوفي علي و علي قلی خان استاجلو و شاهرخ خان افشار از جانب شاه اسمعیل صفوي بمدد رسیدند ●

بتصرف در آورد و جمعیت شصت هزار سوار ظاهر ضمیمهٔ جمعیت باطن فردوس مکاني گردید و عازم بخارا گشتند - و ازبکان را که بسرداري و سلطنت عبد الله خان بخارا را متصرف بودند بخواري تمام بدر و اخراج فرموده جمعي را قتل و اسیر ساخته متوجه سمرقند گشته بخارا را نیز به تسخیر در آورده شهر و منابر آنجا را بسکه و خطبهٔ نام گرامي خود معزز گردانیدند - و بناصر میرزا حکومت کابل مرحمت فرمودند - و سرداران شاه اسمعیل را فراخور حال هر یک معزز و مخلع نموده مرخص ساختند - و هشت ماه زمستان و بهار دران مکان فیض نشان بعیش و شکار گذرانده کامراني مینمودند - درین ضمن خبر رسیدن ازبکان بیش از شمار مور و ملخ که از اطراف فراهم آمده تیمور سلطان را که مکرر از گریختهاي خاندان امیر تیمور صاحبقران بود بجاي شیباني خان سلطان قرار داده متوجه تسخیر بخارا شده بودند رسید - فردوس مکاني تعاقب نموده نزدیک بخارا بایشان رسیده علم مقابله بر افراخت و بسبب غلبهٔ هجوم آن قوم شوم شکست فاحش یافته باز بسمرقند شتافته آنجا هم از انتشار مخالفان قرار نگرفته بحصار شادمان(34) رفت - درین آوان نجم ثاني اصفهاني منصوب کردهٔ شاه اسمعیل با فوج سنگین قزلباش رسید و فردوس مکاني با او ملاقات نموده بمدد قزلباش بخیال تسخیر قلعهٔ افراس افتاده از تصرف ازبکیه برآورده ازبکان را که جمعیت از پانزده هزار سوار زیاده داشتند و سرکرده آنها عبد الله خان بود مغلوب و محصور

(34) در تاریخ فرشته بحصار و شادمان رفت - الصحیح حصار شادمان*

ساخته دست یافته همه را بقتل آوردند مولانا بینائي (35) شاعر که از مشاهیر آن عصر بود میان آن جماعه بي اطلاع احوال بزوال پنجهٔ شهباز اجل گرفتار گردید - فردوس مکاني بعد این فتح نمایان باتفاق نجم ثاني که بعد آن ظفر خود را رستم ثاني وقت دانسته بفکر استیصال باقي ازبکیه و تسخیر بلاد دیگر بوده بقچدوان رفته قلعه را محاصره کردند - سلاطین ازبکیه بالتمام فراهم آمده از ملاحظهٔ نام و ننگ بجنگ و مقابلهٔ لشکر ایران و توران کمر انتقام بر لشکر آن زبدهٔ سلاطین انام بر بستند - که بعد دار و گیر مردانهٔ طرفین چنین آش در کاسهٔ قزلباش نمودند که نجم ثاني با همه لشکر خود نقد جان را بتصدق عار فرار نثار راه هردو ولي نعمت نمود - و حضرت که اکثر ازبکیه همراه رفاقت آنطرف نمودند با فوج معدود خود را بحصار شادمان رساندند - درین حال پر ملال مغلان که سر آن مادهٔ فساد یادگار میرزا و نظر میرزا و میر ایوب و میر محمد بودند اتفاق نموده وقت شب با فوج عظیم غافل بر سر بابر پادشاه تاختند - و شروع بکشتن و غارت نمودن نموده هرچه یافتند بتاراج بردند - و جمعي کثیر کشته و زخمي گردیدند - و عرصهٔ تردد بر پادشاه چنان تنگ گردید که با رخت شب خواب فرصت کفش پوشیدن نیافته از خانه بر آمده خود را اندرون ارک حصار رساندند و دیگر تدارک آن نتوانستند نمود - و روز بروز بر تسلط مغلان مي افزود تا تمام حصار بتصرف آنجماعه در آمد - و بلیهٔ قحط که نمونهٔ عذاب الهي است علاوهٔ آن گردید -

---

(35) در تاریخ فرشته ثنائي نوشته *

و عرصهٔ زندگانی چنان بر پادشاه تلخ گشت که بشرح آن نپرداختن اولی- در تاریخ رشیدي تالیف میرزا حیدر نوشته که در ابتدا مردم سمرقند و حصار از مژدهٔ فتح و نزول قدوم فردوس مکانی مباهات و خوشوقتی می نمودند بعده که بابر پادشاه در مقابل احسان شاه اسمعیل باظهار محبت خاندان صفوي خواست خود را و سپاه را بلباس شاه ایران و قزلباش ملبس و مقطع نماید حکم نمود که همه تاج سرخ بر سر زنند - و اعیان و شرفاي سمرقند و بخارا ازین معنی نهایت رنجیده خاطر گشته راضی نگشتند که سپاه تاج بصورت قضیب الحمار بر سر زنند - و کلمات لا یعنی دیگر ازین مقوله که درج نمودهٔ بذکر آن نمی پردازد - وبعد آن بابر پادشاه صلاح در بودن آنجا ندیده دل از ملک و ملک موروثی کنده با جمعی از هوا خواهان خود را بکابل رساندند - سلطان ناصر میرزا که از بني اعمام پادشاه می باشد و در کابل حکومت داشت باستقبال بر آمده پادشاه را بکابل آورده باظهار کمال اخلاص و اطاعت کمر خدمتگاری بر بست - و پادشاه ازو نهایت راضی گشته حکومت غزنین بدو عطا فرموده روانه ساختند - و به تنبیه افغانان یوسف زئي با قلت جمعیت متوجه شده قریب سه هزار افغان را بقتل آورده زن و مرد بسیار اسیر کرده آن ولایت را بتصرف آورده بخواجهٔ کلان عنایت فرمودند *

درین حال متواتر خبر فوت سلطان سکندر لودي و قائم مقام او گشتن سلطان ابراهیم و برپا شدن فتنه و نفاق برادران و امیران و برهم خوردن بند و بست و نظام هند با نوشته دولت خان که یکي از امراي با وقار افاغنه بود مشتمل بر سخن سلوک سلطان ابراهیم

رسیده محرک عزم تسخیر دهلي گردید *

در اوراق اخبار ملوك هند و عجم چنین مرقوم قلم فرخنده رقم گشته که فردوس مکاني کشور ستاني قبل ازین چهار دفعه بقصد تسخیر هندوستان که تفصیل بیان آن درین مکان بطول کلام منجر میگردد متوجه گردیدند - و چند فقره بر سبیل اجمال بزبان خامه میدهد *

اول دفعه در سنه نهصد و بیست و پنج (۹۲۵) تا دریاي اتك و بعضي سرحد پنجاب رسیده به تنبیه کهکران و دیگر مفسدان ان ضلع پرداخته - ازانکه قبل ازین هم اکثر مکان آن طرف در تصرف امیر تیمور صاحبقران غازی درآمده بود از سر نو بنسق آن پرداختند و حکام منصوب ساختند - از شنیدن اخبار فساد آمیز طرف ولایت گرم سیر بکابل مراجعت نمودند و در همین سفر خبر بهجت اثر مژدهٔ تولد فرزند سعادت مند مبشر گردیده چون عازم تسخیر هند بودند بفال مبارک گرفته مسمی به هندال میرزا ساختند *

بار دوم تا لاهور و ملتان و سرهند متوجه شده مابین راه چندین سرکشان افغان و دیگر مفسدان را مقتول و اسیر ساخته سی هزار غلام و کنیز و چهار صد هزار شاه رخی بوزن یك مثقال برضامندي زمیداران و ارباب ضیاع و عقار محالات و پرگنات از محصول مال بتصرف آورده بسبب رسیدن خبرهای مختلف سمت کابل و آن دیار عنان توجه بآنطرف معطوف ساختند - و تنبیه مفسدان آنضلع و تعمیر قلعه و عمارتهای ویران و دلهای شکسته نمودند *

دفعهٔ ثالث در سنه نهصد و بست و شش [۹۲۶] تا سرهند

پرتو رایت ظفر اثر انداخته - درین سفر بعضی بیدولتان که براهنمائی افغانان از جادهٔ اطاعت انحراف ورزیده بودند بقتل رسیدند و جمعی کثیر اسیر گردیدند - و خرابی بسیار که بملک مال و رعایا رسیده بود به تسلی آنها پرداخته از سر نو منقاد و مطیع ساختند - و بقصد تسخیر قندهار ضرورةً مراجعت اتفاق افتاد - و قریب چهار سال در امتداد محاصرهٔ قندهار و موانعات دیگر دران سمت منقضی گردید - درین اوقات مکرر نوشتهٔ دولتخان لودی مصحوب دولت خواهان معتبر مشتملبر اظهار برهم خوردن سلطنت هند و التماس نزول قدوم بآن طرف می رسید *

دفعهٔ چهارم درسنه نهصد و سی [۹۳۰] بهمرکابی فتح و نصرت بر آمده بملک کهکران عنان توجه معطوف داشتند - بعد رسیدن نزدیک لاهور بهار خان و مبارک خان لودی با جمعی دیگر افغانان بقدم جرأت بی ادبی استقبال نموده بجزای کردار خود رسیده باعث تاراج و غارت رفتن و سوختن بازار و شهر لاهور گردیدند - همچنان سرکشان دیپال پور را بسزا رسانده قتل عام فرمودند - درین ضمن دولتخان لودی که از سلطان ابراهیم فرار اختیار نموده باعث طلب حضرت گردیده بود با غازی خان و دلاور خان پسران شرف اندوز ملازمت گشته بعرض رساند که طرف تهاره جمعی از افاغنه بسر گروهي اسمعیل جلوانی جمع آمده ارادهٔ فاسد دارند اگر فوجی برآنها تعین گردد بهتر است - حضرت در تهیهٔ مقرر نمودن فوج بودند دران حین دلاور خان پسر دولتخان خفیه بعرض رسانیده که پدر و برادرم از راه غدر ارادهٔ متفرق ساختن لشکر حضرت دارند و

فردوس مکاني از خارج نیز تحقیق صدق کلام او نموده دولت خان و غازی خان را مقید ساخته باز بتقاضاي وقت و مصلحت عفو تقصیر او نموده قصبهٔ سلطان پور را که بنا کردهٔ او بود با دیگر توابع آن در جاگیر پدر و پسر مقرر فرمودند - و آن هردو بي دولتان بعد از رخصت یافتن بر سر جاگیر رفته ازانجا سرانجام سرکشي باخود برداشته باطراف کوه شتافتند - بعد عرض رسیدن آن اقطاع بدلاور خان که در رکاب مانده بود بلا شرکت مرحمت گردید - و بسبب خلل دولتخان بي دولت و موانع دیگر از سرهند بلاهور مراجعت فرمودند و از ازانجا بکابل تشریف فرمودن ضرور گردید - چون دران سفر سلطان علاءالدین برادر سلطان ابراهیم شرف ملازمت حاصل کرده بود دیپالپور را به سلطان علاء الدین و باباقشه و لاهور را به میر عبد العزیز و سیال کوت را به خسرو کوکلتاش خان عنایت فرمودند - بعد مراجعت حضرت دولتخان و غازي خان بهر وجهي که توانستند دلاور خان را بدست آورده بانواع عقوبت مقید ساخته جاگیر سلطان پور را بتصرف خود آوردند - و با لشکر زیاد بر سر سلطان علاءالدین رفته بعد جنگ هزیمت دادند - سلطان علاءالدین خود را نزد حضرت بکابل رسانده حکم مدد و اعانت و رفاقت خود برای تسخیر دهلی بنام امراي مغل آورد - و دولتخان بعد هزیمت دادن سلطان علاء الدین برسر حکام و امراي لاهور لشکر کشیده شکست فاحش یافت - درین ضمن فوج تعین کردهٔ سلطان ابراهیم براي تنبیه دولتخان رسید - و دولتخان سردار فوج را بتدبیر و چاپلوسی از خود ساخته لشکر اورا متفرق گردانیده از شنیدن رسیدن فرمان معاونت سلطان علاء الدین برای

تسخیر دهلی با سلطان علاء الدین اتفاق نموده اطاعت نامه بمهر قضات و اکابران درست ساخته امرای مغلیه را شفیع خود گردانیده لشکر عظیم فراهم آورده همراه پسران خود در رکاب سلطان علاء الدین داده روانهٔ دهلي ساخت - و خود دولتخان و غازیخان در پنجاب ماندند - و سلطان علاءالدین برسر سلطان ابراهیم رفته بعد مکرر جنگ نمودن وشبخون زدن شکست و هزیمت عظیم یافت - چنانچه سابق در ذکر سلطنت لودیها و خاتمهٔ جلد اول باحاطهٔ تحریر در آمده - و دولتخان از طرف فتنه انگیزي علاء الدین مایوس گردیده باز عریضه بخدمت حضرت براي التماس توجه رایات طرف دهلی روانه نمود•

توجه فردوس مکانی بابر پادشاه بهندوستان دفعه پنجم و با ابراهیم لودي فرمانروای هندوستان مصاف کردن ورایات فتح افراشتن

مرة اخری که دفعهٔ پنجم باشد کشور ستاني در سنه نهصد و سی [۹۳۰] (36) روز جمعه غرهٔ صفر المظفر بقصد تسخیر هندوستان بهمعناني فوج فتح و ظفر از کابل کوچ فرمودند - و در همان روز ها پادشاهزاده محمد همایون ازبدخشان و خواجه کلان بیگ از غزنین رسیده سعادت قدمبوس حاصل نموده در رکاب رفیق شدند - بعد گذشتن از سیالکوت سلطان علاءالدین ملازمت نموده مورد عنایات گردید - چون نزدیک لاهور نزول فرمودند اکثر منصوبان آن ضلع شرف ملازمت

---

(36) در تاریخ فرشته سنه ۹۳۲ نوشته • و همین صحیح است •

دریافتند - دولتخان بي‌دولت باتفاق پسران بی‌سعادت باوجود مکرر فرستادن عریضه با چهل هزار سوار بر سر راه حضرت گستاخانه پیش آمده هزیمت یافته بقلعهٔ ملوت در آمده محصور گردیده بزنهار در آمد و بشفاعت مقربان بملازمت رسیده دو شمشیر که همیشه مي بست هردو را در گردن انداخته سر تسلیم بر قدم مبارک گذاشت - و قلم عفو بر جرائم او کشیده گشت - چون خلائق بر سر عیال و ناموس افاغنه و تاراج مال ریخته داخل قلعه گردیده ممنوع نمي شدند حضرت از راه ترحم خود بنفس نفیس سواري فرموده بتنبیه لشکر پرداخته باعث مامون شدن ناموس آنجماعهٔ عقل و هوش باخته گردیدند - و مال و اسباب و کتاب بسیار سوای آنکه بدست تاراجیان افتاد در سرکار بضبط آمد - و پارهٔ جواهر و کتاب براي خاصه نگاهداشته باقي بشاهزاده همایون بخشیدند و برای میرزا کامران فرستادند - غازیخان که خود را طرف کوه رسانده بود ازانجا روانهٔ دهلي گردید و دولتخان که از همه طرف رانده شده بود و عرضهٔ مرگ گشته ببادیهٔ عدم شتافت *

گویند روزي که از آب سند عبور فرمودند عرض لشکر ده هزار سوار بعرض مبارك رسید - و جاسوسان خبر روانگي سلطان ابراهیم با لك سوار و فیلان جنگي مست بیشمار از دهلي و رسیدن به پاني پت که از دهلي چهل کروه مابین سرهند و دهلی واقع شده رساندند - و تا رسیدن کشورستانی بسرهند جمعي از سرکشان در تلافي اعمال بمهر پنجهٔ شاهین اجل گرفتار آمدند - و بعضي بصد پیشیمانی استغفار کنان بملازمت آمده حاضر گردیدند

و بعد فراغ استیصال بد مآلان و تبدیل و منصوب ساختن حکام حق شناس عدالت اساس باستیصال سلطان ابراهیم بدسگال متوجه شده از سرهند کوچ فرمودند - باوجودی که بعد رسیدن هردو لشکر مقابل همدیگر فوج کشور ستاني از دهم حصهٔ لشکر عدو بیش نبود و همراهان نیک اندیش مصلحت جنگ نداده ترغیب و التماس مراجعت بدستور سابق مي نمودند - کشورستانی بقدرت قوت حوصله و شجاعت ذاتي و ارثي توکل را کار فرموده فوجها را آراست - و امیران مصاف دیده نبرد آزما را همراه همایون میرزا در میمنه مقرر نموده جمعي از دلیران نامي کارزار دیده را بسرداری محمد سلطان میرزا بر میسره تعین فرمودند - و بهمین دستور باقي اطراف فوج بمردان کار آزموده جا بجا سپردند - و از هردو طرف افواج دریا امواج بآب تیغ نبرد آزمایان بجنبش و جوش وخروش در آمدند - و کوس تهوري از هر طرف و شش جهت بلند آوازه گشت - و نعرهای تیغ بازان جان باز زینت افروز بزم رزم گردید و هر طرفي که نظر کار میکرد سواي فواره زدن خون جان بازان قوي دل که باعث تقویت دل همدیگر میگردیدند چیزي دیگر در مردمک دیدهٔ فدویان جلوه نمیداد و ازگرد سم اسپان دلاوران و حملهٔ فیلان صف ربا شب از روز فرق نمي گردید • بیت •

ز سم ستوران دران پهن دشت • زمین شش شد وآسمان گشت هشت

پدر در مقابل پسر به حائل ساختن سپر نپرداخته حربه بر پسر انداختن عبادت نفس واپسین پنداشته رو نمي پیچید • ع •

پدر با پسر کین بر آراسته

و فوج افاغنه که از مور و ملخ زیاده بودند چنین حملهاي جلوریز نمودند که نزدیک بود اثر زلزلهٔ عظیم برروي زمین پدید آید و از طلوع آفتاب جهانتاب تا نصف نهار چندین هزار سر از تن بهادران جدا گشته گوي وار زیر سم اسپ چوگان بازان میدان کارزار غلطان مینمود آخر کار صیت فتح و فیروزي لشکر چغته مابین ارض و سما پیچیده سامعه افروز برنا و پیر نبردگاه گردید - و از سلطان ابراهیم که با راجه بکرماجیت و پنجهزار سوار افغان یک کل زمین را رنگین ساخته نقد حیات را برباد فنا داده بودند - تا مدت خبر تحقیق نمي یافتند و جوانان نیز جلو ریز تعاقب افاغنه وفوج هزیمت خورده نموده دست از جنگ برنداشته هرطرف پشتهاي کشته مي ساختند - تا آنکه سر سلطان ابراهیم شاه از نظر پادشاه گذشت - و بهادران دست از عنان باز داشتند - گویند پانزده و شانزده هزار افغانان و راجپوت و میواتي و دیگر قوم دران جنگ بچنگ اجل و تیغ بیدریغ گرفتار آمدند - و بعد بلند گردیدن نداي فتح سلاطین بلند اقتدار و امیران نامدار آداب تهنیت بجا آوردند - و همان روز باوجود کوفتهٔ و مانده شدن طالبان نام و ننگ آن جنگ براي تسخیر آگره و ضبط خزانه و جواهر دهلي و اطراف دیگر تعین گردیدند - و شاهزاده همایون میرزا بهمرکابي ظفر و نصرت خود را بآگره بطریق استعجال رساند - و - حضرت فردوس مکاني بهمعناني تاییدات رباني بفرخي و فیروزي سه شنبه دوازدهم رجب سنه نهصد وسي و دو [٩٣٢] بدهلي شرف نزول فرمودند - و شیخ زین الدین صدر را امر شد که خطبه بنام نامي کشور ستاني ظهیر الدین محمد بابر پادشاه خواند - و روز

دویم سیر قلعه و باغات اندرون عمارات آن نموده زیارت آسودگان مقابر و مشایخ نمودند - بعد مقام ده روز متوجه آگره شدند-چون قلعهٔ آگره را مردم راجه بکرماجیت راجهٔ گوالیار که روز جنگ رفاقت سلطان ابراهیم نموده داشتند و قبل از نزول رایات حضرت در تصرف خود شاهزاده همایون در آورده بود الماس بوزن هشت مثقال بابت جواهر خانهٔ سلطان علاء الدین خلجي که از تسخیر دکهن بدست او آمده بود شاهزاده محمد همایون بطریق شگون روز داخل شدن قلعه آگره گذراند - بعد از قبول فرمودن وتحقیق نمودن وزن و قیمت که جوهریان از تعیین قیمت آن عاجز آمدند باز بشاهزاده محمد همایون مع سه لک و پنجاه هزار تنکهٔ نقره رائج الوقت و یک خزانهٔ سربستهٔ شمار نیامده عنایت فرمودند - و سلطان محمد میرزا را دولک تنکهٔ نقره با جواهرآلات دیگر بخشیدند - و بعد عرض خزانه حکم فرمودند که براي سادات و فضلاي مکهٔ متبرکه و مدینهٔ منوره و کربلاي معلی و نجف اشرف و مشهد مقدس و دیگر بزرگان اطراف اقالیم سبعه زر حصه رسد مرسول دارند - و براي هریک از مردم کابل از مرد و زن همقوم و بیگانه و بنده و آزاد و فقیر و غني یک شاه رخی که وزن یک مثقال نقره باشد بسر شمار فرستاده فدویان دور و نزدیک و مستحقان هر مرز و بوم را از یاد بود انعام و الطاف یاد و شاد فرمودند - و به نسق وبند و بست ملک برهم خوردهٔ پر فتنه پرداختند و هرطرف فوج تعیین نمودند - و براي استیصال ملوک شرقي و دیگر بلاد دور دست افواجي که مقرر فرمودند اظهار تفصیل آن خالي از طول کلام ندانسته بتحریر اصل مدعا مي پردازد - که چون

در اطراف سواد اعظم هند طبل سلطنت خاندان تیموریه نواخته شد [هندیان] دانستند که اگر این مرز وبوم درقبضهٔ اقتدار چغته ماند عرصهٔ زندگي برهمه رایان و افاغنهٔ صاحب داعیه با نام و ننگ تنگ خواهد گردید و در ملل و بتخانهاي ایشان خلل وشکست راه تمام خواهد یافت راجهاي اطراف و سرگروهان خاندان لودی که طرف شرقي پنجاب دست از سلطنت ارثی کوتاه نه نموده بودند و گردن کشان میواتی و دیگر زمینداران مفسد پیشه بنامه و پیغام التیام آمیز و پیام رقت انگیز اتفاق نموده از نزدیک و دور خود را رسانده نزد رانا سانکا وراجه چتور استغاثه نمودند - که اگر این بلاد در تصرف اولاد و احفاد امیر تیمور صاحب قران قرنها ماند اول اسم و نام و نشان بتان مایان از صفحهٔ روزگار محو خواهد گردید - و در بناي ملت بي مدار ما رخنها که آنرا بهیچ وجه علاج نتوان نمود بهم خواهد رسید - دویم در ملک موروثي و ملک جد و آبائي ما بمرتبهٔ دست تعدی و تصرف مغلان دراز خواهد گردید که مارا محکوم و مملوک خود خواهند ساخت - بالاکار بجای خواهد کشید که ادنی سوغات و هدیهٔ مغلان بی بضاعت براي مردم وطن خود پسران و دختران و زنان زمیداران عمدهٔ ایندیار خواهد بود - پس تقاضای غیرت و پاس حمیت ملت آنست که ماهمه نفاق را باتفاق بدل ساخته کمر همت بر بسته تا مال داریم درین کار نثار نمائیم - بعده جان را تصدق آبروي خود و دودمان راجهاي عالي تبار و سلاطین نامدار گذشته و حال سازیم - بعد ازان رانا همه رایان و سلاطین زادهای با اسم و نشان و سرکردگان مفسد

پیشه و سرگروهان و واقعه طلبان گوتاه اندیشه قریب دو لک سوار راجپوت و افغانان و دیگر دلاوران کوه نبرد صحرا گرد ان دیار و دو هزار فیل جنگي مست کوه پیکرو توپخانه جمع ساخته از مکانهاي خود با همه مصالح جنگ بحرکت آمدند - و آوازهٔ اجتماع آن قوم باگره رسیده نقل نقل برنا و پیر هر بزم و رزم گردید - قهل از افواه این خبر وحشت افزا بسبب اختلاف آب و تبدیل هوا که درچهار عنصر صغیر و کبیر خاص و عام مغلیه راه یافته بود - و بمزاج کمتر کسی موافقت نمود بانواع مرض مبتلا شده بودند - جمعي از سلاطین زادها و امرای گستاخ در خلوت بتقریبهای موجه براي مراجعت طرف کابل بدستور سابق التماس نمودند - فردوس مکانی جمله حرفهاي مردم بي سرو پا لغو دانسته شنیده نا شنیده پنداشته قابل جواب ندانستند - ودرین ضمن بعضی افغانان قابوچی ومیواتیان بد اصل که بتقاضاي وقت گردیده بودند برخاسته باوطان خود رفتند - و جمعي راه لشکر مخالفان اختیار نمودند درین آوان خبر رسید که راجه منکت رای بدعوی ارث گوالیار قابوی وقت از دست نداده باتفاق خان جهان نام بندیله بقصد تسخیر قلعهٔ مذکور خود را رسانیده بمحاصرهٔ قلعه پرداخت و تاتار خان قلعه دار که از جملهٔ نوکران سلطان ابراهیم بود باستحکام قلعه پرداخته چون در خود طاقت نگاهداشتن قلعه نیافت بخدمت حضرت فردوس مکانی عرضداشت نمود که اگر یکی از بندهای پادشاهي برسد قلعه حوالهٔ او نموده شود بعد عرض برحمن دادخان حکم شد که رفته قلعه را بتصرف اولیای دولت در آورد همینکه راجه منکت راي خبر آمدن کومک چغته شنیده

دست از محاصره برداشته دو سه منزل دور رفته سر راه لشکر رانا
نشست و تاتار خان از عهد و پیمان پشیمان گردیده اطاعت ننمود
و رحمن داد را تردد خاطر روی داد حقائق آگاه شیخ محمد غوث که
از درویشان حقیقت نشان و دانشمندان آن زمان و متوطن گوالیار
بود برحمن داد پیغام فرستاد که بهر وجه که دانی و توانی از قلعه
دار بحسن سلوک رخصت آمدن قلعه حاصل کرده خود را تا
اینجا برسان رحمن داد به تاتار خان پیغام نمود که من از شب
خون و شر کافران مامون نیستم و دو کلمهٔ ضروری زبانی بالمشافهه
گفتن و شنیدن لازم میدانم تا خاطر جمعی از کافران حاصل نمایم
اگر مرا با چند خدمتگار بی اسلحه بطریق مهمان طلب نمایند
خالی از طریقهٔ مروت نخواهد بود تاتار خان قبول نموده مرخص
ساخت بعد از داخل شدن قلعه و دیدن تاتار خان و بمیان آوردن
کلمه و کلام محبت افزا برای زیارت بزرگان مرده و زنده رخصت
حاصل نموده بخدمت حضرت شیخ محمد غوث رسیده براه نمائی
حضرت شیخ بتاتار خان التماس نمود که تمام لشکر و سلاحدار بیرون قلعه
باشند تا دفع شر کفار بعضی از وابستگان که حکم ناموس میدارند
اگر در قلعه در آیند و یك آدم من در دروازه قلعه باشد که
غیری داخل مردم من نتواند شد و چند تولی را باچند خدمتگار
شناخته راه بدهند الاکرام بالاتمام بعمل خواهد آمد تاتار خان غافل
از بازی روزگار گشته ماذون ساخت چون در همه دروازها از معتقدان
و مریدان شیخ قیام داشتند و آنها نرا خفیه بانواع رعایت امیدوار
ساخته راضی گردانیده بود بدستاویز پروانگی و احتیاط عدم

شهرت آمدن سواري زنان وقت شب براى مفتوح ساختن دروازه
که قرار داده بود بعد از انقضاى نصف شب که مور و مار از
خارخار تردد آسوده بودند از دروازهٔ که آدمهاي رحمن داد (37) مقرر
نموده بودند جمع کثیر از بهادران جان باز کار آزموده داخل قلعه شده
بعضي از دربانان مخالف را کشته دروازه را بلا تردد خاطر بر روي
باقي لشکروا نمودند هنوز نور نیر اعظم پرتو افگن در و دیوارها نگردیده بود
که بر سر تاتار خان غافل از نیرنگي فلک غدار رسیدند و لشکریان
با بوق و کرنا نقاره زنان چهار طرف قلعه جلوه‌گر گردیدند چون
تاتارخان دید که قلعه از دست رفت و جان و آبرو میرود بفریاد الامان
الامان در آمده بخوشي و نا خوشي کلید خزائن و دفائن حوالهٔ
رحمن داد نموده معذرت زیاده خواسته قلعدار جدید را شفیع
نافرماني سابق ساخته خود با فتح نامه و راضي نامه روانهٔ درگاه
والا گردید - بعد رسیدن تاتار خان بحضور خبر نزدیک رسیدن راناى
چتور انتشار یافت - و غلبهٔ اتفاق آن گروه شوم بمرتبهٔ زبان زد خاص
و عام گردید که تفرقهٔ تمام در دل بهادران کهن سال راه یافت - و
کشورستاني اصلا اندیشه را بخود راه نداده متوجه استیصال خصم
بد سگال گردیده باطراف توابع بیانه پیشخانه برآورده خود هم نزول
رایات فرموده قراولان براي خبر مخالفان روانه نمودند - عبد العزیز
نام که با جمعي بقراولي رفته بود بیشتر ازانها کشته شدند و
عبد العزیز خود زخمي گشته با چند سوار غارت شده بر گشته آمد

(37) در تاریخ فرشته و طبقات اکبرشاهي نظامي رحیم‌داد نوشته *

و چندان از کثرت و غلبهٔ کفار اظهار ساخت که باعث مزید تشویش دلهاي دل باختگان گردید - حضرت فردوس مکاني همه سلاطين و امراي صاحب راي را براي کنگاش جمع ساخته از هريك براي دريافت حوصله مصلحت کار استفسار مينمودند - راي اکثر بمراجعت طرف پنجاب و کابل قرار يافت و هريکي دليل و برهان عقلي و نقلي ميگذرانيدند - و فردوس مکاني فرمودند زهي غيرت دين اسلام که ملك باين سعي باز گرفته را از ترس کفار گذاشته فرار اختيار بايد نمود دل بر حصول ثواب درجهٔ شهادت بايد بست اگر بر کفار غالب آمديم غازي ايم و الا به از شهادت رتبهٔ نمي باشد - از جمله شهيدان سرگذشته گفته و شمرده شويم بهتر است ازانکه در سرگذشتهاي تواريخ سلاطين گذشته منجملهٔ گريختهاي دست کافران خوانده شويم - چون اين کلمات غيرت افزا موثر دلهاي دل باختگان و فدويان ايران و توران گرديد آن جهاد را سرمايهٔ طاعت و اعتقاد دانسته در نثار نمودن جان و کشتن کافران بهزاران زبان عهد و پيمان بميان آورده قسمهاي شديد با کلام الهي کفيل ساختند - پس براهنمائي شيخ زين الدين صدر از شرب خمر و همه منهيات الهي حتي ريش تراشي که براي شان شجاعت طريقهٔ موروثي پادشاه بود توبهٔ نصوح نمودند *

دهم جمادي الاولى سنه نهصد و سي و سه [٩٣٣] روز نوروز سلطاني فوجهارا آراسته بهمه پيش قدمان و سپه سالاران تهور پيشه آنچه ارشاد و تعليم فرمودن بود بتاکيد اکيد و وعده و وعيد فرموده خدا را بعزيمت و بعظمت ياد نموده سه کروه که خصم بود يک کروه پيش

رفته نزول اجلال فرمودند - آن روز جوانان یکه تاز بهادر خوش اسپه بطریق تفرج و سیر لشکر مخالفان رفته هرطرف تاخته چند سر جدا ساخته بشکاربند اسپان آویخته برسم ارمغان نزد سرداران آوردند - روز دیگر همین که تیغ دو دمهٔ آفتاب جهانتاب از نیام افق و شرق سر بر آورد کوچ فرموده یک کروه پیش رفته جای نزول رایات ظفر آیات مقرر فرمودند و هنوز سایهٔ نخلهاي علم روشني افزای چشم مجاهدان نگردیده بود و شتران و فیلان از فرود آوردن بارها آسوده نگشته بودند که گرد تیرهٔ سپاه مخالفان برگشته روزگار و نشان فیلان شیرشکار و شعشعهٔ برق آتشبار تیغ نبرد آزمایان معاندان نمایان گردید - ازین طرف برنغار بشاهزاده محمد همایون میرزا با جمعي از بهادران قوي دل و امیران لشکر گسل که یمین و یسار آن نام آوران صف شکن صف بصف آراستند تعین نمودند - و جرنغار بسید خواجه و جمعي از امیران بلند پایه که در یسار و یمینش محمد سلطان میرزا و دیگر نامداران زینت بخش بزم رزم گشتند مقرر فرمودند - و چند هزار سوار با یکي از دلاوران شیر شکار براي مدد هرطرفي که احتیاج افتد نامزد گردیدند - و کشور ستاني خود بدولت چون آفتاب عالمتاب روز شرف در قلب لشکر جا گرفته جلوه افروز معرکهٔ کارزار گشتند و هرطرف چندین هزار مقربان جان فشان که بتعداد اسم آنها پرداختن تحصیل حاصل است نقد هاي جان را برطبق کف دست نهاده بجهت نثار و ایثار قدم و سم مرکب همایون بطریق نذر تهنیت تیمنا زینت افزاي فوج ظفر موج گردیدند - و باقي افواج را جا بجا تعین فرمودند - بعد انقضای چهار ساعت نجومي در طالع محمود

که آفتاب در خانهٔ سلطنت و مشتري در بیت رجا و امید بنظرات مسعود پرتو نور افگنده بودند پاي مبارک بركاب فتح و نصرت گذاشته فوج دریا موج را مقابل بد مآلان بحرکت در آوردند - و هردو فوج مانند سیلاب خون موج زنان بمقابله و مقاتله پرداخته چون ظلمت و نور فرقهٔ ناری و ناجي باهم آمیخته نداي پر بشاشت فتح و نصرت طرف اسلام بگوش هوش خاص و عام طرفین میرساندند و فیلان کوه پیکر جنگي در مقابل شیر شکاران فیل افگن چنان تزلزل انداختند که گوئی کوهاي سیاه عالي از جا بحرکت آمدند

ز غریدن ژنده پیلان مست
گره در گلوی هژبران شکست

و صدای نقار خانهٔ رومي و هندی و آواز کوس و کرنای حربي و نعرهاي زهره شگاف اهل مصاف در زمین و آسمان پیچید - و چندین هزار تن بي سر گردید - و عاشقان نام و ننگ آن جنگ را تماشا و سیر عروسي پنداشته چشم و گوش هوش را مع جان نثار هر نظارهٔ آن می نمودند - خصوص معرکه آرایان عرب و عجم و سپه سالاران ایران و توران آن بزم رزم را بازي عرب و عجم تصور نموده چشم از چشم همچشمان نبرد بر نداشته رنگین ساختن جولان گاه را عین سرخ روئي خود دانسته برهمدیگر سبقت نموده سر مخالفان را بجای گوی میدان از یک دیگر مي ربودند - بعد ملاحضهٔ غلبهٔ کفار که نزدیک بود در لشکر چغته هزیمت افتد و فوج حسن خان میواتی هراول که با ده دوازده هزار سوار و جمعي از راجپوتان خیره سر جرار بشوخي تمام حمله آور گردیدند - و جمعی از بهادران چغته بدرجهٔ

شهادت رسیدند پادشاه کشورستان از قلب لشکر بحرکت آمدند و بهادران چغته جلو ریزبرسر کافران تاختند - آواز تکبیر غازیان چنان دران دشت پروحشت پیچید که پنداشتي زمین و آسمان لرزید - و در اول حملهٔ تیر اندازان بیخطا حسن خان میواتي که از پیش قدمان آن اهل خوني و از شیرنبردان آن مرز و بوم شوم بود با جمعي از سر بازان شیرنبرد کشته شد و غلغلهٔ هزیمت در صف برهم خوردهٔ مخالفان افتاد و چندین هزار سوار لشکر کافران سرو دست و پا برباد داده با دل باختگان دیگر در گریختن و بالای هم افتادن سبقت از همدیگر مي بردند - و خود را هزیمت یافته بمدد همراهان هواخواه که در هردم و قدم جان خود را سپر ساخته بطریق نثار و نیاز بر قدم غازیان جانباز گذاشته بلا گردان سرو جان رانا میگردیدند تا رانا از چنگ جنگ بهادران چغته رهائي یافته با دل باخته اسپ تاخته جان سلامت بیرون برد - و جمعي از افغانان مغلوب گشته عقب پشتهٔ کشتهای خویش با تن و جان سراپا ریش ردیف و هم آغوش همقدمان سر باختهٔ پیش گشته جانبر گردیدند - و از هر طرف علمهای درخشان چون آفتاب از کسوف برآمده برق زنان بچندین زبان ندای نَصْرٌ مِنَ اللّٰهِ وَ فَتْحٌ قَرِیْبٌ در شش جهت و چهارطرف هندوستان در دادند - و شاهزادهای ثابت قدم و سلاطین بني عم و امیران محترم تسلیمات فتح موافق داب هندوستان و آداب دانان ایران و توران بجا آورده نثار گذراندند - و (فتح بادشاه اسلام) تاریخ این فتح یافتند و بعد این فتح حضرت خود را در خطبه بغازي ملقب ساختند *

گویند قومیت راناي چتور بر همه راجپوتان هند فوقیت دارد - و بقول مشهور خود را از سلسلهٔ نوشیروان عادل میشمارد - و بهمین سبب باوجودیکه همه راجپوتان نامدار هندوستان براجه و راي ملقبند - خاندان چتوریه به رانا و دیوان خود را مخاطب ساخته از بزرگي لفظ راجه ننگ و عار مي نمایند و بعد از هزیمت از فردوس مکاني باز از اولاد رانا لغایت حال که سنه هزار و یکصد و بیست و هشت [۱۱۲۸] باشد هیچکس مقابله باسلاطین تیموریه نکرده بمتابعت و مطاوعت بسر می بردند - اما محرر اوراق که دران ملک وارد شده از دیوان و عمدهاي رانا تحقیق نموده آنها خود را از اولاد نوشیروان نمي شمارند - و در عهد بادشاه جم جاه ملائک سپاه گردون وقار خورشید اشتهار قمر صورت مشتري سیرت عطارد خصلت مریخ صولت کیوان رفعت ناهید منزلت محمد شاه پادشاه غازي دام سلطنته که هزاران هزار جان گرامي فداي نام نامیش باد آنها بذات خود شمشیر بر روي دودمان آن خاندان نکشیده هرگاه برو لشکر کشي شده خود دفعیه نموده طرفی از اطراف خود برخاسته میروند - بهرحال سررشتهٔ سخن را از دست نداده بتحریر باقي ماجرای سلطنت مي پردازد - که بعد فتح پادشاه اسلام از نفرت تعفن اجساد اهل عناد ازانجا زود کوچ فرموده شکار کنان بقصد تنبیه میواتیان طرف میوات متوجه شدند ناهر خان میواتي پسر حسن خان با جمعي از توابعان مع پیشکش ملازمت نمود و آن ولایت را بحسین تیمور خان که بخطاب بهادري سرافرازي داشت عنایت فرمودند و شاهزاده همایون میرزا را بد

هدایا و فتح نامه روانهٔ کابل ساختند - و بعضي افاغنه که مستوجب تنبیه‌گشته بودند بسزاي کردار خود رسیدند - ومحمد سلطان را براي بند وبست لکهنو (38) مرخص نموده باگره تشریف برده باز بلا فاصلهٔ فرصت براي تنبیه راجه میدني راى زمیدار چندیری توجه‌فرموده در محاصرهٔ چند روز معدود قلعهٔ چندیری را بعد قول جان بخشي او بتصرف آوردند - اما چون راجپوتان وقت بر آمدن از قلعه‌بجنگ اقدام نمودند سه چهار هزار نفر بقتل رسیدند - و میدني راى پناه بقلعهٔ ارک برده از زن و فرزندان و وابستهای صغیر و کبیر قریب هزار کس را بدستور راجهای سلف علف تیغ ساخته خود را نیز بهمراهان خود رساند - و باقي زمیداران و رایان آن حدود باطاعت درآمدند - و مساجد و خانقاه که جاي پایگاه اسپان و گاوان کافران گشته بود همه را صاف و تعمیر نموده موذن و جاروب کش مقرر فرمودند - و در چندیری و رنتهنبور و سارنگپور و رایسین قلعه دار و حکام خدا ترس رعیت پرور منصوب ساختند (فتح دار الحرب) مادهٔ تاریخ از نظر گذشت چون پسند افتاد از چالاکي طبع مبارک بدیهه بنظم آوردند

بودچندی مقام‌چندیري * پر ز کفار شوم دار الحرب
فتح کردم بحرب قلعهٔ او * گشت‌تاریخ‌فتح دار الحرب

و حکومت و ایالت کل آن ضلغ را باحمد شاه که حق ارثي داشت ودر کارزار ها تردد واقعي نموده بود مرحمت فرمودند - بعده خود

---

(38) در تاریخ فرشته نوشته - محمد سلطان میرزا بدفع فتنهٔ بین افغان به قنوج رفت وبین افغان بجانب خیرآباد گریخت *

بدولت سیر عمارات و باغات و مساجد گوالیار و دیگر مکانها نموده
برسر مزار بزرگان و سلاطین سر راه فاتحه خوانده باگره تشریف آوردند *
درهمان ایام خواند میر مورخ حبیب السیر و ملا شمس
الدین معمائي از هرات آمده شرف اندوز ملازمت گردیدند -
و در همین آوان عریضه نظام الملک بحري والی احمد نگر با تحف
و هدایا با مشتمل تهنیت فتوحات سابق و لاحق رسید - و درین
آوان خبر بغي سلطان محمود نبیرهٔ سلطان بهلول لودي در صوبهٔ
بهار و فساد بلوچان در ملتان معا معروض گردید - حضرت دفع فتنهٔ
شرقي را که منبع فساد بهر ماه و سال بود بر تذبیه مفسدان ملتان
مقدم داشته عنان توجه طرف ولایت بهار معطوف داشتند - سلطان
محمود از شنیدن خبر دبدبهٔ چغته سراسیمه گشته چند روز مفقود
الاثر گردیده باز جمعیت فراهم آورده وقت عبور فرمودن از آب گنگ
آمده شوخي زیاده نمود - عسکري میرزا را برای دفع او مامور نموده
خود از دریا عبور فرمودند - و افغانان بعد دست و پا زدن لا حاصل
فرار نمودند - چون موسم برسات رسید و ناموافقت هوا در مزاج
پادشاه راه یافت نصرت شاه را که از عمدهٔ افاغنه بود بعد تسلیمات
عفو تقصیرات خود کفیل دفع آن ملاعنه گردیده مفتخر از
عنایات ساخته خود بدولت متوجه آگره شدند - و همایون میرزا را که
بموجب حکم از کابل بقصبهٔ سنبهل رسیده عارضهٔ بدني بشدت
تمام که بامتداد کشید بهمرسانده بود از جاذبهٔ مهر پدري طلب
حضور نمودند *

و درین ایام نافرجام که خبر برهم شدن نسق طرف بدخشان

و مخالفت مخالفان آن نواح بتواتر میرسید و براي استیصال مفسدان آنجا امرا پیهم تعین میگردیدند زیاده انحراف مزاج شریف روداد - و چون مرض بامتداد انجامید بتهیهٔ سفر آخرت پرداخته شاه زاده همایون میرزا را ولي عهد فرمودند - وبعد فراغ وصیت در سنه نهصد و سي و هفت [۹۳۷] بمکان فردوس اعلی شتافتند سي و هشت سال زینت بخش تاج و تخت بودند و پنجاه سال از مرحلهٔ عمر گرامي طي نمودند * بیت *

جهان اي پسر ملك جاوید نیست

ز دنیا وفاداري امید نیست

باتفاق منصفان روزگار مثل محمد بابر پادشاه غازي اَنَارَ اللّٰهُ بُرهَانَهٗ در شجاعت و سخاوت و مروت و حمیت و حدت جوهر و خطابخشي و جرم پوشي درمیان پادشاهان سلف کمتر در تاریخ سلاطین بنظر آمده - با وجود چنین تقصیرات عناد آمیز و اداهاي فتنه انگیز که قصدا از امرا و خویشان دور و نزدیك سر میزد و مکرر باعث قصد ذات مبارک گردیدند هرگاه روي انابت بآن درگاه مي آوردند برخلاف دیگر سلاطین عرب و عجم و هند جرم‌کرده را نا کرده و شنیده را ناشنیده مي انگاشتند - ودر علم فقه و انشا و نظم فارسي و ترکي مهارت تمام داشتند که بزبان ترکي تاریخ احوال خود نوشته یادگار گذاشته اند نزد صاحب طبعان اعتبار تمام دارد - ودر اداي صوم و صلوة و دیگر امر الٰهی بسیار موافق بودند (بهشت روزي باد) ترجمهٔ فردوس مکاني تاریخ وفات است *

گویند چون محمد همایون را بعد از رسیدن بسنبهل از نواح

آگره عارضهٔ بدني بشدت تمام رو داد هرچند بدعا و دوا تداوی نمودند فائده نمي بخشيد - تا روزي مير ابو البقا نام که از فضلای روزگار مي شمردند گفت که چون تصدق رد اجل معلق مي نماید اگر از جنس گران بها که ازو عزیز تر چيزي دیگر نباشد براي فرزند تصدق نمایند اغلب که خدا تعالی شفا بخشد چنانچه قرار مصلحتها بران یافت که الماس بيش بها بابت جواهرخانهٔ سلطان علاءالدین که روز فتح آگره بدست پادشاه زادهٔ همایون آمده بود چنانچه در ذکر تسخير آگره بزبان قلم داده که آن پارچهٔ الماس را بخدمت پدر بزرگوار گذراند و پادشاه همان الماس را با دولك تنگهٔ نقره و عنایات دیگر عطا فرموده بودند همان جواهر را بفروخت درآورده به مستحقان رساند - بابر پادشاه فرمودند آن پارچهٔ سنگ در مقابل جان من و فرزند من عزیز تر نيست و منکه بعد از همایون جان خود را از همه چيز عزیز تر میدانم چرا عوض آن پارچهٔ سنگ تصدق فرزند گرامي خود ننمایم که در درگاه کبرائي قبول افتد * بيت *

به پيش نقد جان گوهر چه باشد * نثار دوست باشد هرچه باشد

و بخلوت رفته درین ماده بخدا نالیده باز نزد فرزند از جان عزیز تر آمده سه کرت گرد او گردیده گفتند که برداشتم برداشتم برداشتم - همان روز اثر صحت در مزاج همایون ظاهر گردید و محمد بابر پادشاه را عارضهٔ جسماني روداد تا شنقار گردیدند *

گویند کشیدن جریب وقت سواري پادشاهان و امیران سلاطين نشان از اختراع فردوس مکاني است - براي تعين کروه در سفر و شکار که کمیت مسافت معلوم گردد وضع نموده * بباید

دانست که مراد از کروه جریبي که بکروه پخته که در هند زبان زد گردیده دوصد (49) جریب است و هر جریب چهل گز است و هرگز نه مشت مستوي القامة - و کروه عرفي اگرچه در هندوستان مختلف موافق هر شهر و مکان شهرت دارد چنانچه کروه صوبهٔ مالوه و بعضي سرحدهاي راجپوتان از کروه جریب کم نمي باشد بلکه زیاده میتوان گفت - اما کروه ملک دکهن تا برهان پور و احمد آباد و آگره تا تعلقهٔ پنجاب بلکه سرحد کابل سه صد و چهارده (40) جریب است کسري کم و زیاده یا و کم دو کروه عرفي یک کروه جر یبي باشد (41) مسود اوراق مکرر بشمار قدم و ر یسمان پیموده *

---

(39) ن - یکصد *

(40) ن - شصد و دو *

(41) ازانجا که درین مقام اصل نسخ منتخب اللباب همه باهم مختلف اند و معني مستقیم نمي شود لهذا انچه که در آئین اکبري مندرج است خلاصهٔ ان را در ذیل مي نگارد - آئین کروه - راه پیمودن و اندازه‌گرفتن سرمایهٔ آبادي روزگار گیتي خداوند فراوان توجه برگمارد و مسافت هارا بر سنجد و بکروه اندازه برگیرد و انرا بصد طناب برسخت هر کدام پنجاه گز الهي و نیز بچهار صد بانس ازو برگذراند هریک دوازده و نیم گز هردو بنج هزار گز باز گردد هرگاه چالش شود احیاط منذان بدان بانس پیمایش نمایند و بدیدباني داروغه و مشرف رشتهٔ شماره دوتائي گیرد شیر خان کروه

دیگر از جملهٔ اوصاف حق شناسی و خدا ترسي آن پادشاه عدالت اساس نقل مي نمايند كه درايام شروع شباب و افراط تجرع شراب که این هردو سکر علاوه مستي رياست وحكم راني بود و بسبب مزاج نگرفتن سلطنت بنزر احتياج اتم داشت خبر آوردند که از ملک خطا کاروانی از خطا نمودن راه ببادیهٔ سر بر آورد که هیچ یکی از ذي حيات را چاشت و شام میسر نشد - و بعد انقضای شام برف باریدن و باد سرد وزیدن شروع نمود - و از صدای رعد که علاوهٔ برودت زمین و یخ چال گردیده تا نفس زدن

را بشصت جریب قرار داده بود هرکدام شصت گز سکندری و در دهلي ديار معمول و در مالوه نود طناب شصت گزي و در گجرات کروه گاو بر گذارند یعني مسافتي كه بانگ گاو بزمان آرامش رسد و انرا کار آگهان به پنجاه جريب قياس کنند و در بنگاله کروه دهپیه ان قدر راهٔ که تیزگامان بیلک نفس زدن بسپرند برخي برانکه برگ سبز برسر داشته بشتابند چندانکه خشک گردد *

و انچه که تاریخ فرشته نوشته این است - و طناب پیمایش که در سفرها و شکارها از عقب زمین را پیمودهٔ میبرند در هندوستان از مخترعات ان شهنشاهٔ بي نظير است صد طناب را یک طناب کروهٔ است و هر طنابي چهل گز و هرگزی نه مشت مستوي الخلقه و گز سکندري که پیشتر در هند رواج داشت متروک گشته گز بابري تا اوایل عهد نور الدين محمد جهانگير پادشاه در جميع قلمرو هندوستان بهم رسانید *

صبح صادق یک نفس ازان قافله جان بر نگردید - مگر دو نفر که از عقب کاروان رسیده با نیم جان ماندند - و ازانها برحقیقت ملک آن جماعه مطلع گردیدند - و فردوس مکانی تا بهم رساندن و طلبیدن وارثان تجار بر درم و دینار ازان متصرف نشده متروکه را بتمامه بوارثان مال رساند - و ازین مقوله دیگر محامد او بسیار مسموع گردیده *

ذکر سلطنت خلاصهٔ خاندان تیموریه صاحبقران غازي محمد همایون پادشاه که بواسطهٔ هفتم بامیر تیمور میرسد از اول جلوس تا متوجه شدن طرف ایران نزد شاه طهماس (42) صفوی از تسلط شیرخان افغان ونفاق برادران و مراجعت نمودن ازانجا بحصول مقصود

طوطي همایون بال شیرین مقال آشیانهٔ اخبار سلاطین جنت نشان چنین نقل می نماید - که جنت آشیاني محمد همایون پادشاه غازي که در سنه نهصد و سي و هفت [۹۳۷] جلوه افروز تخت هندوستان بهشت نشان گردید - پادشاهي بود بحسن اخلاق و لطف طبع موصوف و بعیش و نشاط مشغوف - و از علم ریاضي خاصة نجوم و حساب بهرهٔ تمام داشت - صورت کرهٔ آسمان که دران گردش فلک و سیر سبعهٔ سیاره و مکان بروج و ثابتات نمایان و

---

(42) در اکبرنامه وطبقات اکبرشاهي وتاریخ فرشته طهماسپ نوشته *

درخشان بود ساخته - دران هفت مجلس¹ مختلف اللون باسم ايام هفته و اختري كه بآن روز منسوب باشد ترتيب داده - در هرروزي كه ديوان مي نمود برنگ ستارهٔ همان روز لباس خود و سلاطين زادها و اميران قرار داده و پوشيده بفرش همان رنگ زينت افزاي آن بزم بهشت سرشت ميگرديدند - اگرچه بعد جلوس از راه عدل و انصاف ملك را به برادران تقسيم نموده پنجاب را بسبب قرب جوار كابل بميرزا كامران مرحمت فرموده ضميمهٔ حكومت سابق ولاحق ساخت - و بميرزا هندال كه در حضور بود ولايت ميوات آرزاني داشت - و طرف سنبهل را با توابع و لواحق آن حدود بميرزا عسكري واگذاشت - اما برادران از راه ناسپاسي و كفران نعمت كه ره زن ديگر احفاد و اولاد سلسلهٔ تيموريه گرديدند سراز اطاعت پيچيده از ابتداي سلطنت طريقهٔ ناموافقت و مخالفت با برادر بزرگوار و معاونت با شيرشاه كه از ايام عهد حضرت فردوس مكاني در صوبهٔ بنگاله و بهار سراز اطاعت پيچيده بود - و ذكر آن من اوله آلي آخره بطريق اجمال باحاطهٔ بيان خواهد در آمد - اختيار نمودند - اولا ميرزا كامران كه از سرهند تا قندهار مع توابع اركه درحيات پدر هم در تصرف داشت و جنت آشياني (43) پيشاور ولمغان را بران اضافه تجويز باسم او نموده بودند - قبل از تيار شدن فرمان و احكام خبررسيد كه ميرزا كامران بشهرت تهنيت و تعزيت بجا آوردن از كابل برآمده متوجه سمت پنجاب و دهلي گرديد - بعده كه احكام

---

(43) جنت آشياني عبارت همايون پادشاه است *

اختیار آن مملکت با دیگر عنایات مشفقانه که از راه اغماض ناشنیده بعمل آمده بود رسید مراجعت نمود اما آخر در کفران نعمت تقصیر ننمود - و جنت آشیانی بقصد تسخیر قلعهٔ کالنجر که ارادهٔ تنبیه افاغنهٔ خاندان لودی دران ضمنا بود توجه فرمودند - بعد رسیدن و محاصرهٔ نمودن از شنیدن تسلط یافتن افغانان طرف جونپور بتقاضای وقت با راجهٔ کالنجر بر گرفتن پیشکش صلح نموده عازم جونپور گشته افغانان آن ضلع را گوشمال واقعی داده آن ملک را بسلطان جنید بدستور سابق بحال داشته باگره تشریف آوردند - و جشن جلوس و طوی قسمي ترتیب دادند که در مقابل آرایش آن بزم که رشک افزای ارم گردیده بود زبان طعن پری رویان آن بهشت مثال بر حوران روضهٔ رضوان دراز گردید - و چندین هزار کس از عطای فیل و اسپ و جواهر و خلعت و دیگر عنایات سلطانی بهره‌مند گردیدند - بعد فراغ مجلس نشاط به شیر شاه که طرف بهار طریقهٔ سرکشان اختیار نموده باوجود صریح طبل مخالفت نواختن بحسب ظاهر دم از اطاعت چغته میزد مصلحةً پیغام دست برداشتن از قلعهٔ چنار نمودند - شیرخان بعذر نامسموع قبول ننمود - لهذا متوجه آنصوب گردیدند *

چون خبر فساد سلطان بهادر گجراتی درین ضمن بسمع مبارک رسید با شیر شاه مصالحه بشرط همراه بردن پسر او قطب خان که شرف اندوز ملازمت گردیده بود نموده مراجعت فرمودند - و تا باگره نرسیده قطب خان برخاسته رفت و محمد زمان میرزا نبیرهٔ سلطان حسین میرزا بایقره که بنی عم گفته می شد باتفاق بعضي امرای

چغته ارادهٔ فاسد بخاطر آورده مکرر گرفتار قهر سلطاني گردید - باز قسم کلام‌الله را کفیل ساخته از رویه و کردار باز نیامد - آخر کار همراه محمد سلطان دخترزادهٔ سلطان حسین میرزا بایقره که باو همدم آن کار بود مقید گردید و بمکحول ساختن هردو امیر امر فرمودند - شخصیکه بدین کار مامور بود رعایت محمد سلطان نموده وقت میل کشیدن پردهٔ بصارت را بحال داشته - محمد زمان را نیز معیوب واقعي نساخت و درقلعهٔ بیانه محبوس گردیدند - بعده هر دو بمردم قلعه ساخته از قلعه برآمده محمد زمان جانب احمد آباد گجرات و دویمي طرف قنوج سر برآورده لشکر فراهم ساخته علم بغي برافراشتند - و بعضي ازان حدود شرقي و احمد آباد را متصرف گردیدند جنت آشیاني را طرف گجرات متوجه شدن ضرور شد و سلطان بهادر حاکم گجرات برهنمائي تدبیر محمد زمان بقصد تسخیر قلعه چتور روانه گشت - رانا بکرماجیت حاکم چتور از جناب حضرت کمک دفع شر خود طلبید - جنت آشیاني باوجود متوجه شدن آن طرف از سبب بعضي موانع بمدد رانا نپرداختند و بنوشتن تهدید نامهٔ نصائح آمیز بسلطان بهادر اکتفا نمودند - اما بمهم احمد آباد هم چندان نپرداخته مراجعت فرمودند و رانا بهر وجه که دانست سلطان بهادر را از پای قلعه برداشت - و سلطان بهادر محمد زمان را و سلطان علاء الدین لودی را که او نیز پناه باو برده بود مقرر ساخته با هردو لشکر همراه داده برای تسخیر دهلی روانه نمود - و هر دو با چهل هزار سوار بر قلعهٔ بیانه آمده بتصرف در آوردند - و تا میدان آگره جولانگاه اسپان ساختند حضرت میرزا هندال را با امرای نامدار و لشکر زیاد برای دفع آن

فتنه نامزد نمودند - از رسیدن خبر فوج چغته لشکر افاغنه جنگ نانموده هزیمت اختیار نمودند - و تاتار خان بن سلطان علاء الدین که سر لشکر بود فرار نتوانست نمود - بعد مقابله مغلوب و مقتول گردید - و میرزا هندال قلعهٔ بیانه را باز بتصرف اولیای دولت قاهره در آورد - و سلطان بهادر بار دیگر بر سر چتور خود را رسانده محاصره نمود بعد مکالمهٔ بی ادبانهٔ غائبانه که در رسل و رسائل با همایون پادشاه در باب طرفداري رانا بمیان آمد ترک تحریر آن اولی - قلعه را مفتوح ساخته باز متوجه دهلی گردید - جنت آشیاني نیز باستقبال آن بدسگال بر آمده به مندسور رسیدند - علامات مقابل بر آمدن همدیگر بیکدیگر ظاهر گردید - و هردو طرف بکندن خندقها و بستن مورچال و نصب نمودن توپخانه و تعین نمودن فوج جابجا بپرداختند - چون سرانجام آتشباری چنانچه انشاء الله تعالي در ذکر سلطان بهادر مفصل بزبان قلم تیز رفتار خواهد در آمد - طرف گجراتیان زیاده بود و پناه قلب داشتند - جنت آشیاني صلاح کار درین دیدند که طرح جنگ نینداخته با رومی خان میر آتش سلطان بهادر که سرفوج و هراول لشکر احمدآباد بود ساختند و رومیخان بسلطان بهادر چنان مصلحت داد که خندق کنده محصور گردیده جنگ باید نمود پادشاه لشکر چغته را با چند هزار سوار و دو سه سردار فوج برادران مقرر کرده فرمودند که از چهار طرف بطریق قزاقان برسر آن جماعه وکهي و رسد آنها تاخت آرند - و چنان عرصه بران لشکر تنگ آوردند که قحط غله و کاه در لشکر گجراتیان پدید آمد - و آدم و چارپاي بسیار تلف شدند - سلطان بهادر چار ناچار قرار برفرار داده وقت سه پهر

آخر شب با چند هزار سوار و والیان برهانپور و مالوا و دیگر شریکان آن فتنه سوار شده طرف شادی آباد ماندو گریخت - لشکر جنت آشیاني خبر یافته براي تاراج نمودن باقی فوج و بهیر مخالفان بتعاقب پرداخته تا قلعهٔ ماندو هرکرا یافتند کشتند - و اسپ و یراق اورا متصرف شدند *

گویند سلطان بهادر طوطي داشت که قفص طلا براي او ساخته از خود جدا نمی نمود - ازانکه شکست سلطان بهادر بسبب ساخت رومیخان با چغته شد و سلطان وقت فرار طوطي را همراه نتوانست برد بعده که قفص طوطی را همراه اموال ضبطی نزد همایون آوردند و پادشاه به طوطي همکلام شد - درحالتی که رومیخان نمک حرام نیز به پادشاه پیوسته حاضر بود طوطي بدین مقال گویا گردید - پهٹ پاپی رومیخان نمک حرام - همایون پادشاه تعجب نموده به رومیخان گفت اگر آدم می بود زبان او می بریدم چه کنم که جانور است - بعده سلطان بهادر در ماندو حصاری گردیده بعد از محاصره نمودن چند روز و بالاي قلعه برآمدن مردان کار آزما ازانجا نیز با جمعیت قلیل که متاع کثیر در قلعه گذاشت راه احمد آباد پاي تخت خود اختیار نمود و از جملهٔ امیران و لشکریان مغلوب که عقب مانده بودند حیدر خان که امیر الامرای احمد آباد مرد فاضل بود زخمی گردیده گرفتار گردید - حضرت چون ازو مکرر بهادریها دیده بودند و آثار حسن عقیدت به ولي نعمت خود بخود ازو مشاهده فرمودند اورا معزز و مقرب ساخته در سلک امراي نامدار در آوردند - و مکرر بزبان درربیان چنانچه

طریقهٔ قدردانی سلاطین است فرمودند - که وقت هزیمت سلطان بهادرچه قسم خود را سپر بلای او ساخته سپرداری سلطان بهادر می نمود - و بسیار تردد تدبیر آمیز دران جنگ نمود تا خود زخمهای کاری برداشته سلطان بهادر را از معرکهٔ سربازان بسلامت بر آورد *

گویند دران حرب حضرت جنت آشیاني بنفس نفیس بدو دست خود شمشیر میزد - و ازانکه بهادری ارثي و کسبي داشت اسپ خود را قدم بقدم اسپ مخالف چنان رسانیده بود که بکمند درآمدن دشمن کار بازیچه بیش نبود - دران حال آن نمک بحلال با سعادت مقابل آمده چنانچه طریقهٔ نوکران جان نثار می باشد به تیغ و دست و زبان حائل گشته بمعذرت بزرگانه دافع بلاي آقا گردید - زهي سعادت نوکري که از زبان چنان قدردانی چنین حرف انصاف درعالم عداوت جاني و ملکی و مالي بشنود *

الحاصل قلعهٔ ماندو را بیکی از امرا سپرده عقب مدعي مغلوب روانه شدند - سلطان بهادر بعد رسیدن نزدیك احمد آباد که یك دو روز در پناه حصار محمود آباد توقف ورزید چنان عرصه برو تنگ گردید که باز وقت گریختن از حصار محمود آباد که دوازده کروهي احمد آباد است زر و جواهري که بر اسپان توانستند گرفت با زن و عیال که ردیف خود نمودند باخود گرفته داخل احمد آباد شد - حضرت اول اطراف چانپانیر و محمود آباد تاراج فرموده آنجا را بخواجه برلاس سپرده متوجه احمد آباد شدند - و سلطان بهادر

ازانجا هم گریزان شده از دیودمن (44) قلعهٔ فرنگیهاي کنار دریا که محصول و مال آن سرزمین مع اختیار حکومت آن ضلع که درین ایام کوکن نظام شاهي خوانند بآنها تعلق داشت سر بر آورد - و حضرت از شهرت آنکه خزانهٔ چندین پادشاه در قلعهٔ ارك چانپانیر موجود است خود را باردیگر به چانپانیر رسانده بمحاصره پرداخت - اختیار خان قلعدار چنانچه شرط جانفشاني بندهاي جان نثار مي باشد و قابل تحریر تواریخ توان گفت بعمل آورد - وجنگهاي مردانه نمود - و محاصره بامتداد کشید - هرچند که آن قلعه کاتب حروف در اوائل عهد خلد منزل شاه عالم بهادر درانجا تعلقهٔ مالي و قلعداری داشت آنچه ملاحظه نمود قابل محاصرهٔ سلاطین نبود - اما از بسکه اختیار خان بشرف ملازمت نرسیده بی ادبانه بکمال رشادت و اظهار پاس نمك خواري سلطان بهادر بضبط و احتیاط برج و باره پرداخته هرشب چندین هزار حقهٔ آتشي و گولهٔ زنبورك طرف

---

(44) بهادر شاه گجراتي آن خبر شنیده خود را بشهر کمبایت رسانید و چون پادشاه عنان عزیمت بدان جانب نیز پیچید بهادر شاه مضطرب شده بطرف جزیرهٔ دیو گریزان گشت - تاریخ فرشته *

سلطان بکهنبایت رسیده بجانب دیپ شتافت - اکبر نامه *

سلطان بهادر چون بکنبایت رسید اسپان مانده شده را با اسپان تازه تبدیل نموده ببندر دیو رفت - طبقات اکبر شاهي *

در مرات اسکندری نام این جزیره دیو نوشته - و الصحیح کهنبایت و دیو *

لشکر پادشاهي مي انداخت - لشکر چغته بعده که در مقابل تردد و جان فشاني او متردد و معطل گشت حضرت جنت آشیاني از اثر باطن بزرگان دین و طبیعت بزرگان خود بدستوري که حضرت فردوس مکاني دفعهٔ دویم قلعه سمرقند را بزور بازو تسخیر ساخته بودند ازطرفی که بران قلعه غلهٔ ذخیره شب و روز قابو یافته بریسمان بالا مي‌کشیدند راه تحقیق نموده تهوري و دلاوري که سر بازان صائب راي و قوي دل آفرین گویند بکار برده میخهاي کلان قابل زینه و کمند بهمتن ساخته در شب ماهتاب از دو سه طرف لشکر خود را مامور به یورش نمود - و خود برفاقت سه صد نفر که در فدویت و جلادت آن جماعه حرف نبود میخها را راست و چپ قائم نموده اول سي نفر جانباز که یکي از ایشان بیرم خان بود بدستیاري کمند همت و سر بازي اندرون قلعه غافل در آمده خلل عظیم در اندرون دروازهٔ قلعه انداخته دروازه بانان را کشته دروازه را بتصرف خود در آورد و حضرت را اندرون قلعه گرفته باتفاق تکبیر گویان لشکر خود را خبردار ساخته درفتح بروي آنها کشادند - و تا طلوع آفتاب قلعهٔ بآن بند و بست و خبرداري را بدین تدبیر سرداري مفتوح ساختند - الحق که از پادشاهان بذات خویش چنین جرأت کمال غرابت دارد - نظر برقدرداني و حق شناسي اختیار خان را با مال و عیال مامون ساخته باقي همه را بقتل آوردند ٭

گویند آن قدر خزانه و جواهر و اقمشه و اسلحه و ذخیرهٔ ماکولات و مصالح حرب بر آمد که باوجود بتاراج رفتن چندین هزار بستهٔ انواع اقمشه و تحف و اسباب تجمل چندان صندوق زر و دفائن

و رزائن و اسپ بار بردار در سرکار بضبط در آمد که بلشکریان تقسیم نمودند - و درهر خیمه و خانه ازان خزانه نصیبی رسید - و بعد از جنگهای دیگر که متواتر با صاحب مداران ملک رو داد بر همه فتح و نصرت یافته داخل احمد آباد شده شهررا پسند نمودند - و فی الواقع احمد آباد شهریست از بلاد مشهور هندوستان که اولا بآبادی و رنگینی شهرو فراخی رسته و بازار و زمین ریگ که هرچند دو ماه وسه ماه باران ببارد اثر گل ولا ظاهرنمی شود به ازو در هند شهری دیگر دیده و شنیده نشده - دیگر هر سال چندین لک روپیه از همه جنس قماش زری و آبریشمی و سوت سادهٔ آن شهر به‌بنادر و شهرهای اطراف هفت اقلیم میرود - و هفت ماه را دران شهر خربزهٔ گرمه چهار قسم بهم میرسد که ازانجمله یک جنس آن مسمی بناشپاتی گجرات قریب یک و نیم ماه می ماند هرکه ازان خورده از راه انصاف گفته که به ازین گرمه در هیچ ملکی از ایران وتوران خورده و دیده نشده *

بعده حضرت احمد آباد را بمیرزا عسکری سپرده و بابا بیگ را در قلعهٔ چانپانیر و ناصر میرزا را در پتن و قاسم بیگ را در سرکار بهرونچ با فوج شایسته گذاشته متوجه تسخیر قلعهٔ آسیر برهان پور که از قلعهای مشهور خاندیس و پای تخت پادشاهان آنجا بوده شدند - سه چهار منزل کوچ نفرموده بودند که عرائض والیان دکن برهان نظام شاه احمد نگر و عماد شاه برار مشتمل بر اظهار عبودیت و اطاعت مع تهنیت احمدآباد وتحف رسید - هنوز عرائض بمطالعه در نیامده بود که خبر مراجعت سلطان بهادر و سلاطین دیگر مع افواج

اطراف احمدآبادکه از هرطرفي با غوغاي‌عام جلوه‌گر گردیدند رسید - و یادگار ناصر میرزا حاکم پٹن و قاسم‌سلطان نائب بهرونچ‌از جاهاي خود بیجا شده بمیرزا عسکري آمده پیوستند - و از نا موافقت امیران که یکي ازانها نزد سلطان بهادر بدیودمن رفته ترغیب نموده بوسر میرزا عسکري آورد و از میرزا عسکري هم اثر نفاق ظاهر شد - و در احمد آباد بفکر بغي و خروج افتاد چون پیش بردن منصوبهٔ خاطر او میسر نیامد ازانجا فرار نموده طرف بیانه و آگره روانه گردید - وحضرت جنت آشیاني خبر یافته بکوچهای متواتر خود را جریده بآگره رساندند - و میرزا عسکري نظر بر مآل‌کار خویش نموده باتفاق و شفاعت ناصر میرزا عذر خواه گشته ملازمت نمود - و تردي بیگ قلعه دار چانپانیر و دیگر منصوبان احمد آباد خود را ترسان و هراسان بحضور رساندند - و چنان ملک احمد آباد و مالوه که بچندین سعي و جفا بدست آمده بود باز رایگان رفت - هرطرف خلل عظیم بهمرسید - حضرت جنت آشیاني که مزاج شریف از بوهم زدگي ملک که ناموافقت آب و هوا علاوه آن گردید بحال نماند - برهنموني بعضی بدخواهان بمیل فرمودن افیون معتاد شدند - و از اثر بیدماغي که اکثر در خلوت عشرت بسر برده دیوان نمی نمودند در فساد سلطنت افزود و مادهٔ مزید عناد مخالفان گردید *

درین ضمن خبر رسیدکه سلطان جنید برلاس که در بندوبست سمت شرقي و دفع شرافغانان ازو تردد خوب بظهور می آمد مرحله پیماي سفرآخرت‌گردید - وشیرخان‌که قدم‌از اندازهٔ ادب پیش‌گذاشته

در نواح رهتاس گدهه شوخي از حد گذرانده بود روانهٔ بنگاله گشت - جنت آشیاني فرصت را غنیمت دانسته خود بدولت متوجه تسخیر قلعهٔ چنار گردیدند - غازي خان ضابط چنار شرط قلعداري چنان بظهور آورد که امتداد محاصره بشش ماه انجامید - و جنت آشیاني ازطرف دریا و از طرف قلعه که راه تردد یافتند از کشتیها ودیگر مصالح و دمدمهٔ سرکوب ساخته بزور تردد و تدبیر آن قلعه را بتصرف در آوردند - درین ضمن سلطان محمود حاکم بنگاله از دست افاغنه زخمي گشته خودرا در پناه جنت آشیاني رسانده براي توجه آنطرف التماس عجز آمیز از حد گذرانید - حضرت متوجه بنگاله گردیدند - شیر خان برین معنی اطلاع یافته جلال خان نام پسر خود را براي محافظت و ممانعت راه و گدهي که مابین سر راه در مکان قلب که دوطرف آن دریای خونخوار و دوطرف پر از اشجار خاردار بود روانه نمود - حضرت جهانگیر بیگ را باچند امیر نامي براي تسخیر گدهي و صاف نمودن راه تعین نمودند - جهانگیر بیگ آنجا نرسیده بود که جلال خان برسر او رسیده لشکر اورا غارت نمود - جهانگیر بیگ خود بکمال پریشاني و زخمي باردوي حضرت رسید - بعده جنت آشیاني خودرا بگدهي رسانیده بتنبیه افاغنه پرداختند - و جلال خان مقاومت نتوانست ورزید - و هزیمت یافت - حضرت بفراغ خاطر از اطراف جنگل و گدهي عبور فرمودند - از شنیدن این خبر شیر خان مضطر گشته مع خزانهٔ تازه که از بنگاله بتصرف درآورده بود طرف جهارکهند و کوهستان آن ضلع روانه شد - حضرت ولایت گورکهه پور که حاکم نشین بنگاله بود به تسخیر آورده سه چهار ماه درانجا

براي بند و بست توقف نمودند - از ناموافقت هوا آدم و چهار پاي بسيار تلف شدند - و بيماري عجب ميان لشكر افتاده - درين حين خبر رسيد كه ميرزا هندال كه بمهم محمد سلطان تعين گرديده بود دست از تعاقب مخالف برداشته خود بمخالفت پرداخته بآگره رفته علم بغي افراشته شيخ بهلول را كه از مقربان و هوا خواهان حضرت بود كشته خطبه بنام خود خوانده عازم تسخير دهلي گرديد - از شنيدن اين خبر كلفت اثر حضرت جهانگير بيگ را مع ابراهيم بيگ كه هردو امير نامي بودند در بنگاله مقابل مفسدان آن ضلع گذاشته خود متوجه آگره شدند - در اثناي راه محمد زمان ميرزا كه رفيق و راه نماي سلطان بهادر گرديده بود باميد عفو تقصيرات آمدة شرف اندوز ملازمت گرديد - و شيرخان از هنگامهٔ مخالفت ميرزا هندال و بي ساماني لشكر اطلاع يافته با سامان تمام خود را سر راه لشكر پادشاهي رساند - و جاي قلب و تنگ حائل گرديده سه ماه حضرت را معطل نگاه داشته در تاختن اطراف فوج و زدن كاهي تقصير ننمود - درين ضمن ميرزا كامران خبر يافته بارادهٔ تسخير دهلي بشهرت معاونت پادشاه از پنجاب كوچ نموده كوچ بكوچ خود را بدهلي رساند و ميرزا هندال هم با ميرزا كامران هم عهد و پيمان شده باتفاق بمحاصره و تردد و تسخير پرداختند فخرالدين كوتوال از قلعه بر آمده بخدمت ميرزا كامران رسيده التماس نمود كه چون پاي تخت آگره مقرر شده اول آنرا بتصرف آورده اسم بنده را كه خانه زاد همهٔ آن جناب است از بدنامي نمك بحرامان برآرند و الا اين تيغ و اين سر- ميرزا كامران را عذر او كه حسابي بود

قبول افتاد و متوجه آگره گردید و آنجا رسیده طبل مخالفت را بادعاي سلطنت بلند آوازه ساخته پرده از روي کار برداشت حضرت جنت آشیاني مکرر خطوط شفقت آمیز مشتمل بر طرز مشفقانه که وقت نفاق نیست باید که اتفاق نموده شر شیر خان را از میان برداریم بعده درانچه رضامندي برادران باشد موافق تقدیر الهي بظهور خواهد آمد - فرستاد - اما فائده نداد و هر دو برادر در موافقت میان هم به مخالفت جنت آشیاني سعی بلیغ مي نمودند - درین هنگامه شیر خان شیخ خلیل نام درویشي را که مرید او بود برای مصالحه بخدمت جنت آشیاني روانه ساخت و از راه مکر و کید التماس نمود که ولایت شرقي تا قلعهٔ رهتاس اگر در انعام نوکر خود عنایت فرمایند شرطي مي نمایم که زیاده طلبي ننموده از اطاعت سر نه پیچم - جنت آشیاني باوجود دانستن غدر او بتقاضای وقت قبول فرمودند و نیز مقرر شد که خطبه و سکهٔ ملک شرقي بنام حضرت باشد و قسم کلام الله را درمیان ضامن آورد و قرار یافت که جنت آشیاني از کنار دریا طرف آگره کوچ فرمایند - همه چغته و مغلیه از فکر دغابازي آن افغانان غافل گشته در تهیهٔ بار نمودن بودند شیر خان بهیر خود را طرف بنگاله روانه ساخته بشهرت کوچ خود ارادهٔ قدمبوس تنها و جریده بمیان آورد و یکبار غافل بر سر لشکر رسیده دست بقتل و غارت دراز نموده فرصت بهلي از یکدیگر نداده تا بفکر صف آرائي و مقابله پرداختن چه رسد و تمام فیل خانه پر از بار جواهر و خزانه و دیگر اسباب سلطنت و خیمه و خرگاه بدست آورد چون پیش رو را شیر خان بند داشت و گذرهاي آب را نیز بانواع تدبیر و پیش بندی

گرفته بود جنت آشیانی چارناچار قرار بران دادند که اسپ بر آب زده با باقي لشکر از آب گنگ عبور نمایند - افغانان بي رحم از عقب رسیده از غني و فقیر هر کرامی یافتند مي کشتند و غارت مي نمودند و نمونهٔ روز محشر پیدا بود چندین هزار مرد و زن از صغیر وکبیر و سوار و پیاده اکثر از پاس آبرو و ناموس خود را بآب زده غرق دریای غیرت گردیدند - ازان جمله آنچه از مردم نامي که بشمار آمدند بقول صحیح مورخین هفت هشت هزار از مغل بسرداری محمد زمان میرزا که همه از اثر شومی افعال او بود از جملهٔ شهدای غریق محسوب گردیدند - و جنت آشیاني بمعاونت یکي از سقایان که دو بار از شدت تندي آب و صدمات لشکریان هزیمت خورده از اسپ جدا شدند و باز بر آمده بساحل نجات رسیدند و جمعی که ازان تهلکه جان بر شده بودند بحضرت پیوستند با رختی که در بدن بود متوجه اگره شدند چون نزدیک آگره رسیدند میرزا کامران باوجود آن حال و کمی جمعیت با جنت آشیانی تاب مقاومت نیاورده طرف الور که میرزا هندال را پیشتر بآن سمت روانه ساخته بود فرار نمود و آن طرفها بسبب غلبه و استیلای شرقیان استقامت نتوانستند ورزید هردو برادر بهزاران ندامت و شرمساری بامید شفاعت بملازمت پادشاه شتافتند و جهانگیر بیگ و دیگر امرا که در بنگاله بودند از شر افاغنه جلو ریز خود را بآگره رساندند بعده شروع در مشورت و کنگایش نموده هرروز و هرشب مجلسی منعقد میکردند باوجودیکه میرزا کامران را داخل مصلحت ساخته ازخود محسوب مي نمودند او نفاق را از دست نداده طرف

مصلحت بد را از دست نمیداد تا آنکه شش ماه در ایام مصلحت منقضي گردید و میرزا کامران صریح رخصت لاهور باتفاق خواجه کلان نام که از امرازادهٔ قدیم چغته و همراه فردوس مکاني مدتها بود بمیان آورد - هرچند که حضرت میگفتند این وقت اتفاق است باید که به پشت گرمي با هم باشی تا کار شیر خان را نسازیم بهیچ کار دیگر نپردازیم فائده نداد - ناچار حضرت مرخص ساختند - اگرچه قرار یافت که خواجه کلان با جمعي دیگر از امراي میرزا کامران در رکاب باشد اما میرزا کامران به بهانهٔ مشایعت و رفتن بجاگیر و ازانجا سامان نموده مراجعت نمودن اکثر مردمان خود را بلکه بعضی از نمک بحرامان پادشاه را با خویش رفیق ساخته روانهٔ لاهور گردید - شیرخان که نفاق برادران را در چنان وقت از مدد طالع خود میدانست بار دیگر لشکر و مصالح جنگ فراهم آورده تا کنار آب گنگ رسیده قطب خان را با لشکر فراوان از آب گنگ گذرانیده براي تاخت و تاراج و تصرف ملک این طرف روانه نمود - حضرت از رسیدن خبر طغیان باغیان ناصر میرزا و سلطان سکندر را با قاسم حسین که از امرای قدیم نامدار بودند براي دفع فتنه تعین فرمودند - بعد رسیدن فوج بمقابل همدیگر نسیم فتح بر لشکر چغته وزید و افغانان بسیار با قطب خان بقتل رسیدند - وبعد رسیدن سر قطب خان باگره فرمودند که بر سر دروازهٔ آگره بیاویزند - جنت آشیاني خود بموجب اشاره و طلب قاسم حسین با لک سوار متوجه دفع فتنهٔ افغانان گردیدند - چون شیر خان با پنجاه هزار سوار از افغانان جنگ جو سر راه جای قلب و غارهاي تنگ گرفته

سد راه لشکر پادشاهي گردید دو ماه درانجا توقف واقع شد - درینوقت محمد سلطان میرزا با فرزندان جمعي را که از همرهان میرزا کامران طوعًا و کرهًا مانده بودند باخود گرفته قدم براه بیوفائي بدستور معمول خودگذاشته باعث رخنهٔ اتفاق لشکر گردید - و ازانکه حادثهٔ اول باعث باختن دل بیدلان گردیده بود رفتن آن جماعه را رهنمائی خود دانسته وقت یافته و غافل ساخته از هر کنج و کنار لشکر فوج فوج برخاسته مي رفتند - زیاده از دو حصّه لشکر خالي از سپاه گردید - و از اتفاقات شومي ایام باران بي هنگام بمرتبه بشدت تمام باریدن گرفت که در تمام لشکر برابر کف دست جائی بي آب نماند و برای تیمم مریضان جنس خاک بهم رسیدن اعتبار اجزای کیمیا پیدا نمود - و بعد عرض رسیدن حکم تبدیل مکان صادر شد - لشکریان خیمها را کندن واز آب وگل ولا کشیدن و تر و خشک اسباب فراهم آوردن شروع نموده هریکي بشغل کاری درمانده سراسیمه وضع روزگار بودند - درین حال خبر رسید که لشکر شیرخان ده دوازده هزار سوار از دو طرف نمایان گردید و هیچ یک آن قدر فرصت نیافت که دست ازان تردد کشیده بدستگیری یراق بپاس جان و آبروي خود توان پرداخت - پدر پسر شیرخواره را در آب گذاشته خود را به پشت اسپ بي زین رساندن از عطیهٔ الهي میدانست و مادر متحمل طفل شیرخواره که از گهواره برآرد نتوانست گردید بدستور سابق بل بدتر ازان وضیع و شریف راه صحرا و کوه و غارها اختیار نمودند و تا آب گنگا که سه کروه ازان مکان مسافت داشت رسیدن بسیاری از تیغ بیدریغ ظالمان بخدا رسیدند - از جملهٔ بقیة السیف جمعي

از صدمات افغانان بد عاقبت سرخجالت برابر چشم همچشمان بآب فرو برده باز سر بر نیاوردند - حضرت بالای فیل و بروایتي بعد تردد براسپ رستمانه در دفع ضرر شر آن تیره بختان کوشیده خود را بآب رسانده از شدت آب و صدمهٔ موج از اسپ جدا شده باز بدستیاري یکی از نوکران میرزا کامران شمس الدین نام که آخر خطاب خان اعظم یافت از اب عبور نمودند - و جمعي از یکه بهادران که بزور بازوي شناوري خود و اسپ تعاقب پادشاه را از دست نداده بودند و اجل دامنگیر آنها نتوانست گردید خود را بحضرت جنت آشیاني رساندند - و باقی مال و عیال و خیمه و اسباب بدست آن جماعه افتاد و ناموس همه بقید افغانان بد مآل در آمدند و قیامت روز محشر آشکار گردید *

ذکر خروج و سلطنت فرید خان سور که آخر مخاطب بشیرشاه گردید و بسه واسطه سلطنت نمود

موافق قول مورخین سلف چند فقره از حسب و نسب و سبب خروج شیر شاه بزبان خامهٔ تیز رفتار دادن لازم دانسته مجمل بمعرض بیان مي آرد نام شیرشاه فرید و نام پدر او حسن بود از افغانان روه گفته مي شوند و با سور همقومند - در عهد سلطان بهلول حسن از وطن بهند آمده چند سال در حصار فیروزه و چند گاه در نارنول بسر برده آخر در عهد سلطان سکندر لودی در جونپور نوکر جمال خان که از امراي سکندر بود گردید - و روز بروز از حسن تردد بر مراتب و اعتبار و علوفهٔ او مي افزود تا آنکه جماعه دار پانصد سوار

ساخته پرگنهٔ سهسرانو و خواص پور از توابع رهتاس درجاگیراو منجملهٔ اقطاع خود مقرر نمود - چون فرید و نظام دو پسر حسن از زن اصیل افغان بودند و پنج پسر دیگرکه سلیمان کلان تر آنها گفته مي‌شد از کنیزان بودند - ازان‌جمله مادرسلیمان‌را بسیار مي‌خواست و بسبب محبت آن کنیزکه مادر سلیمان باشد فرید را به نسبت پسران کنیزکم میخواست - فرید از غیرت ذاتي که درابتدای نشوونمای شباب داشت ترک رفاقت پدر نموده نزد جمال خان رفته بسر مي‌برد - هرچند پدر بجمال خان و فرید خط برای طلب او نوشته فرستاده فرید نرفت و درپي خواندن و نوشتن بلا سعی پدراوقات صرف مینمود - تا آنکه چند نسخه درصرف ونحو و فقه خوانده در قوم بي سوادان خود افضل الفضلاي افغانان مشهور گردید - بعد جوان شدن پدر بر حسن‌صفات او مطلع شده خود آمده باعزاز تمام برداشته هردو جاگیر خود را باو سپرد - فرید گفت باین شرط برجاگیر میروم که رعایت طرف رعیت و مقدم پروري را برطرفداری همقومان ظالم مقدم خواهم داشت - و بجاگیر رفته بانواع تدبیر و حسن انتظام پرداخت که زمین‌نامزروع اصلا نگذاشت - و رعایا را از ضرر شرظالمان مامون‌نگاه داشت و میل وحیف بدني و مالي برآنها روا نداشت - از کثرت زراعت و استمالت زیردستان و استیصال زبردستان چنان درآبادی قصبه و دیهات و رضامندي‌سکنه کوشید که محصول یکي بده رسید - و حسن از حسن تردد و کاردانی و رعیت پروری او بسیار مشغوف گردید - اما ازانکه محبت بافراط زر و زنان رهزن ایمان و خانه بر انداز خویشان و برادران و فرزندان گفته اند مادر سلیمان

که محبوبهٔ حسن بود برای فرستادن پسر خود و تغییر نمودن فرید بجد گردید - حسن باوجود علم آنکه طلبیدن فرید از جاگیر باعث چندین مفسده و نقصان مالي خواهد بود خاطرداري کنیز ضرور دانسته بدفعیه میگذراند - فرید این معني را دریافته مصلحت در استعفاي آن عهده دید - و حسن سلیمان را بران عمل مقرر نمود و بدلاساي فرید پرداخت - فرید آزرده خاطر گشته بار دیگر از پدر جدا شده بخدمت دولتخان که از امراي سلطان ابراهیم بود رفته نوکر شده بعد ظاهر ساختن حسن خدمت شکوهٔ کم توجهی پدر بسبب مادر بمیان آورد و هرچند که خواست که جاگیر پدر را بتصرف خود در آورد در حیات حسن میسر نیامد - بعد وفات او دولتخان سعي نموده جاگیر پدر اورا بلا شرکت برادران در جاگیر او مقرر نمود - و فرید بر سر جاگیر رفته بپرداخت و استمالت حال رعایا قیام نموده سلیمان را با توابع او ازانجا اخراج ساخت - سلیمان هرچند مربي و وسیله بهم رسانده سعی نمود برآوردن جاگیر از تصرف فرید در عهد سلطان ابراهیم میسر نیامد - بعده که خبر کشورستانی محمد بابر پادشاه پرتوافروز عرصهٔ اطراف هندگشت و سلطنت افاغنه بافغان کشی مبدل گردید فرید از راه دور اندیشي و مقدمهٔ تمهید کار و ملاحظهٔ اغیار بخدمت بهادر خان لوهاني که خود را بسلطان محمد مخاطب ساخته درصوبهٔ بهار علم سلطنت بر افراشته بود رفته نوکر شد - و روز بروز جوهر شجاعت و کاردانی او ظاهر میگردید - و بفیض و رعایتها میرسید - تا روزي سلطان محمد را در شکار مقابله با شیري اتفاق افتاد و هیچ نمانده بود که در پنجهٔ قهر شیر

اسیر گردد فرید خود را بشیر رساند و نبرد نموده بضرب شمشیر کار اورا بساخت - سلطان محمد دفع آن بلا را از طرف فرید دانسته شکر یافتن عمر دو باره بجاآورده فرید را بانواع رعایت اضافه وخلعت و خطاب شیرخان معزز ساخت - و وکالت و اختیار دولت جلال خان پسرکلان خود باو مقرر نمود - بعد از انقضای چند روز شیرخان رخصت جاگیر حاصل نموده بجاگیر رفته بیشتر از ایام موعود رخصت درانجا بسر برد - روزي سلطان محمد شیرخان را یاد کرده شکوهٔ تاخیر او در جاگیر بزبان آورد - درین ضمن محمد خان حاکم جونپور که از مدت سلیمان اورا مربی ساخته خدمت می نمود و در انتظار قابوی وقت بود از طرف شیرخان حرفهاي نامناسب از وضع اوباشی او و تعدي برسر برادران و محروم ساختن از ترکهٔ پدر خاطر نشان سلطان نمود - هرچند که سلطان محمد نظر بر حسن خدمت شیرخان چندان گوش بدان داستان ننمود اما محمد خان مکرر بوجوه اظهار فریاد و نالش برادران ستم رسیدهٔ شیرخان و پاس رعایت عدالت نموده بنام خود حکم تقسیم جاگیر موروثی حصه رسد حاصل نمود - و مدد جمعیت همراه سلیمان داد - و بشیرخان نوشت که مناسب آن ست که جاگیررا برادرانه قسمت نمائي - شیرخان در جواب پیغام داد که این ولایت روه نیست که در تقسیم در آید زر و مال متروکه بورثه میرسد و در نوکري سلاطین مدار بر طالع و حسن خدمت است - و این گفتگو بطول و نزاع انجامید - و فوجي که بمدد سلیمان رفته بود شیرخان را شکست داده از جاگیر برآورد *

بعده شیر خان نزد سلطان جنید برلاس که از امرای نو آمد چغته بود رفته چنانچه بتفصیل آن پرداختن حالی از طول کلام نیست بانواع تدبیر جاگیر خود را ضمیمهٔ جاگیر محمد خان بدست آورده متصرف شد - و مبلغي از جاگیر او که عاملان قدیم او تغلب مینمودند و از راه بیوقوفي کم مي آوردند متصرف شده زر اصل و اضافه را نزد محمد خان فرستاد - بعده جاگیر اورا واگذاشته معذرت خواست که مراد من از جاگیر پدر من بود این بي ادبي معاف فرمایند محمد خان را نیز راضي ساخت - بعده همراه سلطان جنید بخدمت و ملازمت حضرت فردوس مکاني محمد بابر پادشاه غازي رفته رو شناس گشت و چندگاه در رکاب مانده از اطوار سلطنت مغلیه واقف و محرم گشته اکثر بزبان مي آورد که از اندازهٔ روش و نسق چغته معلوم میشود که اینها را از هندوستان بیرون کردن چندان کار نیست رفقا بتمسخر و هذیان گفتن اورا مطعون مي ساختند و او مکرر بزبان مي آورد که چون مغلان باسباب تزك و گرد آوری آشیای خود آرائي و تن پروري آنقدر پرداخته اند که همه کارکلي و جزوی بامرا و نوکران مرتشي وا گذاشته اند وخود بمعاملات نمي رسند اگر تقدیر با تدبیر موافقت نماید زود خلل در سلطنت و نظام مملکت ایشان مي توان انداخت تا آنکه چون مامور بر سر سفرهٔ نشستن گردیده بود روزی وقت طعام خوردن لنگري آش آورده پیش او گذاشته بودند در خوردن آش لنگبره بدون استعمال همه کس در خوردن آن که ریش و دهن نیالاید عاجز مي گردند درمانده کارد از کمر بر آورده آش را بریده شروع بخوردن

نمود (45) و ذكر آن نزد پادشاه بميان آمد درانوقت محمد خان
و جمعي كه ازو شكايت داشتند حاضر بودند اين معني را بربي ادبي
و متمردي و اوباش وضعي شيرخان با مذكورات ديگر خاطرنشان نمودند -
حكم شد كه از لشكر اخراج نمايند شيرخان اطلاع يافته همان شب از لشكر
فرار نموده بجاگير خود آمده بسلطان جنيد مربي خود معذرت برخاسته
آمدن خود نوشته با تحف و هداياي آن مكان ارسال داشته در دفع
فتنه كوشيد و بخدمت سلطان محمد باز حاضر گشته شرائط خدمت
بجا آورد تا آنكه سلطان محمد فوت شد بموجب وصيت و حسن خدمت
زمام اختيار دولت جلال خان بمادر او بي‌بي دودو (46) و شير
خان تعلق گرفت و در اندك فرصت مادر جلال خان نيز برحمت
حق پيوست و شيرخان صاحب اختيار بالاستقلال گرديد - درين ضمن
ميان والي بنگاله و حاكم بهار نزاع بهم رسيد و كار بقتال انجاميد -
شيرخان بعد تردد نمايان فتح يافت و فيلان و خزانه و جواهر وافر و
لازمهٔ تجمل و سلطنت كه از حساب بيرون بود بدست شيرخان

---

(45) در جمله نسخ اصل همچنين است اما معني مستقيم
نيست لهذا انچه كه در تاريخ فرشته نوشته نوشته مي شود -
روزي در مجلس فردوسمكاني بر سر سفره طبق ماهيچه پيش
شير خان نهاده بودند او در خوردن آن خود را عاجز يافته ماهيچه
را بر روي نان بر اورده و بكارد ريزه ريزه ساخته باز در كاسه كرد و از
قاشق خوردن گرفت *

(46) فرشته نام مادر جلال خان لادو ملكه نوشته *

افتاد - و قوت تمام در سرانجام مهام ملکي بهم رساند - و در شجاعت و رشادت بموافقت طالع زبان زد خاص و عام گردید - جمعي از لوحانیان که مقرب موروثی جلال خان بودند با شیرخان عداوت جاني بهم رسانده در فکر قطع رشتهٔ حیات او افتادند - و گوش جلال خان را نیز ازطرف بدیهاي شیر خان پر نموده خواستند باخود رفیق نمایند - شیر خان مطلع گشته آنچه آنها درحق او اندیشیده بودند خواست دربارهٔ آنها بعمل آرد نزاع چنان بطول انجامید که درین اوراق بتحریر آن قلم را رنجه داشتن از سرشتهٔ اختصار دور افتادن است - حاصل کلام باوجودیکه در برانداختن شیرخان جلال خان و جمعي کار فرمایان و امیران بهار وبنگاله اتفاق نمودند بعد مغلوب و متحصن گشتن شیرخان درقلعهٔ گلي که خود ساخته بود بجنگ و تمهید و تدبیر که همه جا تقدیر بآن موافقت میثمود بر دشمنان غالب آمد و اکثری کشته شدند و جلال خان بکمال پریشاني و بي ساماني هزیمت یافت - و باردیگر خزانه و جواهر و فیل و اسپ بی شمار بدست شیرخان افتاد و سلطنت بهار و بعضي توابع آن طرف باستقلال نصیب او گردید *

از مدد طالع او روایت مي کنند که دران ایام تاج خان نامی از طرف سلطان ابراهیم قلعه دار چنار بود زني داشت از قوم ترکمان لاد ملک (47) نام اگرچه عقیمه بود اما تاج خان را بمرتبهٔ با او موافقت و محبت بود که باعث حسد و رنجیدن پسران

---

(47) این نام را هم در تاریخ فرشته لادو ملکه نوشته *

گردید و غلبهٔ عشق تاج خان چندان بر رشک پسران حاسد افزود، که یکي از پسران او بهسر لاد ملک رفته زخم شمشیر برو رساند اگرچه کارگر نیامد. اما شور و غوغا از چهارطرف محل برخاست و تاج خان غضب آلود خود را مقابل پسر رسانید خواست که شمشیر بر وي حواله نماید رحم پدری مانع آمد و پسر بد عاقبت سبقت نموده بضرب پیاپي شمشیر کار پدر را بآخر رسانید شیرخان که دران ایام طالع او در اوج بود پسرهای تاج خان را بصلاح میرزا احمد ترکمان خالوي لاد ملک مقید ساخته آن ضعیفه را بعد انقضای عدت بعقد خود در آورد و هرچه در ملک شوهر سابق او بود و آنچه در قلعه از اسباب سلطنت بدست آمد با کلیدهای قلعهٔ چنار بتصرف و اختیار خود در آورد و درین آوان سلطان محمود پسر سلطان سکندر که همراه فوج راناسانکا بجنگ فردوس مکاني رفته هزیمت یافته مدتي سرگردان آن دیار بود بعضي افغانان علی رغم شیرخان باتفاق زمینداران عمدهٔ آن حدود او را بمدد زر و سرانجام داعیهٔ سلطنت و لشکر تقویت داده بپادشاهي بالاستقلال برداشته تمام صوبهٔ بنگاله و بهار بتصرف آوردند - بعد تقسیم ولایت بنام امیران که شیرخان نیز بتقاضاي قابوی وقت رفاقت سلطان محمود رفته بود بعضي محال صوبهٔ بهار را در اقطاع او مقرر نموده عهد نامه نوشته دادندکه بعد تسخیر جونپور که در تصرف چغته آمده بود صوبهٔ بهار بالتمام تعلق بشیرخان داشته باشد بعده - باتفاق بجونپور رفته امرای جنت آشیاني را هزیمت داده تا لکهنو بتصرف در آوردند - جنت آشیاني از شنیدن غلبهٔ افاغنهٔ طرف بهار از کالنجر خود را بمقابلهٔ سلطان

محمود رساندند چون نائرهٔ قتال از هردو طرف شعله‌آور گرديد شيرخان بخدمت جنت آشياني باظهار حق نمک و عبوديت موروثي فردوس مکانی پيغام داد که وقت جنگ بعد دست و پا زدن خودرا بکنار کشيده باعث هزيمت و شکست فوج افاغنه خواهم گرديد و مطابق آن بعمل آورد - و سلطان محمود غارت خورده همه اسباب رياست عاريتي برباد داده خود را به‌پناه زميندار بيشه رسانده در گوشه منزوي گرديد هوس سلطنت از دل بيرون نموده در اندک مدتي رخت هستی از دار فاني بر بست - و جنت آشياني متوجه آگره شده میرزا هندی (48) بيگ را که از دوستان شيرخان گفته مي شد و در مصلحت جنگ و هزيمت دادن شريک بود بموجب قرار براي سپردن قلعهٔ چنار نزد شير خان فرستاد چنانچه در محل خود بقيد تحرير آمده بعذر غدر آميز جواب شنيده مراجعت نمود جنت آشياني خود متوجه تسخير قلعهٔ چنار شدند شير خان عرضه داشت مشتمل بر اظهار حقوق طرفين همراه قطب خان پسر خود فرستاد چنانچه بتحرير آورده چون رفتن حضرت طرف احمد آباد ضرور گرديد شير خان عرصهٔ فرصت بمدد موافقت ايام خالي ديده از سر نو با حکام بنگاله و بهار جنگها پياپي نموده سلطان محمود بنگالي را با ديگر سرداران آن طرف زخمي ساخته هزيمت داده اکثر اطراف شرقي را بتصرف خود در آورد - درين ضمن فتح قلعهٔ رهتاس را که بتصرف هيچ پادشاه دهلي و بنگاله

---

(48) در تاريخ فرشته امير هند و بيگ نوشته *

نیامده بود برهنمائي تدبیر بخاطر آورده براجه هرکشن نام که حاکم موروثي آن قلعهٔ فلك رفعت گفته میشد پیغام داد که بر من مغلیه زور آوردند و اگر این ملک بتصرف خاندان امیر تیمور در آید قلعه در تصرف تو ماندن محال است مرا چنان در خیال رسیده که چون مامنی برای نگهداشتن ناموس و خزانه ندارم میخواهم که اگر تو فرزندان و عیال مرا با زری که همراه بردن خلاف رای صواب است در قلعهٔ جا دهي بخاطر جمعي بمقابل مغلان رفته شر فتنهٔ آنها را از تعلقهٔ ملك خود و تو دفع نمایم در صورت غالب آمدن تا باقي عمر مرهون احسان تو خواهم بود و اگر قضیه قسم دیگر رو داد مال و عیال من از دست تصرف و ملکیت و عبدیت چغته محفوظ خواهد ماند و ناموس و مال مرا از خود تصور نموده در ظل عطوفت خود نگاه خواهي داشت - راجه اول از قبول ابا نموده آخر بطمع زر و مال که وبال جان و خانمان چندین هزار خاندان کهن سال گردیده بغیر از اطاعت شیر خان صرفهٔ کار خود ندانسته فریفتهٔ غدر او گشته بفرستادن قبائل و اسباب و مال زیادتي ماذون ساخت * بیت *

بدوزد طمع دیدهٔ هوشمند * در آرد طمع مرغ و ماهي به بند

شیر خان بعد از فرستادن اقسام تحف و هدایا برای هریکي از کارپردازان راجه حتي دربانان باظهار آنکه مهم صعبا در پیش دارم نمیدانم مآل کار چه رو دهد شرم و ناموس مرا در حیات و بعد ممات از خدمهٔ خود دانند امیدواریهای زیاده داده هزار دولی به تفاوت برده و زینت که برای سواری محل خاص و خواص و شاگرد

پیشه می باشد ترتیب داده در هر ڈولي دو جوان امرد بلباس زنان و در چند ڈولي پیر زالان سال خورده و عمر باخته با رخت و زیور باشتهار مادر و جده وعمه که در صورت تفحص پرده از روی کار بر نخیزد نشاند و زیر پاي هر جوان تیغهاي آبدار گذاشته با گاوان و کهاران و مزدورهاي پر از بار و خریطهاي زر که در نظرهاي طامعان نمایان و في الحقیقت همه مصالح جنگ و قلعه گیري بود پیش و پس ڈولیها جلوه داده داخل قلعه نمود و خود بشهرت رسانیدن عورات و رخصت شدن از دروازه ها با چندي از سواران پیکار جوي کار آزموده بوسر دروازه رسید و بعد تجسس چند ڈولي پیر زالان و جوانان ساده رو دربانان را برعایت سابق و لاحق راضي ساخت که دیگر با ڈولیها کچ و کاوش زیاد ننمایند و همین که ڈولیها داخل دروازهٔ دویم شدند جوانان ساده پرکار با حربهاي پیکار باتفاق کهاران که اکثر از افغانان یکه بهادر بودند و حمالان بار با چوبهاي که در دست داشتند بر دروازه بانان ریخته و کشته در چشم برهم زدن دروازه را بتصرف آورده برروي چشم براهان مژدهٔ فتح الباب وا نمودند - و شیرخان که از موافق افتادن تقدیر با تدبیر در جامهٔ خوشوقتي نمی گنجید نقاره زنان داخل قلعه گردید و باتفاق شمشیرکشان بجان راجپوتهای غافل افتاده بکشتن و بستن پرداختند حتی پیر زالان آنها زیاده از بعضی مردان جوان شرط رفاقت و تردد بجا آوردند - راجه بعد خرابي بصره ازمآل کارآگهي یافته سوای آنکه بوسیلهٔ فرار جان بسلامت برد دیگر چارهٔ کار ندیده سراسیمه وار افسوس کنان از راه غیر متعارف با چند هوا خواه بدر رفته رو

بگریز نهاد و چنان قلعه به چنین غدر و حسن تدبیر سراپا تدویر بی‌تردد جنگ بچنگ افاغنه در آمد - و بعد از چندین کارزار که با جنت آشیاني و امراي نامدار چغته نمود دفعةً حادثهٔ عظیم بران صاحب دیهیم یعني جنت آشیاني که ذکر آن گذشت روداد که قلم سوخته زبان را بتکرار تذکار آن آشنا نمودن خالي از اثر ملال ندانسته بحاصل کلام حادثات آسماني مي پردازد - که جنت آشیانی بعد شکست مرةً اخری ارادهٔ پنجاب و کابل پیش گرفتند و شیر شاه بطریق مشایعت تا لاهور تعاقب نمود - بعده که حضرت جنت آشیاني راه سند اختیار نمودند شیرشاه به بندوبست آن ملک پرداخت و اکثر افغانان بلوچ آن نواح آمده بشیر شاه رفیق گردیدند - و بعد ملاحظهٔ آن سر زمین قلعهٔ رهتاس (49) را درانجا احداث نموده خواص خان و هیبت خان نیازي را آنجا گذاشته طرف دهلی مراجعت نمود - مي خواست که به‌تسخیر و نسق آگره و توابع آن پردازد درین ضمن خبر شنید که خضرخان منصوب‌کردهٔ او که در بنگاله گذاشته بود دختر پادشاه بنگاله را بعقد خود در آورده طریقهٔ سلوک سلاطین اختیار نموده - دفع آن مادهٔ فساد را بر ارادهٔ دیگر مقدم داشته بآن طرف شتافت - بعد استیصال خضر خان قاضي فضیلت (50)

---

(49) این رهتاس غیر اول است چه رهتاس اول قریب سهسرام بوده است و رهتاس ثاني در پنجاب غربي‌ دریاي جیلم مي باشد *

(50) در یک نسخه اصل و تاریخ فرشته نامش قاضي فضل نوشته اما در طبقات اکبرشاهي نامش قاضي فضیلت نوشته *

نام را که در السنه بقاضي فضیحت زبان زد بود بجاي خضرخان منصوب ساخته درسن نهصد و چهل و نه [۹۴۹] بآگره آمده از بنده و بمست آنجا فارغ شده سکه و خطبه بنام خود نموده متوجه تسخیر مالوه گردید و بگوالیار رسید - ابو القاسم قلعه‌دار منصوب کردهٔ جنت آشیاني و شجاع خان (51) امیر شیرشاه که بقصد تسخیر و محاصرهٔ گوالیار پیشتر رسیده بود آمده شیرشاه را دیدند - و بعد تصرف گوالیار چون بسرحد مالوه رسید ملوخان حاکم مالوه از راه اطاعت باستقبال آمده بعد تسخیر مالوه فراري گردید - و شیرشاه حاجي خان را در مالوه گذاشته خود متوجه قلعهٔ رنتهنبور گشت - و ملو خان باز با لشکر بر سر حاجی خان آمده مالوه را به تصرف خود درآورد - و شیرشاه قلعه رنتهنبور را از منصوبان سلطان محمود بصلح گرفته خود را بآگره رسانید - بعد انقضاي یک سال در آگره خبر رسید که پورنمل نام راجپوت بدعوي ارث علم بغي در نواح قلعه راي سین برافراشته و دو هزار دختر نارسیده و رسیدهٔ هندو و مسلمان را رقاص نموده داخل محل خود ساخته شیرشاه بقصد تنبیه او روانه گشته قلعهٔ رای سین را محاصره نمود - هرچند خواست بران قلعهٔ پورنمل دست نیافت - آخر چارهٔ کار دران دید که بقول و عهد و امان قلعه را ازو گرفته بفتوای فضلا برسر پورنمل تاخت - باوجودیکه پورنمل نظر برعهد و پیمان غافل بود

---

(51) دریک نسخهٔ اصل و تاریخ فرشته شجاعت خان و در باقي نسخ اصل و تاریخ داودی و طبقات اکبرشاهي شجاع خان نوشته و هو الصحیح *

با چهار هزار راجپوت و فیلان مستعد جنگ شده اول زن و اطفال را کشته خیمه و خرگاه و همه مال و اقمشه را سوخته بهیئت مجموعي خود را بر سر شیرشاه زده چنان جنگ رستمانه نمود که خرمن عمر چندین هزار راجپوت و افغانان بباد فنا رفت - و مکرر کار بهزیمت شیرشاه انجامید و فیلهای کوه پیکر ازپا در آمدند آخرکار طعمهٔ شمشیر افغانان گردیدند *

بعده شیرشاه که باگره آمده بقصد تسخیر مارْوار روانه شد چون نزدیک راجهٔ مالدیو راجهٔ مارْوار که پنجاه هزار سوار راجپوت داشت رسید تا یک ماه درسرحد اجمیر جنگ و مقابله روداد - بعده از طرفین آدم بسیار بکار آمدند و فتح آن دیار دشوار مي نمود باتفاق زمینداران دیگر آن حدود که با راجهٔ مالدیو که به غصب آن ملک را از جد و آبای آنها متصرف گشته بود عداوت باطني داشتند خطوط هندوی مشتمل بر اظهار ساخت و خصوصیت بنام امرای مالدیو نوشته چنان تمهید بکار بردند که خطها بدست راجه آمد و راجه از امرای خود بدگمان شده در فکر فرار افتاد - دریں ضمن گویند نام امیر نامي راجه که یک خط بنام او نیز بود و محرک پیش بودن راجه بیش از همه او میگشت و این معنی زیاده مادهٔ وسواس راجه مي گردید از راه اظهار عقیدت و اثبات تمهید شیرخان باوجود فرار اختیار نمودن راجه مقابل افاغنه آمده چنان جنگ بي سردار نمود که چندین هزار تن را بي سر و سردار ساخت - و در هزیمت دادن لشکر شیرشاه که مکرر پس پا شده باز مقابله نمودند هیچ نمانده بود که دران محل گرمي دار و

گیر و متفرق شدن لشکر جلال خان جلوانی که بشجاعت و جلادت شهرت داشت از راه دور رسیده جلو ریز خود را بر سر راجپوتان زده هزیمت داد و فتح نصیب شیر شاه گردید - چون در مارواز سوای باجری دیگر جنس غله کم میشود شیرشاه بعد فتح مکرر می‌گفت که برای مشت باجری ملک بدست آورده هندوستان را بباد داده بودیم - و راجهٔ مارواز را که غدر شیرخان و نمک حلالی امرای خود یقین گردید افسوس بسیار خورد - اما باز بر تصرف ملک قادر نگردید *

شیر شاه بعد تسخیر مارواز و نسق آن جا بقصد تصرف قلعهٔ چتور لشکرکشی نمود آخر کار بمصالحه دارومدار کرده سکه و خطبه بنام خود قرار داده ملک برانای آنجا واگذاشته برسر قلعهٔ کالنجر آمد - و راجهٔ آنجا از شنیدن بدعهدی و غدر که با راجه پورنمل و دیگران از افغانان بعمل آمده بود محصور گردیده بجنگ پیش آمد و محاصره بامتداد کشید - روزی که کار بمردم قلعه تنگ گردید و امید فتح بصبح و شام انجامید و شیرشاه برسر باروت خانه ایستاده تردد نموده حقهای آتش بار در اندرون قلعه می انداخت از اتفاقات و اثر قسم کلام ربانی که مکرر با جنت آشیانی درمیان داده مرتکب خلاف آن گردیده بود یک حقه بر دیوار قلعه خورده برگشته میان باروت خانه و دیگر حقها افتاد و در چشم برهم زدن شیر شاه از صدمهٔ آتش با چند امیر نامی دیگر سوخته گردید - چون پارهٔ از اثر حیات بی ثبات مانده بود هر نفسی که می‌گذشت از دم واپسین غنیمت دانسته خود را بمورچال رسانده لشکر را تاکید

و ترغيب اخفاي خبر خود و جهد در کار تسخير مي نمود - تا آنکه آخر روز دوازدهم ربيع الاول سنه نهصد و پنجاه و دو [۹۵۲] خبر فتح قلعه شنيده وديعت حيات نمود * * بيت *

برو از خانهٔ گردون بدر و نان مطلب

کين سيه کاسه بآخر بکشد مهمان را

سواي ايام خروج و سلطنت ملک شرقي پنج سال سلطنت هندوستان نمود - ميان قوم خود در عقل و راي صائب و شجاعت امتياز تمام داشت - آثار خير بسيار گذاشته - گويند مابين راه بنگاله و تا اکبرآباد و ماندو وسُنپت که مسافت بعيد است براي مسافران مسجد و چاه پخته ساخته و در مساجد موذن و جاروب کش بمدد وظيفه مقرر نمود - و درسراها طعام پخته و خام براي مسافرين ومترددين مسلمين و هنود قرار داده جهت پختن آن غلامان و نوکران نگاه داشته بود - گويند آش پزان سراهاي هند که به بهتّيارە و پهتّياري زبان زد مردم هند گرديده اند از اولاد همانها مانده اند - و مقرر نمودن اسپان سرکار در سراها براي زود رسيدن اخبار مختلفهٔ روزگار بدربار بطريق ڈاك از اختراع اوست - و مابين راها اشجار ميوه دار و درختان سايه دار براي آرام مسافران نشانده شهرت نيکنامي خود داده بود (ز آتش مرد) تاريخ وفات او يافته اند *

ذکر سلطنت اسلام شاه عرف سلیم شاه
از سلسلهٔ شیر شاه

در وقتی که شیرشاه رخت هستی ازین سرای فانی بربست عادل خان پسر کلان او که ولی عهد بود در حضور نبود - در قلعهٔ رنتهنبور قیام داشت - امیران از ملاحظهٔ فساد اهل عناد جلال خان را که نزدیک توابع پتّنه بود بیلغار طلب داشته بر تخت نشاندند - و مخاطب باسلام شاه که از کثرت استعمال زبان افغانان بسلیم شاه معروف گردیده ساختند - و اسلام شاه بعادل خان برادر بزرگ عریضهٔ مشتمل بر تعزیت و اظهار عذر آنکه بسبب تجویز امرا که شما دوردست بودید مرا طلبیده بر تخت نشاندند ناچار قبول نمودم - خودرا زود برسانید و مرا مطیع خود دانید - فرستاد - و خود متوجهٔ آگره گردید - و باز خطی به برادر کلان متضمن بر انتظار مقدم شریف نوشت - عادل خان به قطب خان و عیسی خان نیازی امرای حضور خطی نوشت که در آمدن من چه مصلحت میدانند و به جلال خان نیز پیغام داد که اگر سه چهار امرای معتبر آمده مرا تسلی داده ببرند باعث رفع وسواس خواهد گردید - اسلام شاه چهار امیر حضور را نزد عادل خان روانه نمود - آنها نزد او رسیده قرار و عهد نمودند که بعد ملاقات روز دویم رخصت اورا با جاگیر هر مکانی که خواهد بگیرند - بعد ملاقات که سر راه واقع شد جلال خان

در اظهار تپاک اتحاد زیاد نسبت به برادر بزرگ با کلمات عذ
خواهي غدر آمیز بمیان آورده تا آگره همراه بودن تکلیف نمود - و روز
داخل شدن قلعهٔ آگره هرچند تمهید آنچنان بود که زیاده از سه چهار
نفر همراه برادر نگذارند اما امیران همراه او بزور بازو و پهلو با جمع کثیر
رفاقت نمودند - اسلام شاه چون دید که تمهید پیش نرفت براي
دفع ظن بچاپلوسي در آمده گفت بنابر ضرورت تا امروز افاغنه را
باخود رام ساخته نگاهداشتم الحال تخت و لشکر را بتومي سپارم و
دست اورا گرفته بزور برتخت نشاند - عادل خان که در اصل عیاش
بي‌جوهر بود ارادهٔ روباه بازي برادر را دریافته قبول نکرده از تخت
برخاست - و اسلام شاه را برتخت نشانده اول خود سلام مبارک باد
بجاآورد - و امرا از سرنو بفرمودهٔ عادل خان شروط ایثار و نثار سلطنت
بعمل آوردند - درین حین عیسی خان و خواص خان باسلام شاه
عرض نموده جاگیر بیانه براي عادل خان مقرر کرده رخصت او
حاصل نمودند - و عیسی خان و خواص خان همراه او مقرر شدند -
بعد دو ماه غازي نام را با زنجیر طلا براي مقید ساختن عادل خان
تعین کرد و خواص خان مطلع شده غازي را گرفته همان زنجیر در
پاي او انداخته بحضور روانه نمود - بعده میان هردو برادر و امیران
نزاع ظاهري و باطني بطول انجامید و مکرر بمحاربه و صلح منجر
گردید - و باوجود عادل خان شکست یافته طرف پتنه رفته چند گاه
مفقود الاثر گشت - میان امراي همراه او که رفاقت عادل خان
میسر نیامد و اسلام شاه جنگ و نزاع باقي بود - اگرچه تحریر
تفصیل آن بطول کلام منجر میگردد اما مجمل این ذکر آنکه چون

خواص خان با جمعي از امرا طرف پنجاب رفته علم بغي برافراخته بود سليم شاه بدهلي آمده قلعهٔ تعمير كردهٔ محمد همايون بادشاه را از سرنو از گچ و سنگ ساخته متوجه لاهور گرديد - خواص خان با اعظم همايون و لشكري كه مضاعف فوج اسلام شاه بود آمده بمقابله پرداخت - آخر خواص خان جنگ نا نموده طرح داده هزيمت نمود - اما ديگر نيازيان بعد حركت مذبوح شكست يافته متفرق شدند - اعظم همايون ازان ميان بشهرت صلح و ملازمت با ده كس از لشكر خود جدا شده خود را بسليم شاه رسانده قصد نمود كه حربه برسليم شاه انداخته كار اورا بسازد - آخر كاري نساخته خود زخم برداشته بدر رفت - و سليم شاه عقب نيازيان فوج تعين نموده باگره مراجعت نمود - و ازانجا بگواليار آمد - و روزي عثمان نام بحضور سليم شاه آمده شمشيري بر شجاع خان كه امير نامي بود بسبب عداوت قديم انداخته بدررفت - شجاع خان باشارهٔ سليم شاه دانسته از گواليار برخاسته به مالوه رفت - سليم شاه تا ماندو تعاقب نمود و با شجاع خان و اعظم همايون و عيسى خان قريب بيست هزار سوار فراهم آورده بعد محاصره و محاربه نيازيان هزيمت يافتند - و مادر و عيال اعظم همايون اسير گرديدند - و نيازيان طرف پنجاب آمده باز پناه به كهكران بردند - سليم‌شاه بآن طرف آمده دوسال باكهكران و نيازيان مقابله داشت و نيازيان باز هزيمت يافته پناه بحاكم كشمير بردند و اعظم همايون و سعيد خان و شهباز خان بقتل رسيدند حاكم كشمير سرهاي آنهارا نزد سليم‌شاه فرستاد و سليم شاه مراجعت نمود - درين اوان ميرزا كامران

كه بعد از مراجعت جنت آشياني از ايران تا كابل هزيمت يافته بود چنانچه انشاء الله العزيز باحاطهٔ قلم خواهد درآمد پناه بسليم‌شاه آورد و سواي آبرو باختن و خفت فائدهٔ نديده ازانجا نيز فرار نمود - و سليم شاه طرف دهلي روانه گرديد - و خواص خان چون از طرف سليم‌شاه كه دران ايام بقتل و قيد اكثر امرا ميكوشيد متوهم بودهٔ پناه بتاج‌خان حاكم سنبهل برد - و تاج‌خان سراورا بغدر بريدهٔ نزد سليم‌شاه فرستاد و خواص خان را در دهلي آوردهٔ مدفون ساختند - و از اوليا محسوب مينمايند - و بعد قتل خواص خان دنبل بسيار در نشستگاه سليم شاه برآمد و ديگر عارضات بدني علاوهٔ آن گرديد تا ازين دار فنا رخت هستي بربست - نه سال سلطنت نمود - مابين دوسرا از سراهاي شير شاه سراي ديگر ساخته بدستور پدر طعام پخته و خام مقرر نمودهٔ بود * بيت *

درين زمانه بهار و خزان هم آغوش است
زمانه جام بدست و جنازه بردوش است



ذکر سلطنت مبارز خان که بعادل پادشاه عرف عدلی شاه موسوم گردید

گویند سلیم شاه ازپی بی بائي (52)نام منکوحه پسري داشت فیروز خان نام - و مبارز خان نام که برادر زادهٔ شیر شاه و برادر زن سلیم شاه می‌شد صاحب داعیه بود سلیم شاه از وضع او واقف شده اکثر در خلوت بزن خود میگفت که اگر پسر خود را دوست میداری و حیات و سلطنت اورا میخواهي رضا ده که برادر ترا از میان بردارم و اگر صحبت برادرت بر فرزندت غالب است اختیار داری - زن برادر خود را ازان سوی ظن بري دانسته راضي نمیگردید - بعد وفات سلیم شاه امرا بموجب ولي‌عهد بودن فیروز خان را بر تخت نشاندند - بعد دو روز مبارز خان با اخوان بقصد قتل فیروز خان بمحل درآمد مادر فیروز خان اطلاع یافته نزد برادر آمده هرچند بالحاح و زاری شفیع پسر گشته می گفت که مرا با پسر بگذار که بدیار دور دست رویم و الا بفرما زنده مقید ساخته نگاه دارند و آن‌قدر گریه نمود که از اشک او دامن مبارز خان تر گردید اما فائده نه بخشید * شعر *

---

(52) درین نام بسیار اختلاف است در تاریخ داودي ماهي در تاریخ فرشته بایي درطبقات اکبر شاهي و منتخب التواریخ بائي و در یک نسخه اصل مانی و در دیگر بائی نوشته و الله اعلم به *

نفس در آینهٔ آهنی کند تاثیر
سخن نمی‌شنوی ظالم این چه سنگ دلیست

مبارز خان سنگ دل آن طفل را بکشت و خود را بمحمد شاه عادل مخاطب ساخته بر تخت دهلی جلوس نمود - عوام الناس باثر آنکه عادل را بارتکاب آن خون بیگناه هیچ نسبت نبود به عدلی شاه زبان زد ساختند - و از انکه بشهوت پرستی و عشرت رغبت تمام داشت و خود هم جوهر قابل سلطنت نداشت مردم ارذال بی استعداد را پیش آورد - هیمون (35) نام قوم بقال ساکن قصبهٔ ریواری که شحنهٔ بازار بود بمدد طالع و تقاضای گردون دون پرور وزیر صاحب مدار ومدار علیه مستقل عدلی گردید و خود باپری پیکران دل آرام بشرب مدام و شنیدن نغمه که همه خانه برانداز جان و ایمانند مشغول گشته چند گاه بتقلید صاحب همتان اوباش وضع گشته دیگ همت بیجا بجوش آورده زر وافر بمغنیان و مردم بی سروپا می بخشید و تیرهای پیکان را از یک تولهٔ طلا ساخته وقت سواری بخانهای مردم انداخته حکم نموده بود هر که آنرا می آورد ثلثان قیمت آنرا بدو میداد - و ظریفان خوش طبع هند باوجود انواع رعایت که درحق مسخره پیشگان بزله گوی می نمود عدلی را باندهلی که بزبان هندی کور باشد نظر بر کارهای بی موقع او که کورباطنان مینمایند مبدل ساخته می گفتند - تا آنکه در نظر افغانان و همقومان اورا وقار و اعتبار و بردباری سلطنت نماند و در هر گوشه

---

(35) در بعض نسخ اصل و تاریخ داودی هیمو بلا نون نوشته .

و کنار بحرفهاي خفت آمیز زبان زد بي باکان گردید - و نسق و رونق پادشاهی نماند - و فتنهٔ خوابیده از سر نو بیدار گشت - و امرا سر از اطاعت او پیچیده بطبل مخالفت نواختن پرداختند *

روزی در قلعهٔ گوالیار دیوان نمودهٔ بعد مدت بر آمده نشسته تغییر و تبدیل جاگیرات و خدمات برهنموني هیمون می نمود - درین ولا فرمود که قنوج را از شاه محمد خرملي (54) تغییر نموده به سرمست خان سربني که از افغانان سگ فروش مشهور شده بود بدهند سکندر خان بن شاه محمد که جوان شجاع و بی باك بود گفت کار ما بجائی رسید که جاگیر مارا بسربنیان سگ فروش بدهند چون گفت و گو بلند گردید پدر او که مرد هموار بیمار بود پسر را از تندی مانع آمد او در جواب پدر زبان طعن بیغیرتي که او را در زمان شیر شاه در قفص مقید کرده بودند دراز نمود سرمست خان که خود را درقوي هیکلي و پردلي از دلاوران روزگار محسوب مینمود مستانه وار از روي غرور برخاسته بازوي سکندر خان را گرفته به نصیحت مشفقانهٔ پدرانه پیش آمده میخواست که اورا بگیرد سکندرخان پیش دستي نموده بکاردی که در کمر داشت اورا بیك زخم از پا در آورد و کار چند کس دیگر که دران گرمی باعانت مقتول و منع او پرداختند نیز بساخت و طرف عدلي

---

(54) درجمله نسخ اصل خرملي نوشته اما در تاریخ داودی و خلاصة التواریخ هند و منتخب التواریخ بداوني و طبقات اکبر شاهي فرملي و درتاریخ فرشته قرملي نوشته *

پرداخت عدلي برخاسته خود را بحرم سرا رساند بعده که سکندرخان چند امیر نامدار را از پا در آورد و غوغاي عظیم برخاست از دست ابراهیم خان سور شوهر خواهر عدلي بمکان اصلی خود شتافت و شاه محمد خرملي را دولت خان لوهاني (55) بکشت تاج خان کراني که از امراي عمده بود ازین هنگامه بیدماغ گشته از همان مجلس برآمده نقاره زنان راه بنگاله و چنار اختیار نمود باوجود تعاقب نمودن عدلی مال و متاع و خزانهٔ وافر با فیلان بسیار که در محالات خالصه و خاصهٔ عدلي بود متصرف گردید - آخر هیمون خود را باو رسانده مغلوب ساخت *

درین ضمن ابراهیم خان یزنهٔ عادل خان نیز ارادهٔ بغي نمود وعدلي اطلاع یافته میخواست که کار اورا بسازد زن او که خواهر عدلي باشد اطلاع یافته اورا خبردار ساخت و ابراهیم خان علانیه طبل مخالفت زده لشکر فراهم آورده طرف بیانه که حکومت موروثي آنجا داشت رفته بتاخت و تاراج پرداخته عیسی خان را که بجنگ او تعین شده بود شکست داده برسر دهلي آمده به تسخیر در آورد و سکه و خطبه بنام خود نموده متوجه تسخیر آگره گردیده اکثر بلاد آنطرف را بتصرف خود آورد - و عدلی که متوجه مقابله و دفع ابراهیم خان گردیده بود بعد نزدیک رسیدن ابراهیم خان بصلح و موافقت پیش آمده پیغام داد که اگر اعظم همایون و بهارخان سرواني و حسین خان جلواني را با چند

---

(55) در تاریخ فرشته لوحاني و در بعض نسخ نوحاني نوشته *

امیر نفهمیده کار نزد من بفرستي بعضي کلمات بآنها گفته و شنیده عهدها از طرفین بمیان آرد و بوساطت آنها خود را بملازمت رسانده بالمشافهه معذرت بخواهد - عدلي بیخبراز بازي روزگا امیران نامي مذکور را که ارکان سلطنت او بودند نزد او فرستاد ابراهیم خان که نسبت بعدلي در وقار و سلوک و پرداخت حال امرا و رعایا نیکنام بود امرا را بزبان خوش وعدهای تلافي عهد عدلي از خود ساخت و استقلال سلطنت بهم رساند و عدلي برناموافقت ایام خود اطلاع یافته راه چنار بطریق فرار اختیار نمود - و بهمان حدود اکتفا کرده فرو کش ساخت - و ابراهیم خان خود را به سلطان ابراهیم شهرت داده به نسق سلطنت پرداخت - احمد خان سور حاکم پنجاب که خواهر دویم عدلي درخانهٔ او بود برین خبر اطلاع یافته خود را از هم زلف خود کم ندانسته باتفاق هیبت خان و تاتار خان و دیگر امرا خود را سکندر شاه ملقب ساخته با ده هزار سوار از لاهور متوجه آگره گردید - ابراهیم خان که کمال استقلال و تجمل بهم رسانده بود با پنجاه شصت (56) امیر و هفتاد هزار سوار و دبدبهٔ پادشاهي مقابل او روان شد سکندر شاه از راه صلح پیغام نمود که سمت پنجاب را با او گذاشته باقي دیار هند خود داشته باشد سلطان ابراهیم از غرور بسیاري سپاه و امرا قبول ننمود و کار بمقابله و مقاتله انجامید - سکندر شاه علم و علامت همراه خود با امیران دیگر که سردار فوج مقابل ساخته بود داده خود را با جمعي از جانبازان همراز همراه خود

---

(56) ن - دوصد

بکناري کشيده چشم بر راه عطيهٔ الهي بود - سلطان ابراهيم بعد محاربه بر لشکر سکندر شاه غالب آمده هزيمت داد و لشکر بر سر بهير و خيمهٔ هزيمت يافتها رسيده بتاراج و غارت پرداختند - و سکندر شاه غافل از جاي خود حرکت نموده از يک جانب بابراهيم خان در آمد و لشکر هزيمت خورده نيز خبر يافته خود را از طرف ديگر مخالف رسانده تا خبردار شدن ابراهيم خان اثاثهٔ سلطنت اورا با سپاه او برهم زدند و مردم بسيار را بقتل آورده هزيمت دادند - ابراهيم خان طرف سنبهل گريخت و سلطان سکندر متوجه دهلي و آگره گرديد و با فتح و نصرت علم فرمان دهي برافراشت *

درين اوان خبر آمدن همايون پادشاه از طرف ايران و محاصرهٔ کابل و تنبيه برادران که بمدد خامهٔ تيز رفتار به تسطير آن خواهد پرداخت زبان زد خواص و عوام گرديد - و هر طرف فتنهٔ تازه برپا شد و سلطان ابراهيم از هيمون که درين وقت با لشکر فراوان متوجه دهلي از طرف عدلي گشته بود اول دفع سلطان ابراهيم را اهم دانسته محاربه نموده هزيمت يافته خود را به بيانه رساند - و هيمون آمده سه ماه بيانه را محاصره نمود - درين ضمن محمد خان سور حاکم بنگاله را هوس دعوي ملک گيري بخاطر رسيد بر سر عدلي آمده به تسخير آن حدود پرداخت - و هيمون از شنيدن آن ترک محاصره کرده خود را بجنگ محمد خان رساند - و سلطان ابراهيم تعاقب هيمون نموده هزيمت يافت بعده بر سر راجه رامچند والي تهتهه رفته بعد جنگ گرفتار گرديده ببادیهٔ عدم شتافت - باقي ذکر عدلي بتحرير خواهد در آورد *

ذکر سلطنت سکندر شاه سور از سلسلهٔ شیر شاه

سکندر شاه سور بعد فتح و ظفر بکمال سرور لوازم سور بجا آورد - و امرای سور همقوم را فراهم آورده گفت که بزرگان گفته اند دولت از اتفاق خیزد و بی دولتی از نفاق - سلطان بهلول لودي و شیر شاه باتفاق برادران بسلطنت دهلي رسیدند * بیت *

مورچگان را چو بود اتفاق * شیر ژیان را بدر آرند پوست

سلطان ابراهیم لودي و عدلی بر خلاف رویهٔ بزرگان بمکافات بد سلوکي و نفاق ورزیدن با برادران ملک و سلطنت را از دست دادند - الحال من خود را قابل سلطنت ندانسته التماس دارم که هرکرا شما قابل این کار دانسته باشید اختیار نمایید - مرا رفیق اطاعت دانید - و الا درین وقت که همایون پادشاه با لشکر جرار خونخوار قزلباش رسیده ملک از دست رفتهٔ خود را متصرف شده تا کابل از سرنو به‌تسخیر در آورده - بعد فراغ استیصال برادران متوجه دهلي خواهد گردید - سلطنت به نفاق مادهٔ خرابي خاندان لودي و سور خواهد گشت - و بیخ و بنیاد افاغنه ازین دیار کنده خواهد شد - همه امرا باتفاق قسمها بمیان آورده باظهار رضامندي و اطاعت عهد و پیمان نموده سکندر شاه را که پسر عموی شیر شاه می‌شد بر تخت نشانده لوازم تهنیت و نثار بجا آوردند - اما در همان هفته بر سر مقرر شدن

اقطاع و منصب و خطاب گفتگوی عتاب آمیز بمیان آمد - رویۀ عناد و نفاق منجر گردید - و خبر رسیدن محمد همایون پادشاه بهمعنانی ظفر و نصرت به پنجاب و گریختن تاتار خان از قلعۀ رهتاس و حرکت نمودن هیمون از طرف عدلي براي تسخیر دهلي چنانچه باحاطۀ بیان مي آید زبان زد هر برنا و پیر گردید - و معا عرائض امراي پنجاب مشتمل بر رسیدن فوج مغلان و متصرف شدن تا سهرند و گریختن افغانان به پناه زمینداران لکهي جنگل رسید - و سکندر شاه با چهل هزار سوار تاتار خان را و هیبت خان را برای سد راه چغته تعین نمود و بعده بمقابل شدن فوجها تاتار خان شکست فاحش یافته فیل و اسپ و آبرو باخته تا دهلي بند نگردید - و سکندر شاه باوجود علم غلبۀ محمد همایون و نفاق قوم خود هشتاد هزار سوار را همراه گرفته با فیلان و توپخانۀ بی شمار متوجه مغلان گردید باقي احوال بر محل بذکر خواهد در آمد *

ذکر متوجه شدن محمد همایون پادشاه بعد از هزیمت یافتن از افغانان از نفاق انگیزی برادران و رفتن طرف ایران نزد زبدهٔ دودمان مصطفوی شاه طهماس (57) صفوی

چون جنت آشیاني محمد همایون پادشاه را از ناموافقت ایام و شومي نفاق برادران بد فرجام چشم زخمي عظیم در ایام تسلط شیر شاه چنانچه بزبان خامه داده رسید - با جمعیت معدود که همه جا شیر شاه تعاقب کنان می آمد متوجه پنجاب شده طرف کهکر رفته مادر محمد اکبر را که از خاندان احمد جام قدس سره بود بعقد در آورده عازم پنجاب گردید - بعد رسیدن لاهور بمصلحت نفاق آمیز میرزا کامران از راه سند و کهکر متوجه ایران و سمت قندهار گشتند و قصد داشتند که چون میرزا عسکری که در قندهار است اگر بر خلاف آنچه گذشته نفاق را بهمدمي میرزا کامران با تفاق مبدل سازد باز لشکر فراهم آورده فکر استیصال خصم بدسگال نموده آید - بعده که نزدیك قندهار شرف نزول

---

(57) حاشیه صحفهٔ ۷۰ را باید دید *

فرمودند میرزا عسکری بشهرت استقبال و اعانت برآمده باشارهٔ میرزا کامران برارادهٔ شب خون و فکر فاسد کمر بست - حضرت جنت آشیانی برارادهٔ برادران اطلاع یافته قصد ایران نموده با معدود چند از امرای خانه زادان وفاکیش که بروایتی مجموع بهفتاد نفر نمي رسیدند و از عمدهاي آنها که رهبر و باني این سفر خیر اثر گردیدند بیرم خان بهادر ترکمان بود که از ایام عهد فردوس مکاني محمد بابر پادشاه همراه نجم ثاني که دفعهٔ ثاني چنانچه بگذارش آمده از طرف شاه ایران منجمله کومکیان براي دفع شر ازبکیهٔ بدخصال همراه پدر رسیده در جنگ مغلوبه ازبکان که قزلباس هزیمت یافته بیشتري با سرداران کشته و زخمي شدند بیرم خان نیز زخمي برداشته باز ازان روز سایه وار قدم از رفاقت دودمان صاحبقران برنداشت - و چندي از خواص و شاگرد پیشه مرحله پیماي سمت مقصود گردیدند و نو نهال سرو جویبار سلطنت پادشاه زاده محمد اکبر در همان سال قدم از کتم عدم بعرصهٔ وجود گذاشته بود همراه بردن او متعذر دانسته با انکه و اتکه در اردو گذاشته بحافظ حقیقي سپرده والدهٔ محترمه اش را با چند دیگر از خدمهٔ محل همراه گرفته اواخر سنه نهصد و پنجاه[۹۵۰] بامداد بدرقهٔ فضل الهي ره نورد سمت ایران گشتند و برادران حق ناشناس صد مرحله از مروت دور اطلاع یافته این معني را نعمت غیر مترقبه و سرآمد آرزوي خود دانسته بر اثاث البیت ریخته بتاراج بردند - پادشاهزاده محمد اکبر را بقلعهٔ قندهار رسانده باز نگاه داشتن آنجا مصلحت ندانسته بقلعهٔ کابل آوردند - و حضرت جنت آشیاني بعد طي مراحل

بسرحد سيستان که داخل گرم سير خراسان است رسيده ازانجا دو قطعه نميقهٔ محبت اثر باظهار کمال شوق و اشاره از احوال پر ملال و ارادهٔ خود بخط خويش نوشته پيهم مصحوب قاصد و همراه بيرم خان نزد شاه طهماس صفوي روانه ساختند - احمد سلطان شاملو حاکم سيستان خبر يافته بي آنکه حکم شاه باو برسد برادر خود را با بازخانه و ديگر سرانجام شکار و فواکه آن فصل باستقبال فرستاده خود نيز با تهيهٔ ضيافت بخدمت محمد همايون پادشاه شتافت - و شاه مهمان نواز بعد از رسيدن بيرم خان و بمطالعه در آوردن خط آب ديده گشته بمهمان داري بيرم خان پرداخته باظهار شوق تمام بدين مضمون جواب نامه نوشت * بيت *

هماي اوج سعادت بدام ما افتد * اگر ترا گذري بر مقام ما افتد

و اظهار شوق زياده نوشته از حضور امراي قاعده دان براي مهمان داري تعيين نموده فرمود که در هر منزلي سر راه از ماکولات و فواکه و ملبوسات و اهل نغمه و اسباب عيش و آنچه ما يحتاج بزم سلاطين ميباشد با اسپان عراقي و جواهر سرانجام ضيافت و پيشکش موجود نمايند - حتی که سوای نغمه سرايان خوش آواز از امرد و اناث ايران سازنده و مغنيان هند باهتمام تمام در هر منزلي حاضر و مهيا و تيار نمودند - چون بهرات رسيدند سلطان محمد ميرزا پسر کلان شاه طهماس با شرف الدين اتاليق و ديگر امرا باستقبال رسيده در لوازم تعظيم و تکريم و سرانجام لازم و ملزوم سلطنت کمی نه نمود - و جنت آشياني سير باغات و تفرج آب و هواي آن ديار که بر طبع اشرف بسيار موافق آمدهٔ نموده در سنه نهصد و پنجاه و يک

[۹۵۱] با شاه ملاقات فرمودند و بکمال گرمي و تپاک ظاهری و باطني فراخور حال مهمان شرائط میزبانی بعمل آمد - گویند در مدت ملاقات از ملاحظهٔ اثر انفعال از احوال افغانان بد مآل حرفي بزبان شاه نگذشت هرگاه خود جنت آشیاني ذکر سرگذشت بمیان مي آوردند شاه بانواع تسلي پیش آمده نمیگذاشت که ازان ذکر کلام و کلمهٔ ملال اثر برزبان جاري گردد - مگر روزي شاه بتقریب استفسار سبب برهمزدگی ملک نمود - جنت آشیاني در جواب گفتند که نفاق برادران علاوهٔ همه سرگرداني و قوت دشمن گردید - در انوقت بهرام میرزا برادر شاه بدستور بزرگان ایران که برادر خورد و پسر خدمت والدین و مهمان سعادت دو جهان میدانند طشت و آفتابه گرفته خدمت مینمود - بعد فراغ برخلاف دستور هند دست بسته مي ایستاد - شاه اشارة به بهرام میرزا نموده گفت که طریقه و آداب سلوک با برادران و فرزندان نه چنانست که شما مي نمایید - جنت آشیاني تصدیق قول شاه نمودند - این معني بخاطر بهرام میرزا پارهٔ گراني نمود و در وقت مصلحت سرانجام مدد کلمه و کلام حرف بي مددي باظهار مخالفت مذهب نسبت بجنت آشیاني بزبان مي آورد - نزدیک بود که مادهٔ انحراف مزاج شاه گردد اما جنت آشیاني طریقهٔ ملایمت و فروتني با همه اعیان شاه از دست نمیداد - و سلطان بیگم خواهر شاه و قاضي جهان و حکیم نور الدین در تسلي و تقدیم خیر خواهي جنت آشیاني و رفع وسوسه بغایت میکوشیدند و روزی در خلوت بتقریب اظهار فرط محبت اهل بیت نسبت بهمه خاندان امیر تیمور صاحبقران

غازي اين رباعي طبع زاد همايون پادشاه را نزد شاه خواندند * بيت *

مائيم ز جان بندهٔ اولاد علي
هستيم هميشه شاد با ياد علي
چون سر ولايت ز علي ظاهر شد
كرديم هميشه ورد خود ناد علي

و نيز تقريبا مذكور نمودند كه ابتداء بظاهر علت غائي مادهٔ عناد بعضي امراي چغته و نفاق برادران خصوصا ميرزا كامران همين بود كه پادشاه اختيار سلطنت باهل ايران داده در اظهار محبت اهل بيت افراط مي نمودند - و باعث تقويت مذهب تشيع ميگرديدند - و بعد از تقديم ضيافت در خور حالت سلاطين و شاهان كه در اكبر نامه بشرح و بسط مذكور است شاهزاده محمد مراد را باتابگي بداغ خان قاچار و سرداران نامدار ديگر و ده هزار سوار قزلباش سواي كومكي خراسان و صحرا نشينان كه موافق رويهٔ ايران چون خدمتكار و عهده دار منازل آنجا را پياده طي نمي توانند نمود همراه اكثر سوار فرا خور حالت عوض پياده سوار مي باشد - قريب به سي هزار سوار جمعيت فراهم آورده - بود و ديگر سرانجامي كه لازم سفر در خور حالت و شان هردو طرف بود موجود نموده خود مشايعت بجا آورده مرخص ساختند - جنت آشياني وقت رخصت قرار چنان دادند كه بعد فتح قندهار را بشاهزاده محمد مراد تواضع نمايند - و از راه تبريز و مشهد مقدس شده زيارت مزار شاه صفوي نموده وسعادت طواف روضهٔ امام علي موسي رضا عليه السلام و ديگر اولاد امجاد نبوي حاصل كرده

با كوكبه و دبدبه بتوابع گرم سير رسيده قلاع آنجا را بتصرف آوردند و قندهار را بعد محاصرهٔ شش ماه كه ميرزا عسكري آنجا بود اوائل ماه رمضان سنه نهصد و پنجاه و دو [۹۵۲] فتح نموده موافق قرار داد بمردم شاهزاده محمد مراد سپردند - بعد از روانه شدن ازانجا خبر واقعهٔ شاهزاده محمد مراد كه دوساله بود انتشار يافت - بعضي مردم فتنه جو مصلحت چنان دادند كه تا فتح كابل مال و عيال ما در قندهار باشد و سردار و قلعه دار قزلباش باظهار آنكه الحال كه قلعه حوالهٔ ما شده بدون حكم شاه احدي را در قلعه جا نميدهم راضي بنگاه داشتن اطفال و اثقال همراهان ركاب نشدند - و اين معني بر مزاج اشرف و اميران همراه گراني نمود - و بيرم خان و ديگر امراى ركاب با هم مصلحت نموده چنان قرار دادند كه بهر وجهي كه دانند قلعه را باز بتصرف خود در آرند - آخر كار قرار مصلحت بران يافت كه جمعي از مردم هند و مغليه همراه شتران كاه و هيمه داخل قلعه شدند - و پشتارهاي كاه بر سر گرفته چند روز آمد و شد نمودند - بعده روزي اسلحه درميان پشتارها پنهان ساخته داخل قلعه شدند - غافل دست باسلحه بردهٔ دروازه بانان را بقتل آورده دروازه بر روي لشكر كه نزديك قلعه بود وا نمودند - قلعه دار هم ازين تمهيد جان بازان خبردار گشته صرفه در جنگ نديده از قلعه بر آمده راه عراق پيش گرفت - و جنت آشياني قندهار را به بيرم خان سپرده متوجه كابل شدند بعد نزول رايات حوالي قلعه ميرزا كامران جان بسلامت بردن غنيمت دانسته بغزنين گريخت و ميرزا هندال كه بسعادت قدمبوس رسيده بود بتعاقب او مامور گرديد -

جنت آشیاني در سنه نهصد و پنجاه و سه [۹۵۳] (58) بفتح و فیروزي داخل قلعهٔ کابل گشته بعد حصول نعمت دیدار شاهزاده محمد اکبر و تقدیم شکر الهي بند و بست قلعه نموده محمد علی خان (59) را در خدمت شاهزاده گذاشته در همان سال بقصد تسخیر بدخشان و دیگر بلاد موروثیي در آمدند - میرزا کامران که اول پناه بافغانان برده به بی آبروئیي ازآنجا برگشته به بهکر نزد شاه حسین بنيي عم رفته بود - از شنیدن متوجه شدن جنت آشیاني طرف بدخشان باز لشکر فراهم آورده بطریق یلغار آخر شب های تار خود را بپاي حصار کابل رسانده انتظار صبح مي کشید وقت وا نمودن دروازه قابوی فرصت یافته داخل قلعه گردید و چند امیران جنت آشیاني را بقتل رساند و باردیگر جنت آشیاني تشریف آورده در محاصرهٔ چند روزقلعه را از تصرف او برآوردند همین دستورسه دفعهٔ دیگر بدستیاري و مدد میرزا عسکري و دیگر میرزایان در غیبت جنت آشیانی به تسخیرکابل پرداخته فرار می نمود باوجود مکرر از راه صلح و ندامت مطیع گشته بعد عفو جرائم جاگیر وآبرو یافته باز بتمرد پیش آمده فرار نموده بتاراج زمینداران رفته ریش تراشیده گریخته بود آخر کار گرفتارگردیده مکحول گردید و درسنه نهصد وشصت [۹۶۰] رخصت

---

(58) در تاریخ فرشته نوشته که قلعه کابل دهم رمضان المبارک سنه ۹۵۲ فتح شده و ماده تاریخ درین مصرعه اورده * ع *

بی جنگ گرفت ملک کابل ازوی

(59) در تاریخ فرشته محمد علي طغائي نوشته *

كعبه خواست - ميرزا هندال كه بتعاقب ميرزا كامران مامور گشته باز برگشته بر حضرت شبخون زده بود مقيد[مقتول] گرديد - و ميرزا عسكري قبل ازمكحول گرديدن ميرزا كامران برخصت جنت‌آشياني روانهٔ بيت الله گرديده مابين راه شام و مدينه فوت گشت - و ميرزا كامران‌نيز بعد از طواف بدو پيوست - و ازميرزا كامران ابوالقاسم‌نام پسر و سه دختر ماندند كه ازان يكي را به فخرالدين مشهدي و دو دختر ديگررا به بني اعمام خود دادند - و از ميرزا عسكري دختري مانده بود كه بعقد سيد يوسف مشهدي درآمد *

حاصل كلام بعد از دفع برادران و بند و بست ملك موروثي سمت كابل اگرچه متواتر خبرفوت سليم شاه و اختلاف سلطنت ميان‌افاغنه و برهم‌خوردن‌نسق‌هندوستان و تسلط هيمون بر همه افاغنه رسيد اما جنت آشياني دو دفعه طرف بلخ و سيستان و كشمير تشريف فرموده جنگهاي رستمانه كه مكرر بدست مبارك شمشير بر مخالفان زدند نمودند و خود زخم برداشتند باز طرف كابل توجه نمودند - و بسبب نمامي حاسدان نسبت به بيرم خان بطريق دريافتن صدق مقال غمازان طرف قندهار تشريف برده اورا ازين تهمت بري يافته بموجب درخواست بيرم‌خان را در ركاب‌آوردند *

چون بتفصيل آن پرداختن از سررشتهٔ اختصار باز مي‌ماند بر سرمدعاي اصل مي پردازد - كه در سنه نهصد وشصت و دو [۹۶۲] شاهزاده محمد حكيم ميرزا را با منعم خان در كابل گذاشته متوجه تسخير دهلي گرديدند - چون نزديك پنجاب رسيدند از پانزده هزار سوارز ياده درركاب همايون نبود - بارجوديكه خبرسكندر شاه و خبر

روانه شدن هیمون صاحب مدار عدلي با لك سوار و دو هزار فیل
مي رسید اصلا اندیشه از بسیاري لشکر خصم بخاطر راه نداده مابین
راه ملتان و پنجاب قلعهٔ رهتاس بنا کردهٔ شیر شاه را با دیپال پور
و دیگر بلاد که امراي افغانان با لشکر زیاد سد راه گردیده بودند
مفتوح ساخته افغانان بسیار را بقتل آوردند - و بلاهور که نزول رایات
ظفر آیات گردید خبر رسید که تاتار خان و هیبت خان با سي و چهل
هزار سوار تعین کردهٔ سکندر شاه باستقبال مي آیند - بحسب التماس
بیرم خان خود در لاهور توقف فرموده دفع آنها را به بیرم خان
فرمودند - و بیرم خان نزدیك بآب بجواره (60) بان تیره
بختان که از شجاعان نامي بودند مقابل شده باوجود کمال قلت
لشکر چنان تدبیر و شجاعت را کار فرمود که از اقبال و طالع همایون
بمحض شب خون زدن که دیگر امیران را خبر نه نموده با نوکران خود
بر سر آن جماعه تاخته ترددهاي نمایان برروي کار آورد هزیمت
فاحش در لشکر افاغنه افتاد و فیل و اسپ و اسباب بسیار بدست
چغته آمد - بعد فتح و نصرت مراجعت نموده بخطاب خان خانان
یار وفادار سرفرازي یافت - باز خبر رسیدن سکندر شاه با هشتاد هزار
سوار و فیلان بیشمار انتشار گرفت حضرت جنت آشیانی خود
بدولت از لاهور برآمده شاهزاده اکبر را که دوازده سال از عمر آن
نونهال گلشن عز و اقبال نشو و نما پذیرفته با تالیقي و هراولي بیرم خان
بمقابل سکندر شاه که به سهرند رسیده سد سکندر گردیده بود تعین

---

(60) ن - بچواره

فرمودند - بعد مقابله و مقاتله كه از امراى نبردآزماى چغته جانفشانيها بظهور آمد و چندين هزار سر بى‌سر گرديدند نسيم فتح وفيروزي بر لشكر جنت آشيانى وزيد و افغان بيشمار گرفتار پنجهٔ اجل گرديدند - و سكندرشاه هزيمت يافته با بقية السيف بكوهستان سوالک گريخت و هيمون از شنيدن آوازهٔ فتح چغته عنان عزيمت طرف شرقي تافت - و بيرم خان تاريخ اين فتح را (شمشير همايون) يافت - و جنت آشيانى شاهزاده محمد اكبر را باتاليقي خان‌خانان يار وفادار براي تعاقب سكندر بد اختر و ديگر افغانان طرف لكهي جنگل تعين فرموده خود بهمركابي فتح و نصرت متوجه دهلي گرديدند - و در ماه رمضان المبارک سنه نهصد و شصت و سه [۹۶۳] (61) داخل دهلي گرديده به نسق ملک برهم خورده پرداختند - و ابو المعالي را حكومت پنجاب و سكندر خان [اوزبک] را ايالت آگره عنايت فرموده روانه‌ساختند - و علي‌قلي را براى بند وبست سنبهل و ميرتهه مقرر فرمودند - و به تردى بيگ خان خلعت حكومت دهلي مرحمت فرموده مي خواستند كه خود بدولت متوجه آگره شوند - از بد مددي فلک ناپايدار بتاريخ پنجم ربيع الاول سنه مذكور (62) از بالاى بام كبوتر خانه كه وقت فرود آمدن متوجه شنيدن اذان گرديده بودند پا بدر رفت و از بالاي زينهاى بلند افتادند و يازدهم ماه مزبور وقت غروب آفتاب جهانتاب آفتاب

---

(61) الصحيح شصت و دو *

(62) سنه نهصد و شصت و سه *

عمرش بمغرب زوال فرو رفت و طائر همایون بال روحش از قفص تن باشیانهٔ جنت پرواز نموده بمکان اصل پیوست و تاریخ وفاتش (همایون پادشاه از بام افتاد) یافتند - در دهلي مدفون نمودند *

گویند بمرتبهٔ بصلاح و تقدیم اوامر و مناهي الهي مي پرداخت که بی وضو نام خداي عزوجل بر زبان جاري نمی ساخت - و در صوم و صلوة و فرض و سنن و تلاوت قرآن تقید تمام داشت - با علما و شعرا صحبت داشتن و مباحثه نمودن دوست داشته فراخور حال هریك رعایت می نمودند - و طبع موزون داشت که در ایامي که بیرم خان را در قلعهٔ قندهار نگاه داشته کابل را مکرر گرفته و استیصال برادران بدمآل کوشیده چند بیتی که از راه توجه باطني به بیرم خان نوشت بطریق یادگار آن پادشاه عالي تبار بزبان قلم میدهد * بیت

باز فتحی ز غیب روي نمود * که دل دوستان ازان بکشود
شکر لله که باز شادانیم * بر رخ یار و دوست خندانیم
دوستان را بکام دل دیدیم * میوهٔ باغ فتح را چیدیم
روز نو روز بیرم است امروز * دل احباب بیغم است امروز
شاد بادا همیشه خاطر یار * غم نگردد بگرد یار و دیار
همه اسباب عیش آماده است * دل بفکر وصالت افتاده است
گوش خرم شود ز گفتارت * دیده روشن شود ز دیدارت
در حریم حضور شاه بهم * به نشینیم خرم و بیغم
بعد ازین فکر کار هند کنیم * عزم تسخیر ملك سند کنیم

در تاریخ فرشته مذکور است که هرچند بر عالمیان ظاهر است که حضرت جنت آشیاني بروبهٔ مذهب برحق امام اعظم رحمه الله

قائم بود اما از آنکه میرزا کامران با جنت آشیاني نزاع ملکي داشت و حضرت را میل محبت اهل بیت رسول الله نسبت جد و آبای بزرگوار خصوص امیر تیمور صاحبقران موافق عقیدت مشایخ سلف و واصلان حق بافراط بود و میرزا کامران طرف داري اعتقاد بعضي متکلمین متاخرین متعصب می نمود و خلاف مرضي حضرت بظهور می آمد برفاقت بیرم خان کلمات مطایبه آمیز در مقابل مکالمهٔ میرزا کامران گفته می شد چنانچه در ایام اواخر شورش شیر شاه که جنت آشیاني به پنجاب تشریف آورده بودند وقت سواري همراه میرزا کامران بر قبرستاني عبور افتاد سگی را دیدند که بر سر قبر بول می نمود میرزا کامران را نظر بران سگ افتاد متوجه طرف جنت آشیاني شده گفت که ظاهر این سگ که قبر رافضي بود حضرت در جواب تبسم کنان فرمودند که آري آن سگ سني است - و سواي آن اختیار زمام سلطنت بیشتر به بیرم خان و دیگر مردم ایران که همیشه در ایام سلف پادشاهان هند و دکن دخیل امور سلطنت بوده اند داده بودند - و نسبت خاندان این دودمان عالي نسب با سادات مشهد مقدس و دیگر مردم آن مرز و بوم می رسید این معني نیز بر اکثر چغته و میرزا کامران گوارا نمي گردید حضرت را بطرف داري امامیه نسبت مي دادند - و مجموعهٔ ایام سلطنت بیست و پنج سال و عمر شریفش پنجاه و یك سال بود * * بیت *

بدنیا دل نه بندد هرکه مرداست * که دنیا سر بسر اندوه و درد است

ذکر سلطنت محمد اکبر بادشاه که بهشت واسطه بامیر تیمور انار الله برهانه می رسد

از چمن اخبار سلاطین گیتي ستان چنان نسیم روایت وزیده که جلال الدین محمد اکبر پادشاه غازي که در ایام هزیمت جنت آشیاني در حصار امرکوت توابع تهته از بطن ملکهٔ نسوان حمیده بانو بیگم مخاطب بمریم مکانی که نسبت شریف قدسیهٔ آن بجناب ولایت مآب شیخ احمد جام ملقب به ژنده پیل میرسد شب یکشنبه پنجم رجب سنهٔ نهصد و چهل و نه [۹۴۹] بعرصهٔ وجود آمده و تاریخ ولادت آن گوهر درج صاحبقراني که ندرت تمام دارد چنین یافته اند * بیت *

لله الحمد که آمد بوجود * آنکه از کون و مکان منتخب است
پادشاهي که ز شاهان جهان * اکبرش نام و جلالش لقب است
شب و روز و مه و سال میلاد * شب یکشنبه پنج رجب است

بعد از رسیدن خبر رحلت حضرت جنت آشیاني ازین تنگنا و سراي فاني بروضهٔ جاوداني روز جمعه دوم ربیع الثاني سنهٔ نهصد و شصت و سه هجري [۹۶۳] که از عمر شریف آن پادشاه اسکندر جاه سیزده سال و نه ماه شمسي و چهارده سال و چند ماه قمري در گلشن همیشه بهار امید سلطنت نشو و نما یافته بود در قصبهٔ کلانور تعلق صوبهٔ لاهور در طالع جوزا که بنظر سعد

صاحب طالع و ديگر نظرات سعد سعدين و نيرين از خانهٔ دهم رياست و يازدهم زينت افزاي وقت بودند سرير آراى هندگرديدند و منابر عرش پايهٔ مساجد از اسم نامي شريف سرفخر بر اوج برين رسانيدند * بيت *

خطيب چرخ را گو تا بخواند خطبه برمنبر

بنام خسرو غازي جلال الدين شه اكبر

و امراي ذوالاقتدار آداب تهنيت و ايثار بجا آورده بعنايات اضافهاى نمايان و خطاب مفتخر و معزز گرديدند - اگر خواهد سوانح پنجاه و يک سال آن پادشاه سكندر اقبال مفصل بزبان خامه دهد در جلد كامل عليحده نگنجد هركه خواهد بر احوال آن خسرو گيتي ستان اطلاع واقعي يابد رجوع باكبرنامه و تاريخ بداوني عبد القادر نمايد - اما از واقعات عمدهٔ ملكي و مالي فقرهٔ چند بطريق انتخاب از تاريخ فرشته و تواريخ معتبر ديگر بتحرير مي آرد - خان خانان بيرم خان كه حقوق خدمت سه واسطهٔ آن دودمان خصوص رفاقت سفر ايران ومقابله ومقاتله درحربهاى صعب برحضرت جنت آشيانى ثابت گشته بود بموجب وصيت والد بزرگوار منصب وكالت ضميمهٔ اتاليقي و سپه سالاري عطا فرمودهٔ خطاب خان بابا را بر القاب و عنايات ديگر افزودند وفرمودند كه اختيار سلطنت وبندوبست عزل و نصب حكومت و ايالت و امارت بلاد و كشتن و بستن و بخشيدن خيرخواهان و بدخواهان اين دولت ابد پيوند بعهدهٔ خود شناخته از احدي وسواس در دل خود راه ندهند - خان خانان در ابتداي سلطنت فرامين انتظام و نسق سلطنت بدهلي و اگره و هر جا

فرستاده دران براي منع بعضي محصولات نامشروع که در ایام سابق میگرفتند درج نمود - چون هنوز سلطنت جنت آشیاني که از سر نو بتصرف ملازمان چغته در آمد مزاج نگرفته بود و مردم هنگامه طلب و زمینداران افساد پیشه گفت و گو داشتند که ازین سراي بی ثبات بعالم بقا شتافتند - افغانان خاندان لودی و سور و نیازی که میان هم مخالفت داشتند و از هر گوشه و کنار اطراف شرقي طبل سرکشی بلند آوازه ساخته علم سلطنت برافراخته خود را فرمان فرمای مستقل می دانستند - و سواي صوبهٔ پنجاب منصوبان جنت آشیاني استقلال بهم نرسانده بودند از هرطرف هنگامهٔ فوج کشي و شورش و حرکت افواج انتشار یافت - ابو المعالي که از سادات مشهور ترمذ و از مقربان چغته بود ازمشاهده اختلال انتقال سلطنت بفکر فاسد افتاد - خان خانان براراده‌ٔ او اطلاع یافته اورا مقید ساخته حوالهٔ کوتوال نمود - ابو المعالي قابو یافته گریخت - کوتوال از ملاحظهٔ باز پرس آن خود را هلاك ساخت ■

و قبل ازانکه از استیصال سکندر شاه خاطر جمعي حاصل شود خبر رسید که هیمون بقال وزیر و صاحب مدار عدلي شاه باگره رسیده آگره را بی محاصره و جنگ متصرف گردید - و سکندر خان حاکم آگره از خبر آمد آمد هیمون تاب مقاومت نیاورده از قلعه برآمد و بعده که فوج هیمون تعاقب نمود برگشته بمقابله و مقاتله پرداخت و قریب دو سه هزار کس از جملهٔ فوج و بهیر و دیگر همراهان بقتل رسیدند و زخمي گشتند و در دریا وقت فرار غرق شدند - سکندر خان با معدود چند خود را بدهلي رساند

و تردي بیگ خان حاکم دهلي نیزاز شنیدن خبر هیمون بفکر گرد آوري کومکي که در اطراف بودند نپرداخت و در قلعهٔ دهلي هم اگر محصور گردیده در پناه شهر پناه رعایا را بمدافعهٔ آسیب خصم مامور مي نمود و بحضور عرضه داشت ارسال میداشت تا رسیدن جواب با کومک استقامت مي توانست ورزید - اضطراب نموده بمقابلهٔ هیمون برآمده جنگ بي صرفه نمود - و باندک زد و خوردي که بمیان آمد هزیمت یافته راه اردوی معلی پیش گرفت - و هیمون دهلي را بتصرف در آورده در قلعه و اطراف حکام و عمال تعین نمود - و روزي که باگره رسید پنجاه هزار سوار با او بودند - بعد تسخیر دهلي قریب لک سوار فراهم آمدند و بقصد مقابلهٔ محمد اکبر پادشاه که بعد ازین بعرش آشیاني بذکر خواهد درآمد روانهٔ سمت پنجاب گردید - ودر همان حالت که خبر هیمون در لشکر عرش آشیاني انتشار یافت معا خبر رسید که خان زمان حاکم میرتهه که از امرای عمده و متوسلان خان خانان بابا بود از شنیدن هزیمت حکام هردو پاي تخت و تسلط هیمون تاب استقامت نیاورده روانهٔ حضور گردید - باوجود پیهم رسیدن اخبار موحش اول به تنبیه افواج سکندر شاه که اطراف پنجاب سر بفساد برداشته بودند پرداخته خواستند باستیصال راجه رامچند نگر کوت که از سرکشان مشهور آن صوبه بود متوجه شوند - راجهٔ مذکور نظر بر بهبود کار و عاقبت بیني خود و ملک و رعایای خویش نموده رجوع بخان خانان آورده بحضور رسیده ملازمت نمود - و بعنایات همان ملک و قلعهٔ موروثي خود و دیگر نوازشات سربلندی یافت *

درین ضمن از نوشتجات کابل بوضوح پیوست که میرزا سلیمان بني عم عرش آشیاني از بدخشان با لشکر گران براي تسخیر کابل رسیده بود منعم خان حاکم کابل بعد از امتداد محاصره که مکرر از قلعهٔ کابل برآمده دست برد نمایان بر فوج خصم نموده تسلط خود ظاهر ساخت - آخر کار نظر بر تقاضای وقت بلطائف الحیل با میرزا سلیمان پیش آمده اورا راضي بدین ساخت که سکه و خطبه بنام او باشد و او به بدخشان مراجعت نماید - عرش آشیاني باوجود هنوز بسن حد بلوغ نرسیده بود ازین هجوم آلام اخبار ناخوش ذرهٔ الم بخاطر نیاورده بسیر و شکار و پیکار خصم مشغول بودند - و باز روزی از سر نو خان‌خانان‌را در خلوت طلبیده فرمودند که ما شما را بجاي عموي مهربان میدانیم - و در سلطنت اختیار اختیار شماست - و قسم بروح پدر بزگوار و سر مبارک خود داده فرمودند که در همه امور جزئي و کلي متضمن بر صلاح دولت و سلطنت در بخشیدن زر و ملک و اجرای سیاست محتاج به پرسیدن ما و اذن حاصل نمودن نگشته در اجرای کار ملکي و مالی بکوشید - و در همان اوان که امرا سر رشتهٔ کار از دست داده از ملاحظهٔ وضع روزگار و پیهم رسیدن اخبار کدورت افزا بفکرهاي دور از اندازهٔ کار افتاده بودند و صلاح کار و مصلحت نیک درین مي دانستند که بدستور عرش [فردوس] مکاني طرف کابل رفته بعد مزاج گرفتن سلطنت و فراهم آوردن لشکر متوجه تسخیر هند باید گردید و خان خانان بدین مصلحت تن نمیداد - درین حال تردي بیگ که از دهلي هزیمت یافته باعث استقلال هیمون گشته روانهٔ حضور

گشته بود روزی که پادشاه بشکار رفته بودند بخدمت خان خانان رسید - خان‌خانان بحضور خود راه نداده بی آنکه بپادشاه اطلاع دهد و استمزاج حاصل نماید فرمود تردي بيگ را گردن زنيد * نظم *

کسي را که دیدی تو در جنگ پشت
بکش گر عدو در مصافش نکشت

و این معنی باعث کمال‌نسق و توهم خاطر چغته و دیگر امرای هند وعجم گردید - اگرچه بعد مراجعت پادشاه خان‌خانان عذر خواه این جرأت گشته التماس نمود که نظر بر حلم و خداترسي آن حضرت که اغلب چنین تقصیر عمد او خواهند بخشید درین آشوب که کار سلطنت به سیاست رونق میگیرد صلاح دولت درین دانستم که اورا بسزا رسانم - عرش آشیاني خان خانان را در بغل شفقت گرفته آفرین گفته و تحسین نموده فرمودندکه مکرر گفته ایم اختیار اختیار شماست - از هیچ طرف و هیچ ممر اندیشه در دل راه ندهید وگفته و اظهار حاسدان صاحب غرض را بخاطر نیارید و این مصراع خواندند * ع *

دوست کو دوست شود هردو جهان دشمن گیر

اما ازین جرأت خان‌خانان بردیگر امرا و مقربان پادشاهي خصوص ماهم آغا که اتکه و مرضعهٔ (؟) پادشاه بود گوارا نه نمود و تخم حسد این در مزرعهٔ دل پرنفاق کاشتند - بعده خضر خواجه را که از اولاد سلاطین کاشغر بود حاکم پنجاب نموده متوجه بمقابلهٔ هیمون گشتند و بعد رسیدن سرهند خان زمان را که بخطاب امیر الامرا سرافرازي یافته بود با فوج خان خانان و دیگر امرا هراول نموده پیشتر رخصت فرمودند - و هیمون که بعد تسخیر دهلي و هزیمت دادن منصوبان

جنت آشیاني با جمعیت لک سوار و هزار و پانصد فیل باستقبال عازم پنجاب بود از شنیدن توجه پادشاه سمت دهلي چند سردار نامي کارزار دیده رزم آزمای را با بیست هزار سوار بطریق هراول مقابل فوج پادشاه گیتي‌ستان مرخص ساخت - هردو فوج نزدیک پاني پت مقابل بهم رسیدند و جنگ عظیم در پیوست - بعد کوشش و کشش طرفین فتح نصیب خان زمان گردید - و فوج افغانان هزیمت یافته بغارت رفتند - و فیل و اسپ بیشمار بدست مغلان افتاد همین که خبر بهیمون رسید هراس‌تمام در دل او و فوج او راه یافت و به آراستگي‌تمام که قریب پانصد فیل مست جنگي انتخابي را پیش رو داده با توپخانهٔ جهان آشوب که عقب آن هر طرف که نظر کار میکرد جوق بر جوق فوج مسلح زره پوش دوش بدوش زینت افزاي فوج بودند ترتیب لشکر نموده متوجه مقابلهٔ خان خانان که هراول لشکر عرش آشیاني بود گردید - و ازان طرف بهادران ایران و توران و نام آوران با حربهاي جان ستان بیمین و یسار و یلتمش و قول جا بجا مقرر گشته ازروي صدق و صفا نقدهای جان را برای نثار راه ولي نعمت برکف اخلاص گذاشته تکبیر گویان از هرطرف حمله‌آور گردیدند - و مبارزان صف ربا و دلاوران‌نبرد آزما اسپان بجولان در آوردند و افغانان جلادت نشان نیز خود نمائیهای مرد ربا بروي‌کار آوردند و نائرهٔ قتال و جدال اشتعال‌گرفت * نظم *

ز غریدن ژنده پیلان مست * گره در گلوی هژبران شکست

در آمد بغریدن آواز کوس * فلک بر دهان دهل داد بوس

بعد کوشش بسیار و کشش بیشمار که کار به هزیمت لشکر چغته

رسیده بود و هیمون با جمعی از بهادران همدم و دلاوران همقدم از فوج خود برآمده خواست یکه تاز تا قلب گاه فوج منصور بتازد - و علم شهرت این فتح برافرازد - و غلغلهٔ عظیم درفوج مغلان برخاست - خان‌خانان مقابل حملهٔ او تاخت - و زد و خورد غریب بمیان آمد - ناگهان از خانهٔ کمان اقبال تیموریه تیرجان ستان بحدقهٔ چشم آن خیره چشم رسید همان لمحه اسیر سرپنجهٔ نبرد گاه چغته گردید - و افغانان و راجپوتان و میواتیان رو بفرار گذاشتند - و تمام‌فیلان و خزانه و جواهرخانه و دیگر اقسام مال و عیال بدست مغلان افتاد - و فیلان و توپ خانه بضبط سرکار درآمد باقي بغازیان معاف فرمودند - و خان خانان هیمون را دست بسته آورده نزد عرش آشیانی حاضر ساخته التماس نمود که بدست مبارك بقصد اجر غزا شمشیري بر فرق نحس آن کافر زنند - بعده خان‌خانان کار آن اجل رسیده را باتمام رساند - و فرمودندکه سر اورا بریده به‌کابل روانه نمایند - و جسد پلید او بدروازهٔ دهلی برده آویزند بعد این فتح نمایان صداي کوس شادي بلند آوازه ساخته در پاني پت مقام نموده به تداوي مرهم لطف زخمیها پرداخته اکثر بندها را بعطاي اضافه و خلعت و خطاب نواخته جابجا فوجها را براي ضبط ملك و مال و استیصال افغانان بدسگال تعین فرمودند *

درین اوان خبر رسید که لشکر شاه اسمعیل بر سر قندهار آمده بدعوي تلافي‌آنکه امرای همایون قلعه را بموجب قرار و عهد تواضع نموده باز گرفته بودند در محاصرهٔ چند روز بتصرف خود آوردند - این نزاع اول است که برسر قندهار میان‌شاه ایران و پادشاه هند رو داد *

درین ضمن خبر مصاف نمودن خضر خواجه خان حاکم لاهور که با حضرت جنت آشیاني خویشي وصلت نیز داشت با سکندر شاه و هزیمت یافتن بعرض رسید و علاوه بیدماغي قندهار گردید - پادشاه خود بقصد گوشمال آن افغانان بدمآل عنان توجه طرف لاهور معطوف داشتند - سکندرشاه سراسیمهٔ کار و بارخود گشته پناه بقلعهٔ مال [مان] کوت احداث کردهٔ سلیم شاه برده محصور گردید - و فوجهاي منصور رسیده بر محاصرهٔ قلعه پرداختند - امتداد محاصرهٔ بشش ماه کشید و مردم بسیار از طرفین کشته و زخمي گردیدند و ذخیرهٔ قلعه رو باتمام آورد - بعده سکندر شاه بعجز آمده التماس صلح و عفو تقصیر بدین شرط بمیان آورد که عبد الرحمن پسر کلان او با فیلان و آلات حرب و دیگر آنچه قابل نذر و ایثار باشد در رکاب آمده نوکري و جان‌فشاني نماید - و سکندر امان جان یافته رخصت بنگاله یابد - التماس او بدرجهٔ قبول افتاد - بعده که روز بروز اختیار نظم و نسق سلطنت بقبضهٔ اقتدار خان خانان میگردید و آن قدر در مزاج عرش آشیاني جاکرده بود که بشکار رفتن و در شکار گاه بودن و اندرون محل تشریف بردن بي صلاح و استمزاج خان‌خانان صورت نمي‌گرفت - این معني مادهٔ مزید عناد و حسد معاندان وهم چشمان تنگ چشم مي گشت - و شهاب الدین خان و احمد خان نیشاپوري و ادهم خان که پسر و خویشان ماهم آغا مي‌شدند باتفاق بعضي‌امراي مقرب چغته همدم و همراز گشته هرگاه پادشاه را که ایام شروع شباب بود تنها مي یافتند کلمات عداوت آمیز و فتنه انگیز بانواع دلائل گوش زد مي نمودند - و عرش

آشياني اصلا گوش بحرف آنها نمي نمودند - هم چنان در مجالس و محافل هرجا جمعي فراهم مي آمدند مضمون همين شكوه را مجلس مي ساختند - تا آنكه خيمه بخيمه و قهوه خانها اين حكايت شكايت آميز لبريز دوست و بيگانه گرديد - و شجرهٔ معلونهٔ حسد و غيبت را بآبياري غمازي و نمامي كه گل سرسبد شيطان رجيم است پرورش ميدادند - آخر بوسيلهٔ هنگامه طلبان هرزه دراي بگوش خان‌خانان رسيد و باعث عالم عالم‌كدورت خاطر عقيدت اثر او گرديد - از اتفاقات در همان ايام عارضهٔ بدني علاوهٔ الم روحاني او گشت و چند روز بخدمت پادشاه حاضر نتوانست شد - و در همين اوان حكم فيل بجنگ انداختن فرمودند - بعده كه فيلان كوه پيكر عفريت هيكل چند كله بريكديگر زدند فيل مغلوب كه باختيار فيلبان نمانده بود هزيمت يافته رو به بازار و خيمهاي خان‌خانان شد - و از صدمهٔ گريختن آن فيل و ديدن فيل غالب بقصد تعاقب او و هجوم تماشائيان بجان و مال مردم بازار آفت پامال و دست برد تاراجيان رسيد - و غلغله و هنگامهٔ غريب برپا گرديد - و نزديك بود كه آسيب بخيمهٔ خوابگاه خان‌خانان رسد زين معني گراني تمام بخاطر خان خانان روداد - و بگمان ظن بد كه آن نيز از نتائج توهم حسد و وسوسهٔ ابليس پرفن ويران كن خان و مان كهن است بحكم پادشاه و اشاره و مصلحت معاندان دانست - و بماهم آغا پيغام داد كه نمي دانم درعقيدت و رسوخيت و فدويت من چه خلل راه يافته كه بصلاح بد خواهان دولت پادشاه اشاره و حكم برگذاشتن فيلان طرف بازار فرموده باعث آزار و حيراني چندين

هنود و مسلمانان گردیدند - و نزدیک بود که تزلزل در خیمهٔ ناموس این بندهٔ بی تقصیر راه یابد - بعد عرض رسیدن بعضي مقربان فتنه جو شعله افروزی عداوت بدین مضمون نمودند که در مقابل آن همه بذل و فضل پادشاه بدین مرتبه سوي ظن بردن نه شرط عقیدت و نمک خواري است - عرش آشیاني اصلا بخاطر نیاورده شمش الدین خان نام امیر نامي را براي تسلي خان‌خانان باظهار تکرار قسم که اتفاقي فیل بآن طرف آمده مع فیل بانان هرچه خواهند بدان سزا رسانند فرستادند - و بعد نزول رایات بدهلي که اکثر از روي لطف و دلبري و خاطر جوئي و خوشی خان‌خانان توجه مبذول می فرمودند براى مزید تسلي و رفع مادهٔ ملال نسبت (63) سلیمه سلطان بیگم که خواهر زادهٔ حضرت جنت آشیاني مي شد و بحسن صورت و سیرت وصفات حمیدهٔ چند که از احاطهٔ تحریر بیرون است و موزوني طبع موصوف بود با خان‌خانان مقرر کرده بعقد ازدواج او در آوردند - این معني زیاده از سابق بر خویشان و امراي چغته ناگوار نمود و مزید مادهٔ رشک گردید - خصوص ملا پیر محمد نام شرواني که از فضلاي کهن سال دکني بود و ذکر او در سلطنت نظام شاهي بگزارش آمده و در عهد حضرت فردوس مکاني بسبب رواج مذهب تشیع میان نظام شاهیه براه نمائي شاه مطاهر دکني

---

(63) در تاریخ فرشته نوشته که در موضع جالندر ازدواج سلیمه سلطان بیگم دختر میرزا نور الدین محمد خواهر زادهٔ همایون پادشاه به بیرم خان بحکم اکبر پادشاه واقع شد *

جلا وطن شده و بروایت بعضي مورخین ملا پیر محمد شرواني نیست بهر حال ابتداء آمده نزد خان خانان نوکر گشته داروغهٔ کتابخانه گردید و در سفر ایران رفاقت نموده بدستگیری خان خانان در جرگهٔ بندهاي پادشاهي بپایهٔ امارت رسیده بود با مدعیان خان خانان همدم و شریک شعله افروزي گشته ازین نسبت تازه که باوجود اختلاف مذهب بمیان آمد کلمات نامناسب بهم زباني دیگران بر زبان مي آورد *

درین حال گل تازهٔ دیگر شگفت چون خالي از غرائب نیست به تفصیل آن قلم را رنجه میدارد شاهم بیگ نام جوان ساده روي بود که خالي از ملاحت نبود چند روز در آغاز خوبي و جواني منظور نظر جنت آشیاني گشته در سلک خواصان در آمده مورد عنایات گردیده بود - بعده که حسن صورت او بزشتي سیرت زبان زد خاص و عام گردید حکم اخراج او فرموده بودند - درینولا خان زمان که باوجود از طرف پدر به شیباني خان ازبک پادشاه توران میرسید و از طرف مادر نسبت او بشرفاي عراق منسوب میگردید که در وقت تاخت خراسان بقید یکی از اولاد شیباني خان در آمده بود و در شجاعت سر آمد تهور پیشگان آن عهد گفته مي شد خانخانان متوجه تربیت و پیش آوردن او گردیده به پایهٔ امیرالامرا رسانیده بود بر خلاف رویهٔ خان خانان که در همه مذهب میجوشید چندان طرفداري مذهب امامیه داشت که در مجلس او اصلا تقیه نبود - بدام عشق شاهم بیگ گرفتار گردید و روز بروز محبت و الفت او برو زیاده مي گشت تا اختیار

زمام عقل از دست رفت و او بمرتبهٔ مفتون و واله او گشت که اکثر
تواضع و سلوک که مخصوص سلاطین است نسبت او بجا می آورد
و در خلوت اورا بر مسند نشانده خود دست بسته ایستاده شده
شاهم شاهم میگفت - محرمان این راز بوساطت ملا پیر محمد که
مدام رخنه جوي زشتي افعال خان‌خانان و متوسلان او بود به پادشاه
رساندند - و حکم طلب و اخراج شاهم بیگ شرف نفاذ یافت - و
بر خان زمان دل بداغ فراق او مبتلا ساختن دشوار گردید و بدفعیه
و رفع آن گفت و گو مي کوشید - و نصیحت خان‌خانان درین ماده
نفع نمي‌بخشید - تا آنکه بتحریک ملا پیرمحمد لشکر بر خان‌زمان
تعین گردید و خان زمان براه‌نمائي خان‌خانان نظر بر مآل کار آن
تبه کار را از خانه بر آورده برج علي نوکر عمدهٔ خود را برای رفع
آن فساد و رسوائي و التماس عفو تقصیر در خدمت پادشاه نزد
ملا پیرمحمد فرستاده شفیع خود ساخت - ملا پیرمحمد بدون عرض
خفت زیاده بحال برج علي رسانده از بالاي برج عمارت خود بزیر
انداخت - و شاهم بیگ از خان‌زمان رخصت حاصل‌نموده خود را
بجاگیر و تعلق حکومت عبد الرحمن نام که از جملهٔ همدمان و هم زبان
و دست گرفتهٔ شاهم بیگ بود رساند - و او باستقبال و تهیهٔ ضیافت
و مهمان داری کمر بسته سرگرم تردد گردیده شاهم بیگ را باعزاز
تمام در خانه فرود آورد - و در ایامي که شاهم بیگ با خان‌زمان نرد
محبت می باخت با عبد الرحمن نیز سرگرم نشاط و الفت بود -
خان‌زمان لولي داشت آرام دل نام که با او هم محبت تمام بهم
رسانده لمحهٔ بي او دل او آرام نمي‌گرفت - میان شاهم بیگ و آن

لولي نیز الفت بنهایت بهم رسید - ازآنکه بوي عشق و مشک پنهان نمي توان نمود و عشق این طائفه که خانه برانداز چندین هزار خانه اند سواي ندامت و بدنامي و پشیماني ثمرهٔ دیگر بار نمي آرد خان زمان بر ناز و نیاز هردو معشوق بی باک اطلاع یافته ازانکه در خاطر داری شاهم بیگ نهایت می کوشید آن آرام‌دل را بدل و جان تواضع این آرام‌دل خود نمود - شاهم بیگ بعد وصال چند روزه بدعوي معشوقي شیوهٔ عاشقي را موافق حوصلهٔ خود و حال و جمال خویش ندیده بعبد الرحمن که اورا نیز نظر رغبت بآن آرام دلها بوده بخشید - و عبد الرحمن آرام دل را بنکاح خود در آورده بعد ان شاهم بیگ مربی او گشته حکومت جاگیر او گرفته روانه ساخته بود - درینولا که شاهم بیگ مهمان او وارد گردید آن ملعونه که آخرکار چنین الفتها آمادهٔ انواع فساد دیني و جاني میگردد از گوشهٔ در و بام باشارهٔ حاجب و ابرو و گوشهٔ چشم پیام محبت دیرینه بمیان آورده خود را آراسته بعشوه و دلربائي جلوه داد - چون بي حکم عبدالرحمن بمجلس حاضر شدن او متعذر بود باشاره و راهنمائي آن یار قدیم شاهم بیگ باظهار محبت زنجیره باف و بی تکلفي که میان یاران همدم فارغ از رعایت شریعت و غیرت مي باشد تکلیف طلبیدن آرام دل دران بزم بمیان آورد - عبدالرحمن از قبول ابا نمود - شاهم بیگ برسماجت برافزود - چون سر خوشي شراب خانه خراب نیز سزاول آن تکلیف بود بگفتگوي ناملایم انجامید و زبانها برطعن بیوفائی مقابل چندان احسانهاي ابلهٔ فریب دراز گردید وکار به برآمدن شمشیر از غلاف کشید - چون سواران خان زمان

که براي رفاقت و رساندن شاهم بیگ همراه آمده بودند دران فساد رفیق گردیدند - و بفرمودهٔ شاهم بیگ عبد الرحمن را گرفته بسته بیحرمت ساختند - و موید بیگ که بقولی پدر عبد الرحمن و بروایتي برادر کلان او بود خبر یافته با جمع کثیر از اوباشان بر سر شاهم بیگ آمد و جنگ درگرفت و بزخم تیر اجل شاهم بیگ کشته گردید و عبد الرحمن و موید بیگ جان بسلامت بدر برده خود را به پناه ملا پیر محمد که بخطاب پیر محمد خان سرافرازی یافته بود بوساندند خان زمان که سوختهٔ آتش فراق یار مقتول گردید سررشتهٔ عقل و دور اندیشی از دست داده بقصد کشتن هردو برادر روانه گشت - موید بیگ از شنیدن آن باستصواب پیر محمد خان که قبائح خان زمان را از خان خانان جدا نمي دانست بآب و تاب تمام بعرض پادشاه رساند و خان زمان را خان‌خانان نزد خود طلبیده در دفع کوشید و در همان ایام از در هم اندازي غمازان فتنه جو از مصاحب بیگ خان ولد خواجهٔ کلان که بسبب قرب موروثي خود درخدمت پادشاه و ادعای حقوق سابق سر اطاعت بخان‌خانان فرو نمی آورد نسبت با خان خانان ادا هاي خارج سرزد و خان خانان متحمل آن نتوانست گردید و به پیروي نفس اماره بر قتل مصاحب بیگ خان مبادرت نمود این همه اسباب علاوهٔ بیدماغي و سرمایهٔ نزاع امرای دیگر گردید و بر خاطر عرش آشیانی نیز گراني نمود * نظم *

خطرهاست در قرب شاهان بسی * که باشاه خویشي ندارد کسي

بعده که از دهلي بآگره تشریف آورده به نسق اطراف پرداختند

پیرمحمد خان که بمرض بغض و حسد دائم گرفتار بود و کمتر کسي را بي آبرو ریختن بخانهٔ او راه بود اتفاقا مریض گردید خان خانان براي عیادت بخانهٔ او رفت از دربانان باظهار خبر نمودن اداي خلاف داب بظهور آمد خان‌خانان آزرده خاطر گردیده خواست که برگردد پیرمحمد خان خبر یافته برآمده بمعذرت پیش آمده گفت که دربانان نواب را نشناختند خان خانان در جواب گفت تا حال که شما مرا نشناخته اید بر چوبداران شما چه تقصیر لازم‌توان نمود - معهذا زیاده از یک دو آدم همراه خان‌خانان اندرون رفتن‌نتوانست و این ناخوشي علاوهٔ غبار خاطر سابق ولاحق‌گردید - و کار بجائي کشید که ملا پیرمحمد را بی منصب ساخته چند گاه در قلعهٔ بیانه محبوس نمود آخر بالتماس بعضی روانهٔ کعبة الله ساخت - و بجای ملا پیرمحمد حاجي محمد خان سیستاني را مورد عنایات پادشاهي گردانیده استاذ عرش آشیاني مقرر نمود *

دریں ایام چون مهم تسخیر قلعهٔ گوالیار که بعد از تصرف حضرت فردوس مکاني از دست افاغنه باز بتصرف راجهٔ موروثي آن قلعه درآمده بود پیش آمد و مکرر فوجها تعین گردید کاري نساختند خان خانان براي رفع ملال خاطر پادشاه اهتمام تسخیر قلعهٔ مذکور بي آنکه دیگري رفیق گردد و خزانهٔ پادشاهی بخرج آید بعهدهٔ خود گرفته بپای قلعه رفته تردد و سعي نمایان بکار برده بپامردي یورش و ضرب شمشیر آن قلعه را بتصرف اولیا ی دولت در آورد - هم چنان در ملک شرقي که از فساد و فوج کشي افغانان فتنهٔ عظیم برخاسته بود و هیچ امیر برفتن آنصوب اقدام نمي توانست

نمود - خان زمان بامید خطا بخشي بذات خود فوج کشي براي تنبیه آن سرکشان نمود و جنگهاي صعب رو داد باوجود افغانان زیاده مثال مور و ملخ بدعوي ارث سلطنت سور فراهم آمدند هرطرف که می تاخت از کشتها پشتها میساخت - تا آنکه چند افغان نامي را از پا در آورد و تا کنار گنگ بآب ضرب شمشیر گرد روي مخالفان را شست و شو داده بتصرف قلمرو عرش آشیاني در آورد - وهم چنان در تنبیه و تادیب میواتیان که همیشه مفسدي و سرکشي پیشهٔ آنها بود و استیصال دیگر سرکشان نواح دهلي و آگره کوشیده در سعي و تردد جانفشاني خود را معاف نمیداشت - تاآنکه از سرنو خان خانان مورد عنایات بي پایان گردید - اما معاندان و حاسدان شب و روز در فکر بر انداختن اعتبار و دولت خان‌خانان و ریختن آبروی او بودند و هر هفته و ماه تمهید تازه بروي کار می آوردند - و آمد و رفت رسائل شاه ایران مصحوب تجار مع تحف و هدایا گوش زد پادشاه مي نمودند - تا آنکه ماهم اتگه و ادهم خان کوکه و احمد خان‌داماد اتگه باهم‌همدم وهمراز گشته بخدمت حضرت شاه غوث رجوع آورده اورا نیز بر بعضی قبائح خان خانان که ساخته و پرداختهٔ آنها بود اطلاع داده شریك و معاون خود ساختند - درین اوان چنان مقرر شد که خان خانان را براي انتظام امور ملکي و مالی در آگره گذاشته عرش آشیانی تهیهٔ شکار چند روزه گرفته جانب سکندره برآمدند - و صید افگنان و تفرج کنان کنار آب جمنا مي رفتند - تا بسکندر آباد از توابع دهلی رسیدند - درین ضمن ادهم خان وماهم اتگه بعرض رساندند که حضرت مریم مکاني والدهٔ

آن حضرت عارضهٔ بدنی بهم رسانده اند اگر بطریق عیادت عنان توجه بدان طرف معطوف دارند بجاست پادشاه متوجه دهلي گردیدند شهاب الدین خان خویش ماهم اتگه که در دهلی حاکم بود باستقبال برآمده بعد ملازمت و ایثار و نیاز بجا آوردن ترسان و لرزان باتفاق دیگر همدمان اشک ریزان بعرض رساندند که خان خانان توجه حضرت بدهلي بالتماس ما دانسته مثل مصاحب خان و دیگران کار مارا خواهد ساخت - لهذا التماس رخصت کعبة الله داریم و در مزاج عرش آشیاني اگرچه ازین کلمات خانه برانداز نگرانی بهم رسید اما باز از راه لطف فرمودند بخان بابا بنویسند که ما بقلعهٔ دهلی بعیادت مریم مکاني باختیار و ارادهٔ خود آمدیم ظن تکلیف این معنی بر دیگران نبرند - بعده در خلوت شهاب الدین خان برفاقت دم کشان بعضي مقدمات ساخته و پرداختهٔ خود را با دیگر مذکورات وقوعی و غیر وقوعي درهم بافته باقسام قسم در مادهٔ خان خانان مع تمهیدات چند که ازان بوي نفاق و مخالفت او بمشام اهل خرد رسد بگذراندن شهادت دو سه رفیق همدم قسمی خاطر نشان عرش آشیاني نمودند که خاطر پادشاه را بالکل از طرف خان خانان منحرف ساختند - و کار بجائي رساندند که بعد ورود فرمان خان خانان در جواب عرش آشیاني بعنوان معذرت بیاد نمودن قسم مغلظه و همراه دادن کلام الله مصحوب حاجي محمد خان و دو نفر معتمد دیگر و زبانی آنها پیغام دادن که ازین مقوله که بعرض رسانده اند اصلا بخاطر عاجز راه نیافته عرض داشت نمود - قبول نیفتاد بلکه حاملان عریضه و مصحف مقید و محبوس گردیدند - و صدای طشت بدنامي

خان خانان بسعي دشمنان چنان از بام افتاد که بگوش خاص و عام رسید - و ذکر این مقال در السنهٔ دوست و بیگانه بگفتگو درآمد و سر گوشیها بذکر علانیه منجر گردید - و ایام کامرانی بدشمن کامی مبدل گشت - و توجهات و عنایات پادشاه رو بتنزل گذاشت - و بعد تشریف آوردن عرش آشیاني بآگره خان خانان براي دفع غبار ملال ولي نعمت تسخیر مالوا را پیش نهاد خاطر بلا مدد و رفاقت دیگري نموده از پادشاه رخصت حاصل کرده بآن سمت لشکرکشی نمود و مبلغ کلي بخرج در آورد اما از بد مددی ایام و معاندان بد فرجام که بزمینداران اطراف آن مرز و بوم از زبان پادشاه خفیه احکام نوشته برهم کار گشتند فائدهٔ بظهور نیامد - باز بقصد تسخیر ملک شرقي مهم بنگاله بعهدهٔ خود گرفت باوجود سعي و تردد نمایان از ناموافقت امیران دور و نزدیک کاري ساخته نشد بلکه بدنامي دیگر که هرجا میرود عمدا کار سرکار را برهم میسازد عائد و علاوهٔ گفتگوي سابق گردید و بهر کاري که اقدام مي‌نمود بهیچ وجه روي بهبود بنظر نمي آمد تا آنکه ارادهٔ بیت الله را وسیلهٔ رستگاري از زبان بد گویان ساخته التماس رخصت بمیان آورد درجهٔ قبول افتاد و مرخص ساخته میر عبد اللطیف قزویني استاد خود را نزد خان خانان فرستاده بپیغام دادند که اولا تقاضاي ایام سن و ذوق سیر و شکار و عدم تجربهٔ کار رجوع مدار سلطنت بآن خان بابا واگذاشته بودیم الحال مي خواهیم که خود بدولت متوجه کارهای خلق و سلطنت گردیم دوم شمارا هم که احرام کعبة الله بسته اید اداي حج بجهات واجب و لازم گردیده باید که دست از علائق دنیا کوتاه

نمایید - خان خانان از شنیدن آن پیغام و استماع احکام اطاعت امر نموده علم و نقاره و فیلان و اسپان زیاده مع اسباب تجمل و امارت مصحوب حسین قلي بیگ نوکر معتمد خود روانهٔ درگاه معلی نمود و خود بسرانجام بیت الله پرداخت و بعضي اسباب زیادتي نزد درویش محمد اوزبک که از خویشان خان زمان و دست گرفتهٔ بیرم خان بود و شیر محمد خواجه که او نیز دم از پرورش احسان خان معزی الیه میزد فرستاده راه کعبة الله اختیار نمود هر منزلي که میرسید از تاخت زمینداران و حکام که متوسل بمعاندان آن خان نیک فرجام بودند تصدیع و هرج زیاده میکشید تا آنکه متواتر خبر رسید که مخالفان باشارهٔ مدعیان کمر بر ارادهٔ هلاک او بسته‌اند و اکثر همراهان نیز ترک رفاقت او نمودند - ازین وسواس که دامن گیر او گردید از منزل سانگانیر سي کروهي دار الخلافت مراجعت نمود و بدین بدنامي که بحسب دل بستگي دنیا فسخ ارادهٔ حج نموده زیاده مطعون زبان هرزه درایان گشته نمي دانست که مآل کار بکجا منجر خواهد گشت - درین فرصت ملا پیر محمد بموجب نوشتهٔ همدمان خود را برکاب عرش آشیاني رسانده از سرنو بعطاي خطاب و اضافهٔ منصب و فیل و نقاره سرافرازي یافت و برفاقت دیگر امیران براي تنبیه بیرم خان نامزد فرمودند بیرم خان که مکرر ارادهٔ سفر بیت الله نموده راه نیافته بقدم برگشتگي ایام مراجعت نموده متوجه پنجاب گشته بود که از راه قندهار و مشهد مقدس بعد زیارت مرقد حضرت امام رضا و نجف اشرف عازم بیت الله گردد از شنیدن تعین ملا پیر محمد ناچار براي محافظت

جان و آبرو شروع بنگاه داشت سپاه نموده بفراهم آوردن جمعیت پرداخت و بقصد راه قندهار راه پنجاب اختیار نمود و بعد رسیدن پیر محمد خان نزدیک سرهند آنقدر شکوهٔ بیرم خان و ارادهٔ بغي او بخدمت عرش آشیاني نوشت که آزردگي خاطر اشرف یکي بده منجر گردید بعده که عرصه بر بیرم خان تنگ گردید بخدمت پادشاه معروض داشت متضمن بر اینکه چون بموجب اظهار و آرزوي حاسدان حقوق خدمت دیرینهٔ سه واسطهٔ آن دودمان پامال تهمت کفران نعمت در خدمت ولي نعمت گردیده و و معاندان در حلال دانستن خون رافضي فتوی داده اند براي محافظت جان که در همه مذهب واجب است مي خواهم بمدد و رفاقت چندي خود را ازین بلیه نجات دهم و هم بدین هیئت که باظهار اهل غرض اسباب بغي آماده میدانند درخدمت آن خداوند هرچند نفس الامر ارادهٔ بیت الله باشد آمدن کفر میدانم و بر عالمي ظاهر است که در خاندان ما ترکان نمک بحرامي بظهور نیامده و لهذا راه مشهد اختیار نموده ام که بعد طواف روضهٔ امام رضا علیه السلام و عتبات نجف اشرف و کربلا و خواندن فاتحه دران مکانهاي شریف براي بقاي عمر و سلطنت ولي نعمت از سرنو احرام کعبة الله بندم التماس آنست که اگر بنده را در جرگهٔ نمک بحرامان واجب القتل میدانند یکي از بندهاي بي نام و نشان را تعین فرمایند که سر بیرم را بریده بر سر سنان جلوه دهان براي تنبیه و عبرت دیگر بدخواهان دولت بحضور بیارد

گر قبول افتد زهي عزو شرف

و الا سرداري فوج سواي ملاي خارجي که از نمك پروردهاي نمك بحرام و اخراجي فدویست بدیگر یکی از بندهای درگاه والا مقرر شود - از رسیدن عرضه داشت و اطلاع بر مضمون رقت فرموده پیر محمد خان را طلب حضور فرمودند و شمس الدین خان را بخان اعظم مخاطب ساخته بودند حاکم لاهور مقرر کرده وقت رخصت خفیه فرمودند که اگر اثر نافرمانی در بیرم خان مشاهده نمایند دفع فتنهٔ او نیز بعهدهٔ خود داند اما چون ایام برگشتگي طالع و انتهاي دولت بیرم خان که هرکمال را زوال است رسیده بود هر طرف که روی می آورد اگر همه برادر حقیقی و فرزند صلبي او بود ازو رو مي تافت چندان مکروه خاطر و غبار ملال از طرف همدمان و محرمان وهم زمان قدیم باو می رسید و بد مددی چندان از دوستان نامی مشاهده مي نمود که اگر خواهد موافق قول مورخین سلف عشری ازان بر صفحهٔ بیان آرد باعث ملال طبع مطالعه کنندگان میگردد - آنچه اسباب زیاد نزد درویش محمد خواجه و شیر محمد خواجه فرستاده بود که بروقت بکار آید تا وقت حادثه بتاراج تاراجیان در نیاید و براي همان یاران قدیم بماند کار بآنجا برساندند که بآنها تواضع نموده خود را و آنها را از بدنامي زبانها نجات دهد بلکه نزد هرکدام که براي طلب بعضي اشیاي ضروري یکي از محرمان را فرستاد درجرگهٔ مجرمان آورده مقید ساختند و انکار امانت نمودند و عهده داران اسباب را چنان از میان برداشتند که نام و نشان ازان در میان نمانده

و هرجانب که بتوقع ملاقات و استفسار مصلحت رو مي آورد ازو رو می تافتند شمس الدین خان نیز به تبعیت همدمان حضور سوای آنکه با بیرم خان پرخاش نماید و بزبان شمشیر حرف زند صرفهٔ کار ندانست * بیت *

بقهر خدا چون کسي اوفتاد * همه عالمش پاي برسر نهند
چوبینند که اقبال دستش گرفت * ستایش کنان دست بربر نهند

تا آنکه با فوج خان اعظم در ظاهر قصبهٔ ماحي بجواره مقابل نمودن ضرور افتاد باوجودیکه جمعی از همرهان که بر آنها وقت کار اعتماد بود جدائي اختیار نمودند دولت بیگ که آنقدر تیر روی ترکش فوج بیرم خان بود با بعضي مردم مشهور دیگر کشته گردید خان اعظم را هزیمت داد و بیرم خان باز با فوج ولي نعمت مقابله و محاربه نمودن صلاح کار ندانسته طرف کوه سوالک روانه گردید عرش آشیاني بعد از شنیدن هزیمت اعظم خان بتحریک بعضی مقربان متوجه لاهور گردیدند - درین اوان منعم خان از کابل بحضور رسیده بمراتب و خطاب خان خانان سر افرازی یافتنا و بقصد تنبیه بیرم خان متوجه لکهي جنگل گشتند - چون داخل کوهستان شدند زمیندارا ن آن زمین بمدد بیرم خان فراهم آمده با فوج هراول پادشاه طرح جنگ انداختند - بیرم خان چون دید که در هرصورت با ولي نعمت سواي اطاعت مردود هر دو جهان گردیدن است زمیندار ان را ازان قصد فاسد مانع آمده و امان خواسته هر دو دست خود بسته دستار ندامت در گردن انداخته در خدمت پادشاه حاضر آمده سر بپای عرش آشیانی گذاشت و بهاي و هوی

درد آلود بگریست - آن زبدهٔ دودمان صاحب قران نیز بوقت سر اورا ازراه لطف بدست مبارك برداشته دست شفقت به پشت او گذاشته خلعت خاصه مرحمت فرموده بزبان درربار گفتند که حق خدمت موروثي تو برماست اگر باز ارادهٔ نوکري داری سرکار کالپي و چندیري در اقطاع تو مقرر مي نمایم و درصورتیکه درحضور باشي در همه باب از احوال تو غافل نخواهم بود و غم خواري خواهم نمود و اگر ارادهٔ بیت الله داري بعزت و آبروی تمام روانه خواهم ساخت - بیرم خان درجواب التماس نمود که الحمد لله آنچه انتهاي آرزوی انسان میباشد در بندگی حضرت فردوس مکاني و جنت آشیاني و در رکاب سعادت بعرصهٔ ظهور آمده و درین تازگي همین مراد دل و مرکوز خاطر بود که بعد دریافت تجدید سعادت قدمبوس در حصول عفو جرائم رخصت کعبة الله حاصل نمایم نمیدانم که شکر این نعمت که بخواهش دل رسیدم بچه زبان و چه سان بجا آرم و مضمون این بیت بعرض رساند

* بیت *

ز انجا که لطف شامل خلق کریم تست

جرم نکرده عفو کن و ماجرا مپرس

امیدوارم که محض از فضل بي پایان قلم عفو بر جرائم و صفحهٔ اعمال این سیه نامهٔ تبه کار کشیده بمدد بدرقهٔ فاتحه رخصت بیت الله مرحمت فرمایند - و پنجاه هزار روپیه مدد خرج راه مع دیگر لوازم سفر از روي لطف عنایت فرموده مرخص ساختند - عرش آشیاني بعد فراغ بند و بست اطراف و تنبیه بعضي مفسدان

متوجه آگره گشتند و بیرم خان در سنه نهصد و هفتاد و چهار [۹۷۴] (64) مع فرزندان و معدود چند که همدران رفاقت نمودند متوجه کعبهٔ مقصود گردیده بعده که به بندر کهنبایت تعلقهٔ احمد آباد رسید و درآنجا چند مقام اتفاق افتاد مبارک خان نام افغان که در جنگ هیمون پدر او از دست بیرم خان کشته گشته بود بر هنموني معاندان خود را رسانده رفیق راه گردیده انتظار فرصت می کشید غافل خود را بر بیرم خان رسانده بیک زخم کار او ساخت و افغانان دیگر که درگوشه و کنار مددگار او بودند بر سر خیمه و خانهٔ او ریخته آنچه یافتند بغارت بردند و در وقت دم واپسین همین کلمه بعد اداي کلمهٔ شهادت بر زبان او جاري گشت که صد شکر در راه ولي نعمت در سفر بیت الله بدرجهٔ شهادت رسیدم - تاریخ کشته شدن او (شهید شد محمد بیرام) یافته اند و میرزا عبد الرحیم پسر چهار سالهٔ بیرم خان و سلیمه سلطان بیگم و دیگر متعلقان باحمدآباد آمده بمدد بدرقهٔ حاکم آنجا بحضور رسیدند و سلیمه سلطان بیگم را که شمهٔ از اوصاف او بزبان قلم جاري گشته عرش آشیاني در حبالهٔ نکاح خود در آوردند *

بیرم خان از اولاد علي شیر ترکمان بهار لوئي مشهور بود جد و آبای او پروردهٔ نمک خاندان امیر تیمور بودند و خود خدمت سه پادشاه ازان دودمان نموده در شجاعت و سخاوت و اجرای امور ریاست ضرب المثل آن عهد گفته مي شد و طبع موزون

---

(64) الصحیح سنه ۹۶۸

داشت و از اکثر علم با خبر بود خصوص در علم موسیقي موشکافي مي نمود اگرچه بیرم خان بسبب رشک حاسدان که روز بروز بعلت مزید اختیار سلطنت در چشم همچشمان تنگ چشم خار حسد مي خلید و کار به تعصب و نزاع مي آنجامید و خونهاي ناحق که لازم ملزوم مکنت و ثروت مي باشد علاوهٔ مکافات اعمال او گردید و پنداشت که در مقابل پاداش سیاست از اثر آه مظلومان قرب سلاطین آخر کار خود مي سازد متهم به بغي ورزیدن گردید - اما بر عقلاي ناموس خصوص که تاریخ طبقات اکبري از روي غور بمطالعه در آورده و از حسن عقیدت و ارادت که ترکان در حق ولي نعمت دارند واقف است میداند که ازین سلسله نمک حرامي کم بظهور آمده - ظاهر است که خلاف عقیدهٔ بعضي که اورا از اهل بغي مي شمارند ازین تهمت بري و پاک بود و از طرف پادشاه نیز در مادهٔ او قصوري راه نیافته آري معاندان کار خود ساختند و در اندک فرصت همه بمکافات اعمال رسیدند چنانچه عنقریب باحاطهٔ تحریر مي آید *

القصه در سنه نهصد و هفتاد و شش [۹۷۶] (65) ادهم خان را برفاقت پیر محمد خان براي تسخیر مالوا تعین فرمودند و باز بهادر فرمان رواي مالوا که در عیاشي و فراهم آوردن اسباب عشرت شهرت تمام دارد و از خبر آمد آمد فوج پادشاه گیتي ستان باوجود آگاهي یافتن چنانچه در خلوت نشاط با روپ مني

---

(65) الصحیح سنه ۹۶۹

نام که به طبیعت پدمني بزبان خاص و عام موصوف بود و اشعار هندي بمضمون نازك ادا خوب میگفت و معشوقهٔ او گفته مي شد مشغول بود - وقتي از خواب غفلت بیدار گردید که کار از دست رفته بود - و با چندي از ناموس و جواهر بحالیکه قادر بر همراه بردن روپ متي نگردید طرف جنگل سرکار بیجاگیر (66) که کوهها و مکانهاي قلب دارد و دران ایام داخل سرحد مالوا بود فرار نمود - و ادهم خان بي آنکه کار بکارزار افتد تمام خزانه و فیلان و اسپان و اسباب تجمل و مغنیهای حور لقا بدست آورد و بر احوال روپ متي اطلاع یافته رغبت ملاقات او بهم رساند و تکلیف وصال آن صاحب جمال بمیان آورد و روپ متي که عفت ضمیمهٔ صفات دیگر داشت در ابتدا تا مقدور بعذر و جواب ملائم و نا ملائم پیش آمده میخواست که دفعیه نماید آخر کار دانست که بدون اطاعت امر چارهٔ نیست باظهار عجز و سلوك مهلت یک روز خواسته غسل نموده بتجدید رخت و زیب و زینت و بانواع عطریات خود را معطر ساخته بشهرت ملاقات ادهم خان پرداخت - باختلاف روایات حاصل کلام آنکه قبل ازانکه دست تصرف احدي بدامن او رسد خود را مسموم ساخت - و ادهم خان از جملهٔ اموال چند فیل براي پادشاه روانه ساخته باقي در تصرف خود داشته بقصد تسخیر باقي قلاع آن حدود روانه گردید - عرش آشیاني بر

---

(66) در یک نسخهٔ اصل بیجاگهر و در منتخب التواریخ بداوني بیجاگڑهه و در تاریخ فرشته بیجانگر نوشته ●

متصرف شدن آن همه زر و مال و جنس وافر اطلاع یافته خود متوجه تسخیر همان قلعه که ادهم خان روانه گردیده بود گشتند و بطریق ایلغار با چهار صد پانصد سوار مسافت یکماههٔ پادشاهان که اول ایلغار عرش آشیانی همان بود در کمتر از هفته طي نموده نزدیک قلعهٔ کاکرون رسیدند - قلعه دار مع کلید بر آمده ملازمت نمود ولمحهٔ درانجا توقف ورزیده ماحضري که قلعه‌دار حاضر ساخت تناول نموده بعطاي منصب و خلعت اورا سربلندي داده همچنان جلو ریز خود را بادهم‌خان که هنوز در راه بود رساندند - و ادهم‌خان نظر بر بحال ماندن آبرو همه غنائم از نظر گذرانده و ترسان و لرزان به معذرت پرداخت و قلم عفو بر جرائم او کشیده خلعت عطا نموده پیر محمد خانرا حکومت مالوا عنایت کرده باگره مراجعت فرمودند *

درین ضمن خبر رسید که شیرخان پسر عدلي شاه که درین مدت مفقود الاثر بود سی هزار سوار فراهم آورده بملک شرقي درآمده مادهٔ فساد و آشوب آن ضلع گردید - خان زمان و بهادر خان برادر او براي دفع آن فتنه مامور و مرخص گردیدند - بعد رسیدن بمقابل فوج افغانان که جنگ عظیم در پیوست دران مصاف ترددات نمایان از هردو برادر بظهور آمد و جمعي کثیر با مردم نامي از هر دو طرف کشته و زخمي گردیدند - شیرخان هزیمت یافت و فیلان پر از خزانه و مال و اقمشهٔ وافر از هرجنس بدست خان زمان آمد - و وقت ارسال داشتن عرضه داشت فتح اصلا از ذکر غنائم دران درج نه نمود و همه را عوض خون بهاي

همراهان مقتول خود محسوب نمود - چون این خبر از زبان منهیان بعرض رسید دانستند که خلاف داب ازو بظهور آمده - بشهرت قصد شکار سمت کالپي برآمده بهمان طریق ایلغار خود را نزدیک لشکر خان زمان رساندند - خان زمان اطلاع یافته ناچار باستقبال شتافته از فیلان و دیگر غنیمت آنچه دران جنگ یافته بود پیشکش نمود - و وکالت به خان آعظم مرحمت فرمودند - (67) و تودر مل که در پیشکاري وزارت مامور بود بندوبست و پرداخت ملک که در مقدمات مالي ازو بظهور آمده بر السنهٔ خاص و عام هندوستان تا آخر زمان ضرب المثل و مشیر کار و بار دیوانیان و امنای بیست و دو صوبه خواهد بود چند کلمه ازان بزبان خامهٔ صدق بیان میدهد - در سواد آعظم هند مدار کار و بار و خرید و فروخت و جمعبندي محال و تحصیل مال و علوفهٔ نوکران راجها و پادشاهان بر پُل سیاه بحساب تنکه بود اگرچه زر سفید مسکوک مي شد که آنرا تنکهٔ نقره مي نامیدند اما مخصوص انعام ایلچیان و مطربان بود و رائج عام نبود و بجاي نقره فروخته می شد - تودرمل که از قوم کهتریان بخطاب راجه میان همقومان سربلندي و امتیاز یافت بناي منصب و نوکري پادشاهی برین گذاشت که موافق وصول تنکه از دیهات و مواضعات سکهٔ روپیه بمقدار یازده ماشه قرار داد في روپیه

---

(67) عبارتي که ازین جا تا آخر سطر ۲۰ صحفه ۱۵۸ مرقوم است سیواي دو نسخهٔ اصل در دیگر هیچ نسخهٔ اصل یا دیگر تواریخ مذکور نیست و نه مناسبتی بمقام دارد •

چهل دام موافق نرخ مس آن‌وقت و اجوره سکهٔ پل سیاه که مراد
از یک فلوس باشد مقرر کرده در تنخواه ملازمان پادشاهی جاری
ساخت - و موافق همان جمع کل دیهات و قصبجات و پرگنات
در دفتر ثبت نمود - این را عمل نقد جمعبندی نامید و بنای
وصول محصول وضع دیگر برپای گذاشت - یعنی جنس حبوبات
خریف و ربیع که از آب باران بعمل آید آن را بالمناصفه نصف سالم
برای صاحب زراعت و نصف باقی در سرکار پادشاهی بضبط
درآید مقرر نمود و هر جنسی که از حبوبات و بقولات و نیشکر و
افیون و زرد چوب و غیره محتاج بآب چاه گردد که دران خرچ رعیت
زیاده می‌شود ربع هر یک قطعه بر اخراجات و خرید و فروخت آن
گرفته جنس غله را سیوم حصه و باقی جنس نیشکر و غیره که آنرا
جنس اعلی نامند و خرچ آب چاه و نگاهبانی زراعت و درو
نمودن نسبت بغلهٔ زیاد دارد بتفاوت چهارم و پنجم و ششم و هفتم
حصه برای سرکار قرار داده باقی بحصهٔ مزارعان مقرر نمود - وهمچنان
اگر خواهند محصول هرجنس راحد نیشکر و غیره نقد بگیرند موافق
بمربع هر جنسی را فی تنکه (بیگه) که مراد از سه هزار و شش‌صد
درعهٔ شاه جهانی مطابق حاصل زمان حال است که آن نیز موافق
درع آن عهد وضع کردهٔ اوست زر نقد در دستور العمل ثبت نموده
که آن را دهاره و دستور العمل راجه تودرمل نامند و لغایت حال در
دفاتر قانون‌گویان همه صوبجات ثبت و جاریست - و رعایای سقیم‌حال
را برای برداشتن زمین بیخیر که مراد از اراضی نامزروع باشد و زمینی
که بعد مزروع گشتن از ظلم مفسدان اطراف و حکام ظلم پیشهٔ بدنام

افتاده باشد که دران نیز دهاره و دستور العمل مقرر کرده زر نقد
پیشگي براي خرج قلبه راني که آنرا تقاوي نامند دهانیدن موضوع
اوست - که یادگار گذاشته - اما بر عقلای باهوش تجربه کار ظاهر است
که الحال موافق تقاضاي وضع روزگار طریقهٔ غور امور ملکي و رعیت
پروری و آبادي ملک و افزوني محصول از میان برخاسته و عمال
اجاره دار که مبلغها خرچ دربار داده برسر محالات میروند و باعث
وبال حال رعایاي مال گدار میگردند و آنها را اصلا نظر بر آبادي
ملک و خرابي حال رعایا نیست و ازانکه اعتماد بر بحال ماندن
سال دیگر بلکه تمام سال ندارند هردو حصهٔ محصول را فروخته
میگیرند - و زهي خداترسي که بر همین ظلم اکتفا نموده کاربفروختن گاو
و ارابه که مدار قلبه راني برانست نرساند - و باز بخرچ دربار وسه بندي
و نقصان تعهدي که نموده وفا ننماید بسباط باقي ماندهٔ رعایا را
حتي اشجار میوه دار و زمین ملکي و موروثی آنها را بفروش
نیارد و تاخت و تاراج مفسدان آن نواح علاوهٔ ویراني ملک
و خرابی حال رعایا میگردد - ازانست که ده کروه بیست کروه زمین
نامزروع افتاده بجاي زراعت اشجار خار دار دامنگیر مسافران و
نشتر جگر جاگیرداران بي سرو پایه است بسیار پرگنه و قصبجات
سیرحاصل بمرتبهٔ خراب و ویران از تعدي حکام بد انجام گردیده
که بیشهٔ شیر و مسکن سباع گشته - و آنقدر دیهات خرابهٔ محض و
بي چراغ شد که نام آبادي راهها برخاسته - اگرچه از شامت
نفس و رعایا و تقاضاي ایام بد فرجام که روز بروز ملک
زیاده ازین خراب شود و رعایا پامال جور و جفاي عمال بد مآل

گردند جاگیر داران گرفتار وبال آه عیال مزارعان مظلوم گردند
اما ظلم و تعدي و بیداد حاکمان از خداي بي خبر بجائي
رسیده که اگر خواهد عشر عشیر آن را باحاطهٔ بیان آرد از سررشتهٔ
کلام دور مي افتد - در صورتیکه یکي از عمال که فی الجمله اندیشهٔ
روز جزا داشته باشد و خواهد برخلاف دیگر ظلم پیشگان سختي
و تعدي را جزو اعظم شیوهٔ عاملي نداند و ترحمي بر حال رعایا
نماید و در پرداخت حال رعیت مال‌گذار و افزوني محصول
سال بسال و نیك عاقبت مآل کار خود و فرزندان خود داند -
مردم روزگار اورا مطعون ساخته از جملهٔ بیوقوفان نا کرده کار محسوب
مینمایند - و اگر خدا نکرده سال را تمام نرساند و تغییر گردید خراب
و پامال خرچ سه بندي و غیر ذلک گشته بوبال نقصان مایه و
شماتت همسایه گرفتار میگردد - چنانچه مکرر بر مسود اوراق گذشته -
حق سبحانه و تعالی همه بندهاي عاصي را ازین آفت در پناه
خود نگاه دارد بحق محمد و آله - دیگر بباید دانست که کروري که
آن نیز وضع کردهٔ تودر مل است مراد ازانست که هرگاه محال
یک کرور دام که بقرار دوازده ماه در ضبط خالصه آمد براي تحصیل
و گرد آوري مال آن هرکرا مقرر می نمودند به کروری موسوم
می کردند - و کروریهاي آن عهد همه صاحب فیل و فوج بودند
و جمع کثیررا بفیض می رساندند - سررشتهٔ سخن از کجا بکجا
انجامید *

القصه عرش آشیاني که روز بروز آوازهٔ گیتي ستاني او در
ممالك محروسهٔ هندوستان زبان‌زد هر برنا و پیر گردیده بود میخواستند

که بر راجه بهارپمل (68) که از راجهاي نامدار و صاحب فوج بود و جد و آباي او سر اطاعت پادشاهان سلف هند فرود نیاورده بودند افواج ظفر امواج تعین نماید راجه از شنیدن دبدبهٔ اقبال عدو مال اکثري وکیل معتبر صاحب اختیار را بخدمت ارکان دولت فرستاده و حلقهٔ اطاعت بگوش پند نیوش کشیده دختر خود را مع پیشکشهاي لائق گذراند و از قبول آمد بر آبروي او افزود - بعده شرف الدین حسین را براي گوشمال راجه مالدیو و تسخیر ملک او که مراد از جد و آبای جسونت باشند و از قدیم الایام منجملهٔ راجهای با نام و نشان هندوستان گفته می شدند و بسلاطین دهلي رجوع نمي آوردند و باستظهار سه قلعهٔ جود پور و میرته (69) و سامان از سرکشان مغرور مشهور بودند مرخص فرمودند شرف الدین حسین بعد رسیدن نزدیک بقلعهٔ جود پور که بالاي دامن کوه واقع است و محصور گردیدن راجه به پیش بردن مور چال و دواندن نقب پرداخت در محاصرهٔ چند روز راجه مالدیو امان خواست و قرار یافت که برادر خورد او براي برآوردن فرزندان وعیال بوعدهٔ هفته در قلعه مانده فیلان و آلات حرب و ذخیره بتصرف مردم پادشاه وا گذارد - و تا خالي شدن قلعهٔ جود پور راجه بقلعهٔ ساملي که در دامن کوه قلب واقع شده رفته بماند بعد بر آمدن راجه میان برادر راجه و شرف الدین حسین بر سر بعضي تکلیفات گفتگو بمیان آمد و

---

(68) در تاریخ فرشته نامش پورنمل نوشته *

(69) این میرتهٔ قلعهٔ ایست میان ناگور و اجمیر *

باز کار به پیکار کشید برادر مالدیو زن و اطفال را زیر تیغ آورده با پانصد سوار بر آمده جنگ بهادرانه نموده علف تیغ و هدف تیر و سنان دلاوران چغته گردید و سر مقتولان با فتح نامه بحضور رسید و و شرف الدین حسین مورد عنایات بی پایان گردید •

باز بهادر که از مالوا فرار نموده خود را به پناه کوهستان بیجاگیر که سابق از توابع مالوا بود و الحال از عهد اعلی حضرت شاهجهان تعلق بصوبهٔ خاندیس گرفته رسانده چندگاه مانده بعضي از عیال و قدري مال که با خود برده بود دران کوه جاي قلب گذاشته خود را نزد حاکم برهانپور براي درخواست کومک و فراهم آوردن جمعیت رساند - پیر محمد خان خبر یافته با فوج خود شتافته بعد سعي بسیار مال و عیال باز بهادر را بدست آورده همچنان به برهانپور تاخت آورد - باز بهادر باتفاق فوج فرمان رواي برهانپور که مدد حاکم برار نیز رسیده بود مقابل پیر محمد خان بر آمد و هفت هشت کروهي برهانپور جنگ در پیوست - ازانکه از عدم سلوک و سختي پیر محمد خان همراهان او بدل و جان رنجیده خاطر بودند بجنگ دل ندادند - و باز بهادر از هر طرف که باز صفت حمله مي نمود سوار و پیادهٔ فوج خصم را کنجشك وار مي ربود - تا آنکه شکست فاحش در لشکر پیر محمد خان راه یافت - و تمام کارخانجات پادشاهي که همراه او بود بتاراج رفت - و مردم بسیار کشته و زخمي گردیدند و پیر محمد خان دست و پا باخته رو بهزیمت آورده تا کنار آب نربدا عنان نکشید و از اطراف بهیلان و مفسدان آن سر زمین بمدد باز بهادر رسیده بر فوج مغلوب تاخته سوار را پیاده و

پیاده را بر هم مي‌ساختند - بعده که پیرمحمد خان‌قدم در آب نربدا گذاشته از صدمات غلبهٔ فوج باز بهادر در سنه هفت جلوس غرق بحرفنا گردید وکمتر کسي از همراهان‌اونجات یافت و باز بهادر باستقلال تمام‌آمده بمکان حاکم‌نشین خود رسیده از سرنو به بند و بست ملك رفتهٔ خود پرداخت - عرش‌آشیاني بعد از شنیدن این خبر بیدماغ گشته عبد الله خان اوزبک را براي‌تنبیه باز بهادر مع بهادران دیگر و فوج و سرانجام شایسته مرخص فرمودند - و بعد رسیدن عبد الله خان باز بهادر بگرد آوري فوج و تهیهٔ جنگ پرداخته حرکت مذبوحي نموده آخر جنگ فرار اختیار نموده خود را بهمان کوهستان بیجاگیر رساند (70) و عبد الله خان تا ماندو تعاقب نموده قلعهٔ ماندو را نیز بعد محاصرهٔ چند روز بدست‌آورده قلعه دار تعین‌نموده بر زمین مراجعت فرموده عرضه داشت فتح مع کلید قلعه ماندو بحضور ارسال داشت و مورد آفرین وعنایات بی پایان‌گردید *

درین اوان ایلچي طهماس صفوي شاه ایران با نامهٔ نامي بر اظهار محبت موروثي و عذر کدورت قندهار که بسبب نوکران نا دولت خواه طرفین بمیان آمده بود و تحفهای ایران رسید روز ملازمت دولك روپیه نقد مع جواهر و خلعت و اسپ با ساز مرصع بایلچي عنایت نمودند *

بعد ازان که شمس الدین کوکه دروکالت و امور ملکي صاحب اقتدار گردید رشک و حسد آن روز بروز چنان در ادهم خان با وجود

---

(70) در تاریخ فرشته نوشته که بکوهستان کمبل میر گریخت

رشتهٔ اخوت می افزود که بفکر بر انداختن نخل حیات او بدستور بیرم خان افتاد - هرچند بآتش زنهٔ حقد و حسد سعي و تدبیرها بکار برد مفید نیفتاد - روزي در خلوت وقتي که خان اعظم تلاوت قرآن می نمود قابو یافته فرصت وقت را غنیمت دانسته به بهانهٔ تعظیم نه نمودن اول زبان بپرخاش کشاد بعد ازان بضرب شمشیر کار او تمام ساخت چون خانهٔ که خان اعظم آنجا کشته شد نزدیک محل و خوابگاه خاص واقع شده بود و قاتل از نشهٔ مستي و قرب و جواني اصلا متنبه ازان فعل شنیع نگشته همانجا استاده ماند و چهارطرف اندرون و بیرون محل آواز گریه و صدای هنگامه آمیز بلندگردید وقت آرام عرش آشیاني خبر بگوش مبارک رسید بر قصه اطلاع یافته شمشیر در دست گرفته غضب آلود بر آمدند خان اعظم را کشته افتاده مشاهده نموده ادهم خان را مخاطب بعتاب ساخته شمشیر از غلاف نیمکش بر آورده اشاره بقاتل نموده سبب این فعل شنیع استفسار فرمودند آن اجل رسیده خون گرفته ندانست که چه عذر گوید و بي ادبانه هردو دست پادشاه باظهار رسوخیت گرفته شروع بقصهٔ پر غصه گریه آلود نمود - عرش آشیاني دستهای خود را از دست آن بدبخت جدا ساخته دو سیلي قائم چنان برروي او زدند که بیخود شده افتاد بعده فرمودند که اورا بسته بالاي بام برده دو باره پائین انداختند و بجزای اعمال او رساندند - و بمکافات حسد سابق و لاحق کار او ساخت و ماهم انگه نیز از غصهٔ هردو قاتل و مقتول رنجور گشته چهل روز ازان واقع نگذشته که ازین جهان انتقال نمود *

* بیت *

بي فائده بهر يک دم آب و دو نان
بر پيوسته جدل گشتند با هم دونان
با آنکه کسی ز خوان او سير نخورد
يک کس نگرفت عبرت از وضع جهان

ودر اندک فرصتي مدعيان بيرم خان بمراد دل نرسيده بدو رسيدند*

دريں اوان خبر فساد شاه ابو المعالي رسيد اگر خواهد سوانح اورا مفصل برنگارد از ادعاي اختصار نويسي باز مي ماند مجمل بتحرير مي آرد که شاه ابو المعالي از سلسلهٔ سلاطين صاحب داعيه بود و نزد جنت آشياني آمده بپايهٔ امارت رسيده فکر فساد داشت بيرم خان از اراده او که بزشت کرداري مرکوز خاطر داشت اورا آمادهٔ شورش دانسته مقيد ساخته در محافظت او مي کوشيد تا قابو يافته از حبس گريخته بعد فتنه انگيزي و فساد زياد باظهار ندامت رخصت کعبة الله گرفته رفته باز بهندوستان آمده متوسل ببعضی مقربان خصوص شرف الدين حسين گشته در جرگهٔ امرا درآمده بار ديگر سرمايهٔ فساد گرديد - باوجود مکرر از سر تقصير او گذشتند هربار شرف ملازمت حاصل کرده از سرنو هنگامهٔ فساد مي ورزيد تا آخر کار کاربجائي رساند که دوسه اميرنامي را بحيله و غدر کشته خود را به پنجاب رسانده چند گاه مادهٔ شورش بود - بعده که افواج برو تعين گشتند ازانجا فرار نموده خود را به کابل بخدمت ميرزا محمد حکيم برادر عرش آشياني رسانده قسمي جوهر ذاتي ضميمهٔ اخلاص بظهور آورد که شاهزاده را فريفتهٔ رشادت و حسن عقيدت خود ساخت و ميرزا محمد حکيم بحکم عرش آشياني

همشيرهٔ خود را بعقد او درآورد - و آن بي‌سعادت مادرزن خود را كه دخيل امور ملك راني بود بتدبير بد عاقبتي بكشت و زمام اختيار سلطنت آنجا را از طرف ميرزا محمد حكيم بدست خود آورد و در فكر و منصوبهٔ برانداختن ميرزا محمد حكيم نيز بود ميرزا سليمان برين قصه اطلاع يافته خود را از بدخشان بكابل رسانده ابو المعالي را بعد از جنگ بدست آورده در مكافات اعمال او بقتل رساند - عرش آشياني برين خبر اطلاع يافته شكر دفع شر او بجا آورده فرمودند - كه كرد كه نيافت - درين ايام فولاد (71) نام غلام ميرزا شرف الدين حسين وقت سواري پادشاه كه از شكار گاه مراجعت نموده بودند ازميان كمين‌گاه ازدحام عام تيري بركمان نهاده به پادشاه رساند كه ثلث تير در شانهٔ مبارك جا گرفت و قبل از برآوردن تير آن تير انداز خطا كار گرفتار آمد و بجزاي كردار رسيد گويند بعد دستگير شدن او بعضي هواخواهان بعرض رساندند كه اول ازو تحقيق بايد كرد كه اين فعل شنيع ازو بگفته و راهنمائي كه بعمل آمده در جواب فرمودند كه درصورت تحقيق و استفسار مبادا از راه عداوت بدروغ نام يكي از خانه زادان عقيدت كيش ما گرفته مارا درحق او بد مظنه سازد حكم نمودند كه فرصت حرف زدن نداده بقتل رسانند - و پادشاه بعد حصول صحت ازان زخم خود بدولت متوجه تسخير بلاد جنوبي گرديدند و بعد رسيدن سرحد برهانپور ميران مبارك شاه دختر خود را مع ديگر تحف و هدايا پيشكش گذرانيده مورد مرحمت

---

(71) در تاريخ فرشته نامش قتلق فولاد نوشته *

پادشاه گردید و حکومت مالوا را بقرا بهادر داده بآگره تشریف آوردند *

چون قلعهٔ آگره ساختهٔ سکندر لودي که از عهد او بر آبادي آگره افزوده پای تخت خود گردانید بعده تا تیاری قلعهٔ شاه جهان آباد تخت گاه پادشاه دهلي گردیده بود ازسنگ و خشت و آهک تیار کرده بودند - عرش آشیاني درسال یازده جلوس که سنه نهصد و هفتاد و سه [۹۷۳] (72) هجري باشد شروع به بناي قلعه از سنگ سرخ و مسجد عالي از سنگ مرمر و عمارت دلنشین دیگر نمودند و درسنه نهصد و هشتاد [۹۸۰] رو باتمام آورد و یادگار خود گذاشتند بیست لک رو پیه بخرج آن درآمده و سه هزار درعه دورهٔ قلعه و ارتفاع سي درعه و عرض دیوار حصار ده درعه و عرض خندق سي درعه و عمق دوازده درعهٔ سکندری واقع شده اگرچه در السنهٔ کهن سالان شهرت تمام دارد که اکبر آباد موسوم از عهد عرش آشیانی گشته اما آنچه از تاریخ شاه جهان نامه تالیف میرزا امینا ظاهر گشت تا عهد جلوس اعلی حضرت بآگره زبان زد بود صاحب قران ثاني مسمی باکبر آباد ساختند - درین ایام عبد الله خان اوزبک در مالوا مادهٔ فساد و بغي گردید بعده که فوجها بروِ تعین فرمودند تمام شهر و قصبجات را که لکها مال تجارت درانجا موجود بود و تیار مي شد تاخت و تاراج نموده طرف احمد آباد فرار نمود از انتشار این خبر بعضي واقعه طلبان حرام خوار دیگر سرمایهٔ شورش گشتند خصوص خان زمان و بهادر خان که حسب و نسب هردو سابق

(72) در تاریخ فرشته سنه ۹۷۲ نوشته *

بزبان خامه داده هرچند که هردو برادر درهمه باب وضع امیران اختیار نموده بودند اما ازانکه پادشاه درحق امراي ازبکیه بدگمان و کم توجه شده بودند و از بعضي اطوار سابق خان زمان که بگزارش آمده شاکي بودند و مکرر میفرمودند که این از نسل شیباني خان ازبک که فخر خود مینمایند آنچه از شیباني خان و دیگر ازبکان بفردوس مکاني الم و تصدیعات رسیده باید که اصل قوم ازبک را از قلم رو خود اخراج نمائیم و این معني روز بروز مادهٔ نزاع و فساد هردو برادر که در مهم شرقي مامور بودند میگردید تا آتش فتنه بالا گردید و باتفاق سکندر خان و ابراهیم خان ازبک چندي دیگر از نمك بحرامان او باش وضع را باخود متفق ساخته سی هزار سوار توران و افغان فراهم آورده حق احسان و نمک ولي نعمت را فراموش ساخته طرف بلاد شرقی علم بغي برافراشته صریح طبل مخالفت نواخته خلل تمام در ملك انداختند - و پادشاه بسبب موانع چند که ذکر آن منافی اختصار نویسي میگردد اخبار موحش را شنیده نا شنیده مي انکاشتند - و تا خاطر جمعي از دفع بعضي مادهٔ فساد دیگر اغماض میفرمودند تا آنکه قابوی وقت را از دست نداده بعدم شهرت مهم که گوشمال آن فتنه پژوهان را قابل فوج کشي و گرد آوري لشکر ندانستند بشهرت شکار فرمودند که سرانجام چند روزه بردارند - و با جمعي از امرای مخصوص و فدویان جان نثار که در رکاب سیر و شکار مي بودند طرف رخنهٔ شرقي متوجه شدند - و تفرج کنان و صید افگنان عنان توجه جانب صوبهٔ بهار معطوف داشته یکبار بدستور مقرري ایلغار نموده بهمعناني

اقبال اکبري با جمعیت قلیل که قابل ذکر نیست غافل بر سر آن مدهوشان بادهٔ غفلت رسیدند - و آن تیره بختان که مست نشاي غرور بودند بی‌ادبانه بمقابله شتافتند - بعد زد و خورد که بمیان آمد از صدمهٔ مدد طالع آن خسرو سکندر فرچنان مغلوب هراس گردیدند که التماس عفو تقصیر را میانجي قرار صلح ساخته والدهٔ خود را برای شفاعت بخدمت پادشاه فرستاده شعلهٔ آتش غضب را فرو نشاندند - وبتقاضای وقت خطا بخشي را که خاصهٔ خاندان صاحبقران است کار فرموده تقصیر هردو برادر را مع آن ملک بطریق اقطاع به مادر خان زمان بخشیدند - و مقرر شد که مادر او در حضور باشد - وقت مراجعت عرش آشیاني هنوز به جونپور نرسیده بودند که خبر فساد هردو بدنهاد رسید فرمودند که والدهٔ اورا محبوس وار حوالهٔ حاکم جونپور نمایند - چون درین ایام خبرهاي ناخوش از کابل و اطراف پنجاب میرسید تنبیه آنها را موقوف بروقت دیگر داشته متوجه آگره گشتند - خان زمان خود را بجونپور رسانده با حاکم آنجا محاربه نموده غالب آمده جونپور را با والدهٔ خود بتصرف آورده حاکم آنجا را عوض والدهٔ خود مقید ساخت - عرش آشیاني از شنیدن جرأت و شوخي آن خیره چشمان بد عاقبت باز متوجه جونپور گشتند - درین اوان خبرهاي موحش کابل پیهم رسید *

حاصل کلام ملالت انجام سوانح اینکه بعده که میرزا سلیمان از شنیدن استیلاي ابو المعالي خود را به کابل رسانده ابو المعالي را کشت و کابل را بتصرف خود آورده سکه و خطبه بنام خود نموده میرزا سلطان را در کابل گذاشت و میرزا محمد حکیم بتقاضاي وقت

جان بسلامت ازدست او بدربردن غنیمت دانسته خود را بکوهستان آن سرزمین رساند - بعده بگرد آوري لشکر پرداخته برسر میرزا سلطان آمده کابل را متصرف گردید - میرزا سلطان خود را نزد میرزا سلیمان رساند فوج همراه گرفته براي تسخیرکابل بار دیگر کمر همت بست و نزدیک رسیده بمحاصرهٔ کابل پرداخت - و میرزا محمد حکیم از استحکام مورچال و برج و باره و گرد آوری ذخیرهٔ خاطر جمع نموده محصور گردید - و در دفع فتنهٔ میرزایان بدخشان مي کوشید - و حقیقت پیهم بحضور معروض داشت - و بعد رسیدن خبرهاي ملال اثر عرش آشیاني فریدون خان کابلي را که خالوي میرزا محمد حکیم مي شد بافوج حاکم پنجاب و امیران دیگر را بمدد میرزا محمد حکیم روانه ساخته بودند - و تا رسیدن فریدون خان میرزا محمد حکیم تاب مقاومت در کابل نیاورده خودرا قبل از رسیدن فریدون خان بنیلاب رساند - بعده که فوج کومکي بدو پیوستند فریدون خان مصلحت داد که پادشاه بمهم خان زمان در اطراف بهار پا بند گردید و شما هم وارث ملکید تقاضاي وقت و غیرت آنست که باتفاق کمر همت بسته ملک پنجاب را متصرف شویم و سرهند را حد خود سازیم وآینده چشم برراه عطیهٔ الهي باشیم - کابل که ملک مورثي شماست کجا میرود - و میرزا محمد حکیم بازي و فریب آن ابله فریب خورده روانهٔ لاهور گردید - حاکم پنجاب باتفاق کومکیان محصور گردیده سر از اطاعت بپچید - و اکثر همراهان فریدون خان ازو جدا شده رفاقت حاکم پنجاب اختیار نمودند - و فساد عظیم علاوهٔ شورش شرقي گردید - بعده که مجددا خبر این واقعات بعرش آشیاني رسید عبد الرحیم بن بیرم خان

را مخاطب به منعم خان ساخته و بر مراتب منصب او افزوده جمعي از مردم کار طلب تجربه کار همراه او داده براي بند و بست آگره مقرر و مرخص نمودند - و مهم خان زمان را موقوف بر وقت دیگر داشته متوجه پنجاب شدند - و بطریق ایلغار همینکه نزدیک سرهند رسیدند میرزا محمد حکیم بمجرد آوازهٔ ورود رایات ظفر آیات تاب مقاومت نیاورده سراسیمهٔ کار و بار نا کرده کاری خود گشته ناچار راه فرار طرف کابل اختیار نمود - از اتفاقات از مردمان بدخشان هیچ کدام در کابل نبودند و جمیعت هم موافق مقابله و محصور گردیدن در قلعه نبود - میرزا محمد حکیم بلا تردد تیغ و سنان ملک از دست رفتهٔ خود را متصرف گردید *

عرش آشیاني از شنیدن خبر مراجعت میرزا محمد حکیم میخواستند چند روز به بندوبست پنجاب وتسليِ دل المخوردهٔ مردم آنجا پرداخته متوجه تنبیه خان‌زمان گردند درین ضمن خبر آشوب تازهٔ طرف مالوا بعرض رسید مجمل از تفصیل آن بزبان خامه میدهد که محمد حسین میرز و مسعود میرزا که با محمد سلطان و میرزا محمد زمان چهار برادر می شدند و با خاندان صاحبقران رشتهٔ بني اعمام ذوي الارحام میرسانیدند چنانچه بغي ورزیدن محمد سلطان و میرزا محمد زمان در ذکر سلطنت فردوس مکاني و جنت آشیاني باحاطهٔ تحریر آمده و مکرر قلم عفو بر جریدهٔ اعمال آنها کشیده شده بود درین ایام از شنیدن هنگامهٔ اطراف شرقي و کابل با الغ بیگ میرزا و شاه میرزا که آنها نیز از همان سلسله صاحب داعیه بودند همدستان گشته مع پسران بغي ورزیده فتنهٔ عظیم برپا نموده

قصبجات صوبهٔ مالوا را بتاخت و تصرف آورده درمیان هم‌قسمت برادرانه نمودند - عرش آشیاني از شنیدن خبر این فساد تازه فسخ ارادهٔ توقف پنجاب نموده اول بفکر دفع فتنه و آشوب خان زمان بد پیمان پرداختن اهم دیگر مهم دانسته مسافت بعیده را بطریق ایلغار طي نمودند - که قبل از انتشار یافتن خبر حرکت آن پادشاه گیتي ستان بر سر آن خفتگان بادیهٔ غفلت رسید و خان‌زمان اجل ناگهان بچشم عبرت بین مشاهده نمود - ازانکه راه فرار و در التماس عفو تقصیر بر روی خود مسدود یافت بجز آنکه در مکافات نمک بحرامي خود را بدم تیغ و سنان دهد چارهٔ کار دیگر ندانست - و بعد کوشش لاحاصل طعمهٔ شمشیر و هدف تیر بهادران رکاب گردید - و بهادر خان که زنده دستگیر شده بود به برادر خود پیوست - آري که کرد که نیافت - و که‌کاشت که ندروید - سرهاي باغي پیشگان مقتول را بطریق هدیه براي میرزایان که تازه بعرصهٔ بغي آمده بودند روانه فرمودند - و اکثر همراهان هردو برادر را که بقید در آمده بودند حکم فرمودند - که بر پاي فیل بسته تشهیر نمایند تا بسرداران خود واصل گردند و تاریخ این فتح (مبارک فتح اکبر) یافته اند *

بعد فراغ استیصال مدعیان دولت سمت شرقي متوجه تنبیه میرزایان باغي گردیدند - در همان زودي از هیبت اقبال اکبري میرزا الغ بیگ که در بغي ورزیدن پیش قدم دیگر میرزایان بود بساط حیات در نوردید - و دیگران تاب صدمات بهادران رکاب نیاورده آوارهٔ طرف احمد آباد و گجرات و خاندیس گشتند - و عرش آشیاني در سنه دوازده جلوس متوجه تسخیر چتور و تنبیه

رانا گردیدند - همین که رایت ظفر اثر نزدیک سرحد تعلقهٔ رانا رسید رانا که بعد هزیمت دو لک سوار و پیاده از مقابل ده دوازده هزار سوار چغته هزیمت یافته مغلوب هراس گشته بر فرزندان خود قسم گذاشته بود که بر روي دودمان صاحبقران شمشیر نکشند خود بعیال و اطفال خویش بر آمده طرف کوهستان قلب که الحال بآبادی آدیپور موسوم گشته و مسکن اولاد آن رانا قرار یافته پناه برد - و جیپال (73) نام برادر صاحب مدار خود را با دیپال نام برادر او و هشت هزار سوار جرار و ذخیرهٔ بسیار و آلات حرب مع کارخانجات در قلعه گذاشت - و کار بمحاصره و پیش بردن مورچال و بستن دمدمه انجامید - و ایام محاصره بامتداد کشید و چندین دفعه در یورش و بر آمدن راجپوتان بقصد شب خون بر مورچال پاي جدال و قتال بمیان آمد و آدم بیشمار از هردو طرف کشته و شهید گردیدند و از ابتداي محاصره تا روز پرانیدن دیوار و برج یک طرف قلعه پانزده امیر نامي با جمع کثیر بدرجهٔ شهادت رسیدند - در آخر یورش جیپال از گولهٔ بندوق پادشاه بقول مشهور کشته گردید - و برادر او دیپال نام ناچار گشته دست از جان و مال و عیال شسته باتفاق همه راجپوتان شروع بجوهر نمودن زنان و فرزندان نموده چهار پنج هزار بل زیاده زن و مرد زیر تیغ آورده از قلعه بر آمده بمقابله و مقاتله پرداخت - و جنگ عظیم در پیوست - و از راجپوتان همراه او بیشتری طعمهٔ تیغ و تیرو سنان مغلان دلاوران چغته گردیدند *

---

(73) در تاریخ فرشته نامش جتمل نوشته *

گویند دران روز آنچه بشمار آمدند ده هزار آدم از زن و مرد هنود و مسلمین علف تیغ گشتند - و حکومت آنجا را بآصف خان مقرر فرمودند - و بعد آن لغایت حال آن قلعه ویران مطلق مانده و رانا و دیگران وطن خود در همان کوهستان قرار داده آبادیی باسم اُدیپور آباد ساخته می بود - مسود اوراق در ایامی که همراه خلیفه سلطان شاهزادهٔ ایران بطریق مهمان وار رفیق بود وارد ملک او گردید و بحسب تکلیف رانا برای ضیافت چند مقام نمودن اتفاق افتاد و با نوکران عمدهٔ رانا که برای استقبال و رساندن تا سرحد باتحف و هدایای مرسولهٔ رانا آمده بودند از روی غور بتحقیقت وا رسیده و از اطوار مذمومهٔ آنها واقف گشته - ملک وسیع پر حاصل که در طول از هشتاد کروه زیاده و در عرض کم از هفتاد کروه جریبی نخواهد بود - و جمع آن سوای مداخل سائر و راهداری و ابواب فروعی فوجداری و غیره که این هم مبلغ کلی می شود از محصول مال نقد فقط از کرور روپیه تجاوز مداخل دارد - و نوکران عمدهٔ او که در سال بیست هزار وسی هزار تا پنجاه هزار روپیه مقرری دارند آنها را باصلاح آن جماعه بیست هزار و سی هزار موافق همان مواجب می یابند - سه‌صد و چهار صد سوار همراه هریک از آنها تعیناتند - و در همان پرگنات که تنخواه نموده اند می باشند - در سال یکبار دو بار روز دسهره یا شادی برای سلام رانا میروند - یا باستقبال و مشایعت پادشاهزاده یا امیر نامی که ازان راه عبور نمایند تعین می گردیدند - گویند رانا خود را از اولاد نوشیروان میگیرد که بمرور ایام آتش پرستی آنها به بت پرستی مبدل گردیده اما

اصل ندارد - بهرحال ازو زمیندار عمده در هندوستان نیست - از جملهٔ نوکران موروثي رانا که وطن در همان سر زمین از قدیم الایام دارند سید علي و سید ولي نام بسیارند که خود را سید مینامند - وقتیکه از آنها ارکان دین و مذاهب پرسند سواي نام رانا و ملت رانا نمی دانند - و هرگاه رانا ازین جهان انتقال نموده بمکان اصل خود شتابد و خواهد که پسر او بجاي او قائم مقام گردد - یکي از جماعهٔ کوه نشینان سر و پا برهنه که گویند خزانهٔ رانا از قرنها کرسي بکرسي حوالهٔ آن جماعه است که در جنگل مدفون دارند و هیچ احدي را بران مکان اطلاع نمی دهند و هر سال و ماه و بروایتي هر روز بران خزانهٔ مدفون می افزایند او آمده سر انگشت خود را بکارد شگاف می نماید و قطرهٔ خون آن انگشت بر پیشاني آن وارث ملک می مالد - بعد ازان ارکان دولت آداب مبارک باد بجا می آرند - و آنها با پادشاهان نسبت دختر نمي نمایند *

القصه بعد فراغ تسخیر قلعهٔ چتور در سنه سیزده جلوس متوجه تسخیر قلعهٔ رنتهبور تعلقهٔ سورجن حاکم آنجا گردیدند - بعده که بمحاصرهٔ رنتهبور پرداختند باوجود در همین اوان خبر رسید که میرزایان باغي پیشه از احمد آباد باز بر گشته طرف مالوا آمده تاخت و تاراج مینمایند اصلا متوجه دفع فساد مالوا نگشته دست از محاصره بر نداشتند - و راجه سورجن حاکم قلعه مغلوب هراس گشته فرار نمود - بعده قلیچ خان اندجاني و غیاث الدین علي نخشبي را مع فوج شایسته براي تنبیه و دفع فتنهٔ میرزایان باغي تعین فرمودند و خود متوجه اجمیر شدند - بعد

رسیدن فوج طرف مالوا میرزایان دست و پاي لاحاصل زده هزیمت یافته راه خاندیس اختیار نمودند - و عرش آشیاني بعد فراغ زیارت حضرت خواجه معین الدین چشتي قدس سره و رساندن فیض بساکنان و خادمان آن مکان فیض نشان و تقدیم فاتحه و التماس فرزند طرف آگره متوجه شده و بسیکري هفده هیزده کروهي آگره که رسیدند بخدمت حضرت شیخ محمد سلیم چشتي که از مردمان والا مقام آنجا بود رفته درخواست فاتحه براي طلب فرزند نموده نذر نمودند که اگر خدا بدین امید کامیاب سازد هم اسم شیخ نمایند - و درهمان زودي بمژدهٔ حمل و بارور گشتن نخل مراد مبشر گردیدند - و آن حجله نشین سراچهٔ عصمت را که اثر ثمر آرزو در بطن او ظاهر گشته بود ازراه مزید حسن عقیدت همراه پرد گیان حضرت شیخ نگاه داشتند - بعده که بمژدهٔ ولادت با سعادت آن نَور حدیقهٔ سلطنت و نُور حدقهٔ خلافت که هفدهم ربیع الاول سنه نهصد و هفتاد و هفت [۹۷۷] بطالع میزان از مطلع فضل ایزد منان بر ساحت زمین جهانگیر گردیده کامروا گشتند بطریق استعجال خود را بخدمت شیخ سلیم رسانده بعد تقدیم شکر توجهات باطني آن قدوهٔ زمان خرمن خرمن و دامن دامن زر بمستحقاق و خادمان آن سرزمین رسانده مولود مسعود را بسلطان سلیم موسوم ساختند - و تاریخ ولادت آن نونهال گلشن جهانباني و گوهر درج اکبرشاهي (در شهوار لجهٔ اکبر) یافتند - و پیاده بزیارت درگاه حضرت خواجه معین الدین چشتي باجمیر که صدو بیست کروه عرفي مسافت دارد تشریف بردند - و قصبهٔ سیکري را بسبب

فتحی که حضرت فردوس مکانی را با رانا سانکا دران مکان میمنت نشان رو داده بود مسمی بفتح پور ساخته مشتبه برونق خلد برین آباد نمودند - و عمارات عالی گذاشتند - چون قلعهٔ کالینجر که شیر شاه در هوای تسخیر آن سوخته درحالت نزاع بمراد دل رسیده مفتوح ساخته بود - و باز کفار بدعوی ارث بتصرف خود آورده بودند - عرش آشیانی همین که ارادهٔ تسخیر آن قلعه در دل راه دادند - راجه رامچند که دران قلعه حاکم مستقل بود کلید قلعه را مع دیگر هدایا پیشکش فرستاده مبارک باد ولادت پادشاهزاده معروض داشت - و در همان زودی از مژدهٔ روح پرور تولد فرزند دیگر که مسمی بسلطان محمد مراد ساختند کل عیش و نشاط درچمن مراد شگفته گردید - و باز از سر صدق و صفا باجمیر تشریف برده زیارت نموده زر وافر بخادمان و ضعیفان و ارباب حاجت رساندند - وفرمودند که حصاری از گچ و سنگ گرد آن مزار سازند - راجه کلیان مل حاکم بیکانیر و چندر سین والد مالدیو آمده مع انواع تحف ملازمت نمودند - و دختر کلیان مل از جملهٔ پیشکش داخل پرستاران خاص سرادق جاه و جلال گردید - درین اوان از نوشتهٔ اعتماد خان وزیر سلطان مظفر گجراتی که اکثر نظربند (؟) و امیر صاحب مدار می بود و آخر با یکی ازان هردو ساخته در دفع امیر دویم کوشیده فی الجمله در سلطنت اختیار بهمرسانده معهذا در سلطنت و ملک خلل باقی ست و در حقیقت ملک گجرات بتصرف امرا درآمده چنانچه در ذکر حاکمان احمد آباد مفصل بگزارش درآمده و نسق سلطنت احمد آباد بسبب نفاق امرا

برهم خورده ملک صاحب ندارد و هردو میرزای باغی پیشه که از صدمات فوج پادشاهي این طرف آوارة شده اند در بهرونچ و اطراف احمد آباد باتفاق بعضي مفسدان واقعه طلب علم بغي بر افراشته اند باندک توجه و تعیین فوج این ملک بتصرف اولیاي دولت خواهد آمد بعد عرض پیر محمد خان اتگه را بافوج شایسته پیشتر مقدمة الجیش مرخص فرمودند - چون بر سرحد راجهٔ سروهي رسید راجهٔ آنجا یکي از راجپوتان چرب زبان تهور نشان را بطریق رساندن پیغام و اظهار بعضي مطالب ضروري و عجز حال خود فرستاد - و او در وقت اداي پیغام جمدهر از نیام کشیده بر شکم خان مذکور رساند همرهان پیر محمد خان بر سر او ریخته دست بدست بسزاي کردار او رساندند - و پیر محمد خان اگرچه باوجود رسیدن زخم کاری جانبر گردید اما از الم زخم که بعد مدت التیام پذیرفت جرآت برفتن احمد آباد ننموده بخدمت پادشاه مراجعت نمود - و عرش آشیاني خود بدولت و اقبال عدو مال عنان عزیمت طرف گجرات معطوف داشتند - دو سه منزل طي نموده بودند که بمزدهٔ ولادت نونهال گلشن سلطنت پادشاه زاده دانیال مبشر گردیده بفال نیک گرفتند - و در سنه نهصد و هفتاد و نه [۹۷۹] بقصبهٔ پتن احمد آباد رسیده حاکم آنجا را مستمال ساخته بی تردد تیر و سنان از تصرف گجراتیان بر آورده سید احمد خان را که از سادات باره بود فوجداري آنجا داده رایت ظفر آیت طرف احمد آباد بر داشتند و نزدیک احمد آباد رسیدند - سلطان مظفر باستقبال شتافته شرف اندوز ملازمت گشته

مورد عنایات بی پایان و مخاطب بظفر خان گردید - بعده دیگر برادران سلطان مظفر که همه از سلاطین زادهای احمد آباد بودند سعادت قدمبوس حاصل کردند و سجدات شکر نزول قدوم میمنت لزوم بآن سمت بجا آوردند - و بی آنکه کار بخون ریزی و فوج کشی انجامد ملک بتصرف آن گیتی ستان در آمده امیران عقیدت آئین جبین سای تهنیت گردیدند - و از جملهٔ میرزایان هنگامه طلب بغی پیشه که آوارهٔ سمت بهرونچ و کهنبایت بودند از شنیدن آوازهٔ فتح اقبال اکبری سراسیمهٔ کار و بار گشته میخواستندکه فرار نمایند - عرش آشیانی مطابق رویهٔ یکه تازی بطریق ایلغار بر سر میرزایان که قریب هزار و پانصد سوار داشتند ازانکه همراه عرش آشیانی زیاده از دو صد سوار نرسیده بود میرزایان بشوخی و جرأت تمام اقدام بر مقابله نمودند و در مکان قلب سر راه پادشاه گرفتند و کار زار سخت و دار و گیر غریب بمیان آمد و بمرتبهٔ جنگ مغالبه گردید که از سیف و سنان کار بمشت و گریبان رسید - و هیچ نمانده بود که چشم زخم بدشمنان آن جناب رسد - و مکرر حملهای مخالفان را بشجاعت ذاتی رد فرمودند - و راجه بهگوان داس که از عقب رسیده رفیق جانفشانی گشته بود بعد تردد بهادرانه باچند راجپوت بکار آمد - و پادشاه خود دو ترکش تیر بدست مبارک خالی نمودند - آخر کار نسیم فتح و فیروزی باقبال اکبری همعنان گردیده بر فوج پادشاه وزید - و ابراهیم میرزا و محمد حسین میرزا رو بفرار گذاشتند - چون قلعهٔ بندر سورت در تعلقهٔ گل رخ بیگم دختر میرزا کامران بود عنان توجه طرف بندر سورت معطوف داشتند - گلرخ بیگم از شنیدن خبر دبدبهٔ

اقبال اکبري پسر خود را همراه گرفته از راه بکلانه طرف دکن فرار نمود - قلعهٔ بندر مذکور بتصرف پادشاه گیتي ستان در آمد - (عجب قلعه گرفت) تاریخ آن یافتند درین ضمن میرزایان فرصت یافته پٹن را محاصره نموده حال بر سید احمد خان تنگ آوردند - و همین که تیغ آفتاب گیتي ستان از افق مشرق سر بر آورده بود آوازهٔ رسیدن پادشاه ذو الاقبال انتشار یافت - دست از محاصره بر داشته سایه وار از گرد احاطهٔ آن دیار معدوم الوجود گشته آوارهٔ دکن گشتند - و عرش آشیاني خان اعظم را بصوبه داري احمدآباد با دیگر حکام تجربه کار کار دیده رعیت پرور در احمد آباد گذاشته در سنه نهصد و هشتاد و یک [۹۸۱] متوجه آگره گردیدند - و فوج برای تسخیر بهکر تعین فرمودند - و ابراهیم حسین (74) میرزا خود را به پنجاب رسانده چند روز مادهٔ فساد گردیده بزودی از دست بلوچان کشته شد - و سر او بحضور رسید - فرمودند بر دروازهٔ آگره آویزند - و در همان روزها مسعود میرزا گرفتار شده آمده در قلعهٔ گوالیار مقید گردید *

درین اوان که پادشاه در فتحپور تشریف داشتند بعرض رسید که اختیار الملک گجراتي باتفاق محمد حسین (میرزا) لشکر فراهم آورده آمده احمد آباد را محاصره نموده است - عرش آشیاني ابتداء چند هزار سوار انتخابي همراه امراي عقیدت نشان رزم آزما پیشتر بطریق هراول رخصت فرموده بتاکید اکید بهریک فرمودند که اگرچه ما از

---

(74) د. در نسخه ابراهیم بیگ میرزا نوشته لیکن ان صحیح نباشد *

شما پیشتر خواهیم رسید اما تا مقدور شما هم خود را زود تر برسانید - از عقب بعد چند روز خود بدولت از فتحپور با چهارصد پانصد سوار انتخابي یکه تاز بهادر که بیشتر از امرای جان نثار و خانه زادان تجربه کار کارزار دیده بودند بر شتران ماده سوار نموده و خود پارهٔ راه بر اسپ و بیشتر بر بهل و شتر سواري فرموده شب و روز طي مسافت نموده چهل روزه راه را که پادشاهان در سه ماه و چهار ماه قطع نتوانند نمود در نه روز طي فرموده بحوالي احمد آباد رسیدند - مابین راه هرجا که با امرا و لشکري که سابق مرخص فرموده بودند ملاقات مي شد آنها باظهار خجالت غرق عرق انفعال گردیده برکاب مي پیوستند - و باز تا احمد آباد در ایلغار بهم رکابي آن پادشاه ذوالاقتدار نتوانستند رسید - و روزي که کار بمقابله و مقاتله افتاد زیاده از سه هزار سوار در رکاب نبودند چون در همان دو سه روز جاسوسان اختیار الملک پادشاه را در فتحپور گذاشته بي اثر خبر حرکت کوچ آمده بودند بعده که آثار گرد فوج همرکابان عرش آشیاني و غلغلهٔ رسیدن لشکر تازه بگوشها رسید یکي از سواران فوج مخالف که براي آب دادن اسپ خود کنار آب متصل دروازهٔ شهر آمده بود و در همان آن از سواران خان آعظم صوبه دار محصور براي آب خوراندن اسپ کنارهٔ آب آمد سوار اختیار الملک ازین سوار استفسار نمود که کدام سردار تعین کردهٔ پادشاه شما تازه رسیده - آن سوار در جواب گفت که جلال الدین محمد اکبر پادشاه غازي خود بدولت و اقبال رسیده اند - سوار آن طرف که بروایت بعضي مورخین محمد حسین میرزا خود بود بدو گفت زهي لاف

دروغ - خبرداران ما بیست روز است که پادشاه را در فتحپور بلا خبر ارادهٔ کوچ گذاشته آمده اند - سوار خان آعظم در جواب گفت آري چنانست که مي گویند - اما امروز نه روز است که پادشاه شتر سواره از فتحپور بدین سمت ایلغار نموده با شتر سواران یکه تاز بهادر انتخابي خود را رسانده *

بر منصف پیشگان با هوش ظاهر است که هیچ پادشاه بدین جرأت و این یاوري طالع و مدد اقبال عدو مال نبوده که باوجود تحقیق خبر فوجهای سنگین مخالف و میسر داشتن آنکه اگر خواهد با لک سوار و چهار پنج هزار فیل که همیشه در فیلخانهٔ سرکار موجود مي بودند متوجه کارزار گردد - این همه جرأت نماید - که هرجا با چهل پنجاه هزار سوار کارزار باید نمود با جمعیت معدود که آنها نیز بسبب یلغار شب و روز و بیدار خوابي با کلفت و کسل تمام خمار آلود بیداري رسیده باشند که ادنی فوجدار پرگنه از عهدهٔ مقابله و پیکار او تواند برآمد چنان تهوری را کار فرماید - و بر عالمي ظاهر است که وقت ارادهٔ توجه پادشاهان از شهر بشهر دو سه ماه خبر کوچ و برآمدن پیشخانه و تیاری کارخانجات شهر بشهر انتشار مي یابد - و آن خسرو گیتي ستان بدان چستي و چالاکي خویش را برساند که قبل از رسیدن خبر خود را با دو سه صد سوار برساند - برخلاف فرخ سیر پادشاه که باوجود فراهم آوردن هفتاد و هشتاد هزار سوار و جمع نمودن همه امیران ایران و توران و راجهای نامدار و سالها بکار بردن منصوبه و تدبیر از عهدهٔ یک نوکر نتوانست برآمد .

تا بدام بلاي او گرفتار گردید - چنانچه انشاء الله تعالی مفصل بگزارش خواهد در آمد * ع * ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا

القصه محمد حسین میرزا و امیران گجرات از چنین ایلغار نمودن آن نامدار انگشت حیرت بدندان گزیده حوصله باختند - و چنان مقرر کردند که اختیار الملک بطریق فوج یلتمش با پنج هزار سوار نزدیک بدروازهٔ شهر که خان اعظم از احمد آباد بر امده بمدد پادشاه نتواند رسید مستعد باشد باز هر طرف که ضرور داند خود را برساند - و محمد حسین میرزا با هفده هیژده هزار سوار خود و اختیار الملک و ده هزار پیاده تیر انداز و برقنداز حکم انداز بمقابلهٔ پادشاه پردازد - و فوجها بحرکت آمده باستقبال پادشاه شتافته اطراف فوج پادشاهي فرو گرفتند - و کوس و کرناي رزم وهای و هوي دلیران بلند آوازهٔ گردید - و زد وخورد غریب بمیان آمد - و بهادران جانباز و دلاوران یکه تاز باوجود چنان ماندگي و کسل مسافت بعیده از بسیاري لشکر خصم اندیشه بدل راه نداده دادتهوري میدادند * نظم *

همه جنگ را تنگ بسته میان * بگردون بر اورده گرز و سنان

بخون آب داده همه تیغ را * سنان بر جگر دوخته میغ را

بعده که اثر غلبهٔ فوج مخالفان ظاهر گردید - و چندین از امیران پادشاهي شرط جان نثاري بتقدیم رساندند - و بسیاري گلگونهٔ سرخروئي زخمهاي نمایان حاصل نمودند - و نزدیک بود که چشم زخم بفوج پادشاه ذو الاقبال رسد - عرش آشیاني با خاصان جان نثار شیر وار از قلب فوج ظفر موج برآمده چون فیل کوه ربا بر محمد حسین میرزا تاختند - همین که پرتو همت اقبال اکبري برابر چشم میرزا

جلوه گر گردید - دل باختهٔ هراس گشته عنان از معرکه گردانیده با فوج خود رو بفرار گذاشت - و بهادران فوج پادشاهي بتعاقب پرداختند - در اثناي آن حال که گرم گریختن بود - اسپ محمد حسین میرزا سکندري خورده افتاد - و بدست مردم پادشاهي مقید گردید - و بخدمت عرش آشیاني حاضر آوردند - چند نامداری که در گرفتن و آوردن او باهم دعوي سبقت می نمودند - میان آنها گفتگو بنزاع انجامید - پادشاه ازو پرسیدکه راست بگو ترا که گرفته میرزا در جواب گفت راست این است هیچ کدام مرد آن نبودند که مرا بگیرند مگر کفران نعمت ورزیدن من و اقبال پادشاهی مرا دستگیر ساخت - و دران حالت که غلبهٔ فوج میرزا ظاهر گردیده بود و پادشاه از فوج بر آمده بمیرزا تاخته هزیمت داده بود تا گرفتار شده آمدن او عرش آشیاني براي دفع کسل یلغار و تردد ده روز در زیر سایهٔ درخت آرام گرفتند - در لشکر اختیار الملک خبر مغلوب گشتن فوج پادشاه انتشار یافت - اختیار الملک بشغب تمام مکان خود را گذاشته بقصد مقابله وغارت فوج پادشاه ومدد لشکر خود بمعدني اجل خویش و اقبال پادشاه جلو ریز وقتي خود را رساند که تمام فوج عقب میرزا تاخته بود - و عرش آشیانی با دو صد و سه صد سوار زیر درخت سایه دار با دل بیدار در راحت بودند - از رسیدن اختیار الملک پادشاه خبردار گردیده مستعد مقابله گشته نقارچیان را که دل و دست آنها از کار رفته بود - بنواختن شادیانهٔ فتح مامور ساختند - و خان آعظم که با فوج خود در شهر محصور بود - باستعجال تمام برآمده از عقب اختیار الملک رسیده بکارزار و مدد

عرش آشیاني پرداخت - درین گرمي دار و گیر راجه جي سنگ که خود را بمدد عرش آشیاني رسنده بود باندک دار و گیر که بمیان آمد راجهٔ نامي با چند نفر رکاب بکار آمد و اختیار الملک گرفتار چنگ اجل گردید و تمام فوج و بهیر گجراتیان و میرزا بغارت تاراجیان و بهادران پادشاهي درآمدند - و خان آعظم بملازمت عرش آشیاني رسید - و سعادت قدمبوس حاصل نموده شکر چنان فتح که کمتري از پادشاهان را رو داده باشد بجا آورده بتقدیم آداب تهنیت پرداخت - و دیگر امراي عظام رکاب تسلیمات مبارك باد بجا آوردند و نثار گزراندند - اگرچه عرش آشیاني بر قطع شجر حیات میرزا راضي نبودند اما راجه رام سنگ راضي بنگاه داشتن مادهٔ فساد نگردیده بقتل او مبادرت نمود - و خان آعظم را بدستور سابق در احمد آباد گذاشته متوجه آگره شدند *

بعد آرام گرفتن چند روز رایت ظفر پیکر طرف ملک شرقي برافراشتند - و بعد رسیدن بنواح حاجی پور پتنه ترددات فوج کشي و کارزار و محاربات رستمانه آنچه درتسخیر آن ولایت ازان پادشاه گیتی ستان که قلم ابطال برداستان رستم واسفندیار مي کشید بظهور آمد - و افغانان سور و لودي و نیازی بسیار را علف تیغ ساختند - اگر خواهد مجمل از تفصیل آن بگزارش آرد از سررشتهٔ اختصار نویسي بیرون مي افتد - هرکه خواهد که اطلاع یابد باکبر نامه و تاریخ فرشته رجوع نماید *

حاصل کلام در سنه نهصد و هشتاد وچهار [۹۸۴] بعد قلع ریشهٔ فساد مدعیان خاندان این دودمان بعضی را بجزا و سزا برساندند

و جمعی را مطیع و منقاد ساختند و بیشتر از توابع ملک شرقي را بتسخیر و تصرف اولیاي دولت در آوردند - و بامداد تدبیر و طالع اکبری خطبه و سکه بنام نامي خود نموده خان جهان را بحکومت بنگاله مقرر فرموده بفتح پور مراجعت نمودند *

درین آوان والي برهان پور مظفر میرزا را با گلرخ بیگم والدهٔ او مقید ساخته مع تحف و هدایاي دیگر همراه ایلچي زبان دان قاعده فهم بحضور فرستاد - پادشاه از راه فضل و عنایت مظفر میرزا را بانواع رعایت نوازش فرموده بهمسري شاهزاده خانم دختر خود معزز ومفتخر ساختند *

درین سال از غیب در فراش خانهٔ فتح پور آتش افتاد و چنان شعله ور گردید که هرچند سقایان و عملهٔ کارخانجات برای فرو نشاندن آن دست و پا زدند - فائده نه بخشید - و تا دو سه روز میسوخت - و اموال چندین لک روپیه تلف گردید - و بحکم تلف المال خلف العمر شکر سلامتي خود بجا آوردند *

و درسنه نهصد و هشتاد و هشت [۹۸۸] خبر فوت خان جهان بعرض رسید و متواتر بظهور پیوست که بعد واقعهٔ خان جهان فساد عظیم درملک نو تسخیر در آمدهٔ بنگاله برخاسته - خواستند که متوجه بلاد شرقي و دفع فساد بنگاله گردند - درین ضمن خبر فرحت اثر تسخیرقلعهٔ بهکر در سنه هفده جلوس بعرض رسید - و بشگون نیلک گرفتند *

و درهمین آوان از نوشتجات کابل و اخبار نویسان شمالی بوضوح پیوست که میرزا محمد حکیم از شنیدن تشریف بردن

پادشاه سمت بنگاله و مهم ولایت شرقي برهنمائي بعضی گمراهان واقعه طلب بگرد آوري لشکر پرداخته خود را براي تسخیر لاهور طرف پنجاب رسانده و بسیاري از زمینداران و هنگامه طلبان بد عاقبت با او رفیق گشته خلل عظیم در اطراف لاهور انداخته اند - لهذا رایت ظفر آیت بدان سو بر افراشتند - همین که خبر رسیدن پیش خانهٔ پادشاه گیتی ستان بپاني پت بمیرزا محمد حکیم رسید - سراسیمه وار بدستور سابق راه کابل اختیار نمود - بعده که سرهند مضرب خیام گردید شاه منصور حاکم سرهند را که در طلبیدن میرزا محمد حکیم هم داستان بود مقید ساخته فرمودند که منصور وار بر سردار عبرت جلوه گر سازند - و شاه زاده محمد مراد را هراول ساخته بقصد گوشمال میرزا محمد حکیم متوجه کابل شدند - نزدیک کابل که رسیدند فریدون خان ناگهان بر سر اردوي شاهزاده تاخته تفرقهٔ تمام بحال سپاه و مردم بازار که ازین حادثه غافل بودند رساند و مال و متاع بسیار بغارت رفت - و در همان گرمی شاه زاده بر محمد حکیم خود را رسانده معرکهٔ قتال و جدال بیاراست - و آدم بسیار از طرفین کشته و زخمي شدند - آخر نسیم فتح بر لشکر شاهزاده محمد مراد وزید - و میرزا محمد حکیم فرار نموده پناه بکوهستان کابل برد - و عرش آشیانی بعد شنیدن مژدهٔ فتح بکابل تشریف برده اعیان و بزرگان شهر را اعزاز و اکرام تمام فرمودند و رعایتها نمودند - میرزا محمد حکیم عریضهٔ مشتمل بر اظهار ندامت و التماس عفو جرائم مصحوب ایلچي فهمیده بخدمت عرش آشیاني فرستاده مضمون این بیت بعرض رساند * بیت *

سهو و خطای بنده گرش نیست اعتبار
معني لطف و رحمت پروردگار چیست

قبول افتاد - وقت ملازمت نظر ترحم و عنايات بحال او دريغ نداشته متوجه هند و سند گرديدند - بعد ازانكه نزديك آب نيلاب مضرب خيام گرديد فرمودند که قلعهٔ درآنجا بنا نمايند و مسمى به اتک سازند - بعده که در سنه نهصد و نود و يك [۹۹۱] آن قلعه مرتب گرديد و پادشاه بلاهور شرف نزول فرموده بودند قلعه داري آنجا براجه بهگوان‌داس عنايت فرمودند و متوجه فتح پور گرديدند - بعد داخل شدن فتح پور در مزاج عرش‌آشياني انحراف تمام رو داد - و مادهٔ فتنه و فساد واقعه طلبان گرديد - و براي تسلي و رفع گفت وگوي بيحوصلگان باوجود اثر تكسر و نقاهت اكثر ديوان ميفرمودند - و چون خود بسبب عارضهٔ بدني مهم بنگاله نتوانستند نمود و ديگري را سزاوار اين كار عمده ندانستند شهباز خان كنبو را كه در قيد بود نظر بر جوهر ذاتي او از قيد بر آوردهٔ بعد عنايات سلطاني براي دفع فساد بلاد شرقي روانهٔ بنگاله ساختند ه

چون ظفر خان گجراتي در ابتداي سال فتح احمد آباد شرف اندوز ملازمت گشته بعطاي منصب عمدهٔ وجاگير لائق سرافرازي يافته بود آخر باغواي فتنه جويان بدعاقبت‌گريخته طرف احمد آباد رفته علم بغي برافراشت - و روز بروز مادهٔ خلل ملك و خرابي‌حال رعايا ميگرديد - و بامداد نفاق حكام معزول و منصوب كه بتحرير و تفصيل‌آن نمي پردازد مهم او بامتداد كشيد - و آشوب

عظیم در صوبهٔ احمد آباد بر پا گردید - آخر میرزا عبد الرحیم ولد بیرم خان مخاطب بمیرزا خان را بدان مهم مامور فرمودند - و درسنه نهصد و نود و دو [۹۹۲] با گجراتیان و ظفرخان محاربات صعب و کارزار صف بمیان آمد و چندین هزار سر و سردار بزیر تیغ آمدند - و بعد کوشش وکشش بسیار که ازطرفین بظهور آمد نسیم نصرت بر لشکر میرزا خان وزید - و ظفرخان خود را طرف جونه‌گره و جام رسانده بفکر خام فراهم آوردن لشکر از سر نو افتاده فساد تازه دران ضلع برپا نمود - میرزا خان با فوج شایسته بآن صوب شتافته بعد تردد نمایان ظفرخان را ازانجا بدر ساخت - و بار دیگر آن سرمایهٔ فساد با لشکر زیاد سر از بهرونچ بر آورده با قطب الدین خان جاگیردار حاکم برود ه و بهرونچ مقابله نموده غالب آمده قطب الدین خان را کشته فوج اورا غارت نموده خزانه که دران هر دو محال موجود بود بدست آورده و مبلغي از تجار و صرافان نقد و جنس بطریق قرض بزور گرفته سي هزار سوار فراهم آورده بقصد مقابلهٔ میرزا خان متوجه احمد آباد گردید - میرزا خان ده کروهي احمد آباد برآمده با او محاربه نمود - و دار وگیر غریب و زد و خورد عجیب رو داد - و سه هزار آدم از هر دو طرف دران کارزار کشته و زخمي گردیدند - آخر فتح نصیب میرزا خان گردید - ظفرخان باز طرف جام شتافت و میرزا خان همچنان خود را به برود ه و بهرونچ رسانده منصوبان ظفرخان را اخراج و تاراج نموده عمال پادشاهي دران محل مقرر کرده باحمد آباد مراجعت نمود - و بار سیوم و چهارم نیز میان ظفرخان و میرزا خان مقابله و مقاتله رو داد - و هربار ظفر نصیب میرزا خان گردید -

آخر ظفر خان بي پروبال گردیده چند بار آوارۀ دشت ادبار بود - و میرزا خان بحضور رسیده مورد عنایات بي پایان و مخاطب بخان خانان گشته باز برای دفع فتنه و استیصال ظفر خان مرخص گردید - و در سنه نهصد و نود و سه [۹۹۳] امیران عمدۀ دکهن مثل برهان الملك وشاه فتح الله شیرازي بحضور رسیده سعادت اندوز ملازمت گردیده در جرگۀ بندهاي پادشاهي در آمدند - و ره نموني تسخیر دکهن نمودند - شاه فتح الله مخاطب به عضد الدوله گشته مامور گردید که باحمد آباد نزد خان آعظم اتگه رفته باتفاق بتسخیر برهانپور و برار پردازند و برهان الملك را نیز بمنصب عمده و عطاي فیل و جواهر مفتخر ساخته با عضد الدوله و خان آعظم رفیق ساختند - بعد رسیدن هر دو امیر باحمد آباد خان آعظم بتهیه و سرانجام مهم دکهن پرداخته مصلحت دران دانستند که اول به تسخیر برار که دران ایام بتصرف نظام الملک بود پردازند - بعده که به ایرج پور که حاکم نشین آن صوبه است رسیدند - هنوز به بند و بست آن ملك نپرداخته بودند و چند روز توقف درانجا واقع شده بود که فوج نظام الملك بسرداری راجی خان و دیگر امرای برار و برهان پور از دو طرف رسیده چون مور و ملخ هجوم آوردند - و خان آعظم تاب مقاومت دران ملك نیاورده صرفه در مقابله و مقاتله با آنها ندانسته بدار و مدار پاي اقامت ازانجا کشیده قسمي که انتشار فرار ظاهر کار بمیان نیاید بشهرت رسیدن خبر فساد احمدآباد براه سلطان پور ندر بار خود را باز بر سر تعلقۀ خویش برساند •

در سال نهصد و نود وچهار [۹۹۴] میرزا شاه رخ نبیرۀ میرزا

سلیمان بنی عم عرش آشیاني که در بدخشان فرمانروائی مي نمود از تسلط اوزبکان و رفتن بدخشان بتصرف عبد الله خان اوزبک بخدمت عرش آشیاني رسیده درجرگهٔ امراي ذو الاقتدار در آمد *

و در همان سال (75) جشن طوي شاهزاده محمد سلیم با دختر راجه بهگوان داس ضمیمهٔ جشن نو روزي عالم افروز گردیده بود که خبر واقعهٔ میرزا محمد حکیم از کابل رسید و کنور مان سنگه ولد راجه بهگوان داس بحکومت کابل سر بلندی یافت *

بر طالبان اخبار دیر کهن ظاهر و هویداست که تمام نسق و تسخیر هندوستان عشرت نشان یعني بعضي بلاد دکهن و صوبهٔ احمد آباد و مالوا و بهکر و کشمیر و بیشتر ولایت شرقی و قلعجات تعلقهٔ زمینداران با نام و نشان خصوص اطاعت راجهاي نامدار که حلقهٔ اخلاص بگوش نمودن و بندگي و سر افگندگي بدین مرتبه اختیار کردن که باوجود کمال تعصب که هر قومی را با مخالفان ملت خود مي باشد دختران خود را مسلمان نموده داخل پرستاران خاندان دودمان صاحب قران ساختن و بدان مفتخر گردیدن و بخدمات مامور گشتن و رسیدن صاحب کمالان ایران و توران و روم و در جرگهٔ جان نثاران این سلسلهٔ عالیه داخل گردیدن و هندوستان را زینت تغییر و تبدیل از وضع سابق دادن مخصوص عهد سلطنت عرش آشیاني بود *

القصه میخواستند که خود عرش آشیاني بقصد تسخیر دکن

---

(75) بداوني این جشن را درذیل سنه ۹۹۳ نوشته *

متوجه سمت جنوب گردند - درین ضمن خبر شورش افغانان روشنائي که نزدیک کوههاي پشاور با حکام پادشاهي به شوخي پیش آمده قطاع الطریقي و راهزني اختیار نموده بودند - و خبر فساد کشمیر که در ذکر صوبه و سلاطین کشمیر مفصل درج گشته بعرض رسید - و معا بظهور پیوست که والیان توران بقصد تسخیر کابل کمر بسته لشکر کشي نموده اند بسبب تواتر رسیدن اخبار ناملائم متوجه پنجاب شدند - و میرزا شاه رخ را با امراي عقیدت کیش دیگر براي تسخیر کشمیر که بیشتر مادهٔ فساد اطراف همان بود مرخص فرمودند - و زین خان کوکه را با شیخ فیضي که از مقربان خاص بود براي تنبیه افغانان مرخص نمودند - میرزا شاه رخ که بکشمیر رسید محاصره و محاربهٔ آنجا بامتداد کشید و ایام برف و شدت سرما رسید و لشکر هندوستان تاب شدائد ایام یخ و برف نیاورده بسیاري تلف شدند - لهذا میرزا شاه رخ بدون حکم صلاح دولت و رفاه حال مسلمانان دران دانسته که قرار صلح بدین شرط بمیان آورد که محصول دار الضرب و زعفران که عمدهٔ حاصل آن سرزمین است در سرکار پادشاهي بضبط در آید و لشکر دست از محاصره بر دارد - بعد عرض خلاف مرضي بظهور آمد و میرزا شاه رخ مورد اعتراض گردید - درین ضمن میرزا سلیمان جد میرزا شاه رخ بحضور رسیده در جرگهٔ مصاحبان و مقربان گشته شفیع نا کرده کاري میرزا شاه رخ گردید *

و ازانکه حکیم علي الاطلاق در هر عهدي از حکماي مشهور و صاحب کمالان مغرور آن عصر را بهمان بلا که خود را دران

فن چار دانگ میدانستند مبتلا ساخته هم آغوش مرگ نموده چنانچه افلاطون و دیگر حکمای کامل عیار بآزار اسهال و هر مرضی که در علاج آن خود را سر آمد روزگار می شمردند در گذشتند - و راجه بیربل (76) که از جمله مقربان عمدهٔ محمد اکبر پادشاه صاحب السیف و القلم گفته می شد و در فهم و فراست و دانائی و رای صائب و بزله گوئی و حاضر جوابی نادر العصر آن عهد خود را میگرفت و عمری در پست و بلند تجارب روزگار بسر برده بود - در سنهٔ هزار و یک [۱۰۰۱] (77) مطابق آغاز سال سی و یک جلوس غریب حادثه و چشم زخم بر فوج عرش آشیانی که بسرداری راجه بیربل تعین گشته بود رسید - مجمل از تفصیل آن در گزارش می آرد که بعده که زین خان و شیخ فیضی برای تنبیه افغانان روشنائی تعین گردیدند هرچند شرط سعی و تردد بتقدیم رساندند بسبب کثرت افغانان که از مور و ملخ زیاده بودند فائده مرتب نشد - بعده کنور مان سنگه را با لشکر تازه بدان مهم مرخص ساختند و روز بروز مقدمهٔ فساد آن قوم زیاد میگردید - تا آنکه راجه بیربل همراه سعید خان کهکر و فتح الله مخاطب بحکیم ابو الفتح که او هم از دانشمندان روزگار گفته می‌شد و جمعی

---

(76) در نسخ موجوده بیربل و بیربر هر دو نوشته و در تاریخ فرشته و اکبرنامه بیربل و در منتخب التواریخ بداونی و بعض نسخ آئین اکبر بیربر نوشته *

(77) بداونی و فرشته تاریخ قتل بیربل ماه صفر سنه ۹۹۴ گفته *

از امراي تجربه کار مع فوج ده هزار سوار و پیاده کارزار دیدهٔ نبرد آزما بطریق سردار مستقل علاحده بمدد زین خان و شیخ فیضي مرخص ساختند - از انکه بیربل در فن شعر هندي و لطیفه گوئي و مشیر بودن در امور ملکي و دانائي در خدمت عرش آشیاني بسیار معزز بود و کمتر بر جدائي او از رکاب راضي مي شدند و سرانجام آن مهم را موقوف برفتن او دانسته بردند وقت رخصت از راه کمال لطف دست بر دوش او گذاشته تاکید بزود مراجعت نمودن بعد فراغ تنبیه آن جماعه بدسگال فرمودند - بعده که بیربل بدان مکان رسید در ابتدا ترددات نمایان و سعي جمیلهٔ او در تنبیه و تادیب آن جماعهٔ بد عاقبت بظهور آمد و جمع کثیر ازان مفسدان را قتیل و اسیر ساخت و مکانهاي قلب آنها را بتاخت وتاراج درآورد - اما ازانکه مقابل غرور او نظر بر دانائي خود داشت در تقدیر چنان رفته بود که چشم زخمي که در تمام ایام سلطنت عرش آشیاني نرسیده بود بلکه کمتر در محاربات رو داده که از جمله چهل پنجاه هزار نفر سوار و پیاده یک متنفس جانبر نگردیدند بر او گذشت - یعني در عین ایام کوشش در پاي کوتل کوهي که درهٔ دشوار گذار پر از سنگهاي نا هموار نزدیک آن واقع شده بود جاسوسان خبر آوردند که افغانان جمعیت فراهم آورده قصد شب خون بر فوج پادشاهي دارند - بیربل بعد شنیدن این خبر بي آنکه همراهان دور و نزدیک خبر کنند و پاي مشورت بمیان آرد بقصد آنکه این سه چهار کروه درهٔ کوه را طي نموده ازان مکان که ملاحظهٔ شب خون زدن بود بر آید آخر روز با لشکر و بهیر کوچ نمود - از اتفاقات یکي از افغانان جلد رو که

دران لشکر بطریق جاسوس بود بچالاکي تمام خبر بدان سرگروه آن
کوه و سرداران آن گروه رساند - همینکه اول شب داخل دره گردید اولا
بسبب سنگ لاخ و نشیب و فراز در شب تار ترتیب فوجي که
مقرر کرده بود برهم خورد - و پدر از پسر و نفر از آقا و سپاهي از
سردار جدا افتاد - دوم افغانان از دست راست و چپ بالاي کوه
و روبرو و عقب رسیده بزدن سنگ دست و فلاخن و انداختن
پارچهٔ سنگهای فیل ربا شروع نمودند - راه پیش رفتن و برگردیدن
و تردد نمودن بند گردید و از تنگي راه و برخاستن آشوب و برسر
هم فراهم آمدن سوار و پیاده قیامت برپا گردید از هر سنگي که
فرود مي آمد و از اطراف متصل مي بارید دست و سرو پاي
سه چهار کس شکسته مي گردید و فریاد بجای نمي رسید و تمام
شب سنگ بلا بر سر اجل رسیدگان مي بارید - تیر و گولي آن قدر
مي رسید که از احاطهٔ حساب بیرون بود و تا اثر دمیدن صبح اثر
از حیات بلکه نام و نشان آن اهل ممات نماند سواي زین خان
کوکه و حکیم ابو الفتح که دران قتل عام رفیق نبودند بلکه از حرکت
لشکر راجه خبر هم بآنها نرسیده بود باقي تمام فوج از سپاه و
مردم بهیر صغیر و کبیر همراه هشت نه سردار نامي مثل راجه
بیربل و راجه دهیر (؟) و خواجه عرب بخشي فوج و حسن پټني
و ملا شیري مشهور که دران بلیهٔ دار و گیر دیده بودند و غیره بقتل
رسیدند و متنفسي ازان ورطه نجات نیافت و زین خان کوکه و حکیم
ابوالفتح بعد آن چشم زخم درانجا استقامت نتوانستند نمود - و دست
از اسباب و خیمه برداشته ایلغار کنان خود را بقلعهٔ اتک رساندند -

و مغضوب پادشاه گردیدند (و از مقولات راجه بیربل است که روزی محمد اکبر پادشاه تار یکی قبر یاد نموده اندیشه می نمودند - راجهٔ مزبور با وجود بودن قوم برهمن گفت در زمینی که جسد مبارک پرنور سرور کائنات مدفون باشد دران زمین تاریکی چرا خواهد بود) (78) *

بعدهٔ راجه تودرمل را با لشکر گران برای تدارک و تلافی آن و تنبیه مفسدان مرخص فرمودند - و راجه تودرمل بعد رسیدن آنجا تدبیرات بکار برده و قلعها ساخته بمرور ایام از اتمام مهم سرخ روئی برروی کار آورد - عرش آشیانی خواستند که بقصد تسخیر کشمیر خود بدولت متوجه شوند - محمد قاسم خان کابلی را با فوج شایسته بطریق هراول مرخص فرمودند - بعد رسیدن محمد قاسم خان طالع او یاوری نمود که قبل از رسیدن او میان سلطان زادهای کشمیر و زمیداران آن دیار که همیشه آن ملک مادهٔ شورش و نزاع بوده نفاق و نزاع تمام بمیان آمد و بیشتر از زمیداران تمن دار بمحمد قاسم خان رجوع آورده مع فوج خود بدو پیوسته بی قتال و جدال کشمیر را بتصرف ملازمان پادشاهی در آوردند - و اقبال اکبری باستقبال شتافته کار خود ساخت - اما بسبب نزاع اعیان کشمیر بعد تسخیر با محمد قاسم خان موافقت نیفتاد و بند و بست نتوانست نمود و بیشتری از مردم کشمیر بحضور باستغاثه آمدند - بنابران حکومت آنجارا بسید یوسف خان مشهدی که دختر میرزا

---

(78) این قدر عبارت فقط دریک نسخه بوده است *

هندال باو منسوب بود مقرر فرمودند - و زین‌خان اتگه را بحکومت کابل مرخص نمودند - و بعد رسیدن خبر بند و بست کشمیر درسنه نهصد و نود و هفت [۹۹۷] خود بدولت برای سیر و تفرج لاله زار و شکار آن سرزمین همیشه بهار متوجه شدند •

و درین سال خبر فوت راجه تودرمل که مدار المهام ملکي و مالي بود و کارداني و بندوبستي که او در هندوستان نموده بر صفحهٔ روزگار و دفاتر لیل و نهار یادگار مانده و سابق بگزارش آمده بعرض رسید - باعث ملال خاطر مبارک گردید • (79)

چون بسبب مراجعت خان اعظم از برار و دکهن بی نیل مقصود اورا از احمد اباد معزول فرموده بودند درینولا باز بحکومت احمد آباد مقرر فرمودند و مخاطب بکوکلتاش خان نمودند - و کابل را بمحمد قاسم خان ارزاني داشتند - و شهاب الدین خان را حاکم مالوا ساختند - و خان آعظم با فرج شایسته برای تسخیر و تادیب راجهٔ جونه‌گده که مکرر برو فوج رفته بود و سر باطاعت فرود نمي‌آورد و دم از انا الملکي میزد رفته بعد محاربات صعب و کارزار رستمانه و کوشش و کشش بسیار مغلوب و منکوب ساخته آن‌ملک را که کنار دریای شور واقع است بتصرف پادشاهي در آورد •

چون مردم کشمیر را که مدام مادهٔ شورش بوده اند با سید یوسف خان موافقت نیفتاد میرزا یادگار را بحکومت آنجا

---

(79) عبارتي که از صفحهٔ ۱۵۵ سطر ۲ تا صفحهٔ ۱۵۸ سطر ۲۰ چاپ شده آن عبارت در نسخهٔ سوم اینجا نوشته است •

مرخص فرمودند و خود بدولت بلاهور تشریف آوردند *

بعد از انکه عرش آشیانی از تسخیر بنگاله و مالوا و احمد آباد و کشمیر و بهکر و سند و اکثر زمینداران و راجهای نامدار هند خاطرجمعی حاصل نمودند از سر نو بفکر تسخیر دکهن افتادند - اول چهار ایلچی با وقار فهمیده کار بهمه زبان آشنا نزد والي برهانپور و برار و بیدر و احمد نگر روانه ساخته کلمات چند از روي نصیحت وعده و وعید آمیز نوشته پیغام نمودند - ازان جمله شیخ فیضي که علامهٔ دبیران عهد بود هرچند آنچه شرط تبلیغ رسالت بود بتقدیم رساند مفید نیفتاد - و بار دیگر فرستادها جواب ناکامي شنیده مراجعت نمودند *

درین ضمن بظهور پیوست که یادگار میرزا که دختر یکي از زمینداران کشمیر را که صاحب فتن و مادهٔ فساد بود بعقد خود درآورده علم بغي بر افراشت - و امرایي که برفاقت او تن ندادند یا قاضي آنجا قتیل و اسیر ساخته - شیخ فرید بخشي که از اولاد جعفر کذاب و بسادات رضوي زبان زد و از شجاعان مشتهر بود براي تادیب او رخصت فرمودند - و او رفته بعد قتال و جدال غالب آمده یادگار میرزا را مقتول ساخته سر اورا بحضور فرستاد عرش آشیاني بار دیگر براي سیر گل و لالهٔ بهار کشمیر بهشت نظیر تشریف برده حکومت آنجا را از سر نو بسید یوسف خان مشهدي مرحمت نموده بعد فراغ تنبیه بعضي مفسدان و بند و بست اطراف طرف قلعهٔ رهتاس تعلقهٔ پنجاب رایت ظفر آیت برافراشتند *

درین آوان خبر کشته شدن مظفر خان عرف سلطان مظفر گجراتي که بعد چندین مقابله و کارزار که هر بار فرار اختیار نموده باز اقدام

بر محاربهٔ خان خانان و خان آعظم می نمود آخر اسیر سر پنجهٔ خان آعظم گردید و چون دانست که بخواری و زاری پا مال مکافات کردار خواهد گردید حربهٔ پنهانی بهم رسانده وقت رفتن جای ضرور بدست خویش خود را هلاک ساخت - بعرض رسید - و معا مژدهٔ فتح اوڈیسه و دیگر بعضی نواح بنگاله که مانده بود از روی عرضه داشت راجه مان‌سنگه با صد و بیست زنجیر فیل فرستادهٔ او معروض گردیده باعث تفریح طبع عرش آشیانی گشت *

(80) اگر چه عبد القادر مولف تاریخ بداونی که مدتی از

---

(80) در یک نسخه بعوض این عبارت این چنین نوشته که - شیخ عبد القادر بداونی که امام محمد اکبر پادشاه گفته می شد در تاریخ بداونی تالیف خود چندین جا فقرات چند درحق محمد اکبر پادشاه نوشته که ازان صریح بوی تعصب و غرض نفسانی بمشام اهل خرد می رسد چنانچه بعد فوت او مضمون تاریخ بداونی بعرض جنت مکانی جهانگیر پادشاه رسید و حکم مقید ساختن پسر او و تاراج نمودن خانه فرمودند و با وجود از صحافان مچلکای این معنی گرفتند که خرید و فروخت تاریخ بداونی ننمایند زیاده از همه بداونی در دار الخلافه نزد صحافان یافته می شود و از شهرت این غضب سلطان قاسم فرشته و شیخ نور الحق دهلوی مولف تاریخ زبده و غیره که سه مولف در شروع عهد جهانگیر هم‌عهد بوده اند اصلا قلم را بذکر این مقدمه آشنا نساخته اند اما مسود اوراق که سوای حق گوئی کار بهضا جوئی میر و وزیر

مقربان خلوت و امام عرش آشیاني و فاضل مقرري بود ظاهرا در عقائد دیني باتفاق دیگر فضلاي آن عهد با شیخ فیضی و شیخ ابو الفضل پسران شیخ مبارک که از مقربان ومحرمان خاص عرش‌آشیانی گفته مي‌شدند اختلاف بهم رسانده بود - لهذا دربارۀ هردو برادر و جمعي که از جملۀ پیش آورد هاى آنها بودند و نزد پادشاه قرب و راه حرف زدن داشتند بعضي مذکورات خلاف عقیدۀ اسلام بزبان داده - همچنان نسبت به بندگان عرش آشیاني نیز در چندین مقدمات کلمات نا گفتني و نا نوشتني دور از قبول عقل نوشته خواهد عشر عشیر آنرا بتذکار در آورد از پاس ادب دور میداند اما ازانکه نقل کفر کفر نمي باشد چندین فقرات از نکاشتۀ عبد القادر بزبان خامه میدهد - اولا چون عقلاي آن عهد همیشه در مجالس و مخاطب فیضي و ابو الفضل را مطعون خلاف طریقۀ متشرعین و پیروان دین مي ساختند و بسبب اسم پدر آنها که مبارک نام داشت طعن عدم نجابت نیز مي نمودند مضمون خطي که مبارک به پسران خود نوشته و از روي نصیحت کلمۀ چند دران درج نموده چون نقل آن خالي از طول کلام نیست خلاصۀ آنرا مي نگارد - باباي من از فضلاى این عهد که همه جو فروش گندم نما اند و دین را بدنیا فروخته تهمت آن بر ما بسته اند

ندارد بعد تجسس و تفحص بسیار انچه از انتخاب تواریخ بداوني و غیره بر آورده بطریق انکه نقل کفر کفر نمی باشد فقره چند بزبان خامۀ صدق بیان میدهد *

از گفتهٔ حرف آنها نباید رنجید - و ازانکه از طرف نجابت ما گفتگو دارند دل بتشویش نباید نمود - در ایامي که والد من ودیعت حیات نمود من بحد تمییز نرسیده بودم والدهٔ من مرا در سایهٔ عواطف یکي از سادات ذو الاحترام در کمال عسرت پرورش میداد - و در تربیت من از طرف درس علمي و دیگر تادیب کمال سعي بکار میبرد - ازانکه پدرم مرا حسب فرمودهٔ بزرگي موسوم بمبارک ساخته بود روزي یکی از همسایهای حسد پیشهٔ آن سید والا نژاد که غمخواري و تیمارداري ما بیکسان مي نمود مادرم را بکلمات درشت رنجانیده مرا بعدم نجابت مطعون نمود - والده ام گریه کنان نزد آن سید والا مقام که از حسب و نسب پدرم اطلاع داشت رفته نالش تعدي او نمود - و آن (سید) اورا زجر و تو بیخ تمام فرمود - الحال الحمد لله که حق سبحانه تعالی ما و شمارا از فضل بي پایان خویش در سایهٔ لطف و کرم پادشاه عادل و باذل فخر زمین و زمن بدین رتبه و پایه رسانده که فضلاي عصر از راه همچشمي حسد میدارند و رشک میبرند - بعد اتمام این مضمون از ابتداي احوال شیخ مبارک مي نویسد که در ابتدا بمرتبهٔ از متکلمین صلاح شعار بود و از وجد و سماع انکار داشت از خانهٔ که دران مي ماند در صورت شنیدن صوت سرود و نغمهٔ خانهٔ همسایه اجتناب مي نمود - و دران خانه اداي صلوة و توقف جائز نمي دانست - بعد چند گاه میل بتصوف بهم رسانده دم از وحدت وجود میزد - و کار بجائي رسید که لمحهٔ بي غنا نبود - و چون دران ایام ابتداي آمد آمد فضلا و دانشمندان و سخن وران ایران و عروج دولت صاحب کمالان هردیار بود - و آنها را باهم بسبب

قرني که شيخ ابو الفضل و شيخ فيضي در خدمت پادشاه داشتند سروکار همبزمي واقع مي شد - و شيخ مبارك جوياي صحبت دانشوران بوده ازانها گرمي بازار خود ميدانست از اثر صحبت که با فضلاي ايران سواي ملا عرفي که در همان ايام از شيراز رسيده باوجود آغاز بهار شباب در فن شعر و مداحي پادشاه و گفتن قصائد و اشعار رنگين و ديگر همه کمالات بمرتبهٔ تمام شهرت يافت و نزد پادشاه معزز گرديد و باعث رشك هر دو برادر گشت و ميان همديگر سوء مزاج بهمرسيد - گويند روزي عرفي وارد خانهٔ ابو الفضل گرديد و ابو الفضل قلم در دست گرفته در تحرير ديباچهٔ قران که مي خواست بلا نقط تصنيف نمايد ببحر فکر فرو رفته بود عرفي پرسيد که مخدوم در چه فکريد در جواب گفت ميخواهم که اسم پدر خود بي نقط ظاهر نمايم عرفي گفت حاجت فکر نيست بزبان اصل خود ممارك بنويسيد - اين معني بر طبع ابو الفضل نهايت گراني نمود - باز روزي عرفي براي عيادت فيضي رفته بود نزديك خوابگاه او سگ بچهٔ چند ديد که قلادهاي زربفت با زنجير طلا در گردن داشتند پرسيد که مخدوم زادها بچه اسم موسومند فيضي گفت باسم عرفي در جواب از زبان عرفي بر آمد مبارك باشد - گويند عرفي در عين شباب بهار جواني که سال عمر او از بيست تجاوز ننموده بود مسموم گرديد که با او موافقت نيفتاد ميداشت - ميل بمذهب تشيع بهمرساند - و با آنها اظهار همرنگي مي نمود بعد چندگاه رغبت تمام بمطالعهٔ کتب حکما بهمرسانده رفته رفته از مجتهدان و پيش قدمان دهريه گرديد و پسران او راهنماي اکثر مقربان

پادشاه گردیده مطیع و منقاد خود ساختند - و مزاج عرش آشیانی را نیز در بعضي مقدمات چنان از راه برده بودند که در زبانها بمرتبهٔ اتم متهم مي ساختند - وچون خان اعظم کوکلتاش اتگه که اصل اسم او میرزا عزیز بود - و در نظم و نثر و اکثر علم از دانشوران و صاحب کمالان مشهور آن عهد گفته می شد و در خدمت عرش آشیانی از راه قرب مادر که مرضعهٔ پادشاه بود نهایت گستاخانه سلوک می نمود - و در ریش تراشیدن و سجده نمودن خلاف امرای دیگر که اطاعت امر مي نمودند بعمل نیاورده ریش را دراز گذاشته بود - و مدام با مقربان حضور خصوص با شیخ ابوالفضل و شیخ فیضي درین ماده نزاع دیني داشت - لهذا هر دو برادر و مقربان دیگر ماندن او در حضور مصلحت ندانسته تجویز صوبهٔ داری احمدآباد بعد تسخیر آن بمیان آورده اورا از پادشاه جدا ساخته بودند - بعد انقضاي چند سال بموجب درخواست والدهٔ او فرمان طلب او از راه کمال لطف بدین مضمون صادر شد که چون والدهٔ شما خواهش ملاقات شما زیاده ازحد دارد باید که نائب در احمد آباد گذاشته زود خود را بحضور سراپا سرور رسانند - خان اعظم چون سر از اطاعت امر پیچیده بود در رفتن حضور دفعیه مي نمود - باز فرمان اعتراض آمیز بدین مضمون صادر فرمودند که مگر ریش شما سنگین مینماید که درآمدن بخدمت هردو قبلهٔ خود تعلل مي ورزید بعد ورود فرمان ثاني خان اعظم که از مدت بهانه طلب بود بعضي پرگنه و مکانهاي مفسد پیشه را تاخت و تاراج نموده مبلغي کلي از نقد و جنس بدست آورده طلب سپاه را مفروغ ساخته با عیال

و اطفال ببندر کهنبایت که از انجا جهازات بهمه بنادر تردد مینمایند آمده راکب جهاز گشته روانهٔ کعبة الله گردید - بعده که بعرض عرش آشیاني رسیده فرمان استمالت نصیحت آمیز باین مضمون نوشتند که بي حصول رضاي دو کعبهٔ دل بکعبهٔ سنگ و گل رفتن خلاف شرط عقل و رای اسلام است - خان اعظم در جواب گستاخانه معروض داشته و اصلا پاس ادب و حق نمک را منظور نداشته پادشاه را متهم بدعوي نبوت نموده فقرات لغو دران درج نموده که بتحریر و تفصیل آن نپرداختن اولی - و مبالغه بدین مرتبه نموده که چون شما را بدخواهان دین و دولت از راه راست برده بدنام راه بدعاقبتي ساخته اند و نمیدانند که کدام پادشاه دعوي نبوت نموده مگر مثل کلام الله براي شما نازل گشته یا معجزه مثل شق القمر از شما واقع شده یا مثل چهار یار باصفا دارید که خود را متهم بدین بدنامي ساخته اید - بنابران که عزیز کوکه نسبت بهمه خیر خواهان دیگر که في الحقیقة بدخواه آن جنابند فدویت دارد رو به بیت الله آورده بدین قصد که آنجا مقیم گشته براي شما دعای رجعت براه راست نماید - امیدوارم که مناجات این عاصي بدرگاه قاضي الحاجات اثر بخشیده شمارا براه مستقیم باز آرد - و نیز در تاریخ بدواني نوشته که خان اعظم بعد رفتن بکعبهٔ متبرکه از سلوک شریف بآنجا استقامت نتوانست ورزید باز او بدین جناب خطا بخش و جرم پذیر رجوع آورده در ریش تراشي و سجده و در همه باب متابعت نموده - اگرچه بر عقلا ظاهر و هویدا است که مقدمهٔ دعوی نبوت در همه صورت خواه درمادهٔ از عرش آشیاني و خواه نسبت بخان اعظم که آن

چنان گستاخانه بزبان قلم داده افترای محض خواهد بود اما از مضمون خطي که آن بي سعادت از احمد آباد بوالي برهان پور در مادهٔ عرش آشیاني نوشته بود و بعد تسخیر قلعه امیر (اسیر) کتبخانهٔ حاکم برهان پور باموال دیگر بضبط در آمده - و در سنه اول جلوس جنت مکاني جهانگیر بادشاه آن نوشته همچنان بمهر و خط خان مردود از میان کتبخانهٔ مذکور بر آمده از نظر جهانگیر پادشاه گذشت - بعد مطالعه که همه مضمون مملو از کلمات لغو و فقرات لا یعني نسبت بعرش آشیاني بود بدست خان اعظم دادند و فرمودند که بلند بخواند - و آن کم سعادت بي حجابانه بآواز بلند خواند و سامعان حضور برو لعن وطعن نمودند - جنت مکاني فرمودند که اگر نسبت حق شیر با عرش آشیاني در میان نمي بود سزاور قتل بودي - و اکتفا بعزل منصب او نموده حکم فرستادن قلعه نمودند - در جهانگیر نامه تالیف کامگار بیگ مخاطب بغیرت خان مفصل بدین ذکر پرداخته *

القصه بعد رفتن خان اعظم به بیت الله شاهزاده محمد مراد را باتالیقي صادق محمد خان صاحب مدار صوبه احمد آباد فرمودند - و مالوا را بشاه رخ میرزا عنایت نمودند - و شهباز خان را به نیابت او روانه ساختند - درین اوان باز خبر فساد و غلبهٔ افغانان روشنائي بعرض رسید و آصف خان عرف میرزا محمد جعفر را برای تنبیه آن جماعت بد عاقبت مرخص فرمودند - و از تردد آصف خان که محاربات صعب درمیان آمد در اندک فرصت چهار صد پانصد سر و اسیران آن قوم بحضور رسیدند *

و دریں سال سنه هزار و چهار [۱۰۰۴] (81) مزدهٔ رسیدن میرزا رستم بن سلطان حسین نبیرهٔ شاه اسمعیل صفوي حاکم قندهار که بسبب هجوم و فساد مخالفان اطراف و اعتراض شاه ایران تنگ آمده بود با کلید قلعه معروض گردید - و بعد رسیدن حضور و دریافت سعادت ملازمت بمنصب پنجهزاري که معراج پایهٔ دولت آن عهد بود و عطای حکومت ملتان و دیگر عنایات معزز و مفتخر ساختند *

و در همان سال خان خانان را مع فوج شاهزاده دانیال و دیگر امیران کار طلب نامي برای تسخیر دکهن مرخص فرمودند - بعده که خان خانان بماندو رسید خبر مردن برهان شاه نظام الملک و لشکر کشي عادل شاه بیجا پور باحمد نگر و کشته شدن پسر برهان شاه و سر بر آوردن میان منجو نام که امیر صاحب مدار نظام الملک گشته بود و رسیدن عریضهٔ او بخدمت شاهزاده محمد مراد در احمد آباد مشتمل بر التماس طلب براي تسخیر دکهن و روانه شدن شاهزاده محمد مراد از احمد آباد بطریق استعجال بدکهن در لشکر خان خانان انتشار یافت - و متصل آن نوشتجات میان منجو و دیگر حکام برهان پور و برار متضمن بر تاکید زود رسیدن بنام خان خانان نیز رسید - و خان خانان خود را بسرعت تمام به برهان پور رسانیده راجي خان والی اسیر را با خود رفیق ساخته تا رسیدن شاهزاده محمد مراد که با بیست هزار سوار نزدیک

---

(81) بداوني و فرشته این واقعه را در هشتم محرم سنه ۱۰۰۲ نوشته *

دولت آباد رسیده بود بخدمت شاهزاده رسیده ملحق گردید - ومنجو و بعضي رفقاي او که عرائض مشتمل برطلب شاهزاده و خان‌خانان فرستاده بودند بتسلي و استمالت چاند بی بي دختر نظام الملک که فی الحقیقت دران ایام همان وارث ملک بود و در تدبیر و رای صائب و سخاوت و شجاعت و عصمت درمیان زنان نادرهٔ زمان گفته می شد پشیمان از نفاق ورزیدن وطلبیدن شاهزاده گشته باتفاق چاند بي بي بگرد آوري مصالح جنگ و فراهم‌آوردن ذخیرهٔ قلعه وتسخیر قلوب امرا و زمینداران‌نواح پرداختند - و باز مصلحت کار قرار بران یافت که چاند بي بي در احمد نگر استقامت ورزیده در محافظت قلعهٔ دولت آباد و احمد نگر کمر سعي بندد - و باتفاق امراي عقیدت کیش در استحکام برج و باره پردازد - و منجو احمد نام مجهول النسب را که براي نام وارث ملک قرار نموده بود برداشته بسرحد بیجاپور رفته با بیجاپوری اتفاق نموده بعد گرد آوری لشکر براي مقابلهٔ فوج پادشاهي تردد زیاده نمود - ازین خبر خان‌خانان با قول(82) خود آمده بمحاصرهٔ قلعهٔ احمد نگر پرداخت - و چاند بي بي مردانه وار کمر همت بسته محصور گردیده چنانچه باید در دفع ضرر قلعه و در سرانجام و اهتمام کارزار می‌کوشید - و هر تدبیري که لشکر پادشاهي در پیش بردن مور چال و کندن نقب و بستن دمدمه بخرج مبلغهای کلي می نمودند چاند بي بي در مقابل و برابر آن چنان تردد بر روي کار مي آورد که از زدن

---

(82) ن - فوج

توپهاي پیا پی و شبها فرستادن لشکر براي شبخون و خراب نمودن دمدمه و نقب کمی نمي نمود - و آخر کار بسعي بسیار مور چال و نقب باروت زیر دیوار و برج قلعه رسید و مبلغ خطیر بران خرج گردید - آن شیرزن با تدبیر بنیروي عقل خبر داري بتلاش جاسوسان با هوش از مکان اندرون و بیرون نقب خبر یافته قبل از روز یورش مردان کاري متلاشي را فرمود که از اندرون بقیاس مقابل تا جاي رساندن باروت شگافته خریطهاي باروت دو نقب بدست آوردند و براي احتیاط آن قدر مشك و کوزهاي آب ریخته که بجاي شرارهٔ آتش آب ازان طرف جوشید - و در تلاش سراغ دیگر نقب و سوراخها بودند - درین ضمن شاهزاده و خان خانان بقصد پرانیدن برج و یورش نمودن بافواج و مبارزان قلعه کشا سوار شده فرمودند که در نقبها آتش زنند زیر برجي که باروت بقدر پنجاه گز در طول دیوار پرید دران هنگامهٔ دار و گیر بلند شدن دود و برخاستن صداي زلزله افزا و باریدن سنگ و آدم مرده که مثل کبوتر بآسمان رفته معلق زنان فرود مي آمدند دلاوران کار طلب در انتظار پریدن برج و دیوار دیگر مستعد یورش بودند و از در نگرفتن آتش بنقبهاي دیگر بحیرت افتاده در یورش چستي و چابکي که بایست بکار نتوانستند برد - درین فرصت آن زن مرد سیرت بدستور مردان نبرد دیدهٔ تجربه کار برقعه پوشیده شمشیر حمائل نموده و شمشیر دیگر بدست گرفته برق کردار با مصالح تخته و چوب و بانس و سبدهای پر از گل و خریطهای کلان که همه را در عالم احتیاط موجود نموده چشم براه وقت بود بپاي دیوار از پا در آمده رسیده بزبان خوش

و ریزش زر و وعده و وعید از زن و مرد کار گرفته بجلدي و چابکي تمام رخنهٔ حصار را بند نموده توپهای خورد بران گذاشته سد راه آمد و شد و حائل آمدن لشکر گردید - و مغلان و بهادران رخنه جو باوجود حملهاي پیاپي و یورشهاي بي صرفه که آدم بسیار بکار آمدند و راه در آمدن و دخول نیافتند بعد تردد تمام روز بمکانهای خود شتافتند و همین که خسرو انجم سپاه پناه بحصار نیلگون گردون برد چاند بي بي بگلکاران و بیلداران جلد دست با مزدور بسیار در پاي دیوار بر سرکار آورده خود بر اسپ سوار شده مشعل بسیار روشن ساخته از خشت و گل و چونه و سنگ و لاش مرد ها هرچه بدست مي آمد تا اثر ظاهر شدن سفیدهٔ صبح در برداشتن دیوار و استحکام آن مي کوشید و زر در دست و دامن مزدوران بطریق انعام می پاشید - و همان شب دیوار پنجاه درعه که از سه و چهار درعه عرض کم نخواهد بود و سه درعه بلند نمود - و بهمین دستور ترددات‌ي که ازان زن سرا پا تدبیر درمحافظت قلعه و دفع شر خصمان بظهور آمده درین اوراق مختصر بتحریر آن نمیتوان پرداخت - گویند چند روز که برو عرصهٔ امید نجات تنگ گردید و اثر رسیدن کومك اطراف ظاهر نشد وغله و دیگر ذخیره قلعه رو باتمام آورد فرمود که گولهای نقره در توپ پر نموده بلشکر پادشاهي اندازند *

درین ضمن خبر روانه شدن سهیل خان حبشي نائب عادل شاه با هفتاد هزار سوار از بیجاپور انتشار یافت - و راه رسیدن رسد لشکر پادشاهي بند گردید - و کاه و هیمه دران نواح نماند - و کهي دور دست از آفت دست اندازي زمینداران و دکنیان نمي

رسید - بنابران قلت کاه و غله در لشکر بمرتبهٔ شد که اسپان و بار بردار بسیار تلف شدند - و امرای چاند بی‌بی نیز تنگ آمده صلاح بصلح میدادند - لهذا طرفین بمصالح راضی گشته پیام الصلح خیر بمیان آوردند - و قرار یافت که شاهزاده دست از مزاحمت ومحاصرهٔ قلعهٔ احمد نگر و دولت آباد و نواح آن بر دارد وبتصرف چاند بی بی و بهادر شاه نبیرهٔ برهان نظام شاه وا گذارد - و صوبهٔ برار با بعضی پرگنات احمد آباد بیدر تعلق بپادشاهزاده محمد مراد پذیرد - ونظر بر دفعیهٔ وقت ایجاب و قبول طرفین منعقد گردید - و شاهزاده محمد مراد و خان خانان رایت توجه طرف برار برافراشته بدانجا رسیده قصبهٔ شاه پور آباد نموده عجالة پای تخت خود ساخته پرگنات بجاگیر امرا تنخواه کرده جهت آرام گرفتن بسپاه و چهار پا فرستادن اطراف بفاصلهٔ نزدیک پرداختند - ومصلحت نمودند که دختر راجی علیخان برهانپوری بعقد شاهزاده محمد مراد درآوردند - ازانکه از طرف صلح دکهنیان خاطر جمعی که باید حاصل نشده بود بلکه خبر رسیدن سهیل خان حبشی با لشکر گران شهرت تمام داشت در استمالت و خاطر جوئی راجی علی خان نهایت می کوشیدند - و با سه چهار هزار سوار نزد خود طلبیده در همه باب رعایت خاطر او مرعی میداشتند - و چون پادشاه زاده را با شهباز خان‌کمبو نائب صوبه دار مالوا که بطریق کومک با خود آورده بودند بر سر منع تاراج شهر احمد نگر در ایام پیغام صلح رنجش بمیان‌آمده بود - او بی رخصت شاهزاده بر سر تعلقهٔ خود برخاسته رفت - و در همین آوان بتحقیق پیوست که سهیل خان باتفاق امرای بیجا پور و چاند بی بی

مع فوج شصت هزار سوار و توپخانهٔ عظیم که از ابتداي بنای رواج توپخانهٔ دکهن زیاده بر بلاد دیگر هندوستان بود از احمد نگر گذاشته مي آید - خان خانان باتفاق راجي علیخان و راجه رامچند و دیگر امراي رزم آزماي کار طلب و بیست هزار سوار برای مقابلهٔ فوج دکهن از شاه زاده مرخص گشته متوجه پیکار و کار زار با سهیل خان گردید - و از آب گنگ که بزبان هندی گنگا زبان زد مردم دکهن است گذشته نزدیک ناندیر کار بمقابله و مقاتله افتاد - و زد و خورد غریب بمیان آمد - و محاربهٔ صعب رو داد - و مکرر هراول هردو طرف غالب و مغلوب گشته از انکه راجی علي خان و رام چند در ابتداي یورش فرصت خالي نمودن توپخانه نداده فوج سهیل خان را برداشته بودند - و دکهنیان فوج پادشاهي را بطریق فرار طرف خود بمکان دشوار گذار گذاشته باز بر گشته از اطراف در آمده تا آخر روز جنگ را قائم داشتند - تا آنکه راجي علیخان و راجه رامچند با دو سه هزار سوار بکار آمدند - و مغلان بسیار کشته و زخمی گردیدند - و دکهنیان زیاده نیز سینه را سپر بلا ساخته ببادیهٔ عدم شتافتند - آخر هزیمت بلشکر خان خانان افتاد و کار بجائی رسید که خان خانان با چند سوار معدود و نقارچیان نزدیک توپخانهٔ خصم که در یورش اول بتصرف خود آورده بودند استقامت ورزیده قریب غروب آفتاب فرود آمد - باقي فوج مغلیه باهتمام فرار اختیار نمود و سرکشان قطار قطار شتر و استر و گاو پر از بار پیش انداخته راه پرگنات اطراف که خانهای اینها دران بود پیش گرفتند - و اکثري بسبب انتشار خبر کشته شدن خان خانان ترک رفاقت سردار نموده بطمع بدست

آوردن صندوقهاي سقرلات گرفته سرخ و سبز پر از اشرفی بتعاقب مغلان و شتران کارخانجات شتافتند - و سهیل خان با جمعی که با او بودند بخاطر جمعي فتح نمایان خود را پر بادهٔ غرور نخوت ساخته بعد غروب آفتاب در کنار رود خانهٔ که مقابل توپخانهٔ گوله رس بود بی اطلاع حال خانخانان برای پایان رساندن شب و فراهم نیامدن فوج در تاریکي بدون مشعل فرود آمد و خان خانان نظر بر توکل حق ازانجا حرکت نمودن مصلحت ندانسته آن شب را شب یلدای نا امید دانسته در انتظار صبح امید بي آنکه براحوال خصم اطلاع داشته باشد لنگر اقامت انداخته ارابهاي توپخانه را براي احتیاط بجای مورچال قرار داد از اتفاقات مدد طالع اکبري چند مشعل روشن نموده نزد سهیل خان آوردند خان خانان از روشنائی مشعلها و بنظر آمدن کثرت ازدحام دانست که سهیل زحل سیرت در مقابل آن شیر معرکهٔ شجاعت جا گرفته چون اکثر توپ و و زنبورک پر از باروت و گوله بود فرمود که دو رهکله را طرف آن سیه اختر مائل ساخته مجرا بسته آتش دهند هنرمندان آن فن بعلامت روشنائي که نشان غروب کوکب سهیل بود بآتش دادن توپها شروع نمودند همینکه چند گولهٔ جان ستان ناگهان پي درپي در مجمع دکهنیان عقل و هوش باخته رسید یک دو نفر را قالب تهي و بی سرو پا ساخت تزلزل تمام در جمیعت آنها راه یافت - و بفکر تبدیل مکان روشنائی صبح امید را بتاریکي شام مایوسی مبدل ساختند - خان خانان از اثر راه یافتن توهم در دل مخالفان بنقارچیان فرمود که صداي نقارهٔ و کرنا

بدستور شادیانهٔ فتح بلند سازند - بعده که شروع بنواختن شادیانه نمودند صدای فرحت افزای آن بگوش مغلان و دیگر همراهان فوج پادشاهي که در گوشه و کنار غار و مغاک برای بسر بردن شب تار بامید صبح نجات پناه برده بودند رسیده جان تازه در قالب آن دل و جان باختگان دمید - و جمعي که بنات النعش وار متفرق بودند مانند خوشهٔ پروین فراهم آمده بهوای صدای نقاره جوق جوق روانه شده بخدمت خان خانان رسیدند - بعد رسیدن آن جماعه باز خان خانان اشاره ببلند ساختن آواز کوس و کرنای شادي نموده بار دیگر دستهٔ از سواران برهنمونی آن صدای روح پرور فرحت افزا خود را در خدمت آن سپه سالار رساندند - همچنان هر بار جمعي که میرسیدند غرش کوس و نفیر بلند آوازه گشته در گوش دکهنیان حکم هزار پا بهم رساند و عذاب روح آن جماعت میگردید - و برای مغلیه سرمایهٔ سرور و شادي گشته رهبری بخدمت خان خانان مي نمود - چنانچه تا بنزدیک رسیدن اثر صبح یازده دفعه تفسیر آیهٔ نَصْرٌ مِنَ اللّٰهِ وَفَتْحٌ قَرِيْبٌ بگوش دل باختگان آن تیه سرگردانی رسید - و نقیبان سهیل خان نیز بفریاد نعره و بانگ وحشت افزا فوج ابتر متفرقهٔ خود را مي خواندند و دکهنیان از شنیدن آواز دهل فتح مغلان و صدای توهم افزای مردم خود متوهم گردیده تا مقدور گوشه و کنار اشجار پناه خود قرار میدادند معهذا قریب دوازده هزار سوار نزد سهیل خان فراهم آمدند - و نزدیک خان خانان قریب چهار هزار سوار مغلیه جمع شدند - خان خانان مصلحت دران دانست که هنوز تاریکی همرنگ حبشیان حائل

چشم دکهنیان است و سهیل خان نیز بر کمیت فوج مغلان اطلاع نیافته - بر خصم تیره روز در تاخت سبقت باید ورزید - و فرمود که صدای کوس رزم با نعرهاي جانگداز جوانان نبرد، جو بلند سازند - تکبیر گویان جلو ریز برسر خصم تاخته در حملهٔ اول فوج سهیل خان را از پیش برداشته بتعاقب پرداختند - و بزخمهای پیهم که بسهیل خان رسید از اسپ سرنگون افتاد - و هوا خواهان آن بد خواه سپر اجل او گشته نیم‌مرده اورا برداشته از معرکه بدر بردند - و مغلیه دست از تعاقب برنداشتند - و از کشتها پشتها ساختند - و دکهنیان آنچه بتاراج متصرف شده بودند از راه نیک معاملگي مضاعف آن واپس داده حتی بجان مضایقه روا نداشتند - وخان‌خانان بآوازهٔ فتح و نصرت بکمال سرخروئي خود را بخدمت شاهزاده محمد مراد رساند - و مورد آفرین و عنایات گردید - بعد از چند روز از شعله افروزي آتش حسد محمد صادق خان شاهزاده را با خان‌خانان ملال خاطر بهم رسید - بحضور معروض داشت - بجاي خان‌خانان سید یوسف خان مشهدي و شیخ ابو الفضل تعین گردیدند - خان خانان بحضور رسیده بسبب رعایت خاطر شاهزاده چند روز مصلحة مغضوب بود - و سید یوسف خان و شیخ ابو الفضل باظهار حسن تردد قلعهٔ پرناله و کهیرله و کاویل تعلقهٔ نظام الملک بتسخیر در آوردند - و مورد تحسین و آفرین گردیدند - و درهمان اوان بتقاضاي مهمان‌کشي چرخ نیلگون سرو نونهال شاهزادهٔ محمد مراد بباد صرصر اجل از پا در آمد - و دکهنیان از اطراف زور و هجوم آورده اکثر پرگنات و قلعجات تازه بتصرف آورده را باز متصرف شدند - و خلل تمام

در بندوبست مردم پادشاهي انداختند - و شیر خواجه که جاگیردار عمده گفته میشد بعد محاربه شکست فاحش یافته بحادثهٔ تاراج رفت - و متواتر خبرهاي آشوب دکهن بعرض مي‌رسید - و باعث ملال خاطر عرش‌آشیاني میگردید - تا آنکه باز خان‌خانان را باضافه وخلعت و دیگر عنایات سرفرازی بخشیده جانان بیگم دختر اورا بعقد شاهزاده دانیال درآورده هردو را باتفاق بی‌نفاق رفیق ساخته صاحب اختیار نسق ملک و مهم‌دکهن نموده روانه فرمودند - و سال دیگر که سال هزار و هفت هجری [۱۰۰۷] باشد انتظام مهام اطراف آگره و دهلی و پنجاب و مهم با رانای چتور بشاهزاده محمد سلیم مقرر و منصوب نموده خود با هشتاد هزار سوار رایت ظفر پیکر براي تسخیر دکهن برافراشتند - وچون بعد کشته شدن راجي علي خان فاروقي والي برهان پور از بهادر دل (83) پسر او نسبت بخدمتگاري و اطاعت که از پدر او بظهور آمد کوتاهی ظاهر گردید بخاطر رسید که تا قلعهٔ آسیر و ملک خاندیس باحاطهٔ تسخیرنیاید و بدون آنکه این پارچه سنگ را از میان برداریم بر صوبجات دیگر کمر بستن خلاف رای سلیم است - لهذا بشاهزاده دانیال و خان‌خانان فرمان صادر شد که خود را زود باحمد نگر رسانده بتسخیر آن پردازند - که ما بدولت متوجه تسخیر قلعهٔ آسیر میگردیم - خان‌خانان در رکاب شاهزاده بموجب حکم بپاي قلعهٔ احمد نگر رسیده به پیش بردن مورچال و کندن نقب و بستن دمدمه پرداخت و دکهنیان از اطراف مثل مور و ملخ فراهم آمده

---

(83) در تاریخ فرشته نامش بهادر خان نوشته *

بزدن کہي و شوخي نمودن بر بهير لشکر شروع نمودند و چاند بي بي به بندوبست برج و باره و گرد آوري آلات جنگ و جذب قلوب سپاه و فراهم آوردن ذخيره آنچه شرط تردد و سرداري است بعمل مي آورد - و عرش آشياني بعد نزديک رسيدن به برهان پور امراى قلعه کشاي کار طلب را براي محاصره و پيش بردن مورچال جا بجا مقرر فرمودند - و آنچه تردد در تسخير قلعه از بهادران جان نثار بظهور آمده و لشکر فاروقي هر آنچه در محافظت قلعه و از تاختهاي بهادرانه بر افواج پادشاهي چنانچه طريقه دلاوران بانام و ننگ است کوشيدند درين اوراق بتذکار آن مفصل پرداختن از سر رشتهٔ اختصار بيرون افتادن است - اگرچه درالسنه شهرت تمام دارد که چهار پنج سال ايام محاصره بامتداد کشيد اما آنچه از تواريخ بتحقيق پيوسته در اوائل سنه هزار و هشت [۱۰۰۸] بمحاصره پرداختند و در آغاز سال هزار و دوازده [۱۰۱۲] قلعه بتسخير در آمد - گويند که در درياى تبتي متصل شهر برهانپور پارچهٔ سنگ کلان بود بعده که بفرمودهٔ حضرت شيخ برهان‌الدين که از بزرگان دين آن‌عهد بودند بزرگان فاروقي بناى آبادي شهر برهان پور بنام آن پير دين گذاشتند شيخ فرمودند که تا اين پارچهٔ سنگ بصورت اصل خواهد بود ملک بتصرف شما خواهد ماند همين که اين سنگ بصورت فيل تبديل خواهد يافت قلعه و سلطنت اين ولايت از سلسلهٔ شما بيرون خواهد رفت - عرش‌آشياني بعد امتداد ايام محاصره که شهر بتصرف آمده و قلعه مانده بود بر گفتهٔ مقتداي فاروقيها مطلع شده فرمودند تا سنگ تراشان چابک دست دست بدست آن پارچهٔ سنگ را تراشيده

بصورت فیل ساختند - و این معني نظر بر حسن عقیدت که در بارهٔ پیر خود داشتند باعث حوصله باختن سلطان بهادر گردید - و در ذخیرهٔ غله که باقي مانده بود دواب کرم افتاد - و تعفن بمرتبهٔ گرفت که خوردن آن بر چار پایان دشوار گردید تا بآدمها چه رسد - و خبر نزدیک رسیدن تسخیر قلعهٔ احمد نگر بسعي و تردد خان خانان نیز انتشار یافت - بهادر دل باخته سراسیمهٔ کار و بار گشته بعد عهد امان قلعه را بتصرف اولیاي دولت قاهره در آورد - و خزائن ودفائن بسیار سواي. دولت فاروقیه بابت عهد آسا اهیر که باني قلعهٔ آسیر بود و ذکر او در سلطنت فاروقیان بگزارش در آمده زیر خاک مدفون بر آمد - و اقمشه و تحف بیشمار بضبط سرکار در آمد - و شاهزاده دانیال و خان خانان که بعد ترددات نمایان و کوشش و کشش بسیار کار بر چاند بي بي تنگ ساختند در اکبر نامه و تاریخ فرشته بشرح و بسط درج است - و بروایتی چاند بي بي بعد از ملاحظهٔ آنکه کار از دست رفته بتدبیري در هلاک خود کوشید که احدي واقعي بر احوال او مطلع نگردید - و اقوال مختلف درین باب زبان زد کهن سالان دکهن گردیده بود - قلعه بتصرف پادشاهي در آوردند و بحضور سراپا سرور رسیده بعطاي اضافه وفیل و جواهر مفتخر گردیدند - و از انتشار اخبار وزیدن نسیم فتح و فیروزي چغته در اطراف قلمرو هندوستان خصوص دکهن ابراهیم عادل شاه والي بیجاپور عریضهٔ تهنیت و پیشکش مع التماس قبول بیگم سلطان دختر براي شاه زاده دانیال با فراوان مال بحضور ارسال داشت بشرف قبول در آمد و جمال الدین حسین را براي آوردن

عروس مامور نموده روانه فرمودند *

درین ضمن خبر شورش پادشاهزاده محمد سلیم بعرض رسید - انتظار آمدن دختر عادل شاه نکشیده نظر بردفع فساد سلطنت عروس و ملک نوبتصرف درآمدهٔ جنوبي را به شاهزاده دانیال باتالیقي خان خانان سپرده در دکهن گذاشته رایت مراجعت بفتح و نصرت طرف اگره برافراشتند *

برارباب خرد پوشیده نماند که ذکربغي ورزیدن جنت مکاني جهانگیر پادشاه در ایام شاهزادگي محمد قاسم فرشته و دیگر مورخان که هم عهد جنت مکاني بودند در رعایت ملاحظهٔ آن پادشاه باشاره اکتفا نموده مفصل بزبان قلم نداده اند - اما میرزا کامگار مخاطب بغیرت خان برادرزادهٔ حمید الله خان که بتحریر احوال جنت مکاني کمیت خامه بجولان در آورده و نسبت بمعتمد خان در راست نویسي کوتاهی قلم را کمتر کار فرموده شمهٔ از ایام بغي نمودن شاهزاده محمد سلیم باحاطهٔ بیان آورده است - مجمل ازان مي نگارد - که بعده که در سنه هزار و هشت هجري [۱۰۰۸] رایت ظفر اثر عرش آشیاني برای تسخیر دکهن برافراشتند پادشاهزاده محمد سلیم را مخاطب به شاهنشاهي ساخته تسلیم ولي عهد فرموده صوبهٔ اجمیر را در تیول آن پادشاهزاده والاگهر عطا نموده بمهم استیصال راناي چتور نامزد فرموده راجه مانسنگه خسر پورهٔ پادشاهزاده و شاه قلي خان که از امراي کار طلب نامدار بودند با امراي رزم آزماي دیگر در رکاب پادشاهزاده تعین نموده بعنایت فیل و جواهر و لک اشرفي مفتخر ساخته رخصت

فرمودند - و صوبهٔ بنگاله را که از راجه مانسنگه تغییر نموده بودند بدستور سابق بحال فرموده چنان مقرر فرمودند که راجه خود در خدمت شاهنشاهي بتقديم خدمت پادشاهي کوشد - و جگت سنگه پسر کلان خود را یا هرکرا مناسب داند به نیابت بنگاله روانه سازد - و بعد رسیدن بحوالی اجمیر خود شاهنشاهي بسیر و شکار آن دیار مشغول گشته فوج دریا موج را براي تنبیه و گوشمال راناي بدسگال روانه فرمودند - و رانا از وصول موکب و دبدبهٔ لشکر فیروزي اثر مکان خود را گذاشته چند محال پادشاهي را تاخت و تاراج نمود - چون از هر چهار طرف فوج هامون نورد نبرد آزما باطراف آن تبه کار درآمدند عقل و هوش باخته سراسیمهٔ کار خود گشته بجبال دشوار گذار خود پناه برد - و بهادران یکه تاز داخل ملک او گشته هرجا اثر آبادي یافتند زیر سم اسپان پایمال ساختند - و در گردآوري و اسیري مال و عیال کفار پرداختند - و چندین هزار بردهٔ هندو نژاد ان بد مآل در تصرف غازیان در آمدند - درین حال خبر شورش و فتنهٔ زمینداران طرف بنگاله و غلبهٔ مفسدان آن ضلع و شکست یافتن نائب راجه مانسنگه بعرض شاهنشاهي رسید - شاهزاده کنکاش قصد توجه بنگاله با امیران همراه درمیان آوردند - بعضي امیران فتنه جو و واقعه طلبان هرزه گو مصلحت دادند که درین وقت که پادشاه بمهم دکهن پرداخته اند و مسافت بعیدهٔ چند صوبه عقب گذاشته منصوبهٔ عظیم در پیش دارند اگر راجه مانسنگه را براي نسق بنگاله مرخص ساخته خود بمدد جوهر غیرت و برش تیغ شجاعت متوجه سمت آگره شده پرگنات و محال سیر حاصل خالصه و جاگیر داران آن ضلع را

بتصرف خود در آورده بفراهم آوردن خزانه پردازند تردد موقع خواهد بود - بتقاضاي ايام شباب و مصلحت خام احباب راجه مانسنگه را خلعت و اسپ عطا فرموده طرف تعلقهٔ او مرخص ساخته مهم رانا را موقوف داشته عازم آگره گرديدند - همه جا محال پادشاهي و جاگير داران را بتصرف آورده نزديك قلعهٔ آگره رسيده شرف نزول فرمودند - قليج خان حارس قلعه که در تدبير و منصوبه مشهور بود از قلعه بر آمده مع نذر و پيشکش و اظهار عقيدت و اطاعت و فدويت ملازمت نمود - و آنچه شرط راي صائب بود بکار برده خود را چنان خير خواه بپادشاهزاده وا نمود و برهنمائي دفع بد نامي شاهنشاهي پرداخت که هرچند بدخواهان هردو دولت در مقيد ساختن قليج خان و تعيين نمودن قلعه دار ديگر بجد شدند شاهزاده بدان مصلحت هم داستان نشده اورا خلعت بحال داشتن قلعه داري از طرف خود عطا فرموده بقلعه باز مرخص ساختند - و فرمودند که از هر طرف به بند و بست قلعه پردازد - و مريم مکاني والدهٔ ماجدهٔ عرش آشياني که پادشاهزاده را زياده از فرزند ارجمند خود دوست مي داشتند از شنيدن اغواي برهمکاران و بحال ماندن مزاج پادشاه زاده بقصد پند و نصيحت آن زيبندهٔ سرير و افسر از قلعه برآمدند - شاهنشاهي برين معني اطلاع يافته از راه خجالت و ادب بر کشتي نشسته با جمعي از مردم خاص راه اله آباد اختيار نموده لشکر را براه خشکي روانه فرموده ملاحان را بعطاي انعام سرگرم کشتي راندن ساختند - و مريم مکاني آزرده خاطر گشته بقلعه مراجعت نمودند - و شاهنشاهي باله آباد رسيدهٔ همه محال پادشاهي را

بملازمان سرکار خود مع اضافه و خطاب عطا فرمودند - و همه جا حکام خود مقرر و منصوب نمودند - و صوبهٔ بهار را بشیخ جیون کوکهٔ خود با خطاب قطب الدین خان مرحمت فرمودند - و سرکار جونپور بلعل بیگ (83) عنایت فرموده سرکار کالپي را بتم بهادر (84) مرحمت نمودند - و سي لک روپیه نقد از خزانهٔ پادشاهي که موجود بود بتصرف خود در آوردند - چون این خبر از نوشته اخبار نویسان و زباني منهیان بعرض عرش آشیاني رسید و در تمام اردو خیمه بخیمه انتشار یافت و زبان زد خاص و عام گردید و متواتر بعرض عالي رسید - درین ضمن خبر انتقال پادشاه زاده دانیال که با عروس جهان بکام دل همبستر نگشته بصد حسرت ازین جهان فاني رحلت نموده نیز بعرض رسید - پادشاه از راه فرط محبت که از ابتدا نسبت بهمه فرزندان بآن ثمر شجر خلافت زیاده داشتند خصوص از داغ فرزندان دیگر بانواع غم و الم مبتلا گردیده بودند براهنمائی عقل حوصلهٔ بردباري کار فرموده گوش بر حرف بر همکاران واقعه طلب و هرزه درایان سراپا مطلب نه نموده از جا در نیامده از راه لطف و شفقت پدرانه فرمان عنایت آمیز نوشته مصحوب محمد شریف پسر خواجه عبد الصمد شیرین قلم که با پادشاه زاده همدرس بود و با هم همبازي بودند روانه نموده زباني نیز کلمات لطف آمیز و نصیحت مملو از اظهار شفقت و محبت و اشتیاق دیدار و طلب حضور بکمال شفقت

---

(83) ن - لاله بیگ

(84) ن - یتیم بهادر

و سرور موافق مضمون فرمان ارشاد و پیغام نمودند - بعد رسیدن محمد شریف شرط استقبال و تعظیم بجا آورده فرمان را گرفتند و بمطالعهٔ مضمون قصد احرام حضور و قدمبوس بخاطر آورده با همدمان همراز مصلحت بمیان آوردند - آخر از بد مددي و مشورت برهمکاران ظاهر بین جرأت بر اقدام و رفتن حضور ننمودند - و محمد شریف را آخر مرخص نساخته نزد خود نگاهداشته وکیل السلطنت خود ساختند - باز که بتازگي حقیقت سلوك آن نوباوهٔ گلشن سلطنت با محمد شریف بعرض رسید عرش آشیاني باوجود نزدیک اتمام رسیدن مهم دکهن که اگر چندگاه دیگر دران ضلع رایت ظفراثر می افراشتند اکثر قلاع و بلاد نظام الملکی و عادلشاهي بتسخیر می آمد خان خانان و شیخ ابو الفضل را در برهانپور گذاشته کوچ بکوچ متوجه دارالخلافت آگره گشتند - از شنیدن توجه عرش آشیاني باگره زیاده از سابق بفراهم آوردن فوج و ترتیب لشکر پرداخته خواجه عبد الله را خطاب عبد الله خان مع اضافهٔ نمایان عطا فرمودند - همچنان اکثر از نوکران خود را که آثار شجاعت وکارطلبی آنها بود اضافهٔ خطاب و جاگیر عطا نموده برهمدیگر امتیاز بخشیدند - بعده که عرش آشیانی اواخر سنه هزار و ده هجری [۱۰۱۰] در دارالخلافت نزول فرمودند شاهزاده با سي چهل هزار سوار و مصالح کارزار باشتهار ملازمت پدر بزرگوار عنان توجه طرف دارالخلافت معطوف داشتند - و در راه جاگیر بسیاری از امراي حضور بتاراج در آوردند - چون بجاگیر آصف خان رسیده در اتاوه شرف نزول فرمودند وکیل آصف خان لعل گران بها فرستادهٔ آصف خان مع عرضه داشت

که باشاره عرش آشیاني فرستاده بود گذراند معهذا مبلغي کلي از جاگیر او بوصول آوردند - و بهر هفته بل هر روز خبرهای ناخوش و عرضه داشتهاي فتنه افزاي اطراف بعرض عرش آشیاني می رسید و امراي حضور که جاگیر در صوبهٔ بهار داشتند خصوص آصف خان نالش زیاده می نمودند و سخنان هرزه و کلمات فساد افزا بعرض می رساندند - و عرش آشیاني در جواب آنها سواي کلمهٔ لطف آمیز و محبت و شفقت افزا در مادهٔ فرزند ارجمند بر زبان نمي آوردند - بعد از انکه فریاد از حد در گذشت و خبر قصد کوچ از اتاوه بعرض رسید خلل عظیم در بند و بست سلطنت بهم رسید و عالمي در رجا و بیم سر گردان کار و باز خود گردید - و عرش آشیاني را خوشوقتي دیدار راحت آثار نور الابصار بوحشت وسوسهٔ چگونگي مآل کار خود و آن سرمایهٔ عمر و زندگاني مبدل گشت - فرمان قضا جریان بدین مضمون بنام آن قرة العین صادر فرمودند که اگرچه اشتیاق دیدار آن فرزند کامگار زیاده ازان ست که بتحریر آرد اما آمدن فرزند بدیدن پدر مشتاق بدین حشمت و شکوه بر خاطر محبت اثر شاق و ناگوار می نماید اگر مطلب از نمودن تجمل و غرض از عرض لشکر و سپاه است مجراي آن فرزند ارجمند بظهور آمد - مناسب آن ست که مردم زیاده را بجاگیر مرخص ساخته بدستور مقرري جریده رسیده دیدهٔ رمددیده و دل حرمان کشیدهٔ پدر را منور و خورسند سازد - و اگر از هرزه درائي بدخواهان وسواسي و توهمي که ازان اصلا بنسبت آن فرزند سعادتمند در دل ما راه نیافته بخاطر رسیده عنان مراجعت

طرف اله آباد معطوف ساخته وسوسهٔ دیگر بالکل بخاطر نیاورده هرگاه نقش توهم از دل آن فرزند شسته و رفته گردد بملازمت شتابد - چون شاهزاده بعد نزول فرمان سرا پا لطف و شفقت بر مضمون اطلاع یافتند و باقي متردد خاطر گشته بآن شان و دبدبه بخدمت ولي نعمت رفتن و با آن همه لطف فرزند نوازي که در چنان حالت از هیچ پادشاهي و هیچ پدري در حق فرزند بظهور نیامده خلاف حکم بعمل آوردن نشان بي سعادتي دانسته در اتاوه توقف نمودند - و عرضداشتي مشتمل بر عذر آنکه مرا بجز ارادهٔ قدم بوسي و آرزوي ملازمت اندیشهٔ دیگر که بر دل و زبان بدگویان وافعه طلب گذشته نبود الحال که چنان حکم رسیده اطاعت امر نمودن واجب دانسته چند روز از خدمت خداوند و مرشد و قبلهٔ خود جدا ماندن ضرور و لازم گردید - و کوس مراجعت بطرف اله آباد بلند آوازه ساخت - و دران زودي از روي کمال لطف و راي صائب و فرزند نوازی بر خلاف دیگر سلاطین فرمان عطاي صوبهٔ بنگاله و آدیسه بطریق اقطاع و صوبهٔ داري بالاستقلال بنام شاهزادهٔ والا قدر صادر فرموده برفق و مدارا دران درج نمودند که همه جا مردم خود را تعیین نموده بضبط و نسق ملک بخاطر جمعي پردازد - وسوسه و دغدغهٔ خلاف مرضي از دل بر آرد - شاهزاده شکر آن عنایات و عذر عدم قبول تعیین مردم خود بحضور معروض داشته سرداران و جمعیت از خود جدا نمودن مصلحت کار ندانستند - و در اله آباد چند گاه توقف فرموده آنچه دستور سلاطین و فرمان روایان مي باشد در عطا نمودن منصب و اضافه و خطاب و نقاره و جاگیر و مقرر نمودن

محالات امرای حضور بعمل می آوردند *

درین اوان خبر روانه شدن شیخ ابو الفضل از دکهن بموجب حکم عرش آشیانی بقصد حضور از زبانی منهیان ظاهر گردید - ازانکه از مدت آن شاهزادهٔ ذوالاقتدار را از بعضی اطوار ناهموار آن صاحب مدار اکراه و ناخوشی تمام در خاطر راه یافته بود - و گاه گاه در خلوت می فرمودند که هردو برادر پدرم را از راه برده اند و میدانست که بعد رسیدن حضور در مادهٔ آن سزاوار افسر و تاج طریقهٔ بد خواهی بظهور خواهد آورد راجه نرسنگ راو که وطن نزدیک گوالیار داشت بشهرت رخصت وطن مرخص فرموده خفیة اشاره نمودند که خود را قبل از رسیدن او رسانده سر راه برو گرفته بیخبر برو تاخته در قطع شجر حیات آن دهر پرست کوشد و راجه موافق ارشاد وحکم بعمل آورده بطریق ایلغار بوطن قبل از نزدیک رسیدن او رسیده بر قابوی وقت خود را غافل برسر او رسانده کار او را ساخته نام او ازصفحهٔ دهر و جماعهٔ دهرپرستان برداشت - جنت مکانی در جهانگیر نامه که خود بتحریر سوانح ایام فرمانروائی خویش پرداخته اند بزبان خامه داده اند که چون آن مقتدای ملحدان باعث بدنامی نام نامی عرش آشیانی گشته بود کار اورا بدان تدبیر ساختم *

القصه بعد عرض هرچند درخدمت عرش آشیانی گرانی نمود افسوس زیاده نمودند - اما در ظاهر تحمل را کار فرموده برهنمونی رای عقده کشا خدیجة الزمانی مهد علیا سلیمه سلطان بیگم را که در دانائی و کاردانی و سخن سنجی سحر آفرین بود

براي تسلي و هدايت و دلجوئي فرزند ارجمند مع فيل خاصه
فتح لشکر نام مشهور و خلعت و جواهر و ديگر تحف روانه ساختند
و پيهم از ارسال انواع اقمشه و ماکولات و ملبوسات بطريق هديه آن
نور حدقهٔ سلطنت را ياد و شاد مي فرمودند و بمرهم لطف و
عنايت و دواي اقسام تدبير دل رسيده فرزند را حکيمانه تداوي
مي نمودند - چون بيگم نزديک رسيد آن درة التاج بکوکبه و دبدبهٔ
تمام بر آمده آداب فرزندي بجا آورد - و بيگم به پيغام التيام آميز و
افسانه و افسون محبت انگيز از زبان پادشاه بنوازش خطا بخشي
و جرم پوشي اميدوار ساخته زنگ کدورت وسواس از دل پر هراس
آن سلطنت اساس بصيقل پند و وعظ زدودند - و آن نير سپهر جاه
را با خود گرفته عازم حضور گشتند - از تکليف شاه زادهٔ والا مقام قرار
چنان دادند که روز ملازمت حضرت مريم مکاني جدهٔ ماجده
باتفاق خديجة الزماني سليمه سلطان بيگم که دستگيري هر دو جده
و مادر مهربان عذر خواه عصيان و جرائم باشد در پاي عرش
آشياني اندازند - و درباب عفو تقصيرات که عرضه داشت نمودند درجهٔ
پذيرائي يافت - و بعد رسيدن نزديك دار الخلافت حضرت مريم
مکاني والدهٔ عرش آشياني يک منزل رفته آن گوهر درج صاحبقراني
را تنگ در آغوش شفقت گرفته بهزاران اعزاز برفاقت مهد عليا
بخانهٔ خود آوردند - و بعد آن عرش آشياني همانجا تشريف بردند
و جدهٔ ماجده برخاسته برفاقت خديجة الزماني سر شاهزادهٔ والا
گهر عاليقدر برقدم مبارك پدر بزرگوار انداختند - پادشاه بکمال لطف
و شفقت سر فرزند عزيزتر از دل و جان را برداشته تا مدت دربغل

گرفته دیدهٔ هجران دیده را از دیدار فرزند روشن ساختند - و رقت زیاده نمودند - از جملهٔ پیشکش و نثار هزار مهر و هفت فیل قبول فرمودند و بعطاي فیل و اقسام جواهر و مرصع آلات معزز ساختند - و دستار از فرق مبارک برداشته برسر فرزند جگر پیوند گذاشته فرق اعتبار آن نور دیده را برآسمان برین رساندند - و از سرنو نوید ولي عهدي بالاستقلال نمودن را سامعه افروز عالمیان ساخته حکم بلند نمودن آواز شادیانه فرموده از صداي کوس عشرت افزا گوش بدسگالان منافق و هوا خواهان موافق پر ساختند - و بعد جشن و بزم بهجت افروز بانقضاي چند روز مهم رانا بدستور سابق بنام آن زبدهٔ دودمان سلطنت مقرر فرمودند - و روز دسهره مرخص نموده جمعي از امراي نامدار تعیین کردند - بعده که در فتح پور نزول واقع شد براي رسیدن خزانه و لشکري که همراه حکم شده بود چند روز مقام ضرور گردید و از تغافل متصدیان در سرانجام مطالب تاخیر رو داد و این معني باز از سرنو مادهٔ برهم خوردن مزاج و آشفتگي خاطر آن درة التاج گشت - و بخدمت بادشاه معروض داشتند که هرگاه متصدیان سرکار در سربراه نمودن و سرانجام دادن مصالح ضروري مهم تکاهل ورزیدند و این مرید که حکم آن مرشد و قبله را بجاي حکم خدا میداند بموجب فرموده برآمده چند روز در انتظار بگذراند و اثري از سرانجام دام و درم بروي کار نیامد تقصیر غلام چیست - و بتحقیق فدوي عقیدت آئین رسید که مکرر بسماجت درخواست مطالب ضروري و شکوهٔ متصدیان دولت مدار و کار پردازان کفایت شعار بمیان آوردن خود را سبک و بي اعتبار ساختن و بوسر چاه زبان هرزه درایان انداختن

است - و بر عالمي ظاهر و هويداست که مهم رانا بآن وسعت ملک
وجبال قلب بدون زر و لشکر و سرانجام توپخانهٔ خاطرخواه که در چهار
طرف ماواي او محاصره نمايند صورت گرفتن متعذر - و هر بار سماجت
و لجاجت بکار بردن باعث ملال خاطر اشرف و خفت خود
گرديدنست لهذا اراده و التماس دارد که اين مريد را چندگاه بجاگير
مرخص فرمايند که درانجا رفته بمصالح و سرانجام فراهم آوردن آن
کوشيده بخاطر جمع در تقديم خدمت مامورهٔ پردازد - بعد عرض
بخت النسا بيگم عمهٔ شاهزادهٔ بلند اقبال را با يک دو امير محرم
مامور فرمودند که رفته بتسلي آن درة التاج پردازد - فائده مرتب
نشد - و هرچند آن حجله نشين سرادق جاه و جلال در دلاسا و
فهمانيدن برادر زادهٔ بهانه جو کوشيد بجاي نرسيد - ناچار آن پادشاه
افلاطون منش نظر بر پاس خاطر آن گوهر بحر سلطنت طوعا وکرها
برفتن اله آباد مرخص ساختند و از فتح پور کوچ نموده کوچ بکوچ
بکوکبه و شان خسروانه متوجه اله آباد شدند - هرچند بعضي
هواخواهان ظاهر بين مصلحت خام عدم تقاضاي وقت بميان
آوردند عرش آشياني گوش بحرف برهمکاران نداده بلکه از راه اظهار
کمال عنايات و شفقت موافق ايام زمستان و تقاضاي سال براي آن
تازه نهال گلشن عزو ناز نيمه آستين پوست روباه سفيد که خالي
از ندرت و تحفگي نبود با تحف ديگر پيهم براي دفع توهم شاهزادهٔ
جوان بخت روانه فرمودند - درجواب عرضداشت متضمن بر شکر
عنايات عطيهٔ مرشد و قبله بنوشتند - و بعد رسيدن بسرحد اله آباد
بهملن رويهٔ سابق بتغيير نمودن جاگيرداران عمدهٔ حضور پرداختند -

و فتنه جویان واقعه طلب در عرض رساندن و شعله افروزی هنگامهٔ فساد تقصیر نمي نمودند - و پادشاه شنیده ناشنیده مي انگاشتند - و عبد الله خان که نواخته و پیش آوردهٔ شاهزادهٔ والا نژاد بود چون گاه گاه در خلوت کلمات نصیحت آمیز بزبان از راه عقیدت خاص می آورد مفید نمي افتاد - وقت یافته برخاسته بخدمت پادشاه روانه گردید - درهمین آوان چون والدهٔ خسرو که همشیرهٔ راجه مانسنگه می‌شد سوداي مزاج بهمرسانده بود و از اداهاي خارج و اطوار ناهموار خسرو ناخلف که سه سال از شاهزادهٔ عالی نژاد بلند اقبال محمد خرم کلان بود و نظر بر عنایات و توجهات جد بزرگوار و پدر نامدار که نسبت بخسرو درحق آن غرهٔ جاه و جلال زیاده مبذول میگردید از راه حسد برخود هموار نمي توانست بود و در خدمت پدر گستاخانه و بي ادبانه سلوك مي‌نمود - و عند الفرصت بخدمت جد بزرگوار طریقهٔ غمازي از طرف شاهنشاهي بکار برده شعله افروزی عناد مي نمود و مادر او درمنع آن می‌کوشید و فائده نمي بخشید علاوه مرض سودا گردیده بود - درین آوان روزي خود را از غصهٔ اطوار آن فرزند بد عاقبت از افیون مسموم ساخت - و برخاسته رفتن عبد الله خان و واقعهٔ والدهٔ خسرو معا بعرض شاهزادهٔ نامدار رسید و باعث الم خاطر گردید - و درهمان ایام کدورت اثر یکي از واقعه نگاران حضور شاهزاده را با یکي از خاصان امرد که خالي از وجاهت هم نبود و منظور نظر عالي بود تعلق سرشار روداد او را از راه برده با خودگرفته بطریق فرار راه دکهن اختیار نمود - بعد عرض مردم براي گرفته آوردن هر دو تبه کار تعین گردیدند از چهار پنج منزلي

مقید ساخته آوردند - فرمودند که هردورا رو بروي شاهزاده پوست بکشند
ازین ماجرا در حالت بعرض عرش آشیاني رسید - علاوه اینکه هر روز از
زباني جاگیرداران آن نواح نالش تعدی شاه زاده معروض میگردید
بغایت بخاطر پادشاه که اصلا طبع مبارك بر چنان سیاست
و ظلم راضي نبود نهایت گراني نمود و فرمودند سبحان الله ما هرگز
بپوست کندن گوسفند مذبوح بحضور خود راضي نشدیم نمیدانیم فرزند
ما بدین مرتبه سختي قلب از چه راه بهمرساند - درین ضمن وا سوختنهای
بیداد تاراج و تغییر نمودن جا گیر بعرض رساندند که در عالم افراط
شراب خانه خراب که افیون با او ضم ساخته اند و مداومت مي
نمایند چنین افعال از نتائج آنست و در وقت حکم احدي را مجال و
یاراي عرض نمي باشد بعده بخاطر عاطر خطور نمود که خود بدولت
متوجه اله آباد گشته فرزند دلبند خود را بوسیلهٔ پند و دلجوئي
باعزاز همراه گرفته بیارند بدین قصد در سنهٔ هزار و دوازده [۱۰۱۲]
از دارالخلافت اکبرآباد برآمده برکشتي سوار شدند - از اتفاقات کشتي
بالاي تپه ریگ آمده نشست چندانکه ملاحان تردد و سعي نمودند
فائده نداد تا آنکه کشتي دیگر آوردند و بران راکب گشته در منزل
پیشخانه تشریف آورده نزول فرمودند و این معني نزد اهل
شگون میمون ننمود و درهمان شب و روز دیگر تا هشت نه پهر بمرتبهٔ
باران بشدت نازل گردید که خیمهاي نصب شده بر روي آب حباب وار
نمودار گشتند و سواي خیمهاي دولتخانه و پیشخانهٔ امرا دیگر
هیچ جا در خورد و کلان استوار نماند و جمعي که از شهر بر نیامده
بودند قادر بر برآمدن نگردیدند - درین ضمن خبر رو بشدت آوردن مرض

مریم مکاني که از چندگاه بعارضهٔ جسماني مبتلا بودند و اخبار ناملائم شاهزادهٔ نامدار علاوهٔ مکروه روحاني گشته بود و راغبي بحرکت پادشاه بآن صوب نبودند بعرض رسید - اول تمارض دانسته شاهزادهٔ بلند اقبال سلطان خرم را که در استرضاي جد بزرگوار و همواری دفع بدنامي پدر ذوالاقتدار همواره مي کوشید مامور فرمودند که نزد جدهٔ ماجده رفته بعد حصول سعادت عیادت بر احوال کم و زیاد گردیدن مرض واقعي مطلع گردیده آمده بعرض رساند - سلطان خرم بخدمت مریم مکاني رفته بعد دریافت احوال موافق مرضي جدهٔ مکرمه آمده بعرض رساند که اگر خواهند ثواب دیدار واپسین دریابند و خوشنودي حضرت مریم مکاني حاصل نمایند صلاح نیک عاقبتي دارین درین است که بر سر بالین آن سرمایهٔ سعادت هردو جهان حاضر شوند - عرش آشیاني بقصد طواف کعبهٔ مرادات مراجعت فرمودند و دیدار دم آخرین والدهٔ ماجده دریافتند - و همان روز واقعهٔ مغفورهٔ مرحومه شد - ملول خاطر گشته سر و ریش و بروت تراشیده تغییر لباس داده دو روز در ماتم مانده روز سوم تبدیل رخت نمودند - و امرائي که در ریش تراشي و تغییر لباس رفاقت نموده بودند بهمه خلعت عنایت فرمودند - بعده که این خبر ملال اثر بشاهزاده سلیم رسید از شنیدن خبر هولناک و قصد پدر و غم واقعهٔ جده که براي ولي نعمت علاوهٔ الم جدائي آن نوردیده گردیده براهنمائي هدایت ازلي باراده و شهرت پرسهٔ جده و التماس عفو جرائم متوجه حضور شدند - بعد رسیدن بخدمت پدر عالیقدر و حصول سعادت قدمبوس عرش آشیاني فرزند دلبند بجان پیوند را در

آغوش شفقت گرفته رقت بسیار نمودند - و الماس قیمت لک روپیه با پیشکشهاي دیگر قبول افتاده دست شاهزادهٔ گرفته متوجه حرم سرا شده کلمات عتاب شفقت آمیز بمیان آوردند - و فرمودند که از افراط بادهٔ پیمائي و اثر رهنموني همراهان بد عاقبت خلل در دماغ و مزاج شما راه یافته بهتر آنست که چند گاه در خلوت خانه بآرام بسر برند تا حکما بعلاج مزاج برهم خوردهٔ آن فرزند پردازند - بعد منزوي فرمودن والده ها و همشیر ها آمدهٔ بصیقل دلبري و پند و نصائح مشفقانه و امیدوار زود مطلق العنان گردانیدن زنگ ملال آن شاهزادهٔ ذو الاقبال میزدودند - تا آنکه باز شفقت پدري و شفاعت وکفالت والدهٔ ماجده باعث زود بر آمدن بذروهٔ اوج جاه و جلال از هالهٔ کدورت انزوا گردید - و روز بروز بر عنایات و الطاف بالمشافهه و غائبانه افزوده غبار ملال از چهرهٔ حال فرزند کامگار پاک نمودند - و خاطر وحشت گرفته و دل رمیدهٔ بی آرام جگر گوشه را بتداوي انواع تدبیر حکیمانه باصلاح آوردند - روزی بحسب التماس و آرزوي سلاطین نامدار قرار جنگ فیلان عفریت نژاد بمیان آمد - شاه زاده محمد سلیم که بعد ولي‌عهدی ملقب به شاهنشاهي گشته بود فیلي داشت گران بار نام که در نمو و تنومندي و جنگ ضرب المثل شده بود و خسرو را نیز فیل کوه پیکر آپروپ نام قوي هیکل بود که در روز مقابله خصم و معرکهٔ جنگ هم سنگ او هیچ فیل نمی توانست شد فرمودند که آن هر دو فیل کوه شکوه را با هم در جنگ اندازند - و رن تهمن نام فیل خاصهٔ سرکار را که از فیلان نامي گفته میشد و هیچ فیل هم نبرد او نمی شد مقرر کردند که هر

فیلي که اثر مغلوب گردیدن او ظاهر شود کومك او نماید - و این فیل کومکي و چرخي و لوهۀ لنگر وضع کرده و اختراع محمد اکبر پادشاه است - وقت رو برو بر آمدن فیلان خود در جهروکه نشسته سلطان خرم را که بسبب برداشتن بفرزندي و مشاهدۀ کمال شعور و عقل خدا داد از صغر سن کمتر از خود جدا مي نمودند نزد خویش جا دادند و شاهنشاهي شاهزاده سلیم و خسرو اذن خواسته براي تماشاي فیلان بر اسپان باد پیماي برق کردار سوار شده استادند چون فیلان گردون شکوه کوه پیکر بحرکت آمده آهنگ جنگ نمودند در نظر تماشائیان از جنبش هردو کوۀ آسمان شکوه زمین به تزلزل در آمد * بیت *

دو کوه آهني از جاي جنبید * زمین گفتي ز سر تا پای لرزید

بعده از چند کله که بر همدیگر زدند اثر غلبۀ فیل شاهنشاهي ظاهر گردید فیلبان پادشاهي فیل خاصه رن تهمن را بموجب ضابطۀ مقرري خواست بمدد فیل خسرو رساند جمعي از نوکران هوا خواه هرزه خوانان و شاگرد پیشۀ فیل خانۀ شاهنشاهي آواز ممانعت بلند کرده شروع بزدن سنگ و کلوخ طرف فیلبان پادشاهي نمودند و سنگي بر پیشاني فیلبان رسید و قطرات خون بر پیشاني او ظاهر گردید خسرو بدمآل که مدام در بدخواهي پدر میکوشید باتفاق و اشارۀ فتنه جویان بدسگال از میان آن همه کثرت هجوم و ازدحام عام خود را بخدمت عرش آشیاني رسانده زبان بشکوۀ بیمزۀ فساد آمیز گستاخي مردم پدر نسبت فیلان پادشاهي کشود و گلۀ زیاده نمود و مجروح گردیدن مهاوت پادشاه را بآب و تاب شاهد مقال

خود ساخت - عرش آشیاني که اثر خون نیز از دور مشاهده نموده بودند برهم خاطر گشته سلطان خرم را نزد شاهزاده محمد سلیم فرستادند و فرمودند نزد شاه بهائي خود رفته بگویید که شاه بابا می‌فرمایند که هر دو فیل و فیلبانان از شما اند این همه طرفداري جانور بر پاس ادب ما و آدم سرکار رجحان دادن از چه راه است - شاه زادهٔ بلند اقبال بخدمت پدر عالیقدر رفته پیغام جد والا مقام و کلمات القیام آمیز بآئین خردمندان گزارش نمود - و شاهنشاهي نیز در جواب بآداب تمام عذر خواسته باظهار قسم سر مبارک گفتند که مرا ازین اداي پوچ خبر نبود و راضي برین جرأت بیجاي آنها نبودم - شاه زاده خرم به بشاشت و خرمي و شگفته روئي تمام بخدمت جد والا مقام رفته در دفع مادهٔ ملال فساد انگیز کوشیده باصلاح گفت وگو از طرف پدر عالیقدر و از جانب خود بي‌تقصیري شاهنشاهي را بزبان عذر بیان بعرض رساندند *

درین ایام از واقعهٔ دکهن معروض گردید که شاه زاده دانیال که تازه نهال جویبار سلطنت بود زیاده از یک سال با عروس عیش وکامراني که تازه بعقد در آورده بود هم آغوش نبوده از صرصر باد اجل بروضهٔ جاوداني شتافت عرش آشیاني را از شنیدن این حادثهٔ جانکاه ناگاه و واقعهٔ غم فزاي ناگهاني که در اندک ایام چنان دو سرو روان گلشن جهانباني ازپا در آمدند و در عین شباب و جواني ازین دار فاني بصد حسرت و ناکامي رخت هستي بربستند غم و الم زیاد رو داد و عارضهٔ جسماني علاوهٔ آلام روحاني گردید و روزبروز بر شدت حرارت تپ و مرض مرگ که انبیا و اولیا و شاه و گدا ازان ناگزیرند

مي افزود و معالجات سود نمي بخشيد تا اثر زوال آفتاب حيات هويدا گرديد - چون خسرو که دخترخان اعظم کوکلتاش باو منسوب بود و همشيرهٔ زادهٔ راجه مان سنگه مي شد و هر دو امير که صاحب فوج بودند مربي او گفته مي شدند بخيال محال باطل آنکه چون شاهنشاهي شاه زاده سليم چند روز پا از جادهٔ اطاعت بيرون گذاشته طريقهٔ بغي اختيار نموده بود خسرو را بسلطنت بايد برداشت و وارث تاج و تخت را بدست آورده مکحول ومحبوس بايد ساخت - افتادند - چون جمعيت شاهنشاهي دران روزها طرف احمد آباد و ديگر اقطاع متفرق گشته بودند نظر برينکه هر دو مدعي دولت از اعظم امرا و ارباب حل عقد امور جهان ستاني بودند از راه احتياط و تقاضاي وقت شاهزاده ولي عهد از بيمار داري و خدمتکاري پدر والاقدر دست کشيده ترک آمد و شد نموده بيرون قلعه در حويلي خود خانه نشين شدند و در همه باب شرط هوشياري در دفع شر اعدا بکار مي بردند - و شاهزاده خرم با دل قوي کمر خدمتگاري جد والا مقام بسته اصلا از کيد بد انديشان نفاق کيش وسواس بخاطر راه نميداد - و شاهنشاهي از راه مهر پدري درين ماده دغدغهٔ تمام بخاطر آورده بفرزند دلبند پيغام ميدادند که بودن آن نور حدقه ميان اهل نفاق خلاف راي صائب است - صلاح حال درين است که خود را ازان بحر خطر بکنار کشيده نزد اين جانب رساند - آن نو نهال حديقهٔ جهانباني در جواب پيام ميدادند که تا دم واپسين از پرستاري و تيمار داري جد بزرگوار دست نخواهم برداشت تا آنکه والدهٔ ماجدهٔ سلطان خرم براي فهمانيدن و بر آوردن فرزند کامکار ازان تهلکه رفته

از طرف پدر عالیقدر و خود هرچند ترغیب بر آمدن از قلعه نمود
و الحاح و مبالغهٔ بسیار بدستوری که مادران را مهر در حق فرزندان
مي باشد فرمود موثر نیفتاد - و بخدمت والدین جواب صریح داد
که تا اثر حیات شاه بابا باقي است دست از قدم جد والا قدر
برنخواهم داشت - آن حجله نشین پردهٔ عصمت ناچار فرزند را در
کنف حافظ حقیقي گذاشته مراجعت نمود - و آخر ظاهر شد که بر
نیامدن شاهزاده بلند اقبال از قلعه محض حکمت الهي بود چرا
که کسان خان اعظم و مانسنگه مسلح و مکمل بطریق جاسوس متفرق
بر سر دروازهاي قلعه انتظار برآمدن نو نهال سلطنت مي کشیدند
که هر وجه بدست آرند - تاآنکه مرتضی خان بخاري که بخشي پادشاه
و از خیر اندیشان شاهنشاهی بود امرای بسیار باو گرویدگي داشتند
با جمعي از دلاور پیشگان بمدد رفاقت آن شاه زادهٔ والي عهد کمر
بستند - و میان نوکران خان اعظم نیز تفرقهٔ اختلاف و نفاق افتاد و
طرف داري آن طرف منجر براجه مانسنگه گردید - و خسرو بدمآل
که از ابتدا با پدر نزاع ورزیده گستاخانه سلوک مي نمود لغایت
آنروز هزار روپیه یومیه که سال سه لک و شصت هزار روپیه باشد
مي یافت - و لشکر خانگي که مصالح آن فکر فاسد او تواند شد
نداشت و بعضي بندهاي خیر خواه صلاح دولت درین دانستند که
راجه مانسنگه را به پیغامهاي وعده و وعید فهمانیده في الحال صوبه
داري بنگاله بدستور سابق بر او مقرر و مسلم داشته همان روز خلعت
داده رخصت نمودند - و شاهنشاهي بعد خاطر جمعي از شر اعدا
روزی که شب دیگر آن روز وداع عرش آشیاني بود بقلعه آمده

درحالت احتضار پدر بزرگوار معادت همدمي دم واپسین دریافتند - و بر سر دروازهاي قلعه و مداخل و مخارج شهر مردم معتمد خود تعین نمودند - و شاه زاده خرم را که چهارده سال از عمر شریف آن نو نهال سلطنت در گلشن جهانباني نشو و نما پذیرفته بود ازطرف استقلال و ثبات قدم درخدمتکاري جد والاقدر آفرین گفتند - در نیم شب چهار شنبه دوازدهم جمادي الاخری سنه هزار و چهاردههجري روح پر فتوح عرش آشیاني از قفص تنگ فزاي عالم فاني بدار القرار پرواز نمود

* بیت *

جهان چیست بگذر ز نیرنگ او * رهائي بچنگ آر از چنگ او
مقیمي نهبینند درین باغ کس * تماشا کند هر یکي یک نفس

پنجاه و یك سال و دو ماه سلطنت نمود *

پادشاهي بود با داد و عدل در کمال هوشیاري و تهوري فتح نصیب که چندین بار با صد دو صد سوار بطریق یلغار چنانچه بنگارش آمده مسافت بعیده را طي نموده برصف بیست هزار و سی هزار (85) زده فتح یافته و دانائي و حوصله و بردباري ازان معلوم مي توان نمود که با چنان فرزند تند مزاج بعد بغي ورز یدن چنین سلوکهاي با تدبیر بکار برد که مکرر مرغ رمیدهٔ قفس شکسته را باز بي تردد لشکر کشي و آدم کشي بدام خود آورد - وباوجود از میرزایان بني اعمام آن همه شوخي و نمک حرامي دربغي ورز یدن بظهور آمد باز طریقهٔ جلالت را کار

---

(85) ن - هفت هشت هزار - (شف صفحه ۱۸۱)

نفرموده شفقت صلهٔ رحم از دست نداد - و از مفاتیح شمشیر آن گیتی ستان که بر قلعهای آسمان رفعت هندوستان صدای اذان بگوش پیروان دین رسیده - و اکثر بلاد شرقي و جنوبي و شمالي و صوبهٔ مالوه و احمد آباد و کشمیر و غیره از تردّدات نمایان او که از حدّ یکی باحاطهٔ تحریر آمده مفتوح گشته و بتسخیر درآمده - و راجهای سرکش و رایهاي خود راي چتور و جودهه پور را در ربقهٔ بندگی و اطاعت خود در آورده مطیع و منقاد ساخته - و چندین افغانان جهالت کیش بداندیش که بدعوي ارث ملک مادهٔ فتنه و فساد گشته از هرطرف علم سرکشي بر افراشته بودند و دم استقلال میزدند همه را بزور بازوي اقبال بخاک ادبار افگنده خرمن هستي شان را بباد فنا در داد - و از جمله بناهاي عالي که دربلاد هندوستان یادگار گذاشته یکي قلعهٔ اکبر آباد است که با عمارات و باغات دیگر آن شهر را از سر نو رونق بخشیده - دویم قلعهٔ اله آباد که با گردون ابد بنیاد هم اساس است - دیگر مسجد عالي فتحپور است که عمارتهای دیگر بنا گذاشته اوست - و در تمام سواد اعظم هندوستان عمارات عالي و لباسهاي فاخره و منازل خوش و بساتین دلکش و دیگر مایحتاج لذت زندگاني درعهد آن واضع آئین دولت و باني نسق سلطنت رواج گرفت - و چندان مردم صاحب کمال و مستعد از شعرا و فضلا و حکماي ذو فنون از ترک و تاجیک و عرب و عجم بآوازهٔ وسعت خلق وکرم و صیت غریب نوازي و هنر پروري آن خسرو انجم حشم در پاي تخت هندوستان فراهم آمده بودند که در هیچ وقتي از واقعات پادشاهان سلف هند شنیده نشد •

نظام الدين هروي که در جرگهٔ بخشيان محمد اکبر پادشاه در آمده بود تاريخي مشتمل بر ذکر تعداد سلاطين بيست و يک صوبهٔ دکهن تاليف نموده مسمی بتاريخ نظامي ساخته - دران تا سنه سي و هفت بذکر محمد اکبر پرداخته - اکثر در ذکر سلاطين دکهن کلام او محل اعتماد را نشايد - و سواي قول محمد قاسم فرشته هيچ مورخي بذکر سلاطين دکهن نپرداخته که در صحت کلام اعتبار داشته باشد - اما چون نظام الدين عمر در رکاب و بندگي محمد اکبر پادشاه صرف نموده قول او در ذکر سوانح سلطنت عرش آشياني اعتبار تمام دارد - آنچه بتعداد امراي پنجهزاري که معراج دولت آن عهد بود پرداخته تا سال سي و هشت دوازده نفر بشمار آورده چنانچه بتفصيل ذيل بنگارش مي آيد *

[۱] اول ميرزا شاه رخ بن ميرزا ابراهيم که از بني اعمام پادشاه ميشد *

[۲] دوم ميرزا رستم قندهاري که از جملهٔ برادران پادشاه صفوي ايران مي شود بسبب مخالفت برادر و تسلط ازبکان درقندهار استقامت نتوانست ورزيد و رو بدين درگاه عالم پناه آورده در جرگهٔ امراي پنجهزاري منسلک گرديد *

[۳] سوم بيرم خان وکيل السلطنت مخاطب بخان خانان و عمو جان گرديده باز مغضوب گشته بدرجهٔ شهادت رسيد *

[۴] چهارم سعيد خان برادر زادهٔ جهانگيرقلي خان *

[۵] پنجم خان جهان خواهرزادهٔ بيرم خان *

[۶] ششم امين خان کوکا *

[۷] هفتم شجاع خان ٭

[۸] هشتم رسول خان که اول نوکر بیرم خان بود بعده درجرگهٔ بندهاي پادشاهي در آمده بدین پایه ارجمندی یافت ٭

[۹] نهم شهاب الدین احمد خان ٭

[۱۰] دهم مهدي قاسم خان ٭

[۱۱] یازدهم راجه بهگوان داس ولد بهارمل ٭

[۱۲] دوازدهم راجه مان سنگه که صبیهٔ او بجهانگیر منسوب گردیده بود ٭

سوای امرای چهار هزاري که تعداد آن بچهارده پانزده می رسید عبد المجید آصف خان را که ابتدا داخل اهل قلم بود اگرچه بلا قید منصب در جرگهٔ امرای عظام نوشته اما صاحب بیست هزار سوار بزبان قلم داده - دیگر شیخ ابو الفضل و شیخ فیضي که از مستعدان نادر العصر آن عهد بودند و سکندر خان ازبک و عبد الله خان ازبك و محمد مراد خان و شاه بداغ خان و مظفر خان که بپایهٔ وزارت رسید و پیر محمد خان را که اول نوکر بیرم خان بود بعده در زمرهٔ امراي مقرب در آمد بلا قید مراتب و منصب از جملهٔ امرای کبار و مقربان گستاخ بتعداد در آورده - و راجه بیربل هرچند پایهٔ او از دو هزار تجاوز ننمود اما از انکه در لطیفه گوئي و عقل و فراست و حاضرجوابي و موزوني طبع نسبت بر شعرا و مستعدان هند گوي سبقت می ربود بمرتبهٔ در دل بادشاه جاي گرفته بود که در ماه و سال لکها از نقد و جواهر در وجه انعام بدو رعایت مي‌فرمودند - و همه امرای دور و نزدیك

از ارسال تحف و هدایای گران بها باو سلوک مرعي مي داشتند - و تا حرم سرا در خلوت و وقت آرام در خلوتخانه راه داشت و از امرای باره که در عهد محمد اکبر پادشاه بامارت رسیدند سید محمود خان است که به پایهٔ چهار هزاري رسید و سید احمد برادر او بمنصب سه هزاري سرفرازی یافت *

اگر خواهد بذکر اولیا و مشایخ واصل بالله و فضلا و مستعدان و شاعران ایران و توران که در آن عهد از شهرت کمال دوستي و گنج بخشي آن پادشاه دریا دل جمع آمده بودند پردازد نسخهٔ علحده مرتب گردد اما بتذکار اسم بعضي از مشایخ و صاحب کمال و شعراي مشهور مي پردازد *

حضرت شیخ سلیم سیکري قدس الله سره که از مشایخ صاحب ریاضت آن وقت بود کرامات و خوارق بسیار پادشاه مشاهده نموده بودند مدت در مکهٔ معظمه و مدینهٔ منوره بسر برد بیست و چهار حج گزارده اکثر ملجای دردمندان و مستمندان محتاج بوده - ذکر سپردن والدهٔ ماجدهٔ جهانگیر بعد ظاهر شدن اثر حمل که ثمر شجر دعاي شیخ بود در خدمت و خانهٔ آن برگزیده حضرت حق سابق مجمل بزبان قلم جاري گشته باز بتقریب باحاطهٔ بیان خواهد در آمد - چنانچه اسم پادشاهزاده محمد سلیم تیمنا بهم اسمي شیخ گذاشته شده و شهر فتح پور بسبب ارادت پادشاه در خدمت شیخ آباد گشته - در سنه نهصد و هفتاد و نه [۹۷۹] برحمت حق پیوست *

شیخ عبد الحق دهلوي از افضل الفضلاي آن عهد و از

محدثان مشهور بود بكعبة الله رفته بعد اداي حج واجب مدت مديد محض براي تحقيق صحت احاديث دران مكان بسر برده صد كتاب از همه علوم عقلي و نقلي تاليف فرموده خصوص شرح مشكوة و تاريخ مدينه كه دران ذكر حضرت ايمهٔ طاهرين و ظلم و تعدی مخالفين باظهار كمال حسن عقيدت نموده و تكميل الايمان كه مشتمل است بر ذكر عقائد از تاليفهای مشهور آن واصل بالله زياده از صد سال مرحلهٔ عمر طي نموده تا اواخر عهد جهانگير پادشاه بود - در صلاح و تقوی كه لازمهٔ علم با عمل است ممتاز بوده در ادای فرض و سنن تا دم واپسين دقيقهٔ فرو گذاشت ننمود گويند بعد مراجعت از كعبة الله اكثر بر زبان صداقت بيان او جاري ميگرديد كه تا به بيت الله رفته مدتی مقيم گشته صرف اوقات براي تحقيقات احاديث نمودم ندانستم كه بيشتر احاديث مشهور وضعي است - مقبرهٔ ايشان در دهلي نزديك مزار حضرت خواجه قطب الدين واقع شده *

ديگر از واصلان حضرت خواجه باقي بالله دران عهد از مقتداي زمان بوده صفات ذاتي و كسبي و خوارق ايشان زياده ازان است كه بزبان قلم داده شود - اكثر درانزوا گذرانده با مخلوق كم ميجوشيدند و از اكثر علوم عقلي و نقلي بهرهٔ تام داشتند نزديك كهنه شاه جهان آباد متصل قدم حضرت رسول كه سابق درانجا آبادي نبود خانقاه همانجا بود آسوده اند *

ملا عبد الله سلطان پوري كه از فضلای مشهور بود بخطاب مخدوم الملكي در لباس سرخ پوشي ميان ديگر مشايخ امتياز يافته

در فراهم آوردن مال دنیا کار او بجائي رسید که بعدواقعهٔ او سه کرور روپیه نقد سواي املاک و اقسام جنس از خانهٔ او بر آمد •

الحال بذکر شعراي آن عهد زبان قلم را شاداب می سازد •

عرفي شیرازي آن قدر طبع رسا داشت که در شروع ایام شباب از تحصیل علم و درس اکثر کتب متداوله فارغ شده قبل ازانکه بحد تکلیف شرعي رسد اشعار رنگین و قصیدهای برجسته میگفت تا آنکه ابناي زمان برو حسد بردند و در پي خفت او شدند لهذا ترک وطن مالوف نموده عازم هندوستان گردیده سعادت ملازمت پادشاه حاصل نمود و در اندک مدت چنان مقرب و معزز گردید که آنچه مشهور است فیضي و ابو الفضل در عالم هم چشمي حسد برده او را مسموم ساختند از جملهٔ اشعار او که در حمد گفته • بیت •

اي نه فلک زخوشهٔ صنع تو دانهٔ • در قصر کبریاي توعرش آشیانهٔ
در تنگناي کوچهٔ شهر جلال تو • وسعت گه زمانه کمین گاه خانهٔ
نه توسن سپهر سراسیمه در درت • تا حکمتت گرفته بکف تازیانهٔ
ذات توقادراست بایجاد هرمحال • الا بآفریدن چون خود یگانهٔ

شیخ مبارک ناگوري و هر دو فرزند ارشد او که از صاحب کمالان آن عهد بودند ذکر آنها مکرر بزبان قلم جاري گشته خصوص فیضی که خطاب ملک الشعرا یافته بود در اکثر علم کتاب تالیف نموده و تفسیر کلام الله بي نقط نوشته و در اخلاق هم نسخهٔ بي نقط یادگار گذاشته از اشعار اوست • بیت •

نظر فیض چو بر خاک نشینان فگنم

مور را مغز سلیمان رسد از حشمت ما

میر فتح الله شیرازي از وطن بخدمت پادشاه رسیده بسبب رشد کمالات صوري و معنوي کار او بجائي رسید که بتنقیح معاملات دیواني مامور گردیده از جملهٔ مشاهیر گشت *

ملا عراقي مشهدي از مستعدان و شعرای مشهور گفته میشد قریب یك لك و بیست هزار بیت مثنوي دارد ازجملهٔ اشعار اوست * * نظم *

شوري شد و از خواب عدم دیده کشودیم
دیدیم که باقي‌است شب فتنه غنودیم

قاسم کاهي که صد و بیست سال عمر بود این بیت از جملهٔ دیوان مشهور اوست * بیت *

چون سایه همرهیم بهرسو روان‌شوي * باشد که رفته رفته‌بکارآشناشوي

خواجه حسن هروي که از صاحب کمالان و مقربان پادشاه بود از زادهٔ طبع اوست * بیت *

محبتی که مرا با تو هست میخواهم
همین تو داني و من دانم و خدا داند

سید محمد جامه باف از سادات ستوده صفات و صاحب طبع بود، در رباعي شهرت داشت * رباعي *

آن روز که آتش محبت افروخت
عاشق روش سوز ز معشوق آموخت
از جانب دوست سرزد این سوز و گداز
تا در نگرفت شمع پروانه نسوخت

میر حیدر معمائي در فن شعر و تاریخ موشکافي مینمود از جملهٔ اشعار اوست * رباعي *

زاهد نکند گنه که قهاري تو * ما غرق گناهیم که غفاري تو
او قهارت خواند و ما غفارت * یارب بکدام نام‌خوشداري تو



دروقت وفات محمد اکبر پادشاه زیاده از پنج هزار فیل که گاه‌قریب شش هزار میرسید در فیل خانهٔ او موجود بود و دوازده هزار اسپ در طویله و هزار یوز در چیته خانه داشت اما گویند هرچند خواست هزار چیته شود میسر نمي آمد یک دو یوز را آفت میرسید- و بعد وفات او که عرض خزانه گرفتند ده کرور روپیه را اشرفي یازده ماشه و سیزده ماشه و چهارده ماشه سواي اشرفیهاي کلان که از صد توله تا پانصد توله هزار اشرفي در خزانه موجود بود و دو صد و هفتاد و دو من طلای غیر مسکوک و سه صد و هفتاد من نقره و یک من جواهر خاصه که قیمت آن از سه کرور روپیه تجاوز نموده بود برآمد- ذاك میوزه جابجا نشاندن تصرف اوست *



ذکر سلطنت جنت مکانی ابو المظفر نور الدین محمد جهانگیر پادشاه که بواسطهٔ نهم بامیر تیمور صاحبقران غازی میرسد

مورخان صداقت بیان سلف در ذکر سلطنت جهانگیر پادشاه چنان روایت نمایند که چون عمر محمد اکبر پادشاه به بیست و شش سال رسید حق تعالی فرزندی کرامت ننمود درخدمت حقائق و معارف آگاه حضرت شیخ سلیم ساکن سیکري که از درویشان صاحب حال بود رفته بعد التماس فاتحه درخواست فرزند نموده بودند بعد ازانکه آثار حمل بیکي از حجله نشینان سراچهٔ عصمت ظاهر گردید او را در سیکري بخانهٔ شیخ فرستاده چشم براه عطیهٔ الهي بودند - بعده که نور صبح ولادت آن نو نهال گلشن اقبال هفدهم ربیع الاول سنه نهصد و هفتاد و هفت [۹۷۷] بطالع بیست درجهٔ میزان از مطالع فضل ایزد منان برساحت جهان جهانگیر گردید - عرش آشیانی در آگره بدین نوید روح پرور مبشر گشته خود را بسیکري بخدمت شیخ رسانده بعد تقدیم شکر توجهات باطني آن برگزیدهٔ زمان و زمین و رساندن خرمن خرمن زر بمستحقان و خادمان درگاه مولود مسعود را موافق قراري که در خدمت شیخ نموده بودند بهم اسمي شیخ بسلطان محمد سلیم موسوم ساختند - و تاریخ ولادت با سعادت او (گوهر درج اکبرشاهي) یافتند - و موافق نذري که نموده بودند پیاده بزیارت درگاه

خواجه معین الدین چشتي باجمیر تشریف بردند - و سیکري را مسمي بفتح پور ساخته شهر عظیم آباد نمودند - و مسجد عالي آسمان رفعت دران مکان میمنت نشان بنا نهادند - چنانچه سابق نیز بذکر درآمده - بعد سپردن آن نو باوهٔ جاه و جلال بمکتب مولانا میر کلان هراتي را بمعلمي و قطب الدین خان آنکه را باتالیقي مقرر فرمودند - بعد از چند گاه میرزا جان پسر بیرم خان باین خدمت سعادت اندوز گردید - و جون شاهزاده قدم مبارک بسال هشتم گذاشت منصب ده هزاری پنجهزار سوار عنایت فرمودند - و بعده که پانزده سال از نشو و نماي نهال عمر شریف در گلشن جاه و جلال گذشت صبیهٔ راجه بهگوان داس را که از راجهای نامدار دیار هند گفته میشد براي شاهزادهٔ جوان بخت خواستگاری نمودند - و خود بدولت و اقبال در جشن طوي بخانهٔ راجه تشریف آرزانی فرموده آن بانوي حجلهٔ عصمت را بعقد درآورده بدولت خانهٔ ابد پیوند درآوردند - و در هفده سالگی که سنه نهصد و نود و چهار [۹۹۴] باشد دختر فرخنده اختر راجه اودی سنگه پسر راجه مالدیو که در حسب و نسب و دولت مورثي برهمه راجهای عالی تبار افتخار داشت بعقد آن گوهر بحر سلطنت و جهان باني نیز در آورده خود بذات شریف و همه حجله نشینان سراچهٔ عصمت رونق افزای خانه و کاشانهٔ راجه گردیدند - و بخور رتبه و دستور سریر آرایان هند لوازم شادی بتقدیم رساندند - و همدرین سال فرخنده فال از دختر راجه بهگوانداس صبیه بوجود آمد موسوم بسلطان بیگم گشت - و در سنه نهصد و نود و هفت [۹۹۷] از همان محل پسری متولد گردید موسوم بخسرو

ساختند - و درهمین سال خجسته مآل دختر خواجه حسن ولد زین خان براي آن شاهزادهٔ عالي نزاد خواستند - و اواخر سال بفرخي و فیروزي ازان حجله نشین سراچهٔ عز و ناز پسري مولود گشت سلطان پرویز موسوم گردید - و در سنه هزار [۱۰۰۰] هجري بتاریخ سلخ شهر ربیع الثاني بعد انقضاي پنج ساعت شب پنجشنبه بطالع مبارك میزان که بحساب اختر شناسان هند سنبله بود دردار الخلافت لاهور اختر سعادت اثر برج سلطنت و کامراني از بطن صبیهٔ راجه اودي سنگه عرصهٔ زمین را منور ساخت - حضرت عرش آشیاني آن تازه نهال گلشن سلطنت را سلطان خرم مسمی ساخته بفرزندي خود نسبت بدیگر فرزندان امتیاز بخشیدند *

نغمه سرایان بزم اخبار جهانگیري چنین روایت کنند که ابوالمظفر نورالدین محمد جهانگیر پادشاه عرف شاه زاده محمد سلیم که (در شهوار لجهٔ اکبر) تاریخ ولادت او سابق (86) بزبان قلم داده در سال هزار و چهارده [۱۰۱۴] روز پنجشنبه بیستم جمادی الثاني که سي و هشت سال از نشو و نماي نهال عمر شریف او در گلشن کامراني و جهانبانی گذشته بود در دار الخلافت آگره بر اورنگ جهانباني جلوس نمود - و خطبهٔ جهانگیري بر منابر قلمرو سواد اعظم هند بنام نامی او خواندند - و زر سرخ و سفید از میمنت اسم آن زبدهٔ دودمان صاحبقران سرخ روئي تازه بهمرساند و ملقب بنور الدین جهانگیر گردید * بیت *

---

(86) شف صفحه ۱۷۴ سطر ۲۰ و صفحه ۲۴۴ سطر ۱۹ *

جوان شد بار دیگر عالم پیر * بعهد شاه نور الدین جهان گیر
بگیتي فتنها درخواب ازو شد * گل باغ بقا سیراب ازو شد

بر ضمیر منیر دانشوران نکته سنج خورده گیر ظاهر باد که چون مولف اقبال نامه معتمد خان و میرزا کامگار مخاطب به عزت خان برادرزادهٔ عبد الله خان که هر دو بزرگوار بتذکار احوال آن شهریار سمند تیز رفتار خامه را برصفحهٔ بیان بجولان در آورده اند و آنچه حضرت شاهنشاهي جهانگیر واقعات سلطنت خود را قلم بند فرموده اند در چندین مقدمه درهر سه تالیف مختلف بنظر مسود اوراق در آمده و باهم موافقت نمي نمود و سواي آن میرزا عابد نام درویش صاحب کمال منزوي معمرکه در اکثر صفات اسم با مسمی مشاهده شد بموجب اظهار اوکه همراه والدهٔ خود درصغرسن با اعتماد الدوله پدر نورجهان بیگم وقت آمدن از ایران هم سفر بوده و ایام شباب در رکاب ظفر انتساب صرف نموده و بعداز انتقال سلطنت دل از آلایش روزگار کنده در بندر سورت انزوا اختیار کرده بود درسنهٔ هزار و صد وهفت [۱۱۰۷] هجري که باوجود زیاده از صدو پنج سال ازمرحلهٔ عمر او طي شده بود تفاوت چندان در هواس خمسهٔ او ظاهر نمي گردید وبر صدق اقوال و راستي کلام افعال و اطوار آن پیروحق شهادت میدادند - با جامع این اوراق رابطهٔ وداد بهمرسانده بود اکثر سرگذشت عهد آن پادشاه عادل باذل خصوص از مادهٔ نزاع صاحب مدار آن سلطنت و منجر گردیدن به بي ادبی که از نوکرناحق شناس مهابت خان بظهور آمد آنچه ازو مسموع نموده راوی ثقه دانسته بصندوق حافظه سپرده بامضمون هرسه جهانگیر نامه و شاهجهان نامهٔ

ميرزا امينا كه از ابتداى ولادت تا ده سال از جلوس تاليف نموده وتقريبا دران اكثر بذكر جهانگير بادشاه نيز پرداخته بخاطرآورده موافق عقل ناقص خويش بطريق اختصارخوشه چيني نموده باحاطهٔ تذكار مي آرد - اميد كه اگر اختلافي بنظر مطالعه كنندگان در آيد بعد عيب پوشي حصه رسد زبان طعن دراز ننمايند *

اول حكمي كه از عدالت پروري نمودند اين بود كه بعد جلوس فرمودن از چهار من طلا زنجير عدالت بسازند و دران شصت زنگ نصب نمايند يک سر او به شاه برج قلعهٔ اكبر آباد و سر ديگر بر ميلي كه كنار دريا براي همين كار نصب نموده بودند قائم كنند و ندا نمودند كه هر مظلومي كه دست او بدامن طرفداران ظالمان نرسد بلا واسطه دست دادخواهي بران زنجير زده صداي ناله و فرياد ستم بدستيارى زنگ بگوش آن پادشاه عدالت پژوه رساند - و در ابتداي سلطنت ميرزا خان را كه در ايام شاهزادگي ديوان بود خطاب وزير الملك عنايت فرمودند و غياث بيگ را مخاطب باعتماد الدوله ساختند - و آصف خان عرف محمد جعفر برادر زادهٔ غياث الدين كه در ابتدا از ايران آمده در عهد محمد اكبر پادشاه دويستي شده قبول ننوده به بنگالا رفته باز بامداد طالع و ياوري بخت و رشادت ذاتى بپايهٔ وزارت رسيده مخاطب بآصف خان گرديده بود از صوبهٔ بهار آمده شرف اندوز ملازمت گرديد - و شيخ فريد بخشى را كه اصل از سادات بود مير بخشى نمودند - و راجه مان سنگه را صوبه داري بنگاله فرمودند - و دلاور خان افغان را حكومت لاهور آرزاني داشتند و سلطان

پرویز را با تالیقي آصف خان بمهم راناي چتور که در عهد عرش آشیاني خود باین خدمت مامور گشته بسبب بعضي موانع در عقدهٔ تعویق افتاده بود مامور ساختند - و شمشیر و خنجر مرصع و اسپ و فیل و خلعت انعام نموده فرمودند که محمد اکبر پادشاه غازي را عرش آشیاني مینوشته باشند - و حکم شد که جا بجا در بلاد و محال عمده تعلقهٔ حکام احکام و فرامین منع شراب و میر بحري و راهداري و دیگر ابوابي که حکام دور دست بتعدي مي گرفتند و قطع شجر حیات دزدان و قطاع الطریق و غور رسی مظلومان وز یردستان صادر فرمودند - و حکم شد هرجاکه مسافر تاجر و مقیم مالدار فوت شود و وارث او حاضر نباشد مال اورا امانت نگاهدارند و درصورت مفقود الاثر بودن وارث مال ترکهٔ یت را صرف تعمیر و احداث مساجد و پل و مدرسه و سرای نمایند - در جهانگیر نامه که جنت مکاني خود تالیف نموده بزبان قلم داده که اگرچه طبع ما رغبت و میل بشراب دارد و خود هم میخوریم اما در منع آن تاکید زیاد نموده ایم و بدین تقریب کیف شراب را بر دیگر کیفیات ترجیح دادهٔ چند فقره نوشته اند *

آغاز سال اول جلوس مطابق غرهٔ فروردي موافق
یازدهم ذی قعده سنه یکهزار و چهاردهٔ هجری

در اول سال جلوس و جشن نوروز عالم افروز نذر و پیشکش امرا معاف فرمودند - وخرمن خرمن زر و جواهر بانعام وبخشش در آمد - و در شروع این سال خسرو بدمآل که از بدو حال در خدمت پدر بزرگوار چنانچه بگذارش آمده بي ادبیها ازو سرزده و در ایام عارضهٔ سفر آخرت عرش آشیاني بخیال و آرزوی خام ادعاي

جهانبانی داشته بود در ینولا هشتم ذي الحجه سنه احدی جلوس اول شب باتفاق و رفاقت جمعي از قلعهٔ ارک آگره برآمده متوجه سمت پنجاب ولاهور گردید - بعد عرض نظر بر پیش بیني که زود شعلهٔ این فتنه را فرو باید نشاند خود بدولت رایت ظفر اثر بتعاقب او بر داشتند - شیخ فرید بخاري میر بخشي را که مخاطب به مرتضی خان ساخته بودند همان ساعت بطریق هراول مرخص فرمودند - و شاهزادهٔ بلند اقبال سلطان خرم را با شیخ علاء الدین نبیرهٔ شیخ سلیم که کوکهٔ پادشاه می شد و بخطاب کوکلتاش خاني سرافرازي یافته بود و اعتماد الدوله عرف غیاث بیگ طهراني را که ذکر او مفصل بزبان قلم خواهد داد و جمعي دیگررا در دار الخلافت گذاشته نهم شهر مذکور بقصد تعاقب خسرو کوچ فرمودند - و در همان روز میرزا حسن(87) پسر میرزا شاه رخ که شریک مصلحت و رفیق او گشته بود بسبب عقب ماندن گرفتار پنجهٔ اجل گردید - حضرت بشکون خوب گرفتند - وحسن بیگ بدخشي (که خمیر این جماعه ازبیوفائی سررشته اند) (88) بموجب حکم از لاهور عازم حضور بود با خسرو در خورده به بمحض تکلیف سمرقندي با سه صد (89) سوار

---

(87) در دو نسخه اصل و تاریخ تذکرة السلاطین چغتا حسن و در دیگر نسخ حسین نوشته *

(88) این عبارت فقط در یك نسخه است *

(89) در تذکرة السلاطین چغتا نوشته که حسن بیگ با چهار صد پانصد کس بدخشیان از کابل عازم ملازمت بود الخ

رفاقت نمود هرجا میرسیدند از مال تجار و مسافرین و مترددین
و از محصول و خزانهٔ محال پادشاهي و زراعت رعایا تاراج نموده
متصرف شده و از تیر آه مظلومان اصلا اندیشه ننموده دیهات را
مي سوختند * بیت *

آتش سوزان نکند باسپند * آنچه کند دود دل دردمند

دلاورخان صوبه‌دار لاهور که روانهٔ درگاه والاشده بود از شنیدن بغي خسرو
مراجعت نموده بمحافظت برج و باره پرداخت - و عبد الرحیم
دیوان لاهور که او نیز قصد حضور نموده روانه شده بود در راه به خسرو
در خورد و اورا بافسون از راه برده رفیق طریق گمراهي ساخت
و او از شومي طالع یا خسرو رفاقت نموده مخاطب بملك الوزرا
گشته دیوان آن برگشته ایام بد فرجام گردید - چون مرتضی خان
پاشنه کوب مي آمد خسرو بعد رسیدن نزدیك لاهو که دروازهٔ قلعه
بر روي خود بسته یافت باوجود فراهم آمدن ده دوازده هزار سوار که
واقعه طلبان هرزه کار و فتنه جویان اطراف روزگار با او ملحق شدبودند
دست و پا باخته دو سه روز دست و پای لا حاصل زده از ملاحظهٔ
مآل کار نادیده در محاصره ندیده بمقابلهٔ مرتضی خان پرداخت
و باندك زدو خوردي پاي ثباتش از جا رفت - و دران معرکه
از سادات بارهه سید جلال و غیره هفتاد نفر لشکر پادشاهي بکار
آمدند - و قریب و چهارصد نفر از فوج خسرو کشته و زخمی
گردیدند - و بعد هزیمت یافتن خسرو پالکي سواري او با صندوقچهٔ
جواهر که زاد راحلهٔ او همان بود بدست مرتضی خان افتاد و
بخدمت جنت مکاني باعریضه فتح ارسال داشت پادشاه بعد

از اطلاع هزیمت آن خسران مآل بطریق یلغار جریده خودرا
به مرتضی خان رسانده مورد عنایات ساخته شب در خیمهٔ او
گذراندند و راجه باسو را که از زمینداران عمدهٔ آن طرف بود بتعاقب
خسرو مامور فرمودند - و خسرو بعد کنکاش از همراهان که افغانان
مصلحت مراجعت آگره و بهار میدادند و حسن بیگ صلاح رفتن
طرف شرقي خلاف راي صائب دانسته تکلیف روانه شدن سمت
کابل نموده امیدواریها میداد و میگفت چهار لک روبیه در قلعهٔ
رهتاس بادیگر سرانجام ضروري موجود دارم پیشکش مینمایم - خسرو
آن خزانه را دم نقد دانسته بمصلحت حسن بیگ همداستان
گردید و ازین معني افغانان که مادهٔ فساد این کار بودند در ظهور خلاف
خواهش آنها ترک رفاقت نمودند و تفرقهٔ تمام بحال خسرو راه
یافت - بعده که بآب چناب رسید چون حکم سر راه گرفتن بر خسرو
بحکام همه طرف و معبرها رسیده بود وقت گذشتن از آب زمینداران
آنجا مانع ملاحان گردیدند و ملاحان تن باطاعت خسرو نداده
گریختند - همراهان خسرو بعد تگ و دو بسیار کشتي که ملاحان
آن غافل بودند بهرسانده ملاحان را مجبور ساخته خسرو را با جمعي
از خاصان بران سوار نمودند - ملاحان کشتي را عمدا بر سر تاپوی
ریگ بروه خود را بدریا انداخته بدر رفتند - خسرو خسران
مآل سراسیمه و حیران گشته در گرداب تفکر افتاد چون خبر بمیر
ابو القاسم تمکین و هلال خان خواجه سرا که در گجرات لاهور بودند
رسید بلا توقف شتافته خسرو را با حسن بیگ و عبد الرحیم
و دیگر همراهان مقید ساخته بحضور معروض داشتند - زباني شمسي

نام توشکچي خبر دستگیر شدن آن بد فرجام بعرض رسید بخطاب خوش خبرخان و دیگر عنایات سرافرازي بخشیدند *

سلخ محرم سنه هزار و پانزده [۱۰۱۵] امیر الامرا عرف محمد شریف پسر خواجه عبد الصمد شرین قلم براي آوردن خسرو مامور گردیده بطریق استعجال رفته اورا با همراهان بحضور آورد - بعده که آن سرگشتگان بادیهٔ ناکامي مسلسل با طوق و زنجیر از نظر گذشتند - فرمودند که عبد الرحیم را در پوست خر و حسن بیگ را در پوست گاو کشیده هر دو را با دیگر متابعان بر خر واژگون سوار نمایند و در نظر تماشائیان تشهیر دهند - حسن بیگ در پوست گاو چهار پهر نگذشته قالب از جان تهي نمود - و عبد الرحیم هشت پهر زنده مانده وقت گرداندن از راه غلبهٔ جوع و بیغیرتي خیار از بازاریان گدائي نموده گرفته میخورد - و فرمودند که از دروازهٔ باغ میرزا کامران تا در قلعهٔ لاهور دو رسته نخل دار نشانده از وجود همراهان خسرو بارور سازند - بعده که دارها نصب نموده آن جماعهٔ بد انجام را بر سر دارها جلوه گر ساختند حکم شد که خسرو را بر فیل با طوق نشانده از میان دارهاي سر سرخ بگذرانند - و نقیبان دست راست و چپ فریاد می زدند که امرا مجرا می نمایند *

بعد این فتح جون خواهش سیر کابل در خاطر جا گرفته بود وجدائي شاهزاده والاگهر محمد خرم ناگوار می نمود حکم طلب شاهزادهٔ بلند اقبال همراه خدیجة الزماني سلطان سلیمه بیگم که شاهزادهٔ عالي نژاد را بفرزندي برداشته بود فرمودند - وسلطان پرویز را که بمهم رانای چتور مرخص فرموده بودند و بعد فتور خسرو طلب حضور گشته

بود درین‌اوان رسیده ملازمت نمود - و دران‌مکان که خسرو از مقابل شیخ فرید هزیمت یافته بود فرمودند که قصبهٔ آباد نموده مسمی بفرید آباد سازند - اگرچه شیخ فرید را قبل از مهم خسرو بخطاب مرتضی خان سربلندی داده بودند اما چون از قبول آن بعذر آنکه از من خدمت قابل عنایت خطاب بظهور نیامده ابا مینمود بعد از فتح که مورد عنایات دیگر نیز گردید آداب تسلیمات خطاب بتقدیم میرساند *

بر ارباب هوش مخفي نماند که درزمان سلاطین سلف هندوستان اوائل عهد عرش آشیاني خطاب خاني وتبدیل اسم با لفظ خان بسیار کم اتفاق می افتاد مگرجمعي که از اولاد و احفاد سلاطین بودند بکلمهٔ میرزا که بر سر اسم یا آخر اسم در دفاتر ثبت میگردید بر دیگر امرا فخر می نمودند - بعد برهم‌رسانیدن تسلط افغانان که با وجود بر افتادن دولت آنها و بعضي بسبب خاني قومیت که عطاي منصب پادشاهي با آن ضم میگردید بر دیگران تفاخر میذمودند - عرش آشیاني بیشتري از عمدهٔ نوکران مقرب را بعطای خاني بر دیگران امتیاز بخشیده فرمودند که افغانان را بدون آنکه از طرف پادشاه مخاطب به خان گردند خان نه نوشته باشند - و اکثر مثل شیخ فیضي و شیخ ابو الفضل و میر غازی و دیگر از اهل فضل وکمال باکمال رتبهٔ اعتبار و قرب مخاطب بخان نگردیدند - و بعضي باوجود رسیدن به پایهٔ ایالت بدون‌آنکه از آنها تردد نمایان بظهور آید درقبول تبدیل اسم بمزید لفظ خان تن‌نمی‌دادند - بمرور ایام خصوص در عهد صاحبقران ثاني شاه جهان پادشاه خطاب

خاني براي مردم نامي صاحب پايهٔ و مكنت رواج زياد يافت اما باز تا سنه بيست و پنج جلوس خلد مكاني محمد اورنگ زيب مطابق سال هزار و نود و يك [۱۰۹۱] كه اعتبار منصب و خطاب و عطاي نوبت و طوغ و علم و ديگر لوازم جهانباني في الجمله مانده بود و بدين مرتبه خاني از رتبه نيفتادهٔ بود كه بدون قرب روشناسي و استعداد كمال صوري و معنوي بخطاب سرافرازي يابند - بعده كه خلد مكاني بمهم استيصال كفار بد كردار دكهن متوجه‌گرديده بخجسته بنياد تشريف‌آوردند براي جذب قلوب مرهته و دكهنيان چنانچه انشاء الله تعالى مفصل بزبان خامهٔ تيز رفتار داده خواهد شد در همه مراتب و اعتبار دولت هندوستان خلل پذيرفت - خصوص نسقي كه در پيش نياوردن افغانان و راجپوت و كشميري از نفرمودن خدمات عمده و نيفزودن بر پايهٔ منصب داشتن نماند - و در ايام سلطنت خلد منزل بهادر شاه كار بجائي رسيد كه درين محل بتحرير تفصيل آن نپرداختن اولى - و باقي اين داستان برمكان خود گزارش خواهد يافت - سر رشتهٔ سخن را باز بزبان قلم ميدهد كه درين ايام بعرض رسيد كه حسن خان شاملو حاكم هرات از شنيدن واقعهٔ عرش آشياني و آشوب خسرو بي‌حكم شاه عباس بلا توقف خود را ببلاد گرم سير رسانده بعضي جاها را تاخته بقندهار رسيده محاصره نموده - و شاه بيگ خان قلعدار بمدافع (90) پرداخته - از شنيدن‌اين خبر ميرغازي را

---

(90) ن - بمدارا پرداخته ه

مع فوج شایسته براي مدد شاه بیگ خان تعین نمودند - و میرزا علي‌اکبرشاهي را بحکومت کشمیر مقرر فرمودند - و قطب الدین خان کوکلتاش را بصوبهٔ داري بنگاله مرخص ساختند *

دیگر پوشیده نماندکه قبل‌ازتسخیر بلاد ممالک محروسهٔ هندوستان که به تیغ گیتي‌ستان عرش‌آشیاني به‌تسخیر درآمد حکام‌که بشهرهای اطراف تعین می‌شدند حاکم آن شهر می نوشتند - از عهد جنت مکاني جهانگیر پادشاه حکم شد صوبه و صوبه دار می نوشته باشند - بعد رسیدن خبر محاصرهٔ قندهار و رخصت میر غازي معروض‌گردید که حسن خان شاملو بموجب حکم شاه ایران که در منع محاصره بزجر نوشته بودند بر خاسته رفت - و حسن بیگ نام که بسز اولی برخیزاندن حسن خان تعین شده بود محبت نامهٔ شاه مشتمل بر عذر جرأت بیجاي حسن خان و اشارهٔ متعاقب فرستادن تهنیت و تعزیت نامه مع ایلچي فهمیده کار و تحف و هدایا آورده مورد عنایات گردید - و قلعداري قندهار را بمیر غازي مقرر فرموده شاه بیگ خان را از روي لطف طلب حضور فرمودند - پسران شاهزاده دانیال مرحوم همراه مقرب خان از دکن آمده ملازمت نمودند -

درین اوان داروغهٔ کتابخانه خطي بمهر خان اعظم عرف میرزا عزیز کوکه‌که در عهد عرش‌آشیاني قبل از رفتن بکعبهٔ متبرکه براجي علیخان حاکم برهان‌پور بطریقهٔ داب نمک بحرامان کافر کیش چنانچه سابق از گستاخی او در جواب فرمان عرش آشیاني نیز بزبان قلم جاري گشته مشتمل برشکوه و اظهار زشتي اعمال ولي نعمت نوشته بود و از اموال وکتاب خانهٔ راجي علي خان بزآمدگذراند آنراطلبیده بمطالعه

درآورده از روی غضب بدست خان اعظم دادند - و فرمودند که بآواز بلند بخواند - از شنیدن آن امرای یمین و یسار لعن و طعن بسیار برو نمودند - هرچند از ظهور این تقصیر قابل سیاست بود اما نظر بر حقوق او و مادر او که الطاف عرش آشیانی دربارهٔ آن بي ادب مبذول می گردید و زیاده از فرزندان مي خواستند و ناز و هرزه گوئي اورا شنیده نا شنیده می انگاشتند بعزل منصب و جاگیر معاتب ساخته در قلعه حبس فرموده جان بخشي نمودند ٭

ذکر سوانح سال دویم شمسي از جلوس مطابق
بیست دویم ذیقعده سنه هزار و پانزده هجري

در جشن آغاز سال دویم از جلوس شاه زاده خرم بلند اقبال را بهتسلیم عطاي منصب هشت هزاري و علم و نقاره و دیگر لوازم آن سرسبز و خرم ساختند وآصف خان را خلعت و زرات وقلمدان مرصع مرحمت فرمودند و خواجه ابو الحسن را بموجب التماس آصف خان به پیشکاري وزارت مقرر فرمودند و رایت توجه طرف کابل برافراشتند و تفرج کنان و شکار افگنان وسط ماه صفر المظفر سنه هزار و پانزده [۱۰۱۵] درباغ متصل کابل شرف نزول فرمودند بعد سیر و انقضای چند روز باغي باسم جهان آرا دران مکان فیض نشان احداث نمودند - درین ایام خبر کشته شدن قطب الدین خان کوکلتاش و شیر افگن از دست یکدیگر در بنگاله که مجملی از تفصیل آن در اوراق آینده بر محل در ذکر نور محل بزبان خامهٔ صدق بیان خواهد داد رسید و باعث ملال خاطر گردید - در شروع سال هزار و شانزده [۱۰۱۶] از کابل متوجه

دار الخلافت آگره گردیدند - درین ضمن خبر واقعهٔ میرزا شاه رخ صوبه دار مالوا که از بنی اعمام جنت مکانی می شد رسید - در اثنای راه عجب بلیهٔ ناگهانی بر جمعی از هوا خواهان خسرو از شامت نفس او گذشت تفصیل این اجمال آنکه نور الدین محمد و حکیم ابو الفتح و میرزا محمد ازبک و بداغ بیگ ترکمان با هندوی صاحب مدار اعتبار خان که خسرو در قید و اختیار او بود همدم و همراز گشته با هم عهد و پیمان بسته اتفاق نمودند که خسرو را از قید بر آرند و قریب چهار صد نفر اجل رسیدهٔ دیگر را که داخل جلوی رکاب بودند و با هندوی مذکور توسل داشتند با خود همداستان نمودند و قرار دادند که وقت سواری قابو را کار فرموده قصد پادشاه نموده خسرو را بسلطنت بردارند و ندانستند • ع •

نهان کی ماند آن رازی کزو سازند محفلها

از اتفاقات یکی از آن جماعه را رنجشی با همدمان بمیان آمد و نزد شاه زادهٔ خرم آمده بر حقیقت کار آگاهی داد و شاه زاده بعرض رساند و در همان ساعت آصف خان نیز اطلاع یافته معروض داشت و مقوی قول و اظهار شاه زاده گردید حکم طلب عمدهای آن جماعه نمودند ازان جمله میرزا محمد ازبک و بداغ بیگ را بوعده و وعید تهدید آمیز تسلی عهد امان جان داده بر تعداد اسامی آن بدمآلان واقف گشته همه را بردار جزا کشیدند - و شاه بیگ خان قلعه‌دار معزول قندهار آمده ملازمت نمود - بخطاب خاندوران و صوبه داری کابل وتنبیه افغانان سرکش اطراف آن حدود سرافرازی داده مرخص فرمودند *

ذکر سوانح سال سیوم شمسي از جلوس .
مطابق دویم ذیحجه سنه هزار شانزده هجري

در آغاز جشن سال سیوم جلوس که شرف نزول در حوالي آگره واقع شد امراي دور و نزدیک شرف اندوز ملازمت گشتند بعد داخل شدن حکم شد که جشن شروع سال سیوم جلوس و نوروز که بناي جشن سوم سال غرهٔ فروردي روز نو روز عالم افروز که ابتداي سال شمسي و سرمایهٔ بهار عیش و کامراني است با شادي طوي مبارك خود که با صالحه بانو بنت قاسم خان عرب مقرر شده بود ضمیمه هم سازند آنچه عطاي اضافه و نقد و جنس به شاه زاده و امرا و صلحا وفضلا و شعرا و اهل نشاط دران بزم بخرج آمد و خرمن خرمن و دامن دامن زر سرخ و سفید بارباب حاجت رسید اگر خواهد بتحریر تفصیل آن پردازد ازسر رشتهٔ اختصار باز مي ماند - آن نوعروس سراچهٔ عفت را بپادشاه محل ملقب ساخته بر دیگر پردگیان حرم امتیاز بخشیدند و خان خانان عرف میرزا عبد الرحیم را بپایهٔ پنج هزاري پنج هزار سوار رسانده بمهم دکهن مامور و مرخص فرمودند - وجمعي از امراي دیگر را باد وازده هزار سوار همراه او تعین نمودند و ده لک روپیه با فیل و عنایات دیگر عطا فرمودند - و مهابت خان را سه هزاري دو هزار سوار و نقاره مرحمت نموده بمهم راناي چتور برفاقت دیگر امرا رخصت نمودند - و دختر راجه جگت سنگه پسر راجه مانسنگه را بعقد ازدواج در آوردند - ازجملهٔ آنچه راجه در جهاز دختر خود داد سه لك روپیه مروارید وشصت فیل بود - و تقصیر خان اعظم کوکهٔ عرش آشیاني را بالتماس شاه زاده خرم

معاف فرموده بصوبهٔ احمد آباد مرخص فرمودند *

ذکر سال چهارم شمسی از جلوس مطابق
چهاردهم ذی الحجه سنه هزار و هفده هجري

شاه زاده پرویز را بصوبه داری و مهم دکهن باتالیقي سیف خان و فوج شایسته مامور و مرخص فرمودند خان خانان را وسیف خان بارهٔ را همراه او مقرر ساختند و بیست لك روپیه مدد خرچ با ده فیل و دو صد اسپ و دیگر جواهر آلات مرحمت نمودند وچون مهابت خان در مهم رانا کاري نساخت طلب حضور نموده عبد الله خان را بران مهم مامور فرموده مورد عنایات بي پایان ساختند - میرزا برخوردار خلف میرزا عبد الرحیم که از خانه زادان موروثي بود بخطاب خان عالم سرافرازي یافت - اسلام خان را بصوبهٔ بنگاله مرخص فرمودند - درین ایام صبیهٔ میرزا مظفر حسین که بواسطهٔ چهارم نبیرهٔ زادهٔ شاه اسمعیل صفوي مي شد بعقد شاه زاده خرم در آوردند و ازان سال رابطهٔ نسبت و خویشي صوري ضمیمهٔ خلت و مواصلت معنوي پادشاه ایران گردید اما ثمر نتائج بعرصهٔ ظهور نیامد *

ذکر سال پنجم شمسي از جلوس مطابق
چهارم ذي الحجه سنه هزار و هجده هجري

در شروع این سال حکم شد که نقاره برسر پایهٔ سه هزار و پانصدي مرحمت مي شده باشد - درین اوان بعرض رسید که ولي محمد خان والي توران از جور امام قلي خان که فی الواقع از اثر ظلم خود او برعایا بود بخدمت زبدهٔ دودمان مصطفوي شاه عباس صفوي

التجا برد و بعد عنایات و مهمان نوازي شاه که خاصهٔ آن برگزیدهٔ خاندان رسالت است بمدد سپاه براي تصرف ملک رفتهٔ موروثي او تکلیف فرمود درین ضمن نوشتجات بعضي امرای منافق و سرکردهٔ ازبکان مشتمل بر طلب او واظهار اطاعت و رفاقت خود نزد او رسید ولي محمد خان فریفتهٔ نوشتهاي غدر آمیز آنهاگردیده محتاج بگرفتن و بردن کومک نگشته بلکه لشکر قزلباش را مخل دانسته باز مقابل امام قلی خان به کشش شاهباز تقدیر شتافت و باندک زدو خوردکه بمیان آمد گرفتار سرپنجهٔ اجل گردید - درین سال از نوشتهٔ اخبار نویسان پتنه معروض گردید که در ایام حکومت افضل خان قطب نام مجهول فقیري در پتنه خود را به سلطان خسرو شهرت داده علم فساد بر افراخته جمعي را از واقعه طلبان سرکار و اوباشان مادر آزار پدر بیزار فراهم آورده در فرصتي که افضل خان از پتنه طرف جاگیر رفته بود و بنارسي نام نائب افضل خان و غیاث بیگ دیوان در شهر بودند غافل با جمعي انبوه خود را بقلعه رسانده دربانان‌را با قلعه‌دار کشته قلعه را بتصرف در آورد بنارسي و غیاث بیگ تاب مقاومت نیاورده خود را بافضل خان رساندند بعده مع فوج بمقابل خسرو جعلي رسیده بعد محاربات و مقابلها که بمیان آمد آن فقیر دستگیر گردید و بجزای اعمال رسید حکم فرمودند که بنارسي و غیاث بیگ را مسلسل نموده لباس عورات پوشانیده سر و ریش تراشیده بر خر سوار کرده از پتنه تا حضور تشهیر کنان بیارند و افضل خان را بعطای اضافه سربلندي بخشیدند - درین ایام از واقعهٔ دکهن بعرض رسید که مهم دکهن بسبب نفاق و حسد

همراهان از خان خانان صورت انفصال یافتن متعذر مي نماید و افواج بادشاهي مکرر از لشکر ملک عنبر هزیمت یافته و خان خانان بحال تباه ببرهانپور خود را رسانده و احمد نگر که در عهد عرش آشیاني بعد لشکر کشیها بتسخیر در آمده بود باز بتصرف دکهنیها رفت - درین ضمن عرضداشت خان‌جهان لودي که در خدمت جنت مکاني از ایام‌شاه زادگي قرب و اعتبار زیاده داشت مشتمل بر التماس و درخواست سرلشکران مهم دکهن بتعهد آنکه در مدت دو سال در استیصال سرداران بد سگال دکهن سعي جمیله بظهورآرد بعرض رسید خان خانان را طلب حضور نموده خان جهان لودي را بجاي او مقرر فرمودند باز خان اعظم را برفاقت خان عالم و فرید خان مع سي هزار سوار بطریق کومک بمهم دکهن مامور نمودند *

ذکر سال ششم جلوس مطابق پنجم محرم سنه هزار و بست هجري

در آغاز این سال یادگار علي ایلچی ایران با اسپان‌وتحف و نامهٔ محبت آمیز مشتمل برپرسهٔ عرش آشیاني و تهنیت سلطنت و عذر تاخیر تحریر نامه بسبب پیش آمدن مهم آذر بایجان و شروان رسید و لک روپیه‌نقد و پنجاه هزار روپیه را جواهرآلات وطلاآلات مع‌اسپ با ساز مرصع و خلعت عنایت فرمودند - درین حال خبر حادثه که از طرف تاختن حداد بد نهاد با جمعي از افاغنه بر کابل و تردد صوبه دار که بتحریر تفصیل ان نمي پردازد بظهور آمد معروض گردید - قلیج خان را بصوبه داري کابل مقرر فرمودند *

درین ایلم عشرت انجام خواستگاري نورجهان بیگم بمیان آمد اگرچه رشرح ابتدا و انتهاي آن درگزارش بعضی مقدمات بتقاضاي ایام و پاس ادب و رعایت هر دوطرف چون مولف جهانگیرنامه را کوتاهي قلم کار فرمودن ضرور بود ترانهٔ این نغمه در پردهٔ مختلف بقانون دیگر نواختنه اما بر مسود اوراق آنچه بعد تحقیق قریب بصدق ظاهر گشته و آنچه در تاریخ منهج الصادقین که مولف او محمد صادق تبریزی نوکر شجاع بود و بدستور سیر تالیف نموده بمطالعه در آمده باحاطهٔ تحریر مي آرد - گویند غیاث بیگ ولد خواجه محمد طهرانی که از اعیان آن دیار بود و در عهد شاه طهماسپ حکومت خراسان داشته ثانیا باقي دار سرکار شاه گشته بود و از صدمات دیگر حوادث لیل و نهار کار او بکمال عسرت کشید و دل از وطن برداشته با دو دختر و یك پسر همراه قافلهٔ هند در عهد عرش آشیاني عازم هندوستان گردید مابین راه بار دیگر برو حادثهٔ روداد که آنچه داشت و نداشت بباد فنا رفت و تفرقه بحال او بجائي رسید که میان پنج و شش نفر دو اشتر سواری و بار بردار داشتند که به نوبت سوار مي شدند چون زن غیاث بیگ حاملهٔ بود رعایت او در سوار نمودن زیاده مي نمودند چون نزدیک قندهار رسیدند نو جهان درچنان ساعت محمود و طالع مسعود مولود گردید که همان روز رنج عسرت والدین براحت عیش مبدل گشت یعني چون بعد تولد قادر برغم خواري او نبودند و از کمال عسرت و تعب و مشقت راه شیر در پستان مادر او آنقدر که براي غذاي اوکفایت نماید بهم رسیدن متعذر مي نمود دختر را در پارچه پیچیده بحافظ برحق سپرده وقت شب در قافله انداختند هنگام کوچ آواز گریهٔ

طفل بگوش يکي از ملازمان ملک مسعود نام قافله باشي رسيد و برداشته نزد قافله سالار آورد بمجرد ديدن روي آن طفل حق سبحانه تعالی مهر او در دل قافله باشي انداخت و رغبت تمام به پرورش او نمود ازانکه فرزند نداشت بفرزندي خود برداشت و از اينکه خلاف قافلهٔ هندوستان در قافلهٔ ايران بودن زن کم اتفاق مي افتد براي مرضعهٔ او که جست و جو نمودند سواي مادر او نيافتند چون بعد طلوع اختر با سعادت او از مطلع اميد وبال حال والدين بفرح و شادي مبدل گرديد و نحوست هبوط بسعادت شرف تبديل يافت والدهٔ اورا باعزاز طلب داشته براي هر يکي مدد سواري و رخت نموده دراحترام آنها کوشيده بوعدهاي نيک انجام خوشوقت ساختند و بدستور دايهٔ خانهٔ بزرگان طفل نيک اختر را بجهت شير خوراندن بکنار او سپرده اطعمه و اشربه فراخور حال آنها مقرر نمودند بعده ملک مسعود که در خدمت عرش آشياني روشناسي و آبرو داشت هميشه از ايران تحف و هدايا آورده شرف اندوز ملازمت ميگرديد بدستور هميشه بعد رسيدن دار الخلافت سعادت جبهه ساني آن آستان ابد بنياد حاصل کرده ارمغان راه آورد را گذراند عرش آشياني فرمودند که اين دفعه خلاف سالهاي ديگر تحفهٔ قابل سرکار ما نياوردهٔ درجواب التماس نمود که کدام تحفه نزد ما کرپاس فروشان لائق اين درگاه آسمان بارگاه ميتواند بود اما درين سفر دو سه جواهر بي بهاي جاندار آورده ام اگر نظر تربيت برآنها افتد تا حال چنان ارمغان از ايران و توران به هندوستان براي پادشاهان سلف نيامدهٔ بعده غياث بيگ را با ابو الحسن پسر

او ملازمت فرموده در زمرهٔ ملازمان پادشاه فلک جاه در آورد و روز
بروز ازمدد طالع وجوهر ذاتي رشد ایشان برمراتب منصب وعزت وجاه
آنها موافق رتبه و پایهٔ آن ایام مي افزودند وزن قافله باشي که ماذون
بآمدن درون محل گشته بود همراه والدهٔ حقیقي نور جهان در محل
آمد و رفت مي نمود و روزهاي جشن و نوروز از مجراي بیگمان و
و دیگر خدمهٔ محل کامیاب مزید عزت و آبرو و عطاي نقد و
جنس زیور مي گردید - بعده که نورجهان بحد رشد و بلوغ رسید
و آثار جوهر عقل و فهم ضمیمهٔ حسن روز افزون ظاهر گردیدگاه گاه نگاه
مهر افزاي دلربا میان جنت مکاني و آن حجله آراي عزو ناز
مشاطگی مي نمود میل خاطر مبارک طرف او زیاده مي گشت
و تخم محبت نور جهان در دل آن خدیو جهان مي کاشت تا روزي
در گوشه و کنار محل وقت خلوت یافته بطریق ملاعبه دست آن
سرمایه رعنائي گرفته بکنار لطف کشیدند نورجهان خود را کنار
کشیده نزد بیگمان شکوه نمود و منهیان محل بعرض عرش آشیاني
که در عدالت گستری بي همتای عصر بود رساندند ازراه حزم و
پاس ناموس زیردستان بر جنت مکاني بیدماغي نموده بوالیان
نورجهان فرمودند که آن گوهر ناسفتهٔ بي بها را بعقد ازدواج احدي
در آرند غیاث بیگ بعرض رساند که ما بندها را دربارهٔ خانه
زادان چه اختیار است تا آنکه علي قلي نام ترک استجلو که سفره
چي شاه طهماسپ صفوي بود و از حسب آب خورد بهندوستان
رسیده در ملتان بخدمت خان خانان پیوسته خدمت مي نمود
چون جوان سپاهي کار طلب صاحب جوهر بود خان خانان متوجه

احوال اوگشته تفقد زیاده باحوال او نموده غائبانه در زمرهٔ ملازمان پادشاهی در آورد و بعد رسیدن حضور منظور نظر عرش آشیانی گردید و نسبت صبیهٔ غیاث بیگ بحکم پادشاه عدالت اساس در همان زودی باو مقرر نموده مخاطب بشیر افگن خان ساخته جاگیر صوبهٔ بنگاله باتعلقهٔ خدمت آن طرف عطا فرمودند - و در مهم رانا چند گاه در رکاب جنت مکانی بوده بجاگیر مرخص گردید - بعد ازانکه جنت مکانی سریر آرای هندگردیدند قطب الدین خان کوکلتاش کوکه را صوبه دار بنگاله نموده وقت رخصت درخلوت چند کلمه درمادهٔ شیرافگن خان ارشاد فرمودند - شیر افگن خان از نوشتهٔ وکیل برمضمون حکم از روی قیاس آنکه بوی عشق و مشک پنهان نمی ماند اطلاع یافته از راه غیرت همان روز بواقعه نگار گفت من از امروز نوکر پادشاه نیستم و بحسب ظاهر ترک یراق بستن نمود بعدهٔکه قطب الدین خان به بنگاله رسید و مکرر مردم و نوشته برای طلب شیرافگن خان فرستاد او درآمدن تعلل و تجاهل ورزید تا آنکه قطب الدین خان خود را بتقریب ضرور طرف جاگیر و تعلقهٔ شیر افگن خان رساند و پیغام ملاقات نمود شیر افگن خان جریده با بکتر و شمشیر زیر نیمه آستین حمائل کرده با معدود چند نزد قطب الدین خان رسید بعد ملاقات و احوال پرسیها قطب الدین خان هرچند خواست پیغامهای ناملائم طبع شیرافگن خان را بزبان ملائم ادا نماید ملائم خاطر او نیفتاد و گفت و شنید کنایه آمیز و پند و نصائح فساد انگیز مشتمل بر اطاعت امر پادشاهان بمیان آمد که بتوضیح آن قلم را رنجه نداشتن اولی آن بهادر شیردل متحمل

کلمه و کلام ملالت انجام نگشته دانست که سوای کشتن و کشته شدن جان بآبرو بدر بردن محال است نیمچهٔ که زیر آستین حمائل داشت کشیده بر شکم قطب الدین خان زد که با رودهاي شکم از اسپ بپائین انداخت خواست که بدر رود کشمیریي از همراهان مقتول خود را برسانده زخم شمشیر بر او رساند شیر افگن خان بعد برداشتن زخم کاري کار اورا بساخت و ملازمان دیگر قطب الدین خان برو هجوم آورده بزخمهای پیاپی کار او ساختند - و بروایت دیگر شیر افگن خان هرچند زخمهاي کاري جان ستان باو رسیده بود با نیم نفسي که آن شیر باقي داشت بتقویت غیرت بقصد کشتن زن و خوشدامن ازان انبوه اسپ تاخته بدر رفته تا بدر خانه زنده رسید مادر نورجهان که عاقلهٔ باهوش بود نظر برینکه شیر افگن خان مظلوم از جهان رود و آلودهٔ خون ناحق زن و مادر زن نگردد درخانه برروی او بست و فریاد و شیون آغاز نمود که نورجهان از شنیدن کشته شدن شوهر خود را بچاه انداخته جان داد ترا اندرون آمدن مصلحت نیست بیرون بعلاج زخمها باید پرداخت شیر افگن خان از شنیدن حادثهٔ زن بروضهٔ جاوداني شتافت - بر عقلا ظاهر است که اگر این حکایت تدبیر مادر نورجهان مقرون بصدق است هرچند بحسب ظاهر بینان نظر بروفاداري خلاف پاس غیرت واقع شده اما از راه عقل و شرع که هیچ وجه ریختن خون زن جائز نبود و رفتن شیرافگن خان مظلوم از جهان بمراتب به از ظالم رفتن در دم واپسین بسیار تدبیر بجا بود که بکار برد - بعده بعرض جنت مکاني رسید بر کشته شدن کوکه که یادگار حضرت شیخ سلیم نیز بود بسیار متالم گشتند و حکم

طلب نورجهان بحضور نمودند بعد رسیدن نور جهان بحضور که قبل از ورود حکم متصدیان بنگاله مجبور ساخته روانه نموده بودند جنت مکاني خواهش مواصلت و مناکحت او بمیان آوردند نورجهان باظهار شکوه و دعوي خون شوهر استادگي زیاده نمود و پادشاه بغضب گشته بدعوي کشته شدن کوکه نورجهان را در جرگهٔ کنیزان مغضوبه در آورده محبت را بغضب مبدل ساخته در خدمت سلطان سلیمه بیگم مادر نسبتي خود سپردند بعد یك دو سال که میان طالب و مطلوب بنا خوشي و ناکامي گذشت باز بمدد طالع نورجهان در ریاض محبت جانان نسیم مودت وزید و از سرنو روزي در نظر مهر اثر جنت مکاني جلوه گر گردید و نهال پژمردهٔ عشق کهنه سرسبزي و خرمي تازه پذیرفت و اختر اوج طالع از مشرق امید سرزد و موافق حکم شرع بعقد در آورده جشن ملوکانه نموده اول بنور محل ملقب ساختند باز بنورجهان پادشاه بیگم مخاطب نموده بر همه حجله نشینان سراچهٔ عصمت و پردگیان حجلهٔ عفت امتیاز بخشیدند و رفته رفته زمام تمام مهام سلطنت بدست و اختیار او داده شریك سکه بدین سجع ساختند

* بيت *

بحکم شاه جهانگیر یافت صد زیور * بنام نورجهان پادشاه بیگم زر

و سواي احکام شرع و عدالت در همه کار وبار و امور ملکي و مالي بدون مصلحت او کارفرما نمي گردیدند - و دمي و لمحهٔ ازخود جدا نه نموده وقت دیوان و سواري فیل عقب پرده بلا فاصله باخود مي نشاندند و فی الواقع عجب زن عاقله و فیض رسان و مجموعهٔ

جوهر رشد و صاحب تصرف بود اقسام زیور و لباس زنان هند که در محل بادشاهي و امرای مغلیه تا حال رواج دارد همه وضع‌کردهٔ اوست زیور و پیرایهٔ سابق که بسیار کلفت و بدنما بود منسوخ ساخت مگر در بعضی بلاد دور دست میان شیخ زادها و افغنه مانده - چاندني که نفس الامر عجب فرش عیب پوش خانهٔ نامرادان و گرد پوش فرش دولتمندان است و در شبهاي مهتاب نمود خاص دارد وضع کردهٔ همانست و عطر گلاب که اول مسمی بعطر جهانگیری گردیده و دیگر بعضي عطرهاي کم بها که براي مردم نامراد بر آورد تصرف او و مادر اوست - اقسام جنس بادله که قسم سنگین آنرا بنام پادشاه و کارخانه موسوم ساخت و جنس سبک که ازان تمام خلعت عروس و داماد مردم نامراد به پانزده و بیست روپیه تمام شود ازراه دانائی بنام خود نورمحلي وضع نمود - و دیگر تصرفهای بجای او که برای او و برای شاه و گدا بکار آید زیاده ازانست که بتفصیل آن توان پرداخت - حاصل کلام اکثر لذات هندوستان را او بعرصهٔ نمود آورده و بمرتبهٔ فیضرسان بود که هر سال جمع کثیر از مغلان بی‌سروسامان را روانهٔ ولایت و مکهٔ معظمه و کربلا و نجف اشرف مي‌ساخت و چندین هزار دختر بی پدر و بیوهای بیکس را جهار و دیگر اخراجات از سرکار خود داده کدخدا مي‌نمود بآن همه فیض رساني و همتی که داشت بمرتبهٔ کد بانو بود که روزي وقت گذشتن فیلان از نظر جلهای فیلان از زربفتهاي ولایتی بسیار تحفهٔ خوش بوته که همه دال و گل بریده بودند و هر گل ازان غیر مکرر بنظر جلوه میداد و از دیدن آن چشم خیرگي

می نمود در نظر بادشاه در آمد و بسیار مرغوب طبع گردید و پسند نموده از خان سامان استفسار فرمودند که چند زربفت بخرج در آمده و هر جل بچه مبلغ تیار شده خانسامان بعرض رساند که جلها تیار از محل خاص بر آمده از نورجهان پرسیدند که شما چندین زر بفتهای تحفه براي جل فیلان بریده اید در جواب گفت خیر اصلا زربفت براي این کار بقطع در نیامده خریطهاي عرائض امرا که میرسید و جمع شده بود متفرقه ازان بهرکه بخشیده می شد ازان چندان تمتع حاصل نمی نمود دریخجا بصرف درآوردم - و با این همه تعلقي که پادشاه باو داشت چنان خود را در دل او روز بروز جا میداد و مزاج شوهر را در اطاعت و فرمان برداري و تبعیت امر و نهي می آورد که هرگز خلاف مرضي جنت مکاني بظهور نیامده و کاري که باعث بدنامي پادشاه باشد از و سر نزد - گویند طبع موزن داشت - در زبانها شهرت دارد که روزي پادشاه جامهٔ که تکمهٔ لعل بي بها داشت پوشیده بود نور جهان بدیهه این شعر از زادهٔ طبع خواند • • بیت •

ترا نه تکمهٔ لعل است بر قباي حریر
شده است قطرهٔ خون منت گریبان گیر

نور جهان بیگم مخفي تخلص میکرد این دو بیت نیز به بیگم نسبت میدهند • • بیت •

دل بصورت ندهم تا شده سیرت معلوم
بندهٔ عشقم و هفتاد و دو ملت معلوم
زاهدا هول قیامت مفگن در دل ما

هول هجران گذرانديم قيامت معلوم

اما صد حيف بآن همه عقل و دانائي بعد از آنكه دختر خود را كه از شير افگن داشت بعقد شهريار پسر جهان گير پادشاه در آورده نظر بر محبتي كه زنان را بسبب دختران با داماد مي باشد و حسد غرض آلود آنها كه پاي شير مردان ازان مي لغزد براي پيش آوردن شهريار بي عيار مقابل اختيار شاهزاده ولي عهد ذو الاقتدار چنانچه مفصل بگزارش خواهد آمد در افتادگي و در هم اندازي نموده نظر بر مآل كار بر هم خوردن سلطنت و خلل ملك و مال و حال پادشاه و رعايا نكرده زنبور خانهٔ هندوستان را بشورش در آورد و مثل مهابت خان را كه با او و برادر او نزع ديني و ملكي داشت آن قدر قوت بخشيد كه آنچه ازو نسبت بجنت مكاني و خود او رسيد بر محل باحاطهٔ بيان خواهد در آمد *

سر رشتهٔ سخن را باز بدست آورده بتحرير اصل مطلب مي پردازد كه درين سال از رسيدن اخبار فساد افزاي دكهن عبد الله خان را كه بصوبه داري احمد آباد سر افرازي يافته حكم شد كه او خود را از راه ناسك و ترمك براي كومك خان جهان و تنبيه سر كشان دكهن رساند و رامداس كچهواهه را ازروي عنايت خاص قلعه رنتهنبور و خلعت مرحمت نموده برفاقت عبد الله خان كومك مهم دكهن بطريق يلغار مرخص فرمودند - درين ايام همراه خادمان محل بشكار قمرغه بر آمده شش صد و چهل آهو زنده گرفته ازان جمله چهار صد آهو بفتح پور فرستادند كه در ميدان چوگان بازي سر دهند و از آب و دانهٔ آنها خبر بگيرند و صد آهو را

حلقهٔ نقره در انداخته در همان شکارگاه سردادند - درین سال فرمودند که شبیه پادشاه را بر پارچهٔ طلا بوزن یک توله مسکوک ساخته طرف دیگر صورت شیری که مرکوب آفتاب باشد نمایان نموده بامرای مقرب و فدویان خاص دهند که باعزاز بر سر دستار یا روی سینه بجای حرز جان نگاه می داشته باشند - و بصوبه داران اطراف احکام صادر شد که امرا در جهروکه نه نشینند و وقت نشستن دیوان فیل و اسپ از نظر نگذرانند و فیل بجنگ نیندازند و بنوکران پادشاهی تکلیف چوکی ننمایند و ملازمان خود را خطاب ندهند و بسیاست بریدن گوش و بینی و کور نمودن چشم اقدام ننمایند و هرگاه بنوکران خود و ملازمان پادشاهی فیل و اسپ انعام نمایند کجک بر گردن و جلو بر دوش نگذارند و حکمی و سندی که بنام بندهای بادشاه نویسند بر روی کاغذ مهر ننمایند و وقت بر آمدن و نشستن نقاره نزنند و جلهای اسپ از پارچهٔ سرخ نسازند و اسپها را بوتهٔ نقاشی ننمایند این همه نسق جنت مکانیست که ازان بعضی تا حال بحال مانده *

ذکر سال هفتم از جلوس و جشن نوروز جهان افروز مطابق شانزدهم محرم الحرام سنه هزار و بیست و یک هجری

در شروع جشن نکهت افروز این نو روز و سال جلوس والدهٔ نورجهان عطر گلاب بتصرف طبع خود کشیده گذراند پسند نموده بنام نامی خود مسمی بعطر جهانگیری ساخته مالهٔ مروارید بقیمت سی هزار روپیه انعام فرمودند - فی الواقع عجب تصرف بجا نموده که هیچ بوی خوش بدان نمی رسد و از شمیم روح پرور آن مشام ملک

و جن و انس معطر میگردد قیمت عطر خوب جهانگیري تا اوائل عهد خلد مکاني عالمگیر محرر اوراق تا هشتاد روپیه توله یاد دارد که الحال بهشت و نو روپیه توله رسیده - درین سال عرضه داشت اسلام خان صوبه دار بنگاله و نوشته واقعه نگار که با سر عثمان مقتول مفسد مشهور فرستاده بود رسید که اسلام خان و شجاع خان برسر عثمان باغي پیشه که چندین امیر عمده ازو هزیمت یافته بودند شتافته بعد چند دفعه جنگ و مقابله که شجاع خان را با فیل مست مقابل شدن و کارزار نمودن و زخم کاري برداشتن اتفاق افتاد و بیشتر از ملازمان عمدهٔ پادشاهي بکار آمدند و لشکر هزیمت یافته بود بمدد طالع و اقبال بي زوال جهانگیري غالب آمده بذات واحد هردو بهادر صفدر او را بقتل رسانده سراو را با سرهای جمعي از همراهان او بحضور ارسال داشته اند - ازین خبر جنت مکاني مشغوف خاطر گشته اسلام خان را که پنجهزاري بود شش هزاري ساخته بر مراتب دیگر امرا افزودند و شجاع خان بخطاب رستم خان معزز گردید و بهمراهان اضافها مرحمت فرمودند و بنام عبد الله خان بتجدید حکم بتاکید رفت که ازراه کنار کوکن و ناسک داخل دکهن شده باتفاق راجه رامداس بروز و تاریخ معین که درهمان روز و تاریخ بامیر الامرا خانجهان و میرزا رستم و راجه مانسنگه که سابق صوبه دار باستقلال دکهن و بمهم عنبر حبشي نظام الملکي مامور بودند رسیده که با توپخانه و مصالح خود ها را مقابل عنبر رسانند و باتفاق بلانفاق به تنبیه دکهنیهای بد سرشت پردازند و از هردو طرف با لشکر عظیم برسر خصم تازند

اما چون میان امرا و نوکران اتفاقي که نفاق را دران کار نفرمایند خیال محال و فکر باطل بود بعده که عبد الله خان بموجب حکم خود را بطریق استعجال بتعلقهٔ حد ناسك و گلشن آباد رساند و ازراه غرور شجاعت که مآل آن خفت و ندامت است خواست که بلا رفاقت و شراکت خانجهان فتح آن مهم بنام او باشد و صرفه در خبر نمودن و طلب فوج و سرداران برهان پور ندید خلاف حکم و تدبیر پادشاه قصد آن نمود که فقط بنام او کوس شهرت تسخیر ملك نظام الملکي بلند آوازه گردد با یازده هزار سوارکه اکثر از بهادران رزم آزما و دلاران نبرد دیده بودند و هریکي از جماعه داران خود را از شیر ژیان روزگار مي شمرد جلو ریز متوجه استیصال عنبر بد خصال گردید - ملك عنبر خبر یافته از عبد الله خان که في الواقع از سپه سالاران فتح نصیب نامدار گفته مي شد - حساب برداشته لشکر بیحساب با توپخانهٔ عظیم که بسبب قرب و جوار کله پوشان فرنگ دران دیار زیاده از هندوستان مصالح توپ و تفنگ رواج یافته بود چندین هزار بان آتش فشان مقابلهٔ عبد الله خان تعین نمود - و دکهنیهاي قزاق پیشه یکه تاز خوش اسپه باستقبال فوج بادشاهي شتافته غافل چهار پنج کروهي لشکر رسیده شروع بزدن کهي و تاختن اطراف فوج عبد الله خان نمودند و موافق دستور دکهنیان که تن بجنگ صف نداده جنگ بگریز و قزاقي مي نمایند اکثر اوقات از یمین و یسار لشکر در آمده دست برد نمایان مي نمودند - و از چهار پاي کهی هرچه مي یافتند بتاراج مي بردند - و آدم بسیار بقتل میرساندند و شتران پر از بار قطار قطار وقت کوچ بدست

آن جماعه مي افتاد و گوش و بيني زن و مرد لشكر پادشاهي بريده سر مي دادند و روز بروز غلبهٔ لشكر ملک عنبر مي افزود و مثل مور و ملخ فراهم آمده قوت مي گرفتند و چيره مي گشتند - و كار بجائي رسيد كه نصف لشكر عبد الله خان بمعرض تلف آمد - و بي آنكه كار بجنگ صف كشد بيشتر مردم از گوشه و كنار فرار اختيار نمودند و روزي نبود كه كومک ملک عنبر نميرسد - و چشم زخم تازه بفوج پادشاهی نرساندند تا آنكه عبد الله خان عاجز آمده از همراهان صلاح كار پرسيد هواخواهان مصلحت دادند كه طرف احمد آباد مراجعت نموده بار ديگر با لشكر مستعد و توپخانهٔ سنگين و فيلان جنگي ببايد آمد و تلافي برروی كار بايد آورد - لهذا ناچار قرار بمراجعت دادند و لشكر هراول نزديک بدولت آباد رسيده برگرديد - چون ملاحظهٔ تعاقب نمودن دكهنيها كه شهرت تمام دارد در دلها راه يافته بود علي مردان نام را كه از صف آرايان مشهور گفته مي شد با فوج شايسته چنداول نمودند - و دكهنيهای بد سگال از هرطرف فوج فوج نمايان گرديده زور مي آوردند همين كه فوج علي مردان بمقابل آنها مي پرداختند فرار مي نمودند - و باز غافل از طرف ديگر نمودار مي گشتند - و گاه بيگاه غافل و ناگاه بر بهير تاخته بغارت مي بردند - و در مقابله كار بر لشكر تنگ مي آوردند و در شبهای تاربان بيشمار از يمين و يسار فوج مي انداختند - آخر كار روزي ده دوازده هزار سوار بر علي مردان تاخته از چهار طرف اورا بميان گرفتند - و علي مردان بعد تردد نمايان زخمهاي كاري برداشته دستگير گرديد - نزد ملک

عنبر بردند و در دولت آباد مقید گشته بعد چند روز درگذشت - و مخالفان تا سرحد بکلانه تعاقب لشکر بشوخي تمام نموده برگشتند و سرداران برهانپور اگرچه بموجب حکم از شنیدن خبر روانه شدن عبد الله خان از راه برار عازم دولت آباد گردیده بودند اما از حسد آنکه آنها نیز دران مهم برفاقت عبد الله خان راضي نبودند و عبد الله خان چنانچه بایست در خبر کردن نپرداخته بود لنگروار کوچ مقام کنان مي رفتند از شنیدن این خبر مراجعت نموده خود را بخدمت شاه زاده پرویز رساندند *

بر عقلا ظاهر است که هرچند راي پادشاه صائب بود اگر سرداران هر دو طرف اتفاق بي نفاق را کار مي فرمودند اغلب که کار پیش مي بردند اما از رشک و عدم اتفاق نوکران نتیجه بر عکس بخشید - چون این خبر ملالت اثر بحضور رسید باز انفصال استیصال عنبر بد خصال منحصر در فرستادن خان خانان دانسته اورا با خواجه ابو الحسن براي مهم دکهن تعین و مقرر فرمودند - درین ضمن خبر فوت آصف خان جعفر (بیگ) و میر غازي قلعه دار قندهار بعرض رسید و میرزا رستم بصوبه داري تهتهه مامور گردید - و در همین اوان شادي طوي پادشاه زاده خرم که با صبیهٔ اعتماد خان پسر اعتماد الدوله منعقد گشت بمیان آمد - و در همین سال واقعهٔ سلطان سلیمه بیگم که احوال او مکرر بزبان قلم آمده روداد و باعث ملال خاطر جنت مکاني گردید - گویند سلطان سلیمه بیگم که بانواع صفات آراسته بود طبع موزون نیز داشت از جملهٔ اشعار آبدار که قابل درج سفینهاي صاحب طبعان

است این بیت بدو نسبت میدهند • بیت *

کاکلت را من ز مستي رشتهٔ جان گفته ام
مست بودم زین سبب حرف پریشان گفته ام

ازین مقوله لالي آبدار بسیار سفته *

ذکر سال هشتم شمسی از جلوس مطابق بیست
و هشتم محرم الحرام سنه هزار و بیست و دو هجري

درین جشن جهان افروز حکم شد که دو محجر نقره بوزن صد و بیست من که مراد از هر من سي آثار شاه جهاني باشد تیار ساخته یکي را مطلا نموده هریکی را برای ایستادن امیران در دیوان خاص و عام موافق پایه و اعتبار نصب و مقرر نمایند - درین سال از غرائب روزگار جفت شدن شیر و یوز نر و ماده بهمدیگر و بچه آوردن که هرگز شیر و یوز خانگي بچه نیاورده بعرض رسید - درین اوقات جنت مکاني متوجه مهم رانا گشته بعد نزدیک رسیدن بسرحد رانا رایت ظفر آیت جانب اجمیر بر افراشته شاهزاده بلند اقبال سلطان خرم را که هشت هزاري بود از اصل و اضافه دوازده هزاري شش هزار سوار نموده خان اعظم را که در مالوا صوبه دار بود باتالیقي مقرر کرده با امراي دیگر و مبارز پیشگان کار طلب براي گوشمال رانای چتور مرخص ساختند *

ذکر سال نهم شمسي از جلوس مطابق نهم
صفر المظفر سنه هزار و بیست و سه هجري

در جشن آغاز این سال اعتماد الدوله را از اصل اضافهٔ پنجهزاري دو هزار سوار فرمودند و اعتماد خان پسر اعتماد الدوله را سه هزاري

هزار سوار نمودند و بموجب التماس همشیرها و بیگمان خسرو را ماذون بمجرا ساخته بودند و بطریق نظربند آمد و رفت مي نمود از ملاحظهٔ بعضي اطوار مذموم او که اکثر مغموم بخدمت پدر مي آمد باز محبوس ساختند - درین سال همایون فال نو نهال زهره خصال گلشن شاهزاده خرم از صبیهٔ آصف خان در چمن نشات بجلوه درآمد و مسمی بجهان آرا بیگم گردید میرزا قندهاري را که صوبه دار پتنه نموده بودند جمع کثیر از مردم تعلقهٔ صوبهٔ او بحضور آمده استغاثهٔ ظلم و تعدي او نمودند از پتنه معزول ساخته طلب حضور فرمودند بعد رسیدن حضور حکم شد که اول بدلاسای دادخواهان پردازد بعده ملازمت نماید - عبد الله خان صوبه دار احمد آباد را بتاکید فرمان صادر شد که خود را نزد شاهزاده خرم بکومک برساند و بعضي کومکیان دکهن نیز مامور گشتند که با فوج شایسته با لشکر شاهزاده ملحق گردند جمله بیست هزار سوار همراه شاهزادهٔ نامدار عالي قدر تعین گشتند و شاهزاده بعد داخل شدن بحد تعلقهٔ رانا محمد تقي بخشي خود را که آخر بشاه قلي خان مخاطب گردید با پنجهزار سوار بطریق هراول مرخص فرمودند که هر جا قصبه و معمورهٔ ملک رانا باشد بتاخت و تاراج آرد و بت خانه هر جا یابد مسمار سازد و خود همه جا در استیصال منصوبان رانا کوشیده مردم خود نشانده کوهاي فلک رفعت را که ملجاي کفار بود بزیر سم موکب نصرت اعتصام درآورد - ازانکه رانا جاي حاکم نشین خود را که مراد از ادیپور باشد و بنا کردهٔ ادیسنگه پسر رانا سانکا بود که با فردوس مکاني بابر پادشاه با لک سوار مقابله نموده بود

و بعد هزیمت پسر او میان دره و مکان قلبی که سه طرف آن کوه واقع شده شهر آباد نموده و دو تالاب با صفا و وسعت متصل آن آبادي ساخته و ازان سال تا زمان حال سلسلهٔ رانا ترک ماندن قلعهٔ چتور نموده درانجا سکونت ورزیده بود گذاشته رو بکوهستان دشوار گذار پر از اشجار دیگر بطریق فرار آورده شاه زاده خود را بادیپور رسانده چهار فوج اطراف ملک او تعین نمودند و شش تهانه براي بند و بست ملک و رسیدن رسد مقرر ساختند و محمد تقي بخشي را مکرر با سرداران رانا کارزار صعب بمیان آمد خصوص برسر مسمار ساختن بتخانها که ازان گروه داد دلیري و تهوري بظهور آمد بمرتبهٔ پاي ضلالت قائم نمودند که جمع کثیر از هر دو طرف کشته و شهید گردیدند - و پیهم پسر ارشد رانا شبي با فوج کوه نورد جهان آشوب بطریق شب خون بر فوج هراول تاخت آورد و دران شب نیز از محمد تقي و همراهان او تردد نمایان بظهور آمد و بمرتبهٔ قدم همت استوار نموده جوهر مردي و پردلي بروي کار آوردند که بیشتر از راجپوتان کشته و زخمي گردیدند و در همین هنگامه عبد الله خان فیروزجنگ و دلاور خان کاکر کومکي احمد آباد رسیدند و تقویت بر لشکر اسلام افزود و خان اعظم عرف میرزا عزیز را که نظر بر قدیم خدمت و حقوق سابق و رسوخیت او نموده صاحب حل و عقد کنکاش شاه زاده مقرر فرموده بودند بعده که کار از فوج کشي بصلح و رجوع رانا منجر گردید باوجود قرب مسافت با جمعیت قلیل رسید و روز ملازمت قانون عقیدت و بندگي را خارج آهنگ ساخته بمرتبهٔ بد نواخت

و ادا های نفاق آمیز ازو سرزد که مغضوب گردید و مقید نموده بحضور نوشت بعد رسیدن حکم طلب او همراه مهابت خان روانه ساختند و بحضور که رسید در قلعهٔ گوالیار محبوس فرمودند - حاصل کلام شاه زاده خرم باوجود عدم موافقت آب و هوا که بسیاري از مردم لشکر و نوکران نامی تلف و بیمار گشتند چنان عرصهٔ زندگانی بر رانا و کار پردازان و سرداران او تنگ نمود که پیغام عجز و التماس امان بمیان آورده اول خالوي خود را فرستاده شفیع جرائم ساخت بعده خود آمده برخلاف طریقهٔ جد و آبا که هرگز ملازمت پادشاه و پادشاه زادها نه نموده اند ملازمت نموده هفت فیل با پیشکش دیگر گذرانده - شاه زاده خلعت و شمشیر مرصع و دو فیل و پنجاه اسپ و صد و بیست خلعت بهمرهان او عطا نموده مرخص بخانهٔ او ساختند - بعد ازان او رانا کرن پسر کلان صاحب ٹیکه را با تحف و پیشکش در رکاب شاه زاده بوالا خدمت پادشاه روانه نمود بعد رسیدن حضور شاه زاده را که دو ازده هزاري بود شش هزاري چهار هزار سوار اضافه مرحمت فرمودند - و همه همراهان از عطای اضافه معزز گشتند و کرن نیز مورد عنایات بي پایان پادشاهي گردید ٭

ذکر سال دهم شمسي از جلوس و جشن نوروز جهان افروز مطابق نوزدهم (91) صفر المظفر سنه هزار و بیست و چار هجري

اعتماد الدوله را درین جشن شش هزاري نموده بعطای نقاره که در حضور مي نواخته باشد بلند آوازه ساختند این عنایت

---

(91) در تذکرة السلاطین چغتا و اقبال نامه هشتم صفر نوشته ٭

در تیموریه مخصوص باعتماد الدوله واقع شد و اعتقاد خان پسر
اعتماد الدوله سه لک روپیه را جواهر و دیگر جنس نذر گذراند
لک روپیه جواهر قبول افتاد و بخطاب آصف خان سربلندي داده
تسلیم چهارهزاري دو هزار سوار فرمودند - کرن پسر رانا را پنج هزاری
نمودند درین سال در گلشن نونهال سلطنت شاه زاده خرم از صبیهٔ
آصف خان فرزندي بعرصهٔ وجود آمد مسمی بدارا شکوه ساختند -
در همین ایام از واقعهٔ کشمیر بعرض رسید که حافظ نام را از منزویان
کشمیر که از چهل سال در عبادت خانه بتلاوت کلام الله و اداي صوم
و صلوة بسر برده بود چون روز موعود سفر آخرت او نزدیک رسید
بقاضي زادهٔ آنجا که از مریدان عقیدتمند او بود خبر نمود که فردا
بعد از نماز جمعه لبیک حق را اجابت خواهم نمود باید که شما
بدر حجرهٔ حاضر شده تا حجرهٔ خود وا نشود قدم جرأت در خانقاه
نگذرانید وکلام‌الله که تلاوت مینمایم هدیه نموده با هرچه درکلبهٔ من
بیابید فروخته خرج کفن و دفن نموده و آنچه بماند در راه
خدا تصدق نمایید روز جمعه که قاضی زاده بموجب وعده رسید
حجره را بسته یافت بعد از ساعتي خود وا شد و آن مسافر راه
طریقت را بر سجاده نشسته تکیه نموده بخدا وصل شده یافتند
آری دنیا از مردان خدا خالي نیست - از غرائب آن سال آنکه
کشته شدن کشن سنگهٔ خالوي شاه زاده خرم است تفصیل این
این اجمال آنکه‌گوبند داس نام وکیل صاحب مدار راجه سورج سنگه
گوپال داس نام برادر زادهٔ راجه را بسبب نزاع دنیای دون کشته
بود کشن‌سنگه برادر زاده میخواست‌گوبندداس وکیل راعوض قصاص

مقتول بقتل رساند سورج سنگه که با وکیل محبت وافر داشت دفعیه مینمود تا آنکه کشن سنگه با کرن نام برادرزادهٔ خود و جمعی از راجپوتان برسر خانهٔ گوبندداس که در پناه سورج سنگه می بود آمد بعد بلند شدن شور و هنگامهٔ دار و گیر که هنوز کشن درجست و جوی گوبندداس بود گوبندداس دران غلبهٔ هجوم غیر معلوم کشته گردید سورج سنگه ازان غوغا خبردار گشته از خانه شمشیر گرفته برآمد و باتفاق جمعی راجپوتان برسر کشن سنگه که پیاده شده تردد وجست و جوی مقتول نا معلوم می نمود ریخت و کشن سنگه و رانا کرن و جمعی کثیر را کشت و بقیة السیف کشن سنگه جنگ کنان ازان مکان برآمده بطریق استغاثیان روانهٔ بار گاه شدند و راجه سورج سنگه تعاقب آن جماعه نموده تا بدر دولتخانه رساند و فتنه و غوغای عظیم پیش روي جهروکه برخاست و چند راجپوت دران میدان مقابل پادشاه کشته شدند بعد سعي بسیار دفع فساد گردید -

در اواخر این سال مژدهٔ فتح خان خانان که شه نواز خان پسر او عنبر را شکست عظیم داد بمسامع عالی رسید مجملی ازان بزبان خامهٔ شیرین بیان میدهد در ایامی که شه نواز خان در بالا پور برار از طرف خان خانان بسر فوجي قیام داشت یاقوت خان و جمعی از امرای دکهن از عنبر که دران ایام تسلط فساد و غلبهٔ او زیاده از حد بود رنجیده و برگشته نزد شه نواز خان آمدند و راهنمای مقابلهٔ عنبر گردیدند و شه نواز خان از آمدن آنها نهایت مسرور و مشعوف گشته براي مزید اعتبار آن بی همتان و رساندن صدای مژدهٔ تقویت بگوش فدویان دور و نزدیک درگاه والا حکم نواختن

شادیانه نمود و بتهیهٔ سواري پی کار آن سیه روی اجل گرفته با لشکر و توپخانه که با خود موجود داشت پا برکاب قتم و نصرت در آورد و محل دار خان و یاقوت خان و دانش خان و دلاور خان را با جمعي دیگر از امراي نظام الملکی و خانه زادان کار طلب رزم افروز و توپ خانهٔ دشمن سوز بطریق هراول مقابل افواجي که از طرف عنبر در محالات چون مور و ملخ پراگنده بودند و تحصیل زر از پرگنات پادشاهی می نمودند تعین فرمودند و دکهنیان از هرطرف فراهم آمده باستقبال فوج پادشاهی پرداختند بمجرد مقابله و ومقاتله هزیمت در فوج دکهن افتاد از شنیدن این خبر اخگر غیرت در سینه و جان عنبر بد اختر شعله ور گردید و خود با دبدبه و شان تمام با لشکر آراسته و فیلان جنگی و توپخانهٔ آتش بار و پیادهٔ بیشمار بقصد مقابل فوج ظفر موج شه نواز خان از دولت آباد برآمد و هر دوطرف با سپاه رزم پرست دامن همت بر کمر عزیمت بسته مقابل هم دیگر چون سیلاب دامن کوه می شتافتند تا آنکه همه فوج ملک عنبر باهم پیوسته بفاصلهٔ شش کروه که نالهٔ قلب درمیان حائل بود فوجها مقابل هم رسیدند یاقوت خان که از شیر دلان آن بیشه و واقف کار آن ضلع بود و بر اطوار پیکار دکهنیان اطلاع داشت پیش آهنگی نموده میدان جنگ جائی قرارداد که سرراه نالهٔ پر گل ولای کم عرض برغنیم گرفت و جمعي برقنداران حکم انداز و تیراندازان قدر انداز و بهادران جانباز و دلاوران یکه تاز اطراف روبروي ناله مقرر نمود و عقب آن جماعهٔ فوج کومکي که به پشت گرمي هم دیگر از گولهای سوزان و بانهاي آتش فشان و شمشیر

های جان ستان آتش چشم لشکر حریف توانند گرفت جابجا نصب کرده علم مقابله بر افراشت و دکهنیان بدروز دو روز درتدبیر آرایش فوج و توپخانه و آراستن فیلان مست و پیراستن و استمالت جوانان جنگ پرست گذرانده روز سیوم همین که تیغ دودمهٔ آفتاب از غلاف مشرق بر آمده شعله افروز کوه و دشت گردید سپاه سرخ و سیاه زیاده از شمار مور و ملخ که اکثر غرق آهن باحربهای فیل افگن بودند از دامن صحرای خونبار نمودار گشتند بعده که جلو ریز نزدیک نالهٔ خون خوار رسیدند ازین طرف جوانان شیر نبرد با تیر و کمان و سنان جان ستان مقابل حبشیهای تیره روز استقامت ورزیده شروع به تیرباران جگردوز وزدن بانهای جان سوز نمودند و به پشت گرمی آنها برقندازان بی خطا بانداختن تفنگ شعله افروز پرداختند و ازان طرف نیز بان زیاده از شمار در هوا بغرش در آمد و از بسیاری غبار سم اسپان و دود توپ خانه مابین آسمان و زمین حجاب و پرده حائل چشم مبارزان جنگ جو و بهادران شعله خوگردید

* بیت *

دو لشکر بهم در کشیدند کوس * چو شطرنج از عاج و از آبنوس

و بمدد باد هر تیری که از کمان قضا از طرف مغلیه جدا میشد نصیب جان حبشی و دکهنیها می گردید و از ضرب گوله و تفنگ و صدمهٔ بان بسیاری از سران سرو پا می باختند و درنشیب و فراز و تنگی راه جنان کار بران اهل فیلان تنگ گردید که سوار و پیادهٔ بی شمار بالای هم قطار برقطار افتاد و هرکه از آب جدا نمی گردید سوای آنکه اجل دستگیری او می نمود فریادرس دیگر بداد او نمی رسید و پای

اسپي كه به دلدل فرو ميرفت راكب آن خلاصي خود را كه ميسر مي آمد از عطيهٔ آلهي ميدانست و هر تيري كه با اسپان كچهي و تازي ميرسيد برقص درآمده از چهار پا شدن سوار خود را زير در پا مي ماليد و هر فوجي كه از عقب بمدد دكهنيها ميرسيد از ملاحظهٔ پامال گشتن فوج پيش آهنگ چون بخت خويش بر ميگشت و ازين طرف بهادران اسپ برداشته از بالاي سر و سينه و مرده و زندهٔ نيم جان كه بالاي هم افتاده بودند ميگذشتند تا همه فوج پادشاهي شمشيرها علم كرده نعره زنان بر تباهي زدهاي ناله برآمد عنبر برگشته اختر مضطر گشته باوجود كشته و زخمي شدن بيشتر از همراهان و دلاوران فوج با جلادت ذاتي كه داشت خود را با جمعي از همدمان جانباز مقابل فوج فيروزي اثر رساند و عجب زد و خورد و غريب رستخيز بميان آمد و چون كوه بالاي سپاه ثبات قدم ورزيده داد تهوري و دلاوري داده بمرتبهٔ كرشش نمود كه تزلزل تمام در لشكر مغلان راه يافت و نزديك بود كه چنان فتح نمايان به هزيمت مبدل گردد شه نواز خان و ياقوت خان چون سيل روان خود را مقابل عنبر رسانده بحملهاى رستمانه آن بلاى سياه را از پيش رو برداشتند و عنبر ناچار فرار اختيار نموده تا دولت آباد بند نگرديد و اسپ و فيل بسيار با سه صد شتر پر از بان و بار و كارخانجات او با غنيمت بيشمار بدست بهادران افتاد و صداى كوس و كرناى فتح در فوج شه نواز خان بلند گرديد و لشكر پادشاهي تعاقب و تاراج كنان تاكهركي كه الحال به خجسته بنياد اورنگ آباد موسوم گشته رسيده بعد از سه روز از تاخت و غارت نمودن مامون ساختند و بعد

عرض شه نواز خان و یاقوت خان مع همه امیران مورد عنایات پادشاهي گردیدند *

ذکر سال یازدهم جلوس مطابق غرهٔ ربیع الاول سنه هزار و بیست و پنج هجري

در جشن آغاز این سال آصف خان که چهار هزاري و دو هزار سوار بود باضافهٔ هزاري و هزار سوار و عطاي نقاره سرافرازي یافت و شاهزاده خرم بمژدهٔ تولد تازه نهالي گلشن سلطنت سلطان شجاع سرسبزي و خرمي پذیرفت - درین روزها از عرضه داشت واقعه نگار احمد آباد بعرض رسید که عبد الله خان صوبه دار برای نوشتن روي داد واقعي خانه زاد را بخفت از خانه پیاده طلبیده اهانت تمام رسانده حکم شد که دیانت خان رفته عبد الله خان را پیاده از شهر بر آورده بعده بر اسپ سوار ساخته بحضور بیارد و از صوبه داري معزول نمودند عبد الله خان از شنیدن خبر و هیبت جهانگیری قبل از رسیدن حکم و سزاول پیاده از احمد آباد بر آمده روانهٔ حضور گردید و همه جا پیاده طی منازل می نمود تا دیانت خان در راه باو رسید و بزور سوار نمود و بعد رسیدن حضور بي منصب ساخته از مجرا ممنوع فرمودند بعد از چند روز بالتماس شاهزاده خرم تقصیر معاف نمودند - درین سال مرض وبا و طاعون که از پنجاب شروع شده تا دهلي و آگره انتشار یافت هر روز در هر شهری بل در هر محله چندین هزار قالب از جان تهي می گردید و کار بجائي رسید که فرصت کفن و دفن نماند و از آنکه گفته اند که مرگ انبوه جشني است پرسه و ماتم

از میان برخاست و تا هفت سال کم و زیاد که گاه شدت مینمود و بعضي سال تخفیف مي یافت اثر وبا ماند و درخانهٔ که اثر این بلیهٔ آسماني و علامت غضب رباني ظاهر مي‌شد اول موشهای نیم مرده از بالاي گوشه و کنار بام یا از سوراخ آن خانه برآمده روبروی صاحب خانه چرخ زده می مردند و مقرر است که در هر شهری که مردم آنجا از شآمت افعال خود بدین بلا مبتلا شدند جنس موش خورد و کلان دران شهر اصلا نمی ماند و اقل مدت این مرض هفت هشت پهر و بیشتر در سه چهار روز فارغ می‌سازد و کم اتفاق می افتد که زیاده از سیزده روز بکشد هر که این سیزده روز منحوسه میگذراند امید نجات ازین بلا بهم می رسد و تا مردن موش در خانه آشکارا نمي شد و اثر طاعون ظاهر نمي گردید بیشتر این آفت جان ستان بر هنود وکنیز وغلام و مردم نامراد رو می داد شاید سبب این از غذاي ثقیل که هنود و بیچاره نامرادان بي بضاعت میخورند دران قوم زیاده رو میداده است آنچه از علامت و سبب امتداد ایام این قهر الهی مولف اقبال نامه زبان داده بلا تفاوت کم و زیاد محرر اوراق درایامیکه خلد مکان بدکن نزول میفرمودند مشاهده نمود که از سنه هزار و نود و هفت در آلکهٔ دکهن هرگز اثر وبا دران دیار شنیده نشده بود شروع نمود تا هشت سال در برهانپور وخجسته بنیاد و بیجاپور و بندر سورت عالمي باین آفت بباد فنا رفت عجب حکمت آلهي مشاهده مي‌شد هرچند کمتر کسي بعد از برآوردن طاعون جانبر می گردید اما از هزار یک دو زنده میماند مي بایست که عضوي از اعضای بدن او ناقص گردد مثلا یلک چشم

یا دو چشم معیوب و کور میشد یا شل و لنگ میگردید و الا گنگ
میگشت یا عقل زائل مي گردید - درین سال شاه زاده خرم را
بیست هزاري نموده ملقب بشاه خرم ساخته مامور بمهم دکهن
فرمودند و وقت رخصت دولک روپیه را مرصع آلات سواي عنایات
دیگر عطا نمودند ازان جمله پرتلهٔ الماس و شمشیر از غنائم فتح
احمد نگر که بتصرف عرش آشیاني آمده بود و بجنت مکاني
بخشیده بودند تیمنا بدست خود بر کمر شاه زاده خرم بستند و
عبد الله خان فیروزجنگ را با جمعي از امراي دیگر در رکاب شاه
زاده مقرر و تعین فرمودند و شاه زاده پرویز را از دکهن بحضور نا رسیده
صوبه‌دار اله آباد ساختند - درین اوان راي صواب نما برین قرار
گرفت که براي پشت گرمي و تقویت شاه زاده خود متوجه
مالوا شدند و در ماه ذي قعده رایت توجه بدان طرف بر افراشتند
چون بتعلقهٔ رانا رسیدند رانا شرف اندوز ملازمت گردیده پنج زنجیر
فیل و بیست و پنج اسپ با تحف دیگر بیشکش گذراند ازانجمله
سه اسپ قبول نموده باقي بدو بخشیدند و بعد عطاي فیل و
اسپ و خلعت مرخص ساختند نبیرهٔ او در رکاب سعادت مع
هزار سوار همراه گردید بعده که رایت ظفر آیت به چاندور افتاد
از زباني کهن سالان آنجا بعرض رسید که پسر ناخلف غیاث الدین
نصیر الدین نام که از کوتاهي سخن بتحریر بر احوال او نپرداخت
از فرما روایان مالوا پدر هشتاد سالهٔ خودرا بسبب کبرسن و امتداد
انتظار مردن سه بار عمدا مسموم ساخت بعد علاج کارگر نیفتاد
دفعهٔ چهارم صریح پدر را اطلاع داده درخوردن زهر و علاج ننمودن

مجبور ساخت باوجودیکه پدر از شفقت پدري پسر را درتقصیر که از بي سعادتي ازو سرزد وقت خوردن معاف نموده قلم عفو بوجرائم او کشیده بود - پادشاه حق آگاه فرمود قبرآن ملعون را شگافته استخوان او برآورده در دریا بیندازند قدري ریزهٔ استخوان برآمد - درین ایام براي شکار مع محل تشریف بردند چهار شیر در بارهٔ بعرض رسید نور جهان التماس نمود که شکار هر چهار شیر بمن وا گذارند و هر چهار شیر را بگولهٔ تفنگ بی خطا پیهم زد در انعام آن پونچهي الماس قیمت لک روپیه عطا فرمودند - گویند قبل ازین شکار بیک دو سال روزي در شکار گاه که محل قدیم و نور محل را همراه داشتند و شیر قوي جثه را قراولان در احاطهٔ بارهٔ در آورده بودند قبل ازانکه متوجه زدن شیر شوند بر پادشاه خواب معتاد غلبه نمود و باستراحت پرداختند بندوق خاصه با فتیلهٔ روشن نزدیک مسند خاص گذاشته بودند و هر دو محل با دو سه خواص برسم پرستاران اطراف پادشاه نگاه میداشتند درین ضمن شیر از میان باره غریو کنان بر آمد از آنکه در زمان قدیم تقید تمام بود که پردگیان حرم و پرستاران خاص سلاطین هندوستان استعمال سواري اسپ و انداختن تیر و تفنگ مي نمودند و نور جهان بیگم درین فن عاري بود همینکه شیر از دور در نظر محل کلان درآمد بندوق را همچنان با جامکي روشن بر داشته بر روي سینه گذشته ماشه خوابانده چنان بر پیشاني شیر زد که شیر ابر صفت بغرش آمده یک نیزه بالا جسته بر زمین غلطیده و از آواز تفنگ و غریدن شیر پادشاه از خواب بیدار گشته شیر را بدان حال افتاده و راني را با بندوق

بخوش وقتي استاده ديدند و نورمحل را دور لرزان و ترسان و گريزان دريافتند بر راني كلان آفرين گويان تنگ در آغوش شفقت گرفته ازان روز بر مهرباني او افزوده و نورجهان بيگم را تشنيع نموده در بارهٔ او كم توجه گرديدند - والدهٔ نور جهان كه در فراست و عقل ميان زنان ممتاز بود به تدبير و تمهيد و سعي بسيار تقريبي بميان آورده قول حضرت امير المومنين مرتضي علي عليه السلام را كه از جملهٔ صفات حميده براي مردان نيك شمرده بدان ستايش نمايند و در مادهٔ زنان عيب شمارند شجاعت و سخاوت است خاطر نشان جنت مكاني نموده باز بدستور سابق بر نور جهان مهربان ساخت - و ازان روز نور جهان بيگم از راه جوهر غيرت بفكر استعمال بندوق افتاده در اندك مدت مشق آن را بجائي رساند كه چهار شير قوي هيكل را از پا در آورد - و در همين اوان از عرضه داشت شاه خرم و واقعهٔ دكهن بعرض رسيد كه شاه بلند اقبال شاه خرم قبل از رسيدن بآب نربدا علامي افضل خان را و راجه بكرماجيت را همراه وكلاي نظام الملكي و عادل خاني كه بحضور رسيده همراه شاه خرم همركاب بودند بطريق سفارت با نشان فرمان نويد نزول كوكبهٔ كواكب شمار ظفر اقبال و تهديد و وعده و وعيد نزد ملك عنبر و عادل خان روانه نموده دران درج فرمودند • بيت •

دو شعله ز يك شمع دارم بچنگ • يكي نور صلح و يكي نار جنگ
بود نور صلحم شبستان فروز • ولي نار جنگم بود خانه سوز

و فرمودند كه هر دو اول نزد عادل خان روند عادل خان بعد نزديك رسيدن افضل خان و راجه بكرماجيت استقبال نموده باعزاز تمام بشهر

آورده بعد تقدیم مهمان داری قبول اطاعت امر و واپس سپردن بعضي محال که بخطا کاري از تصرف ملازمان بي جوهر پادشاهی برآورده بود نمود و بعنبر نیز درباب انقیاد حکم آنچه باید نوشت و او در سرانجام روانه ساختن پیشکش نقد و جواهر و فیل و اسپ و دیگر تحف فرا خور حال خود و درگاه است - و نیز معروض گردید که صبیهٔ میرزا شه نواز خان بن خان خانان را شاه والاقدر بموجب حکم بعقد خود در آوردند - از رسیدن هر دو مژدهٔ فرحت افزا جنت مکاني را سرور تمام روداد ●

ذکر سال دوازدهم جلوس مطابق دوازدهم
ربیع الاول سنه هزار و بیست و شش هجري

در آغاز این سال سید عبد الله خان بارهه مع عرضه داشت شاه خرم مشتمل بر مژدهٔ آنکه از اقبال عدو مال بی‌زوال جهانگیری عادل خان و عنبر و دیگر سرکشان دکهن حلقهٔ عبودیت و اطاعت درگوش پند نیرش انداخته بر قبول عذر تقصیرات گذشته التماس دارند و کلید قلعهٔ احمد نگر و قلعهاي دیگر که عنبر متصرف شده بود فرستاده بتصرف بندهای والا واگذاشتند و ولایت از دست رفته باز بتصرف اولیاي دولت روز افزون درآمد و مفسدني که دم استکبار میزدند از روی عجز و نیاز باظهار انکسار باج سپار و خراج گذار گشتند شرف اندوز ملازمت گردید - جنت مکاني را نهایت فرح و انبساط روی‌داد وحکم نواختن نقارهٔ شادیانه فرمودند - و سید عبدالله خان را مخاطب به سیف خان نموده برای شاه‌زاده لعل بیش بها که مدتها زینت افزای افسر فرق مبارک بود عنایت

نمودند و فرمانی که بنام عادل خان صادر شد این بیت از زادهٔ طبع خود نوشتند •

• بیت •

شدي از التماس شاه خرم • بفرزندي ما مشهور عالم

بعد رسیدن فرمان به عادل‌خان یك‌لك و پنجاه هزار هون و دولك روپیه را جواهر و پنجاه فیل و پنجاه اسپ عراقي و عربي که مجموع پانزده لك روپیه نقد و جنس باشد همراه افضل خان و راجه بکرماجیت روانهٔ حضور نمود - و سواي نقد و جنسي‌که خفیه و آشکارا در ایام مهمانداري تواضع فرستاده هاي شاه زاده نموده بود بهریك دو لک روپیه وقت رخصت به افضل خان و راجه بکرماجیت رعایت نمود - و راجه بکرماجیت آن دولک روپیه را یك لعل بوزن سی و هفت مثقال که در بندر گوهه نزد فرنگی بود خریده ازطرف خود براي‌شاهزاده خرم آورد - و افضل‌خان نیز از جملهٔ زرکه باو رعایت نمودند مبلغي را جواهر وتحف آن دیار براي سرکار خرید نمود - و از نزد قطب الملك نیز بهمین‌دستور و بهمین‌کمیت نقد و جنس‌که بقیمت پانزده لك روپیه میشوند رسیدند - و چون بکرماجیت وقت آمدن از بیجاپور به بند و بست قلعهٔ احمد نگر پرداخته تا رسیدن قلعه‌دار از حضور کسان‌معتمد خود در قلعه گذاشته بود جانسپارخان را بضبط نواح و قلعه‌داري‌احمد نگر تعین‌فرمودند - بعد از فراغ و خاطر جمعي از بند و بست دکهن که جا بجا حکام معامله فهم جزرس تعین کردند خان خانان را صوبه دار برهان پور و برار مقرر کرده شاه نواز خان را با دو هزار سوار برای ضبط ملك مفتوحهٔ بالا گهات نظام الملکي منصوب ساخته خود بقصد ملازمت

پدر بزرگوار مراجعت فرمودند - و در ساندو شرف اندوز قدم بوس گرديدند - وقت ملاقات جنت مكاني بلا اختيار از جاي خويش بر خاسته چند قدم پيش گذاشته آن حاصل حيات خويش را تنگ در آغوش كشيده نزديك خود حكم نشستن فرمودند و خوان جواهر و اشرفي بدست خود بر فرق شاه زادهٔ والا نژاد تصدق نموده براي مستحقين افشاندند - و ازان روز كرسي بجهت نشستن شاه بلند اقبال كه لغايت آن سال در دودمان صاحب قران بهيچ يك از فرزندان اين تفقد مبذول نگرديده مقرر ساختند - ولعل قيمت لك روپيه كه وقت ولادت جنت مكاني والدهٔ عرش آشياني رو نما داده بود و مدت مديد از فرق جد و پدر بزرگوار آن شاه زادهٔ ذو الاقتدار اعتبار آن مي افزود بدست خود با دو مرواريد كلان آبدار بر سر شاه زادهٔ گذاشته تسليم سي هزاري و خطاب شاهنشاهي شاه جهان وليعهد فرمودند - و شاه زادهٔ نامدار بيست لك روپيه نقد و جواهر و ديگر تحف نذر و نياز و پيشكش از طرف خود گذرانيد - بعد ازان پيشكشهاي عادل شاه و قطب الملك از نظر گذشت - بعد ازان بهرجي زميندار بگلانه كه از سعي فرستادهاي شاه جهان دررکاب عالي آمده بود با مبلغ نقد و جنس ملازمت نمود - خلعت و جواهر و فيل عنايت نمودند - بعده پيشكش زميندارن چانده و گوندوانه كه تعلقهٔ صوبهٔ برار بود فيل و سه لك روپيه بعرض رسيد - از جملهٔ پيشكشهاي واليان بيجاپور و حيدرآباد مع آنچه بفرستادهاي شاه جهان رعايت نموده بودند و براي شاه زادهاي جوان بخت ارسال گشته بود مجموع قريب پنجاه لك روپيه نقد و جنس بقيمت

درآمد - فیلی بود از فیلهای سرحلقهٔ عادل شاه مسمی به سرپک که در حضور مبصران لک روپیه قیمت نمودند و چنان فیل درفیلخانهٔ سرکار نبود بسیار پسند و مرغوب طبع افتاد - خود بدولت برو سوار شده اندرون غسلخانه برده درهمان مکان رو برو چند روز بستن فرمودند - و دولک روپیه از نقد و جواهر برای نورجهان و دو سه لک روپیه برای دیگر بیگمان رسمیات ارمغان از طرف شاه جهان بمیان آمد - و نورجهان بیگم جشن فتح دکهن بآئین بندی که بایست نموده قریب سه لک روپیه جواهر و دیگر اشیای نفیس مع تورهٔ خلعت بشاهنشاه شاه جهان از طرف خود رعایت و تواضع نمود - و صوبه داری کابل بمهابت خان مرحمت فرمودند - بعده عنان توجه طرف سیر و شکار فیلان احمد آباد معطوف داشتند و تفرج کنان و صید افگنان تا بندر کهنبایت رسیده بر جهاز سوار شده سیر دریا نمودند ده روز در کهنبایت تشریف داشته متوجه احمد آباد شده زیارت بزرگان نمودند - چون بعرض رسید که قوم سیوره که قوم بقال معتقد آنها اند بیشتر با زنان مریدان خود بد فعلی می نمایند فرمودند که از شهر اخراج نمایند بعد یک و نیم ماه که در حوالی احمد آباد توقف واقع شد بسبب ناموافقت آب و هوا که چند روز انحراف مزاج پادشاه رو داد خاطر اشرف از هوای احمد آباد نفرت گرفت و بطبع مبارک پسند نیفتاد - و چنانچه مولف اقبال نامه از راه مزاح گوئی مکرر مذمت شهر احمد آباد زیاده از حد نوشت - و الا شهر احمد آباد شهریست که نزد مردم صاحب طبع با سلیقه بعد شاه جهان آباد در تمام ممالک محروسهٔ هندوستان

مقابل آن معموره نیست - خصوص از وفور آرزاني اکثر اشیاي ماکولات و فواکه و بهم رسیدن انواع و اقسام اقمشهٔ نفیسه و تحف غریبه بر بلاد ایران و توران و امصار جهان فخر تمام دارد و هرسال تجار لکها خرید از هریك جنس ادنی و اعلی آنجا نموده باطراف و اکناف هفت اقلیم مي برند - خربزهٔ گرمه هفت ماه دران شهر مي باشد در شیریني وشادابي چهار قسم گرمه بهم میرسد که هرقسم آن یك دو ماه بوفور مي ماند ازان جمله نزدیك شروع برشکال قسمی از گرمه ببازار مي آید که ناشپاتي نامند بیشتر بترکیب امرودی میان سبز میباشد در شیریني و شادابي و لطافت مثل آن در هیچ شهر دیگر شنیده و دیده نشده بلکه جمعي که انصاف دارند و طرفداري وطن نمي نمایند اززبان آنها مسموع گردید که در ولایت ایران و توران نیز به ازان گرمه بهم نمي رسد - القصه جنت مکاني باوجود رسیدن موسم بهار و لاله زار که در احمد آباد لاله و کوکنار هزاره بسیار بوفور و کلان و بالیده مي شود از احمد آباد متوجه مالوا گردیدند و راجه جام که از سرکشان آن ضلع گفته مي شد از سعي و هیبت شمشیر منصوبان شاه زادهٔ بلند اقبال بعد کوچ سرراه رسیده مع پیشکش ملازمت نمود ●

ذکر سال سیزدهم از جلوس مطابق بیست و سوم
ربیع الاول سنه هزار و بیست و هفت هجري

در جشن آغاز این سال آصف خان را هزار سوار اضافه عنایت فرمودند - و در همین اوان میر جمله عرف میر محمد امین که در اول سفر از عراق آمده نزد قطب الملك گلکنده ملازم گشته اعتبار

زیاد بهم رسانده صاحب مدار دولت او گردیده بود بعده که سلطنت
بسلطان محمد برادر زاده او انتقال نمود نقش میر جمله در
عهد او موافقت ننمود و نزد عادل خان بیجاپور رفت آنجا نیز
بحسب مراد او صحبت گرم نشد بعده بایران رفته ملازمت
شاه عباس نمود باوجود گذراندن جواهر و دیگر تحف هندوستان
که از لک روپیه قیمت آن زیاده بود از طرف شاه نفعي که آبروي
او ازان حاصل گردد عائد حال او نشد بنابران بامید تمام رو بدین
درگاه که ملجاي بزرگان هفت اقلیم است آورده بحضور رسیده
شرف اندوز ملازمت گردید - نه راس اسپ عراقي و نه تفوز زربفت
و دو انگشتري یاقوت مع تحف دیگر مجموع قیمت پنجاه هزار
روپیه گذرانده مورد عنایات بي پایان گردید - درین اوان نزد یک دهود
که اصل دوحد است یعني ازانجا راه مالوا و گجرات جدا میشود
رسیده چند مقام نموده بشکار فیلان حکم فرمودند - درین ایام خجسته
فرجام در مقام مبارک منزل ولادت با سعادت گوهر افسر خلافت
محمد اورنگ زیب پانزدهم ذي قعده یازدهم دي ماه الهی سنه
هزار بیست و هفت هجري در طالع میزان اتفاق افتاد - و دوصد
و بیست و هفت فیل قراولان پادشاهي و شاه بلند اقبال شکار
نموده آورده از نظر گذراندند - و از رسیدن خبر حدت وبا و شدت طاعون
که در آگره هنوز تخفیف نیافته باز با احمدآباد مراجعت فرمودند -
و صوبهٔ گجرات که در عهد عرش آشیاني در تیول جنت مکاني
مقرر بود در جاگیر شاه جهان مقرر کردند و شاه کشور ستان سه فوج
بسرداري دلاوران رزم جو و بهادران آتش خو براي تنبیه و گوشمال

زمینداران مفسده پیشهٔ آن ضلع و متمردان آن ملک که کراس و مواس خوانند و کولیان کنار دریای مهي و سامرمتي که همیشه قطاع الطریقی شیوهٔ آن گروه ضال بدسگال بوده تعین و مرخص فرمودند و راجه بکرماجیت کار فرمای شاهزادهٔ بلند اقبال را مع شهباز لودي و جمعي از امرا براي تسخیر قلعهٔ کانکره که ذکر آن بگزارش خواهد آمد تعیین نمودند و خود جنت مکاني اواخر شهریور که فوج پنجاب از قطره فشاني رو بکمي آورد متوجه دارالخلافت آگرهٔ شدند - درین سال ستارهٔ دنباله دار که سر او بصورت عمود مي نمود در آسمان قریب دو سه هفته نمودار بود - و در همین ایام راجه سورجمل پسر راجه باسو که ذکر آن مفصل قابل تحریر نمیداند بغي ورزیده چندگاه مادهٔ شورش و فساد بود بعد لشکرکشیها و شهادت سید صفي بارهه با جمعي از سادات دفع آن فتنه گردید چون مابین راه خبر امتداد شدت وبا در آگره بعرض رسید رایت توجه طرف فتح پور معطوف داشته چند گاه دران مکان میمنت نشان توقف نمودند - درین اوان خان خانان سپه سالار از دکهن آمده شرف اندوز ملازمت گردید و تسلیم منصب هفت هزاري که لغایت آن سال به هیچ امیر این مراتب در تیمور به عطا نشده بود فرمودند از جملهٔ چهار لک روپیه نقد و جنس پیشکش یک لک و پنجاه هزار روپیه جواهر و غیرهٔ قبول نمودند *

ذکر سوانح سال چهاردهم از جلوس مطابق چهارم ربیع الثانی سنه هزار و بیست و هشت هجري

سرانجام جشن این سال شاه بلند اقبال شاه جهان ترتیب

داده لک روپیه جواهر سواي نقد و جنس دیگر پیشکش نمود - و درین ایام خبر واقعهٔ شهنواز خان که در شروع بهار جواني از صرصر اجل خزاني و سموم تموز ناگهاني نهال حیات او از پا در آمد بعرض رسید بر جواني و شجاعت و کارداني او افسوس فرموده بجاي او داراب خان برادر خورد اورا از اصل و اضافه پنجهزاري نموده بصوبه داري خاندیس و برار سر افرازی بخشیدند - درین ولا شاهزاده پرویز از اله آباد آمده شرف قدمبوس دریافت هشتاد فیل و یک لک روپیه گذراند و خان دوران از کبر سن استعفاي منصب و خدمت نموده هفتاد و پنجهزار روپیهٔ پرگنهٔ خوش آب در وجه خرچ سالیانهٔ او مقرر فرمودند - و در همین سال که مراد از سنه هزار و بیست و هشت [۱۰۲۸] باشد حکم فرمودند که مابین راه از لاهور تا تعلقهٔ سرحد مالوا بفاصلهٔ یک کروهٔ جریبي یلک میل و مابین دو میل یک چاه بسازند و همه جا دو رسته درختان سایه دار دنشانند و به زمینداران و حکام احکام تربیت اشجار صادر فرمودند - هرجا محال خالصه بود براي ساختن سرا حکم نمودند و بامرا حکم فرمودند که در تعلقهٔ محال جاگیر خود هر مکاني که قابل سرا ساختن باشد براي نزول مسافرین ومترددین سراي پخته و مسجد و چاه بسازند که براي آرام مسافران و سیاحان ربع مسکون بکار آید - و اکثر جاگیرداران عمده بموجب اشارهٔ بادشاه و هم چشمي یکدیگر بناي خیر احداث سرا مابین هرچهار پنج کروه گذاشتند - بدیدهٔ تامل غور باید نمودکه چون دران ایام فرخنده انجام نیت انام بر اجراي امور اخروي متصرف میگردید موافق همان

خیر و برکت بود بر خلاف زمان حال که کار ابنای روزگار بجائی رسیده که همگي همت بر انهدام بنای دولت و بباد دادن آبروي همدیگر مي گمارند و ارباب مکنت و ثروت ابواب خیر و احسان برروی ارباب حاجت بمرتبهٔ مسدود ساخته اند که برای کشیدن تمام نعمتهای الهي طرف خود و خراشیدن دلهای محتاجان حکم تیشه بهم رسانده - لهذا اشجار میوه دار باغات و درختان سایه افگن راه که از سعي نیک فرجامان سلف پرورش یافته و باعث آرام مسافرین و مترددین و زینت قصبات و دیهات و حوالي معمورها بوده از شر ظلم حکام بد عاقبت و ارهٔ ستم لشکریان همه را بخرچ عمارت و مطبخ و چهارپا درآوردند - نام و نشان درخت در اکثر راه و اطراف آبادي نمانده همچنان سنگ و خشت سرا و مقبرها و مساجدیکه تعمیر طلبند براي نیکنامي و استحکام بنای سراي آخرت خود تیمنا و تبرکا برده بخرچ حمام و عمارات نواحداث که از زر اندوختهٔ ظلم و رشوت رو باتمام نیاورده خراب میگردد آورده صرف مینمایند - درین سال برای سیر و تفرج کشمیر بهشت نظیر رایت توجه بر افراشتند بمتهرا که رسیدند شاه زاده پرویز را بصوبهٔ اله آباد رخصت فرمودند - بالتماس خان اعظم خسرو را از حبس برآورده بطریق نظربند براي آمدن به مجرا ماذون ساختند بعده که بلاهور شرف نزول واقع شد بسبب نزدیک رسیدن موسم بهار و سیر گلزار کشمیر بدون آنکه تفرج باغات و عمارات لاهور نمایند در اواخر همین ماه الهی از لاهور کوچ فرمودند دریں اوان خان عالم که با یلچي گري ایران رفته بود و به ازو هیچ ایلچي خدمت ماموره را سرانجام

نداده آمده ملازمت نمود اگر بتحرير تقديم حسن خدمت خان عالم
که در سفارت ايران بعمل آورده وعنايات شاه ايران که درحق او بظهور
آمده مفصل پردازم بطول کلام منجر مي گردد حاصل سخن بمرتبهٔ
شاه ايران را فريفتهٔ کارداني و جوهر رشادت و حسن خدمت خود
ساخته بودکه درخلا و ملا شاه بدون او آرام نداشت و اگر او بمجراى
شاه براي موانع ضروري نميتوانست رسيد خود بديدن خان عالم
قدم رنجه مي نمود و وقت برآمدن و رخصت از اصفهان شاه
بمشايعت برآمد بعد ملازمت مورد عنايات گرديد از اصل و اضافه
تسليم پنج هزاري فرمودند - بعد ازان که بمنزل بابا حسن ابدال
رسيدند بسبب تنگي و نشيب راه حکم فرمودند که سواى نورجهان
بيگم باقي خدمهٔ محل باتمام بهير درانجا چندروز توقف نمايند -
دريذولا مهابت خان بخدمت مرجوعه مرخص گرديد - چون خبر
رفتن راناي چتور بدار البوار رسيد خلعت ماتمي مع خطاب راناي
براي پسر رانا مرحمت فرمودند - براى جشن کنار آب (92)
فرحت افزاي مقام شد *

ذکر سوانح سال پانزدهم از جلوس مطابق پانزدهم
ربيع الثانى سنه هزار و بيست و نه هجري

چون آغاز سال جلوس جشن موافق سرانجام سفر نموده بعد
دو سه مقام کوچ فرمودند نظر براهاي قلب و کم عرض بودن
راه بمعتمد خان موافق اقبال نامه اهتمام راه فرموده حکم نمودند که

---

(92) در اقبالنامه نام اين دريا کشن گنگا نوشته *

بغیر از آصف خان که بامعدود چند بیاید دیگران را نگذارد - معتمد خان آدم جلد برای منع برداشتن خیمهٔ خود از منزل روانه نموده گفت که اگر روانه شده باشند هرجا درراه آدم در خورد همانجا خیمه نصب نمایند چون خیمه را مردم او بار نموده روانه شده بودند مابین منزل بر بلندی استاده نمودند و پادشاه که بانور جهان متوجه منزل گشتند برف و باران گنده بهار و وزیدن باد گزنده شروع شد و رعد و صاعقه بشدت تمام بصدا آمده جنت مکانی را بیدوق ساخت - درین ضمن بمدد طالع معتمد خان خیمهٔ او نمایان گردید پادشاه غنیمت دانسته با محل خاص دران خیمه فرود آمدند معتمد خان رسیده تسلیمات عنایات و آداب نثار بتقدیم رسانده ماحضری که توانست حاضر ساخت - شب آنجا بسر برده وقت کوچ خلعت خاصه که دربدن مبارک بود باضافهٔ پانصدی مرحمت فرمودند - و حکم نمودند که مابین راه کشمیر در هر منزل عمارت مختصر که دروقت ضروری بکار آید بسازند - معماران چابک دست و کارداران با وقوف بگرد آوری مصالح و تیاری آن پرداختند - دریذولا بعرض رسید که جمعی از قوم چکان کشمیر که خود را وارث ملک و از وزیرزادهای آن سرزمین می گیرند و همیشه مادهٔ فساد و آشوب بوده اند باتفاق راجه کشتوار سر از اطاعت مال‌گذاری پیچیده طریقهٔ سرکشی و مفسدی اختیار نموده با منصوبان پادشاهی شوخی زیاده بکار بردند - دلاور خان را با ده هزار سوار برای تنبیه و گوشمال آن فرقهٔ بد سگال تعین فرمودند و بعد محاربات که تردد مردانه و جنگ رستمانه از مردم پادشاهی بظهور آمد و جمع کثیر

از هر دو طرف کشته و زخمي گردیدند چکها را مغلوب و اخراج ساخته راجه را مقید نموده بحضور آورده محبوس ساختند و جنت مکاني بعد رسیدن کشمیر سیر سبزهٔ گلزار آنجا نموده بر سر تالاب ڈل نزول فرمودند - در اقبال نامه درج است که طول صوبهٔ کشمیر پنجاه و شش کروه و عرض بیست و هفت کروه جریبي است محصول بیشتر آنجا برنج و زعفران ست و غذای بیشتر مردم آنجا برنج گنده است نخود اول سال خوب مي شود و سال دیگر که همان نخود را بکارند ریزه و کم حاصل میگردد و سال سیوم بصورت مونگ بر مي آید و در زمان سابق درانجا اسپ کلان و گاو و گاو میش کمیاب بود و طعام تازه درانجا خوردن کم رواج دارد صبح که مي پزند شام بخرچ مي آرند و آخر روز که پخته مي شود صبح بصرف مي آید و نمک در طعام انداختن بمرتبهٔ کم رواج یافته که در چهرهٔ زنان و مردان آنها نیز اثر نمک پیدا نیست و زن و مرد کرتهٔ پشمین مي پوشند خصوص زنان آنجا که سالها کرته را بدستور زنار برهمنان ازخود جدا نمي سازند و غریب حکایت نمایند باوجود وفور آب که در هر محله نهر آب جاریست زن و مرد آنجا کم اتفاق مي افتد که غسل جنابت هم نمایند و از بعضي رخت بدن عورات کثیف وضیع و شریف آنجا از هرجا بگذرند کسي که تازه از پهلوي آنها بگذرد نفرت تمام حاصل مي نماید گویند چون جنت مکاني اکثر میفرمودند که کشمیر در قلمرو سلطنت ما بهشت روي زمین است و هرسال اکثر براي سیر کشمیر تشریف مي بردند روزي وقت گذشتن از رستهٔ بازار کشمیر که زنهای آنجا هردو طرف

فیل سواري پادشاه استاده دست بدعا و ثنا برداشته بودند اثر بوي رخت بدن آنها بمشام جنت مکاني رسید و نفرت تمام نموده فرمودند این چه بوست درانوقت یکي از امرای گستاخ که عقب نشسته مگس میزد عرض نمود که بوي حوران بهشت روي زمین حضرت است - اگرچه مردم آن گل زمین به حدت فهم و ذکا و جوهر رشادت آراسته اند اما خمیر سرشت آن جماعه چنان از روز ازل از شرارت مخمر گردیده که برالسنۀ خاص و عام ضرب المثل گشته و هرکه براحوال سکنۀ آنجا که در زمان سابق نسبت بخاندان سلاطین و همدیگر چه شعلهاي فساد و عناد افروخته اند از روی تواریخ اطلاع حاصل نموده درزمان حال مشاهده مینماید و هرکرا بدین طائفه سروکار افتاده میداند که درین گروه شرارت و غیرت و مروت بچه مرتبت است مگر بطریق ندرت که نیك و بد در همه قوم یافته ميشود - و در اقبال نامه درج است میرزا حیدر که در عهد عرش آشیاني حاکم کشمیر بود سواري اسپ کلان و بناي عمارات دلنشین و اکثر وضع معقول دران شهر رواج داده و پیوند دادن اشجار میوه دار در کشمیر و تمام هندوستان نبود محمد قلی افشار داروغۀ باغات کشمیر در عهد عرش آشیانی اول نهال شاه آلو از کابل طلبیده پیوند نموده بآب و هواي آنجا موافق آمد ازان ایام رواج یافت و سال بسال در همه بلاد هندوستان از ین پیوند میوهاي شاداب و شیرین بالیده گردیدند الا درخت انبه را پیوند نتوانستند نمود اگرچه کشمیر بدمردم واقع شده و در مذمت راه دشوار گذار سراپا نشیب و فراز او نیز بسیار مبالغه نموده اند اما آنچه از خوبیهای آب و هواي

هميشه بهار و طراوت سبزه گذار و ديگر خصوصيات آن سرزمين كه پنداري قطعه ايست از بهشت برين و در اكثر ايام در و بام و دشت و خانهٔ آن مكان جنت نشان پر از اقسام گل و ريحان و انهار روان و تالابهاي روح پرور كه اطراف آن تا نظر كار بكند انواع گل هر فصل جلوه گر است چنانچه عرفي گفته • بيت •

هر سوخته جاني كه بكشمير در آيد
گر مرغ كباب است كه با بال و پر آيد

• طغرا گويد •

دشت سبز وكوه سبز وبام سبز وخانه سبز
باز از نو شد كدوي باده در ميخانه سبز
آتش اين سرزمين از بس بهار آلوده است
از هواي شعله ميگردد پر پروانه سبز
وعده‌گاه جوش ريحا نست اينجا دور نيست
گر نمايد در نظر پشت لب پيمانه سبز

در همان ايام گشت لاله زار و سير سبزه شاه‌زاده شجاع درچهار سالگي از بلندي كه نه درع ارتفاع داشت افتاد ازانكه حافظ حقيقي همه جا و در همه وقت نگاهبان اطفال معصوم و كلان مي باشد بالاي بالشت و نمدهاي فراش خانه رسيده از آفت صدمه محفوظ ماند لكها صدقه بفقرا رساندند و همو زن شاه زاده اشرفي و روپيه تصدق نمودند - درين اوان از واقعهٔ دكهن بعرض رسيد كه سيدي عنبر بد اختر از شنيدن توجه پادشاه سمت كمشمير قرار و عهد اطاعت را فراموش ساخته بر ماك قديم و جديد پادشاهي لشكركشي

نموده تاخت آورده دست تعدي و غارت بمرتبهٔ دراز ساخته
كه تا حوالي برهانپور آبادي نگذاشته و تاراج كنان فوج دكهنيان
از آب نربدا عبور نمودند و قلعهٔ احمد نگر را محاصره دارند و شهر
برهانپور در معرض خطر است و داراب خان مع همراهان كه مكرر
بر سر مخالفان تاخته بنگاه آنها را تاخت و تاراج نموده منصور
نام حبشي را زخمي نموده دستگير ساخته بود باز از غلبهٔ آن
تيره بختان كه از مور و ملخ زياده هجوم آورده اند صرفه در مقابله
ندانسته از گهات رو نكهره فرود آمده بمقتضاى وقت و صلاح
دولت خواهان در نواح بالا پور توقف نموده در دفع ضرر اعدا
مي‌كوشد و عرضه داشت صوبه‌دار برهانپور و غيره نيز رسيد كه عرصه
بر بنده‌هاى پادشاهي نهايت تنگ گشته اگر بدستور ايلغار عرش
آشيانى كه در نه روز بمدد امراي احمد آباد خود را رسانده سايهٔ
لطف پادشاه يا شاه زادهٔ بلند اقبال عدو مال شاه جهان بر سر
مايان پرتو افگن گردد جان و آبروي بنده‌ها محفوظ خواهد ماند والا
فدويان را برسم راجپوتان كار فرمودن و بعد قتل ناموس خود ها را
بدم شمشير مخالفان دادن ضرور خواهد گرديد و بسبب خرابي
ملك از كمي خزانه و عسرت حال سپاه نيز معروض داشته بودند -
بعد عرض همان روز تفريق بيست لك روپيه بر خزانهٔ احمد آباد
و مالوا بسبب قرب جوار نموده مصحوب سزاولان شديد تيز گام
احكام بنام متصديان هردو صوبه صادر فرمودند و شاه والا قدر شاه
جهان مامور بسرانجام رخصت و روانه شدن دكهن بطريق استعجال
گرديد - و خود بادشاه اواخر مهر ماه از كشمير كوچ بطرف لاهور و

دار الخلافت آگره فرمودند و برای تیاری عمارات سر راه که سابق بگزارش آمده حکم بنام بیوتات لاهور و سرکارداران صادر شد که زر و مصالح جا بجا برسانند - و بنایان چابک دست و معماران باوقوف بر سرکار تعین نمایند - درین ضمن خبر رسید که زینل خان ایلچي ایران نزدیک رسیده حسام الدین خان را برای مهمانداري مع خلعت و سي هزار روپیه نقد باستقبال او روانه نمودند - بعد از کوچ در منزل دویم و سویم آن قدر برف و باران بشدت متواتر دو سه روز بارید که آدم و اسپ و چارپایان بار بردار زیاده از شمار تلف شدند - ازان جمله بابا شیخ نام ابن یمین خدمتکار که افیون خاصه وآبدار خانه باو تعلق داشت ضائع و تلف گردید - ازآنجا که کوچ فرمودند مابین راه مکاني که در ایام شاهزادگي مرغوب طبع گشته بود و شکار بسیار درانجا نموده بودند حکم ساختن عمارات عالي نموده مبلغ یک لک و پنجاه هزار روپیه علی الحساب برای تیاری آن تنخواه نمودند و آن معموره آباد ساخته مسمی بجهانگیر آباد فرمودند - بعد نزول لاهور خبر فرحت اثر فتح قلعهٔ کانگره که سورجمل پسر راجه باسو که خود را راجه باستقلال آن ضلع دانسته باتفاق زمینداران مفسد پیشهٔ پنجاب طریقه سرکشي بدستور آبای خود پیش گرفته پرگنات اطراف لاهور را متصرف شده بود و در سال سیزدهم جلوس از احمدآباد شاه ظفر اقبال شاه جهان و راجه بکرماجیت را چنانچه گذشت بدان مهم تسخیر قلعهٔ مذکور مامور نموده بود و راجه بکرماجیت باوجود بودن بتخانهٔ عظیم و شهرت استحکام برج و بارهٔ آن که پادشاهان سلف مثل فیروز شاه و عرش آشیاني سعیها برای تسخیر آن نموده

بودندو مفتوح نگردیده بود اطاعت امر شاه دین پرور و جنت مکانی را بر رعایت ملت وکیش خویش مقدم داشته ترددات نمایان بروی کار آورده بتخانه را خراب و قلعه را مفتوح ساخت - بعرض رسید - و راجه را مورد عنایات بی پایان ساختند - زینل خان ایلچی ایران بحضور رسیده ملازمت نموده اسپان و مروارید وتحف دیگر فرستادهٔ شاه مع محبت نامه از نظر گذراند - و متصل آن لعلی بوزن دوازده مثقال که بر کلگی نصب بود و اسم میرزا الغ و اسم شاه ایران کنده بودند از نزد شاه که نظر بر رابطهٔ اخلاص فرستاده بود رسید - فرمودند که بران لعل اسم جهانگیر شاه بر کنند - و چون لعل از پیش میرزا الغ بر آمد داخل پوشاک خاصه نمودند و پنجاه هزار روپیه به ایلچی مع خلعت و اسپ و مرصع آلات عنایت فرمودند - درین سال نسبت صبیهٔ نورجهان بیگم که از شیر افگن خان داشت با شاه زاده شهریار که آخر مادهٔ فساد روزگار گردید بمیان آمد و شاه زادهٔ بلند اقبال شاه جهان را برای گوشمال سرکشان دکهن مرخص فرموده یک کرور روپیه برای خرچ سپاه نقدی و کرور دام انعام با دیگر انعامات جواهر و فیل عنایت نمودند و حکم شد که خسرو خسران مآل را همراه برده قسمی که خاطر ازو جمع باشد نگاهدارند - و خان جهان لودی را صوبه دار ملتان نموده خود متوجه آگره شده عبد العزیز خان را قلعه دار قندهار نمودند و وسط اسفندار داخل آگره شدند *

ذکر سال شانزدهم جلوس مطابق بیست و
ششم ربیع الثانی سنه هزار و سی هجری

درین جشن نیز شاه زاده شهریار بمنصب هشت هزاری چهارهزار

سوار سرافرازي یافت دربن اوان بعرض رسید که در سواد قصبهٔ جالندهر چنان برق بصدای مهیب افتاده که دوازده ذرعه اطراف او اثر سوختگي و حرارت گرمي ظاهر بود و اثر گیاه و سبزه نماند بعده که زمین را شگافتند پارچهٔ آهنی برآمد آنرا حکام سر بمهر روانهٔ حضور ساختند - بعد عرض فرمودند که آنرا کارد و شمشیر بسازند اما بمرتبهٔ صلب و سخت بود که بعد داخل نمودن سیوم حصه آهن آهنگران باستعمال آوردند و شمشیر که همه آثار و علامت (93) جنوبي ظاهر بود ساخته شد داخل شمشیر های خاصه نمودند *

چون ذکر مقدمهٔ غرائب روزگار بمیان آمده فقرهٔ چند از نگاشتهٔ جنت مکاني که در جهانگیر نامه تالیف خود بزبان قلم داده اند و خالي از غرائب و شیریني کلام نیست بتذکار آن مي پردازد ازان جمله نقلي از طلسمات فرنگ دران درج فرموده اند که مغلي عراقي تازه از ولایت آمده سرگذشت خود بعرض رسانده بود و همان نقل را محرر اوراق زباني استاد خود میرسید محمد نام که از فضلای مشهور و مجموعهٔ کمالات صوري و معنوي و ریاضي دان بي مثل و هم عهد جنت مکاني بود مسموع نموده که از زباني همان مغل بلا واسطه شنیده بلا تفاوت نقل مي نمودند بلکه در نظم بسته بودند حاصل مضمون آنکه عراقي یك دست بریده آمده ملازمت نمود ازو پرسیدند که دست تو در کدام جنگ افتاده عرض نمود که بدستم

---

(93) در اقبالنامه نوشته - بدستور شمشیر یماني و جنوبي خم مي شد و اثد خم نمي ماند *

درجنگ آفت نرسیده جنت مکانی فرمودند پس بعلت دزدی بریده اند التماس نمود که دستم ازین عیب نیز بری است حکم نمودند که آنچه برتو ماجرا گذشت مفصل عرض نما بعد ماذون گردیدن بعرض رساند که اگرچه هرانچه از نیرنگی روزگار برمن رو داده قابل آن نیست که در پیشگاه سلاطین مقرون بصدق گردد مگر آنکه افسانهٔ محض تصور فرمایند اما اطاعت حکم لازم دانسته بعرض سرگذشت خود مبادرت مینمایم ما سه نفر دو برادر با پدر بعد از فراغ طواف بیت الله بارادهٔ هندوستان راکب جهاز گشتیم جهاز ما طوفانی شد و چند روز در جهاز بوده به بیم هلاك گرفتار بودیم دران‌حال درباروت خانه آتش افتاد و جمعی از عملهٔ جهاز و راکبان و همه اسباب و چادرهای کشتی سوختند و چند روز جهاز بصورت کچکول بی نوایان بروی دریا می گردید و اختیار ناخدا و معلم سوای آنکه بخدا نالندنماند و امید نجات ازان بلیه نداشتیم تا آنکه جهاز معیوب درجزیرهٔ فرنگ افتاد ازانکه جهاز شکسته شکار پرتگال می باشد و بتاراج می آرند جمعی از فرنگی بقصد غارت نمودن بالای جهاز آمدند درین ضمن فرنگی با لباس فاخره و مردم اهتمامی بر جهاز آمده دیگران را از دست اندازی و تاراج نمودن مانع آمده از مردم جهاز باظهار لطف و امید نجات استفسار نمود که میان‌شما سه چهار نفر از یک قبیله که باهم‌قرابت قریبه داشته باشند نشان دهید که می خواهم رعایت دربارهٔ آنها بعمل آریم پدرم ازین نوید مشغوف گشته گفت که ما سه نفرانیم پدر با دو پسر بعده نبض ما هرسه را حکیمانه بدست گرفته بعد

ملاحظه و تامل بسیار ما هر سه نفر را با مال و آشیائي که داشتیم سالم از آفت بر آورده دیگر مردم جهاز را مرخص بتاراج نمودن ساخت و مایان را باعزاز تمام بخانه آورده از اقسام فواکه و اطعمه و اشربه حاضر ساخت هفته در مهمان داري کوشیده بعد ازان روزي برادر مرا از ماجدا نموده بدن اورا شست و شوي داده فسون چند برو دمیده اطراف او قنات کشیده بتفاوت دو سه ساعت نجومي پرده از میان برداشته رو بروی ما استاده کرده شمشیر بر گردن او زده همان لمحه سر اورا بریده بجلدي تمام چادري میان ما و او حائل ساخت ما که بفریاد و فغان آمدیم بدلداري تمام در تسلي ما کوشیده گفت که این را نکشته ایم بلکه نسبت بشما و دیگر مردم روزگار مدتهاي مدید زنده و خزانچي پادشاه خواهد بود و بعد دو سه ساعت نجومي پردهٔ حائل را از میان برداشته اورا زنده و سالم الاعضا بما نموده باز بدستور اول سر اورا از تن بتیغ بیدریغ جدا ساخته وحجاب در میان گرفته بعد زماني بهمان صورت بار اول در نظر ما نمودار ساخت همچنان سه بار بعمل آورد و هر دفعه آنچه در هیبت و صورت اصلي او تغیر بهم میرسید سرخي بود بسیار باثر هیبت و خشم که در چشمهاي او هر بار ظاهر میگردید و از مشاهدهٔ آن زهرهٔ آب میشد بعد ازان اورا از پیش مابرده در تسلي ما مبالغه زیاده نمود و باز نزد ما نیاوردند هرگاه احوال او مي پرسیدم مي گفتند اورا خزانچي پادشاه کرده ایم دیگر ملاقات شما با او دست نخواهد داد مگر روز رخصت که شمارا نزد او خواهم برد که هرچه از جنس و جواهر و طلا خواهید

برداريد هرجا كه اراده داريد مرخص و روانه خواهم نمود تا آنكه التماس رخصت بميان آورديم و مارا بمكاني بردند كه چهارديواري داشت و دو طرف آن دو دروازه مقابل هم نصب نموده بودند و برادرم شمشير دردست با چشمهاي خون آلوده بريك در رو بدر ديگر نموده در كمال هيبت استاده و اندرون حصار جابجا از اقسام جواهر تراشيده وناتراشيده و طلا و نقرهٔ خاك آلوده و صاف نموده بي آنكه درصندوق و جاي محفوظ نگاهدارند افتاده آن فرنگي حكيم دست ما گرفته همه جا نشان ميداد و ترغيب مي نمود كه الحال شما از پسر و برادر خود رخصت حاصل نموده هرچه خواهيد و توانيد و در جيب و بغل و دامن شما گنجد از جواهر و طلا و نقره برداريد و سلام وداع بجا آورده چشم جواب نداشته مرحله پيماي منزل مقصود گرديد ما گفتهٔ اورا مقرون بصدق دانسته بخاطر آورديم كه چون از ديدار و ملاقات او محروم مانديم بهتر آنست كه مبلغ از جواهر و طلا گرفتن و خود را به وطن يا شهر ديگر رساندن و سرمايهٔ تنعم همراه بردن غنيمت بايد دانست ما هردو پدر و پسر هرچه توانستيم از الماس و ياقوت و زمرد و ديگر جواهر و طلا برداشته دامن و جيب وكنار پرساختيم پدرم در برداشتن طلا بيشتر مي كوشيد و من از فراهم آوردن سنگ ريزه جهد مي نمودم بعده كه گران بار شده مقابل برادر استاده دست بفاتحهٔ رخصت برداشته از دور وداع بي آنكه ازو جواب و حركت بوقوع آيد شده روانه شديم همينكه ما هردو نزديك دروازه رسيديم و يك قدم درون دروازه گذاشته بوديم كه ناگهان چنان صداي هيبت افزاي هوش ربا از عقب سر بگوش

ما رسید که دست و پای ما لرزید و نزدیک بود که قالب از جان تهی نمائیم ما خبردار شدیم و عقب نگاه کردیم آن طلسم آدم صورت را دیدیم که با شمشیر برهنه بر سر ما رسید پدرم که از ضعف پیری قدم از در بیرون نتوانست گذاشت زیر تیغ بیدریغ آن تمثال مهیب آمد و منکه یکپای خود بیرون درگذاشته بودم و پای دیگر اندرون در بود بعد فراغ پدر بر من شمشیر برق کردار انداخت از ترس جان عجز کنان دست بالا کردم شمشیر او دستم را پراند و من بیرون در که حد طلسم بود خود را انداختم و آن ستمگر بمکان خود برگشت و فرنگی که میزبان ما موافق حکم پادشاه خود بود بعد خاطر جمعی از مهمان کشی امتحان طلسم را با خود گرفته بالاش پدرم نزد پادشاه برده مجرای انتهای طبیعت طلسمی که نموده بود یعنی هرگاه با پدر و برادر چنان سلوک نموده دیگری را چه مجال که درم ودینار ازان مکان بیرون تواند برد نمود و مورد عنایات پادشاهی گردید و بر دستم دوائی مالید که زود بحال آمد و قدری از خون بهای پدر و برادرم داده مرا بر جهاز هندوستان راکب ساخت - جهاز در مچهلی بندر حیدر آباد رسیده لنگر انداخت

دیگر جنت مکانی در تالیف خود نوشته که روزی جمعی از بازیگران نیرنگ سار بنگاله بحضور ما بازی می نمودند ازان میان یکی کمان و هفت تیر در دست گرفته تیر اول که بر روی هوا انداخت تا آن تیر از بلندی سر به نشیب آورد تیر دیگر چنان بچستی و چالاکی بچلهٔ کمان پیوسته از عقب آن روان ساخت که بیکان تیر دوم در سوفار تیر اول نشست بهمین دستور تیر دیگر روانه

نمود تا هفت تیر پیهم دنبالهٔ دار همدیگرگشته یك جا فرود آمدند -
دیگر درج نموده که ازان جماعه شخصي بیاضي آورده اوراق یکرنگ
سفید نموده بخدمت ما گذراند ما هم که ملاحظه نمودیم همه
اوراق سفید نا نوشته بنظرآمدند باز آن بیاض از ما گرفته دست بران
زده بدست ما داد که تمام ورقهاي آن سرخ بودند دفع ثالث رنگ
دیگر در نظر ما جلوه گر گردید همچنان هفت دفع بیاض از نزد ما
گرفته هر بار که باز بدست ما میداد رنگ دیگر مشاهده میکردیم *
از غرائب سوانح یکي از معمور هاى کنار درياي شرقي بعرض
رسید که فقیري بر زن هندوئي صاحب جمال مشهور تعلق سرشار
بهم رساند بمرور ایام در عشق او ترك خور و خواب نموده بدستوری که
صبر و قرار و عقل عاشق پیشگان بحال نمی ماند انگشت نما و رسواي
زن و مرد آن ضلع گردید بقصد دیدن معشوقهٔ خود مدام بکنار دریا
که او براي آب آوردن می رفت خود را می رساند تا آنکه روزی
بکنار دریا رسیده از دیدار محبوب کامیاب نگشته لمحهٔ در انتظار او
توقف ورزید دران حالت یکي با او گفت براي شخصي که آمده
انتظار میکشي قبل از آمدن تو براى بردن آب آمده بود پاي
بلغزید و در آب فرو رفت و غرق بحرفنا گردید آن عاشق صادق
بدون آنکه بصدق و کذب ماجرا پردازد بمجرد استفسار مکان وجاى
غرق شدن آن خود را دران درياي خون خوار انداخته ناپدید گردید
و در همان حالت آن زن بر سر همان مکان رسید و بر حقیقت ثبوت
دعوي عاشق خود اطلاع یافته ازانکه گفته اند * بیت *

تا که از جانب معشوق نباشد کششي

دعوی عاشق بیچاره بجائی نرسد

بلا امهال خود را میان همان آب انداخته چنان مفقود الاثر گردید که بعده وارثان او چند نفر دریا نورد را اجوره داده دوسه کروه دریا را جست جو نمودند هر دو طالب و مطلوب که جان براه جانان داده بودند دست در بغل همدیگر بر آمدند *

دیگر در جهانگیر نامه درج است که یکی از قوم آهنگر نزد جنت مکانی آمده باظهار عاشقی دریکی از هم قوم خود و تن ندادن او استغاثه نمود فرمودند که آن زن را حاضر نمایند بعده بعاشق او گفتند اگر در دعوی عشق ثابتی خود را از ین بلندی که ارتفاع زیاده از جرأت جستن آدم است بینداز و آن عقل باخته بلا تعلل خودرا انداخته جان عزیز بباد داد *

دیگر آنکه شیری را با گوسفند یک قفس ساخته نزد پادشاه آوردند که آن را نخورده بود فرمودند که بصورت آن دیگر گوسفند در قفس اندازند شیر اورا بلا فرصت پاره پاره نموده خون آن آشامید - ازین مقوله در جهانگیر نامه تالیف خود بسیار نوشته اند که قلم را از گزارش آن باز داشته بتحریر دیگر سوانح می پردازد

از وقائع مالوا بعرض رسید که فوج دکهنیهای بد عاقبت از آب نربدا عبور نموده داخل ملک مالوا شده خرابی تاخت و تاراج می نمودند - از شنیدن خبر نزدیک رسیدن لشکر شاهزادهٔ جهان و جهانیان که خواجه ابو الحسن را با پنج هزار سوار برای تنبیه آنها بطریق هراول تعین نموده بودند چون بخت خویش برگشته رو بهزیمت آوردند و ابو الحسن پاشنه کوب تعاقب نموده از آب

گذراند و غنیمت و اسیر زیاده بدست مردم پادشاهي افتاد چون شاه والاقدر را جنت مکاني در جشن وزن سال‌گره سال‌بیست و چهار بتکلف تمام شراب خوارانده بود بعده که درین سال که سي و یک سال‌نهال عمر شریف درگلشن جهانباني نشو و نما پذیرفته بود کنار آب‌چنبل شرف نزول واقع شد بسنت جد خود فردوس‌مکاني بابر پادشاه که روز مقابلهٔ رانا سانکا از شراب و دیگر منهیات توبه نموده بود شاه بلند اقبال نیز بصدق باطن بقصدفتح دکهن با خدا عهد نمودند که دیگر لب بشراب نیالایند و ظروف طلای مرصع‌کارخانه را شکستن فرمودند و حکم شد که بمستحقاق رسانند و شرابها را در آب چنبل بریزند * بیت *

حبذا شاهي که در عهد شباب * شد ز توبه همچو پیران کامیاب

الحق اگر ملاحظهٔ احوال سلاطین‌سلف نمایند نهایت توفیق بود که با نشهٔ جواني و چنان ریاست و کامراني و دستگاه عیش از خمار روز جزا اندیشیده از سرمایهٔ نقد نشاط بگذرد *

القصه که مضرب خیام نصرت انجام نزدیک شادي آباد قلعهٔ ماندو شد عرضه داشت خان خانان و داراب خان و سپه سالاران دکهن رسید که فوج دکهن زیاده از شصت هزار سوار با سرداران عمده حوالي برهان پور بطریق محاصره انتشار دارد بعضي مقربان رکاب التماس نمودند که اکثر کومکیان و جمعیت پادشاهي و مردم سرکار برای سرانجام سفر عقب مانده اند چند روز این طرف آب حوالی قلعه توقف نمودن تا فراهم آوردن لشکر صلاح دولت است - آن شاه ذوي الاقبال نا شنیده انگاشته با شانزده هزار سوار که در رکاب

حاضر بودند از آب نربدهٔ عبور نموده و در همان کنار آب عبد الله خان که از کومکیان عمده بود با دو هزار سوار آمده بلشکر شاهزادهٔ ملحق گردید و به ترتیب فوج بندي پرداخته عبد الله خان را هراول با دیگر دلاوران نبرد دیده نمودند و راجه بکرماجیت را برنغار و خواجه ابوالحسن را جرنغار قرار دادند چون از کنار آب تا برهان پور که چهار روزه‌را هست یک تاخت دکهنی بیش نمی باشد براي شب خون احتیاط تمام فرمودند - بعد رسیدن نزدیک برهانپور وملازمت نمودن خان‌خانان و داراب خان ودیگر متصدیان ومتعینان بعرض رسید که دکهنیان خیره سر باوجود ورود موکب چهار پنج کروهي انتشار دارند و از راه کوته اندیشي شوخي مي‌نمایند صلاح دولت درین است که غنیم قوت زیاده گرفته و فوجهاي کومکي رسیده و به برسات دو ماه مانده في الحال فوج دکهن را از پیش رو برداشته از آب پورنا گدرانده تا فراهم آمدن فوجهاي اطراف دو سه ماه شدت برشکال کنار آب پورنا که از برهانپور چهارده پانزده کروه است چهاوني و توقف باید نمود بعده که بارش تخفیف یابد داخل ملک مخالفان گشته به تنبیه آنها باید پرداخت - درجواب فرمودند آنچه شمایان کنکاش نیک بود بعرض رساندند هرچه ماهم نیک دانیم بعمل خواهیم آورد - بعد ازان بدیوانیان و بخشیان حکم نمودند که جمعي از منصبداران‌که جاگیر انها بتصرف دکهنیان رفته و متعینهٔ که جاگیر دور دست دارند از روی سرشتهٔ دفتر بی‌آنکه سند مطلوبهٔ متصدیان تیار و رجوع نمایند شش ماهه از خزانهٔ همراه و هرجا زر سرکار باشد سزاولهای واقف کار همراه

تعین نموده بارباب طلب واصل سازند و محصلان گمارند که اسپ
و بار بردار و یراق هرکه ندارد خرید و موجود نماید - و خود بدولت تا
ادای نماز عشا متوجه پرداخت حال سپاه بودند چنانچه در سه روز
چهل لک رو پیه بلشکر عائد گردید و سي هزار سوار بسرداري پنج
امیر نامدار تجربه‌کار کارزار دیده مقرر نمودند - سه فوج بسرکردگی
عبد الله خان و داراب خان و خواجه ابو الحسن امرای پادشاهي
و دو فوج بسرداري راجه بکرماجیت و راجه بهیم نوکران عمدهٔ خود
قراردادند و اختیار هفت هزار سوار سرکار شاهزاده و اهتمام تمام فوج
براجه بکرماجیت فرمودند باز همه را محکوم داراب خان ساختند -
و چون در جنگ دکهن تمام شورش و یورش بر چنداول عقب
فوج مي باشد قرار دادند که هر روز سرداري ازان پنج فوج بنوبت
چنداولي نمایند و همه سرداران را بعنایت اسپ و فیل و جواهر و
خلعت فاخره خوشدل ساخته براي تنبیه و تادیب دکهنیان
مرخص ساختند بعده که فوجهای ظفر موج از آب تپتي به فاصلهٔ
چهار پنج کروه ز برهانپور عبور نمودند در کوچ دویم و سویم یاقوت
خان حبشي که سپه سالار نامدار عنبر گفته مي شد با فوج جنگي
سنگین ناگهاني بر چنداول که نوبت خواجه ابو الحسن بود
تاخت آورده بمرتبهٔ بشوخي قدم جرات پیش گذاشت که تزلزل
تام در تمام لشکر انداخت - باوجود سه چند بودن فوج مخالف
خواجه ابو الحسن با ملازمان رزم جو استقامت ورزیده چنان داد
تهوري داد که قریب پانصد نفر دکهني کشته شدند و بسیاري
زخمي و اسیر گردیدند و یاقوت خان رو بهزیمت آورد و غنیمت

وافر بدست مردم پادشاهي افتاد و از همرهان خواجه ابو الحسن الهوردي بيگ ترکمان که ثانيا بخطاب خاني مفتخر گرديد و شير بهادر زخم برداشتند و تعاقب کنان از آب پورنا که چارده پانزده کروه عرفي از برهانپور مسافت دارد گذشتند و نزديك ملکاپور نزول نمودند - هنوز بهير لشکر بعضي در راه بود و داراب خان و راجه بکرماجيت براي ترتيب فوج بجهت فرود آمدن اطراف لشکر مي گرديدند که دلاورخان و آتش خان نظام الملکي با چارده پانزده هزار سوار غافل رسيدند و از يك طرف بزدن بان بر لشکر و از طرف ديگر بتاراج نمودن بهير پرداختند و آشوب و غلغلهٔ عظيم انداختند - سرداران پادشاهي مقابل دکهنيان تردد نمايان بر روي کار آورده بعد زدوخوردي که از هر دو طرف بميان آمد و مردم زياد کشته و زخمي گرديدند دکهنيان را از پيش رو برداشتند - باز بر کمرگاه بهير زده بار ديگر جمعي بکشتن داده دست اندازي نموده رو بفرار آوردند - بعده که فوجها بر بالاي گهات ديو آمدند داخل ملك نظام الملك گرديده بتاخت و تاراج ملك پرداختند جمعي سرداران ملك عنبر مثل ياقوت خان و دلاور خان حبشي و آتش خان و جادو راو و بيسنک (؟) راو و ساهو جي بهوسله وغيره اتفاق نموده يك دو فوج در مقابل سر فوجان پادشاهي چون سيلاب بلا تاخت آوردند و فوج ديگر اطراف لشکر را فروگرفته بزدن بان آغاز نمودند راجه بکرماجيت استقامت مردانه ورزيد و سيد صلابت خان و سيد علي و سيد مظفر که همه از سادات بارهه و دلاوران تهور پيشه بودند بمدد راجه بکرماجيت رسيده کارزار رستمانه نمودند

* بيت *

یکي قلزم آهن آمد به موج * نهنگان دران جلوه گر فوج فوج
بعده که از هردوطرف تهور یها بر روي کارآمد و پتنگ(؟) راو که دکهني نامي بود با جمع کثیرکشته گردید و سید علی بارهه و جمشید خان حبشي ازطرف پادشاهي بکارآمدند و سید مظفر بارهه که آخر بسید خان جهان مخاطب گشته میان سادات بارهه علم شهرت برافراخت بعد بکار آمدن دو برادر زاده چهار زخم کاری برداشته از اسپ افتاده عرصهٔ کارزار را گلگون ساخت بعد ازان که مردم بسیار بکار آمدند و زخمي شدند دکهنیها رو بفرار آوردند یاقوت خان چنانچه دستور آن جماعه است در عین فرار باز برگشته از طرف دیگر برعقب فوج پادشاهي تاخت آورده از سرنو تزلزل در فوج انداخت و بعد تردد نمایان که پنج نوکر عمدهٔ پادشاهي و مردم شاه زادهٔ با جمعي از جان بازان دیگر شرط فدویت بتقدیم رساندند و ازطرف غنیم فیروز خان حبشي که سردار نامی عنبر بود با قریب هفت صد نفر کشته گردید و خیمه و خرگاه بسیار بتاراج رفت ودکهنیان هزیمت یافتند همچنان هر روز قتال و جدال در میان بود تا آنکه اواخر اردي بهشت بشش کروهي کهرکي که بشهر خجسته بنیاد اورنک آباد موسوم گشته رسیدند تمام شب غنیم اطراف لشکر شوخي نموده صبحي که سوار شد از هرطرف چندین هزارسوار باسرداران نامدار نمودار گشتند و بدستور قزاقان اطراف لشکر حمله آور گشته دست برد نموده رو بفرار آورده باز مقابل مي‌شدند - و سر لشکران فوج ظفرموج از هر جانب برآنها تاخته هدف تیر وسنان و علف تیغ ساخته سر از تن و تن از زین جدا مي ساختند عنبر سراسیمه

وار نظام الملک را که آقای مجبور او بود با خود گرفته اسباب و اثقال کارآمدنی برداشته پناه بزیر قلعه دولت آباد برده لشکر را برای مقابله که بطریق قزاقان اطراف لشکر شوخی نمایند و رسد وکهی نگذارند تعیین نموده و لشکر پادشاهی کهرکی را تاخته عمارات حاکم نشین را سوخته بعد سه روز متوجه محاصرهٔ دولت آباد گردید آن روز نیز جنگ عظیم با سرداران غنیم روداد و دران رستخیز از عبدالله خان که با سردار های نامی مقابله افتاد تردد نمایان بروی کار آمد - و دکهنی بیشمار علف تیغ بهادران گشتند چون قلعهٔ احمد نگر بپامردی خنجر خان قلعه دار باوجود امتداد ایام محاصره بتصرف دکهنیها نیامده بود و درین ایام شوخی زیاده نموده نظر بر آخر شدن ذخیره عرصه بر قلعه دار تنگ ساخته بودند مصلحت چنان قرار یافت که فوجهای ظفر انتساب متوجهٔ احمد نگر شده جوهر حبشی داماد عنبر را که بمحاصرهٔ احمد نگر پرداخته بود تنبیه نموده از حوالی آن ضلع برداشته از ذخیره خاطرجمع کرده عنان توجه طرف ناسک و سنگمنیر که ملک سیر حاصل آباد است معطوف دارند همین که فوجهای هامون نورد روانهٔ احمدنگر شدند خنجرخان قلعه دار خبر یافته تقویت بهم رسانده باستعداد تمام از قلعه برآمده بر جوهر حبشی تاخت آورده قریب دوصد و پنجاه نفر را کشته و زخمی نموده دکهنیها را هزیمت داده از نواح قلعه برخیزاند - افواج پادشاهی نزدیک مونگی پٹن کنار بان گنگا نصف راه رسیده بر این خبر آگاهی یافتند - اما چون درین آوان غنیم از اطراف فراهم آمده بود که جوهر بی جوهر حبشی نیز بافواج خود همراه

آنها ملحق شد مابین راه وقت کوچ و هنگام شب شوخي زیاده مي نمودند سرداران جان نثار برای تنبیه آن جماعه اتفاق نموده سه فوج ساخته چهار پنج‌هزار سوار بر سر بنگاه گذاشتند و باقی‌فوج برسر دلاور خان وآتش‌خان‌که با بیست و پنج هزارسوار یک طرف صف‌آرا بودند تاخت آوردند - و از طرف دیگر عبدالله خان و راجه بکرماجیت و خواجه ابوالحسن تاختند - همچنان دو فوج عدو مال دو طرف دیگر خود را مقابل دکهنیان خیره سر رساندند - سرداران دکهن نیز مردانه وار باستقبال شتافته باهم آویختند و قتال و جدال غریب و رستخیز عجیب از هرطرف روي داد و از طرفین‌داد سعي و تلاش دادند و جلادتهای رستمانه بر روی کار آوردند و مکرر فوج دکهنیها را برداشته به بنگاه آنها میرساندند - و فوجهای عنبر بعد هزیمت باز مستعدکارزار گردیده بمقابل مي آمدند و سوار و پیادهٔ بسیار کشته و زخمي مي گردیدند و تمام روز نائرهٔ قتال شعله ور بود - و دران دار و گیر از خواجه ابو الحسن و راجه بکرماجیت تردداث نمایان بظهور آمد و زیاده از دوهزار کس از مردم غنیم کشته گردیدند و مردم پادشاهي نیز بسیاري بکار آمدند و زخمي شدند - بعد زد و خورد بسیار و دستگیر شدن یک دو سردار دکهنیان رو بفرار آوردند و دو فوج علحده که بسرداري محمد تقي و دیگر مبارزان برای ضبط پرگنات صوبهٔ خاندیس و برار شاهزادهٔ والا تبار تعین نموده بودند آنها نیز بعد تردد نمایان که مکرر برسر آنها هجوم آورده مغلوب ساخته بودند آخر بتادیب آن کوته اندیشان پرداخته ملک رفته را از سرنو بضبط درآوردند - حاصل کلام عنبر

بد سرانجام از شکستهای پي در پی لشکر خود شکسته بال شده و بر
خبر عزیمت افواج بحر امواج بجانب ناسك و ترمك اطلاع یافته
وکلای معتبر نزد متصدیان شاه زادهٔ جهان ستان فرستاده باظهار
عجز و انکسار از روي خجالت و ندامت پیش آمده عذر و شکوهٔ
این معني را که دفعهٔ اول آن حضرت بمهم دکهن توجه فرمودند
عادل خان را مشمول عواطف و مورد عنایات ساختند و ناصیهٔ اعتبار
این غلام بي اعتبار و بندهٔ خاکسار را قابل جبهه سائي شکر
عنایات بنده پروري والطاف پادشاهانه ندانستند شفیع جرائم ساخته
طلب عفو ومرحمت بمیان آورد - و التماس نمود که اگر قلم عفو برجرائم
این غلام کشیده شود تعهد مي نمایم که من بعد سر از اطاعت نه
پیچم و جریمهٔ گذشته و پیشکش حال و آینده سال بسال بحضور
ارسال دارم پنجاه لك روپیه عجالةً حوالهٔ بندهاي پادشاهی
مي نمایم و نیز مقرر مي نمایم که محال چهارده پانزده لک روپیه
جید سواي ملك مفتوحهٔ سابق متصل سرحد پادشاهي بمتصدیان
سرکار وا گذارم و بدرقهٔ همراه داده ذخیره بقلعهٔ احمد آباد رسانم -
شاه زادهٔ خطا بخش جرم پذیر نظر بر خرابي ملک که گراني غله
و آفت کاه علاوهٔ آن گشته بود التماسات عنبر بدرجهٔ قبول آوردند -
افضل خان را با عرضه داشت فتح و عرائض عنبر بحضور روانه
ساختند - جنت مکاني از مطالعهٔ عرضه داشت گل گل شگفته خاطر
گشته افضل خان را مع فرمان سراپا عنایت و کلگي بابت شاه
عباس مرخص فرمودند - وقت رخصت افضل خان را خلعت
مع قلمدان مرصع به نسبت دیواني سرکار شاه زاده عنایت نمودند *

درین ضمن قاسم بیگ فرستادهٔ دارای ایران با نامهٔ محبت افزا و تحف و هدایا که ازان جمله اسپ سر طویله بابت فتح روم بود رسید و آن اسپ را با اسپان دیگر نیز برای شاه ولي عهد حواله افضل خان نمودند - چون در همین سال در مزاج پادشاه بسبب عارضهٔ کوتاهي دم که بعد از برآمدن کشمیر ظاهر شد بعد معالجه کم گردیده بود باز بمرتبهٔ عود و شدت نموده اختلال احوال بهمرساند که حکماي مزاج دان یونان وتجربه‌کاران هند در علاج آن عاجز آمدند - و سلطان پرویز از شنیدن آن خود را بي حکم بحضور رسانده مورد اعتراض گردیده بود درین اوان صحت کلي ضمیمهٔ خوشوقتي فتح دکهن گشت - وجشن وزن شمسي هرسال که مقرر است درهمین ایام اتفاق افتاد - نورجهان بیگم التماس نمود که سرانجام هر سه جشن بعهدهٔ این پرستار باشد - بوکلا و متصدیان خود امر نمود که اسباب عیش و شادي چنان موجود نمایند که نزد نکته گیران بزم عشرت هیچ وجه دران نقص راه نیابد و از اثر محبت باطني و سعي کار پردازان با هوش چنین مي عشرت از خمخانهٔ نشاط جوش زد که ازان نشهٔ فرحت بخش همه ارباب طرب و اهل حاجت و نظارگیان کامیاب و سرمست گشتند وزاهد و فاسق دوش بدوش مدهوش و هم آغوش گردیده رقص مستانه مي نمودند

* بیت *

جلاجلهای زرین و خوش آهنگ * بپا بستند رقاصان گل رنگ
اصول تال با رقص آشنـــا شد * زهرسوچنگ وبربط درنوا شد
رباب و عود و رود آمد بآهنگ * جهان از نغمه شد برمطربان تنگ

مغني پیشگان هم ساز گشتند * بهار شعلهٔ آواز گشتند
یکهاوج هم نوای تال گردید * صدا در گنبد افلاک پیچید
ز بس رنگین بتان رنگین ادا شد * سرا سر دستها گلدستها شد
چنان نالید هر مطرب ز بیداد * که آمد بند بند ني بفریاد

و جهانی درجوش و خروش آمده لشکرغم و هم را بسزاولی گلبانگ چنگ و رباب از کوچه و بازار اخراج نمودند - و طرب مستانه وار بهر محله و خانه در آمده خانه بخانه اسباب شادي و بیغمي آماده ساخت * بیت *

طرب مي‌خورد و رود در کوچهاکرد * زبد مستي در هر خانه واکرد

چندین هزار خلعت به بي نوایان بي سرو پا رسید و طبق طبق زر و گوهر بذل اهل طرب گردید تا با امیران و مقربان بارگاه چه رسد و از شنیدن آوازهٔ بزم روح بخش و آواز سرود دلکش حوران روضهٔ رضوان بتماشا خرامیدند - چون جنت مکاني درایام انحراف مزاج با خود عهد نموده بودند که چنانچه درباطن از معتقدان شیخ سلیم چشتي‌اند درظاهر نیز از حلقهٔ بگوشان آن‌جناب باشند حلقه مروارید در هر دو گوش انداختند - اکثر امراي حلقه بگوش تبعیت نموده گوشهاي خود را از آویزهٔ مروارید مزین ساختند * نظم *

اگر شه روز را گوید شب است این
بباید گفت اینک ماه و پروین

سلطان پرویز را رخصت بر تعلقهٔ صوبه و جاگیر او فرمودند - و در وسط ماه ابان متوجه کشمیر بهشت نظیر گردیدند - دریناولا بعرض رسید که راجه جگت سنگه کچهواهه از متعینهٔ دکهن مسافر الکهٔ

عدم آباد گردید بعوض او جادو راو از سرداران عمدهٔ دکهن بمدد
توفیق بخدمت شاه زادهٔ بلند اقبال ملحق گردیده در زمرهٔ ملازمان
سرکار در آمد - اعتماد الدوله پدر نور جهان که از مدت بمرض مرگ
مبتلا بود معروض گردید که در حالت نزع است و نور جهان بیگم
بی تابي می نماید - جنت مکاني براي عیادت او قدم رنجه
فرمودند - بعد از بر خاستن پادشاه آن قدیم الخدمت بی توقف
جان شیرین را نثار و پاي انداز ولي نعمت نمود - جنت مکاني
آب دیده گشته در تسلي نور جهان و دیگر فرزندان او کوشیده تمام
متروکهٔ خان مغفور را از خزانه و آسباب تجمل حتي نوبت
نواختن حضور به نورجهان بیگم عنایت فرمودند - درین صورت نوبت
نور جهان بفاصلهٔ نیم ساعت نواخته میشد - جنت مکاني براي سیر
و تفرج قلعهٔ مفتوحهٔ کانکرہ عنان توجه معطوف داشتند و سیر کنان
بر بتخانهٔ نظر افتاد که شعلهٔ آتش از سر آن بت سر میزد و مسلمان
و هنود ضلالت نشان آن مکان از خرق عادت آن بت دانسته فوج فوج
بتماشای او مي آمدند - بموجب رهنمائي و خاطر داشت بعضي
گمراهان فرمودند که چتر طلا ساخته بر سر او مرتفع سازند - خواجه
ابو الحسن از همراه شاه جهان بحضور رسیده بعد ملازمت از انتقال
اعتماد الدوله بعطای قلمدان مرصع مفتخر گردید و خطاب قبول
نه نمود - خسرو را که همراه شاه زاده شاه جهان داده بودند بقول
عزت خان مولف جهانگیر نامه مسموم نمودند - چون فرمان رواي
ایران نظر بر اخلاص و رابطهٔ خاص که با جنت مکاني داشت و
امراي شاه براي مهم قندهار باظهار آنکه جنت آشیاني همایون

پادشاه بعد رفتن ایران از فتنهٔ برادران و افغانان و ظهور آمدن کمال
خدمت گذاری و مهمانداري از شاه و وقت رخصت همراه دادن
قزلباش بسرداري شاهزاده محمد مراد چنانچه بگزارش آمده با
پادشاه ایران عهد نموده بودند که بعد مفتوح گردیدن قندهار را
تواضع شاه زادهٔ محمد مراد نمایند و باوجود بعد فتح موافق عهد
و قرار سپردن قلعهٔ قندهار بمتوسلان شاهزاده بعمل آمد باز بعذر
نا همواري قزلباش که براي نگاهداشتن بعضي وابستهاي همراهان
جنت آشیاني در قلعه تا تسخیر کابل مضایقه نمودند - و درین
ضمن شاه زاده محمد مراد نیز ودیعت حیات نموده بود، امراي
هندوستان بدعا و تزویر باز قلعه را از تصرف قزلباش بر آوردند و
بغض تلافي آن در دل سپه داران ایران جا گرفته بود تکلیف
مي نمودند - و شاه میخواست تا مقدور براي پارچهٔ کوه دوستیها
برنجش فوج کشي مبدل نگردد مصحوب ایلچي موافق قول
مشهور کهن سالان تقهٔ آن عهد کچکول مرصع از مروارید و فیروزه نزد
جنت مکاني فرستاده باظهار ابرام امراي خود درخواست قلعهٔ
قندهار که مادهٔ نزاع درمیان نباشد نمود - آصف خان و نور جهان
در استرضاي شاه مصلحت دفع مایهٔ فساد دادند - بعده که جنت
مکاني این معني را بشاه جهان نوشته کنکاش بمیان آورد شاهزاده
از راه عاقبت بیني آنکه اگر بار دیگر چنین تکلیف بمیان آید تا چند
پاس محبت و خاطر داري میتوان نمود جواب نوشت - و مهابت
خان نیز درین مشورت پادشاه زاده هم داستان گردید - در جواب
شاه معذرت پاس آمیز نوشته روانه ساختند ؛

ذکر سال هفدهم از جلوس مطابق نهم جمادی الاولی سنه هزار و سي و یک هجری

در آغاز جشن این سال که مادهٔ شورش و فساد بود آصف خان‌را از اصل و اضافهٔ شش هزاری شش هزار سوار فرمودند - چهل هزار روپیه بزینل خان ایلچي ایران مرحمت نمودند - مهابت خان‌را که از کابل بحضور رسیده بود باز بکابل مرخص فرمودند - اول اردي بهشت داخل کشمیر همیشه بهار گردیدند - درین اوان بعرض رسید که شاه ایران بقصد تسخیر قندهار روانه گشته با قشون مقرري و لشکر کومکي خراسان و دیگر اطراف ایران فراهم مي آیند - از شنیدن این خبر فرمان طلب شاه زادهٔ والا نژاد شاه جهان مصحوب زین العابدین نام بتاکید تمام روانه نمودند - و خبر نزدیك رسیدن شاه عباس بخراسان و قندهار برای تسخیر پیهم مي رسید و قلعه دار قندهار برای طلب کومک معروض میداشت - تا آنکه خبر ورود شاه به قندهار و به تسخیر در آوردن قلعه بی آنکه ایام محاصره بامتداد کشد بعرض رسید - و عرضه داشت شاه جهان درجواب فرمان مصحوب زین العابدین نیز مشتمل بر اینکه این نیازمند مطابق حکم و مرضي از کشمیر به برهانپور بطریق یلغار قریب هزار کروه راه در اندك فرصت طي کرده رسیده با کمي جمعیت با چنان فوجهاي دکهن مقابله و مقاتله نموده درمدت فرصت کم مخالفان را گوشمال داده ملک یکصد و بیست و پنج کرور دام رفته را بضرب تیغ جهان ستان و اقبال جهانگیري یتصرف آورده و پنجاه لك روپیه از نظام الملک بطریق پیشکش سابق بوصول آورده و ده لک روپیه

از زمینداران این ملک جرمانه گرفته و خس و خاشاک وجود مخالفان را در اندک مدتی رفت و روب واقعی داده - الحال که این مرید خیرخواه را برای مهم قندهار طلب فرموده اند نظر بر استرضای خاطر عاطر بلا توقف از برهانپور آمده عازم حضور گردید ازانکه لشکر هنوز از یورشهای پیاپی دکهن نیاسوده و ایام برشکال رسیده و عبور لشکر از گل مالوا درین ایام خالی از کساله نیست در نواح ماندو تا انقضای شدت بارش توقف نموده همینکه ستارهٔ سهیل طلوع نمود کوچ بکوچ خود را میرساند - اما التماس دارد که چون این مهم عمده پیش آمده و با همچو شاه عباس که از شجاعان یکه تاز مشهور است سروکار افتاده کارهای که ازو در تسخیر بعضی بلاد روم و توران و دیگر اطراف بظهور آمده بران شاه جم جاه پوشیده نیست برای مقابلهٔ چنان نهنگ دریای غیرت که همه قشون او جان در رکاب و راه ولی نعمت فدا نمودن سرمایهٔ عبادت می دانند و سر و سامان لائق و سرانجام شایسته و استقلال و اختیار تمام مطلوب است - امید وار است که صوبهٔ پنجاب که سر راه قندهار واقع شده و برای اذوقهٔ ما یحتاج لشکر که پیهم روانه نمایند بودن کسان عقیدت کیش دران ضلع ضرور بجاگیر این نیازمند عنایت فرمایند - رسیده بعد عرض حکم شد که از صوبهٔ پنجاب بیشتر محال در اقطاع شاه ولی عهد مقرر نمایند *

درین زمان بدستیاری فلک شعبده باز و روزگار فتنه پرداز رنگ فساد تازه ریخته شد تفصیل این اجمال آنکه چون قبل ازین شاه جهان پرگنهٔ دهول پور را در جاگیر خود درخواست نموده

نظر بر حسن خدمت و اختیار خود و عنایات پادشاه پیش از رسیدن خبر پذیرائي دریا نام افغان را براي ضبط این محال تعین نموده بود و همان پرگنه قبل از رسیدن عرضه داشت شاه زاده بموجب تجویز نور جهان بیگم به تیول شهریار داماد بیگم مقرر گردیده - و شریف الملک نام از طرف شهریار بآن دیار رفته بتصرف خود آورده بعد رسیدن دریا برسر دخل و عمل محال گفت و گو بجدال و قتال انجامید - و تیري از کمان فتنه جوي روزگار برچشم شریف الملک رسید - بعد رسیدن خبر خمیر مایهٔ فساد باعث رنجش بیگم بیش از پیش گردید - مادهٔ اصل نزاع آنکه چون در حضور حل و عقد امور خلافت باختیار نور محل بود ازانکه حب ریاست بای بیشتر مردان را چنان ازجا مي برد که پدر و پسر برقطع شجر حیات هم دیگر سعي مي نمایند و در صورت ولي عهد بودن و روز بروز بر استقلال شاه زادهٔ بلند اقبال افزودن یقین نورمحل بود که بعد واقعهٔ نا گزیر پادشاه در اساس دولت او اختلال تمام بهم خواهد رسید - و نسا را دربارهٔ داماد محبت خاص مي باشد - بدین فکر فاسد افتاد که شهریار را پیش آورده درتربیت واستقلال او کوشد - و تا مقدور چنان سعي بکار برد که آخرکار سلطنت برو قرار گیرد و دامن دولت کامراني از چنگ او بیرون نرود - درین باب جمعي از هواخواهان خود را بوعدها رفیق و معاون خود ساخته درباب مهم قندهار قسمي خاطر نشان جنت مکاني نمود که باوجود بودن دیگر فرزندان شاه جهان را از راه دور که آنجا نیز مدام مهم ضروري درپیش است طلبیدن و بدین خدمت مامور

ساختن خلاف رای صواب است - وتجویز این مهم را بنام شهریار بمیان آورد - ازانکه می دانست که جنت مکانی شهریار بی اختیار را قابل آن کار نمی داند مقرر نمود که میرزا رستم صفوی که مدت در قندهار کامرانی نموده واقف آن سرزمین است اتالیق وصاحب اختیار شهریار و آن مهم باشد - ازینکه بیگم صاحب خزانه بود و اموال اعتماد الدوله نیز مبلغ کلی بدو بخشیده بودند خود متکفل خرج و سامان یورش و تسخیر قندهار گردید - و جاگیر پنجاب و دیگر اقطاع سیر حاصل شاه جهان را تغییر نموده در تنخواه شهریار مقرر کردند - و فرمان بنام شاهزاده صادر فرمودند که هرجا رسیده همان جا توقف نمایند - و کومکیان همراه را زود روانه حضور سازند که همراه شهریار مقرر ساخته آید - و برای آوردن متعینهٔ دکهن سزاولان تعین شدند و شهریار را بمنصب دوازده هزاری هشت هزار سوار سرافرازی داده و باتالیقی و هراولی میرزا رستم صفوی مرخص ساختند - و میرزا رستم پیشتر برای تهیهٔ بعضی سرانجام روانهٔ لاهور گردید - و جنت مکانی اعتقاد (94) خان را درکشمیر گذاشته و راجه کشتوار را از قید خلاص نموده وطن او بدو بخشیده محال زعفران زار و شکارگاه در سرکار ضبط کرده متوجه لاهور شدند - بعده که فرمان و احکام فساد افزا بشاه جهان رسید نهایت آشفته خاطر و مکدر گشته افضل خان دیوان خود را با عرضه داشت مشتمل برین مضمون روانهٔ حضور نمود که اگرچه فرزند مرید را چه یارا که درخدمت مرشد و قبلهٔ

---

(94) - ن - اعتماد خان

خود خلاف دستور ادب به اندرز نوشتن خويش را خسر الدنيا والآخرة سازد اما بران پادشاه جهان و جهانيان و همه عقلا و حکما ظاهر است که پاي غرض و حسد که بميان آمد پاي مردان افلاطون منش ميلغزد تا بزنان که بحکم خدا از حليهٔ عقل معري و بزيور رشک و غرض آراسته اند چه رسد * بيت *

چراغ کذب را کافروزدش زن * بجز اشک دروغش نيست روغن

ازان روغن چراغي چون فروزد * بيک ساعت جهاني را بسوزد

خصوص در مقدمات ملکي و مالي جزئي و کلي بر راي زنان عمل نمودن نزد عقلا مذموم و شوم است خاصةً درحق غلام که ملک رفتهٔ پر فتنهٔ دکهن را دو بار بشمشير اقبال جهانگيري بتسخير در آورده خود را گوسفند قرباني تصور نموده در هيچ کار سر از فرمان نه پيچيده ام و باز سواي فدويت و اطاعت منظور نيست در پاداش چنان خدمات و جانفشاني که چشم انواع عنايت داشت سرگراني فرمودن و باعث شماتت دشمنان گشتن و بگفتهٔ منافقان و اهل عناد جاگيرهاي نيازمند را تغيير نمودن و بدان نا خلف دادن و از سود و از نقصان خود فرق ننمودن و غور و تامل را کار نفرمودن بجز ناموافقت ايام خود حمل بر چه توان نمود - اگرچه شاه ولي عهد را سواي آن مطلب غرضي نبود که بهروجه غبار ملالي که بسعي واقعه طلبان فتنه جو و کم توجهي نور محل بر خاطر پدر جا گرفته بآب اظهار عقيدت شسته گردد و پردهٔ ادب و آزرم از ميان بر داشته نگردد و کار ببدنامي بغي ورزيدن و فوج کشيها نکشد اما ارادهٔ بعضي کوته انديشان برهمکار که متوسل

شهريار بي‌عيار و بيگم بودند اينكه در پيش آوردن رتبهٔ جاه و اعتبار شهريار در ارتفاع غبار ملال و نزاع كوشندند - چون آصف خان را بسبب دامادي شاهزادهٔ ذوالاقتدار طرف دار شاه جهان پنداشتند در افروختن نائرهٔ فساد از آتش زنهٔ عناد اهل غرض ميان خواهر و برادر نيز مادهٔ ملال خاطر بهم رسيد - و آصف خان از راه عقل و دانائي مهر سكوت بر لب و زبان زده گوش بحرف هرزه درايان نداده وقت تذكار اين كلمات خود را كنار مي‌كشيد - و افضل خان بعد رسيدن حضور و رساندن عرضه داشت و پيغام هرچند سعي نمود فائده مرتب نگرديد - و بدون نيل مقصود بر گرديد - و از ينكه حكم مراجعت دكهن بنام شاهزاده صادر شده بود او در جواب التماس نمود كه يك بار بحضور رسيده بعرض حال و بي تقصيري خود پرداخته باز بدانچه مامور گردد بعمل خواهد آورد - اين معني نيز بر بغي و عدم اطاعت خاطرنشان پادشاه نمودند - و بعضي مفسدان هنگامه طلب مصلحت كار درين دانستند كه چون مهابت خان و اصف خان را با هم سوي مزاج است و دشمن دانا و سپاهي مزاج گرفته صاحب فوج است بحضور طلبيده همراه شاه زادهٔ پرويز مقرر نموده براي مقابلهٔ شاه جهان تعين بايد نمود - و فرمان و نشان بيگم بجهت طلب مهابت خان پيهم صادرگرديد - و مهابت خان را پايهٔ عناد از عقل و دانائي نور محل تعجب بر تعجب مي‌افزود كه چگونه با اين همه جوهر شعور و غور در امور ملكي سررشتهٔ عاقبت انديشي را از دست داده باعث انتشار فساد در سواد هند گرديده ميخواهد عالمي را بشورش آرد - بلكه بگمان آنكه شايد اين همه تمهيد و

ساختگي برای استیصال من باشد درقبول این مهم دور از عقل تعلل مي نمود - و درجواب نوشت که اگر برای برهم زدن دولت و آبروی شاه جهان که احتمال خلل عظیم در سلطنت میرود کمر بسته اند باید که آصف خان را از حضور خود جدا نمایند تا من جرأت در آمدن نمایم - این معني را نیز قبول نموده آصف خان را فرمودند که بآگره رفته آنچه از خزانه طلا و نقرهٔ غیر مسکوك باشد و جنس جواهر تفریق نموده بحضور بیارد - و بمهابت خان حکم ناطق بتاکید پیهم صادر شد که پسر را در کابل گذاشته بحضور بیاید - و سلطان پرویز را بسزاولي محمد شریف وکیل برای مقابلهٔ شاه جهان فرستادن طلب حضور نمودند - و درین ایام که مزاج پادشاه از غلبهٔ آزار ضیق النفس بحال نبود مکرر حکم براي مراجعت شاه جهان بدکهن رفت - بعذر و التماس آنکه بدون رسیدن حضور و دیدن قدم مبارک خفتي که مدعیان صاحب غرض بمن رسانده اند برخود گوار نمي توانم نمود معاودت نمي نمود - و نور محل باتفاق واقعه طلبان هنگامه جو دلیل اثبات بغي و سرکشي شاه جهان بعرض مي رساند - و ملال بر ملال خاطر پادشاه مي افزود - لهذا موسوی خان را که درسخن شناسي و زبان فهمی بي نظیر بود نزد آن گوهر درج سلطنت روانه ساختند و پیغامهاي مشفقانهٔ نصیحت آمیز نمودند و فرمودند - ارادهٔ ظاهري و باطني شاه زاده را واقف گشته زود مراجعت نماید - درین ضمن مهابت خان بحضور رسیده ملازمت نمود - در همین اوان عرضه داشت اعتبار خان که از منصوبان نور محل در آگره بود رسید - مشتمل بربنکه شاه جهان با مصالح بغي از ماندو

گذشته و نوشتهٔ آصف خان نیز با عریضهٔ داروغهٔ خزانه و دیوان
معروض گردید - که دربن هنگامهٔ اخبار فساد افزا برآوردن خزانه
از قلعهٔ آگره مصلحت نیست - و ذکر بغي ورزیدن شاه جهان که
در گوشه و کنار بایما و اشاره بود در هر کوچه و بازار و محافل
آشکارا انتشار یافت - و بعد رسیدن موسوی خان نزد شاه جهان
باتفاق قاضي عبد العزیز در جواب آورد و زباني التماس نمود
مضمون آنکه آرزوی غلام بي تقصیر همین است که غبار ملالي
که بسعي واقعه طلبان فتنه جو و کم توجهی بیگم بر خاطر عاطر
جا گرفته بآب اظهار عقیدت شسته گردد - و پردهٔ ادب و آزرم از میان
برداشته نگردد - و جاگیر هاي مرا بحال فرمایند - و الا یکبار بحضور
رسیده بعد حصول سعادت قدمبوس عرض حال و بي تقصیري
خود نمایم مطلب دیگر ندارم - فائده نه بخشید - و قاضی عبد العزیز
فرستادهٔ شاه جهان را بار عرض نداده حوالهٔ مهابت خان نمودند -
درین هنگامه ارباب غرض بوساطت مهابت خان بعرض رساندند
که محرم خواجه سرا و خلیل بیگ و فدائي خان میر تزک و
ذوالقدر خان معروف معتقد خان وکیل با شاه جهان مراسلات
درمیان دارند - اگرچه مهابت خان براي قتل هر پنج نفر مصلحت
داد اما فدائي خان و ذو القدر خان قسم کلام الله را شفیع
بي تقصیري خود ساخته از قتل نجات یافته محبوس گردیدند -
دیگران را حکم کشتن فرمودند - و جنت مکاني کوچ بکوچ متوجه
دار الخلافت گردیدند - و خان جهان و دیگر امیران از جا بجا بموجب
طلب بحضور رسیدند - حکم شد که باقي محال جاگیر از شاه زاده

ولي عهد تغییر نموده بشهریار و دیگران تنخواه نمایند - و عبدالله خان نیز با جمعي از سادات بارهه از نزد شاه زاده برخاسته بموجب حکم بحضور رسید - و فوج برای مقابلهٔ شاه باغی بسرداري عبدالله خان بطریق هراول سلطان پرویز تعین فرمودند - و تا رسیدن پادشاه بدهلی آصف خان و نوازش خان پسر سعید خان با راجهاي نامدار و امراي ذو الاقتدار دیگر از اطراف رسیده ملازمت نمودند - بعده خبر تعین فوج به شاه جهان رسید خواست از فوج جدا شده جریده خودرا بخدمت پدر رسانده عذر تهمت خواسته پردهٔ حجاب از میان بردارد - باز بسبب برخاستن غبار فساد زیاد چند هزار سوار بسرداري داراب خان و راجه بکرماجیت و راجه بهیم براي احتیاط سرراه عبد الله خان گذاشته خود متوجه دکهن گردید *

ذکر سال هیجدهم از جلوس و جشن نو روز جهان افروز مطابق بیستم جمادی الاولی سنه هزار سي و دو هجري

چون تهیهٔ بزم جشن سال هیزدهم جلوس سنه هزار و سي و دو [۱۰۳۲] هجري برزم مبدل گشت و بعرض رسید که شاه جهان از شنیدن مقید گردیدن قاضي عبد العزیز و تعین افواج فوج براي مقابل عبد الله خان گذاشته خود براه غیر شارع روانهٔ دکهن گردید - به تجویز بیگم عبد الله خان را با خواجه ابو الحسن و لشکرخان و نوازش خان و دیگر امرا که مجموع بیست و پنج هزار سوار طومار فوج بندي شد تعین فرمودند - بعده که فوجها در سرحد مالوا مقابل بهم رسیدند همین که صف کارزار بیاراست هنوز صداي داروگیر بلند نشده بود که عبد الله خان با فوج خود برآمده بلشکر شاه جهان

پیوست - بکرماجیت که هراول بود بخوشوقتي آنکه این مژده را خود بداراب خان رساند عنان را معطوف داشته عبد الله خان را بجاي خود قائم نمود - درین آن گولي تفنگ از غیب بدو رسید و از اسپ افتاد - باوجود آنکه بسبب کشته شدن راجه بکرماجیت و پیوستن عبد الله خان بلشکر شاه جهان انتظام هردو فوج از هم گسیخت باز از سرداران طرف شاه جهان تردد نمایان درحملهٔ اول بظهور آمد - و از مردم لشکر پا شاهي زبردست خان شیر حمله باجمعي از سادات بکارآمدند - و سید هاشم بارهه زخم برداشته دستگیر گردید - و زود هردو لشکر از هم جدا گشته متفرق گردیدند - چون مهابت خان قبل از رسیدن خبر مراجعت شاه جهان از راه تدبیر و تزویر از قاضي عبد العزیز بشاه جهان نویسانیده بود مشتمل بر ینکه پادشاه مي فرمودند که مهابت خان را مقرر نموده همین که خبر معاودت شاه زاده بدکهن برسد محال جاگیر بدستور سابق بحال مي نمائیم - و شقه بمهر خاص فرمان دستور نیز بدین مضمون صادر گردید - شاه جهان که اصلا دل نهاد فساد نبود و پیش از ورود نوشتجات متوجه دکهن گردیده بود - هرچند اعتماد بر گفته و نوشتهٔ مدعیان دولت نداشت و مقابله و مقاتله با پدر کفر مي دانست برای اثبات حجت بطریق استعجال در طي مسافت مراجعت کوشیده درجواب اظهار اطاعت امر معروض داشت و بموجب تکلیف نور محل و هنگامه طلبان دیگر پادشاه بعد رسیدن دهلي متوجه اجمیر گردیدند - و درین اوان شاه زاده پرویز بحضور رسید - درینولا معروض گردید که میرزا بدیع الزمان پسر میرزا شاه رخ که

در احمد آباد بر سر جاگیر بود برادران غافل برو تاخته بقتل رسانیدند - فرمودند قاتلان را بی جاگیر ساخته محبوس سازند - و حکم نمودند که شاه زاده پرویز را به هراولي و اتاليقي مهابت خان و جمعي دیگر از امرا بتعاقب شاه جهان تعین نمایند بیست لک روپیه برای سپاه مع عنایات دیگر مرحمت نموده مرخص ساختند - داور بخش پسر خسرو را از تغییر شاه جهان صوبهٔ احمد آباد باتاليقي خان اعظم مقرر و مرخص فرمودند - و آصف خان را صوبه‌دار بنگاله نمودند - اعتبارخان که در اهتمام برج و بارهٔ قلعهٔ آگره پرداخته بود بوسیلهٔ نور محل از اصل و اضافه شش هزاري نمودند - درین سال والدهٔ ماجدهٔ جنت مکاني ازین تنگنای سراي فاني بروضهٔ جاوداني شتافت - درینولا بعرض رسید که میان عبدالله خان و صفي خان دیوان احمد آباد محاربهٔ غریب رو داد و عبد الله خان هزیمت یافت تفصیل این اجمال آنکه چون شاه جهان نیابت صوبه داري احمد آباد از انتقال راجه بکرماجیت بنام عبد الله خان مقرر نمود بعد رسیدن وفادار نام خواجه سرا نائب عبد الله خان باحمد آباد که حکم روانه نمودن کهتر داس منصوب کردهٔ بکرماجیت مع خزانهٔ احمد آباد و تخت مرصع و پرتلهٔ الماس که حسب فرمودهٔ شاه جهان برای ارسال حضور تیار نموده بودند نزد شاه جهان با خود آورده بود و صفي خان دیوان احمد آباد منصوب کردهٔ پادشاه که همزلف شاه جهان می شد و بنام او بر شاه جهان در باب روانه نمودن تخت و پرتلهٔ مع خزانه حکم فرستاده بودند نظر بر بغي ورزیدن شاه‌جهان و فدویت

خود در خدمت ولي نعمت ناهر خان نام و دیگر مردم نامي متعینهٔ احمد آباد خفیه با خود رفیق و همراه ساخته بشهرت روانه شدن نزد شاه زاده از احمد آباد بر آمده بفراهم آوردن جمیعت پرداخت محمد صالح نام که صاحب فوج و از فدویان شاه جهان بود برین اراده مطلع گشته کهتر داس را اطلاع داده با هم اتفاق نموده خزانهٔ ده لک روپیه اشرفي و پرتلهٔ مرصع با خود گرفته قادر بر همراه گرفتن تخت نگشته تا خبر یافتن صفي خان نزد شاه جهان روانه گردید - صفي خان بمدد تدبیر و دیگر امرا غافل بشهر در آمده وفادار نائب عبد الله خان را بدست آورده تخت مرصع را شکسته طلاي آن را با زر خزانه که داشت و توانست بهم رسانده بسپاه داده به نسق شهر از طرف پادشاه پرداخت عبد الله خان خبر یافته از شاه جهان رخصت خواسته از غرور شجاعت و بنظر نیاوردن صفي خان محتاج بکومک و فراهم آوردن لشکر نگشته بطریق ایلغار تاخته خود را تا بروده چهل کروهي احمد آباد رساند و ندانست که خمار غرور ندامت است و گفته اند * ع *

دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد

صفي خان باتفاق ناهر خان با جمعي که داشت از احمد آباد بر آمده تا بروده باستقبال عبد الله خان شتافت - و بعد شکست که بر فوج عبد الله خان افتاد و دو دفعه باهم کار زار نمودند و هر بار عبد الله خان هزیمت یافت - صفي خان تا سلطان پور تعاقب نموده بخفت تمام لشکر خصم را بتاراج در آورد - و عبد الله خان خود را بحال تباه نزد شاه جهان رساند - و صفي

خان حقیقت بحضور معروض داشت - بعد عرض صفي خان را که هفت صدي بود سه هزاري نموده مخاطب بسیف خان فرمودند - و ناهرخان را نیز از نهصدي سه هزاري نمودند - زهي خواهش الهي که عبدالله خان بآن شهرت شجاعت که از آوزهٔ نام او شیر در بیشه آرام نمي گرفت - از صفي خان که چندان سرو سامان نداشت و عدم و وجود او نزد عبد الله خان مساوي بود چنان هزیمت فاحش یابد و باعث مزید آبرو و ترقي صفي خان گردد - و اغلب که این از اثر شامت آن باشد که باوجود از نمك پروردها و پیش آوردهاي جنت مکاني بودن و بر وقت کار زار بفوج شاه جهان پیوستن چنین نتیجه بخشید - القصه بعده که شاه جهان از ماندو گذشته خبر تعین شدن و روانه گردیدن سلطان پرویز و کشته شدن بکرماجیت شنید رستم خان را که از نمك پروردهاي قدیم شاه جهان گفته مي شد - و از سه بیستي بپایهٔ پنجهزاري رسانده بود با جمعي از امرا سد راه هراول فوج پادهي تعین نمود - رستم خان قبل از رسیدن افواج سلطان پرویز در نامه و پیام با مهابت خان ساخته بدو پیوست - باقي فوج و سرداران خود را نزد شاه جهان رساندند - و شاه جهان از گذر اکبر پور عبور نموده کشتیها جمع ساخته پر از کاه و هیمه نموده سوخت - و سرداران ملاح را مقید ساخته با خود گرفت - و بیرم بیگ بخشي را بر سر آب که ایام برشکال رسیده بود باجمعي از فوج نگاه داشت - و خود را به برهان پور رساند - نزدیك برهان پور که رسیدند قلعه آسیر را بتدبیر و منصوبهٔ سلطاني بتصرف آورده

راجه گوپال سنگه را بقلعه داري آنجا مقرر ساختند - درینولا نوشتهٔ خان خانان که بمهابت خان نوشته درآن این بیت درج نموده بود • بیت •

صد کس بنظر نگاه میدارندم • ور نه بپریدمي زبي آرامی

بدست یکي از ملازمان شاهي افتاده از نظر شاجهان گذشت - بعد مطالعه خانخانان را طلبیده بدست او دادند - چون سواي عرق خجالت که بر چهرهٔ حال او پیدا گشت جواب دیگر نداشت فرمودند که با پسران متصل دولتخانه نظربند باشند و موافق فال قال او که گفته اند • ع •

مزن فال بد کاورد حال بد

همان صد نفر برو نگهبان مقرر ساختند - و بعضي خدمهٔ محل را باسباب زیادتي در قلعه آسیر گذاشته درسد حوالي برهان پور دائره فرمودند - چون سلطان پرویز و مهابت خان کنار آب رسیده کشتي موجود نیافتند و دریا در طغیان و گذرها بند بنظر آمدند مهابت خان به بحر فکر و تدبیر فرو رفته از راه منصوبه بازي بخانخانان باوجود اطلاع بدنام و نظربند گشتن او خطي نوشت که ازان بوي ساختگي نیاید - و منجر بظن بد نسبت بخانخانان نگردد - و دران درج نمود که برعالمي ظاهر و هویداست که شاهزاده جهان و جهانیان را سواي اطاعت پدر و رفع فساد مطلب دیگر منظور نیست و مدعیان دولت که برهمکار گشته گرمي هنگامهٔ بازار خود درین درهم اندازي دانسته اند بجزاي اعمال خواهند رسید من اگرچه درآمدن مجبورم اما در اصلاح حال ملک که

باعث امنیت خلق الله باشد کوشیدن بر خود و همه مسلمانان واجب میدانم - اگر خاطر نشان شاهزادهٔ بلند اقبال نموده یکي از معتقدان هوا خواه معامله فهم را بفرستند که بعضی مذکورات باهم درمیان آورده در دفع نائرهٔ فساد و عناد که پاي قتال و جدال از میان برخیزد فیما بین پدر و پسر زیاده از سابق آمیزش بمیان آید و نور محل هم نادم گشته راضي گردد و جاگیرات شاه جوان بخت باضافهٔ آن بحال نمایند بهتر خواهد بود - و ازین معني کلمات صلح آمیز بکفالت قسم و پیمان کلام ایزد منان بسیار دران بذکر در آورد - و چنان تدبیر و تدویر بکار برد که آن خط بدست شاه جهان افتاد و بمطالعهٔ خاص درآمد - شاه جهان که خواهان اصلاح کار و رفع فتنه بود ادعاي مهابت خان را موافق خواهش خود دانسته براي حجابت و وکالت این کار به از خان‌خانان دیگري را ندانسته او را استمالت نموده قسم کلام الهي را کفیل بمیان‌آورده هر دو پسر او را نزد خود نگاهداشته نزد مهابت خان روانه نموده مقرر فرمودند که خان‌خانان این‌طرف آب مانده بناي عهد و قرار استوار سازد - بعده که خان‌خانان نزدیک بآب‌گذر اکبر پور رسید و میان مردم خبر صلح انتشار یافت مردم بیرم بیگ که بر معبرها براي محافظت مقرر بودند از شنیدن خبر مصالح خاطر جمعي حاصل‌نموده در بندوبست گذرها سهل انکاري نمودند - وبعد فرود آمدن خان‌خانان و بمیان آمدن رسل و رسائل صلح مهابت خان وقت آخر شب فرمود که یک طرف آب جمعي از مردم بازار و سواران ناکاره بامشعل و صداي تفنگ و آواز دار و گیر آثار تردد عبور بظهور آرند - ز فوج بیرم بیگ

را بآن طرف کشند و از جانب دیگر چهار پنج هزار سوار جانباز بر اسپان دریا تاز سوار شده از دو سه جا که آب کم تحقیق کرده بود خود را بآب زنند و تا مردم بیرم بیگ بر خود جنبیدن و بقصد مقابل و سد راه گردیدن فراهم آمدن دو سه فوج مهابت خان از آب گذشته خود را بخان خانان رساندند - و سر رشتهٔ اختیار تردد بدست بیرم بیگ نماند - و راه برهان‌پور اختیار نمود - و خان‌خانان نظر بر قابوی وقت قسم کلام الله را از خوردنی هر روزه تصور نموده ناخورده انگاشته با فوج مهابت خان ملحق گشت - شاه دریا دل ازین خبر اگاهي یافته در توقف برهان پور مصلحت ندانسته سراسیمه وار راه گلکنده بقصد ملک بنگاله اختیار نموده از شدت باران و طغیان آبها کوچ بکوچ روانه شد - اکثر از نوکران شاهي و پادشاهي ترک رفاقت نموده به مهابت خان و لشکر سلطان پرویز پیوستند - و سلطان پرویز خبر شنیده بطریق استعجال از آب گذشته کارخانجات را گذاشته خود را ببرهان پور رسانده چند منزل دیگر تا سرحد برار تعاقب نموده به برهانپور مراجعت نمود - جنت مکاني بر هزیمت شاه جهان اطلاع یافته پارهٔ مطمئن خاطر گشته چون از گرماي دار الخلافت و نا موافقت هواي اطراف دهلي خاطر نفرت داشت و بمزاج آب و هواي کشمیر موافقت نموده بود باوجود تفرقهٔ خاطر اوائل آذر ماه الهي عنان توجه اطراف کشمیر بهشت نظیر معطوف داشتند - و درین وقت بودن آصف خان بسبب هوا خواهي شاه جهان در بنگاله خلاف مصلحت دانسته طلب حضور نمودند - و بعرض رسید که شاه جهان بعده که بسرحد

گلکنده رسید قطب الملك خدمتکاري در فرستادن هدایا و تحف و گزراندن از سرحد خود بجا آورد - و نیز معروض گردید که از جمله مردم عمده که ترك رفاقت شاه جهان نموده بودند محمد جعفر پسر افضل خان دیوان بعد رسیدن نزدیک تعلقهٔ تلنگانه مع فرزندان جدا شد و برای تسلی نمودن و برگرداندن او سید جعفر نام را با جمعی تعین نمود بعده که هر دو بهم دیگر رسیدند و افسون سید جعفر براي برگرداندن محمد جعفر موثر نگردید میان هر دو کار بقتال انجامید و از هرکدام تردد بهادرانه بظهور آمد و هردو از دست همدیگر کشته گردیدند *

ذکر سال نوزدهم از جلوس جهانگیري مطابق بیست و نهم جمادی الاولی سنه هزار و سي و سه هجري

بعده که خبر رفتن شاه جهان بسمت بنگاله بتحقیق پیوست بنام پرویز حکم صادر فرمودند که بعد فراغ بند وبست دکهن خود را بتعاقب شاه جهان به بنگاله رساند و خان جهان لودي را در آگره گذاشتند و فرمودند هرطرف که کار افتد گوش برآواز و چشم بر راه حکم باشد - سلطان پرویز بعد رسیدن فرمان بتعاقب شاه جهان به تهیهٔ روانه شدن سمت شرقي پرداخته وقت کوچ مقرر نمودند که مهابت خان چند روز براي نسق دکهن در برهان پور مانده زود خود را در مقامات مابین سرحد حیدر آباد برساند - مهابت خان قاضي عبدالعزیز شاهي را که در قید داشت مردکار دانسته از قید برآورده مستمال ساخته نزد عادل خان روانه نمود - و قاضي حجابت را بسیار بآئین شایسته بجا آورده پیغامهای عنایت آمیز مشفقانه

رسانده عادل خان را زیاده از سابق مطیع و منقاد ساخت - و قرار یافت که ملا محمد لاري که مدار علیه و فهمیده کار و شجاع نامدار بیجا پور گفته مي شد با پنج هزار سوار آمده مهابت خان را دیده تا خاطر جمعي از فساد شاه جهان در برهانپور مقرري بماند - و نوشتهٔ ملک عنبر مصحوب علي شیر نام مشتمل برین مضمون رسید که اگر تا رفع فساد بند و بست دکهن حوالهٔ غلام نمایند تعهد میدهم که اگر فتور در مقدمهٔ ملکي رو دهد جواب آن بعهدهٔ خود لازم دانم - مهابت خان نسق دکهن باختیار ملک عنبر گذاشتن صلاح کار ندانست و به بند و بست اطراف پرداخته جا بجا تهانه نشاند - چون سلطان پرویز از شنیدن رسیدن ملا محمد لاري بیرونها مقام نموده بود بعد آمدن ملا محمد که مبلغها از نقد و جواهر و جنس اقمشه و غیره بملا محمد از طرف مهابت خان رعایةً بعمل آمد همراه برده ملازمت شاه زاده پرویز فرموده پنجاه هزار روپیه و فیل و شمشیر و خلعت از طرف شاه زاده دهاند و حکومت برهانپور به پسر مکندراي مقرر نموده جادو راي را با آدي رام و جمعي دیگر کومک همراه پسر مکند راى تعین نموده بعد همراه گرفتن پسر ملا محمد لاري و پسر جادو راي و برادر آدي رام را بطریق یرغمال که به هندوي اول گویند پسر مکند راي را به تبیعت ملا محمد شفارش نمود - نام بردها را در برهانپور گذاشته حقیقت بحضور معروض داشته مرحله پیماي سمت ممالک شرقي گردید - بالجمله بعد ورود موکب شاه جهان بممالک بنگاله جنگهائي که با ابراهیم خان صوبه دار که خالوی نور محل مي شد و مرد معتبر

بود و ديگر منصوبان پادشاهي روداد و مردم نامي از هر طرف کشته و زخمي و اسير گرديدند - و خزانهاي اندوختهٔ چندين سال پادشاهي و امرا به حادثهٔ تاراج رفت و بتصرف شاه جهان درآمد - اگر خواهد مفصل بزبان خامه دهد موجب تطويل کلام است - مجمل مي‌نگارد که از روی نوشتهٔ اخبار نويسان بعرض رسيد که بعد رسيدن شاه‌جهان بطرف ضلع بهار و حصار مردمان ابراهيم خان صوبه دار و احمد بيگ برادرزادهٔ او و محمد صالح جا بجا درتعلقهای خود ثبات قدم ورزيده تردد های مردانه و کارزارهای رستمانه بظهور آوردند - باوجود پيغامهای لطف‌آميز شاه جهان بابراهيم خان که در رفتن حضور و رفاقت و متابعت بانواع اميدواري و دلبري مختار ساخت ابراهيم خان ازراه فدويت پاس‌نملک و بندگي‌قديم را ازدست نداده درجان و مال نثار نمودن براه ولي نعمت سرمايهٔ آبروی خود دانست - و بعد تردد و کوشش بهادرانه که اکثر همرهان او بکار آمدند و بعضي فرار ورزيدند و دو سه دفعه بمقابله و مقاتلهٔ عظيم پرداخت کار بجائي رسيد که بعضي از هواخواهان ابراهيم خان جلوي اسپ اورا گرفته خواستند ازان‌معرکه برآرند راضي‌نشده مال کار نقد حيات باخزانهٔ سي لک روپيه و جواهر که داشت در کار پادشاه نثار نمود - و محمد صالح و احمد بيگ بعد زخمي شدن و سررشتهٔ اختيار از دست رفتن معرفت عبد الله خان شاه جهان را ديدند - و سوای فيلان و کار خانجات امرای پادشاهی زر بسيار طلا و نقره آلات و جواهر وافر که از زر و مال جاگيرداران ديگر فراهم آورده بودند بتصرف متصديان شاه جهان آمد - که آخر دست

بدست ازان جا هم بحادثهٔ تاراج رفت چنانچه عنقریب باحاطهٔ تحریر خواهد در آمد - و نیز معروض گردید که داراب خان پسر ذلان خان خانان که لغایت آن روز در قید بود شاه جهان اورا از قید بر آورده بعد قسمهای شدید که ازو گرفت صوبه دار بنگاله ساخته زن و فرزندان اورا و خان خانان را نزد خود نگاه داشت - و راجه بهیم را طرف پتنه برای بند و بست روانه ساخت * و خود نیز بعد از فراغ نسق اطراف متوجه پتنه شد - مخلص خان و غیره که از طرف سلطان پرویز در پتنه بودند قبل از رسیدن راجه بهیم استقامت نورزیده بی آنکه کار بکارزار افتد ملک و خزانه را حوالهٔ راجه بهیم نمودند - بعده که شاه جهان وارد پتنه گردید همه منصبداران و حکام آنطرف رجوع آورده مطیع و منقاد گردیدند و سید مبارک قلعه دار رهتاس هراس خورده کلید قلعه را باخود گرفته آمده ملازمت نمود *

کلمهٔ چند از وسعت و خصوصیات قلعهٔ مذکور موافق نگاشته میر محمد امین عرف میرزا امینا مولف ده سالهٔ شاه جهان نامه بزبان قلم می دهد - قلعهٔ رهتاس سمت غربی بهار پتنه بر فراز کوهی که سر به بنگاله کشیده واقع شده دورش از پائین شانزده کروه و محیط قلعه دوازده کروه جریبی است چهارده دروازه دارد که بعد تسخیر شیر شاه چهار دروازه مفتوح می باشد و مابین دو دروازه قریه‌آباد است و سه چشمهٔ سرشار دران قلعه مدام جاریست و سه تالاب چشمه خیز دارد که همیشه مالامال از آب زلالست و از کشت و زراعت مواضع اندرون قلعه چندان غله حاصل

مي شود که ساکنان آن جا محتاج بذخيرهٔ بيرون نيستند هم چنان از وفور کاه و بسياري چراگاه که اگر سالها کار بمحاصره افتد محصوران آن قلعه از طرف غله و کاه و علف مستغني اند - راجه مان سنگه در ايام صوبه داري خود عمارتهای عالي و باغ روح بخش و نشيمنهای دلکشا دران قلعه احداث نموده الحاصل قلعهٔ بدين وسعت و رفعت و استواري و فراواني اذوقه شايد در تمام دکهن که هشتاد و نود قلعهٔ نامي دارد يک دو قلعه يافته شود يانه - کوتاهي سخن عبد الله خان را باله باس و دريا افغان را باوده روانه ساخته خود چند روز در پتّنه مانده بعده بيرم بيگ را در پتّنه گذاشته پيشتر متوجه شدند *

الحال فقرهٔ چند از سوانح دکهن بتحرير مي آرد - چون عنبر و عادل خان باهم نزاع موروثي داشتند و هرکدام وقت ورود سلطان پرويز در برهانپور چنانچه بگذارش آمده خواهش سپردن بندوبست دکهن بعهدهٔ خود نمودند و ملک عنبر بسبب وا گذاشتن اختيار بعادل خان ملال خاطر بهم رسانده در ايام فتور و آشوب آنچه مال و عيال نظام الملکي بود از کهرکي بقلعهٔ دولت آباد فرستاد خود براي وصول زر ذمهٔ قطب الملک که هرسال بنظام الملک مي رساند طرف گلکنده و قندهار روانه گرديد وجه مقرري هرسال را از قطب الملک بوصول در آورده مراجعت نموده به بندر رسيده مردم عادل خان را که دران جا بودند هزيمت داده بندر را تاخته خود را به بيجاپور برسر عادل خان رساند - چون فوج عادل خان همراه ملا محمد لاري به برهانپور رفته

بود صرفه در برآمدن از بیجاپور ندیده محصور گردیده نوشتجات مع دو دکهنی سخن دان نزد ملا محمد و سربلند راي صوبه‌دار برهانپور فرستاده بهمه منصوبان پادشاهي بتملق براي طلب فوج و کومك نوشت و درج نمود که این غلام سیه فام برمن زور آورده چشم آن دارم که همه بند هاي پادشاهي در امداد و معاونت من کوشند - درین اوان عنبر اطلاع یافته او نیز به سربلند راي و دیگر همراهان او نوشت که من هم از غلامان درگاه فلك جاه پادشاهم میان من و عادل خان عداوت قدیم است و مدام با من بد عهدي و تعدي مي نماید مرا نسبت بهیچ یك از سگان آستان پادشاه خصومت و نزاع نیست مرا باو و اورا بمن وا گذارند - چون مهابت خان وقت رفتن سربلند راي را باطاعت و تبعیت ملا محمد لاري سفارش زیاده نموده بود همه متعینهٔ خود را برفاقت ملا محمد لاري روانهٔ بیجاپور نمود - و خنجرخان قلعه دار احمد نگر که از شجاعان مشهور بود نیز خود را بمدد عادل خان و رفاقت فوج پادشاهي رساند بعده که فوجها نزدیك بیجاپور رسیدند عنبر چون ظلمت آخر شب از حوالي بیجاپور رو بفرار آورد و بفکر تلافي و منصوبه بازي پرداخت و لشکر پادشاهي و ملا محمد غالب آمده تعاقب نموده امان و فرصت نمي دادند - هرطرفی که عنبر رو مي آورد مي تاختند و او بعجز پیش آمده پیهم عریضهٔ مشتمل بر التماس عفو تقصیر کرده و نا کرده مي فرستاد - تا آنکه بمیدان حوالي احمد نگر رسیده میدان قابو براي جنگ بدست آورده صف کارزار بیاراست - و رزم طلبان هردو طرف با فوجهاي آراسته

و فیلان جنگي مست و توپخانهٔ جهان سوز بمقابل پرداخته نخست
میان مردم عادل خان و عنبر جنگ آغاز شد - و فوج حبشي
بهیئت مجموعي چون بلاي سیاه بر لشکر ملا محمد یورش نمود -
وحملهاي یکه تاز بر یکدیگر آوردند درین ضمن گولهٔ قضا بر ملا محمد
خورد و از اسپ برگردیدن او و هزیمت خوردن لشکر همان بود
همه سرداران فوج پادشاهي و بیجا پور عنان بر عنان راه فرار
اختیار نمودند - درین حالت فوج تازه که بمدد عنبر رسیده بقصد
عقب فوج هزیمت خورده خودرا رسانده بود بدان انبوه مغلوب دو
چار شد - و از یک طرف فوج عنبر تاخت آورده سوای آنچه ازسوار
و پیادهٔ بی شمار زیر تیغ آمد پنج امیر و نوکران عمدهٔ پادشاهي
و عادل خاني دستگیر گردیدند - وخنجرخان قلعه دار احمد نگر زخم
برداشته جان بسلامت بدر برده خود را بقلعه رساند - از جملهٔ امراي
که مقید گردیده بودند فولاد خان را که از نوکران عمدهٔ بیجا پور بود
و با عنبر عداوت همچشمي داشت زیر تیغ بیدریغ آورد - باقي امرا
را بطوق و زنجیر در آورده بالای قلعهٔ دولت آباد فرستاد - و بروایتي
گویند ملک عنبر امرای دستگیر گشته را فرمود که نزد او بسته حاضر
آوردند - امرای پادشاهي را جدا نموده مخاطب و معاتب ساخته
گفت که بي آنکه از شما ترددی ظاهر شود یا یکي از شمایان
کشته و زخمي گردد بمحض کشته شدن یکي از نوکران بیجاپور
که راه فرار اختیار نمودند کجا این شرط پاس نام و ننگ خود
و حق نمک آقا بود که بظهور آوردند - بعده فرمود که هر یکي را
روبروي او صد کپره (؟) بزنند ازان میان اول شخصي را که براي کپره

زدن آوردند شاعري بود لطيفه گو پانصدي منصب داشت همين
كه خواستند او را كپره زنند بفرياد آمده گفت كه شنيده بودم ملك
عنبر عدالت پيشه و منصف است اما غلط بوده والا كجا شرط
عدالت است جمعي كه دولت دو هزاري سه هزاري داشته باشند
جرمانه آنها صد كپره باشد منكه پانصدي باشم بهمان جرمانه
معاتب گردم - عنبر را اين سخن خوش آمد و كپره زدن موقوف نمود -
بعده بتاخت و تاراج ملك عادل خان پرداخته قلعه شعله پور
(شولاپور) كه از ابتدا همان قلعه مايهٔ نزاع ملكي گرديده بود تاراج نموده
احشام آنجا را زير تيغ آورده از بند و بست آن طرف خاطر جمعي حاصل
كرده متوجه تاخت ملك پادشاهي گشته و تا ملكه پور ونواح برهانپور
آثار آبادي نگذاشت - چون اين خبر ملال اثر بعرض خديو زمان رسيد
باعث كمال كدورت خاطر عاطر گرديد - بعد از فراغ سير لاله زار
كشمير عنان توجه طرف لاهور معطوف فرمودند *

باز بذكر سلطان پرويز و مهابت خان عنان خامه را معطوف
ميسازد - بعده كه شاهزاده پرويز روانه بنگاله مي شد چون
از طرف خان خانان بسبب بودن فرزندان او در خدمت
شاه جهان خاطر جمع نبود و صبيهٔ بيوهٔ او كه در عقد شاه زاده
دانيال آمده بود و در مقدمات مالي و ملكي از جمله نساي
صاحب راي و با تدبير گفته مي شد فرمود كه خان خانان را
با همه تبعه و لحقهٔ ذوالاقتدار او نزديك خيمهٔ خاص نظر بند
نگهدارند - ازان ميان ميان فهيم غلام صاحب مدار خان خانان كه
در شجاعت و راي صيانت و اختيار كار و بار زبان زد خاص و عام بود

از راه جوهر غیرت تن بدان خفت قید نداده بجنگ کمر بسته مع پسران و همراهان کشته گردید - بعد رسیدن بسرحد بنگاله نوشتجات مهابت خان با حکام شاه زاده مشتمل بر وعده و وعید تحدید آمیز و ترك اطاعت و اعانت و رفاقت شاه جهان بنام زمیداران و حکام پادشاهي رسید - و تمهیدات و تدبیرات دیگر از مهابت خان بکار رفت - سلسلهٔ نسق و بندوبست شاه جهان برهم خورد - و زمیداران صاحب نواره و کشتي جنگي که بعضی مجبور در قبضهٔ اختیار متصدیان شاه جهان در آمده بودند و جمعي که برضا و رغبت اطاعت شاه والاقدر را سرمایهٔ سعادت میدانستند بیشتری از تمهیدات و تحدیدات مهابت خان و احکام پادشاهي از اردو گریختند - و ملاحان از بالاي کشتیها خود را بدریا انداخته فرار نمودند - از آنکه مدار زیست سکنه و لشکر آن ملک و رسیدن رسد و غله و همه ماکولات و ملبوسات و تردد جنگ برنواره و کشتي است و تمام عملهٔ کشتي بلشکر سلطان پرویز پیوستند عرصه بر لشکر شاه جهان بمرتبه تنگ کردند که بي آنکه پاي جنگ و کار زار بمیان آید جوق جوق سپاه و کاسبان بازار بر خاسته رفتند - و از جملهٔ سي چهل هزار سوار که با شاه‌جهان فراهم آمده بودند ده هزار سوار که بیشتر ازانها نیز درفکر فرار بودند بماندند - و اتفاق نزول لشکر در جنگل پر از اشجار خار دار واقع شد - شاه جهان ناچار گشته فرمود که چار دیواری گرد لشکر کشند - وراه رسیدن غله بالکل مسدود گردید تا آنکه فوج سلطان پرویز مقابل رسیده اطراف را محاصره نمود - بعد گذشتن چند روز در محاصره که روز بروز حال لشکر تباه مي

گردید و باقي سپاه دل بکار زار نمیداد بلکه سرداران عمده نیز تن بطرح جنگ انداختن نداده مي خواستند بصلح و مدارات پیش آیند - راجه بهیم و شیرخان‌تهوری را کار فرموده مقابل فوج شاه زاده پرویز بر آمده خود را به توپ خانهٔ آتش بار پروانه وار زده جنگ مردانه و تردد رستمانه‌که بشرح و بیان نیاید نمودند - خصوص‌راجه بهیم بدست خودشمشیر زنان مع همراهان جانباز یکه تاز صف فوج را از هم دریده خود را تاغول سلطان پرویز رساند - و درین مابین‌هرکه مقابل او آمد به شمشیر و سنان از پا در آورده تارسیدن مقابل سلطان پرویز چندین امیر و مبارز نامي را از خانهٔ زین بزمین سر نگون ساخت - و نزدیک بود که‌فوج چهل هزار سوار پادشاهي‌درهم خورد - مهابت خان فرمود که فیل مست مقابل او آوردند راجه بهیم و شیر خان با جمعي از راجپوتان بران بلاي سیاه حمله آورده بضرب هاي شمشیر و برچهي خرطوم او را انداختند وفیل را خوابانیدند - و هر بار که بر قلب گاه لشکر حملهٔ رستمانه مي آورد بي اختیار صداي آفرین از هر دو لشکر بلند آوازه مي گردید - تا آخرکار مهابت خان خود باچندي‌از بهادران نامدار مقابل او آمد - راجه بهیم باوجود برداشتن زخمهای کاری هم نبرد مهابت خان گردیده بعدتردد بهادرانه از اسپ افتاد - بعده که بقصد بریدن سر او نزدیک او رسیدند باز بمدد جوهرغیرت بر خاسته حریف خود را دریافته‌کاراو ساخته تادم واپسین شمشیراز دست نینداخت - و شیر خان نیز با جمعي از راجپوتان دیگر شرط فدویت و جان بازي بتقدیم رساند - بار بازار کارزار چنان گرم گردید که دو سه تیر بجیبهٔ

جامه و سه چهار تیر با اسپ سواری خاصهٔ شاه جهان رسید - و از جملهٔ دوازده هزار سوار قریب پانصد سوار همراهان عبد الله خان و بعضی دیگر هوا خواهان جان نثار ماندند - شاه جهان مکرر خواست که کلمهٔ شهادت و استغفار بر زبان آورده خود را بر قلب لشکر خصم زند عبد الله خان مانع آمد و بقصد مکرر شاه جهان کار بجائی کشید که عبد الله خان باتفاق بعضی هواخواهان جلوی اسپ گرفته گستاخانه ازروی درشتی فدویانه سد راه گردیده گفتند که جد آبای حضرت مثل فردوس مکانی بابر پادشاه چندین دفعه با ده بیست سوار از معرکهٔ کارزار برآمده خود را بکنار کشیده باز کامیاب گردیده اند اگر حیات باقیست سلطنت خانه زاد و همرکاب است - و شاه جهان را با چند نفر جریده ازان تهلکه بر آوردند - و تمام خزانه و فیلان و کارخانجات و توپ خانه بحادثهٔ تاراج رفت و بتصرف مردم سلطان پرویز آمد - و چون در همان ایام ولادت شاهزاده محمد مراد بخش اتفاق افتاده بود آن نو نهال سلطنت را با بعضی خادمان محل بقلعهٔ رهتاس رسانده زیر سایهٔ فضل ایزد متعال سپرده محل خاص را همراه گرفته بقصد دکهن زمام سمند خوش خرام را باختیار توکل الهی وا گذاشتند - از نوشتهٔ مهابت خان حقیقت بعرض جنت مکانی رسید و بر حال شاه زادهٔ والا قدر افسوس زیاد نمودند و چون نیز معروض گردید که شاه جهان بعد از صدمات بنگاله عنان عزیمت از سرنو سمت دکهن معطوف داشت حکم تعاقب مع سزاول بنام سلطان پرویز صادر گردید و فرمان رفت که مهابت خان را برای بندوبست ملک برهم خوردهٔ بنگاله

نگاه داشته خود بلا توقف مرحله پیمای سمت دکهن گردد - و بنام سربلند رای صوبه‌دار برهانپور حکم صادر گردید که تا رسیدن سلطان پرویز در صورت رسیدن شاه جهان محصور گردیده بمحافظت شهر پردازد و جرأت جنگ ننماید - چون شاه جهان وقت سپردن صوبهٔ بنگاله بداراب خان زن و فرزند اورا همراه گرفته بود بعد این حادثه قبائل اورا همراه شاه زادهٔ نو نهال محمد مرادبخش در رهتاس گذاشته بداراب خان نوشت که چون نوشتهٔ ملک عنبر و دیگرسرداران دکهن مشتمل بر طلب و انتظار ما رسیده زود خود را برساند که باتفاق روانه شویم - داراب خان از ناموافقت ایام و کوتاهی عقل بعذرهای نامسموع دفعیه نمود تا آنکه خبر روانه شدن شاه بلنداقبال طرف دکهن براه قدیم شنیده بعده که سلطان پرویز صوبهٔ بنگاله بمهابت خان مقرر کرده متوجه تعاقب شاه جهان می گردید برای طلب داراب خان نوشتجات روانه ساخته نزد خود طلبیده بمهابت خان اشاره نمود که زیر تیغ کشید - و عبد الله خان نیز بعد مایوس شدن از رفاقت داراب خان پسر کلان داراب خان را که حوالهٔ عبد الله خان بود بدون فرمودهٔ شاه جهان ره نورد بادیهٔ عدم ساخت ٭

واقعهٔ خان اعظم کوکه درین سال بعرض رسید خان اعظم از مستعدان روزگار و بکمالات صوری و معنوی آراسته بود و در نظم و نثر دستگاه تمام داشت - درین ایام خانه زاد خان پسر مهابت خان را که به‌نیابت پدر درکابل بود بموجب التماس مهابت خان از کابل طلبیده نزد پدرش روانه ساختند - و خواجه ابو الحسن را صوبه دار کابل نموده احسن الله پسر اورا مخاطب به غضنفر خان نموده به

نیابت پدر مقرر کرده بعد عنایات دیگر روانهٔ کابل باستقلال نمودند *

ذکر سال بیستم از جلوس جهانگیري مطابق دهم
جمادي الاخری سنه هزار و سي و چهار هجري

بعد فراغ جشن جلوس رایت ظفر آیت طرف کشمیر همیشه بهار بر افراشته همه جا سیر کنان و شکار افگنان در عمارات نو احداث سر راه بلا حرج بار بردار که خیمه و فرش مطلوب نبود و فرشهای ملوکانه موجود بود نزول فرموده نزدیک تالاب ڈل که از مکانهای فیض نشان کشمیر است رسیده ڈیره بجای مرتفع نمودند هرجا که نظر کار مي کرد دشت و کوه و صحرا و بام و خانهاي شهر و گلهای اقسام و سبزهٔ زمرد فام جلوه گر بود - آنچه در صفت آب و هوا و سبزه و نغمه و وفور فواکه و باغات پر از گل و ریاحین آن مکان بهشت نشان که شعرا و سیاحان و مورخان بزبان خامهٔ صدق بیان داده اند از صد یکي باحاطهٔ بیان نمي‌توان آورد - و قطع نظر ازانکه در صفت باغ و بهار و لاله زار آن سرزمین شعرای هفت اقلیم سخنان آبدار برشتهٔ بیان‌کشیده اند ملا طغرای مشهدی تعریف خزان آن جا را بدین رنگینی ادا نموده * بیت *

کشمیر بود فصل خزان عالم نور
بر طالب فیض دیدنش هست ضرور
گوئي که باین باغ چمن ساز قضا
آورده نهال شعله از گلشن طور

و دگر گفته * * بیت *

ز غربال اشجار زر بیخته * بصحن چمن اشرفي ریخته

القصه بعد تفرج سیر و شکار و فیض رساندن بمردم مستحق و بصاحب کمال آنجا عنان مراجعت طرف پنجاب معطوف داشتند - چون بمنزل بهمبر رسیدند آدم بسیار از برف و سرمای بي هنگام و وزیدن باد گزنده که حکم زمهریر بهم رسانده بود تلف شدند - از اختلاف هوای بالاي کوه و پائین آن مکان منزل بهمبر عجیب نقل مي نمایند - که در عین تیر ماه الهي که زمین و آسمان کورۀ آهنگر مي‌گردد و پائین کوتل گرمي و شدت حدت هوا موافق موسم تابستان است که مسافر را برهنه خوابیدن در عذاب گرما میدارد و همین‌که بالای کوه برآمدند از سرما بي‌لحاف خواب نمي توان نمود - چنانچه در تعریف آن منزل طغرا مي نویسد - تا بمنزل بهمبر نرسیده معني آیت لایستوي اصحاب النار و اصحاب الجنة نفهمیده - بعد ورود رایت ظفر آیات به لاهور از نوشتۀ واقعه نگار برهانپور بظهور پیوست که از انتشار خبر مراجعت شاه جهان از سمت بنگاله بعد هزیمت و نزدیك رسیدن بسرحد برار یاقوت حبشي و ملك عنبر بقصد اعانت شاه جهان با لشکر گران رسیدند و برهانپور را محاصره نمود - و سربلند راي بقتال و جدال و دفع شر آن جماعۀ بدسگال پرداخت - و بعد رسیدن شاه جهان که جلو ریز رسیده باتفاق فوج نظام الملکی سه دفعه بقصد تسخیر قلعۀ ارگ برهانپور یورش نمود و هر بار با صوبه‌دار و دیگر مردم پادشاهی مقابله و مقاتلۀ عظیم روي داد - و بعده که نزدیك میدان قلعۀ ارگ صداي دار و گیر بلند گردید از شاه قلي خان و سربلند راي و غیرۀ تردد نمایان بظهور آمد و شیر انداز خان و شاه بیگ

خان و دیگر جمعی از مردم نامي شاه جهان کشته و زخمي گردیدند و از طرف مردم پادشاهي لودي خان و بابا میرك و و بسیاري از راجپوتان بکار آمدند - باوجود مفتوح ساختن دروازهٔ قلعه بسبب رسیدن تیر بچشم سید جعفر بخشي و افتادن او از اسپ هزیمت بلشکر شاه جهان افتاد - و بیرون شهر دائره نمودند - درین ضمن عارضهٔ بدني علاوهٔ تصدیعات روحاني شاهزاده گردید - و درین اوان خبر نزدیک رسیدن سلطان پرویز انتشار یافت لهذا ترک محاصره نموده متوجه تعلقهٔ نظام الملکي گردید - بعد عرض فرمان عنایت آمیز مع خلعت و اضافهٔ هزاري بر چهار هزاري و خطاب رام راجه که خطاب پادشاهان سلف دکهن بود براي سربلندی راي مرحمت فرمودند - درینولا عرضه داشت خان جهان لودي و فدائي خان مشتمل بر رسیدن از احمد آباد بدکهن بموجب حکم و رسیدن شاه زادهٔ پرویز بطریق ایلغار بعرض رسید - و معروض گردید که عبد الله خان بخان جهان پیغام داده که از ظهور عصیان نمك حرامي و رفاقت شاه جهان نادم و پشیمانم التماس عفو جرائم و پیوستن به سلطان پرویز دارم * ع *

گر قبول افتد زهي لطف و کرم

بعد عرض این مصرع در جواب خواندند * بیت *

باز آي هرآنچه هستي باز آی
گر کافر و گبر و بت پرستی باز آی
این درگه ما درگه نا امیدي نیست
صد بار اگر توبه شکستي باز آی

درین روز ها میرزا دکهنی پسر میرزا رستم صفوي را مخاطب بشاه نواز خان ساخته بر مراتب منصب افزوده عنایات دیگر پادشاهي مبذول حال او فرمودند - درین اوان طهمورث و هوشنگ پسران شاه زاده دانیال از شاه جهان جدا شده بحضور رسیدند - بعدظهور عنایات دیگر نسبت همسري بهار بانو بیگم صبیهٔ خود به طهمورث و هوشمند بانو صبیهٔ خسرو با هوشنگ مقرر نموده سربلندي بخشیدند - چون فساد انگیزان طرف کابل خصوص سرکشي و مفسدي حداد بد نهاد مکرر بعرض مي رسید و خواهش دریافت آب و هواي آن طرف داشتند در وسط اسفندار بقصد سیر و شکار و گوشمال مفسدان آن کوه سار عنان توجه بآن طرف معطوف فرمودند - درکوچ دویم و سیوم افتخار خان با احمد بیگ پسر حداد بد نهاد که سرمایهٔ فساد و شورش کابل گشته بود و اگر بالتفصیل ابتداي بغي ورزیدن و انتهاي قتل رسیدن او که مآل کار باغي پیشگان بد عاقبت است پردازد از سررشتهٔ سخن دور مي افتد رسید - و شکر این عطیهٔ آلهي بجا آوردند و سر اورا بآگره فرستاده حکم فرمودند که همه جا تشهیر کنان برده برسر دروازهٔ شهر بیاویزند *

ذکر سوانح سال بیست و یکم از جلوس جهانگیري مطابق بیست و دوم جمادي الاخري سنه هزار و سي و پنج هجري

سیه کمیت خامهٔ تیز رفتار بتذکار فتنهٔ تازه که درین سال بعرصهٔ ظهور آمده و در قرنهاي مدید چنان ماجراي شگرف بر سلاطین سلف نگذشته بجولان مي آرد - چون بعرض رسید که مهابت خان از سلطان پرویز جدا شده صاحب صوبهٔ بنگاله گشته

دران ملک زر خیز سیر حاصل ماند تمام محالات جاگیر داران بي تقصیر و صاحب تقصیر را با فیلان و زر بسیار بتصرف آورده و بر سکنهٔ آن طرف ظلم و تعدي زیاد نمود - و محالات خالصه را نیز متصرف گشته دیوانیان و متصدیان پادشاهي را بیدخل ساخته دامي و درمي بحضور نفرستاد وکلای امرا و جا گیر داران فریاد تعدي او در حضور نمودند - آصف خان که از سابق سوختهٔ آتش حسد او بود و الحال بمدد تمهید نور محل چنان صدمه بشاه جهان رسانده و خزانهٔ بی‌شمار و جواهر وافر با کل کارخانجات بتصرف خود در آورده و باز در ایذاي سکنهٔ آن ضلع می کوشد - ازانکه جنت مکاني در شنیدن شکوهٔ مظلومان گوش شنوا داشت و در عدالت و غور ستم رسیدگان کد و جهد تمام می نمود همه تقصیرات و تعدي و مردم آزاري مهابت خان را خاطر نشان پادشاه نمود - بعد عرض عرب دست غیب را که از شجاعان ضابط گفته می شد برای تحقیقات بر داشت که بر تحقیق تصرف مهابت خان از محال پادشاهي و ظلمي که بر زیردستان نموده و آوردن مهابت خان بحضور مع خزانه و فیلان مقرر و منصوب گردید - بعد رسیدن عرب دست غیب نزد مهابت خان و غور مقدمات خدمت ماموره و مکالمه که با او بمیان آمد مهابت خان فیلان پادشاهي را همراه سزاول مذکور داده و خود مهلت چند روز در خواسته سواي فوج مقرري که داشت چند هزار راجپوت انتخابي نو نگاه داشت - و فرزندان عمدهٔ آنها را بطریق یرغمال با خود گرفته روانهٔ درگاه معلي گردید - و عرب دست غیب قبل از

رسیدن مهابت خان با فیلان بحضور رسیده حقیقت را آنچه دریافته آمده بود بعرض رساند - بتفاوت یک دو ماه مهابت خان نیز با لشکر آراسته باردو رسید - درین ضمن چندین هزار داد خواه از ستم رسیدگان آن دیار و وکلای جاگیر داران و امرای نامدار گروه گروه و فوج فوج بحضور رسیده باغوای آصف خان بفریاد داد داد وقت سواری و معتاد آرام پادشاه را بی آرام می ساختند - بعد عرض رسیدن بمهابت خان حکم شد که اول بدلاسای و ادای حق ستم رسیدگان و مظلومان پرداخته و ادای مطالبهٔ پادشاهی نموده بعد ازان ملازمت نماید - اگرچه نور محل که همه آتش افروختهٔ او بود میخواست در همواری و اصلاح مقدمه کوشد اما چون جنت مکانی بمرتبهٔ در عدالت گستری و غور فریاد ستم رسیدگان تقید داشتند که با همه تعلق سرشار که با نور محل بهم رسیده بود و هیچ مقدمه امور ملکی و مالی بی صلاح او صورت نمی گرفت همین که ذکر استغاثهٔ ستم رسید بمیان می آمد نور جهان را یارای طرف داری احدی نبود - و مکرر فرموده بودند که تمام مدار سلطنت از تو الا در مقدمهٔ غور مظلومان مرا معذور دار - و در همان اوان خواجه برخوردار نقشبندی داماد مهابت خان که دختر خود را خلاف ضابطهٔ آن عهد بی عرض و اذن پادشاه بدو نسبت نموده بود آصف خان قبح غرور اورا درین ماده بعرض رسانده بدان تقصیر برخوردار نا برخوردار را گرفته بحضور آورده گرهٔ خاردار فرموده بخفت و خواری تمام پا برهنه بزندان فرستادند و فرمودند - که از جواهر و فیل و دیگر اسباب جهاز هرچه باو داده تحقیق نموده بضبط در آرند - و محصلان شدید

گماشتند که بعد ادای حق مظلومان مغلوب و جا گیرداران معذور بدفتر دیوانیان و مستوفیان مهام‌کفایت انجام رجوع آورده محاسبهٔ تصرف و مطالبات چندین سالهٔ سرکار را فارغ سازد - آصف خان اگرچه بر خفت و خواري چنان مدعي قوی که در شجاعت و تدبیر و تدویر مشهور بود کمر بست و چنین ارادهٔ عمده را سبک گرفته آن چنان دشمن عظیم را بچشمي کم دیده در فکر تلافي افتاد - اما موافق آن اراده احتیاط و بندوبستي که بایست و مصالحي که ضرور مطلوب بود درگرد آوري و تدبیر آن نکوشید و ندانست * بیت *

ستیزه بجائي رساند سخن * که ویران کند خان و مان کهن

لهذا از خمار غرور آنچه کشید و کار بجائي رسید که آنچه سواي سلطنت و فساد عظیم که در ملک بهم رسید بمرتبهٔ خفت بخود او عائد گشت که داخل تواریخ از غرائب لیل و نهار روزگار گردید - حاصل‌کلام ملالت انجام اینکه مهابت خان بعد ظهور این مکاره‌که همه از اثر مکافات اعمال پیش انسان می آید مغلوب و منکوب گشته مغموم و مهموم روز بشام مي‌آورد و در فکر منصوبهٔ انتقام شب بروز می رسانید - تا آنکه کنار آب بهت که پل براي عبور لشکر بآساني بسته بودند و برای گذشتن لشکرو کارخانجات مقام واقع شده بود یک روز قبل از روز کوچ پادشاه امرا و لشکر موافق دستور شروع بعبور نمودن نمودند - و همه ارکان دولت و امراي ذو الاقتدار و منصب داران نامي حتی آصف خان و فدائي خان و خواجه ابو الحسن که مدار علیه سلطنت بودند از آب گذشتند و در

خدمت پادشاه سوای نورمحل و صادق خان بخشي و میر منصور بدخشي؛ و شجاع خان و مقرب خان و معدود چند از عهده داران و خواجه سرایان و خواصان مثل خدمت پرست خان و جواهر خان و عرب دست غیب و فصیح خان دیگري نماند - و آصف خان که با همه دانائي با چنان مار زهر دار پنجه گرفته با زهر مار را فکر ننمود مار بازی را بازیچهٔ سرسري دانسته ولي نعمت را تنها گذاشته از آب گذشته در عالم آب بعشرت محبوبان پرداخت غرائب داشت - مهابت خان که چشم بر راه و گوش برآواز چنین قابو بود بر بی خبري میر وزیر و خطاي تدبیر مطلع گشته لشکر را خفیه آخر شب اشاره فرمود که بی صدا و نداي شهرت مسلح و آماده شوند و جمع باشند با هفت هشت هزار سوار که با خود داشت سوار شده قریب دو هزار سوار بر پل تعین نموده فرمود که از آن طرف نگذارند که سوار و پیاده بیاید - و ازین طرف هرکه رود مانع نگردند و خود با چهار پنج هزار سوار بخیمهٔ پادشاه روانه گردید و نشان اسباب تجمل را همراه فوجي که بر سر پل تعین نموده بود بشهرت عبور از آب روانه ساخت - و بجماعه داران تاکید نمود که در صورت یورش فوج ازان طرف پل را آتش دهند و نگذارند که کومك تواند رسید - و خود نزدیك دولتخانه رسیده فرمود که اطراف خیمهٔ را فرو گیرند - و خود با جمعي از خاصان قدم جرأت اندرون بارگاه گذاشت - خواصان و خواجه سرایان باری دار خبر دار گشته سرا سیمه وار رو بخوابگاه پادشاهي آوردند - و جنت مکاني را که اکثر از خمار شب اول روز در آرام خواب مي بودند بمالش پا بیدار ساختند -

و از نیرنگی روزگار و رسیدن آن نابکار آگاهي دادند - چون تا رسیدن نزدیک خوابگاه چندین عهده دار و پرده دار که آواز ممانعت بلند ساخته بودند از پا در آورده بود پای استقامت دیگران بلغزید - و اطراف متفرق گشتند - پادشاه با چشم خواب آلود خمار زده شمشیر در دست گرفته بر خاسته دیدند که مهابت خان با جمعي رسید و با ولي نعمت چهار چشم گردید - آواز بلند نموده بانگ برو زدند که اي مهابت نمک حرام چه قسم آمدن است - آن غدار که مهابت پادشاه در دل او راه یافت باظهار مکر و غدر شروع بآداب ملازمت و ثنا خواني بدستور مقرري کرده زبان بعذر شکوهٔ مدعیان و آرزوي شوق قدم بوس کشاده مردم همراه را دورو بروی تخت استاده کرده خود عجز کنان نزدیک رسیده قدمبوس نموده سه بار گرد پادشاه گردیده بزبان نیاز پردهٔ راز بر داشته دست بسته استاده التماس نمود - که چون بدخواهان دولت مرا مغضوب قرار داده از سعادت آستان بوسي محروم ساخته بودند وقت یافته براي عرض حال آمده ام امیدوارم که بعد اثبات تقصیر که بموجب حکم در رکاب شاه زاده شمشیر زده جان فشاني نموده ام بحضور خود میاست فرمایند - اما بدشمنان بیدین وا نگذارند - جنت مکاني مکرر دست بقبضهٔ شمشیر برده خواستند جلادت و تهوري را کار فرمایند و آن نمک حرام بي ادب را بسزا رسانند - میر منصور بدخشي بزبان ترکي مانع آمده عرض نمود که وقت تحمل و امتحان حوصله و بردباري پادشاهان باوقار است - به تسلي او باید پرداخت - بعده دست از قبضه برداشته بتقاضاي وقت بدلبري او

پرداختند - چون راجپوتان اندرون و بیرون فروگرفته بودند و هرساعت می افزودند دست خواصان و عهده داران از تردد خدماتي که بدان مامور بودند کشیده می گردید - و آن غدار به چاپلوسي و تملق زباني باظهار رسوخیت زیاده مي پرداخت - و عرض نمود که وقت سواري و شکارشده - طشت و آفتابه براي روی شستن بیارند و پوشاک خاص حاضر سازند - بعد فراغ روشستن قصدنمودند که خود را بوسیلهٔ تبدیل رخت خواب نزد نور محل رسانند و با او مشورت تدبیرکار نمایند - آن بی سعادت مانع آمده التماس نمود که بیرون رخت عوض نمایند و زود سوار شده غلام را دررکاب بگیرند که بمردم واقعه طلب قسم دیگر ظاهر نشود - ناچار بتکلیف و سماجت او رخت و جواهر پوشیده متوجه سواری گردیدند - و نور محل از نیرنگي روز گار خبردار گشته رنگ رو و هوش باخته افوس کنان دست حیرت بر سر و زانو زنان تردد دیگر بخاطر او نرسیده سوای آنکه به تغییر وضع و تبدیل رخت و سواري که جواهر خان ناظر و دیگر خواجه سرایان را فرمود همراه سواري نباشند بهر وجه خود را آن طرف پل که بموجب ارشاد باني فساد راجپوتان مانع رفتن آن روي آب باحدي نمي شدند رساند - و بآصف خان و دیگر امراي هوش و عقل بباد داده شروع به تشنیع و تندي و زجر نمود - برادر بي خبر را زیاده سرزنش نمود و گفت - واي بر عقل و نمک خوردن شما که چنان ولي نعمت را چنین تنها و غافل گذاشته و بدشمن سپرده بیایید - و بفکر تدارك و تدبیر کار افتاد - بعده که مهابت خان دست پادشاه راگرفته تسلي

کنان از خیمه برای سوار شدن برآورد و اسپ و فیل سواری خاصه را هرچند عهده داران خواستند برسانند از هجوم و ممانعت مردم مهابت خان نتوانستند - و اسپ خود را مهابت خان حاضر ساخت - جنت مکانی از راه غیرت بران اسپ سوار نشده اسپ سرکار طلب فرمودند و سوار شدند - و اطراف راجپوتان مجرا کنان فرو گرفتند - چند قدم نرفته فیل خود را مهابت خان آورده بالتماس و سماجت بران سوار نمود - و دو راجپوت مسلح هر دو طرف پادشاه نشاند - درین وقت داروغهٔ فیل خانه که ماده فیل سرکار را آورده دست و پای زیاده زده خود را نزدیک رسانده تلاش داشت که بران سوار نماید باشارهٔ آن بد عاقبت مع پسر از دست راجپوتان بقتل رسید - و مقرب خان داروغهٔ خواصان به سعی بسیار که زخمی الف وار بر پیشانی او نمودار گردید و قطرات خون و عرق تردد از پیشانی او ریزان بود خود را بالای حوضه رسانده برای مگس زدن نشست - و مهابت خان فرمود که یراق ازو جدا سازند - و خدمت پرست خان عهده دار که شیشه و پیالهٔ معتاد همراه داشت بعد از صدمات پهلوی راجپوتان کنار حوضه را قائم گرفته بود لمحهٔ آویزان بوده بهر وجه خود را جا نمود - و مهابت خان فیل سواری بر طرف خیمهٔ خود برده بادب تمام اهتمام کنان ثنا گویان عذر خواهان فرود آورد و فرزندان خود را با نذر و نثار حاضر ساخته بر دور خدیو زمان گرداند - بعده که تفحص حال نورجهان پرداخته از بدر رفتن و رسیدن نزد برادر اطلاع یافت دست افسوس برهم سائیدهٔ برغفلت خود و همرهان تشنیع زیاد نموده وسواس تمام بهم رسانده بتقاضای

مصلحت و سراسیمگی که نمي دانست چه کند و مآل کار بکجا منجر خواهد گردید پادشاه را باز سوار نموده ازانکه خیمهٔ پادشاهي بتاراج برده بودند و خیمهٔ شهر یار برپا بود همان جا برده باعزاز فرود آورده به تسلي و دلبري تمام کوشیده دست بسته استاد - و مردم او اطراف فرو گرفتند - درین وقت شجاع خان که از راه فدویت با عدم تعلقه به چپقلش و سعي تمام خود را نزد جنت مکانی رسانده بود باشارهٔ آن مست بادهٔ ناکامي از دست کافران شهید گردید - اگرچه آن غدار مکار باآن همه کارداني و کامیابي سررشتهٔ هوش از دست داده بود و چون حوصله باختگان هر دم و هر لحظه همدم فکر و خیال تازه مي گردید - اما جنت مکاني را چنان دل و حوصلهٔ تدبیر بجا بود که هرچه مي گفتند و مي فرمودند خالی از رای صواب نبود - و بالهام غیبي و فکر صائب خود را موافق کردار و اطوار آن بد کردار وتقاضای روزگار وا مي نمودند - و فرمودند که خوب کردي مرا از دست آن رافضي بد کیش باختیار خویش گرفتی - و دست آن بد خواه دولت را کوتاه ساختي - و او هم هردم باظهار عقیدت و فدویت دم میزد و معذرت مي خواست و تخت طلبیده بدستور مقرري بران نشانده شراب معتاد حاضر آورده خود برسم بند های عقیدت کیش خدمت مي نمود - نور محل بعد رسیدن نزد برادر و امیران بعد ازانکه قیل و قال و سرزنش بمیان آمد قرار مصلحت چنان یافت که فردا همین که خور سر از افق برآرد مهد علیا نورجهان بیگم را برفیل سوار نموده همه اتفاق کرده شمشیر انتقام از نیام بر آورده بران بدنام ناکام تاخته ولي نعمت را خلاص نمایم -

اگرچه نور محل این مصلحت را بسبب بودن پادشاه باختیار دشمن چنانچه باید نه پسندید اما ازملاحظهٔ آنکه بعدم جرأت خود مطعون نگردد و فکر صائب به ازان بخاطر نمي رسید چار ناچار قرار بران یافت و راضي شد - خبر این مصلحت که بجنت مکاني رسیده برهنمائي مهابت خان بتاکید تمام در تسلي نورمحل و آصف خان و امراي دیگر و منع آن تدبیر پیغام فرمودند - و باز مقرب خان و صادق خان بخشي و میر منصور بدخشي را فرستادند - و در ممنوع ساختن ارادهٔ آنها مبالغه فرمودند وگفتندکه هرگاه من این جا باشم شمارا در مقابل جنگ نمودن و تیر و بندوق بروي من انداختن نه راي صواب - و ازطرف من که بآرام تمام دراینجا ام وسواس ننمایند - و انگشتري خود را بدست میرمنصور فرستادند - ومهابت خان زباني صادق خان بآصف خان پیغام داد که از شومي اختیار سلطنت که شما داشتید و خود را فلاطون وقت مي دانستید کار ولي نعمت شما باینجا رسید - الحال صلاح دولت و بهبود کار و حال شما درین است که چند گاه کار وزارت و خدمتگاري پادشاه بمن ناکاره واگذاشته شما به پنجاب یا جاگیر خود رفته به نشینید - نور جهان و آصف خان پیغام پادشاه را بموجب گفتهٔ مهابت خان دانسته ممنوع نگشتند - و قرار دادند که اول فدائي خان که حود را از شجاعان جلادت پیشه مي گرفت با جمع بهادران یکه تاز رفته جوهر خود را بروي کار آرد - و بعد سر زدن آفتاب فدائي خان کنار آب آمد - راجپوتان پل را آتش زده مستعد کار زار گشتند - و دلاوران از بسیاري آب و تیر باران رو برو اندیشه نا نموده اسپان بآب زدند و

ودریانه شناوری کرده مقابل دولتخانه بر آمدند - و جمعي که اجل آنها دامن گیر گردید بآب فرود رفتند - و بعضي را که صدمهٔ تلاطم دریا بپایان برد با نیم جان بر آمده بفوج نتوانستند پیوست - از جمله فوج قریب هفتاد نفر جلادت پیشه پیش قدمي نموده خود را مقابل فوج مهابت خان رسانده چندي را انداخته ازان میان بعضي کشته و زخمي گردیده باوجود بکار بردن حملهٔ رستمانه استقامت نتوانستند ورزید - و تا پیوستن فدائي خان بر گردیده ند فدائي خان هم چون دانست که کاري پیش نمي رود - رفتن همان بود و بر گشتن همان روز دیگر که اواخر جمادي الاخری آن سال باشد آصف خان باتفاق همه امیران مهد علیا را بر فیل سوار نموده و نور جهان دو ترکش و دو کمان و بندوق با فتیله روشن نزد خود گذاشته بدلاسا و رغبت همرهان پرداخته از راه پا یابي که تحقیق نموده بودند و بعضي جا کودالها داشت داخل دریا شدند - و همه جان نثاران مستعد کارزار گردیده نقد هاي جان را بر کف اخلاص گذاشته از سر و جان گذشته در رکاب بیگم خود را بآب زدند - وقت عبور بسبب آنکه راه قلب بود و دو سه غار و آب عمیق داشت عجب حرج و مرج بر لشکر گذشت و سلسلهٔ انتظام فوج از هم گسیخت - و هر فوجي طرفي و هر امیري جائي بعد تصدیعهٔ صدمات زیاد از آب سر بر آوردند - آصف خان و خواجه ابو الحسن و ارادت خان که از عماري نور محل جدا شدند همین که کنار دریا رسیدند فوج مهابت خان و راجپوتان جهالت نشان با فیلان جنگي مقابل آمده سد راه گردیده بآب درآمده شروع بتیر بازان و

زدن گوله تفنگ نمودند - هنوز آصف خان وخواجه ابو الحسن با بیگم در آب بودند که جلوی سپاه از صدمات تیرو بان و گولهٔ بندوق که متصل هم مي رسید برگشت و بعضي که دلاوري را کار فرموده پیش آهنگي نموده از آب گذشتند بسبب یراق و ترشدن رخت خود را جمع نتوانستند نمود شمشیرها علم کرده با فوج مهابت خان کار زار مردانه نمودند چون کومک نرسید از ضرب تیر و سنان بیشتر زخمي و کشته گردیدند باقي متفرق شده جان بدر بردند - و راجپوتیه که خود را برابر و مقابل سواري مهد علیا رسانده بودند از زخمهاي شمشیر و برچهي سر و بدن جوانان پر خون و روي آب را گلگون ساختند - و جواهر خان ناظر محل و ندیم خوجهٔ بیگم و بیشتري از مردم روشناس در پاي فیل نور محل کشته و غرق بحر فنا گردیدند - و فیل و شتر و اسپ و آدم بسیار از صدمات همدیگر در آب مي افتادند و بي زاد و راحله راه سفر آخرت اختیار نموده بر یکدیگر سبقت مي کردند - درین حالت رستخیز که یاد از جزع و فزع روز جزا و محشر مي داد تیري در عماري بیگم که دختر شیر خوارهٔ شهریار را بادایهٔ او باخود گرفته بود رسیده بر بازوي آن دختر خورد و آن ضعیفه را مضطر ساخت و اندرون عماري رنگین گردید و نور محل تیر از بازوي او بر آورده بدلاسا وبه بستن زخم او پرداخت - و دو زخم شمشیر وچند زخم برچهي راجپوتان بر خرطوم فیل و مهاوت فیل نور جهان بیگم رسید و فیل از زخمهاي پیاپي آن طرف دریا بر گشت و فیلبان از سبب زخمهاي خود و اضطرار فیل فیل را نتوانست داشت وفیل در آب

عمیق افتاد و چند غوطه خورده بزور شناوري از آب بر آمد و ازان
تهلکه نجات یافت و از عماري صدا و فریاد واویلا بلند گردید - و خواجه
ابوالحسن که اسپ او از تیر باران رو برو در آب بیتابي مي نمود و
دو سه زخم بدو رسیده بود بآب عمیق افتاد و اختیار عنان از دست او
رفت از زین سرنگون گردید چون دران حالت قاش زین را گرفته
بود آفت بدو نرسید و از مدد ملاح نور محل ازان گرداب بلا بر
آمده بساحل نجات رسید - و فدائي خان بتفاوت دو تیر پرتاب از
آصف خان و خواجه ابوالحسن بقرده و پامردي تمام بر آمد - و
ابو طالب پسر آصف خان و اله یار و شیر خواجه و بسیاری از جان
بازان پائین تر از فدآئي خان عبور نمودند - و فدآئي خان با جمعي
دلاوران و ملازمان پادشاهي و نوکران جلادت پیشهٔ خود مقابل
فوج خصم پرداخته چندي را بضرب شمشیر و تیر و سنان انداخته
زخمي ساخته باقي راجپوتان را از پیش رو برداشته تردد رستمانه بکار
برده جنگ کنان خود را تا خیمهٔ بادشاه رساند - فوج مهابت خان
بمقابله و مقاتله پیش آمدند و صداي دار وگیر بلند گردید - همراهان
فدائي خان دست و بازو به تیر اندازي کشادند و چپقلشها در
دفع اعدا بکار بردند - چون تیرهاي فدائي خان اندرون خیمه روبري
نشیمن پادشاه مي رسید مخلص خان خود را حائل مقابل و بلا گردان
جنت مکاني ساخته بود - دریبولا مهابت خان بعرض رساند که
جرأت و بي ادبي پاجي را مشاهده نمایند که رو بروي ولي نعمت
تیر میزند و ملاحظهٔ مآل اندیشي اصلا ندارد - بعده پادشاه مکرر پیغام
سعي جنگ نکردن بفدائي خان فرستادند و او ناشنیده انگاشته

مستانه وار ميكوشيد - تا آنكه عطاء الله داماد فدائي خان و سيد مظفر و وزير بيگ باجمعي شرط جان نثاري را بتقديم رساندند و چندي زخمي گرديدند و بخود فدائي خان و اسپ او سه چهار زخم تير رسيد - و هرچند دست و پا زد كه خود را باجمعي اندرون تواند رساند و كاري تواند ساخت از هجوم فوج مهابت خان كه پي هم بمدد هم ميرسيدند و بكومك فدائي خان احدي خود را نتوانست رساند و حكم منع جنگ پي درپي مي رسيد ناچار پا از كار زار كشيده از اردو بر آمده باز بزور بازو و شناوري از آب گذشته خود را به رهتاس پنجاب كه فرزندان او درانجا بودند رساند - و عيال و ناموس در تعلقهٔ زميداران كه باو محبت ديرينه داشت گذاشت و خود جريده طرف دهلي شتافت - و آصف خان كه مي دانست كه * اي باد صبا اين همه آوردهٔ تست * انتقام ازو خواهد كشيد خود را باتك كه جاگير او بود رساند - و شير خواجه و اله يار و بسياري از نوكران پادشاهي نظر بر پاس آبرو هر طرفي متفرق شده راه خود گرفتند - و خواجه ابوالحسن و ارادت خان و معتمد خان مولف اقبالنامه و جمعي ديگر عهد و پيمان امان و آبرو بمهابت خان بميان داده رجوع آورده ملاقات نمودند - اگرچه نقصان ديگر بآنها نرساند اما بعد ملاقات آنقدر هرزه و لايعني و كلمات نالائق و ركيك خفت افزا در برابر آن جماعه گفت كه بدتر از كشتن و كشته شدن بود - همه را ديوس و نامرد و از زن كمتر مخاطب و معاتب ساخت - چون آصف خان خود را با قريب دوصد و پنجاه نفر مع اقربا و نوكران بقلعهٔ آتك رسانده بود اول

فوج راجپوتیه براي محاصرهٔ بطریق ایلغار روانه ساخته بعده خود از بندوبست حضور که نور محل را بموجب خواهش پادشاه همدم و رفیق شب‌هاي الم ساخت نصف جمعیت را درخدمت جنت مکاني نگاهداشته با باقي فوج خود را بآصف خان رساند و باندک تردّدي جمعي که آصف خان باعتماد آنها پناه بدانجا برده بود با مهابت خان رفیق گشتند - و آصف خان را با ابوطالب پسر او و خلیل الله پسر میر میران بدست آورده به بیحرمتي تمام پیش آمده مقید ساخته با خود بحضور آورد و در همان اوان عبدالخالق خوافي را با محمد تقي بخشي شاه جهان که در برهان پور بدست آورده باخود داشت و خواجه عبدالصمد و ملا محمد که هردو فاضل و مصاحب آصف خان وصلاح شعار بودند حوالهٔ راجپوتان نمود که بتیغ بیدریغ شهید ساختند - ازانجمله ملا محمد که از فضلا و صلحاي مشهور و حافظ قرآن بود و اگر بدر میرفت کسي را باو کاري نبود اما ازانکه اورا مظلوم از جهان رفتن و آن ظالم را شریک خون او گشتن سرنوشت بود بگمان آنکه مهابت خان را بآن مرد ملا چه کار فرار اختیار ننموده گرفتار پنجهٔ اجل گردید - گویند اول در فکر کشتن او نبود فرمود که زنجیر درپاي او اندازند و وقت زنجیر نمودن طوق و زنجیر دو بار خود بخود باوجود خوب قائم نمودن ازپاي او برآمد و چون مدام آن بزرگ در تلاوت قران و خواندن اوراد مشغول بود و دران حالت نیز لبهاي او در حرکت یافت آخوند را بدعوت و دعاي سحر و افسون خواندن معاتب ساخته حکم قتل نمود - هرچند قاضي رکاب و بعضي

همدمان باظهار خوبیهاي ملا زبان آشنا نموده شفیع گشتند زیاده بغضب آمده برشهادت او اقدام نمود - زهي سختي و شقاوت قلب آن چه نویسم از حوصله و بردباري جنت مکان که با چنان مدعي بدعاقبت از راه عاقبت بیني دران ایام ملالت افزا که آخر بمدد فضل الهي سرانجام کاربخیر منجر گردید برفق و مدارا پیش آمدند و ازانکه گفته اند (مصراع) مرغ زیرک چون بدام افتد تحمل بایدش *

* بیت *

چو در طاس رخشنده افتاد مور * رهاننده را چاره باید نه زور

هرچه از کلمه و کلام بآن بد فرجام برزبان الهام بیان جاري میگردید موافق و مصلحت مزاج گوئي او بود - و نور محل نیز بتقاضاي وقت و صلاح دولت رهنمائي مي نمود و مي گفت تا تواني زبان به شکوهٔ برادرم آشنا ساز و بگو - هرچه شد از حسد و ناتوان بیني هر دو برادر و خواهر مي دانم ترا و مرا درین باب که آنچه نبایست بعمل آمد تقصیر نبود و مهابت خان هم در برابر سلوک پادشاه بتملق و اظهار فدویت و عبودیت پیش آمده طریقهٔ خدمتگاري از دست نمیداد و آن سریر آراي هند را برتخت بدستور مقرري نشانده خود بدستور دستوران گستاخ کاردان نزد تخت سر دیوان استاده بعد عرض مطالب و وقائع اطراف بلاد از زبان پادشاه جواب داده حکم مي نمود و احکام امنیت و اجراي حکم سلطان باطراف حکام نشین دور و نزدیك روانه مي ساخت - و پادشاه باظهار لطف حکم و تکلیف نشستن مي فرمودند و عمدا گاه اطاعت امر مینمود و گاه پاس ادب راکار مي فرمود - اما بسبب نشستن هردو راجپوت

پیش و عقب حوضه که از بوي عرق انگوزه و گندهٔ دهان کافران مزاج عنبر سرشت جنت مکاني منغص میگردید گاه گاه براي تبدیل و تخفیف بودن هر دو بدسرشت مي فرمودند - تا آنکه بیک نفر راجپوت که عقب حوضه بنشیند منجر گردید و کوچ بکوچ متوجه کابل گردیدند و بشکار و مزار بزرگان گاه گاهي تشریف مي بردند و همه جا و همه وقت سایه وار از قدم آن ظل الله جدائي اختیار نمي نمود تا آنکه اوائل خورداد داخل حویلي کابل شدند و همراه آن بدمال بفاتحهٔ فردوس مکاني و بذي اعمام و تفرج باغات و عمارات و شکار سواري مي فرمودند - درین اوان ایلچي توران با نامه و هدایاي نذر محمد خان رسید و قیمت تحفه که آورده بود پنجاه هزار روپیه بعرض رساندند ٭

درین ضمن بمدد روح پر فتوح صاحب قراني و تمهید نور محل عجب اختلال در استقلال مهابت خان رو داد - تفصیل این اجمال آنکه چون در همان نزدیکي ایام رسالهٔ نواحداث احدیان بتجویز نورجهان بعرصه آمده بود مردم جلادت پیشهٔ انتخابی تازه نگاه داشته ازان جمله جمعي را تعینات قراولان براي محافظت شکارگاه از دست اندازي افغانان بدسگال نموده بودند - روزي بعضي از راجپوتان ناهموار که از غرور مهابت خان احدي را وجود نمي دانستند در چراگاه شکار اسپان و چارپایان بار بردار خود سر داده بودند - احدیان و قراولان مانع آمدند - آنها ممنوع نگردیدند - گفتگو بنزاع فسادآمیز منجر گردید - یک دو احدي کشته و زخمي گردیدند و همه احدیان و قراولان اتفاق نموده بر دیوان استغاثه نمودند

مهابت خان گفت هرکرا بشناسید و نشان دهید بسزا رسانده آید - مستغیثان که طرفداري متصدیان درین جواب صریح ظاهر میشد مطمئن خاطر نشدند و بهیئت مجموعی بشورش آمدند دران هنگامه اشارهٔ ازطرف نورمحل بآن جماعه رسید باهم اتفاق ورزیده برسر راجپوتان که نزدیك فرود آمده بودند ریختند و شور و غوغاي عظیم برپاشد و جنگ درگرفت - هرچند که راجپوتان سپاهي‌نژاد قوم دیگر رامقابل خود نمي‌گرفتند اما ازانکه چندان مست بادهٔ غرور گردیده بودند که احدے را بخاطر نمی آوردند و سواي شمشیر و برچهي حربهٔ دیگر نداشتند و میان احدیان کمانداران قدر انداز بودند و قراولان حکم انداز که همه سوختهٔ بیداد این جماعهٔ ضلالت‌کیش گشته بهانه مي طلبیدند بعد بلند گردیدن نائرهٔ قتال راجپوتان بدسگال مغلوب گردیدند - و عجب کشاکش بمیان آمد - و ازدحام عام رفیق و معاون فرقهٔ اسلام گردیدند تاخبر رسیدن بمهابت خان قریب هزار راجپوت که اکثر جماعت دران مشهور و نوکران روشناس مهابت خان بودندکشته و زخمي گردیدند - و جمعی کثیر دیگر از معاونان آنها بجزا و سزاي اعمال رسیدند - و کار بجائي کشید که چهار صد پانصد نفر راجپوت وقت فرار از دست احدیان و قراولان که در اطراف غار و کنار مغاك روپوش بامید نجات شده بودند بدست افاغنهٔ هزاره افتادند - که دست بدست مانند گوسفند در بغل گرفته بدستوري که دارند از کوتل هندوکش گذرانیده فروختند - و از رگ پا معیوب ساخته چوپاني فرمودند - مهابت خان بعد فراغ واقعه خبردار گشته چون حوصله باختگان سراسیمه وار سوار شده خواست خودرا بمدد راجپوتان

رسانده بتلافی کوشد درین حین دیگر مردم پادشاهی جوق جوق و فوج فوج خود را بکومک احدیان و قراولان رساندند - و افاغنهٔ هنگامه جو زیاده از شمار فراهم آمده رفیق ملازمان پادشاهی گردیدند - بعضي از هواخواهان مهابت خان نظر برانکه قابوي وقت از دست رفته و منصوبه بازي برگشته جلوي اسپ مهابت خان را گرفته باظهار خیرخواهي مانع آمدند - مهابت خان نیز نیرنگ بازی روز گار و روي گرمي بازار کار زار قسم دیگر دیده از شنیدن خبرهاي موحش رنگ رو باخته صرفه در مقابل شدن ازدحام ندانسته تقاضاي وقت را از دست نداده مراجعت نمود - و خود را به پناه دولت خانهٔ پادشاهي رساند و کوتوال خان و خلیل الله خان و جمال محمد خواص را با جمعي از مردم بیگم برای دفع و منع نائرهٔ فساد تعین نمود - و روز دیگر سر دیوان ظاهر ساخت که مادهٔ فساد قاسم خان برادر خواجه ابوالحسن و بدیع الزمان خویش او بوده اند و وقت اشتعال نائرهٔ جدال مردم خود را بکومك فرستاده اند هردو را بخفت تمام سروپا برهنه از خانه طلبیده مقید ساخته خانهاي آنها بضبط و تاراج در آورد اما در تسلط او خلل پذیرفت و هرچند خواست از احدیان تلافي و تدارك آن واکشد بعمل نتوانست آورد - مگر آنکه در یك دو ماه رسالهٔ آنها را برطرف فرمودند •

درینولا از واقعهٔ دکهن بعرض رسید که عنبر صاحب اختیار نظام الملك درسن هشتاد سالگي درگذشت - شاه جهان از شنیدن واقعهٔ او وفساد مهابت خان و غلبهٔ سلطان پرویز بحضور از بي تقصیري خود و التماس عفو جرایم کرده ناکرده معروض

داشت - بعد عرض فرمودند که اگر قلعهٔ رهتاس و اسیر بمردم پادشاهي سپارد و سلطان دارا شکوه و سلطان اورنگ زیب را بحضور روانه سازد التماس او درجهٔ پذیرائی خواهد یافت - لهذا هردو شاه زادهٔ گرامي قدر را روانه حضور ساخته هردو قلعه را بملازمان پادشاهي واگذاشته خود از راه سلطان پور و ندربار روانه گشته از گذر اکبر پور عبور نموده بماندو بطریق ایلغار رسیده حقیقت معروض داشت *

اوائل شهر یوز از کابل رایت توجه طرف هندوستان بر افراشتند درین اوان بظهور پیوست که شاهجهان بعد رسیدن باجمیر راه تهته اختیار نموده *

الحال چند کلمه از تدبیر نور محل که در مطلق العنان گردیدن خدیو جهان بکار برده می نگارد - که اولا از وقوع جنگ و فساد بموقع راجپوتان و احدیان که هرگز چنان خانه جنگي زیر گردون بوقلمون شنیده نشده بسیاري از غرور آن مخمور بادهٔ ناکامي کم شده بود دوم مزاج گوئي بدمستي که از طرف پادشاه دربارهٔ برادر و خواهر گوش زد او مي شد روز بروز غبار دل پر کینهٔ او شست و شو مي یافت و اکثر مي فرمودند که اگر محبت ظاهري نور محل که برهم زدن ملک و جمعیت من گشته میان من و فرزند دلبند ارشد من نزاع انداخته اختیار دام از دستم نمي برد روي شوم هردو نمي دیدم - و بعضي اوقات مي فرمودند که نور جهان در فکر استیصال تست از خود با خبر باش - ازین کلمات و تقریب که هرروز بگوش او مي کشیدند تسلي بخش

خاطر او مي گرديد - و احتياط احاطهٔ راجپوتان گرد دولتخانه کم مي شد - و بيگم جا بجا به عمال و خواجه سرايان سرراه تعلقهٔ جاگير خود و شهريار که از کاردان و رازدان ميدانست پيغام و نامه نوشت - و بعضي را در خلوت طلبيده زباني خاطر نشان نموده گفت که بقدر مقدور سپاه جلادت پيشه کارزار ديده انتخابي تجربه کار بيش قرار متفرق بشهرت سدبندي نوکر نموده بمرور باردو بفرستند که از همديگر دور و اطراف پراگنده فرود آيند تا آنکه قريب دو سه هزار سوار جرارکار آزما که همه را اشجع روزگار توان گفت بخاطرجمعي تمام عمال محال جاگير سرراها نوکر نموده چنانچه درزبانها شهرت نيابد متفرق فرستادند که بفاصلهٔ دور و نزديک در منلهاے که نام و نشان پيدا نگردد با لباسهاے کسيف بشهرت جماعهٔ بيکاران و تلاش نوکري فرود آوردند - و تا فراهم آوردن آن جماعه پادشاه باشارهٔ بيگم بي آنکه از اصل تمهيد مقدمه اطلاع يابد بمهابت خان بعد اظهار رسوخيت و فدويت او و نمک حرامي و بد خواهي ديگران و تمهيدات ديگر در خلوت گفت که درين هنگامه بعضي واقعه طلبان تابينان خود را برطرف ساخته اند اگربديدن محلهٔ امرا پردازي بد نخواهد بود - مهابت خان قبول نموده جابجا نقيبان و سزاولان قيد تاريخ و روز تعين نمود که امرا محله دهند - نقيبي که براي خبر رسانيدن نزد متصديان نور محل آمد و به نورجهان ظاهر ساختند بيگم در جواب از روي درشتي پيغام داد که اگرچه مارا به سپاه و محله چه کار و چه نسبت آنچه پادشاه بما مي دهد براي خرچ انعام ارباب نشاط و زينت و آرايش ما و محل نشينان

ماست - معهذا معجرسه درعي من کمتر از دستار سي درعي
دیگر مردان نخواهد بود - از ین مقوله عمدا کلمات غیرت افزا که ازان
بوی ساختگي نیاید گفته فرستاد - مهابت خان از شنیدن این
جواب حرفهاے لغو بر زبان آورده زیاده تقید در محله گرفتن
نمود و بر همه توابعان و منصوبان نورجهان سزاول تعین فرمود تا
آنکه روزي که گذشتن مردم بیگم از نظر مقرر گشت قرارداد که طرف
دست راست همه مردم قدیم با لباس فاخر زرین پوش خوش
یراق با نذری که همراه محله می باشد از تحف و جنس اعلی
گرفته استاده شدند و طرف چپ نوکران یکه چین بهادر جدید با
رخت سپاهیانه و یراق درهم شکستهٔ غیر معلوم بنام امراي گم نام
دیگر استادند - و وقت شب خدیو جهان بمهابت خان باظهار اخلاص
گفته بودند که فردا محلهٔ نورجهان ست از قاقچیهاي او خود را کنار
و دور داشتن لازم و ضرور دانسته احتیاط تمام نماید - آن رموز فهم
بدسرشت نیز خیریت خود درین دانست که نسبت پروزهای
دیگر عنان کشان همراه سواري می آمد - همین که فیل سواري
پادشاه میان هردو گروه فوج نور محل رسید و نقیبان براي مجرای
سپاه طرف یمین بنام محلهٔ مردم بیگم فریاد بلند نمودند و پادشاه
و مهابت خان و همرهان او متوجه آن جماعه گردیدند و زاق و برق
لباس آنها چشمهاے حاسدان را خیره ساخت - یکبارگی جوانان
تهور نشان جانب یسار با شمشیرهاي آبدار و سنان سینه گذار و تیرهای
جگر دوز از جا جسته بچستی و چالاکی که بایست در چشم برهم
زدن کار راجپوت وفیلبانی که منصوب نمودهٔ آن بدسگال بود ساختند -

رجنت مکانی را از ملاحظهٔ شر آنها مامون نمودند - و در همان
گرمی و چلدي فیلباني که همراه آن سپاه مصالح ومکمل چشم برراه قابو
بود خود را بالاے فیل رساند تا مهابت خان و مردم او ازین فتنه
خبردار شده متوجه طرف چپ گشته خواستند در تلافی کوشند
سپاه قدیم طرف راست اطراف فیل آمده باتفاق جانبازان جدید
فیل پادشاه را حلقه وار فرو گرفته دست و بازو بدفع اعدا کشادند -
مهابت خان برماجراي کار و تبدیل وضع روزگار خبردار گشته دانست
که کار و اختیار از دست رفته و جان درپي تلافي برباد دادن شرط عقل
نیست درین ضمن از غلوي عام امرای دیگر نیز در رکاب پادشاه جلو
ریز حاضر آمده کمر بجان فشاني بستند - مهابت خان دران حالت
ازمیان لشکر خود را کنار کشیده چنان بدر زد که سایهٔ او هم خبردار
نگردید - و راجپوتیه ودیگر همرهان مهابت خان متفرق گشته فرار اختیار
نمودند و بي آنکه قتال و جدال بمیان آید پادشاه گردون بارگاه از
چنگ چنان دشمن قوي نجات یافتند - دران حالت جنت مکاني ازمریم
زماني براي تعین لشکر و تعاقب او مصلحت پرسیدند و نورمحل
گفت زنهار بدین فکر نیفتاده اورا بگذارند هرجا خواهد رود بلکه
از ربانی پادشاه مصحوب بلند خان خواص باظهار لطف و اخلاص
پیغام بدان بد انجام دادند که بسیار عاقلانه و بجا گردید که خود را
از شرمردم بیگم کنار کشیدید بهترآنست که شما پیشتر از آب بگذرید -
و مهابت خان از آب رهتاس گذشته فرود آمد و خیمهٔ پادشاهی
در همان گل زمین میمنت قرین نصب نموده شادیانهٔ شادکامي
بلند آوازه ساختند - و آخر روز افضل خان را نزد مهابت خان

فرستاده پیغام دادند که آصف خان را با ابوطالب پسر او و پسران دانیال که باختیار آن بدخصال بودند بگذارد - تقصیر ترا معاف فرموديم - خود رابتعاقب شاه جهان رساند - مهابت خان هردو پسر دانیال را باعزاز حوالهٔ افضل خان نموده درباب آصف خان عذر خواست که چون از طرف بیگم مطمئن خاطر نیستم تا گذشتن از لاهور ازسپردن آصف خان و پسر او مرا معذور دارند - جنت مکاني از جواب او بیدماغ گشتند - اما تقاضاي وقت از دست نداده باز مکرر افضل خان را فرستاده از طرف خود و بیگم قسم کلام الهي درمیان آوردند تا سه چهار منزل بآمدورفت پیام بدفع الوقت گذرانده آخر آصف خان را نزد خود طلبیده ازو نیز قسمهاي مشدد گرفته اسپ و خلعت و فیل تواضع نموده نزد پادشاه فرستاد - اما ابو طالب را چند روز دیگر تا خاطر جمعي از وسواس تعین فوج نگاه داشت بعده او را نیز باعزاز مرخص نمود *

اوائل ماه ابان نزدیک لاهور نزول رایات ظفراقبال واقع گردید - ازانکه شاه جهان باوجود امر پدر هردوگوهر درج سلطنت را روانهٔ حضور ساخته و هر دو قلعهٔ رهتاس و آسیر را موافق حکم بمردم پادشاهي چنانچه بگذارش آمد واگذاشته براي حصول مرضي پدر و نور محل خود را تا اجمیر رسانده بود آخر معلوم شد که هنوز گرد و غبار و کدورت ملال از آینهٔ ضمیر بیگم بر طرف نگشته و کم‌توجهي پادشاه باقي‌ست و مادهٔ فساد حضور از میان برنخاسته لهذا رفتن بخدمت پدر مصلحت ندانسته راه تهته باراده ایران و هرجا اتفاق افتد اختیار نمود - و گذشتن شاه والاقدر از اجمیر بقصد تهته از روي نوشتهٔ واقعه

نگاران بعرض رسید - بعد داخل شدن لاهور خلعت صوبه‌داري لاهور بآصف خان و وزارت بدستور سابق بخواجه ابو الحسن عنایت فرمودند - و افضل خان را خانسامان مقرر نمودند - و میر جمله را بخدمت میر بخشي سرافرازی بخشیدند درین ضمن بعرض رسید که مهابت خان از طرف شرقي متوجه جنوبي گشته تا از کجا سر بر آرد - چون خبر رساندند که بیست لک روپیه از محصول جاگیر مع فیلان و دیگر اموال مهابت خان از طرف بنگالا مي آید نزدیك دهلي رسیده صفدر خان را با دیگر جمعي از امرا و هزار احدی برای آوردن زر مذکور تعیین فرمودند - درمنزل شاه آباد مردم پادشاهي بخزانه رسیدند - مردم مهابت خان خزانه را بشاه آباد در آوردند - و بجنگ استقبال نمودند - صفدر خان سرای را سوخته جمعی را کشته و زخمي ساخته خزانه را بدست آورده روانهٔ حضور نمود بعد عرض صفدر خان را با همان فوج و جمعي دیگر برای تنبیه و تادیب مهابت خان مامور و تعیین فرمودند *

درین سال ملال مآل بعرض رسید که سلطان پرویز که تعاقب شاه جهان مي نمود ازین کلفت سرای فاني بدار القرار جاوداني رحلت نمود - و عرضه داشت خان خانان مشتمل بر قبول تعاقب و تنبیه مهابت خان رسید و بمعرض پذیرائي درآمد - درین ضمن عرضه داشت مهابت خان مبني بر التماس عفو تقصیرات و تعاقب نمودن شاه جهان بعرض رسید - از واقعهٔ دکهن نیز معروض گردید که یاقوت حبشي که بعد از واقعهٔ عنبر علم شهرت برافراخته بود با منصوبان پادشاهي شرط اطاعت و دولت

خواهي بجا آورده - دریفولا از نوشتهٔ اخبار نویسان تهته ظاهر
گردید که شاه جهان با چهار صد سوار طرف تهته رسیده ارادهٔ
سمت ایران داشت - و شریف الملک حاکم تهته بمقابل
شاه جهان بر آمده باوجود قلت جمعیت شاه جهان تاب مقاومت
نیاورده هزیمت اختیار نموده بشهر در آمده محصور گردید - شاه جهان
متوجه شهر و دست اندازي نگردیده بسبب شنیدن واقعهٔ
پرویز و عارضهٔ بدني خود و موانع دیگر متوجه سمت دکهن
گردید - درین اوان آصف خان بمنصب هفت هزاري هفت هزار
سوار از اصل و اضافه سرافرازي یافت - از واقعهٔ دکهن بعرض رسید
که فتح خان پسر عنبر بموجب اشارهٔ نظام الملک بافوج سنگین
بقصد تاخت ملک خاندیس و برار روانه گردید و خان جهان لودهي
از تغیر سربلند رای بصوبه داری خاندیس و برار مقرر گشته بدفع
شر آن پرداخته - و لشکرخان را در برهانپور نائب گذاشته دریفولا
خبر رسیدن شاه جهان از راه احمد اباد بدکهن و فرود آمدن حوالي
جنیر نزد یک ناسک بعرض رسید - وقت رفتن به بتهته از راه اجمیر
مسافت چهار صد و پانزده کروه جریبي را در چهار ماه بهفتاد کوچ
و پنجاه مقام طي نموده بود - در وقت مراجعت براه احمد آباد
مسافت دو صد و شصت کروه را درچهل کوچ و ده مقام طي نموده -
و نیز ظاهر گردید که مهابت خان بقصد شهرت تعاقب خود را
بدکهن بشاه جهان رساند - اما بعد رسیدن باظهار رسوخیت و ندویت
و عذر مافات ایام گذشته - پرداخته و درهمین اوان معروض گردید
که خان جهان لودي به تنبیه و تادیب امرای نظام الملکي رفته

ـود بعد رسیدن مقابل حمید خان حبشی که یکی از نوکران ع۰۱۰۵
نظام الملکی بود و زنی داشت مکارۀ که بعاشقی بعقد در آ
در استرضای او بمرتبۀ می کوشید که کار او بدبوسی کشید - و آن
فاجره بانظام الملک بمرتبه رشتۀ الفت را استحکام داده بود که
بیرون شوهر او و اندرون خود صاحب اختیار گردید - و باقی کر
رشادت او بزبان خامه خواهد داد -آن ملعونه باخان جهان برفاقت
شوهر ساخته در ارسال هدایا وتحف و نامه و پیام مودت التیام چنان
بنای دوستی و پدر خواندگی قائم نمود که از اثر افسانه و افسون
بازار رزم و فوج کشی به بزم ویکجهتی تبدیل یافت - و چهار پنج لک
هون و دو سه لک روپیه جواهر بخان جهان داده ملک از دست
رفتۀ نظام الملکی که بعد از کشته شدن چندین هزار آدم و خرچ کرورها
بتصرف عرش آشیانی وجنت مکانی آمده بود خرید - وآن افغان نمک
حرام نظر برفساد ایام طمع نموده فروخت - و عوض محصول یك دو محال
محنت چندین سال دو پادشاه و دو سه شاهزاده هاے نامدار و
امرای ذوالاقتدار و کرورها که در تسخیر آن دیار صرف گشته بود
رایگان از دست داد - همه حکام حکم خان جهان را در سپردن ملک
بفرستادهای نظام الملک قبول نمودند و اطاعت ورزیدند الا خنجر
خان قلعه‌دار احمد نگر حکم و نوشتۀ خان جهان را رد نموده جواب
داد که بدون حکم پادشاه کلید قلعه بسر من وابسته است اما پرگنات
تعلقۀ مال محال نواح احمدنگر بتصرف منصوبان نظام الملک
در آمده - گویند آن مکارۀ تباه کارچون زنهای مردم عمده را که بحسن
صورت و زشتی سیرت شهرت داشتند برای تسخیر دل نظام الملک

ده باخود هم بزم وهمدم مسند عشرت مي ساخت - و بعد
عنبر کفاف نام در سرانجام امور ملکي مي پرداخت - زمام
ملک وسپاه چنان بکف اقتدار او برده بودکه وقت سوار شدن
سوداران عمدهٔ دیگر در رکاب و پای فیل او پیاده رفته عرض مطالب خود
و بادشاهي مي نمودند - تاآنکه چون میان عادل شاهیه و نظام الملکي
مدام عداوت شدید وفوج کشي بود در ایام اقتدار او و شوهر او خبر
رسید که عادل شاه با لشکر آراسته و فیلان جنگي و توپخانهٔ جهان
آشوب برای مقابله مي آید - نظام الملک به تهیهٔ جنگ برآمدن
پرداخت - آن غداره گفت که سر فوجي و اختیار این جنگ بمن
واگذارند - اگر از اقبال پادشاه بر خصم غالب آمدم تا قرنها بر زبانها
جاري خواهد بود که یک زن نظام الملک با پادشاه بیجاپور مقابله
نموده هزیمت داد - و در صورتیکه خدا نکرده قضیه بر عکس شود
خواهند گفت که پادشاهي زني را مغلوب ساخت و باز بتدارک
مي توان پرداخت - نظام الملک را حرف او مقرون بصواب نمود
و محبوبهٔ نازنین خود را مامور بسر لشکري فرمود - و او به ترتیب
لشکر و آراستن فیلان کوه پیکر و تسلي واستمالت پیکارپیشگان رزمجو و
گرد آوري دلاوران شعله خو پرداخته و توپ خانهٔ عظیم آراسته خود
یراق بسته بر رخ نقاب مرصع انداخته بر فیل گردون شکوه سوار شده
امیران را بزبان خوش و لطف امید ها داده باظهار وعده و تهدید
و وعید سرگرم کارزار ساخته کرهٔ بسیار ازمرصع و طلا ونقره موافق دستور
دکهن که بعد ظهور تردد برای دل خوشي سپاه انعام مي نمایند تیار
نموده وقت سواري باخود گرفته در مقابلهٔ فوج خصم آمده اقدام

بکارزار و آراستن صفوف نموده هر ساعت با امرای یمین و یسار دلبری و ترغیب نموده تهوري مي نمود و از هرکه اثر شجاعت و جلادت و تردد ظاهر مي‌گردید کرۂ مرصع و طلا فراخور زیادہ از رتبه بدو رسانده موقوف بر امید نسیه نمي گذاشت - و همراه از شیرینیها سبدها پر کرده داشت که باگوهاي نقره موافق دستور دکهن براي جذب قلوب پیاد هاي توپ خانه بهم مي رساند و باعث دلگرمي سپاه میگردید تا آنکه فوج عادل‌شاه را از پیش رو برداشت و بحملهای مردانۂ آن زن مرد اوکن چند هزار مرد مقتول و اسیر گردیدند - و زن صف شکن بفتح و نصرت بخدمت نظام‌الملک رسیده بیشتر از پیشتر معزز و محبوب گشت - الحاصل خان جهان لودي از زنی بازی مي خورده چنان ملکی را بقلیلي که بخرج انعام یکروزۂ پادشاهان هندوستان وفا ننماید از دست داده خود را نزد ولي نعمت و عالمي مطعون ساخت *

درین آوان ابو طالب پسر آصف خان را بخطاب شایسته خان مخاطب ساختند - درین سال خان خانان ولد بیرم خان که از نامداران بي همتای روزگار بود بعد انقضاي هفتاد و دو سال از مرحلۂ عمر ودیعت حیات نمود وباعث ملال خاطر عاطرگردید *

سابق مقرر بود که پادشاه صورت خود را بر پارچۂ طلائي مدور بوزن یک توله مسکوک ساخته طرف دیگر شبیه شیري که بران آفتاب سوار باشد سکه زده با امراي مقرب خاص مي بخشیدند که بر چیره بسته باعث افتخار خود و زیب دستار مي داشتند - و بعضی درگردن انداخته برروي سینه بجای حرز جان‌نگاه میداشتند -

درین سال حکم فرمودند که شبیه را کلان تر از پنج تولهٔ طلا ساخته بامراي مخصوص مقرب مي داده باشند - درین اوان از نزد امام قلي فرمان فرماي توران خواجه عبد الرحیم ایلچي که ازخاندان مشهور ملک بود با محبت نامهٔ مشتمل بر اظهار مدد براي جنگ ایران در تلافي دعوي آن اصلاح و فسادي که میان شاهنشاهي و شاهزادهٔ ولي عهد بمیان آمده بود رسید - درین روز ها مهابت خان که از مدت گرد خیال رانا بحال تباه سرگردان بود بشفاعت ندامت و اعتراف تقصیر بامید عفو جرائم عرائض پي در پي بحضور ارسال داشته التماس نمود که بحضور آمده بعد شرف ملازمت و تسلیمات خطا بخشي بمهم شاه جهان بدستور سابق کمر جهد بسته روانه گردد - پادشاه جرم بخش خطاپوش التماس اورا مقرون باجابت فرمودند - بعد رسیدن مهابت خان بحضور و روانه نمودن بدکهن در اوائل ماه اسفندار متوجه کشمیر همیشه بهار گردیده و سیرکنان و شکار افگنان آخر ماه مذکور بآب چناب رسیدند •

ذکر جشن سال بیست ودویم خاتمهٔ جلوس جهانگیري
مطابق (95) دوم شهر رجب سنه هزار و سي شش هجري

اول روزجشن این سال بعرض رسید که مکرم خان حاکم بنگاله بر کشتي با ساز عشرت سیر و تفرج دریا مي نمود از صدمهٔ بادتند کشتي برگردید و مکرم خان با جمعي غرق بحر فنا گشت - نزد اهل شگون آن خبر نامیمون افتاد - فدائي خان را بعد از قبول

---

(95) در اقبال نامه بستم نوشته •

ده لک روپیه پیشکش و نذر که هرسال در سرکار بادشاه و نور محل
مي رسانده باشد صوبه دار بنگاله مقرر فرمودند - بعد رسیدن بکشمیر
مرض دائمي رو بشدت آورد و صحت بدن بانحراف مزاج مبدل
گردید روز بروز بر کسل طبع مي افزود و علاج حکماي حاذق سودنمي
بخشید و مرض بامتداد کشید و از سواري فیل و اسپ که بسیار
رغبت داشتند ماندند و اثر وجع در هر بن مو ظاهر گردید - هرچند
که خود را بسیر سبزه و گل مشغول مي نمودند دل رغبت نمي
نمود - و از همه ماکولات و مشروبات حتي افیون که رفیق سالها بود
طبع نفرت کشید و سواي چند پیالهٔ شراب هیچ چیز خواهش نمي
شد - و علامات سفر آخرت ظاهر گردید - درین ضمن شهریار بی عیار
که بدو سه مرض مبتلا گردیده موي ریش و بروت بباد داده بود
بتقاضاي مصلحت ظاهرهوا خواهان بدخواه باوجود منع نور جهان
بیگم براي رفتن لاهور بقصد علاج سماجت زیاده نموده مرخص
گردید - و داور بخش پسر خسرو را که نورمحل حوالهٔ شهریار نموده
بود و از بي رشدي و بي جوهري بار سنگین دانسته از خود جدا
نموده درحضور گذشت بارادت خان سپردند - و از کشمیر کوچ طرف
لاهور فرمودند - بمنزل راجور که نزول واقع شد در راه پیالهٔ شراب
خواستند بر لب نهاده که از گلو فرو نرفته برگرداندند - تا رسیدن
بدولت خانه کار بنزع کشید - وقت چاشت اواخر ماه صفر
سنه هزار و سي و هفت [۱۰۳۷] هجري بسفر آخرت پرداختند

چرخ را جام نگون دان کز مي عشرت تهي ست
باده از جام نگون جستن نشان ابلهي ست

درین وقت از اندرون و بیرون آثار رستاخیز محشر ظاهر گشت و نور جهان بیگم از وقوع این حادثهٔ جهان در چشم او سیاه و تباه مي نمود - هرچند برادر را براي فکر تکفین و تدفین و مصلحت ملکي طلبید آصف خان بعذر هاے مختلف بدفع الوقت پرداخت - و باتفاق اعظم خان و جمعی از امرا که باآصف خان همراز و دمساز بودند داور بخش پسر خسرو را از قید بر آورده بمژدهٔ سلطنت که خواب و خیال محض بود مبشر ساختند - چون او میدانست که این سلطنت بي اعتبار دو سه هفته خون بهائي بیش نیست باین امر بي اختیار راضي نگشته اضطرار و انکار بسیار نمود فائده نداد و بعهد و سوگند تسلي او نموده بتقاضای مصلحت چون گوسفندی که عوض جان مریض برای تصدق بیرون آرند بر تخت نشانده چتر برسر او گردانده شرط نثار و مبارك باد بتقدیم رساندند - نورجهان بیگم که لاله وار دل سوختهٔ نقش واژگون فلك بود چار ناچار نعش رفیق آخرت را باخود همراه گرفته با هزاران نالهٔ زار و دل بیقرار به لاهور آورده درباغ خود مدفون ساخت و آصف خان از منزل بهنبر بنارسي داس نام را که در یلغار رفتن ید بیضا مي نمود مهر خاص انگشت خود را از عدم فرصت حواله نموده نزد شاه جهان بتاکید اکید روانه ساخت - و آنچه بایست گفت زباني پیغام داد - و بسرعت رسیدن و اول نزد مهابت خان رفتن و باز باتفاق او ملازمت شاه جهان نمودن و سزاولي نمودن براي زود روانه شدن شاه جهان مبالغه‌که باید نمود - چون نور جهان برای سلطنت شهریار از اضطرار بیقراري بسیار داشت و همشیرهٔ دویم که

درخانهٔ صادق‌خان‌بود شوهر او نیز با نورجهان همراز گفته‌می شد اصف خان چوکی بدر خانهٔ هردوهمشیره فرستاده راه آمد و رفت امرا و نامه و قاصد بند نموده بود - شهریار غافل از بازي روزگار بوده در لاهور بعد از شنیدن خبر واقعهٔ جنت مکانی خود را چون سلطنت بازي میر و وزیر اطفال پادشاه موسوم ساخته از ناموافقت تقدیر غافل گردیده بتصرف خزانهٔ لاهور دست سخاوت و بخشش دراز نموده از جملهٔ نود لک روپیه‌که موجود بود هفتاد لک روپیه براي جذب قلوب امرا بصیغهٔ انعام وعلوفهٔ پیشگي نوملازمان ومساعده‌در هفتهٔ اول‌که بدو هفته ایام فرمان روائي او نکشید بخشید - پسر دانیال را که با او بود براي مقابل فوج داوربخش و آصف خان سرفوج ساخته تعین نمود - و ازان طرف آصف‌خان داور بخش را با کوکبه و دبدبهٔ شاهي و تجمل پادشاهی بر فیل نشانده خواجه ابو الحسن را و مخلص خان را با سادات باره هراول نمود و از آب لاهور گذشته مقابله و مقاتله روے‌داد - هنوز صدای دار و گیر بلند نگردید‌که فوج شهر یار فرار اختیار نمود - بعضي خود را بقلعهٔ لاهور رساندند و جمعي بفوج داور بخش پیوستند و شهریار نزدیک در قلعه ایستاده چشم بر راه مژدهٔ فتح بود بر خبر برگشتگي طالع خود مطلع شد - از سراسیمگي سر از پای خویش نشناخته راه قلعهٔ ارک اختیار نموده محصور گردید - و فوج داور بخش بگرد حصار آمده بمحاصره - پرداختند و روز دیگر همین‌که علم زرافشان خاور از مطلع مشرق با تیغ فتح و نصرت نمایان گردید اکثر مردم درون و بیرون قلعه از دور و نزدیك امان طلبیده نزد آصف خان آمده ملحق شدند - اختصار کلام آنکه شهریار را چون مرغ پر و بال کنده

از قفس قلعهٔ ارک بر آورده نزد داور بخش آوردند و مثل گناهگاران ملازمت فرموده مکحول ساخته بقفص زندان اجل محبوس نمودند - و پسران دانیال را نیز برصورت شهریار ساخته یار و رفیق او گردانیدند - و یمین الدوله آصف خان حقیقت را بخدمت شاهنشه زمان شاه جهان صاحبقران نوشته روانه ساخت - و بنارسي داس که از بهنبر رخصت شده بود مسافت بعیده را تا بقلعهٔ نظام الملک به بیست روز طی نموده موافق ارشاد آصف خان سرراه بخانهٔ مهابت خان رفته بر سرگذشت اطلاع داده و مهابت خان همان زمان بنارسی داس را باخود گرفته بدر حرم سرا رفته خبر اندرون محل فرستاده مخبر ساخت - همین که شاه جهان صاحبقران بیرون تشریف فرمودند بنارسي اول مهر سکهٔ یمین الدوله را گذرانده داب ملازمت و تعزیت و تهنیت را بآئین رسولان آداب دان بتقدیم رساند حضرت صاحبقران اشک ریزان استفسار احوال نمودند - وبساعت سعید باتفاق اخترشناسان هند وفرس که براي سرانجام زیاده ازهفته توقف نشد اواخر ربیع الاول سنه هزار و سي هفت هجری بطریق استعجال ازراه احمد آباد براهبري ظفر و اقبال مرحله پیماي منزل مقصود گشتند - و باصف خان فرمان ازروي عنایت مشتمل بر رسیدن بنارسي وبدولت وفیروزی متوجه شدن طرف دارالخلافت مصحوب امان الله بڈاک روانه ساختند - وباوجود اطلاع تقصیرات خان جهان لودي که در برهان پور صوبه دار بود جان نثار خان را مع فرمان لطف آمیز نزد او روانه فرمودند - وآن بي سعادت از توهمي که بسبب ظهور نمک بحرامي خودش دامنگیر گردید و براهنمائي دریاخان

رهیله وآقا افضل دیوان دکهن که برادر او دیوان شهریار بود و بر احوال شهریار برگشته طالع و نور جهان بیگم اطلاع نیافته بود بجواب ناصواب پرداخته درجواب فرمان عرضه داشت نیز نانموده جان نثارخان را آزرده خاطر ساخته روانه نمود • بیت •

چو تیره شود مرد را روزگار
همان او کند کش نیاید بکار

و بدان نافرمانی وعدم اطاعت فرمان اکتفا نذموده فرزندان خودرا در برهان پور همراه سکندر خان لوحانی گذاشته باجمعیت خود و بندهای پادشاهی مثل راجه گجسنگه وغیره که دررفاقت آن بی سعادت مجبور و معذور بودند طرف ماندو آمده اکثر قصبه ومحالات مالوا را بتاخت وتاراج آورده بعضی جا عاملان و منصوبان خود گذاشته طبل مخالفت و بغی را بلند آوازه ساخته به برهانپور مراجعت نمود - و حضرت صاحب قران چون بمنزل و معبرگذر بابا پیاری رسیدند عرضه داشت شیر خان عرف ناهر خان مشتمل بر اظهار اطاعت و فدویت خود و ارادهٔ فاسد سیف خان بنابر ملاحظهٔ تقصیر سابق و از راه خجالت سلوکی که با عبد الله خان نموده بود رسید لهذا فرمان سعادت عنوان مشتمل بر تفویض صوبه داری احمد آباد بنام او که بعد نائب گذاشتن و بنسق آنجا پرداختن سیف خان را نظربند ساخته بحضور بیارد صادر فرمودند - و خود بگذر بابا پیاری از آب نربدا عبور نموده در منزل سنور شرف نزول فرموده برای جشن وزن مبارک حکم مقام نمودند و چون همشیرهٔ کلان نواب قدسیه ممتاز محل درخانهٔ سیف خان بود و خاطر

مبارک قدسیه با همشیرهٔ خود محبت وافر داشتند از طرف ناهمواری و خبر بیماری سیف خان خاطر جمع نبود شفیع سیف خان گردید - بموجب التماس بیگم خدمت پرست خان را فرمودند به شیر خان پیغام رساند و خود خبردار باشد که نظربند ساختن سیف خان بضرر جانی او منجر نگردد *

درین منزل و جشن عالمی که بفیض رسید دلیر خان بارهه آمده شرف اندوز ملازمت گردید و خبر مقید و مکحول گردیدن شهریار و پسران دانیال از روی عرضه داشت شیر خان که بموجب نوشتهٔ صرافان لاهور رسیده بود بعرض رسید - بعد رسیدن سیف خان که کار بقصد هلاک نمودن خود رسیده بود بشفاعت نواب قدسیه قلم عفو بر جرائم او کشیده گشت و مورد عنایات بی پایان گردید و از مژدهٔ جان بخشی بیماری سیف خان در آن واحد بصحت مبدل گشت و شکر این عطیهٔ الهی که در خیال و وهم او نمی گذشت بجا آورد - چون موکب همایون بمحمود آباد دوازده کروهی احمد آباد نزول فرمود شیر خان باتفاق عیسی خان و میرزا ولی شرف اندوز ملازمت گشت شیر خان را بمنصب پنج هزاری و صوبه داری احمد آباد سربلندی بخشیدند و عیسی خان بپایهٔ چهار هزاری دوهزار سوار و حکومت تته مفتخر و معزز گردید و خدمت پرست خان نزد یمین الدوله مع فرمان بدست خاص مشتمل بر اینکه هرچه کردی مستحسن افتاد اما اگر نظر برامن و دفع آشوب شهریار را با پسران دانیال که مادهٔ فساد و فتنه اند روانهٔ شهر عدم سازی قرین مصلحت هواخواهان ملک

و سلطنت خواهد بود فرستادند * بیت *

سر وارث ملک تا بر تن است * تن ملک را فتنه بر آهن است

بعد رسیدن فرمان قضا جریان بلاهور آصف خان مطابق حکم بعمل آورده به بیست و دویم جمادي الاولی نام بردها را آوارهٔ صحراي عدم ساخته ریشهٔ حیات مخالفان دولت را بر انداخته خطبهٔ نام نامي صاحب قران ثانی شاه جهان زینت بخش منابر ساخت - بعده که رایت ظفر توام نزدیک سرحد رانا رسید رانا کرن که در ایام شاه زادگي در رکاب عالي شرط جان فشانیها بجا آورده بود بسعادت زمین بوس رسیده مورد عنایات گردید و بعد رسیدن موکب جاه و جلال ظفر اقبال باجمیر پیاده بر مزار حضرت خواجه معین الدین چشتي قدس الله سره العزیز تشریف آرزاني فرموده مبلغ خطیر بخادمان و مستحقان آن درگاه رسانده فرمودند که مسجد سنگین آنجا بنا نمایند و بکار پردازان امر شد که بنایان چابک دست و معماران باوقوف مع مصالح حاضر و موجود سازند و محالات صوبهٔ اجمیر بموجب درخواست مهابت خان بجا گیر او مرحمت و مقرر فرمودند و جا بجا برای محافظت و نگاهباني زراعت و حفظ مال و ناموس رعایا و زیر دستان و تنبیه زبر دستان قدغن خدا ترس حق شناس تعین فرمودند *

اواخر جمادي الاخری سنه مذکور بدار الخلافت آگره بفرخي و فیروزي شرف نزول واقع شد و عالمي از مشاهدهٔ جمال کامیاب گردید *

ذکر سلطنت ابو المظفر شهاب الدین صاحب قران ثانی شاه جهان پادشاه غازي که بده واسطه بامیر تیمور صاحبقران میرسد

از چمن اخبار سلاطین کامگار و گلشن آثار خواقین نامدار چنان نگهت روح پرور بمشام سامعان این خبر وزیده که چون ابو المظفر شهاب الدین صاحب قران ثاني شاه جهان پادشاه غازي که بده واسطه بامیر تیمور صاحب قران گیتي ستان انار الله برهانه مي رسد چنانچه بحیز تحریر در آمده در دار الخلافت شرف نزول فرمودند و هفتم جمادي الاخرى مطابق بیست و پنجم بهمن ماه الهي سنه [۱۰۳۷] هزار و سي و هفت بعد انقضاي یك و نیم ساعت رمالي رونق افزای تخت سلطنت هند گردید - از سرنو منابر فلک منزلت مساجد بخطبهٔ نام نامي سامعه افروز جهانیان گشتند - و زر سرخ و سفید سرخ روئی تازه از اسم شریف خاقان زمین و زمان بهم رسانید و از تهنیت این نوید فرحت افزاي سراپا امید نسیم مسرت و دلخوشي جان تازه در قالب ساکنان بحر و بر عرصهٔ پر وسعت هندوستان بهشت نشان دمیدن گرفت

شه گیتي ستان جمشید ثاني * سر افرازي ده تاج کیاني
خدا خوانده ازان شاه جهانش * مسخر شد زمین و آسمانش

از طنطنهٔ کوس شادي عدو مال بیزوال و برقص آمدن رامشگران

زهره مثال و نغمه پردازي مغنّیان حور تمثال که چون طاؤسان بهشت عنبر سرشت بجلوۀ خرامیدن درآمدند زمین و زمان لبریز عیش و نشاط گردید *

وزان جشن فرح بخش و طرب خیز
همانان شد زمین از عیش لب ریز
نه تنها ساز عشرت شد طرب ساز
که برگ عیش عالم شد خدا ساز
جهـــان امـــروز داد خورمي داد
ز مادر گوئي آن دم خورمی زاد

بعد تقدیم اداب تسلیم و نثار امیران بشبستان محل خورمی تشریف بردند - ابتداء نواب قدسیه ارجمند بانو بیگم مخاطب به ممتاز محل خوانهاي سیم و زر وطبقهاي پر از لعل و گوهر برسم مبارک باد برفرق‌همایون افشانده عالمی را از نزول و نثار آن‌کامیاب ساخت -بعده جهان آرا بیگم و همه پردگیان سرادقات سلطنت شرط نثار و تهنیت بجا آورده صفحۀ ایوان فلک وسعت را بحر و کان زر و گوهر ساختند- دولک اشرفي و دو(شش) لک روپیه بمهد علیا ممتاز محل و یک لک روپیه بنواب قدسیه جهان آرا بیگم و بروشن آرا بیگم و ثریا بانو بیگم‌مرحمت فرمودند - و سالیانۀ مهد علیا دو (ده) لک‌روپیه و درماۀ جهان آرا بیگم صبیۀ‌کلان‌هفتادهزار روپیه حکم‌نموده مخاطب به پادشاه بیگم ساختند و دیگر حجله‌آرایان‌گلشن سلطنت را پنجاه پنجاه هزار روپیه مقرر فرمودند - و چهار (چهار و نیم) لک روپیه براي پادشاه زادهاي جوان‌بخت دارا شکوه و شجاع و اورنگ

زیب که در لاهور بودند به بیگم صاحبه سپردند - و یک لک روپیه بپادشاه زادهٔ والا نژاد محمد مراد بخش که درحضور بود عنایت فرمودند - و اول دیوان بعضي بدعتهاي نامشروع مثل سجدهٔ نمودن در مقابل عنایات و در وقت آب نوش جان فرمودن و بجاي تاریخ ماه عربي سال هجري ماه و سال شمسي آلهی بقید سنه جلوس اکبري نوشتن ممنوع نموده عوض سجده زمین بوس چهار تسلیم مقرر فرمودند و تاریخ ماه عربي و سال هجري را از سال و ماه جلوس مقدم داشته ماه الهي را با سال مطابق آن قرار دادند - و در بارهٔ فضلا و دانشمندان صاحب کمال و فقرای صاحب حال فرمودند که وقت ملاقات شروع بدعاء مسنون سلام علیک می فرموده باشند - و وقت رخصت بخواندن سورهٔ فاتحه اختتام نمایند وسکهٔ روپیه و اشرفي یك طرف بکلمهٔ توحید واسم خلفاي راشدین و طرف دیگر بنام نامي شرف زینت پذیرفت - و در مقابل آن قرص بي سکه مهر و ماه رواج اختیار افتاد - و اسم نور الدین جهانگیر پادشاه را با لقب جنت مکانی بتحریر آوردن مامور فرمودند - به یمین الدوله آصف خان فرمان عنایت آمیز مشتمل بر مبارکباد مخاطب بعموي بجان برابر آصف خان با باقی القاب نوشته طلب حضور فرمودند - و مهابت خان را مخاطب بخان خانان سپه سالار مهابت خان ساختند و بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار سه اسپه و دو اسپه و چهار لک روپیه نقد و دیگر مرصع آلات مع فیل و اسپ خاصه با ساز طلا ممتاز فرمودند - اگر بتفصیل اسم و منصب امیران و عطاي انعامات پردازد اختصار

سخن بطول کلام منجر میگردد لهذا هرجا ضرور داند بتحریر و اظهار اسم امرای ذو الاقتدار خامه را رطب اللسان خواهد گردانید - و نام نامي را به اعلی حضرت و صاحب قران ثاني و آنچه بزبان خامهٔ فصاحت بیان بي اختیار جاري گردد بتسطیر آن قلم را شاداب رقم خواهد ساخت - قاسم‌خان بصوبه داری بنگاله‌مقرر‌گردید وصوبهٔ بهار از تغییر میرزا رستم صفوي بخان عالم و صوبهٔ کابل بلشکر خان‌مفوض فرمودند - و صوبهٔ پنجاب و ملتان بنام منصوبان یمین الدوله آصف خان مسلم داشتند و صوبهٔ برهانپور بتقاضای مصلحت بخان جهان لودي مغضوب بحال فرمودند و صوبهٔ مالوا بمظفر خان و کشمیر باعتقاد خان و صوبهٔ اوده به باقر خان و اله باد بجهانگیر قلی خان بدستور سابق برقرار داشته تغییر و تبدیل راه ندادند و دیگر خدمات صوبه‌داري و قلعه‌داري و فوجداری وعمال جا بجا هرکه بودند براي بحالي و استقلال او حکم صادر گردید - هر سه پادشاه زاده که در لاهور بودند بموجب حکم با یمین الدوله بحضور رسیدند و محمد مراد بخش مع بیگمان و پردگیان حرم باستقبال رفته بخدمت حضرت اعلی آوردند - و اعلی حضرت از راه شفقت بي اختیار بر خاسته هر یکي را در بغل مرحمت گرفتند و تا مدت در آغوش لطف داشتند و هرکدام نذر و نثار گذراندند - و یمین الدوله که بعد از گذرانیدن بیست هزار اشرفي و یک خوان جواهر و دو هزار روپیه قدمبوس حاصل نمود - سر اورا برداشته بهردو دست به سینهٔ مبارک ضم ساخته بآغوش نوازش در بر گرفتند و بعطاي خلعت و اسپ و فیل و جواهر آلات که ازان جمله یک پرتلهٔ

قیمت لک روپیه بود که جنت مکانی درجلدوی فتح دکهن بخشیده بودند مفتخر ساختند - و منصب هشت هزاری هشت هزار سوار دو اسپه سه اسپه و خدمت وکالت و لقب عمو آرزانی داشتند - و شایسته خان خلف کلان ارشد یمین الدوله بمنصب پنج هزاری چهار هزار سوار سرافراز گردید - و دران روز سی امیر باضافهای نمایان و عنایات بی پایان سربلند گردیدند - و ارادت خان میربخشی را بتجویز یمین الدوله مسند وزارت و قلمدان مرصع مرحمت نمودند و صادق خان را خدمت میربخشی عطا فرمودند *

ذکر جشن سال دویم از جلوس و نوروز عالم افروز

مطابق سنه هزار و سی و هشت هجری

درین جشن سایبان فلک تمثال مسمی بدلبادل که در طول و عرض و رفعت برآسمان زیاده سری می نمود و عرصهٔ زمین متحمل ثقل آن نمی گردید و حکم چرخ فراخ دامان دیگر بهم رسانده بود بخرج مبلغ خطیر و فرصت ایام کثیر باهتمام کارفرمایان فراش خانهٔ کشمیر زینت تیاری یافته با فلک برین دعوی همچشمی داشت حکم باستاده کردن آن نمودند - و در عرصهٔ دو ماه که چندین هزار فراش بدستیاری فیلان قوی هیکل شب و روز تردد می نمودند ایستاده نتوانستند نمود و از ایستاده شدن آن زمین و آسمان را آرایش تازه رو داد - و همه اسباب سرور و کامرانی زینت سرانجام پذیرفت - و از هر طرف پری رخساران حور مثال رونق افزای بزم عشرت گشتند و مغنیان خورشید لقا و لولیان گلعذار از آتش شعشعهٔ رخسار گلنار بگرم نمودن دف کف

کشردند - و رامشگران ماه سیما از صداي چنگ و مردنگ بهم آوازي بزم بربط و تال و بهم آهنگی رباب و موسیقار گوش زهرهٔ چنگي را چون تار طنبور گوشمال دادند * بیت *

ز رقص شاهدان لاله رخسار * نم از بهر اصول آمد بگلزار

ز آتش گاه مینا شعله سر زد * خرد چون دود از محفل بدرزد

از بیستي تا هفت هزاري بعطای خلعت و اضافه و اسپ و فیل و جواهر سرافرازي یافتند - و فضلا و فقرا و شعرا و ارباب طرب درخور قسمت کامیاب گشتند و لشکرخان را صوبه دار کابل فرمودند - پنجاه لک روپیه بمهد علیا و بیست لک روپیه نقد و جواهر و زیور به بیگم صاحب یعني جهان آرا بیگم و پنج لک روپیه بشاه زادها مرحمت شد - جمله درین جشن عالم‌افروز یک‌کرور و شصت لک روپیه‌ازان جمله سي‌لک بامرا باقي بخدمهٔ محل و شاه زادها بعطا در آمد - خواجه عبد الرحیم که از سادات و خاندان مشهور گفته مي شد ازجانب امام قلی‌خان والي توران آمده پنجاه هزار روپیه سواي عنایات دیگر یافت - چون عبد الله خان فیروز جنگ در مکافات اعمال نکوهیده آخر کار از مدت گرفتار زندان کم عنایتي گشته بود خواجهٔ مذکور شفیع جرائم او گردید و از سرنو مورد عنایات بی پایان گشت و منصب پنج هزاري و پنج هزار سوار و پنجاه هزار روپیه نقد مرحمت فرمودند - یاقوت حبشی دکهن که خود را هم چشم عنبر بد مآل مي گرفت چون رو بدین درگاه آورده شرف اندوز ملازمت گردید بعطای منصب سه هزاري و خلعت و اسپ و فیل و نقاره سرافرازي یافت - مهابت خان خان خانان از

تغییر خان جهان‌لودي صوبه داردکهن مقرر شد - و خان جهان‌لودي
را بصوبه‌داري مالوا مامور فرمودند و بمهابت خان حکم نمودند که
خان زمان پسر خود را عجالة روانهٔ دکهن سازد - خواجه عبدالرحیم
باجل طبعي رحلت نمود پسر اورا مورد عنایات فرمودند - دریاخان
لودي که در ایام شاه زادگی قولا و فعلا ازو تقصیر و اداي خارج
سرزده بود چون روي ندامت بامید شفاعت باین درگاه آورد قلم
عفو بر جرائد افعال او کشیده بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار و
عطای خلعت و اسپ سر افراز نمودند - خواجه ابوالحسن از اصل
و اضافه بمنصب پنج‌هزاري پنج‌هزار سوار سربلندي‌یافت - نذرمحمد
خان‌را اگرچه در ایام شاه زادگي بآن جناب ارادت خاص‌بوداما ازانکه
اکثردر عالم نشهٔ شراب اختیار خود نداشت در ایام اختلاف
سلطنت باغواي کار پردازان بر سر کابل فوج کشي نموده نواح آن‌را
مکرر بتاخت و تاراج درآورده از ترک و تازیهاي بیجا تزلزل تمام در
کابل انداخته اذیت و خرابي تام بحال سکنه و رعیت آنجا رساند
و باوجود مانع آمدن امام قلي خان برادر کلان او نام امنیت در ان
طرفها نگذاشته هرجا از هر جنس که یافتند از ماکولات و حیوانات
زنده و مرده و ملبوسات و غیر آن آنچه که بدست جفاکاران خونخوار
آمد دست رد بران نگذاشته باوجود هزیمت خوردن مکرر بطریق
قزاقي در اذیت سادات و شرفا و صلحا و علما و مشایخ آن دیار
می کوشیدند - و سه ماه بر محصوران و رعایاي مال گذار کمال
صعوبت گذشت - و ظفرخان و یعقوب خان و شمشیر خان و سعادت
خان و غیره و حاکمان وکومکیان کابل و اطراف در دفع ضرر آن

جماعه کوشیده گاه غالب و گاه مغلوب مي‌گردیدند - آنچه از تعدي آن جماعه بر مسلمانان روداده اگر بتفصیل آن پردازد باعث ملال مطالعه کنندگان خواهد گردید بعده که حضرت اعلی به تعدي آن جفاکاران اطلاع یافته خواجه ابوالحسن مشهدي مخاطب بلشکر خان را براي تنبیه آن‌جماعه روانهٔ کابل فرمودند - و از عقب خان خانان مهابت خان را با دیگر امرا نامزد نمودند - بسرهند نارسیده خبر فرار ازبکان مردم آزار رسید حکم شد که در سرهند توقف نموده با باقي منصوبان پادشاه زادها و خدمهٔ محل که از لاهور بحضور طلب گشته اند همراه شده مراجعت نمایند *

بر دانشمندان‌نکته سنج ظاهر باد که سهرند را سابق سرهند مي نوشتندو في‌الواقع تا سهرند در سلطنت غزنویه بود یعني بتصرف سلاطین غزنوي بود اسم سرهند اسم با مسمي گفته مي شد بعده که فرما روایان ممالک محروسهٔ هندوستان سر اطاعت و فرمان بري درگاه آسمان توامان نهادند بلکه نام و نشان دیگر فرمان فرما نمانده و تا آن طرف کابل و قندهار در قلمرو لا یزال سلطنت هند درآمد حضرت اعلی فرمودند که سهرند مي نوشته باشند - و لشکر خان که بعد رخصت هیچ جا توقف نور زیده شانزدهم محرم بکابل رسید بعد عرض رسیدن لشکرخان و خبر فتح و فرار ازبکان یک لک روپیه مصحوب قاضي زاهد روانهٔ کابل ساختند که بسادات و شرفا و صلحاي غارت زده برسانند - و باوجود مژدهٔ فتح و فرار ازبکان ناهنجار از شنیدن تعدي که بر مسلمانان آن دیار رفته بود بسیار اثر ملال بر چهرهٔ پادشاه حق آگاه ظاهر گردید - گویند دو سه برابر

محصول یکسالهٔ بلخ و بدخشان سواي آنچه که غارتیان بردند بتصرف محمد خان در آمده بود *

چون تقریب جمع و حاصل توران و هند بمیان آمده لازم آنکه آنچه از جمع و محصول ایران و توران و هندوستان مولف بادشاه نامه بزبان قلم داده و هرچه از روي دفاتر تحقیق مسود اوراق گردیده تخمینا بتحریر در آمد و محصول تمام ایران آنچه از مال پیشکش سوای عشاري که آن مقرر نیست قریب دو کرور و پنجاه لک روپیه مي شمارند که مراد از هشت لک و دوازده هزار تومان عراق باشد و با وجه عشاري دو کرور و هفتاد و پنج لک روپیه که قریب هشت لک و نود هزار تومان باشد کم زیاد مي شود - اگر تومان سي روپیهٔ هندوستان که پنجاه عباسي گویند اما در تحصیل سي و پنج عباسي از رعایاي مالگذار مي گیرند - و در ایران چون جمع هر ساله مال مقرر است اختلاف آفت کم زیاد چندان‌دران راه نمي یابد برخلاف جمع هندوستان که در یک سال لکها بهزار ها و هزار ها بصد دو صد منجر مي گردد بهرحال تمام محصول ایران بجمع سه چهار صوبه از جملهٔ شش صوبهٔ دکهن نمي رسد و محصول محال بلخ و بدخشان آنچه نوشته از سي لک روپیه تجاوز نمي نماید که یک کرور و بیست لک خاني باشد برابر محصول یک صوبهٔ کم حاصل هندوستان و تنخواه یک امیر زیاده ازان است که محصول بیست صوبهٔ هندوستان در عهد حضرت اعلی هشت ارب دام که مراد از هشت صد کرور دام باشد و حاصل آن بیست کرور روپیه مي شود نوشته

اند - و بعد آن لغایت زمان حال که عهد مبارک محمد شاه پادشاه باشد قریب سه ارب دام از صوبهٔ بیجاپور و حیدر آباد بضبط درآمد - و جزیه که جمع کمال او به پنجاه و دولک روپیه رسیده بود باز در عهد خلد منزل رو به تنزل گذاشته مزید بران شده - اگر در دفاتر که مطابق آن تنخواه مي شود و دیگر هم بر دامهاي سیر حاصل و پرگنات ویران صوبهٔ احمد آباد و دیگر صوبجات افزوده شده اما آنچه بسبب ویران و خراب شدن ملک بوصول در مي آید بتحریر آن زبان خامه را آشنا ننمودن اولی - مگر انشا الله تعالی در ذکر سلطنت خلد منزل شاه عالم بتقریب بعضي رویداد شمهٔ از احوال ملک و مال و حال رعایا و سپاه و تجار ناچار بزبان قلم خواهد داد *

چون در ازمنهٔ سابق که پادشاهان سلف دیوان عام مي نمودند براي استادن بندهای پادشاهي سایهٔ سرکه مانع آفتاب و باران تواند شد نبود حکم شد که عمارت عالي مشتمل بر چهل ستون که وقت نشستن دیوان عام براي تابش آفتاب و زحمت نزول رحمت بکار امیران آید در قلعهٔ دار الخلافت آگره و در دار السلطنت لاهور و دار السرور برهانپور بسازند و موسوم بخاص و عام گردانیدند - بعد تیار شدن چتر کرباس عرش آساس خاص و عوام حضور طالبای کلیم در صفت آن گفته * بیت *

این تازه بنا که عرش همسایهٔ اوست

رفعت حرفي ز زینه (95) پایهٔ اوست

---

(95) ز رتبت

باغیست که هرستون سبزش سرویست
کاسایش خاص و عام درسایهٔ اوست

امام‌قلیخان والي‌توران در زمان حیات‌جنت مکاني‌عریضه مشتمل برین مضمون ارسال داشته بود که چون شاه عباس بمدد فرصت قلعهٔ قندهار را بتصرف خود آورده اگر پادشاه زادهٔ جهان وجهانیان یعني شاه جهان صاحبقران ثاني که بگفتهٔ غرض گویان متهم بعدم اطاعت گردیده بمهم تسخیر قندهار مامور گردد ما هردو برادر باتفاق رفاقت نموده بعد تسخیر قندهار براي تصرف‌آوردن خراسان کمربسته آن بلاد را نیز بتصرف اولیاي‌دولت‌خواهم آورد - ازجملهٔ آن ولایت مفتوحه هرچه شمایان عنایت خواهند فرمود بدان قناعت خواهم نمود و مدام در امداد واعانت ملك قدیم و جدید خواهم کوشید - باز خواجه عبد الرحیم درین آوان از توران بحضور رسید - باوجود آن تاخت و تاراج که از نذر محمد خان و برادر او در کابل بظهور آمد بار دیگر همان مضمون را موافق انداز حوصلهٔ خود بزبان قلم داده بود - چون خواجه عبد الرحیم ازین جهان بآن جهان منزل‌نمودتحریر جواب آن در تعویق افتاد - و درین آوان نظر برطریقهٔ جرم پوشان بسیار بخش کم پذیر براي رفع حجاب مقدمهٔ کابل جوابي بعبارت متضمن برچشم پوشي و اظهار تلطف و و عذري که دستور و آئین بزرگان مي باشد مع لك و پنجاه هزار روپیه نقد و دیگر عنایات مصحوب حکیم محمد صادق (96) و خواجه

---

(96) در پادشاهنامه حکیم حاذق نوشته *

محمد صادق (97) پسر خواجه عبد الرحیم مغفور روانه ساختند و بیست هزار روپیه براي مجاوران روضهٔ حضرت صاحبقران فرستادند *

ذکر فراري شدن و بغي ورزیدن نرسنگه دیو بندیله از حضور و مهم فرمودن بر او

چون نرسنگه دیو پدر جهجار سنگه (98) بندیله از ایام شاهزادگي حضرت جنت مکاني تا زمان حال در جرگهٔ ملازمان رکاب سعادت اندوز بود و جهجار سنگه در آواخر عهد جنت مکاني بسبب برهم خوردن بعضي نسق سلطنت رویهٔ بغي اختیار نموده در ملک پادشاهي دست درازي کرده بتاخت و تاراج مسافران اقدام مي نمود و خزانهٔ وافر اندوخته رعایاي خود را نیز پایمال ظلم و تعدي مي ساخت درین ایام که در فکر استیصال آن بدمآل بودند خبر بجهنم واصل گردیدن او رسید - نرسنگه دیو از شنیدن این خبر بحکم آنکه • بیت *

بد گهر با کسي وفا نکند * اصل بد در خطا خطا نکند

نظر بر رویهٔ بزرگان بد کردار خود و ملجا و ماواي پر از اشجار خاردار و جنگلهاي دشوار گذار و پشت گرمي خزانهٔ بیشمار در اواخر سال جلوس نیم‌شب معه همراهان بدسگال از دار الخلافت اکبرآباد بر آمده راه ادبار اختیار نمود - و بمجرد فرار نمودن طریقهٔ مفسدان مردم آزار را شعار نکبت دثار خود ساخته بدست اندازي ملک

---

(97) در پادشاهنامه محمد صدیق نوشته *

(98) - ن - ججهار *

و مال رعایا و مسافران پرداخت - چون بعرض رسید حکم شد که خان خانان مهابت خان سپه سالار با ده هزار سوار و پنج هزار بندوقچي و پانصد بیلدار و تبردار از راه گوالیار تعاقب ان سرگشتهٔ دشت ادبار نمایند - و سید مظفر خان باره و اسلام خان و دلاور خان و سردار خان و راجه رامداس و نظر بهادر و ۸۰ امیر دیگر برای خراب و پایمال نمودن وطن و استیصال آن آوارهٔ وادي ناکامي تعین فرمودند - لک روپیه با دیگر عنایات بمهابت خان مرحمت نمودند - و بهمه دیگر امیران رعایت و عنایت پادشاهي مبذول حال گردید - بخان جهان لودي صوبه‌دار مالوا نیز حکم رفت که با همرهان خود و کومکیان آن صوبه بمدد مهابت خان برسد - و بهارت سنگه بندیله که بر سر وطن ارث آن مرز بوم شوم بآن نمک بحرام عداوت داشت نیز برو تعین گردید - و عبد الله خان فیروز جنگ را مامور فرمودند که از طرف کالپي بملک او در آید - و بهادر خان روهیله را حکم نمودند که با جمعي از بهادران رزم طلب و دو هزار بندوقچي و بیلدار و تبردار بسیار از جانب شرقي بگوشمال او روان گردد - و جمعي از فوج یمین الدوله با نوکر عمدهٔ او نیز سردار علاحده مقرر کرده تعین فرمودند - و خود بهمرکابي دولت و نصرت بشهرت شکار رایت علم بر افراشته رخ دولت خانه بآن دیار نمودند - و بعد ورود بفتح پور جشن وزن سال قمری سال سي و نهم از عمر شریف انعقاد یافت - اول ربیع الثاني مطابق آذر ماه الهي مجلس عشرت و نشاط پادشاهانه آراسته گردید - و آن نیر جهان تاب فلک سلطنت در پلهٔ میزان عشرت طراز شرف نزول نموده زر و گوهر را

آبروي دو بلا بخشيد * * نظم *

از دولت وزن شاه فرخنده سير * زر گشت عزيز و آبرو يافت گهر
در پلهٔ ميزان چو در آمد گوئي * خورشيد نشست در افق تا بکمر

آنچه از زينت و آرايش محفل فردوس مشاكل و پيرايش بزم داد و دهش در مادهٔ امرا و ارباب استحقاق و اهل طرب بظهور آمده خامهٔ مقطوع اللسان در تحرير تفصيل آن قاصر است - بعد فراغ متوجه سير و شكار سمت قلعهٔ گواليار گشته چون حوالي قلعه شرف نزول رايات ظفر آيات گرديد اندرون قلعه تشريف برده تفرج مكانهاي آنجا نمودند- همين كه برمكان محبوسان عبور واقع شد بر احوال زندانيان ترحم نموده چند نفري كه حبس دائمي آنها شرعا و عرفا واجب و لازم بود نگاهداشته باقي جمع كثير كه از مدت مديد دران عذاب شديد گرفتار بودند حكم خلاص آن جماعه فرموده آزاد ساختند *

از واقعهٔ كشمير بعرض رسيد كه از جملهٔ غرائب مخلوقات ليل و نهار روزگار بحكم خالق ارض و سما در خانهٔ حسن محمد نام صبيهٔ تولد يافت روز هفتم بزبان آمده بفصاحت بيان بوالدين خود بطريق پند و اندرز گفت كه بليهٔ عظيم بر مردم اين شهر نازل شدني است مردم شهر را از روي تاكيد بگوييد كه براه خدا خير و تصدق بسيار نمايند - دويم آنكه در خانهٔ باقر نام كشميري فرزندي متولد شده كه اصلا راه بول و غايت ندارد *

و فوجهاي صحرا نورد شير نبرد كه براى استيصال جهجار بد سگال تعين شده بودند بعد رسيدن نزديك قلعهٔ احداث

کردهٔ آن بد کردار امیران شیرشکار بمحاصرهٔ آن حصار پرداختند و همت بر قلع ریشهٔ شجر شقاوت آن نابکار گماشتند و از هر طرف بهادران شیر جنگ و پلنگ صولتان شیر چنگ سر به بیشهٔ آن بد عاقبت گذاشته تیشهٔ بیخ اجل اشجار حیات او گردیدند - و دبدبهٔ نزول مرکب همایون بگوالیار علاوهٔ تقویت بهادران قلعه کشا و دل باختن آن شقي خسران مآل گردید - و وکیل زبان فهم براي عفو جرائم و خطا بخشي فرستاده معروض داشت که اگر صفحهٔ اعمال این سیه نامه بآب دجلهٔ عفو شست و شو یابد من بعد قدم جرأت نافرماني را پیش نگذارم - درین ضمن بعرض رسید که عبد الله خان و بهادر خان رهیله و بهار سنگه بوسیله کمند همت قلعهٔ ایرج را که ملجاي آن غول دشت ادبار بود مفتوح ساختند - و قریب سه هزار کافر را بقتل رساندند - بعد عرض رسیدن بندهاي جان نثار بعنایات پادشاهانه و بهار سنگه بندیله بنوازش نقاره سر افراز و بلند آوازه گشتند - و چون عمده هاي لشکر بحضور رسیدند بشفاعت آنها التماس عفو جرایم تقصیرات جهجار سنگه بعز قبول در آمد و اورا دست بسته آورده ملازمت فرمودند هزار اشرفي نذر و پانزده لک روپیه و چهل فیل بطریق جرمانه گزراند و از جملهٔ چند محال مفتوحه که بطریق غصب در تصرف آن بد سگال بود موافق تنخواه چهار هزاري چهار هزار سوار در جاگیر او وا گذاشته باقي بعبد الله خان و خان جهان لودی تنخواه نموده همه درسرکار ضبط نمودند *

ذکر جشن سال سیوم از جلوس مطابق سنه هزار و سي و نه

جشن آغاز جلوس سال بهجت افروز عالمي از خاص و عام ارباب حاجت کامیاب مقاصد گردیدند و در عیش و نشاط بر روی صغیر و کبیر آن سر زمین کشودند * * بیت *

دهان شیشهٔ می باز کردند * بقلقل عیش را آغاز کردند

چون مهابت خان خان خانان که صوبه دکهن باو مقرر فرمودند بصوبه داري دارالملك دهلی مامور گردید - ارادت خان وزیر را بصوبه داري دکن مقرر فرمودند و قلمدان مرصع وزارت را بافضل خان خانسامان مرحمت نمودند و خانساماني بمیر جمله مقرر شد چنگیز ولد عنبر حبشي که بحضور رسیده بود بمنصب دو هزار و پانصدي هزار سوار و خطاب منصور خان سرفرازي یافت *

از سوانح کابل بعرض رسید که بامیان نام قلعهٔ که میان بلخ و کابل واقع است و بتصرف ازبکان درآمده بود بنده های پادشاهی آن سرزمین از تصرف آنها بر آورده بتقاضای مصلحت مسمار نمودند - بحری بیگ ایلچی ایران که با نامهٔ تهنیت جلوس بطریق استعجال از نزد شاه ایران بدون هدیه رسیده بود بعد ملازمت بست هزار روپیه و جیغه و خلعت مرحمت نمودند - چون اکثر بادشاهان سلف هند خصوص محمد اکبر پادشاه غازي که تا شش هزار فیل فراهم آورده بود در آرزوی بهم رساندن فیل سپید که ازان بجز نام نشان نمي دادند عمر بپایان رساندند ونیافتند درین ایام بمدد طالع صاحب قراني خواجه نظام نام تاجر که طرف بنادر پیگو و آچهي رفته بود آنجا چهارهٔ فیلي که هنوز رنگ آن مایل

بخاکستري نا مشخص بود بحسب اتفاق بدست آورده در کمال لاغري نظر بر ندرت رنگ او خریده اراده هندوستان نمود و دوازده سال آن فیل نزد او ماند و روز بروز رنگ او مانند اثر صبح صادق از سیاهي مائل و مبدل بسفیدي مي گردید تا آنکه بلون بلور و کافور از همه عیب بري برآمد چون سید دلیرخان که در جاگیر او مدتي آن تاجر قیام داشت بران اطلاع یافته آن جانور کمیاب گران بها را بقیمت خاطر خواه خریده بطریق پیشکش روانهٔ درگاه والا نمود نهایت پسند افتاد و مجراي او شد و موسوم بگجبت [99] ساختند - روزي که بران خود بدولت سواري فرمودند طالباي کلیم این رباعي را بدیهه گفته بنظر گزراند * رباعي *

بر فیل سفیدت که مبیناد گزند * شد بخت بلند هرکه او دیده فگند
چون شاه جهان بر وبر آمد گوئي * خورشید شد از سپیدهٔ صبح بلند

خان جهان لودي که اسم او بیرم بود در ایام سلطنت جنت مکاني بمدد تقاضاي طالع از پایهٔ ادنی بمرتبهٔ اعلی رسید در ایام شورش حضور و دکهن که صوبدار آنجا بود حق نسك قدیم ولي نعمت را منظور نداشته چنانچه سابق باحاطهٔ تحریر درآمده با نظام الملکیان ساخته ولایت بالاگهات را که از پنجاه و پنج کرور دام جمع داشت و بعد بخرچ آوردن کرور ها خزانهٔ دو پادشاه و بکار آمدن لکها از مردم سادات و شرفاي هر دیار مفتوح ساخته بودند و بطمع شش لک هون از دست داده بود و وقت عزیمت حضرت اعلی از

---

[99] در بادشاهنامه نامش گجپتی نوشته *

بدکهن بدار الخلافة که فرمان طلب مشتملبر اظهار عنایات و عفو تقصیرات مصحوب جان نثارخان بدستخط خاص صادر گردید و تکلیف رفاقت از روی لطف نمودند در جواب کلمات لا یعني و لغو برزبان آورد و در تقدیم آداب فرمان گرفتن نیز مقصر گردید و علاوهٔ آن تنگ ظرفي دیگر کار فرموده از برهانپور بمالوه آمده بعضي محالات را تاخت و تاراج نموده بمحاصرهٔ ماندو پرداخت بعد رسیدن خبر و مژدهٔ جلوس حضرت اعلی بر تخت دار الخلافة که بهلول و غیره امرا همراه او نظر بر مال اندیشی متفرق شدند دست از محاصره برداشته به برهانپور شتافت و بعد این همه تقصیرات عریضهٔ متضمن بر تهنیت جلوس و ندامت افعال ایام گذشته که از راه تیره بختي و ضلالت ازو صادر شده بود بحضور ارسال داشت هرچند که حضرت صاحب قراني مي دانستند که از راه ناچاري که زبان و دل او باهم اتفاق ندارند عذر خواه گردیده باز از راه خطا بخشي و جرم پوشي صوبهٔ برهانپور و برار بر او چندگاه بحال داشته بعده‌که مهابت خان را بصوبه دکهن مامور فرمودند اورا بصوبداري مالوا سرفرازی بخشیدند چون بکومك مهم جهجار سنگه‌بندیله مامور گردید بعد از فراغ فتح بحضور رسید اصلا حرف کم التفاتي بر زبان نیاوردند بلکه چندان لطف بر حال او مبذول فرمودند که نزد ظاهر بینان کینه خواه این معني بسیار غریب نمود اما ازانکه گفته اند الخاین خایف مدام نظر بر تقصیرات زیاده از اندازهٔ تحمل سابق ترسان و لرزان مي بود و لشکري نام پسر مخلص خان که با پسران آن بد سرانجام همدم و هم بزم گردیده گاه گاه بطریق مطایبه بل

اظهار دوستي بر زبان مي آورد که با این تقصیرات از دام تدبیر پادشاهان غافل ماندن و از اندیشهٔ انتقام آن فارغ بودن از طریقهٔ حزم و دانائی بیرونست امروز فرداست که جزاي اعمال ناصواب عاید حال شمایان خواهد گردید پسران خانجهان برین مذکور اورا اطلاع دادند و آن پیر کهن کار بران خلاصهٔ تذکار مطلع گردیده متوهم گشته در بحر فکر دور از کار فرورفت و ترک رفتن در بار و مجراي نموده در خانه منزوی گردید و قریب هزار سوار تجربه کار کارزار دیدهٔ انتخابي بدر خانهٔ خود نشاند پادشاه بر ینمعني اطلاع یافته اسلام خان را برای تسلي او فرستاده سبب توهم زیاد استفسار فرمودند در جواب انحراف مزاج حضرت را درباره خود و نظر بر مال آبرو که در قوم افغانان و همه صاحب عزتان جان و مال فداي آبروی مي توان کرد ظاهر ساخته عذر خواه گردیده التماس نمود که یا خط آزادی جان بخشي که توقیع رستگاري بندهاي قدیم مي باشد عطا شود یا حکم شود که سر بریدهٔ خود را بر سر نیزه نموده بخدمت بفریسم حضرت فرمودند که براي نجات او امان نامهٔ بمهر یمین الدوله باو بدهند بعد ظهور این عنایات چند روز بدستور سابق بمجرا میرفت باز از گفتهٔ مصاحبان برهم کار که بدین مضمون دلفگار خاطر نشان او نمودند که همه عنایات و الطاف براي آبداري تیشهٔ قطع شجر حیات تست و زسواس و هراس آمیز بیش از پیش در دل آن بداندیش راه یافت و درسرانجام تهیهٔ فرار افتاد آصف خان برینمعني اطلاع یافته بعرض رسانده برای چوکي نشاندن بر درخانهٔ او التماس

نمود فرمودند که تعین چوکي بدون تحقیق و ثبوت تقصیر باعث
خفت اوست درین ضمن آنچه که فیلان و اسپان و جواهر داشت
نوشته بطریق نذر و پیشکش که در سرکار ضبط نمایند فرستاده و چند
فیل و جواهر قبول نموده باقي را معاف فرمودند اما آخر از توهم
غضب سلطاني که نمونهٔ قهر الهي است و خطاهای او زیاده
از اندازهٔ قبول عقل در عالم خطا بخشي و جرم پوشي بود شبي
از شب‌ها بعد انقضاي دو ساعت نجومي با سایر متعلقان صغیر
و کبیر که بعضي را بر فیلان و برخي را بر اسپان برقع پوش سوار
نموده جریده خانه بدوش گشته معه دوهزار سوار افغان جرار که اکثر
آن از خویش و تبار و یکجان و دو قالب بودند و دوازده نفر فرزندان
و داماد و دوصد سه‌صد پیاده و شاگرد پیشهٔ هوا خواه قدیمي از آگره
نقاره و طبل زنان برآمده مرحله پیمای تیه حیراني گردید پهرشب
بعرض اعلی حضرت رسید پادشاه همان ساعت خواجه ابوالحسن
و خدمت پرست خان عرف رضا بهادر و سید مظفر خان
بارهه و نصیر خان و غیره قریب بیست امیر نامي و راجهاي
نامدار براي تعاقب او خلعت داده مرخص فرموده سزاولهاي
شدید براي براوردن تعین نموده از دیوان بر نخواستند بعده که عمل
یازده گهري شب که مراد از فرصت چهار گهري از ابتداي وقت
عرض رسیدن تا رساندن خبر و بر آمدن امیران از دروازهٔ شهر باشد
بر آمدن محمد رضا بهادر میر اتش و غیره هفت هشت امیر
و دو سه راجه معروض گردید و براي برآمدن دیگران تاکید و تهدید
و وعدهٔ وعید آمیز نموده اندرون محل تشریف بردند *

برضمیر منیر هوشمندان ظاهر باد که سرانجام و اطاعت امر نوکران
مرشد پرست و پرداخت پادشاهان خانه‌زاد پرورو کد وتقید در امور ملکی
در زمان سلف بدین مرتبه بود که از وقت عرض رسیدن تا برآمدن امیران
از شهر که هرچند اسپان زیر زین وشتران و فیلان زیر بار سرانجام سفر
و تهیهٔ سرانجام جنگ موجود باشد درفرصت سه چهار گهری بر
برآمدن نظر بر رویهٔ آن زمان حرفیست که عقل در قبول آن
تردد تام دارد و شاهد صدق اینمقال محال انتقال آنکه صبح روز
دیگر بعد برآمدن شش گهري روز که خان جهان لودی روي کنار آب
دهول پور که هژده کروه عرفي از اکبرآباد است رسیده در تردد
و گذراندن فرزندان و قبایل بود که ناگهان گرد سیاه رسیدن لشکر
ظفر اثر از عقب نمودار گردید و آن سیل کوه فنا بنظر غیرت پذیر
او در آمد و عمل یک پهر دو گهری کار بمقابله و مقاتله کشید و
خانجهان لودی چون اختر رجعت برگشته طالعان بعد از گذراندن
مال و عیال معاودت بقصد مقابل فوج پادشاهي نموده ثبات
قدم ورزیده بعضي مکانهای قلب کنار دریا را مورچال قرارداده
سد سیلاب فوج دریا موج گردید و لشکر پادشاهي که هر امیری
با خاصان معدود و جمعي از احدیان و برقندازان رسیده بودند
و باقي امیران و فوج چون سیل روان از پی هم دوان اسپ تاخته
مي‌آمدند مقابل گشته بمقاتله و کارزار پرداختند و بهادران رزم
طلب نقدهای جان را بر کف اخلاص گذاشته بجهت نثار کار
ولینعمت پیش قدمي بر یکدیگرمي نمودند خصوص خدمت‌پرست
خان یعني رضا بهادر بهادر پیشه بامردم توپخانه وخواصخان بهتي

و مرحمت خان بخشي احديان و سيد مظفر خان بارهه ابتدا
دست و بازو به تیراندازی کشودند و از هردو طرف باران نیسان
تیر بهبارش درآمد و دلاوران جنگ جو و مبارزان رزم‌خو یکه تازیهای
مردم مردانه و جانبازی رستمانه بهم چشمي همديگر بعرصهٔ ظهور
آوردند و خدمت پرستخان که تیر روی ترکش و از بندهای جان
نثار مقرب بود بزخم تیری که بر پیشاني او رسید باوجود سرخوئي
حاصل نمودن از جوي خوني که بر چهرهٔ عقیدت آئین اودوان
گردید وزخم کاری بود تا دم واپسین تردد هاى نمایان بظهور آورده
نقد جان را نثار راه مرشد و قبلهٔ برحق نمود چون شعلهٔ پیکار دران
بزم کارزار بلند گردید و از افغانان رزم جو چپقلشهای مرد ربا برروی
کار آمد و هریکي از مبارزان هر دو طرف مرگ را بچشم خود
مشاهده نمودند بلکه سر را بباد فنا دادن مطاع بي اعتبار زیر پا
افتاده دیدند راجه بیتهلداس و پرتهیراج با جمعي از راجپوتان
و دیگر تهور پیشگان بدستور قدویت کیشان هندوستان از اسپان
فرود آمده بران کوته اندیشان شجاعت نشان حملهای نمایان آورده
زخمي گشتند و خواص خان بهتي و مرحمت خان شرط تهوری
بجاآورده باعث قطع شجر حیات چند نفر افغانان با نام و نشان
گردیدند آخر کار زخمهای کاری برداشته در معرکه افتاده صفحهٔ
زمین را گلنار ساختند و سید محمد نبیرهٔ سید مظفر خان بارهه که
جوان نو نهال گلشن شجاعت بود بانوزده سید بارهه که هر یکي
خود را از بهادران جلادت نشان میگرفت در نظر جد نامدار
نقد هستي در راه ولینعمت ببادنیستي درداد و باظهار شجاعت

ارثي هاشمي شرط جان سپاری را بتقدیم رساند وسید مظفرخان خود با پنجاه نفر از همراهان زخمهاي شمشیرو تیرو سنان که زینت افزاي چهرهٔ مردان جلادت نشانست برداشته برای اثبات محضر سرخروئي بمهر و نشان سیف حیدر کرار رسانیده و دو برادر راجه بیتهلداس با چند راجپوت و قریب هفتاد مغل احدي دست از جان شسته گوی نیکنامي ازمیدان ربوده بچوگان شمشیرلودیان سر و جان شیرین نثار نمودند * بیت *

نیاسود لشکر زخون ریختن * ز دشمن بدشمن در آویختن

پرتهیراج راتهور را با خود خان جهان سروکار مبارزت افتاد و هریکي بزخم نیزه همدیگر مجروح ساخته سرکم نیاورده از کوتاهي اجل از یک دیگرسالم جدا شده جان بسلامت بردند و دو پسر خانجهان باسم عظمت خان و حسین خان و شمس خان دامادش با دو برادر محمد خان ومحمود خان نامکه نبیره های خان عالم‌لودی مي شدند و هرپنج پنجهٔ شیرزیان را روز نبرد رنجه‌میداشتند و در معرکهٔ مصاف فیل دمان را امان نمي دادند معه شصت تن افغان که آنها اکثر قرابت دور و نزدیک بخان جهان داشتند بعد جوهر نمودن عیال و ناموس که عبور آنها از آب متعذر بودکشته گردیدند چون در وقت دار و گیرو چپقلشهاي که با فرزندان خان جهان درمیان بود خان جهان بموجب قسم دادن و ابرام آن مقتولان فرصت یافته با چند سریت و دو زن که از آب گذرانده بود و جمعي از عورات دیگر جماعتداران و هفت نفرپسران و خویشان قریب و جمعي از افغانان دیگرکه زنان اکثر انها خود را بآب زده غرق بحر فنا گردیدند از دریاي

چنبل عبور نموده تخته هاى كشتي را كه قبل از رسيدن لشكر پادشاهي آن طرف آب برده بودند شكسته راه راست گذاشته مرحله پيماى دشت حيرانى گرديد باقي همه بهير صغير و كبير معه مال وعيال بزوال وبال تاراج و اسير گشتن و كشته گرديدن در آمدند - بعد اتمام جنگ و كشته شدن جوانان با نام و ننگ و گذشتن خان جهان از آب ندىٔ نى خان و خواجه ابوالحسن و معتمد خان و راى راو و خان زمان و راجه جى سنگه و غيره امرا و فوج عقب مانده پيهم رسيده باهم ملحق شدند چون بيدار خوابي شب و ماندگى راه و ضرور گرديدن فكر تكفين و تدفين بندهاى پيش قدم جان نثار و خبر گرفتن راهى كه خان جهان اختيار نمود و موجود نيافتن كشتي همه علاوهٔ سبب توقف ورزيدن كنار آب گرديد و جمعي كه زخمهاي كاري داشتند نيز مانع قصد عبور گرديدند ناچار باقي روز و تمام شب كنار آب بصد هراس و دل پرتاب بسر برده در تلاش كشتي ها و مدفون ساختن كشته ها و تداوي زخم سپاه نيم جان شب را بپايان رساندند روز ديگر بعد دو پهر عبور ميسر آمد و ميان خان جهان و اميران پادشاهي كه از آب گذشته تعاقب نمودند هفت پهر تفاوت حايل گرديد و همه جا سراغ جويان از راه گواليار و چنديري تعاقب كنان مرحله پيماى گرديدند تا انكه از گونڈوانهٔ برار هر دو فوج سربر آوردند چون خان جهان از راه بنديل كهند گذشته برد راجه و راجپوتان آنجا در همه باب شرط خدمت و رفاقت روز بيكسي بجا آورده تا گونڈوانه رساندند و بعد رسيدن سرحد گونڈوانه راه تعلقهٔ نظام الملك كه خان جهان

سوختهٔ آتش رعايت مردم همان ديار بود اختيار نمود و از کوه نشينان صحرا نورد ان مرز بوم هرکه در ميخورد و برهبري باخود مي گرفت و باو رعايت انعام نقد و جنس نموده و منت احسان اورا قبول کرده براي پي غلط گرفتن سپاه عقب رهنموني مي نمود و هرجا لشکر پادشاهي مي رسيد براهاي پر از اشجار و جنگلهاي دشوار گذار سرگردان مي ساختند سيد مظفر خان و خواص خان و راجه پرتهيراج و غيره زخمهاي کاري داشتند و لاعلاج براي علاج در دهول پور توقف ورزيدن لازم گشته بود حقيقت بحضور معروض داشت و از روی فضل طلب حضور شدند و بعطای خلعت و اضافه و آفرين سرخروي تازه حاصل نمودند و بهلول ميانه و سکندر لوهاني که باني رهنموني تقصيرات خان جهان گشته بود وقت برآمدن از دکهن ترک رفاقت نموده بودند درينولا باو پيوسته معاون او گرديدند *

چون بحري بيگ ايلچي شاه عباس از ايران مراسلهٔ محبت آميز آورده هنوز مرخص نگشته بود که خبر واقعهٔ انتقال شاه ازين سراي فاني بروضهٔ جاوداني و قايم مقام او شدن شاه صفوي رسيد بعد رسيدن اين خبر بحري بيگ را مرخص ساخته از طرف خود مير ترك را جريده بدستوريکه بحري بيگ آمده بود ازين طرف نيز نامه باعزاز مشتمل بر تهنيت و تعزيت بطريق استعجال روانهٔ ايران نمودند *

نقل نامه بطريق اختصار بتحرير مي آرد

شکري که بازای آن عطيه‌گراي نا متناهي و سپاسي که در برابر

این نعمت عظمی الهي زيبد هيچ زباني و عنواني بيان نميتوان نمود - که بعد از غروب آفتاب عمر و دولت و انقضای ايام حيات و سلطنت عم جم جاه خلد آرام گاه جعل الجنة مثواه مثل آن کوکب عالم افروزي از افق دولت طالع و لايح گشته و مانند آن سزاوار تاج و تخت بر سرير دولت صفوت نشسته اميد از کرم واهب بي منت آن است که اين جلوس ميمنت لزوم را بران صفوهٔ دودمان صفوي و ثمرهٔ شجرهٔ مصطفوي و دوستان آن دودمان رفيع الشان مبارك گرداناد - چون از قديم الايام الی الان بمقتضاي تعارف ازلي که ممد و معاون رابطهٔ لم يزليست ميان خواقين اين دودمان خلافت نشان و سلاطين آن خانوادهٔ عظيم الشان پيوسته رابطهٔ مودت مستحکم و همواره علاقهٔ محبت محکم بوده بموداي الحب يتوارث از سلف بخلف اين عطيه گرائي از سابق بلاحق اين موانست عظمی بارث مي رسيد لهذا ميانهٔ اعلی حضرت سليمان حشمت جنت مکاني انارالله برهانه و آن شاه جمجاه رابطهٔ دوستي بحد برادري بود - و ميان اين نيازمند درگاه الله و آن پادشاه والا جاه خلد آرمگاه در ايام خجسته فرجام پادشاه زادگي نسبت محبت بمرتبهٔ انجاميده بود که آن جنت بارگاه را بمنزلهٔ عم بزرگوار خود مي دانست و آثار محبت و علامات مودت موروثي که رشك علاقه اخوت و ابوت تواند شد از طرفين مشاهدهٔ عالميان مي گشت - و پيوسته در خاطر دوستي گزين مهر آگين اين معنی مرکوز بود که هرگاه واهب العطايا نوبت اين خلافت کبری و سلطنت عظمی را باين نيازمند درگاه الهي رساند بآن رضوان دستگاه دقيقهٔ از دقايق

دوستی نا مرعی نگذاشته آن چنان محبتی ورزد که خواقین زمان از تصور آن مستغرق بحر تاسف و رشک گردند - چون اعلی حضرت جنت مکانی بحکم قضای آسمانی بروضهٔ جاودانی شتافتند و نوبت خلافت باین نیازمند درگاه الهی رسید و عرصهٔ مرزبوم هندوستان را از لوث وجود ناپاک مخالفان بآب شمشیر خون فشان پاک ساخت و تمام مملکت وسیع هندوستان که قبل ازین چندین پادشاهان داشته اند و سیاهان روی زمین آنرا سه ربع ربع مسکون شمرده اند بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد الحمد لله و ثم الحمد لله و شکر لله و ثم شکر لله می خواست یکی از معتقدان آگاه ومنتسبان درگاه آسمان جاه را برسم سفارت بطریق رسالت بخدمت آن عم قدسی منزلت روانه سازد درین اثنا خبر واقعهٔ هایله و حادثه نازلهٔ رحلت آن شاه جمجاه از دار فنا بعالم بقا رسید و جراحت کلفت قصهٔ پر غصهٔ جنت مکانی را تازه ساخت تا آنکه بامداد مژدهٔ جلوس میمنت مانوس آن عالی تبار گردون اقتدار بر سریر سلطنت آن عم بزرگوار و استقرار آن شاه جمجاه بر مقر دولت آن خلد آرامگاه لشکر غم و الم را از گرد خاطر مهر آگین دور گردانید - و کلفت به بهجت و شدت بفرح و غم بشادی مبدل گردید رجاے واثق و امید صادق از کرم عمیم چنان است که هم چنانکه این جلوس همایون را برین نیازمند درگاه الهی مبارک ساخته آن جلوس میمنت مانوس را نیز بران کامگار نامدار مبارک گرداناد و در وادی عدالت وانصاف و دوری از جور و اعتساف توفیق رفیق سازد - چون شاه جمجاه را اعلی حضرت عرش آشیانی بجای فرزند

و حضرت سکندر شوکت جنت مکاني بمنزلهٔ برادر میدانستند
این نیازمند درگاه الهي آن رضوان دستگاه را عم بزرگوار
میخواند بمقتضاي این نسبتها آن نور حدیقه دودمان صفوي را
بمنزله فرزند ارجمند دانسته آن مراتب دوستي را که در خاطر
دوستي‌گزین مرکوز داشت که در ایام سلطنت و خلافت نسبت
بآن عم سلیمان جاه از قوه بفعل آورد انشاء الله تعالي نسبت بآن
فرزند کامگار نامدار بظهور خواهد آمد - چون عم غفران مآل
بحري بیگ را از روي استعجال بجهت اطلاع اوضاع و استعلام
احوال فرستاده بودند او را بزودي رخصت نموده ما نیز سید
صحیح النسب و معتمد پسندیده حسب میربرکه را بر سبیل
استعجال براي استفسار احوال خیر مآل آن صفوهٔ دودمان صفوي
باتفاق روانه آن صوب فرمودیم که بعد از اداي مراسم تهنیت
و تعزیت و اظهار مراتب محبت و مودت آن معتمد را از احوال
خجسته مآل خود کماینبغي آگاه سازند . و هر گونه امري که باعث
مزید اقتدار و هر نوع کاري که بموجب زیادتي استقرآن شاه والا
جاه در امور سلطنت آن دیار باشد این نیازمند را اشاره نمایند
که از قوه بفعل آورده بعالمیان نسبت دوستي بآن فرزند ظاهر
سازد - آن معتمد را زود مرخص نموده بارجاع مهمات و اعلام
مرغوبات که درین بلاد بهم میرسند گلشن محبت و چمن مودت
را نضرت و خضرت بخشند ایام سلطنت قرین کامراني و موجب
سعادت دوجهاني باد *

از واقعهٔ صوبه کابل و عرضداشت لشکرخان ناظم بعرض رسید

که افغانان ضلالت آئین اصلا باحکام شریعت نمی پردازند و بنسبت پیر گمراه خود که یکی از الحاد پیشگان بیدین بنای بدعتهای مذموم دران مرزبوم گذاشته رفته انرا استغفر الله باعتقاد باطلهٔ خود بجای آیه و حدیث دانسته طریقهٔ الحاد را شعار خود ساخته رویهٔ ملحدان مباه پیشه اختیار نموده پیروی همدیگر مینمایند یعنی زنان را بمجرد آنکه گاوی مذبوح ساخته مجلسی از هم مشربان فراهم آورده پخته خورانده‌اند بیعقد بتصرف وطی درمی آرند - وقت طلاق سه سنگ ریزه بدست زن داده از خانه بدر می سازند و زنان بیوه را داخل متروکات میت شمرده وارثان را در نکاح آوردن و بدیگری هبه نمودن و بیع و شرا کردن جایز و مختار میگردانند و هر مسافر اجل رسیده که دران سرزمین وارد گردد و بدست آن نسناس صفتان حق نا شناس افتد دستگیر نموده شکار حلال و کار مباح دانسته بملکیت خود در آورده از بیع و شراء آن وجه معاش مي سازند - و از متروکهٔ میت دختر و اولاد نسارا بي نصیب می نمایند. و در قتل و قطاع الطریقی صلحاء آنها سنت و رویهٔ جد و آبا برهمدیگر سبقت نموده اینمعني را جوهر رشد و کمال و اظهار رشادت میدانند - ازین مقوله آنچه در بارهٔ آن غول نژادان دون نهاد بدبنیاد در پادشاه نامه درج گشته اگر بتحریر همه خصایل آنجماعهٔ بدسگال پردازد محمول بطریقهٔ عبارت آرایان تعصب پیشه خواهد گردید - حاصل کلام آنکه بعد عرض حکم محکم قضا شیم صادر شد که حکام توره و شریعت در صلاح و توبیخ آن بزجر و تنبیه کوشند و بعد شداید تاکیدکه کار بفساد و هنگامه منجر گردد بمرور ایام

آن بدعتهای بدنام از میان آن انام کم شد اما گم نشد - چنانچه تا حال آثار آن بدعتهاي مذموم دران قوم باقیست *

چون بعرض مقدس رسید که خان جهان لودي خود را نزد نظام الملک بدولت آباد رسانده و خواجه ابو الحسن و دیگر امرا که تعاقب او نموده بودند بسرحد بکلانه رسیده باعانت زمیداران آنجا استقامت ورزیده هرچند بنامه و پیام نصایح آمیزخود و احکام جهان مطاع دکهني هاى معذور العقل که همیشه تیشه ندامت و بد مالي برپاي نخل خیال محال اندیشي خویش زده ثمرهٔ ناکامي چیده اند براي بدر ساختن آن مغضوب بارگاه سلطاني آکاهی میدهند فائدهٔ مترتب نمیگردد - و با وجود ذخیرهٔ سرکشیهاي سابق از گوشمال روزگار حریف آزار که همه وقت نقش مراد نمی آید غافل گردیده بذخیرهٔ چند روز قلعه مغرور اند و اطاعت امر و نهی چنانچه باید نمي‌نمایند - از شنیدن آن آتش غضب سلطانی شعله افروز گردید و در ساعت محمود وطالع مسعود یعني غرهٔ ربیع الاخری سنه هزار و سی و نه با عالم عالم سپاه رایت ظفر آیت جانب سرزمین جنوبی برافراشتند و کوچ بکوچ از آب نربدا گذشته همینکه داخل سرحد خاندیس شدند سه فوج بسرداري ارادت خان و شایسته خان معه اعظم خان و راجه گجسنگه که مجموع باهر سه سردار پنجاه هزار سوار مي شد تعین فرمودند و باز ارادت خان را بر کل لشکر و امیران هر سه فوج حاکم ساختند - واوایل ماه جمادي الاخري داخل برهانپور گردیده آن شهر را بدارالسرور موسوم کردند خواجه ابوالحسن که بدست آوردن خانجهان لودي مامور بود

بحضور رسیده ملازمت نمود و حقیقت پناه بردن خان جهان
به نظام الملک و اعانت دکهني بعرض رسید *

ذکر سوانح و جشن سال چهارم مطابق
سنه هزار و سی و نه (چهل) هجري

آغاز سال چهارم از جلوس میمنت مانوس مطابق سنه هزار
سي و نه هجري جشن سراپا سرور و بزم عالم افروز به ترتیبي که
هر سال کارپردازان در سرانجام اسباب عشرت آن مجلس بهشت مثال
اهتمام بلیغ بکار می بردند منعقد گشت و در هر کوچه و بازار ساز
خرمي آماده گردید و امیران و شعرا و صلحا و ارباب طرب از فیض
ذخیرها اندوختند و اهل نغمه و نشاط مامور گردیدند که بگرز طنبور
و گلبانگ چنگ و رباب لشکر غم را خوارزار نموده اخراج نمایند

* نظم *

مغني ز طنبور شد گرز دار * نگردد چرا فوج غم خوار زار
پیاله بچشمک زدن گشت گرم * ز جوش ادا بسته شد راه شرم
برون تاخت از شیشه گلبانگ مي * خموشي گریزان شد از بند نی

بیست لک روپیه نذر و پیشکش بیگمان و امیران از نظر گذشت
و مضاعف آن بانعام درآمد و دوازده لک روپیه سالیانه از اصل و
اضافهٔ مهد علیا مقرر فرمودند هفت هزار سوار منصب دار و احدي
بهمراهي راو رتن و وزیر خان بجهت تادیب سرکشان تلنگانه تعین
نمودند - رحیم خان داماد عنبر حبشي و بهروز خان نظام الملکي آمده
شرف ملازمت حاصل کردند اولین را پنجهزاري دو هزار سوار و
دو یمین را دو هزاري هزار سوار منصب معه خلعت و دیگر انعامات

گذاشتند و آتش داده باستقلال تمام نقاره زنان روانهٔ سند کهپر که وطن و جاگیر قدیم و جدید پدر و شوهر او بود گردید و هرچند متصل تسلي نامهٔ نظام الملک براي معاودت او رسید اعتماد بران ننموده از سر نو سرانجام در جاگیر نموده روانهٔ درگاه والا گردید و بوساطت اعظم خان جگدیو بمنصب چهار هزاری سه هزار سوار و پتنگ راو نبیره او سه هزاری هزار و پانصد سوار و عطاي یک لک و سي هزار روپیه و بحالي جاگیر وطن سرافرازی یافت - خان جهان لودي از راه تدبیر سرا پا خطا بامید نجات خود که پادشاه را سراسیمهٔ اخبار موحش اطراف نماید نوشتجات فساد افزا بافغانان و راس الروس آن جماعهٔ که درکوهستان و جبال کابل و حسن ابدال همیشه سرکشي می نمودند فرستاده اشاره برېر افراشتن علم بغی نمود و ندانست کوه از وزیدن تند باد بحرکت نیاید و نهنگ از تموج موج ترک دریا ننماید - چون نوشتجات فسادآمیز او بسرگروهان آن قوم رسید افغانان خلیلي و مهمندي و داؤد زئي و یوسف زئي و لودی و رهیله وغیره از هرطرف چون مور و ملخ فراهم آمده ما بین پیشاور و اطراف آن شیوهٔ بغی و سرکشی و طریقهٔ غارت و آدم کشي که جوهر ذاتي آن بد نهادان دون نژاد است اختیار نموده بقصد تسخیر قلاع پیشاور و دیگر بلاد مادهٔ فساد گردیدند - بندهاي عقیدت سرشت پادشاهی کمر همت بر دفع آن قوم فتنه پژوه بسته چند گاه بسبب غلبهٔ آن تبه کاران محصور گردیده در دفعیهٔ مضرت آنها کوشیده آخر نظر بر شوخي زیاد آن ستم کاران تیره روزگار ناچار بقصد پیکار و مقابلهٔ آن نسناس صورتان بدمآل برآمده از میمنت اقبال لایزال پادشاه عدو

مال آنها را از مقابل برداشته هزیمت فاحش داده دست بافغانان کشي کشاده دماغ از دمار روزگار آن گروه ناهنجار بر آوردند - چون خبر فتح گوشمال آن فرقهٔ بد سگال بحضور رسید بر عالمیان ظاهر گردید که تدبیر انگیختن آن فساد عظیم و آوازهٔ فتنهٔ پر بیم خیال باطل بود و سوای منجر بافغان کشي گردیدن حاصل دیگر نداد - بغرض رسید که دیانت خان قلعه دار احمد نگر که از بندهای جان فشان بود در وقت فروختن ملک مفتوحهٔ تعلقهٔ نظام الملک که خان جهان لودي شش لک هون گرفته دست ازان ولایت برداشت قلعه دار مذکور دست از قلعه برنداشته چندین هزار دکهني را در ایام محاصره طعمهٔ گولهٔ توپ و تفنگ ساخته بود از بین حصار بند حیات فاني بقلعهٔ نجات جاوداني شتافت - حضرت افسوس نموده جان نثار خان را بجای او مقرر فرمودند - سادات خان و شرزه خان و ناوجي سه سردار نامي نظام الملکي بحضور رسیده ملازمت نموده در جرگهٔ بندهای پادشاهی در آمدند خواجه ابو الحسن که برای تسخیر ملک تلنگانه نامزد شده بود چون آثار گراني و کم آبي دران ضلع ظاهر شد و خرابي رسانیدن فوج نظام الملکی و در آمدن افواج پادشاهي علاوهٔ آن گردید عرصهٔ زندگاني بر لشکریان تنگ شد و کار بجائي رسید که ناني بجاني بهم نمي رسید و لشکر عاجز آمده بفکر تفرقه افتادند - خواجهٔ مذکور حکم فرمود که در دیهات ویران جست و جوی چاههای غلهٔ که دران ملک مدفون مي سازند نمایند و در کوه و جنگل هاي پر از اشجار که رعایا با مال و عیال و غلهٔ یک ساله رفته ملجا و پناه خود ساخته اند بر آنها تاخته تا بیست

گروه سي کروه رفته در گرد اوري غله کوشند - درين تردد غلهٔ فراوان
با ديگر ماکولات و اجناس بدست مردم لشکر افتاد - درين ضمن
خبر رسيدن فوج نظام الملک انتشار يافت خواجه ابو الحسن
با بهادران يکه تاز و مبارزان جانباز مقابل فوج دکهنيان که محلدار
خان و غيره هفت هزار سوار بودند رفته کارزار صعب نموده بعد
بکار آمدن و کشته شدن جمع کثير از هردو طرف فوج دکهن را
هزيمت داده غنيمت بسيار آوردند - چون خبر ناموافقت سرداران
که هرکدام نظر بر پايهٔ مراتب و اعتبار بهم ديگر سر فرود نمي
آوردند باعث برهم خوردن انتظام لشکر و شوخي خصم مي‌گرديد
بعرض رسيد - يمين الدوله آصف خان را سر لشکري هرسه فوج دکهن
فرمودند و عبد الله خان را که سابق سر فوج مقرر نموده مرخص
ساخته بودند بفرداپور تا رسيده بسبب عارضهٔ بدني باتفاق سيد
مظفر خان بحضور مراجعت نمود - درين ضمن بعرض رسيد که از
اعظم خان و ديگر امرا تردد نمايان در تنبيه خان جهان لودي
بظهور آمد مجملي از تفصيل آن بتحرير مي آرد - گويند اعظم خان
که در ايام برشکال در پرگنهٔ بير و مقرب خان دکهني در جالنه بسر
برده در انتظار قابو و فرصت وقت بودند از شنيدن مقرر شدن سر
فوجي يمين الدوله رگ غيرت اعظم خان بحرکت آمده و از جاي
خود با فوج دريا موج بقصد گوشمال عدو بد سگال روانه شده
بطريق ايلغار شب و روز طي مسافت نموده وقت صبح غافل
درحالتي که خان جهان لودي و دريا خان درموضع راجوري
اسباب تجارت غارت کرده آورده بسپاه قسمت مي نمودند رسيده

مقرب خان معه فوج نظام الملک که براي مدد خان جهان نزديک فرود آمده بود از شهرت رسيدن فوج پادشاهی رنگ رو و حوصله باخته راه فرار اختيار نمود بعده چهار طرف لشکر خان جهان را فرو گرفتند - بهادر خان پسر دريا خان که با پدر عداوت شديد داشت و هراول فوج اعظم خان بود باتفاق راجه جيسنگه و راجه بيتهلداس و انی راي و ديگر راجپوتان رزم جو حمله آور گرديد و از عقب سپه دار خان و خواص خان و سردار خان و مرحمت خان بخشي احديان و اهتمام خان داروغهٔ توپ خانه بهيئت مجموعي دست و بازو به تير اندازي و برقندازي و بان کاري کشاده هنگامه دار و گير را بلند آوازه ساختند خان جهان ازان نزول بلاي ناگهاني خبردار شده کمر بسته و نا بسته بسراسيمگي تمام زنانرا بر فيلان و اسپان سوار ساخته خود را با رفقا به پشت اسپ هاى زين شده و نا شده رسانده جنگ کنان طرف کوه و غارها فرار اختيار نمود - اگرچه سپاه مغليه بغارت و تاراج اسباب و قماش پراگنده شده پرداختند اما سرداران تجربه کار دست از تعاقب خان جهان و افغانان بر نداشته بلکه متوجه فراهم اوردن لشکر که بتاراج مال مشغول بودند نگشته سزاول هاي شديد براي گرد آوردن آنها تعين نموده خودها با جمعي که همراه مانده بودند درپي افغانان شتافتند و بهر که ميرسيدند سر از تن جدا و زين از آدم خالي مي ساختند و بهادرخان که بجاي آب تشنهٔ خون پدر بود دريا دريا گويان دران درياى بى سر و پايان غوطه زده بهادريها بروي کار آورد و باتفاق اهتمام خان و نرهرداس جهاله پاشنه کوب بالاي قلعهٔ کوه برآمده

چپقلشهاي رستمانه و ترددات بهادرانه نمود خان جهان ديدكه سيلاب بلاي آسماني از سر كوه نيزگذشت فيل سواري عيال خودرا از روي اضطرار باجمعي از افغانان طرف سيوگانو كه فراز كوه درراه واقع است روانه ساخت و خود در غول ايستاده بهادر خان برادر زادۀ خود را كه اشجع روزگار گفته مي شد و در شجاعت با بهادر خان همسنگ زور بود بمقابل او فرستاد و بهادر خان‌كه افغانان همراهي و بغارت پرداخته بودند و با معدود چند رسيده بود نظر برقلت جمعيت از اسپ پياده شده بدستور مبارزان جان باز بهم نبردي هم اسم كمر همت بست و بكار آتش بار پرداخت و زد و خوردي كه دران هنگامه از بهادر خان و ديگر همراهان او بظهور آمد اگر بتحرير تفصيل آن پردازد محضر ابطال داستان رستم دستان مي تواند گرديد - آخر بكوشش بسيار كه چندين راكب و مركوب را از همديگر جدا نمودند دو زخم تير و يك زخم شمشير برو و پهلو خورده محضر سرخروئي را بمهم رساند و نر هرسنك جهاله و غيره بلا فاصله رسيده داد مبارزت داده با جمعي از راجپوتان نقد جانرا نثار كار ولي نعمت نموده‌گوي نيكنامي از ميدان جلادت ربودند و بعد كشته شدن راجپوتان كه عجب آشوبي در عرصۀ كارزار بظهور آمد برسر ديگر بهادران رزم جو افغانان هجوم و زور آورده حشر نشر قيامت آشكار ساختند

* بيت *

بسا زهرۀ شير مردان گداخت * صدا برلب كوهساران نواخت

عرصۀ كارزار برامیران پادشاهي تنگ آمد سپهدار خان و خواص خان و مرحمت خان پشتۀكوه را پناه ساخته بضرب تير بمدافعت خصم

پرداختند راجه پهار سنگه از عقب خود را رسانده بمدد بهادر خان که از رسیدن زخم های کاري و تردد نمایان عرصهٔ حیات برو تنگ مي‌نمود پرداخت - درین ضمن اعظم خان ازین زد و خورد آگاهي یافته خود را رساند راجه جی سنگه و بیتّهلداس و راجه انوپ سنگه و غیره راجپوتان عمده که طرف دیگر از سردار دور افتاده بودند نیز خبر شنیده رام رام گویان با نیزه های جان ستان رسیدند و بازار رزم بمرتبهٔ گرم گردید که تا سه ساعت نجومي کار بکوته یراق کشید و پدر و پسر و دو برادر توام میان هم برخون ریختن هم دیگر گوی سبقت از یك دیگر مي ربودند - هرکرا زخم کاري مي رسید آرزوي زخم دیگر نموده قدم جرأت بقصد سربازي پیش مي گذاشتند تا آنکه بهادر خان از طرف خصم از زخمهاي پیاپي از پا در آمد و خان جهان نیز ثبات قدم از دست داده عنان را طرف فرار معطوف داشت - و همه افغانان رو بهزیمت اوردند - بهادر خان که از بسیاري زخم افتاده بود چون رمقي باقي داشت بمدد غیرت از جای خود برخواسته باز روي بلشکر پادشاهي دست بشمشیر برده حملهاي مردانه نموده اخر بزخم گولهٔ تفنگ افتاد راجپوتي آمد که سر او را جدا سازد جمدهر از کمر بر آورده چنان افتاده بر راجپوت انداخت که گوش او بباد داد راجپوت زخم خورده دست ازو بر نداشت سر او را جدا ساخته با انگشتري دست و یراق او نزد اعظم خان آورد اعظم خان سر اورا براي آویختن بر سر دروازهٔ قصبه سپرد و انگشتري که اسم او دران بود بحضور روانه نمود و باقي اسلحه و انگشتر هاي مقتول بهمان راجپوت بخشید - چون از تاختن مسافت سی

کروه راه اسپان نعل انداختند و سم ستوران فرسودند و سواران را از بیخوري و بي خوابي و کسل شب و روز راه رفتن طاقت حرکت نماند براي آرام گرفتن فرود آمدند - خان جهان این توقف فوج بادشاهي را غنیمت و از مدد طالع خود دانسته معه عیال و ناموس پیشتر مرحله پیماي گردید قریب سه صد نفر افغانان درین مابین مقتول و زخمي گردیده از خان جهان جدا شدند و اعظم خان درویش محمد نام را با جمعي براي تعاقب خانجهان تعین نموده خود هم بلا فاصله از عقب روانه گردید و کار بر خانجهان بدین مرتبه تنگ شد که فیلي که بران عیال او سوار بود راه نمي رفت عورات را فرود آورده برقع پوش نموده بر اسپان نشانده فیل سواري ناموس او با عیال و ناموس دیگر افغانان و جمعي از افغانان که پابند قبیله عقب ماندند بدست مردم بادشاهي افتادند و اسیر گشتند و بعد حایل شدن شب تا روز و آوردن افغانان بجاهاي قلب و تنگناي غار هردو لشکر مانده و عاجز گردیده گرسنه و تشنه هرجاکه رسیدند مثل بیهوشان افتادند - گویند اگرچه اعظم خان را کنار رود خانه براي فرود آمدن جا میسر آمد اما چندان ماندگي و کسل تردد بر سپاه اثر کرده بود که بعضي دور تر آب لنگر اقامت انداختند از تعب کوفت راه تا کنار آب رفتن و دم آبي آشامیدن برانها شاق گردید و تشنه شب را بصبح آوردند و چندي از تشنگي هلاک شدند - و بعد صبح دست از تعاقب برداشته طرف بنگاه مراجعت نموده به بهیر رسیدند - چون همه حقیقت بعرض پادشاه حق شناس رسید نسبت بحال همه رعایت و عنایت اضافه و

خلعت و اسپ و فیل و جواهر بظهور آمد *

درین اوان ساهو بهوسله پدر سیوا که داماد جادورای مقتول و سیوا نواسهٔ او می شد بعد از کشته شدن جادو رای از نظام آزرده گشته رو بدین درگاه آورد و از پونه و چاکنه که در جاگیر او بود باعظم خان نوشته بامید بندگی امان نامه و فرمان طلب درخواست نمود - بموجب نوشتهٔ اعظم خان فرمان قضا جریان بنام او رسید و آن رگ و ریشهٔ فساد که در شش صوبهٔ دکهن بدستور حرام خواران آن قوم تا زمان حال مادهٔ فساد مالی و جانی سلسلهٔ آن بد سگال نکوهیده خصال روز افزون است و آنچه ظاهر می شد تا باقی آبادی سرزمین دکهن قلع و قطع شجر فساد آن ملعونان متعذر - چنانچه در ذکر سلطنت خلد مکان بشرح و بسط بتحریر اصل و نسل و سبب طغیان ورزیدن آن بد اصل قلم را بجولان خواهد در آورد - با خویشان دو هزار سوار بحضور رسیده بمنصب شش هزاری پنج هزار سوار و عطای خلعت و اسلحهٔ مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل و انعام دو لک روپیه سرفرازی یافت و بهمه همرهان او منصب و هشتاد هزار روپیه نقد مرحمت کردند و بر اعتبار او افزودند و احکام تنبیه رسانیدن خان جهان لودی جا بجا بنام حکام و زمینداران و سرداران بتاکید تمام معه سزاولان صادر فرمودند *

ذکر تیره بختی باقی ایام خان جهان لودی

خان جهان و دریا خان خرد را به بیجاپور رساندند - انجا هم از صدمات افواج پادشاهی و عدم توجه رفاقت بیجاپوریان توقف

نتوانستند ورزید و باز بدولت آباد بامید پناه نظام الملک روانه گردیدند اعظم خان از شنیدن آن‌که سابق ارادهٔ تسخیر وتصرف ملک نظام الملک در خاطر او بود باوجود گراني غله و کم يابي کاه از کمي باران آن سال که تفصيل قصهٔ پر ملال آن بزبان خامهٔ سوخته زبان‌داده خواهد شد متوجه دولت آباد گرديد - نظام‌الملک مال و عيال خود و سپاه ورعايا را اندرون قلعهٔ دولت آباد جا داده فوج سنگين براي مقابلهٔ فوج پادشاهي تعين نمود و برسر کتل که جاي قلب و براي دکهني‌ها مورچال خاطرخواه بود مقابله و مقاتله رو داد بعد از زد و خورد بسيار و کشته شدن آدم بيشمار هر دو طرف دکهني‌ها هزيمت خوردند و جمعي قتيل و اسير گرديدند - بعده که فوج پادشاهي داخل ملک نظام الملک شد اعظم خان شروع به تنخواه نمودن پرگنات و محالات بامرا نموده گماشتهاي جاگيرداران و منصوبان دکهني را از هرجا خارج نمودن فرمود - و قلعهٔ منصور گده که احداث کردهٔ منصور نام يکي از غلامان نظام الملک بود و ديگر قلاع را که اگر بذکر تفصيل محاصره و تردد قلعه کشائي و جانبازي بندهاي پادشاهي باوجود ظهور آمدن شرط قلعداري محصوران مفتوح گرديدند پردازد از سررشتهٔ انتظام اختصار نويسي گسسته مي گردد - و بضرب گولهٔ توپ و تفنگ و قوت سر پنجهٔ اقبال تيموريه بتسخير در آوردند و محصوران بعضي مقتول و مغلول جمعي بقول امان خواستن و قلعه سپردن مامون گشتند - خانجهان لودي از ملاحظه مغلوب گرديدن نظام الملک بو صدمات فوج دريا موج پادشاهي و اثر بلاي قحط و وبا که

از بلیهٔ ناگهانی آسمانی دران ملک روی داده و از هر طرف چون صدای نفسی نفسی روز محشر بگوش هوش باختهٔ او رسید با مال و عیال و جمعی که رفیق روز بیکسی با او مانده بودند بر آمده بقصد سمت شمالی راه کتل انتور که از راه های قلب مشهور است فرود آمده از دهرنگاون و جوپره (101) شده سرحد سلطانپور و تعلقهٔ اداس طرف چپ گذاشته از آب نربدا عبور نموده بعد عرض حضرت اعلی عبد الله خان را که زیر کوه غردا پور و سید مظفرخان را که در حضور بود و هر دو بعد از بیماری صحت یافته بودند مامور فرمودند که بلا توقف و اهمال درپی خصم بدسگال شتابند - و سرفراز خان و درگا داس و مادهو سنگه و یکه‌تاز خان و جمعی از امرا با دو صد گرز بردار شجاعت پیشهٔ شدید شیر شکار مرخص گشتند - و حکم شد که دو گرز بردار نزد عبد الله خان رفته از راه سلطان پور و بیجا گره سزاولی نموده از آب نربدا بگذرانند - و دو دو گرز بردار همراه هریکی از امرای نامدار مامور گشته مقرر فرمودند که همه را بکنار آب باهم ملحق سازند - عبدالله خان و سید مظفرخان در سرحد بیجا گره بهم پیوسته کوچ بکوچ طی مسافت مینمود - چون بسرونج مالوا رسید خبر یافتند که خان جهان دو روز قبل از ورود لشکر ظفر اقبال عدو مال آنجا رسیده دو حلقهٔ فیل از فیلان پادشاهی که آنجا بودند گرفته از صدمات تعاقب لشکر پادشاهی استقامت نورزیده پیشتر مرحله پیما گردید - چون وقت

---

(101) ن - چونپره *

عزیمت خان جهان از حضور بدکهن عبور بتعلقهٔ بکرماجیت پسر جهجار بندیله واقع شد بکرماجیت شرط ضیافت و اعانت و بدرقه همراه دادن بجا آورده مغضوب بارگاه آسمان جاه گشته بود - این دفعه که باز بامید دستور سابق بآن سرحد رسید بکرماجیت که در تلافی تقصیر گذشته انتظار صید جستهٔ سابق میکشید بعد شنیدن خبر نزدیک رسیدن آن سرگشتهٔ وادی حیرانی که هیچکس را چنین روز ندامت نصیب مباد با فوج خود سوار شده بقصد شکار تاخت و تاراج و دستگیر ساختن آن صید افکار خود را نزدیک آن برگشته روزگار رساند قضا را خان جهان از شنیدن ارادهٔ او ازان سرحد تند و جلد معه عیال که پابند وبال جان او بود گذشت و دریا خان که نیم کروه عقب خان جهان بطریق چنداول میرفت مقابل بهم شدند و هر دو گرم دار و گیر گردیدند بعد کشته شدن افغانان و راجپوته طرفین گولهٔ تفنگ قضا بر پیشانیٔ دریا خان خورد و کشتیٔ حیات دریا را حباب وار غرق بحر فنا ساخت - راجپوتان که از پیش رفتن سردار خبر نیافته بودند دریا خان را خانجهان تصور نموده بودند سر او را بریده بتاراج مال و عیال و قتال همراهان او پرداختند - خانجهان آنروز فرصت یافته جان بسلامت بلا تردد آفت بدر برد - همراهان دریا خان شرط غیرت و جانبازی را کار فرموده بعضي ناموس خود کشته قریب چهار صد افغان با پسر دریا خان غرق دریاي خون و هلاک گردیدند و قریب دو صد بندیله کشته شدند و بکرماجیت سر دریا خان را با پسر او بحضور ارسال داشت و در جلدوي ان بعطاي خلعت و جمدهر و شمشیر مرصع و نقاره بلند آوازه گردیده - و خانجهان

ازکشته شدن دریا خان که همدم و همراز و محرم باوفاي خود میدانست غرق درياي حيرت و سرگرداني گشته بايدهٔ پرنم سر از قدم نشناخته بطريق يلغار مرحله پیما گرديد - چون پانزده کروهي سندرهه رسید ازانکه همراهان خان جهان و ستوران از يلغار چندروزه مانده و کسلمند و زخمي گرديده بودند و خانجهان را نيز از تردد راه و فكر آبروي ناموس و غيرت نام هوش بباد داده بود يکروز بالتماس پيك اجل مقام ضرور گرديد - درينضمن سيد مظفرخان بارهه که بجاذبهٔ شجاعت ازلي همه جا پیش‌قدم بود چون بازيکه تاز و بالاي سرنوشت رسيد و خانجهان خبر يافته بحالتيکه خدا نصیب هیچ بندهٔ خود نسازد چارهٔ کار درين کار دید که پانصد سوار لائق کارزار که مددگار و یار بیکسي توان گفت با خود نگهداشته باقي سواران زخمي را همراه خزانهٔ و بهير تاراج گشته که مانده بود یکمنزل پیشتر روانه ساخت و خودمقابل سید مظفرخان آمادهٔ کارزار و جان سپاري گرديد و عجب مقابله و مقاتله رستمانه از هر دو طرف رو داد که سیدان بارهه مقابل شمشیر افغانان که هريکي چون سد سکندر ثبات ورزيده داد شرط نمکخواران آخر روز میدان پروانه وار بران شعله کوه زده جوهر شجاعت بر روي کار آوردند و از افغانان نيز چپقلش هاي مردانهٔ مرد ربا بظهور آمد که سادات بارهه افرين گفتند و بحملهاي هاشمي و حيدري که در مقابل افغانان جانباز نمودند هرطرف که خانهٔ زين خالي ميشد مضاعف آن سر و جان طرف دیگر بباد فنا میداد و شمشیرها از غلاف بلا مدد دست بر آمده جوهر برش ذاتي را بر روي خصم بعرصه نمودار میگشت		* بیت *

چو برق از رگ ابر بهر مصاف * برون گشت شمشیر خود از غلاف
چنان گشت دست و بغل کارزار * که شد تیغ ها جفت مقراض وار

شیرزاد خویش خان عالم دران گرمي هنگامه رسیده تحفه جانرا نثار راه کار ولي نعمت نمود و درگا داس راجپوت نیز بهم چشمي او بعد دست و پا زدن بهادرانه رخت هستي بباد فنا داد بعده که خانجهان اکثر همرهان را زخمي و پاي برکاب سفر آخرت دید خصوص محمود خان پسر او که بمدد غیرت افغاني و جانبازي حرکت مذبوح مینمود نفس او چون دم آه سحر خیزان چشم بر راه دم واپسین اجل بود طعمهٔ تیغ سادات گردید - پسر دویم خانجهان از گولیٔ تفنگ زخمي شد و از تردد کارزار مانده و خود و خانجهان نیز زخم نمایان برداشت ناچار ثبات قدم ورزیده برعایت پاس ناموس اصلا بهیچ چیز مقید نگشته فیلان و اسپان و همرهان زخمي که تاب سواري نداشتند درانجا گذاشته مرحله پیماي بادیهٔ حیراني گردید بلکه بعضي اسباب کار آمدني و چارپایه معیوب عمدا میگذاشت که بهادران غنیمت دوست براي بدست آوردن آن دمي و نفسي مشغول گردند - و افغانان اجل رسیده آن تفرقه را غنیمت و فضل الهي میدانستند که جان سالم بدر توانند برد - بست زنجیر فیل بدست شیران فیل گیر و باقي فیلان و اسپان خوب و توپ و علم بتصرف امر سنگ زمیندار بهاندون آمده با فیلان دیگر بحضور رسیدند - خانجهان که با مردم بقیة السیف و همدمان چند بقصبهٔ کالنجر رسید قلعداران انجا سر راه برو گرفته اکثر رفقاي او را زیر تیغ آورد - و حسن خان پسر خانجهان با جمعي اسیر گردید و

خانجهان ازانجا نیز جریده بقصد جان بدر برون تا تالاب سندرهه عنان نکشید درآنجا خاک اجل دامنگیر و نفس گریبان گیر گردید و دل بمرگ داد - همدمان و همرزم را چند بار قسم هاي شدید براي جدا شدن داد و درجان بردن مختار ساخت - چند نفر جانرا عزیز داشته ترک رفاقت نمودند و جمعي را که حق نمک دیرینه و رعایت وفاداري از نقد جان عزیز نه نمود ترک رفاقت نه نمودند - هریکي بزبان اخلاص بیان گفتند که اگر سر برود از سر پیمان نرویم - درین ضمن سید مظفر خان با مادهو سنگه و دو صد گرز بردار چون بلیهٔ آسماني بر سر آن اجل گرفته ها رسیدند و ان سرگشتهٔ برگشته طالع با عزیز خان نام پسر که از همه عزیزتر مي داشت و تا دم واپسین رضا بمقابل شدن او نمي داد پیاده شده با چند افغاني که مانده بودند دو فیل را پناه و مورچال ساخته با فوج مقابله و مقاتله اغاز نهادند - مادهو سنگه و گرز برداران پیش آهنگی نموده حمله اور گشتند و خان جهان چون شیر تیر خورده زخم رسیده غرش کنان ده نبرد رستمانه پرداخت *

* بیت *

خرامیده شیران بگشت آمدند * نهنگان ز دریا بدشت آمدند
دران عرصه شوری بر انگیختند * که در چشم محشر نمک ریختند
ز برند گیهای شمشیر کین * لب زخم بر تیغ گفت آفرین

و آن از جان سیر آمده خون گرفته در عرصهٔ کارزار هیچ وجه کوتاهي ننموده داد مردانگي میداد تا طناب عمرش به تیغ اجل بریده گشت و به برچهي مادهو سنگه از پا در آورد و باوجود زخم

دیگرکه پیاپی رسید باز بعد از افتادن خود داری نموده نشسته تا دم واپسین از دوست و دشمن آفرین شنیده در جواب محاربهٔ حریف کوتاهي و پهلو خالي ننموده تا رسیدن سید مظفرخان بدست یاری حربهٔ جان ستان بعالم بقا شتافت - گویند شاه قلي نام گز بردار سر اورا از تن جدا ساخت - از جملهٔ افغانان که همراهی او از اکبر آباد کرده بودند دیگر جمعي که آمده باو ملحق شدند سوای چند افغانان که در راه بسبب رفاقت عیال دستگیر شدند سي نفر دیگر زنده مانده بعد فراغ کار او جان بسلامت بدر بردند دیگر همه طعمهٔ تیغ و تیر و سنان و گولهٔ تفنگ سوزان گردیدند و تا دم واپسین بلکه بعد از ارتحال و انتقال خان جهان از تنگنای سرای بیوفا بتقدیم وفاداری شرط جان سپاري بجا آوردند * بیت *

نیا سود لشکر زخون ریختن * ز دشمن بدشمن در اویختن
سر سروران زیر گرز گران * چو سندان نزدیك اهنگران

و دران روز نبیرهٔ سید مظفرخان با بیست و هفت نفر جان باز شرط جان نثاری بجا آوردند و چندی از سادات و راجپوتان بخال و خط زخم نمایان گلگونهٔ غیرت آرایش چهرهٔ ساخته علم شهرت بر افراشتند - عبدالله خان که بعد از اتمام کار گفتگوبر سر تقسیم سرها و تصرف نمودن اسپان و یراق مقتولان میان گرز برداران و بعضي سادات کشیده بود رسید - و لشکر فراغ این هرج و کساله زبان را آشنا ساخت و سرخان جهان با همراهان و پسراو همراه گرز برداران و خواجه کامگار مولف جهانگیر نامه روانهٔ بارگاه آسمان جاه ساخت و جان جهان نام پسرخان جهان که زنده خود را کنار کشیده نزد زن

دریا خان رفته بپناه آورده بود زن مذکور اورا گرفته بود مصحوب جلال برادر خورد بهادرخان بمعرفت یکه تازخان روانهٔ درگاه اعلی ساخت - بنازم خدای را سری که با چندین هزار سران سر کله می زده باشد و از چنان ادنا پایه به چنین مرتبهٔ اعلی رسیده پادشاه زادها را بغرور جاه و مرتبه و شجاعت بخاطر نمی آورد چنانچه ابتدا مایهٔ نزاغ و کم توجهی حضرت بحال او از غرور و تبختر و خود سری آن افغان جهالت نشان گشته درین ضمن آه دودآلود کدام دل رنجیده و تیر آه عرش گذار کدام ستم کشیده در ایام حکومت رانی هرچهار صوبهٔ دکهن که با دو پادشاه دعوی همسری داشت کار گر گشته باشد الحال بدین بی اعتباری و خواری برسر سنان برای عبرت دیگر خود کامان غافل از درگاه منتقم حقیقی جلوه کنان شهر بشهر تشهیر می یابد

* بیت *

کجا این سرو اعتبار سنان (102) * مگر از پی عبرت دیگران
سر یرا که بودی ز صندل بدرد * زمانش بدارد پر از کاه و گرد

وقتی که حضرت اعلی کنار دریا برکشتی نشسته سیر دریا و تفرج آب تپتی برهانپور می نمودند خواجه کامگار آن سر را بنظر پادشاه آورد - حضرت شکر دفع فساد بجا آورده حکم نواختن شادیانه فرمودند - آورندهٔ سرو همه بندهای جان نثار که دران پیکار وکارزار سبقت از یک دیگر ربوده بودند باضافها و خلعت و اسپ و فیل و جواهر سرفرازی یافتند - چون سر دریا و سرخان جهان

---

(102) ن - چنان *

پیهم و بتفاوت سهل از نظر گذشت طالبا این قطعهٔ تهنیت بدیهه گفته بنظر گذراند * قطعه *

این مژدهٔ فتح از پی هم زیبا بود
این کیف دوبالا چه نشاط افزا بود
از رفتن دریا سر پیرا هم رفت
گویا سر او حباب دریا بود

و پسند طبع دشوار پسند افتاد فاعتبرو ابا اولی الابصار ورد زبان و سامعه افروز صاحب سروران پند نیوش گردد *

ذکر قحط سال دکهن که بسال غم موسوم گردید

چون رزاق عباد بعد از ظهور کمال بی‌اعتدالی در وفور عصیان ورزیدن و اقسام قبایح که انسان صورتان ابلیس صفت در درگاه خطابخش جرم نیوش می نمایند و هردم و هر لحظه در عالم جوانی بعد از ایام جهالت آنچه ازین عاصیان نامه سیاه افعال قبیحه بظهور می آید و از بیسروان سیاه نامه هرچه نافرمانی و زشتی اعمال سر می زند اگر مخلوقات روی زمین را روزی ده بار بانواع سیاست و بلیات مبتلا ساخته باتش جلالت بسوزاند و احیا سازد و باز جزای کردار اورا درین دیر مکافات بکنار او گذارد از صد یکی تلافی بظهور آمدن محال محال محال - اما هرگاه نافرمانی از حد گذشت جذبهٔ قهر الهی بوسیلهٔ نزول بلای قحط و وبا و دیگر عقوبات خبردار می سازد چنانچه ابتدا در سال هزار و سی و نه از وفور رحمت که بزحمت روان نعمت بنده های عاصی مبدل گردید آفت آب زدگی برگ سبز زراعت و بیخ نباتات را چنان تباه ساخت که

دران سال اصلا حاصل آن بعمل نیامد و شامت بندهای مغضوب درگاه الهي از دکهن تا احمد آباد غافل پیشگان بادیهٔ غرور را خبردار ساخته فی الجمله گوشمال داد اگرچه غربای بی بضاعت را تنبیه بظهور آمد اما متکبران با ثروت و مال داران با نخوت که خان جهان را پر از انبار غله و نقد وافر و ذخیرهٔ همه ماکولات درخور طول عمل مقابل کوتاهي عمل گنج در گنج اندوخته داشتند و بر حال دیگران رحم نداشتند ازان گوشمال و زیست سراپا ملال چندان بهوش نیامدند - و در سال هزار و چهل که تاریخ آن سال سراپا قهرجبار حقیقي سال غم یافته اند از ابتدای تیر ماه الهي آخر مهر ماه این چهار ماه ایام برشکال که سبب پرورش اطفال نباتات و نشونمای سبز پوشان مهد زمین است چنان امساک باران روداد که برای پارچهٔ ابرسفید و سیاه چشمهای گرسنه چشمهان مبتلا بجوع سیاه و سفید میگردید لکه ابر ظاهر نمیگردید - و بمرتبهٔ آسمان بر زمین بخل ورزید که قطرهٔ شبنم بر زمین نرسید از نائرهٔ قحط و غلا که از بد ترین بلا و بلیهٔ آسماني است سموم گرسنگي و بي برگي خرمن هستی بي بضاعتان را بباد نیستي داده دایهٔ بیرحم ابر را بر اطفال نباتات چنان سنگ دل ساخت که تا انقضاي موسم رضاع زراع و پرورش نباتات و حبوبات قطرات مطرات را از سر پستان سحاب باز گرفت

* بیت *

چنان اسمان بر زمین شد بخیل * که لب ترنکردند زرع و نخیل

از صفحهٔ زمین و زمان نام نان چنان بي نام و نشان گردید که در

دکان خبازان و طبلهٔ عطاران بجز گاوزبان از خوردني و دوا که گاه گاه اهل دول را میسر مي آمد دیگر چیزی که آرایش تختهٔ نان بایان تواند شد دیده و شنیده نمي شد * بیت *

نشان از ابر باران آنچنان رفت * که گفتي برج آبي ز آسمان رفت
هوا گر قطره ابری جلوه میداد * بدی بي آب همچون کاغذي باد
اگر یك قطره آبي آتشین بود * چو آب آبله پرده نشین بود

بجز زبان خشك که بکام گرسنه چشمان چسپیده بود سوخته نانی در تنور یافت نمیگردید و غیر از چشمهٔ چشم گرسنه چشمان که از آتش جوع در جوش بود یکي در باز نمودار نبود - الحاصل آفت قحط سالي بکمال شدت منجر گردید - و فریاد و فغان بي نوایان و جوش و خروش بي بضاعتان بفلك برین رسید و شمار موتی از احاطهٔ حصر و عدد در گذشت - و طریقهٔ کفن و دفن از الکهٔ دکهن مرفوع القلم گردید - و عزا و نوحه بمژدهٔ نجات یافتن از بلیهٔ جوع بشادی و مبارك باد مبدل گشت و ساکنان آن دیار را عزم غربت چون احرام کعبه بستن واجب شد - و فوج فوج از مستمندان بي بضاعت و جوق جوق از صاحب ثروتان حوصله باخته رو به دیار شرقي و شمالی گذاشتند اما از کم قوتي و بي مایگي سواي کچکول گدائي توشهٔ زاد و راحله بر نمیداشتند و اکثري از ضعف و ناتواني بمنزل اول نا رسیده بخدا میرسیدند - ودر هر گوشه و کنار شهر وصحرا سوای کله و استخوان آدم بجای تخم غله و دیگر حبوبات کاشته نمي یافتند * بیت *

ز بس در کوچه فرش مرده افتاد * نشان از کوچهٔ تابوت میداد

بسان شیشهٔ ساعت دو دنیا * پر از خالي شد از موتي و احیا
از نگاه تند گرسنه چشمان قرص ماه در کاستن و از دود آه حسرت
نگاهان شعاع آفتاب در رنگ باختن ضرب المثل گردید * بیت *
نظرها قرص مه را کرد تاراج * بنان شب فلک هم گشت محتاج
ز تنگي گر فقیر و گر غني بود * بخوان رزق او غم خوردني بود
از مردم ثقهٔ آنوقت آنچه مسود اوراق در همان سر زمین مسموع نموده
و از کهنه دهقانان کهن سال شنیده و هرچه مولف بادشاه نامه
نوشته اگر تفصیل آن نگاشته آید محمول بعبارت پردازي و اغراق
خواهد گردید مجمل مي نگارد که کار مردم در آدم خواري بسماع
جگرخوار منجر گردید مادر و پدر مهربان خوردن گوشت جگرگوشهٔ خود
براي خلاصي جان او از عذاب جوع و مامون گردیدن خویش از خوف
هلاک نسبت آدم خواران بي باک از افعال حسنه مي پنداشتند -
اگر خوان رسمیات شادي که درمیان نبود و ماکولات دیگر بطریق
ندرت میر و وزیر بخانهٔ همدیگر میفرستادند از ملاحظهٔ گرسنه چشمان
دایم الصوم که خود را چون بلاي ناگهاني بران خوان میزدند ببدرقهٔ
شمشیر و سپر که بر سر حامل آن حایل نموده سپر در سپر مي
یافتند - از آفت دست برد و هجوم آنجماعه محفوظ میداشتند - اگر
تنگدستي بدست گرسنه مستي تنها مي افتاد از سر گوشت خون
آلود حلال او نمیگذشت و نان بایان استخوانهاي بوسیده وقت شب
اورده از آسیا گذرانده قدري آرد گندم نو زکهنهٔ تلخ شده و هرچه
میسر آید داخل نموده نان پخته بطریق تحفه و هدیه براي
مالداران مي بردند - تا آنکه کجه آنها نزد حکام گل نموده و گوشت

مردهٔ خشک شدهٔ آدمي بدست هرکه افتاد بآب تر نموده بروغن پيه چشم و شعلهٔ آتش دل خود کباب ساخته تناول مي نمود - اهل بازار با خادمان مزار و قبرستان همداستان شده بر سر بيع و شراء گوشت مردهٔ تازه و سال خورده گفتگو بکوتوال و ارباب عدالت ميرسانددند و تنبيه مي يافتند گويند - روزي ضعيفهٔ مويه کنان و موکنان قضيه نزد قاضي آورد که فرزند و جگر پارهٔ خويش را از غلبهٔ آتش جوع خود بملاحظهٔ شدت اضطرار همسايه که هميشه همکاسه بوديم خود بذبح و اکل آن راضي نشده بهمسايه تواضع نموده بمذبوح ساختن و پختن ان ماذون ساخته گفتم مرا هم بقدر فرو نشاندن اتش جوع لقمه خواهي‌داد ان بيمروت دور از انصاف مرا از پارچهٔ استخوان و ريزه گوشت جگر گوشهٔ ام متمتع نساخت و از قلت کم يابي کاه انسال چه نويسم که اگر بواي خلال ريزهٔ کاه مطلوب ميگرديد بوزن شعشعهٔ طلا بتلاش بهم ميرسيد - چنانچه شاعري گراني و کميابي علف رابدين حسن ادا بيان نموده *بيت*

بهوش باش که‌زندان که فروش ترا * بجاي کاه‌مبادا که‌زعفرانت دهند

و از جنس بقولات چه شرح نمايم که هم وزن زمرد و زبرجد بجد و کد تمام دست بهم ميداد - شهرها از بيرون رفتن متوطنان موروثي و بهلاک شدن هزارها که هر روز از هر محله و بازار خالي ميگرديد بويرانه منجر گرديدند - و در هر کوچه و محله بجاي اب باران غم مي باريد - و بسال غم چنانچه تاريخ قحط ان سال بذکر در امده موسوم گرديد - پادشاه حق اگاه براي جاري نمودن لنگر در هر شهر و قصبه هاي مشهور خصوص برهانپور مامور فرمودند که چه از سرکار

پادشاهي و چه از طرف يمين الدوله و ديگر امراي نامدار در رسانيدن مبلغهاي خطير بسيار بمحتاجان تاكيد بكار برند - چون اكثر پرگنات دكهن خصوص صوبهٔ خانديس و بالاگهات از افت قحط سالي ويران مطلق شدند ازانجمله پرگنهٔ نندگانو و باهل و سلطان پور و غيره محالات متصل دامن كوه يک قلم رو بويراني اورده بودند سي و چهل كرور دام تخفيف داده از اصل جمع دامي كم نمودند و سواي ان ديوانيان دكهن تا مدت دامهاي محالات ويران شدهٔ دكهن را تخفيف مي دادند از جملهٔ آن سلطان پور كه چهل سال ويرانهٔ محض بود و در صوبداري خان جهان بهادر و ديواني حقيقت خان و گنگارام نام عامل بعد تخفيف تام بآبادي آن كوشيده و رعاياي اطراف را آورده آباد ساخت - حاصل كلام در چنان ايام ملالت انجام اعظم خان بحسن تردد جانبازي بهادران كه بتحرير تفصيل آن قلم را رنجه داشتن تحصيل حاصل است قلعهٔ دهارور را كه در باري او شهر كلان مشهور آباد بود و لک ها مال به بيع و شرا در مي آمد مفتوح ساخت و جمع كثير دران يورش بكار آمدند هفت (103) فيل و هشتاد اسپ نظام الملک و جواهر وافر و مال زياده از حساب از اندرون و بيرون قلعه بدست اعظم خان آمد و آنچه بتاراج رفت رفت گويند هيچ كس از لشكريان نبود كه صاحب زيور و مرواريد نشده باشد و براي اكثر مردم نكبت قحط سالي بعيش مالداري مبدل گرديد و بجاي ظرف گلي ظروف چيني و غوري باستعمال درآمد و طلا ونقره

---

(103) ن - هفتاد فيل

بنصف قیمت به بیع و شري رسید - بعده که خبر تاراج شدن و بدست مردم آمدن از جواهر وافر باعظم خان رساندند فرمود که از جنس جواهر و مصالح توپ خانه و چارپاي قیمتي و چاهاي غله هرجا که باشد بضبط سرکار در آورند باقي را به سپاه و تاراجیان واگذارند و جدهٔ مادري نظام الملک با جمعي از خویشان آن خاندان و جمع کثیر اسیر گردیدند ازان جمله چند مرد و زن با نام و نشان را نگاهداشته با عریضهٔ فتح نامه بحضور روانه ساخت باقي اسیرانرا ازاد نمود بعد عرض اعظم خان با همراهان بعنایات پادشاهي معزز و مفتخر گشته براي تنبیه دیگر مخالفان و امداد لشکر پادشاهي که قلعهٔ قندهارك را محاصره داشتند روانه گردید •

درین ضمن خبر رسید که رندوله خان که از امرای با نام و نشانست باشارهٔ عادل شاه برای رسالت و پیغام مصالحه و درخواست قلعهٔ قندهارك نزدیک رسیده اعظم خان مقام نموده خلف صدق خود ملتفت خان را با یاقوت خان حبشي باستقبال او فرستاده باعزاز نزد خود طلبیده بعد ملاقات و اداي پیام محبت التیام از کلمه و کلام او ظاهر شد که چون رندوله خان با ده هزار سوار همراه فرهاد خان پدر خود براي حراست ملک عادل شاهیه مقرر است و سابق با عادل شاه صلح باین شرط شده بود که بعد اعانت فوج پادشاهي که در استیصال نظام الملک کوشد از جملهٔ قلاع نظام الملک پنج قلعه با بعضي تعلقه طرف کوکن باو عنایت نمایند معهذا عادل شاهیه در باطن نمی خواستند که استیصال نظام الملک بالکل شود و در معاونت افواج

بادشاهي كجدار و مريز بعمل مي اوردند الحال التماس دارند كه از جملهٔ قلاع موعودهٔ قلعهٔ دهارور را منجملهٔ آن پنج قلعه كه در عهد نامه بشرح بيان در آمده بعادل خان عنايت فرمايند و الا عهد شكني مادهٔ دل شكستگي خواهد گرديد اعظم خان در جواب گفت اولا وعدهٔ عطاي قلعه ها كه موقوف بر اعانت و مدد شما در تاديب نظام الملك بود اصلا بظهور نيامد و وقت تسخير قلعهٔ دهارور نيز بالكل اثر معاونت ظاهر نگرديد دريذصورت درخواست شما و اظهار طلب ايفاي عهد بيجا و بيموقع است و صلاح كار در تلافي گذشته كه عذر خواه تغافل سابق تواند گرديد در اينست كه چون فوج عدو مال براي تنبيه بقية السيف مخالفان پايان گهات متوجه شده شما را بايد كه درين نواح با فوج شايسته كمر جهد بسته چشم بر راه و گوش بر آواز آوارگي لشكر نظام الملك باشد كه هرگاه آن هزيمت يافتگان از چنگل شيران فيل شكار چون آهوان دشت ادبار جسته و خسته آوارهٔ اين سمت گردند سر راه بر ايشان گرفته جوهر تردد خود ظاهر سازيد بعد ظهور خدمات پسنديده از طرف شما براي قلعهٔ مفتوحه بحضور التماس نموده خواهد شد و درجهٔ پذيرائي خواهد يافت - القصه اعظم خان رندوله خان را طرف نانديرمرخص ساخته خود بقصد معاونت تسخير قلعه قندهار روانه گرديد نظام الملك كه براينمعني اطلاع يافت صلاح كار خود دران ديد كه با عادل خان مصالحه بشرط دادن قلعه شولا پور كه از ابتدا ميان هردو مادهٔ نزاع موروثي همان قلعه بود نمايد و عهد و پيمان اتفاق را تازه سازد لهذا رسولان چرب زبان فرستاده نفاق را باتفاق مبدل ساخت و

براى مدافعهٔ لشكر پادشاهي هم عهد و پيمان گرديدند - بعده كه بر مقرب خان و بهلول خان نظام شاهيه از صدمات افواج قاهرهٔ عرصه تنگ گرديد بقصد فرار خطي بزندوله خان مشتمل بر اظهار اتحاد سابق ولاحق بچاپلوسي نوشتند - درين ضمن نوشته اعظم خان نيز رسيد مبني برين كه مخالفان ارادهٔ آوارگي به بالاگهات دارند طريقه هواخواهي درين است كه مطابق قرار سر راه بر انها گرفته اميدوار نتايج باشند - رندوله خان كه از سبب صلح و صلاح هردو عمدهٔ دكهن بر قرار خود بحال بود در جواب عذر دفعيه آميز نوشت و در معاونت نظام الملك كوشيدن گرفت عازم خان حقيقت را بحضور معروض داشت - بعد عرض سردار خان را با سه هزار سوار و سيد دلير خان را با سائر احديان كه همراه خواجه ابو الحسن بودند و خواص خان و رشيد خان نزد اعظم خان روانه ساختند و اعظم خان بعد رسيدن كومك بتاخت و تاراج قصبهٔ پريندهٔ تعلقه عادل شاه پرداخت و بازارها را آتش داده عمارت ها را سوخته بتسخير قلعه متوجه گرديد و در اندك فرصت ديوار حصار از ضرب گوله و صدمهٔ فيلان كوه هيكل بتزلزل در آورده كار بر محصوران تنگ آورد و احاطهٔ اول قلعه را مفتوح ساخت درين ضمن محصوران توپ كلانرا پر از آهن پاره و پل سياه نموده جانب لشكر آتش دادند و چند نفر كارآمدني و چارپا ازان هلاك شدند و براي باقي مردم لشكركه از گرسنگي فاقه و لاغري چارپايان بجان آمده بودند و في الحقيقت قوة حركت و تردد درانها نمانده بود و از كهي سواى نام و نشاني پيدا نبود دستاويز پس پا شدن بدست آمد و محصوران

از مشاهدهٔ آن تقویت تازه بهم رسانده از اندرون برآمده مردمیکه دران حصار داخل شده بودند پارهٔ را بقتل آوردند و جمعی با جان سلامت برآمدند ملامت فرار را بربرباد دادن جان اختیار نمودند - و بعد از محاصرهٔ چند روز دیگر عازم خان نظر برسختي که لشکر از طرف قحط و نرسیدن رسد و قوت لایموت حیوان ناطق و غیر ناطق میکشید و پوست خشک بر قفس استخوان انسان و جانوران مانده بود تسخیر قلعه را بر وقت دیگر موقوف داشته از پای حصار قلعه برخاست و خود را بدهارور رساند - آصفخان از بالا گهات و سید مظفر خان و عبد الله خان از مهم خانجهان بحضور رسیده دوازدهم شعبان سنه مذکور شرف ملازمت دریافتند - سید مظفر خان را بخطاب خان جهان از اصل و اضافه پنج هزاري پنجهزار سوار مفتخر ساختند و عبد الله خان باضافه هزاري هزار سوار و عنایات دیگر مع برادري و همراهان سرفرازي یافت و هر یکي در خور پایه کامیاب گردید و احکام عتاب و عنایت امیز درباب تنبیه افواج نظام شاهي و تسخیر قلعه جا بجا صادر شد و فوجها مع توپ خانه روانه گردید ٭

ذکر سوانح و جشن سال پنجم از
جلوس مطابق سنه هزار و چهل هجري

هفدهم شعبان المعظم جشن جلوس سال پنجم منعقد گردید حکم شد که وجه خرچ آرایش و دیگر لوازم بزم و نشاط بمستحقان جان بلب رسیده و گرسنه چشمان از جان سیر آمده رساندند - رشتهٔ بي نوائی عالمی که از قحط و غلا بانواع بلا گرفتار بودند بریده گشت و در قالب پوست و استخوان کهنهٔ برنا و پیر مستمندان

جان تازه بهمرسیدن گرفت - محمد علی رسول ایران با نامهٔ شاه صفي ملازمت نموده خلعت و تاج قزلباشي و جیغهٔ مرصع و خنجر الماس و دو خوان طلا و پاندان مرصع معه نه پیالهٔ ارگجه که قیمت جمله بیست هزار روپیه باشد عطا فرمودند و ارمغان شاه ایران سه تفوز اسپ معه دیگر تحف آن بلاد بقیمت سه لک روپیه از نظر گذشت - و همان روز پنج لک روپیه با جواهر وافر و نیلان کوه پیکر فرستادهٔ قطب الملک بعرض رسید ٭

از وقایع صوبهٔ اله باد معروض گردید که ابدال نام کافر بد فرجام که قلعه و حصار متعدد در جنگل پر از اشجار احداث نموده علم طغیان بر افراشته مردم آزاري وقطاع الطریقی مي نمود بسعي و تردد قلیچ خان بعد امتداد کشیدن محاصره و بدرجهٔ شهادت رسیدن جمعي از بندهاي پادشاهي قلعها مفتوح گردیدند وقریب هزار کافر زیر تیغ غازیان اسلام در آمده راه دارالبوار پیمودند - و زیاده از هزار نفر صغیر و کبیر زن و مرد را آن شقي جوهر نموده خود قابو یافته آوارهٔ دشت ناکامي گردید - و مال و اسباب زیاد بتاراج لشکر اسلام در آمد و جا هاي قلب توابع آن را آتش زدند و آن کفر آباد را باسلام آباد موسوم گردانیدند و بتخانها را مسجد ساختند ٭

دیگر از فتوحات آن سال تسخیر قلعهٔ ستوندهٔ است که از سعي سپه دار خان بعد تردد نمایان مفتوح گردید و مقدم مفسد پیشهٔ آنجا خود را سید میگرفت امان خواسته بتجویز سپه دار خان بمنصب سه هزاري هزار سوار سر افرازي یافت - نصیر خان

که سال گذشته بقصد تسخیر قلعه و قصبهٔ قندهار شرط سعي بجاآورد
بسبب بعضي موانع دست بر داشته موقوف بر سال آینده داشته
بود دریندولا باتفاق شهباز خان و غیره بطریق ایلغار جلو ریز بر قصبهٔ
مذکور رسیده باوجود خبردار شدن و تردد نمایان نمودن مخالفان که
سرافراز خان و سمندر خان و سیدي سرور حارثان قلعه و قصبه از
سر دادن توپ وتفنگ و دیگر آلات آتشباري از اطراف قلعه کوتاهي
ننمودند - بهادران کشور گیر و دلاوران قلعه کشا بانواع تدبیر و سعي
تهوریها بکار برده اول قصبه را بتصرف والا در آوردند و قریب شش
هزار مرد و زن صغیر و کبیر دستگیر شدند - و پانصد اسپ و صد شتر
با مال وافر و دیگر اشیا که از سرکار خاصهٔ نظام الملک درانجا بود
سواي امتعه واقمشهٔ تجار و رعایا بتصرف مردم پادشاهی درآمد و
مال و مبلغهاي خطیر بتاراج رفت - و سر افراز خان حارث آنجا
بهزاران هراس جان بسلامت بدر برده خود را بنظام الملک رساند
و نصیرخان اسیران را ازاد ساخته همت بتسخیر قلعه گماشت - بعد
ترددات نمایان و محاصرهٔ چندگاه که نقب ها بپاي حصار رسانده در
فکر پر نمودن باروت بودند که لشکر کومکی دکهنی ها بسرداري
رندوله خان و بهلول خان رسید معهذا که از جملهٔ نقب ها یک
نقب زیربرجي که ملجاء وقلعداران محصوران بود آتش داده
پانصد نفر پرانده بودند مردم قلعه به پشت گرمي کومکیان که از
چار طرف بر مورچال ریخته صداي دار و گیر بلند ساختند آشوب
قیامت برپا شد از زیر و بالا متصل هم گولهٔ توپ و زنبورک و حقه
آتش بار و بان شرر افشان و سنگهاي فیل ربا نازل شدن گرفت و

تزلزل عظیم در لشکر افتاد بیت

ز تیر دلیران پیکار تیز ٭ زمین لاله خیز آسمان لاله ریز

نصیر خان دل از دست نداده و دست از کارزار بر نداشته باوجود هجوم چنان خصم و باریدن تگرگ گولهٔ آتش که از بالا و پائین میرسید حملهای صف ربا و نبرد هاي مرد ازما نموده مخالفان را از پیش رو بر داشته و مصلحت کار دران دید که دران گرمي هنگامه کار زار که غرش رعد توپ و بارش گولهٔ آتشین هوش تهمتنان روز گار میبرد از جمله نقب هاي باروت فرش شده که سه نقب مصالح آتش زدن آن موجود شده بود آتش دهند - درین ضمن اعظم خان که از شنیدن خبر رسیدن فوج رندوله خان یلغار نموده بود رسید و بحضور اعظم خان نقب ها را آتش زدند و جمعي زیر دیوار آمدند و برخي همراه برج با مصالح آن پریدند - باوجود تزلزل پراندن یک برج و دیوار و تردد یورش بهادران لشکر نصیر خان باتفاق فوج تازه رسیده اعظم خان محصوران بمرتبهٔ سد راه گردیدند و بممانعت دفع حملهٔ یورش پیش آمده چنان شرط قلعداری بجا آوردند که جاي تحسین و آفرین خویش و بیگانه داشت و آن روز قلعه مفتوح نگردید و در تردد طرفین ظلمت شب حایل یورش گردیده وتمام شب مردم قلعه در برداشتن دیوار از مصالح چونه و سنگ که موجود داشتند و مردم پادشاهي در پر نمودن نقب هاي دیگر از باروت بروز آوردند صبح که تیغ دودمهٔ آفتاب جهان تاب براي تسخیر ربع مسکون نور افشان گردیده سر از برج مشرق بر آورد و مردم قلعه باهم

مصلحت نمودند آخر فردا روز هم این قلعه ها به تسخیر قلعه‌کشا خواهند در آمد و همه کشتهٔ تیغ قهر و سیاست خواهیم گردید صلاح کار درین است که امان طلبیده کلید قلعهٔ را حواله نمایم و خود را از بلاي اسیري و طعمهٔ تیر و سنان محفوظ داریم - پس هفت نفر فهمیده کار براي پیغام امان و سپردن قلعه نزد سرداران فرستاده کلید قلعه را سپردند - ده زنجیر فیل و صد و شانزده توپ که از جمله چهار توپ نامي باسم غیری کلان و غیري خورد (104) و بجلي و ملک ضبط بودند با اسباب دیگر بضبط اولیاي دولت قاهره در آمد *

دیگر از مدد طالع صاحب قران ثاني - آنکه چون بعد فوت ملک عنبر نظام الملک فتح خان پسر کلان عنبر را که سپهسالار صاحب مدار نظام الملک گفته مي‌شد ازسوئي ظن که خراب کن دیر کهن و خاصهٔ کامروایان الکهٔ دکهن است غافل گرفته محبوس ساخت و بجاي او تقرب‌خان که از غلامان عمدهٔ او بود سپه سالار و خواصخان حبشي را وزیر خود نمود بعده که از تقرب خان موافق چشم داشت بظهور نیامد و دکهني هاي دیگر که موافق رویهٔ بزرگان برهمکار که همیشه باني استیصال سلاطین خود گردیده اند حسد بکار بردند باز فتح خان را از قید برآورده صاحبمدار سلطنت ساخت - ازین معني تقرب خان رنجیده خاطر گشته رجوع باعظم خان آورده بمنصب شش هزاري شش هزار سوار و عطاي لک روپیه و دیگر انعامات سرافرازي یافت - صد و چهل نفر دیگر که همراه او از مردم با نام و نشان آمده بودند

---

(104) ن - عبری کلان و عبري خورد *

همه درخور پایه منصب وخلعت یافتند - بعده که اعظم خان بقصد
بسر بردن ایام برسات طرف بدر و دریافت ارادهٔ عادلخان روانه گردید
باوجود پیغام مصالحه بمیان آمدن از طرف رندوله خان و دیگر امرای
بیجا پور همینکه سه چهار منزل قطع نموده شد روزی بر سر کهی که
بر سر دیهي رفته بودند میان راجپوتان ومقدمان دیه جنگ در گرفت
و هر ساعت شعلهٔ آتش فساد بلند شدن گرفت و کومک از هردو
طرف میرسید و نایرهٔ جدال و قتال افروخته تر میگردید جمع کثیر
از طرفین کشته وزخمي گردیدند دربن ضمن قریب هفت هزار سوار غنیم
بسرداري رندوله خان و غیره سه چهار امیر نامي ناگهاني رسیدند
و مردم بقیة السیف کهي را درمیان گرفته بزد و خورد پرداختند و
بمرتبهٔ غلبهٔ دکهني ها ظاهر شد که شهباز خان با پسر خود از اسپان
پیاده شده داد مردانگي داده نقد جان را با شصت نفر دیگر در راه
ولینعمت نثار نمودند و رشید خان و بهادرخان و یوسف خان
با جمعي از راجپوتان بعد جنگهاي رستمانه زخم کاري برداشته علم
جان افشاني در معرکهٔ کارزار برافراشته بیهوش گشته افتادند - و جمع
کثیر دیگر از منصبداران و احدیان و برق اندازان کشته وزخمي
گردیدند حاصل کلام احدي ازان ورطه سالم نجات نیافت و اکثر مردم
زخمي نامي را که دکهني ها مي‌شناختند برداشته دست بدست
بطریق تحفه و هدیه نزد سرداران خود بردند - اعظم خان از شنیدن
این هنگامهٔ جلو ریز خود را رساند و فوج دکهني ها راه خود گرفتند
اعظم خان را که نظر بر کشتگان و زخمیان افتاد افسوس کنان براي
تیمارداري و محافظت زخمیان باقي مانده امر نموده مراجعت کرد -

اگرچه در تدارک این چشم زخم تاخت و تاراج بسیار و اسیر گرفتن بیشمار در ملک و تعلقهٔ بیجاپور نموده شد اما فایده بحال کشتگان و زخمیان نداد بلکه روز بروز زیاده مادهٔ فساد و فوج کشي و آدم کشی بیجاپور و نظام الملکي علاوهٔ فریاد وشداید قحط سالي دکهن میگردید *

ذکر واقعهٔ ممتاز محل بیگم

هفدهم ذي قعده سال حال ملکهٔ قدسي صفات ممتاز محل که روح جان پرور و همدم و محرم بستر حضرت اعلی بود بدرد زه که بعد امتداد ده پهر صبیهٔ متولد شد ازین منزل فاني بروضهٔ جاوداني بهزاران حسرت شتافت - ازین واقعهٔ جان کاه کوه کوه غم در دل پادشاه راه یافت و در تعزیت آن محرم و همدم دیرینه مدتها با سینهٔ پراخگر و دیدهٔ پراختر بسربرده ترک ملبوسات رنگین و عطریات و جواهر پوشیدن نمودند و در جشن و زن و جلوس نغمه و سرود شنیدن را صداي نوحه و ماتم تصور مي نمودند و هرگاه یاد مي آمد اشک ریزان گشته آه پردرد کشیده بدین زمزمه زبان را آشنا مي ساختند * بیت *

زندگي بهر دیدن یار است * یار چون نیست زندگي عار است

و هرگاه که بر سر مزار آن ملکهٔ ملکی صفات میرفتند دریا دریا لولوي آبدار از چشم گهربار بر سر قبر آن مرحومه مغفوره مي افشاندند و اکثر میفرمودند که دیگر لذت سلطاني بلکه مزه زندگاني نمانده و بي نظارهٔ دیدار آن دلدار غمگسار همه نشاط بکدورت و غم مبدل گشته - و هرگاه در حرم سرا تشریف میبردند اشک ریزان قدم گذاشته بادیدهٔ

پرنم همانوقت مراجعت مینمودند و میفرمودند که دیدن روی احدی خوش نمی آید - زهی سعادتمند زنی و خوشحال مردی که در ایام حیات باهم چنان نرد صحبت بازند که ایام فراق وجدائی بر آنها چنین کار نماید - فی الواقع هیچ نعمت دنیا به از همدم و رفیق صاحب غم خصوص چنان غمگساری که درآخرت نیز مسرت افزای همدیگر خواهند بود نیست - در خانه داری بیست و یکسال چهارده فرزند تولد شد ازانجمله هفت گل گلشن سلطنت باقی ماندند چهار پسر و سه دختر یک کرور روپیه در خزانهٔ مغفوره بر آمد آنرا با اجناس دیگر دو حصه کرده نصف به پادشاه بیگم و نصف بچهار پادشاه زاده تقسیم نمودند *

اعظم خان و تقرب خان از بالا گهات آمده شرف اندوز ملازمت گردیدند - درینولا بعرض رسید که فتح خان پسر عنبر بعد از خلاص شدن و سپه سالار نظام الملک گشتن درتلافی محبوس گردیدن خود موافق دستور نمک حرامان دکهن نظام الملک را غافل ساخته از روی دغا و تدبیر گرفته محبوس خود ساخت و حقیقت این حسن خدمت بخدمت حضرت اعلی معروض داشت و خود را یکی از بندهای مطیع عقیدت کیش و غلامان خیر اندیش آن درگاه وانمود - درین اوان معروض گردید که خواجه ابوالحسن با لشکر پادشاهی برای انقضای ایام برشکال در دامن کوهی نزدیک ناله که آب بسیار کم داشت چنانچه بخرچ لشکر وفا نمی نمود فرود آمده بود - نهم شهریورماه الهی از بارش سه روزه که پیهم واقع شد بمرتبهٔ آب ناله طغیان نمود که لشکر را فرصت

تبدیل مکان نداد - و از بالاي کوه سیلاب هاي کوه ربا فرود آمده تمام دامن کوهسار فرو گرفت و لشکررا هیچ طرف راه گریز نماند ناچار دست از همه اسباب برداشته هرچه توانستند بر داشت مع عیال و ناموس که بر فیلان و اسپان سوار بودند خودها شنا کنان با هزاران هراس و خواري ازان آب خون خار جان بسلامت بر آوردند و دیگر مردم لشکر که بار بردار و سواري نداشت و در آب دست و پازدن نمي توانستند معه زن و فرزند و آنچه داشتند زاد راحلهٔ کعبه با خود گرفته از راه نزدیک بدریاي شور پیوستند - از خزانهٔ خواجه ابوالحسن زیاده از یک خریطهٔ اشرفي و پنج خریطهٔ روپیه فرصت برداشتن نشد تا به بیچارگان بي سر و سامان که سواي یا بوي خشک شدهٔ قحط دیده نداشتند چه رسد *

همدرین روز ها از واقعهٔ اودیسه بعرض رسید که در همسایگي پرورش خان بارهه باروت فروشي خانه داشت در انبار باروت او آتش از غیب افتاد و خان مذکور با جمعي که در دیوان خانه باو هم بزم بودند از صدمهٔ باروت معه آن خانه پریدند *

ربیع الاولی جشن وزن قمري سال چهل و دویم بدستور هرسال انعقاد یافت - نصیرخان را بعطاي مراتب ماهي که در دکهن ازان عمده تر مراتب نمي باشد سرفرازي بخشیدند - و از سلاطین دهاي اول کسي را که ماهي عنایت نمودند همین بود - چون فتح خان پسر عنبر حبشي نظام الملک را که در محبوس خانه داشت خفه نموده روانهٔ دار البقا نمود و جمعي از امراي دیگر مثل خواص خان و عبدالله خان معلم که نظام الملک

اورا دخیل مصلحت ساخته و سید خلیفه قلعه دار و سادات خان
و سیدي بلال مخاطب بشمشیرخان و اعتماد راو و دیانت راو
و غیره دوازده نفر را همراه آن مظلوم هم سفر ساخت و جمعي را
محبوس نمود و حقیقت را به تمهید آنکه ارتکاب اختیار این
عذاب برای رضا جوئي آن جناب بامید نتیجهٔ آن نموده ام
بحضور معروض داشت و درج نمود که پسر ده سالهٔ اورا برای
مصلحت قایم مقام پدر تا رسیدن حکم ساخته ام بعد عرض
اگرچه درباطن از نمک حرامي آن ظالم بد مال بسیار بخاطر
نگراني نموده اما بتقاضاي امور ملکي که از نظام الملک
نیز ذخیرهٔ بیدماغي داشتند در جواب نوشتند که ماهم باقي
ملک نزدیک بتسخیر رسیده را نظر بریتیمي و مظلومي پسر
او بحال داشتم اما جواهر بیش قیمت و فیلان نامي نظام الملک
را با پسر خود روانهٔ حضور سازد و خلعت معه کهپوهٔ مرصع که
اسلحهٔ مخصوص دکهني هاست و یازده اسپ براي او روانه نمودند
و مکرر احکام معه سزاولان شدید رو شناس برای اوردن جواهر وفیلان
نظام الملک تعین فرمودند *

ذکر تعین افواج براي خرابی ملک بیجا پور و فتوح قلعجات

چون عادل شاه از راه ناعاقبت اندیشي با نظام الملک
بر قلعهٔ شولاپور مصالحه نموده خلاف مرضي پادشاه عهد و پیمان
را یکسو گذاشته بود آصف خان را با امرا و راجهای نامدار که
به تحریر تفصیل آن پرداختن تحصیل حاصل است برای تنبیه
او مرخص ساختند - خبر ارتحال اسد خان در لاهور و جهانگیر

قلي خان ولد اعظم خان در جونه گده بعرض رسيد *

جشن وزن شمسي سال چهل و يکم بدستور مقرري منعقد گرديد - آصف خان که نزديک قلعهٔ بهالکي رسيد قلعدار آن جا يک روز دست و پا زده راه فرار اختيار نمود و تمام اسباب و ذخيرهٔ قلعه سواي آنچه بباد حادثه تاراج رفت مبلغ خطير واصل سرکار گرديد چون بتقاضاى مصلحت ملکي چنان قرار و حکم شده بود که هرچه قلعه عادل شاهيه بتسخير در آيد حواله متوسلان فتح خان که درآن ضلع اند نمايند آن قلعه را حواله منسوبان او که درقلعهٔ اودهگير بودند نمودند و ازانجا کوچ نموده نزديک قلعه گلبرگه رسيدند - بعد سير اطراف آن مصلحت در محاصرهٔ او ندانسته متوجه بيجاپور شدند - مابين راه رزاق الله نام از اعيان عادل شاه با نوشته و پيغام صلح باظهار ندامت و اعتراف تقصيرات گذشته و التماس عفو جرايم مع قبول پيشکش لائق رسيده ملاقات يمين الدوله نمود ازانکه رزق الله نام مردم کم زبان بوده بمجرد رجوع مصالح در تن دادن التماس او مصلحت نبود رسول مذکور مايوس مراجعت بيجا پور نمود *

شمه از وقائع حضور آنکه - پادشاه زادهٔ محمد شجاع که براي رساندن تابوت والدهٔ ماجده بدار السلطنة رفته بود رسانده آمده ملازمت نمود - چون فتح خان حبشي در ارسال جواهر و فيلان تکاهل ورزيده بود وزير خان را براى تنبيه وگوشمال آن بدمال مرخص فرمودند - و تقرب خان دکهني را که با فتح خان از قديم الايام عداوت داشت با ده هزار سوار و چند امير ديگر همراه

دادند - چون آصف خان بپاي قلعهٔ بیجاپور رسید و بترددِ قلعه گیري پرداخت افواج عادل شاهي از اطراف بطریق قزاقان گریز پا نمودار شده خود را بر فوج پادشاهي مي زدند - هرگاه بهادران قلعه کشا بر آنها حمله مي آوردند رو بفرار مي نهادند *

درین ضمن مصطفی خان ولد ملا محمد لاري که از امراي معتبر محیل بیجاپور بود خفیه پیغام اظهار اخلاص و فدویت خود نسبت به بندهاي پادشاهي و تسلي آنکه درین زودی قابوي یافته یکي از دروازه ها وا نموده لشکر اندرون خواهم گرفت بمیان آورد بعد از چند روز محمد رضا نام فرزند خود را شب جریده فرستاد که نزد یمین الدوله آمده قسم هاي مغلظه خورده عهد موافقت و وا نمودن دروازه بر قابوي وقت نموده رفت و هر روز و هفته بعذرهاي مختلف مي گذارندند و بوي صدق ان مقال و راستي آن پیام بمشام منتظران موعود نمي رسید - و سواي آن مصحوب شیخ دبیر نام که از دبیران رازدار عادل شاه بود پیغام صلح بمیان آمد و مدت در دفعیه گذشت آخر معلوم شد که همه تدبیر و تزویر عادل شاه است و آصف خان در تنگ آوردن محصوران و دوانیدن نقب ها و مورچال بیشتر از سابق کوشیده - بعده مصطفي خان علانیه نزد یمین الدوله آمده پیغام اظهار ندامت و قبول پیشکش بقدر استطاعت نظر بر خرابي و ویراني ملک که از دست اندازي و پایمالي و غارت لشکر ظفر پیکر باقی در ملک و مال رعایا نمانده نمود - آصف خان باتفاق بي نفاق همه امرا کنکایش بمیان آورد بقبول چهل لک روپیه که

في الحال نظر بر حال و احوال ملک و رعايا در سرکار عايد ساخته تعهد اطاعت آينده نوشته بدهند مقرر گشت - و تعهد و عهد نامه از هر دو طرف مسوده نموده بهادر خان و يوسف خان و غيره را در جنگ کهي چنانچه بتحرير آمده زخمي از ميدان برداشته برده بودند طلبيده سپردند - و شيخ عبد الرحيم نام را که از معتمدان يمين الدوله بود با خود برد که تعهد معه مبلغي از جملهٔ چهل لک روپيه همراه او ارسال دارند - و موسي اليه را دو روزه در قلعه مهمان نگاهداشته روز سيوم بعذر و دفع الوقت که متعاقب همراه مردم خود تعهد و مبلغ ارسال مي داريم خالي برگرداندند - روز ديگر دو نفر چرب زبان حراف معتبر نزد يمين الدوله آمده پيغام بعضي استدعا رساندند - آصف خان آنرا نيز قبول نموده وقت بر خاستن پارچه کاغذي زير مسند گذاشته رفتند مضمون انکه ياران که براي مذکور صلح آمده بودند عمده مطلب آن بود که احوال سپاه و اسپان و عسرت لشکر که از سبب باقي ايام قحط و نرسيدن غله عسرت تمام عائد حال سپاه گشته بود بجز پوست و استخوان در تن و بدن حيوان ناطق و غير ناطق پيدا نبود در يابند - بعده که بر حقيقت لشکر آگاهي يافته پيش هيچ اسپ پر کاه نديدند و بوي ماکولات و دود هيچ مطبخ بمشام و نظر آنها در نيامده رفته از قرار برگشته ورق سبق را واژگون خواندند و صلاح دادند که آخر سپاه تنگ آمده بر خاسته خواهند رفت - لهذا بعذر و غدر دفعيه مي نمايند - ما را چون بندگي باطني باين درگاه است از اصل کار خبردار ساختيم • حاصل کلام آخر چنان شد که از گفتگوئي غدر اميز

نائرهٔ قتال و جدال و تردد یورش روز بروز زیاده می گردید و ایام محاصره بامتداد کشید * و در مدت ایام تردد چهار جنگ نمایان که دکهنیها از اندرون و بیرون قلعه هجوم آورده گاه غافل و گاه خبردار ساخته برسر لشکر ریخته داد شجاعت مي دادند رو داد - چون رسد غله نمي رسید و اثر گرانی باقي بود و هرجا که در آن نواح غله و خرمن کاه سرکار عادل شاه و فروختنی بود هرچه توانستند بقلعه برده بودند - باقی را پاک سوخته اثری از آذوقهٔ جان دار نگذاشته بودند و گاه گاه مشت کاه که براي اسپان میسر مي آمد اسپان از ملاحظهٔ آنکه اگر تمام شود باز میسر نخواهد آمد بنگاه آن قانع می شدند همه اسپان از لاغری قادر بر حرکت یک قدم اگر همه براه عدم باشد نبودند - لهذا دستور اعظم صلاح دران دید که دران سال خود را طرف ضلع آباد بیجا پور رسانده هم چارپا و آدمیان را از عذاب برآرد و هم بخرابي و غارت ملک پرداخته در تلافي حیله بازي دکهنیها پردازد - لهذا ازانجا کوچ نموده راه کنار دریا اختیار نمود - و طرف رای باغ که الحال بمرتضی آباد موسوم گشته و بسیار سبز و خرم آباد بود خراب و تاراج کنان مرحله پیما گشتند - هرجا زمین کشته و زراعت بنظر مي آمد در چشم برهم زدن بصورت نا کشته می ساختند و بسم اسپان از سر نو بقلبه رانی آن مي پرداختند و خانها و قصبه و بازار آباد را بمرتبهٔ ویران مي نمودند که قابل کشت و کار می گردید - و در اسیر نمودن زن و مرد صغیر و کبیر رعایا و روانه ساختن آنها بدشت عدم و ناکامی تقصیر نمی نمودند - بهرحال بدین حال محال آباد تعلقهٔ بیجاپور را

بصورت دیگر معمورهاي غیر مسمی میگردانندند تا انکه موسم برسات رسید و اثر آبادي دران ملک نماند و کاه و دانه درانجا یافت نمي شد متوجه ملک بادشاهي گردیدند - و از شولا پور گذشته چهاوني نمودند ●

از رویداد حضور آنکه بعد تعین وزیرخان چنانچه گذشت ابوالفتح نام فرستادهٔ فتح خان مع عرضه داشت مشتمل بر روانه شدن عبد الرسول پسر آن نابکار ستمگار با جواهر و فیلان و التماس موقوف نمودن تعین فوج رسید و حکم توقف وزیرخان صادر گردید - و بعد رسیدن عبدالرسول مع سي زنجیر فیل و نه اسپ و جواهر بقیمت هشت لک روپیه خلعت و کهوه مرصع و یک زنجیر فیل مرحمت نمودند و مورد دیگر عنایات گردید ●

ذکر سوانح و جشن سال ششم از جلوس مطابق
سنه هزار و چهل و یلک هجری مشتمل
بر نمودن مراجعت از برهانپور بدارالخلافة

جشن آغاز جلوس سال ششم اواخر ماه شعبان سنه هزار و چهل و یلک باهتمام کار پردازان بآئین هر سال باقسام آرایش زینت گرفت و سلاطین و امرا اداب تسلیمات بگذراندن نذر و پیشکش بجا آوردند و هریکی درخور پایه و قسمت کامیاب و کام روا گردید و جمعي از شعرا و صلحا بفیض رسیدند مجموع پنج لک روپیه پیشکش و نذر از نظر گذشت - بیست چهارم رمضان سنه هزار و چهل و یلک (۱۰۴۱) از برهانپور متوجه دار الخلافت اکبر آباد شدند عبد الرسول پسر فتح خان را مرخص فرموده صوبهٔ دکهن به یمین

الدوله مقرر نمودند - چون بسبب اختيار نمودن جدائي از ركاب قبول ننمود مهابت خان را طلب حضور و بصوبه داري دكهن مامور فرمودند - و بنام آصف خان حكم رفت كه خان زمان را در دكهن بر سركار گذاشته خود را قبل از رسيدن مهابت خان بحضور رساند - نصير خان را صوبهٔ مالوا مقرر نمودند و به پنجاه كوچ و هشت مقام كنار اكبر باد رسيدند - يمين الدوله از دكهن آنجا رسيده با پسران و همراهان ملازمت نمود - براي ساعت هشت مقام نموده غرهٔ ذي الحجه داخل دارالخلافت شدند - عبد الله خان ولد خان جهان را كه بسبب كبر سن التماس صوبداري بهار نموده بود مقرر فرمودند - مهابت خان از دهلي رسيده بعد ملازمت روانهٔ دكهن گرديد - در مجلس فاتحهٔ انقضاي سال مهد عليا لك روپيه بمستحقان ذكور و اناث بطريق بالمناصفه رساندند و هرسال همين مبلغ را براي ارباب استحقاق بنام آن مغفورهٔ مرحومه مقرر فرمودند *

درينولا مژدهٔ فتح هوگلي بندر شرقي كه از تصرف فرنگيان بضبط بندهاي پادشاهي در آمد بعرض رسيد - تفصيل اين اجمال بطريق اختصار آنكه فرنگيان در هوگلي كه از راج محل بنگاله بيست كروه واقع است بسبيل تجارت مسكني داشتند - در ايام سابق پارچهٔ زمين براي نگاهداشتن اقمشه و بودن خود التماس نمود - درانجا حصار پخته با برج و باره ساخته آلات توپخانه فراهم آورده معبد خانهٔ كه كليسا گويند بنا نهاده بمرور ايام قدم از جادهٔ اطاعت بيرون گذاشته بمضرت حال مسلمانان آن ديار و ايذاي مسافران پرداختند - و روز بروز در استحكام آن مكان ميكوشيدند - از جملهٔ

افعال شنیع آن قوم اینست که در همه بنادر کنار ساحل که دارند از مسلمانان و هنود رعیتی که آباد می سازند دیگر ضرر مالی و جانی بآنها نمیرسانند مگر آنکه همین که یکی از باشندهاي آنجا باجل طبیعي درگذشت و ازو فرزند نابالغ ماند آنرا با مال او در سرکار خود بضبط در آورده وارثان خورد سال را خواه سید خواه برهمن باشد نصراني و مملوك خود مي‌نمایند چنانچه تا حال در بنادر کوکن دکهن و کنار دریا که قلعه و حکومت دارند معمول آن گروه شقاوت پژوه است - و با وجود علم این ظلم از طمع بهم رسانیدن قوت مسلمانان و هنود همه قوم در تعلقهٔ آنها رفته آباد مي شوند - دیگر فقیر را در ملك خود راه نمیدهند اگر نادانسته فقیری در آنجا وارد گردید اگر هندو باشد آن قدر بایذاي او میکوشند که زنده خلاصي او متعذر است و فقیر مسلمان را بعد حبس و تصدیع دادن چند روز خلاص مي سازند - و مسافري که ازان راه عبور نماید و تنباکو در وقت تفحص اشیاي او براي محصول برآید در تنبیه او و خفت تقصیر نمینمایند - چرا که تنباکو را اجاره داران مقرري میفروشند و مسافر همان‌قدر که بخورد همراه بردارد و معبد خانهٔ آنها برخلاف بتخانهٔ هنود بحسب ظاهر در کمال صفائي که شمعهای کافوري بروز آنجا مي سوزند بنظر آمده - صورت حضرت عیسی و مریم را علی نبینا و علیهما السلام باعتقاد فاسد خود بچندین صورت از چوب و رنگ و روغن بزینت تمام ساخته اند - اما درکلیساي انگریز که آنها نیز نصراني اند صورت بطریق اصنام نمي باشد - محرر اوراق مکرر دران مکان و بنادر وارد گشته باعلماي آنها صحبت داشته مذاکرها نموده - حاصل کلام ون

بي‌اعتدالي آن جماعه بعرض رسيد قاسم خان را صوبه دار بنگاله مقرر فرمودند - وقت رخصت خفيه براي استيصال آن قوم و تسخير آن قلعه مامور فرموده بودند قاسم خان بعد رسيدن آنجا بمرور ايام و تدبيرات صائب بمحاصره و تسخير آن پرداخته بعد سعي بسيار كه بتحرير تفصيل آن قلم را رنجه داشتن بطول كلام منجر ميگردد بدست ياري نواره و لشكر كشي از راه خشكي و دريا به پيكار آن مدبران پرداخته در محاصره سه ماه بناي هستي غرور آن جماعه را با قلعه از پا در آورده و قريب پنجاه هزار نفر از رعاياي آنجا پناه بقاسم خان آورده از آفت هر دو طرف مامون گرديدند- و ده هزار نفر از فرنگيها و رعايا بمعرض تلف در آمدند - هزار و چهار صد فرنگي اصيل و جمعي كه بجبر نصراني گرديده بودند به اسيري در آمدند - و قريب ده هزار كس از رعاياي بيگناه و محبوسان آن جماعه آزاد گرديدند - و زياده از هزار مسلمانان از لشكر پادشاهي دران محاصره و كار زار بدرجهٔ شهادت رسيدند *

لشكرخان از صوبهٔ كابل آمده ملازمت نمود - چهار هزار اشرفي و لك روپيه مع چند اسپ پيشكش گذراند - و صوبه‌داري دهلي مقرر گرديد *

ديگر از فتوحات غيبي عهد آن شهنشاه كشور كشا تسخير قلعهٔ كالنه است كه با هفت پرگنهٔ نظام الملكي كه شش لك روپيه محصول آنوقت داشت و الحال بسركار كالنه صوبهٔ خانديس در دفاتر نوشته مي شود بلا تردد تير و سنان بتصرف در آمد - مجملي از تفصيل آن مي نگارد كه بعد ظهور ظلم و تعدي فتح‌خان

که همه امرا و منصوبان دور و نزدیک نظام الملکی ازو نفرت اختیار نمودند و به تزلزل درآمدند محمود خان حارس قلعهٔ کالنه چند روز سر از اطاعت فتح‌خان پیچیده آخر کار از ملاحظهٔ جان خواست که بوسیلهٔ ساهو بهوسله پدر سواي مقهور که تمام ضلع کوکن در جاگیر و تصرف او بود با فتح‌خان رابطهٔ تام داشته باطاعت آن ظالم درآید خان‌زمان پسر مهابت‌خان که به نیابت پدر در دکهن بود ازین معني اطلاع یافته بمیر قاسم قلعه دار فتح‌آباد سرکار آسیر که قرب جوار کالنه واقع است خطي نوشت که محمود خان را رهنموني سپردن قلعه بمتوسلان درگاه پادشاهي نماید - میر قاسم آنچه بایست درین ماده بمحمود خان نوشت - و بعده که بحسب طلب محمود خان بقلعهٔ کالنه رفت بوجوه تسلي او نموده وعده و امید ها بمیان آورده فرمان پادشاهي بنشان آنکه کف دست بر فرمان وقت سپردن فرمان زنند طلبیده قلعه را بتصرف والا مع محالات آن در آورد - محمود خان را منصب چهارهزاري دو هزار سوار و پنجاه هزار روپیه نقد مع منصب دو پسر او عطا فرمودند - چون خبر واقعهٔ قاسم خان که بعد از سه روز از مفتوح ساختن قلعهٔ فرنگ ازین جهان رخت بملک ممات کشید بعرض رسید بجاي او اعظم خان مقرر گردید *

درین اوان حاجي محمد جان قدسي از ایران آمده قصیدهٔ غرا گفته ملازمت نمود بانعام و منصب و خطاب ملک الشعرا سرافرازي یافت *

درین سال کریمه سلطان صبیهٔ سلطان پرویز بعقد دارا شکوه

در آمد هفت لك روپيه جهاز آورد و از آرايش بزم نشاط و چراغان وآتش بازي و جوش و خروش اهل‌نغمه و رامشگران حور تمثال چه شرح دهد - اعتماد خان ترکمان از عادل شاه رنجيده خاطر گشته بحضور رسيده بعطاي منصب و خطاب قزلباش خان و بيست هزار روپيه نقد سرافرازي يافت - محمد معصوم کابلی بمنصب هزار و پانصدي و خطاب اسد خان مفتخر گرديد *

از واقعهٔ صوبهٔ بهار بعرض رسيد که هفتاد و شش بتخانهٔ نو احداث مسمار و مصالح بناء مساجد شد *

چون در ايام تشويش انتقال سلطنت جنت مکاني نذر محمد خان چناچه بذکر درآمده با از بکان بيباك بتاخت و تاراج کابل و اطراف آمده در استيصال و خرابي ملک و مال ورعايا تقصير نذموده بود حضرت اعلی باوجود قادربودن بر تلافي و انتقام سواي لطف و مدارا و تدارک بر عکس بعمل نياوردند - بعده که نذر محمد خان وقاص حاجي را مع نامهٔ عذر آميز باميد عفو ارسال داشته بود وقت رخصت او تربيت خان را با نامهٔ سراپا لطف و ياد بود لک روپيه و تحف هندوستان همراه دادند -کدخدائی پادشاه زاده محمد شجاع با صبيهٔ رستم ميرزا صفوی بميان آمد و لکها بارباب طرب و مستحقان بي بضاعت رسيد - و از خرچ مبلغها که بصرف چراغان و آرايش بندي تمام شهر و آتش بازي درآمد چه شرح دهد که‌تحصيل حاصل‌است *

درين سال محمدعلي بيگ که از نزد غفران پناه شاه عباس با سوغات قيمت سه لک روپيه آمده بود رخصت فرموده جمله يك

لك و پنجاه هزار روپیه نقد و دیگر عنایات مرصع آلات و غیره با و رساندند و همراه او صفدرخان را بطریق سفارت مع چهار لک روپیه سوغات و نامهٔ محبت عنوان متضمن بر تعزیت و تهنیت و بر سرگذشت خان‌جهان‌لودي و دریا خان و فتح هشت قلعهٔ دکهن وتسخیر بندر هوگلي از تصرف نصرانیان و پند و نصائح در باب منع سیاست زیاد بائیذي که پدران بفرزندان نویسند کنایة و صراحة درج نموده نزد شاه صفي فرمان رواي ایران روانه ساختند زباني نیز کلمات بعضي پند و اندرز در مادهٔ خدا ترسي از طرف خون ریزي ناحق که دستور و رویهٔ شاه ایران شده بود خصوص از سفاکي شاه صفي که زیاده از جد و آباي او اشتهار یافته بود پیغام نموده مرخص ساختند- چون ایام عرس مهد علیا بمیان آمد حکم شد که مبلغ شش لك روپیه براي اخراجات محجر نقره و قنادیل طلا و مینا و دیگر لازمات مع لک روپیه مقرري مستحقان از خزانه بدهند - درین ایام اندروبا و طاعون در شهر ظاهر گردید و روز بروز زیاده مي‌شد بعده از قلعه مع خدمهٔ محل برآمده کنار دریا نزول فرمودند بعد از چندگاه رو بتخفیف آورد که باز مع حشم و خدمهٔ محل داخل قلعهٔ ارك دارالخلافت شدند *

جنگ نمودن پادشاه زاده محمد اورنگ زیب با فیل که بحسب اتفاق رو داد

درین سال بدستور هر سال جنگ فیلان کوه تمثال زیر جهروکه حکم فرمودند و بخاطر عالي چنان گذشت که همه پادشاه زادهاي گرامي قدر سوار اسپ شده سیر جنگ فیلان نمایند - و پادشاه

زادهٔ فیل افگن و شیر شکار محمد اورنگ زیب اسپ خود را
نزدیکتر بفیلان آورده از مستی بادهٔ جوانی وشجاعت از هر دو فیل
مست که باهم آمیخته بودند اصلا توهم و اندیشه بخاطر راه نداده هر
ساعت اسپ را پیشتر میبرد تا آنکه یکی ازان هر دو فیل کوه ربا
بر پادشاه زاده حمله آور گردید چون نزدیک رسید آن کوه وقار
با حوصله از جای خود نجنبید و به مقابل آن بلای سیاه استاد

* بیت *

بمردی ز جا یك سرمو نشد * ز پیش چنان پیل یك سو نشد
ز تمکین سرشته زبس پیکرش * نه جنبید جز نبض از پیکرش

با وجود آنکه هنوز مرحلهٔ عمر او بحد تکلیف شرعی نرسیده بود
بتایید فضل حافظ حقیقی بازوی جلادت موروثی را کار فرموده
بضرب برچهی فیل شکار به پیکار آن کوه تمثال پرداخته پیشانی آن
دیو نژاد فلك هیکل را مجروح ساخت * بیت *

بتکلیف فطرت دلیری نمود * به سنی که تکلیف بروی نبود
درین سن اگر بودی افراسیاب * همی گشتی از دیدن فیل آب

از مشاهدهٔ آن حال نظارگیان ملکوت مهر از لب سکوت بر داشته
بهزاران آفرین زبان کشادند و از چهار طرف چهار قل برای دفع چشم
زخم او خوانده بر دمیدند - و آن عفریت نژاد ددنهاد از خوردن
زخم زیاده خشمناك گشته باوجود سر دادن چرخی و دیگر آتشبازی
و انداختن گرز و زدن کجك و دیگر اقسام حربه پادشاه زاده را مع
اسپ بیدریغ زیر دندان در آورد و آن نونهال گلشن کامرانی بمدد
همت تهوری و شجاعت موروثی از اسپ جدا شده باز همان لحظه

بچستي و چالاکي تمام دست بقبضهٔ شمشیر نموده بار دیگر بر فیل کوه پیکر حمله آور گردید و پادشاهزاده محمد شجاع از ملاحظهٔ آن حال باوجودي که از هجوم و ازدحام خلائق که بالاي هم مي افتادند باد را هم راه تردد نبود و از دود آتشبازي آدم آدم را نمیدید خواست که خود را نزد برادر والاقدر رسانده مدد نماید - چون نزدیك رسیده از زور بازو صف ازدحام بر درید از صدمات و آتش فشاني اطراف اسپش چراغ پا گردید و او نیز از بالاي اسپ افتاد - درین وقت راجه جیسنگه خود را بفیل رساند اگرچه از رم نمودن اسپ او نیز نزدیک بود که بیفتد اما بهر وجه خود را نگاهداشته برچهي چند متواتر بر فیل زد و معا گرزبرداران و دیگر بندهاي جلوی خاص زیر صدمهٔ گرز و حربهاي دیگر گرفتند درین ضمن فیل حریف او برو حملهٔ غلبه آمیز آورد باز آن فیل دیو صورت عفریت سیرت از صدمات اطراف مغلوب و هراسان گشته رو بفرار آورد - هر دو شاه زاده محض از فضل حافظ بیهمال از چنگ آن بلای ناگهان نجات یافتند - و پادشاه گردون وقار از محفوظ ماندن هردو پادشاهزادهٔ نامدار هزاران شکر بدرگاه کردگار بدل و زبان بجا آوردند و هر دو گوهر درج سلطنت را تنگ درآغوش شفقت گرفته فرمودند که پادشاهزاده محمد اورنگ زیب را باشرفي بوزن در آرند و به پنج خریطهٔ اشرفي سنجیده بدرویشان و مستحقان رساندند *

چون فتح خان پسر عنبر حبشي چنانچه بتحریر در آمده بهبود کار خود در اطاعت پادشاه ملك سپاه دیده عبد الرسول پسر خود را بحضور فرستاده کار پردازان پاي تخت را وسیلهٔ عفو جرائم

ساخت حضرت اعلی بعضي محال نظام الملک را که بساهو نظر بر تقاضاي وقت عطا فرموده بودند باز باو بدستور سابق مرحمت و بحال نمودند - و ساهوی واژ گون بخت آزرده خاطر گشته نزد عادل‌خان به بیجا پور رفته باعث فتنه وفساد تازه گردیده درخواست مدد براي تسخیر دولت آباد نمود و لشکر گران و مصالح قلعه‌گیری از عادل‌شاه گرفته روانهٔ دولت آباد گردید - ازانکه دران ایام بسبب انقضای سالهای قحط و اختلاف وضع روزگار ذخیره در قلعه نمانده بود و فتح‌خان میدانست که امرای نظام الملک بسبب خونریزی و سختي سلوك او با او وقت محاصره رفاقت بلاتفاق نخواهند نمود از شنیدن خبر رسیدن لشکر بیجاپور متوهم خاطرگشته عریضه بخدمت خان‌خانان مهابت خان مشتمل بر خبر روانه شدن فوج بیجا پور بسلسله جنباني ساهوي سیاه رو و ارادهٔ سپردن قلعهٔ دولت آباد به بندهای پادشاهي و طلب نمودن خان‌خانان نوشته روانه نمود - خان‌خانان برین مژدهٔ خاطر خواه خود مطلع گشته اول خان‌زمان را با جمعي از بندهاي درگاه روانهٔ دولت آباد ساخت و از عقب خود نیز مرحله پیما گردید - خان زمان چون دو منزل دولت آباد رسید خبر رسیدن فوج ساهو بر سر راه بارادهٔ باطل حائل گردیدن شنید لهراسپ برادر خورد خود را با دلیر همت و دیگر همراهان براي مقابل شدن سرداران بیجاپور تعین نمود - و خود هم ترتیب فوج نموده برای پیکار آن فوج مستعد گردید بقصبهٔ پهولمری (105) نارسیده

---

(105) ن - پهولري *

گرد سپاه بیجاپور ظاهر گشت و اول با لهر اسپ بعده با خان زمان پای دار و گیر بمیان آمد و بعد زد و خورد مردانه که از هر دو طرف جمعي کشته و زخمي شدند فوج دکهن هزیمت خورده هفت کروه آن طرف دولت آباد رفته فرود آمدند - دو کروهي کهرکي خان زمان نزول نموده سرداران بیجاپور نظر بر مآل اندیشي با فتح خان پیغام و مصلحت بمیان آوردند و موافق رویهٔ بد عهدي و پیمان شکني آن قوم باهم صلح باین شرط نمودند که فتح خان سه لک روپیه بساهو باچند سر اسپ برساند و آنها ذخیرهٔ قلعه و غیره بمدد خود بالای قلعه رسانند و از بالا و پائین بر لشکر پادشاهي گولهٔ توپ و تفنگ و سنگ باران و تیر و سنان باریدن گرفت - خان‌خانان از شنیدن این خبر چون مار برخود پیچیده خان زمان را نوشت که براي تسخیر قلعه و تادیب بیجاپوریان کمر همت بسته به بستن مورچال و کندن نقب پردازد و بر لشکر عادل خان تاخته از پاي قلعه برخیزانده نگذارند که ذخیره بالای قلعه رسانند و خان زمان بعد رسیدن نوشتجات خان‌خانان خود را بنظام پور رسانده بفکر برداشتن لشکر دکهني و تردد پیش بردن مورچال پرداخت و بسواري مکرر هرجا اثري از لشکر بیجاپوریان مي یافت علف تیغ و طعمهٔ تیر و سنان مي ساخت - فتح خان مصلحت دران دید که خیریت خان بیجا پوري را که از امراي صاحب‌راي دکهني گفته مي شد با شش صد سوار اندرون قلعه گرفت و مکرر فوجهاي طرفین بر یکدیگر روز و شب تاخت مي آوردند آخر دکهنیها هزیمت یافته ازان نزدیکي بر خواستند و

خان‌خانان نیز با فوج برای بند نمودن راه رسد غله و ذخیرهٔ قلعه مقرر کرده خان‌زمان را با پنجهزار سوار برای مقابلهٔ فوج بیجاپور تعین نمود و دیگر سرداران را برای دواندن نقب و پیش بردن مورچال جابجا قرار داده به سرانجام دیگر مصالح قلعه گیری کار فرما گردید اگرچه قلعهٔ گردون اساس دولت آباد که نه قلعه پایه بپایه ازسنگ خارا مدور یک لخت تراشیده و سر بر فلک برین کشیده نه آنچنان قلعه ایست که وصف او بزبان خامه و بیان درآید یا از تردد مصالح محاصرهٔ قلعه و زینه و یورش و نقب رساندن تسخیر آن باحاطهٔ قبول عقل در آید اما ازانکه خالی شدن قلعه از ذخیره بمدد طالع و اقبال پادشاه عدو مال قلعه کشا باعث امید مفتوح گردیدن و تقویت دلهای بهادران قلعه گیر گردیده بود امرای جان نثار دران محاصره مصدر تردد نمایان گردیدند و علی الرغم همدیگر کوشیده در تسخیر آن می خواستند که بر معاونت چرخ خونخوار سبقت جویند و یاقوت حبشی که اول غلام نظام الملک بود بعده بقصد نوکری پادشاهی رجوع آورده در زمرهٔ بندهای این درگاه درآمده خدمت می نمود خواست که سیاه روئی خود را برعایت بازگشت جانب حق‌نمک قدیم بسرخ روئی مبدل گرداند اول بفکر رساندن ذخیره بقلعه از طرف مورچال خود افتاد و نتیجهٔ او بر روی کار آمد ازانکه گفته اند که سیاهی روز ازل بشستن آب تدبیر زائل نگردد از شهرت اینکه باعث مزید سیاه روئی او گردید ثبات قدم نتوانست ورزید و مثل غلامان گریز پا از لشکر برآمده خود را نزد مالکان خویش رسانید و جنگهای

که در شبانه روز بر سر رساندن رسد غله بقلعه میان هر دو فوج رو میداد آدم کشي بمیان مي آمد و همچنان براي ممانعت رسیدن غله بلشکر پادشاهي افواج بیجاپوري شوخي نموده سر راه مي گرفتند و بر مورچال مي ریختند و مردم را ضائع مي نمودند و تردد نمایان دران قتال و جدال از هر طرف بظهور مي آمد و جانهاي شرین بباد فنا میرفت تا کجا بشرح تفصیل آن توان پرداخت - درین ضمن کهیلوجي نام دکهني که او نیز از مدت رو باین جناب آورده بدولت پنجهزاري پنجهزار سوار رسیده بود بدستور یاقوت از لشکر پادشاهي برخاسته داخل فوج عادلشاه گردید - و از پیوستن او دکهنیها مستظهر گشته شبي بقصد رساندن چهار صد گاو رسد بر قلعه بر سر لشکر پادشاهي شورش عظیم آوردند و بهلول خان که سردار عمدهٔ فوج بیجاپور بود و نبیرهاي یاقوت و غیره از چار طرف در مورچال ریخته صداي دار و گیر بلند ساختند و امتداد جنگ تا دوپهر روز انجامید و سرها چون گوي غلطان زیر نعل اسپان بهادران مي غلطید و کار بجائي رسید که خان خانان و همه سرداران سوار شده قدم بعرصهٔ کار زار گذاشته مقابل دکهنیها صف آرا گشتند و از گرد سپاه موافق و مخالف ابر آسا آسمان دیگر نمودار گردید و خورشید از میان نا پدید گشت * بیت *

زگرد سپاه آسمان گشت میغ * همه گرز بارید و پولاد تیغ
غبار زمین بر هوا راه بست * عنان سلامت برون شد زدست

دران نبردگاه دو سه سردار مثل جگناتهه راتهور و غیره و جمعي از راجپوتیه و بعضي مسلمانان روشناس نقد جان درباختند آخر

بهلول رو بفرار آورد و شادیانهٔ نصرت طرف خان‌خانان بنوازش درآمد و اسپ و آدم بسیار دکهنیها قتیل و اسیر گردیدند و فوج پادشاهي بلا فرصت برسر بهیر مخالفان تاختند و درانجا نیز محاربهٔ صعب بمیان آمد و غنیمت وافر مع انبار غله که براي رساندن بالاي قلعه فراهم آورده بودند بدست لشکریان افتاد و آنچه نتوانستند برداشت آتشها زدند - درین وقت فتح‌خان که مورچال لشکر را از فوج خالي شنید فرصت وقت را از دست نداده از قلعه برآمده برمورچالي که نقب آن تا پاي حصار قلعه رسانده بودند ریخت و شور و غلغلهٔ عظیم پر بیم بلند گردید و خان‌خانان از شنیدن آن مع بهادران جان باز یکه تاز خود را رساند و از هرجانب مبارزان رزم جوي آتش خوي جلوریز رسیدند و از صداي نفیر و کرناي زهره گداز و آواز سم ستوران تیز رفتار و هاي و هوي جوانان جان نثار افسون فرار بران دکهنیهاي حیله ساز دمیدند و فتح خان افتان و خیزان خود را بقلعه توانست رساند و پارهٔ اسباب مورچال بغارت رفت - چون چند روز کهي برلشکر نرسیده بود بل از جنگ شب و روز لشکریان را فرصت زیرا از پشت اسپ فرود آوردن نمیدادند تا بآوردن کاه و هیمه چه رسد خان‌خانان خان‌زمان را بافوج گران بجهت آوردن کهي روانه ساخت و دو هزار سوار براي قراولي ما بین راه که از رسیدن فوج ناگهان خبردار باشند نگاه داشت - لشکر بیجاپور از شنیدن این خبرچون گرد باد برفوج پادشاهي تاختند و با فوج قراولان جنگ در گرفت و بعد رسیدن مدد و کشش چندي از هرطرف کهي بلشکر رسید چون نقب طرف خان زمان از

باروت انباشته شده بود نهم شوال قرار یافت که وقت صبح آتش دهند - و فرمودند که همه سرداران مع بهادران جانباز برای یورش حاضر شوند - عمله و فعلهٔ مورچال جلدی نموده هنوز که اثر تاریکي بود و برای یورش فوج و مردم آبرو طلب بر سر کار نرسیده بودند باروت را آتش دادند و باوجود پریدن بیست و هشت درعهٔ دیوار بسبب تاریکی که برخاستن غبار علاوهٔ آن تیرگي گردید و از نرسیدن مردم کار طلب قلعه کشا احدی جرأت داخل شدن نمي نمود و محصوران خبردار شده از گولهٔ تفنگ و حقهٔ آتش و بان آتش فشان گشته با مصالح چوب و تخته و هرچه بدست آمد به تردد بستن راه پرداختند خان‌خانان از مشاهدهٔ آن خود کمر همت برای یورش بست و با همراهان خواست خود را بدم باریدن سنگ وآتش زند امرای دیگر مانع آمده غیرت را کار فرموده نزدیک بصبح از هرطرف هجوم آورده با جمعي از مغلان و راجپوتان و مبارزان جان‌سپار و قلعه کشایان شیرشکار حمله آور شده سینها را سپر بلا ساخته بر محصوران تاخته بعد بکار آمدن جمعي داخل حصار شهر پناه که به عنبر کوت مشهور بود شدند و آن جماعه جمع کثیر را بکشتن داده فرار اختیار نمودند و خود را بخندق مهاکوت رساندند - و مردم پادشاهي به نسق و بندوبست مورچال اندرون حصار پرداخته حویلیهاي عنبر و یاقوت را ملجا و پناه خود ساخته راه تردد را بر محصوران دست و پا باخته از سابق تنگ تر ساختند و آنچه ذخیرهٔ آتش بازي اندرون آن حصار یافتند متصرف شدند - و مجر توپهاي آن بر مستحصنان قلعهٔ دویم بستند - اگرچه هشت قلعهٔ

دیگر بمرتبهٔ استحکام برج و باره داشت که کمند وهم بر اطراف او بند گردد خیال محال مینمود اما چون از عدم ذخیرهٔ خوردني و مايحتاج دیگر بمرتبهٔ کار بر قلعه نشینان تنگ بود که اکثري پوست بي گوشت و استخوان چارپایان حلال و حرام را قوت لا یموت خود مي ساختند - خان‌خانان بمدد اقبال پادشاه کمر همت بر تسخیر آن بسته بود القصه درین هنگامهٔ دار و گیر سیاهي سه چهار هزار سوار غنیم براي شورش انداختن و فوج پاشاهي را بخود مشغول ساختن نمودار گردید - و هزار سر بهارهٔ (106) غله مع دو سه هزار پیادهٔ برقنداز و تیرانداز با لباس سیاه در شب تار بر شیر حاجي رسیده غلها را نزدیک دریچه متصل خندق انداخته چون برق و باد رو بگریز آوردند و مردم قلعه هجوم آورده جمعي را حائل آب و آتش و تیر و سنان ساخته و بعضي را مقابل فوج اندرون حصار داشته خود را براي آوردن غله رساندند - و خان‌خانان که پیشتر برین تدبیر و ارادهٔ دکهنیها مطلع شده جمعي از سوار و پیاده را بیرون خندق تعین نموده در کمین داشته بود میان هردو گروه نائرهٔ قتال و پیکار شعله ور گردید و مردم پادشاهي غالب آمده ذخیرهٔ مفت بدست آوردند - و بعده که بهادران جان نثار از سرنو بفکر دواندن نقب و فراهم آوردن اسباب قلعه گیري پرداختند و از عسرت و کسالهٔ فاقه حال بر احشامیان قلعه تنگ گردید رعب و هراس تمام در دل فتح خان راه یافت و اهل و عیال خود را با احمال و اثقال بالاي قلعهٔ سیوم

---

(106) در بادشاه نامه - سرباری *

مسمی بکالا کوت روانه ساخته خود با جمعي از همدمان روز سختي در مها کوت ماند درین حال خیریت خان بیجاپوري و غیره که بطریق مدد در قلعه آمده بودند و از عسرت جان بلب آنها رسیده بود پیغام خفیه نزد خانخانان براي امان جان و راه یافتن نزد عادل شاه فرستادند خانخانان بجان منت داشته جواب داد که اگر نوکري پادشاهي اختیار نمائي بمنصب لائق سرافرازي خواهي یافت و اگر پیش عادل خان بروي نامه و خلعت براي آقاي تو میدهم - پس خیریت خان وقت شب قابو یافته با دو صد نفر خود را نزد خانخانان رساند و خان خانان درخلوت ضیافت خورانیده صبح آن خلعت و مایحتاج ضروري راه بار داده و خلعت و نامهٔ عادل شاه مع فرماني که بدستخط خاص مشتمل بر عفو تقصیرات عادل خان و ارادهٔ توجه پادشاه طرف دکهن رسیده بود سر دیوان خوانده پیغامهاي وعده و وعید سراپا امید و بیم از طرف خود و حضرت اعلی بر زبان آورده حوالهٔ او نمود - بعده که خیریت خان نامه و خلعت براي عادل شاه گرفته روانهٔ بیجاپور گردید خان خانان مشغول تردد تسخیر قلعه گشت - درین ضمن خبر رسید که غنیم از شنیدن روانه شدن مصالح قلعه گیري مع خزانه از برار و برهانپور خود را برسر راه رسانده لهذا خان زمان را براي تنبیه و گوشمال آن جماعه تعین نمود و مابین راه وقت رفتن و مراجعت نمودن همه جا افواج غنیم یمین و یسار خان زمان را داشتند و هر روز محاربه و قتال بمیان مي آمد وگاه گاه چنان کار بر لشکر پادشاهي تنگ مي آوردند که یک دو کروه راه جنگ کنان تا شام طي نمودن دشوار

میگردید - و از هر دو طرف مردم بسیار بکار مي آمدند - بعده که خان زمان بخزانه و ذخیره نزدیك رسید از اتفاقات همان روز قریب پانزده هزار سوار بیجا پوري و نظام الملکي دیگر با فوج دکهن ملحق گردید و از هرطرف مدد براي غنیم میرسید و لشکر عظیم مثل مور وملخ که تعداد آن نزدیک لک سوار و پیاده مي شد فراهم آمدند و اطراف فوج پادشاهي را فرو گرفتند و بکار زار در آمده صداي دار و گیر بفلک برین رساندند و ولولهٔ رستخیز عجیب بر پا گردید - خان خانان از شنیدن غلبهٔ دکهنیها فوج دیگر براي مدد تعین نمود و از هر طرف عرصهٔ کار زار بر یکدیگر تنگ ساختند و سرهاي بیشمار بر زمین غلطان گردید و زمینهاي آن دشت از خون مبارزان رزم پیوست لاله زار گشت * بیت *

دو لشکر بهم در خروش آمدند * دو درياي خوني بجوش آمدند
تو گفتي هوا لاله بارد همي * ز پولاد ها ژاله بارد همي

اگرچه بمدد اقبال شاهنشاهي خزانه و ذخیره بلا آفت بلشکر رسید اما نقصان مالي و ضرر جاني بسیار بحال مردم عائد گردید *

درین اوان خبر رساندند که مراري پندت که از نوکران عمده و وزیر صاحب السیف و القلم عادل خان است با فوج سنگین رسیده با لشکر سابق ملحق گردیده چند کروه زمین را سوار و پیاده زیر بار آورده مقابل رسیده - خان زمان با فوج گران و توپخانهٔ دشمن سوز در برابر فوج دکهن بر آمده از سر دادن بان و تفنگ و انداختن تیر بازار کار زار گرم ساختند - و دکهنیها با هیئت مجموعي از هر طرف با بهالهاي جان ستان فوج فوج نعره زنان جلوریز رسیده چپقلشهاي مردانه و

حملهاي رستمانهٔ صف ربا نمودند بعد زد و خورد بسيار وكشته شدن سوار و پيادهٔ بيشمار كار بر فوج پادشاهي تنگ آوردند و نزديك بود كه هزيمت بر لشكر خان زمان راه يابد - خانخانان خبر يافته دلير همت را درون حصار گذاشته خود با همراهان شيرشكار عازم كارزار فوج دكهن گرديد و بعد مقابل شدن هردو فوج دريا موج و بهم پيوستن سرداران صف شكن كه اگر قلم را به تحرير تفصيل آن رنجه دارد سررشتهٔ انتظام سخن از هم مي گسلد محاربات صعب بميان آمد وغبار دار و گير بچرخ برين رسيد و از هرطرف سردارهاى نامي با چندين هزار آدم جان شيرين بباد دادند - ازان جمله راجه چندراوت و غيره سه سر فوج نامدار پادشاهي دران كارزار بكار آمدند - و هر ساعت شعلهٔ جدال و نائرهٔ قتال اشتعال ميگرفت و از جملهٔ حبشيان بدرو و دكهنيهاي ددخو ياقوت حبشي مشهور كه بذكر درآمده و از سپه سالاران نام آور بود با جمعي از قبيله و نبيرهٔ خود مرحله پيماي باديهٔ عدم گرديد و براي سفيد روئي بيرون بردن جسد آن سيه رويان از معركهٔ حبشيان و دكهنيان بيشمار بالاى كشتهاى مزبور كشته گشته پشتهٔ جسد گرديدند آخر قادر بر بردن لاش سربازان خود نگرديدند و هر طرف پشتها از كشتها نمودار گرديد * بيت *

دولشكر چو مور و ملخ تاختند * نبردي چنان در جهان ساختند
جگرتاب شد نعرهاي بلند * گلوگير شد حلقهاي كمند

گويند چنان جنگ قيامت آشوب در دكهن كمتر رو داده كوتاهي سخن تا پهر شب صداي نفير دكهنيها و آواز كوس و كرناي هيبت افزاي

بهادران رزم پرست سامعهٔ افروز مبارزان آن دشت و بوم بود بعده
از هم جدا شده لشکر بادشاهي از ملاحظهٔ غدر فوج دکهن جلوی
اسپان بدست گرفته باقی شب را بصبح امید آخر نمودند - چون
خسرو زرین کلاه غلغلهٔ افگن انهدام فوج اختران گردید آن بد اختران
باز از هر طرف نمودار گشته دست و پا زده راه فرار اختیار نمودند -
و خان زمان پارهٔ تعاقب نموده اسپ و آدم و اسلحهٔ بسیار بدست
آورد و خان خانان بفتح و فیروزي داخل حصار مفتوحه گردید - چون
نقبها زیر حصار قلعهٔ دویم تیار و پر از باروت شده بود مي‌خواستند
آتش دهند باوجود بعضي مردم احشام که بدام عبرت گرفتار
بودند باتفاق فتح خان پیغام امان جان بمهلت یک شب بمیان
آوردند - خان خانان قبول نه‌نموده نقب را آتش داد یک برج مع
پانزده درعهٔ دیوار پرید فدویان جان نثار پروانه وار خود را مقابل
بارش گولهٔ توپ و تفنگ و حقهٔ بان که از بالاي مهاکوت میزدند زده
بحصار در آمدند - و خان خانان نیز با بهادران دیگر داخل احاطهٔ قلعهٔ
دویم شده حکم بستن مورچال و تردد تسخیر قلعهٔ سیوم همان روز
نمود - از انتشار خبر وحشت افزای فتح حصار دوم مراري پندت
و دیگر سرداران عادل شاه و نظام الملکي بار دیگر بقصد پیکار سوار شده
فوج فوج نمودار گشتند همینکه خان زمان با بهادران خون آشام برای مقابلهٔ
آنها معرکه آرا گردید حرکت مذبوح براي دفع بدنامي نموده
بعده که دانستند که کار قلعه از دست رفته بدل افسردگي تمام لجام
اسپان برگردانیدند - درین ضمن محل دار خان قلعه دار ترملک نظام
الملکی که از بیداد فتح خان دل آزرده مي بود پیغام سپردن قلعه

بخان‌خانان فرستاد خان‌خانان در جواب نوشت اگرمي خواهي نتيجهٔ حسن خدمت از تو بظهور آید مال و عیال ساهوي بدسگال دران جبال نزدیک بیضاپور متصل قلعه تعلقهٔ تست باید که خود را غافل آنجا رسانده بتصرف در آري و از ثمر این نیکو خدمتي بهرهٔ فراوان اندوزی - محل دار خان خود را با همراهان بر سر آن ستارهٔ سوختگان رساند مال وافر مع عیال و دختر ساهو مع مبلغ یک لک و پنجاه هزار هون و چهار صد اسپ و چهار فیل بدست آورد و از غارت و تاراج متفرقه همه همراهان متمتع گردیدند و حقیقت بخان‌خانان معروض داشت - خان خانان چو گل شگفته از خوشوقتي در جامه نگنجید و آفرین به محل دار خان نوشته مع خلعت و اسپ و جیغه روانه ساخته بحضور خود طلبید - و فتح خان ازین خبر دشمن کام خود را باخته و از صدمات این فتوحات دل از دست داده عبد الرسول پسر خود را مع پیغام عجز و نیاز و اطاعت قبول سپردن کلید قلعه فرستاده مهلت یک هفته مع قول امان براي بر آوردن عیال خواست خان‌خانان التماس او را قبول نموده نظر بر کمال عسرت و پریشاني او دو لک و پنجاه هزار روپیه مع فیلان و کهاران پالکي و دیگر بار بردار همراه عبد الرسول که مخلع ساخته مرخص نموده فرستاد - و بعد از برآمدن فتح خان نوزدهم ذي حجهٔ سال هزار و چهل و سه هجري که پنجاه و هشت روز مدت ایام محاصره کشیدن آن قلعهٔ نه حصار که چرخ دوار چنان قلعهٔ مطبوع با رفعت ندیده مفتوح گردید و خطبه بنام نامی ابوالمظفر شاه جهان بادشاه غازي خواندند و نظام الملک که از صغرسن در حبس

فتح خان بود مع دیگر وابستها بقید بندهاي پادشاهی در آمد - گویند از جملهٔ نه قلعهٔ دولت آباد پنج قلعه بر روي زمین نمودار و چهار دیگر مدور از سنگ مصفا بر سر کوه است پنجهزار و پانصد درعهٔ شاه جهانی که مراد از یك کروه و عشر جریبي باشد دوره دارد و ارتفاع آن صد و چهل درعه است - در ایام سابق بنام دهاراگیر و دیو گیر زبان زد بود بعده که سلطان محمد تغلق چنانچه بذکر در آمده قلعه را با اکثر توابع آن ضلع و دکهن به تسخیر در آورد ساکنان دهلي آباد کردهٔ خود را ویران مطلق نموده به پاي این قلعه آورده آباد ساخته مسمی بدولت آباد ساخت - از انکه شهر و عمارتي که بجبر و ظلم آباد و تیار شود عاقبت بخیر نمي باشد و باز زود ویران و خراب میگردد در اندک مدت رخنه و فساد در ملک نو بتسخیر آمدهٔ سلطان محمد تغلق افتاد - بلکه شهر و ملکهاي قدیم موروثي از ظلم و سفاکي او از دست رفت جمعي را که از دهلي به تکلیف و جور آورده آباد ساخته بود همه بجاذبهٔ حب وطن مالوف برخاسته رفتند سلطان علاءالدین بهمنی نیز بعد از جلوس خود آن مکان آباد شدهٔ تظلم را قابل سکناي خود ندانسته گلبرگه را موسوم باحسن آباد ساخته پاي تخت خود نمود وشهر دولت آباد ویرانهٔ محض گردید و سواي قصبهٔ کهرکي آبادي نماند و دولت آباد اسم قلعه بزبانها جاري گشت و بهمان نام در دفاتر سلاطین دکهن موسوم گردید - تا آنکه در عهد سلطنت حضرت اعلی بعد تسخیر در آمدن در ایام صوبه داري پادشاه زاده محمد اورنگ زیب باهتمام زین العابدین خوافي بتفاوت مسافت

هفت کروه قلعه آبادی عظیم بهمرساند و مسمی باورنگ آباد گشت والحق دربن عصر از طرف وفور آب و اعتدال هوا و رنگینی رسته و بازار پراز اقسام میوه و فواکه شهر مثل او دیگر در دکهن نیست مگر در صوبهٔ تلنگانه فرخنده بنیاد حیدر آباد خجسته بنیاد اورنگ آباد دعوی همچشمي مي نمود که آن هم الحال ویران محض گشته حاجي محمد جان قدسي در تعریف قلعه گفته * بیت *

حصاری که مثلش ندیدست کس * بود قلعهٔ دولت آباد و بس
فلک را رخ از رفعت پایه اش * کبود است از پرتو سایه اش
بود مملکت را عروس این حصار * که پایش بود از شفق زرنگار

بیست و ششم ذی الحجه مژدهٔ دلکشاي فتح قلعه بعرض حضرت اعلی رسید و خان خانان مع همراهان مورد انواع عنایات گردید و نصیر خان را خطاب خان دوران و هزاری و هزار سوار اضافه عطا فرمودند و خان خانان خان دوران را مع مرتضی خان براي محافظت قلعه نگاهداشته قلعه دار تعین نموده خود بقصد تادیب دکهنیهاي خیره سر عازم ظفر نگر گردید و مقابله و مقاتلهاي سخت بالشکر دکهن بمیان آمد و ماناجي سردار مشهور بیجاپور کشته گردید و عادلشاهیه مغلوب هراس گردیده پیغام صلح بمیان آوردند و مراري که مدار علیه بیجاپور بود فرهاد نام پدر رندوله خان را براي پیام مصالحه نزد خان خانان روانه ساخت آن سپه سالار تجربه کار گفتار آنها را از پایهٔ اعتبار و صدق خالي دانسته فرستادها را بار نداد بنابران سرداران دکهن از صلح مایوس گردیده باز اتفاق نموده بامید استخلاص قلعهٔ دولت آباد که شاید از عدم گرد آوردن

ذخیره کاري توانند ساخت و هنوز که مردم پادشاهي از راه و بیراه
واقف نشده اند تردد تزویر آمیز آنها پیش رود جلو ریز تا نظام
پور رسیدند و مورچالها بسته بمحاصره پرداختند خان‌خان از شنیدن
این خبر با رسد غله باستعجال تمام طرف قلعگیان مرحله پیما
گردید و خان دوران انتظار کومک خان‌خانان نکشیده و نظر بر قلت
جمعیت خود نه نموده از قلعه بر آمده مقابله نمود و حملهاي
رستمانه و ترددهاي مردانه بکار برده خصم را از گرد قلعه بر داشت
اما دکنیها باز اطراف قلعه انتشار نموده گاه‌گاه شوخي مي نمودند
تا آنکه خان‌خانان بارسد غله رسید و ده هزار گاو ذخیرهٔ همه اشیا
بالاي قلعه فرستاده خود متوجه برهان پور گردید و خان دوران نیز
بموجب رسیدن حکم مرتضی‌خان را قلعه‌دار مستقل‌ساخته خود را
بصوبه داري خویش بمالوا رساند - درین ایام بعرض رسید که بعضي
قلاع تعلقهٔ بکلانه وکنار ساحل که فرنگیان داشتند از ملاحظهٔ آمد آمد
قلعه کشایان دست و پا باخته قلعها را خالي نمودند و سیدي فولاد
و سیدي مفتاح نظام الملکي که با سه هزار سوار و پیاده در آن ضلع
بودند راه فرار اختیار نمودند و راجه بهاري که حارس نواح بکلانه
از طرف بادشاهي بود تعاقب نموده فیل و عیال سیدي فولاد را
با چهار صد زن و مرد فرنگي با تصویرهاي اصنام که درکلیسهاي
نصاري مي باشد بدست آورده بحضور ارسال داشت و فرنگیان
بعضي بشرف اسلام در آمدند و باقي علف تیغ گردیدند فتح خان
مع نظام الملک و اموال و افیال که از قلعهٔ دولت آباد همراه
محبوسان رسیده بود حکم شد که اموال درسرکار بضبط در آرند و

نظام الملک را در قلعه گواليار که از خويش و تبار سابق اونيز درانجا بودند بفرستند و فتح خان را دولک روپيه ساليانه مقرر کرده ازجملهٔ اموال که ما يحتاج ضروري او بود بدو معاف فرمودند چون لغايت حال بادشاهزاده دارا شکوه و محمد شجاع بمنصب سرفرازي نيافته بودند محمد شجاع را به تجويز خان خانان عوض هفت صد و پنجاه روپيهٔ يوميه منصب ده هزاري پنجهزار سوار عطا فرمودند و روانهٔ دکهن ساختند بخاطر بادشاه خطور نمود چون دران ايام مقرر بود که بادشاه زادها را تا بخدمت مامور نسازند منصب عطا نمي نمودند باوجود پادشاه زاده دارا شکوه پسر کلان را نسبت بهمه پسران بمرتبهٔ عزيز ميداشتند که از خود جدا نمودن برخود گوارا نمي توانستند نمود بعد از منصب يافتن بادشا هزاده محمد شجاع برادر کلان را بعطاى منصب بلند آوازه ساختن لازم گرديد خلاف دستور بي آنکه بخدمت مامور فرمايند بمنصب دوازده هزاري شش هزار سوار و عنايات ديگر لوازم منصب سرفرازي دادند و محمد شجاع را بعطاي خلعت و اسپ و فيل مع ساز طلا و نقره و ديگر عنايات مفتخر ساخته سيد خان جهان و سيد عالم بارهه و راجه جي سنگ و راجه بيتهل داس را مع ديگر امرا همراه داده بعطاي اضافه و انعامات سربلندى بخشيده بدکهن مرخص ساختند و بتجويز منجمان فرمودند که بر سواري رتهه از حضور نوبت زنان روانه گردد - درين سال صادق خان مير بخشي وديعت حيات نمود بادشاهزاده محمد اورنگ زيب را مامور فرمودند که رفته جعفر خان پسر کلان صادق را بحضور بيارد و بتسلي وابستگان ديگر پردازد و بجاي صادق خان اسلام خان را

میر بخشی نمودند - بخان دوران حکم صادر شد که نائب در صوبهٔ مالوه گذاشته خود در رکاب پادشاهزاده محمد شجاع رفاقت نماید و بنام زمیداران برار و بالاگهات حکم رساندن مصالح قلعه گیری صادر فرمودند *

ذکر سال هفتم از جلوس مطابق
سنه هزار و چهل و دو هجری

جشن آغاز سال هفتم بدستور هر سال ترتیب یافت محلدار خان دکهنی نظر بر حسن تردد او چنانچه گذشت بمنصب چهار هزاری دوهزار سوار و عطای اسپ و فیل و شمشیر مرصع و بیست هزار روپیه سرفرازی یافت اول ماه شعبان مطابق وسط بهمن ماه الهی متوجه کشمیر بهشت نظیر گردیدند و هر منزل سیر کنان و شکار افگنان و داد دهان نزول نموده قدغن چنان مقرر کردند که اگر بوتهٔ زراعت بدست تاراجیان یابند دست آنها راقطع نمایند وبصاحب مال از وجه قیمت او مضاعف بدهانند و برای تحقیق و جریب نمودن زراعت که بحسب ضرور بسبب عبور لشکر و افواج و بهیر از تنگی راهها پایمال واقع شود امین خدا ترس جز رس ضابط مقرر کردند که اراضی پیموده وجه نقصان از سرکار برعایا عائد سازند و دران عهد مطابق حکم بعمل می آمد بحرف و صوت نمی گذشت بیست و سوم شهر مذکور بدارالملک دهلی رسیده بعد زیارت بزرگان بلا توقف طرف لاهور مرحله پیما گشتند چون ششم رجب بدارالسلطنت لاهور شرف نزول فرمودند و یمین الدوله آصفخان که بخرج بیست لک روپیه عمارت عالی طیار ساخته بود بالتماس

او دران مکان تشریف بردند وشش لک روپیه ازجواهر و دیگراجناس و نقد پیشکش نمود بعد نظم و نسق ملکي و ملاقات میان محمد میر که نقد کمالات صوري و معنوي او بسکهٔ قبول دلها رسیده بود و رعایت نمودن مبلغ خطیر بخدمه و مستحقان خانقاه از لاهور که تا بیست و پنجم ماه مذکور درانجا توقف واقع شد طرف کشمیرکوچ فرمودند و باوجود از ملاحظهٔ تنگي راه کشمیر بادشاهزادهارا با آصف خان و دیگر امرا حکم شده بود که بمرور و خاطرجمعي از کتلها عبور نمایند بعد ازان خود روانه شدند و نسبت بسفرهای دیگر باشادهان لشکر بسیار آسوده گذشت باز خالي از هرج و تصدیع نبود چنانچه از جملهٔ اشعاري که محمد جان قدسي درمادهٔ راه پرتعب کشمیرگفته چند بیت نوشته مي شود * بیت *

معاذ الله ز راه پیر پنجال * که مثلش دیده کم چرخ کهن سال
سراپا گشته حیرت چرخ والا * که ره این کوه را چون رفت بالا
بود مشکل گذشتن زین ره تنگ * درین ره راه رونقشي است برسنگ
گروهي دست از جان برفشانده * درین ره چون گره بر تار مانده
زقطع ره بسر غلطیده یکسر * چنان کز رشته بگسسته گوهر

الحاصل هیجدهم ذي حجه در منزل بهشت مشاکل خان پور که پنج کروهي کشمیر فردوس نظیر است شرف نزول فرمودند و درتلافي رنج راهها که اسباب عیش و تنعم مهیا گردید دیگر دران مکان تهنیت نشان همه روي زمین پر از لاله و ریاحین و اشجار سراپا بهار و اثمار رنگین و انهار و چشمهاي زلال و شیرین بنظر مي آمد اگر خواهند بصفت و فور فواکه وگلزار و سبز زار آن قطع زمین زبان خامه را شیرین

سازد یا بوصف رود و سرود و نغمه پردازي دلبران شوخ شنگ آن معدن راگ و رنگ پردازد سررشتهٔ انتظام اختصار کلام بحال نمي ماند افصح الشعرا عرفي اگرچه در تعریف آن سر زمین در آبدار بسیار سفته اما درین بیت عالم عالم مضمون درج نموده * بیت *

هر سوخته جاني که بکشمیر در آید
گر مرغ کباب است که بابال و پر آید

و از جملهٔ اشعار ملا طغراي مشهدي در وصف گل و لاله زار آن مکان جنت نشان چند بیت بتحریر مي آرد * بیت *

گل و سنبل درین گلشن بناشد * بهار اینجا بهشتي آشنا شد
شفق سر جوش رنگ لاله زارش * فلک یک پشتهٔ سبز از بهارش
نداند مرغ این گلشن رمیدن * نگردد سبزه اش سیر از دمیدن
کشیده کوهها از سبزهٔ خاک * بجوش سبزه و گل سر بر افلاک
بجاي قلهٔ کوهش رسیده * که رنگ از چهرهٔ رفعت پریده
زموج لاله از بس خورده پهلو * بود راهش بصد باریکي مو
ز طغیان گل و سنبل بگلگشت * نه کوهش مي شود معلوم ني دشت
زمین گل آسمان گل بحر و بر گل * نمانده در عدم گوني دگر گل
سرود و حسن اینجا هم عنانند * گل و مي هر دو جنس یک دکانند
ترنم ریز هر سو خوش خرامي * بپاي نغمه در سیر مقامي
بمطرب ني دل اینجا بسته دارد * که یکدم بي لب او بر نیارد

حاصل کلام حضرت اعلی در هر هفته و هر صبح و مسا در باغهاي دلکشاي آن سر زمین سیر و تفرج مینمودند و بکار بزم نشاط مشغول بودند درین اثنا بعرض رسید که اهلیهٔ پادشاه زاده محمد شجاع

صبيهٔ ميرزا رستم صفوي بعد از تولد شدن دختر بروضهٔ جاودان
شتافت ازين معني سير وشكار آن مكان ناگوارا نمود و دختر را مسمى
به دلپذير بانو بيگم ساختند - بعده كه پادشاه زاده محمد شجاع داخل
دارالسرور برهانپور گرديد چون قلعهٔ پريندہ كه از اعظم قلاع نظام
الملكي گفته ميشد و اعظم خان در محاصرهٔ آن تضييع اوقات نموده
كاري نساخته برخاسته بود و بعد آن عادل شاه آن قلعه را بمبلغ
سه لک هون كه بآقا رضوان قلعه‌دار آنجا داده خريده بتصرف
سيدي فرجام نام فرستادهٔ خود واگذاشت و توپ ملک ميدان را
كه در پريندہ بود به بيجا پور طلب داشت گويند كه بدان كلاني و
خوش ساخت توپي ديگركم شنيده شده و آدم مسلح بفراغ دران
توپ مي نشست و اين توپ در ابتدا در قلعهٔ احمد نگر بود از
تبديل وضع روز گار سيدي عنبر از احمد نگر بقلعهٔ پريندہ فرستاده
نگاهداشت بعد رسيدن پادشاه زاده محمد شجاع به برهانپور كه
خان‌خانان آمده ملازمت نموده اول همين مصلحت قرار يافت كه
لشكر براي تسخير قلعهٔ پريندہ تعين نمايند پادشاهزاده نظر بر ايام
جواني و ناكرده كاري خود بدون سرانجام معقول قلعه گيري با
خان خانان و خان زمان متوجه تسخير قلعهٔ مذكور شد و به ملكاپور
رسيده خان زمان را با ديگر امرا و راجه جيسنگه بطريق هراول مع
مصالح قلعه گيري رخصت نموده امر فرمودند كه مابين راه همه جا
كه تعلقهٔ بيجا پوري باشد بتاخت و تاراج در آورند و جابجا تهانه
مقرر كرده روانه ساختند درين ضمن خبر رسيد كه ساهو بهوسله
يكي از خويشان نظام الملكي را كه در يكي از قلاع محبوس بود

بدست آورده با جمعي از واقعه طلبان مادهٔ فساد ساخته نواح ظفر
نگر را تاخته خواص‌خان را با سه هزار سوار براي تنبيه او تعين نموده
فرمودند که بعد از اخراج از ملك چمار گونده را که وطن بهوسله
گفته مي شود تاخت و غارت نمايد درين اوان شهرت يافت که
رندوله خان بامراري و غيره چهار سردار عمده و فوج سنگين از طرف
شاه بمدد قلعهٔ پرينده رسيدند و خان زمان که نزديك قلعه رسيده
بود از شنيدن خبر فوج دکهنيها يك کروهي قلعه کنار نالهٔ کم‌آب
لنگر اقامت نموده به بستن مورچال و کندن نقب مردم تعين
فرموده خود بفوج بندي براي مقابله پرداخت و قبل از رسيدن
کومك بيجاپوري مردم قلعه‌گاه بيگاه برآمده بر مورچال ريخته دست
برد نمايان مي نمودند درين ضمن روزي گولي تفنگ برچشم
سيدي فرجام بد سرانجام قلعه‌دار در وقت نگاه کردن از سوراخهاي
حصار رسيد کار او را تمام ساخت و قلعه‌دار لاحق ديگر فرستادهٔ عادل
شاه نارسيده بقلعه‌دار سابق پيوست - بعده که پادشاهزاده بپرگنهٔ بير
رسيد خان دوران از مالوا بمدد رسيده با جمعيت شايسته رفيق و هم
مصلحت کار گرديد اوائل رمضان پادشاهزاده سه کروهي قلعه رسيده
دائره نمود هنوز خيمها برپا نه نموده بودند که فوج غنيم از
اطراف نمودار شده بشوخي و زدن کهي پيش آمدند و روز ديگر
که غلبهٔ فوج خصم برکهي رسيد خان خانان از شنيدن مغلوب
گرديدن لهراسپ پسر خود با حکيم خوشحال که همراه کهي بودند
مع خان زمان مستعد کار زار گرديده چون بميدان رسيد جمعيت
غنيم بمقابل آمد و بعد تردد سرداران فوج پادشاهي دکهنيها جنگ

بگریز نموده خان خانان را طرف فوج کلان خود کشیدند و تا خان خانان خبردار گردید اطراف او را فرو گرفته کار برو بمرتبه تنگ آوردند که زنده ازانجا بر آمدن محال مي نمود همچنان چار طرف خان زمان را فرو گرفتند چون خان دوران در ابتدای شهرت شورش بر فیل سوار شده در مکان خود استاده جاسوسان برای خبر و تحقیق نمودن قابوی ریختن بر سر اعدا تعین کرده انتظار خبر واقعي میکشید بعد از شنیدن غلبهٔ خصم که سه فوج ساخته یک فوج بر سر خان زمان رسیده برو عرصه تنگ آورده و قریب ده دوازده هزار سوار غنیم خان خانان را محاصره نموده اند هیچکدام بمددهم نمیتوانند رسید و یک فوج کومکي غنیم اطراف فوج پادشاهي را دارد و جمع کثیر از مردم همراه خان خانان با راجه موهن داس بکار آمدند خان دوران خبر یافته جلو ریز خود را بمدد خان خانان رساند وقتي رسید که فوج دکهن بر سرجمعي که بکار آمده و زخمي افتاده بودند هجوم آورده مي خواستند از میان فوج بر داشته ببرند و بعضي غیرت طلبان با نام و ننگ چون شیر ژیان دران دریاي خون غوطه زده سد راه آن جماعه گردیده بودند خان دوران دران حال رسیده هنگامهٔ کار زار گرم ساخته چپقلشهاي صف ربا بکار برد و هاي و هوی مردان و نعرهاي زهره شگاف مبارزان بچرخ برین رسید

* بیت *

ز بس نعره کامد برون از کمین * فرو اوفتاد آسمان بر زمین

خان دوران خود را بر مقتولان رسانده جمعیت مخالفان را از اطراف بنات النعش ساخته نعش مردها را با زخمیان نیم جان از میدان

بر داشته بر اسپان بسته بمدد خان خانان عنان تافت و خان خانان تقویت یافته ازان تهلکه جان بر گردید و از دست برد مبارزان صف شکن و حملهٔ شیردلان فیل افگن خصم رو بفرار آورد درین ضمن که پادشاه زاده از شنیدن آن جنگ مغلوبه سوار فیل شده رو بمعرکه آورده بود خان دوران و خان خانان رسیده خبر هزیمت مخالفان رسانده مانع آمدند و پادشاه زاده بر حقیقت اطلاع یافته زبان بآفرین خان دوران کشاد و هر روز فوج دکهني بشوخی تمام پیش آمده بر مورچال و کهي میریختند و مردم پادشاهی بکارمی آمدند و کهی گاه سالم و گاه نصف بلشکر میرسید روزی از روزها که کهی بار کرده رو بلشکر روانه شده بودند و فوج غنیم اطراف کهي را محاصره نموده از هر دو طرف جنگ کنان می آمدند یکبار بان آتش بار بر شتر پر از کاه رسیده بمدد باد رو بهم درگرفت و از شعلهٔ آن بشتران دیگر رسید تا خبردار شدن اکثر از فیلان و شتران سراپا شعلهٔ آتش گشته سوختند و شور و غلغله عظیم برخاست غنیم فرصت غنیمت دانسته بر باقي جانور و آدم کهي دست یافت و غالب آمده نگذاشتند که پرکاه به لشکر برسد خان خانان خبر شنیده سوار گردید و کار بجائي رسید که پادشاه زاده نیز سوار شد خان خانان شنیده متصل هم مردم دوانده مانع آمده پیغام داد که هرجا رسیده اند فیل سواره استاده باشند تا خبر ماندهاي جان فشان برسد غنیم از شنیدن سواري پادشاه زاده و خان خانان و نمودار شدن نشانها پارهٔ شتران را کشته و بعضي را ریسمانهای بار آنها بریده با خود گرفته فرار نمود چند فیل و شترهاي هیمه و جانوران نیم سوخته را

بر گرداندند و باز هر روز شوخي مي نمودند و کار بر لشکر پادشاه زاده تنگ آوردند تا آنکه روزي خان خانان مصلحت نمود که آخر شب فوج پادشاهي سوار شده غافل خود را بر بنگاه دکهنیها رسانند از سبب مخالفت سرداران و حسد میان هم خبر بغنیم رسید و تا رسیدن فوج پادشاهي که پهر روز برآمده نزدیك بنگاه آن جماعه رسیدند دکهنیها بهیر را بار کرده بدستوري که تا زمان حال دارند چند سردار با بهیر روانه ساختند و باقي فوج آراسته در مقابل افواج پادشاهی مستعد کارزار گردیدند بنابر آن آنچه مرکوز خاطر بود صورت نبست مگر آنکه پارهٔ گاوان غله که از سنگیني بارمانده بودند با چند شتر و گاو کهي که بیخبراز کهي بر گشته بودند بدست مردم پادشاهي افتاد وقت مقابله که راجه جیسنگه را با فوج بیجاپوری مقاتله رو داد و کار زار صعب بمیان آمد مودهوجي نام سردار نام آور دکهنیها که از سابق زخمي بود با معدود چند اسیر سر پنجهٔ تقدیر گردید - درین اوان خبر رسید که کاکا پندت نوکر عمدهٔ خان‌خانان با رسد غله نزدیک لشکر رسیده و فوج دکهنیها براي سد راه او گردیدن سوار شده اند خان‌خانان بشاه زاده گفت که همراه کاکا پندت آن قدر جمعیت است که از عهدهٔ دکهنیها براید اما دریذوقت که فوج آنها به دور رفته بر بهیر آن جماعه سواري بایدنمود و در فکر تعین فوج شدند پادشاه زاده فرمودند که ما خود هم‌سوار مي‌شویم میخواهیم سیر فوج دکهنیها نمائیم لهراسپ را مع جگراج و غیره سه چهار امیر در بنگاه گذاشته با باقی فوج بر بهیر خصم سواري نمودند دکهنیها خبر یافته بدستور اول بهیر را بار کرده چپرها

را آتش زده خود مستعد کارزار گشتند و بعد رسیدن فوجها جنگ صعب بمیان آمد اگرچه از طرفین مردم بسیار کشته شدند اما از طرف مخالفان جمع کثیر اسیر و قتیل گردیدند و مراری پندت زخمی شده از اسپ افتاد باز دکهنیها از معرکه بدر بردند بادشاهزاده به بنگاه خود مراجعت نمود از آنکه میان خان خانان و خان دوران که هردو سردار صاحب داعیه بودند نفاق بمیان آمده بود و خان دوران اکثر حرفهای سبك اینکه من خان خانان را از چنگ اجل رهائي داده جان و آبروي بباد رفتهٔ اورا بخشیدم بر زبان مي آورد و روز بروز زیاده مادهٔ نزاع میگردید و سپاه نیز از سختی سلوك خان خانان شاكي بودند هر تدبیر و منصوبه كه خان خانان مي نمود خبر بمخالفان مي رسید و آنها در مدافعه میکوشیدند و سعي در تسخیر قلعه فائده نمي بخشید هرچند کوچهٔ سلامت و نقب پیش مي بردند محصوران بران اطلاع یافته از اندرون در خرابیي آن میکوشیدند با وجود پراندن یك طرف بارهٔ برج كه بارهٔ باروت از اندرون قلعه دزدیده بودند فائده مترتب نشد و از کمي کاه و هیمه کار بر لشکر تنگ گردید چار پاي سواري و بار بردار از بي علفي و تاخت غنیم بسیار تلف شدند لهذا پادشاه زاده بمصلحت خان خانان از پای قلعه بر خاسته متوجه برهان پور شد - در مدت محاصرهٔ هفت ماه که اوائل ماه ذی حجه دست از محاصره بر داشتند آدم و جانور بیشمار ضائع گشتند و تا نزدیك رسیدن برهان پور دو بار غنیم نزدیك قصبهٔ بیر نمودار گردید و دست و پای نمایان زده بعده که جمع کثیر از هر دوطرف کشته شدند

دکهنیها بمکان خود رفتند *

چون مراجعت نمودن پادشاه زاده محمد شجاع ناکام بعرض رسید پادشاه زاده را با خان خانان و دیگر همراهان مغضوب ساخته طلب حضور نمودند *

اواخر ربیع الاول بعد از فراغ سیر باغات کشمیر متوجه لاهور شدند - بمنزل بهنبر که رسیدند بعرض رسید که مسلمانان این سر زمین که بجز کلمهٔ توحید خواندن که پي بمعني آن هم نه برده انداز راه و رسم اسلام بیخبر ند و بکفار دختر میدهند و نسبت دو طرفه مینمایند در منع آن حکم تهدید آمیز صادر شد - و بعد رسیدن سرحد پنجاب جمعي استغاثه نمودند که بعضي کفار شدید دختران و زنان مسلمین را بجبر در خانه انداخته در خرابي مساجد کوشیده‌اند - حکم شد آنها را مقید ساخته اگر توبه نموده بشرف اسلام در آیند بعقد جدید عورات را بآنها واگذارند والا بقتل آورده خانه و مال آن جماعت بضبط در آورند و مساجد را بدست همان طائفه بتعمیر در آرند و بتخانهای آنهارا مسمار سازند *

درین اوان خبر رسید که خان زمان از خان خانان رنجیده بحضور رسیده و متصل آن خبر واقعهٔ مهابت خان خان خانان از آزار ناسور معروض گردید (زمانه آرام گرفت) تاریخ یافتند ازین مقوله تاریخ مدح و ذم صاحب طبعان بسیار گفته اند *

ذکر سال هشتم از جلوس مطابق

سنه هزار و چهل و چهار هجری

جشن آغاز سال هشتم از جلوس منعقد گردید و هریکی

موافق پایه و نصیبهٔ خود بفیض رسید - پنجم جمادی الاخری داخل
دار السلطنت لاهور شدند سرکار بیجاگڈه و ندربار و بعضی محال
سرکار هانڈیه که متصل سرحد مالوا و احمد آباد کنار آب نربدا و
تپتي بود حکم شد که داخل صوبهٔ خاندیس نمایند و سابق براي
صوبهٔ خاندیس و برار یک صوبه دار مقرر مي شد فرمودند دو صوبه‌دار
نمایند و صوبهٔ بالا گهات نظام الملکي تازه مفتوح گشته را که تا
سرحد کنار دریا و ساحل کوکن بجمع یک ارب و بیست کرور دام
بود بر خان زمان پسر خان خانان مقرر فرمودند و صوبهٔ برهان
پور را که بعضي از محال پایان گهات برار داخل نمودند بعهدهٔ
خان دوران مقرر ساختند پادشاه زاده محمد شجاع از دکهن آمده
ملازمت نمود پادشاه زاده محمد اورنگ زیب را که پانصد روپیه
یومیه داشت بمنصب ده هزاري چهار هزار سوار مع لازمهٔ منصب
عنایت فرمودند - چون فساد ساهو در ملک تازه مفتوح گشتهٔ دکهن
متواتر بعرض میرسید تجویز فرستادن پادشاه زاده محمد اورنگ زیب
بدکهن بمیان آوردند بخان دوران و خان زمان احکام صادر شد که
خود را تا رسیدن پادشاه زاده بصوبهٔ دکهن رسانده در تنبیه و
استیصال نظام شاهیه کوشند چنانچه بعد از عرض رسیدن استیلاي
دکهنیان بلا فاصله خبر رسیدن خان‌دوران از مالوا به برهانپور و تعین
نمودن افواج براي گوشمال نظام شاهیه و بعد محاربات صعب منکوب
و مغلوب ساختن و از پاي قلعه سر خیزاندن آن گروه معروض گردید*

هفتم شعبان المعظم از لاهور کوچ سمت دارالملک دهلی فرمودند
و سر سواري بدیدن زبدهٔ حق آگاهان روشن ضمیر میان محمد میر

و دیگر بزرگان رفته و فاتحهٔ استمداد از مزار برگزیدگان دین حاصل نموده رایت توجه بمنزل مقصود بر افراشتند - وسط رمضان باغ‌کنار دهلي را از نزول رایات رونق دو بالا بخشیدند - مژدهٔ تولد فرزند در خانهٔ دارا شکوه بعرض رسید مسمی بسلیمان شکوه ساختند و بعد زیارت قبر جنت آشیانی و دیگر مزار بزرگان متوجه دارالخلافت شدند - چون سه چهار جشن ضمیمه بهم اتفاق افتاد اولا تخت مرصع که مجملي از خرج مبلغ و جواهر آن بزبان قلم خواهد آمد و ساعت جلوس بران روز نو روز مقرر شده بود دوم عید سعید فطر رسید سوم بزم طرب افروز ولادت شاه زاده سلیمان شکوه ضمیمهٔ آن گردید روز دویم عید داخل دار الخلافت اکبرآباد شده طرح جشن انداختند و بکارپردازان حکم آرایش بزم بهشت مشاکل نسبت بهر سال زیاده فرمودند ازانجمله یک اسپک مخمل زرباف که بخرچ یك لك و ده هزار روپیه درمدت سه سال در کارخانهٔ احمد آباد تیار شده بود موافق اندازهٔ آن دیگر فرش و ما یحتاج آماده گردید از بساطهاي زرین و آئین بندي رنگین درو دیوار شعشهٔ طلا گشت و تخت مرصع بخرچ یك کرور روپیه که صد و سي هزار تومان عراق باشد و در مدت هفت سال اتمام یافته بود ازانجمله چهارده لك روپیه را طلاباقي جواهر بیش قیمت دران بکاربرده بودند رونق افزاي آن بزم گردید - محمد جان قدسي در تعریف تخت گفته *

* بیت *

زهي فرخنده تخت پادشاهي * که شد سامان بتایید الهي
فلک روزي که میکردش مکمل * زر خورشید را بگداخت اول

رساند گر فلک خود را بپایش * دهد خورشید و مه را رو نمایش
دهد شاه جهان را بوسه بر پای * ازان شد پایهٔ قدرش فلک سای
چو تاریخش زبان پرسید از دل * بگفت (اورنگ شاهنشاه عادل)

چون پادشاه خورشید منزلت بران تخت فلک رفعت جلوس نمود از اطراف نغمه پردازان حور مثال و رامشگران پری تمثال باصول گونا گون برقص در آمدند و سلاطین و امرا بهزاران زبان شکر گویان تسلیمات تهنیت بتقدیم رساندند و جیب و دامن مراد عالمی مالامال گردید شعرا و صلحا و ارباب طرب خرمن خرمن زر ذخیره اندوختند و مهر و ماه برای نظارهٔ جشن آن خسرو خورشید کلاه سر از دریچهٔ مشرق بر آورده در مجمر فلک سپند اختران سوختند و بدین ترانه مترنم گردیدند * بیت *

جشنی بهزار دل فروزی * اختر همه در سپند موزی
ایام بدل نشاط افروز * همچون شب عید و صبح نوروز

و فلک بهزاران زبان میگفت * بیت *

همین بس وصف این فردوس آئین * که باشد جلوه گاه خسرو دین
بذوق جشن نو روزی نقاره * گلو از صوت بلبل گشت پاره
نفیر و کرنا گشتند دمساز * سرود زیر و بم شد هرطرف ساز

آنچه بپادشاه زادها و یمین الدوله و دیگر امرا بانعام درآمد و هرانچه نذر و نثار از نظر گذشت در تحریر تفصیل آن قلم را رنجه نداشته بدین اکتفا می نماید که از ساعت تحویل تا روز شرف نوزده روز دست و دل آن پادشاه دریا دل در ایثار زر و گوهر حکم بحر و کان داشت و فقیری نماند که صاحب نصاب نگردید و غنی نبود که

ذخیرهٔ سالها برای عیال نیندوخت *

ذکر خرابي نجابت خان در قبول مهم سری نگر

نجابت خان فوجدار دامن کوه ولایت پنجاب عرضه داشت نمود که اگر مهم زمیندار سری نگر به بنده مقرر شود دو هزار سوار سه بندی مرحمت فرمایند ملك آن حدود بتصرف والا مي آرم یا پیشکش لائق از مرزبانان آن مرز و بوم میگیرم - التماس او بدرجهٔ قبول در آمد - اگرچه بعد رسیدن بسرحد آن ولایت تردد نمایان نموده قلعهٔ حاکم نشین آنجا را با مکانهای قلب دیگر بتسخیر در آورده سر راههاي کتل را باوجود آنکه زمیداران بسنگ و گچ گرفته برقندازان حکم انداز آنجا گذاشته بودند بعد رسیدن نجابت خان از سم اسپان بهادران آن راه مسدود مفتوح گردید - و مرزبان فرار اختیار نموده رو بکوهستان آورده وکیل زبان دان نزد نجابت خان فرستاده بقبول پیشکش ده لک روپیه براي ارسال حضور و یك لك و پنجاه هزار روپیه به نجابت خان پاي صلح بمیان آورد - نجابت خان ناتجربه کار بی آنکه از بندوبست و احتیاج ضروري خاطر جمعي حاصل نماید بشرط اداى زر مذکور در مدت بیست روز نگهداشتن وکیل تا حصول زر قبول نمود - وکیل قدری طلا آلات و ظروف نقره و سنگ ریزه که باخود آورده بود بقیمت لك روپیه داده براي تتمه دو نفر مفلوك بی نام و نشان را لباس فاخره پوشانده عوض خود تا واصل ساختن باقي نزد سرکار نا کرده کار گروگذاشته راه صحرا گرفت و براي بند نمودن رسد غله راهها را چنان مسدود ساختند که تردد قاصد دشوار گردید - و از نرسیدن رسد حال لشکر روز بروز تباه میگردید و تا رسیدن ایام برسات

بعرضه داشتهاي سراپا غدر گذرانده دام و درم ديگر نرساند و كار و عرصه بر مردم بمرتبهٔ تنگ گرديد كه گردهٔ نان بقرص آفتاب ايام برشكال و زمستان دم همچشمي ميزد - و شب و روز باران فرصت چشم وا نمودن نمي داد - و از هر طرف سيلاب دوان براي وبال جانوران و آدمهاي فاقه كشيده ميرسيد و هرجاكه تهانهٔ بادشاهي گذاشته شده بود مخذولان گاه بيگاه چون بلاي ناگهان ريخته دمار از دماغ روزگار آن جماعه برمي آوردند - تا آنكه نجابت خان باهم مصلحتان جان خود بسلامت از انجا برآوردن غنيمت دانسته بفكر تدبير برآمدن ازان تهلكه افتاد - درين ضمن خبر رسيد كه گوجر نام را كه در قلعه گذاشته پيش آمده بود با جمع كثير كشته گرديد و سوار و پيادهٔ بيشمار همه جا سر راهها را بند نموده اند - حاصل كلام ملالت انجام نجابت خان تمام لشكر و توپخانه و اسباب تزك و كارخانجات بباد فنا داده خود بهزار دشواري و تغيير وضع با معدود چند جان بر گرديده از انجا نجات يافته - و عيال و ناموس مردم كه از ملاحظهٔ تيغ خونفشان مفسدان رو بغار و انبوهي اشجار گذاشته بودند بدست تبه‌كاران آن ديار افتادند - بعد از عرض نجابت خان‌را بي منصب نمودند و از تغير او ميرزا خان بن شاه نواز خان مقرر گرديد و حكم شد كه وجه پيشكش مقرري را از نجابت خان باز يافت نمايند ٭

ذكر مهم جهجار سنگه بنديله

چون جهجار سنگه بنديله را بعد وقوع تقصيرات قلم عفو بر جرائم او كشيده همراه خان خانان روانهٔ دكن نموده بودند و آن بد بنياد بعد از چند گاه از خان‌خانان رخصت وطن در خواسته بكرماجيت نام

پسر خود را بجاي خود نگهداشته بمسکن موروثي رسيده مفسدي قديم اختيار نموده بهيم نراين زميندار گڈهه را بغدر و عهد حيله آميز از وطن طلبيده مع توابعان بقتل رساند همه سرانجام و ده‌لک روپيه خزانهٔ اورا مع قلعه متصرف شد - بعده پسر بهيم نراين که در حضور بود برين ماجرا مطلع گرديد و حقيقت بعرض رسيد حکم نصائح‌آميز مشتمل برهنمائي بازگشت از راه خطا و مسترد ساختن مال بهيم نرائن بوارثان مکرر بنام آن برگشته طالع صادر گرديد اما فائده نداد - و بکرماجيت پسر او نيز بموجب اشارهٔ پدر از دکهن برخاسته روانه گرديد - خان دوران در برهان پور بر فرار او اطلاع يافته تا مالوا تعاقب نمود و بعد رسيدن بآن تبه‌کار و مقابله و مقاتله بميان آمدن زد و خورد عجيب رو داد - و اکثر همراهان طرفين کشته و زخمي گرديدند و بکرماجيت خود دو زخم برداشته جان بدر برده نزد پدر رسيد - بعد از عرض رسيدن عبدالله‌خان بهادر و سيد خان‌جهان و خان‌دوران که بعد از تعاقب او بمالوا رسيده انتظار حکم ميکشيدند با چند امير ديگر تعين گرديدند و صوبهٔ مالوا بدستور سابق بخان دوران مقرر فرموده صوبهٔ برهان پور باله وردي‌خان مرحمت کردند و برار بخان زمان ضميمهٔ بالاگهات نمودند - و آن مفسد که از روانه شدن افواج اطراف اطلاع يافت وکيل خود را بحضور روانه ساخته خان خانان آصف خان را شفيع جرائم خود نمود و التماس طلب يکي از بندهاي حضور که دست او گرفته بدرگاه آن پادشاه خطا پذير حاضر سازد بميان آورد - حضرت اعلى سندر کب راي را که از شعراي پاي‌تخت هند بود بسبب هم جنسي نزد او روانه فرمودند

و ارشاد فرمودند که اگر محال سرکار سانوا را (107) که سي لک روپيه جمع دارد بعهدهٔ بندهاي پادشاهي نمايد و بکرماجيت پسر خود را بحضور فرستاده خود نزد خان زمان بدکهن بدستور سابق برود قلم عفو بر جريدهٔ اعمال او کشيده گردد - سندر کب راي که نزد آن تبه‌کار رسيد بعد از سوال و جواب غدر آميز آن فتنه انگيز دانست که مطلب او تا سر انجام يافتن استحکام مکانهاي قلب دفعيه است - بغرور جنگل پر از تراکم اشجار خاردار و گذرهاي دشوار گذار قدم براه اطاعت نمي گذارد - بي حصول مطلب بر خاسته بحضور آمد - و پادشاه از راه مزيد احتياط باوجود تعين امراي نامدار صاحب فوج پادشاه زاده محمد اورنگ زيب را که براي دکهن مستعد ساخته بودند بسرداري تمام فوج بمهم آن کافر فاجر مقرر فرموده بتاکيد مرخص ساختند و هزار سوار اضافه مع ديگر عنايات عطا فرمودند و شايسته خان و رستم خان دکهني و ديگر امرا همراه پادشاه زاده تعين شدند - دوازده لک روپيه نقد و جنس پيشکش زمينداران بنگاله فرستادهٔ صوبه دار آن ضلع از نظر گذشت - حکيم مسيح الزمان عرف حکيم مظفر که از کعبة الله معاودت نموده بود متصدي بندر سورت به نيابت بيگم صاحبه که بندر سورت مع مال و سائر در جاگير و انعام نواب قدسيه عطا فرموده بودند مقرر فرمودند و سه هزاري پانصد سوار منصب سابق بحال نمودند - وسط شهر ربيع الثاني سنه هزار و چهل و پنج هجري متوجه دکهن گرديدند - ميرک حسين

---

(107) ن - سانورا *

خوافي را بعنوان سفارت با تحف قیمت لک روپیه و دو هزار اشرفي نقد نزد نذر محمد خان روانه ساختند - تاریخ توجه دفعهٔ ثاني صاحب قران ثاني بدکن بعرض رسید * ع *

بپادشاه جهان این سفر مبارکباد

شمهٔ از ترددات عبد الله خان و دیگر امرا که در مهم جهجار معروض گردید بزبان خامهٔ تیز رفتار میدهد - که امیران نامدار چون متوجه استیصال آن نابکار شده قبل از رسیدن پاد شاه زاده نزدیک قلعهٔ آوندچهه که مکان مطبوع سیر حاصل بود و جنت مکاني آن پرگنه را در جلدوي کشتن ابو الفضل به نرسنگه دیو پدر جهجار بطریق وطن مرحمت نموده بودند رسیدند - چندین هزار بیلدار و تبردار براي بریدن اشجار و هموار نمودن راههاي دشوارگذار مقرر نموده هر روز نیم کروه راه مسافت طي مینمودند - و جهجار نا هنجار با پنج هزار سوار و برقنداز بیشمار در قلعهٔ آوندچهه نشسته سوار و پیادهٔ بسیار اطراف تعین نموده بود که از یمین و یسار براي سدراه مبارزان نامدار در پناه اشجار و گوشهاي غار نشسته بانداختن تیر و تفنگ سپاه اسلام راکشته و زخمي مي ساختند و ازان جماعه نیز هرروز جمعي بدا رالبوار مي پیوستند چون به یک ونیم کروهي اوندچهه رسیدند بحملهٔ اول راجه دیبي سنگ هرارل که دعوي ارث قلعه جهجار داشت بعضي مورچال آن بدخصال بتصرف مبارزان درآمد - جمعي کثیر قتیل و اسیرگردید ند ترس و هراس تمام در دل آن بد اساس راه یافت و با بکرماجیت پسر و عیال و مال آنچه از زر سرخ و سفید وجواهر توانست باخود گرفت بر داشته جمعي از برقندازان بسرداري

يكي از راجپوتان آنجا گذاشته طرف قلعهٔ دهاموني كه مكان بسيار قلب و بناكردهٔ پدر او بود روانه گرديد - بهادران قلعه كشا بران اطلاع يافته شاديانهٔ آثار فتح نواخته تزلزل تمام بگوش دل باختگان آن مرز و بوم انداختند - و به تردد دو سه شبان روز قلعه رامفتوح ساختند و هزار پاي صداي اذان دين محمدي بگوش كافران آن ديار رساندند و بموجب اشارت پادشاه آن قلعه را به راجه ديبي سنگه سپرده كليد قلعه رابحضور ارسال داشتند - و باسرانجام جنگل بري طرف دهاموني روانه گشتند - و در فرصت دو روز بآن مكان رسيده شروع به پيش بردن مورچال وكندن نقب نمودند - هرچند كه سنگ لاخ آن سرزمين بمرتبهٔ صلب واقع شده كه سواي آهن فولاد دران سنگ ناخن گير نميگرديد - اما بهادران كوه كن چنان كمر همت بستند كه در اندك فرصت كار بر محصوران تنگ آوردند - و معهذا مخذولان در تردد انداختن گولهٔ توپ و تفنگ و حقهٔ آتش و بان و سنگ صد من و دو صد من كمي ننموده مردم بسيار شهيد شدند و شب و روز باران آتش برفوج پادشاهي ميباريد - آخر شبي بدستياري زينه - آسمان پايه وكمندهاى هوش ربا مبارزان جان بازقرار بر يورش دادند - جهجار دل باخته بهوش آمده براي طلب زنهار ميانجي فرستاد - هنوز گفتگوي بناي صلح بگوش سرداران نرسيده بود كه بهادران رهيله و نظر بهادر بهادري را كار فرموده از طرف جنوبي بكمند جانبازي خود را بقلعه رساندند و دروازهٔ قلعه را آتش زدند - جهجارسنگه سراسيمه وار از حصار برآمده درشب تار راه ادبار پيش گرفته خود را به پناه اشجار جنگل انبوه رسانيد - اگرچه

صداي دار و گير و تردد محصوران برطرف شد اما چون خبر تحقيق فرار آن تبه كاران نداشتند قرار بران دادند كه بعد از طلوع نير اعظم بقلعه در آيند - غارت پيشگان كه سيماب واربراي در آمدن قلعه بيقرار بودند گوش بحرف سردار ها ننموده از هر طرفي كه راه يافتند بقلعه در آمده در تاخت و تاراج نمودن پيش دستي را غنيمت دانستند - خان دوران برين معني اطلاع يافته با جمعي بقلعه در آمده باهتمام منع غارت دست و زبان كشاد و جابجا مردم شديد بتاكيد اكيد وتهديد تعين نمود - درين اوان ازكنار برجي آواز بلند گرديدكه جمع كثيردرانجا باميد بدر رفتن فراهم آمده فرصت فرار نيافته انتظار تيغ اجل مي كشيدند - علي اصغر ولد محمد جعفر كه از بندهاي تردد طلب و روشناس بود بخاندوران گفت كه من رفته آن جماعه را مقيد ساخته مي آرم خان دوران خان هر چند بعذر شب تار در منع كوشيد آن جوان نشنيده بهمعناني اجل خود را در انجا رساند - قضا را درانجا باروت خانۀ مملو از باروت بود كه سر اورا وقت يورش وا نموده بودند و جمعي از تماشائيان و تاراجيان با مشعل دران مكان درآمده ترددمي نمودند در همان آن كه آن نوجوان از عمر سير آمده بدان مكان رسيد گل مشعل در باروت خانه افتاد تمام برج را به هشتاد گز ديوار و قريب دو صد نفركه آنجا بودند با آن نوجوان وهمراهان او چنان پراند كه درميان مردها تفريق صورت نمودن دشوار نمود - واز افتادن برج و ديوار از صد نفر زياده راجپوتيه كه بيرون قلعه درپاي برج بودند نيز تلف شدند - روز ديگر كه خان دوران خان درضبط اموال وتفحص خزانۀ مدفون پرداخت و جابجا مردم تعين نمود براي او خبر

آوردند که چاه پر از زر مسکوك و ظروف نقره و غیره در جنگل یافته شد و خان دوران از شنیدن آن خودرا بر سر چاه رساند و برای پیدا کردن چاههای دیگر بجست و جو پرداخت در سه چاه دیگر که برای غله می سازند زر مدفون یافتند - بعد از تفرقه شدن و بغارت رفتن زر بسیار دو لك و پنجاه هزار روپیه مع بیست من ظروف نقره واصل سرکار گردید و معلوم شد که در چاههای دیگر نیز زر مدفون ساخته باشند بعد عرض حکم شد که سید خان جهان در انجا مانده به بند و بست آنجا وتحقیق خزانهٔ چاههای دیگر پردازد - و خان دوران و عبد الله خان با باقي امرا بتعاقب جهجار خود را رسانده قتیل و اسیر سازند - و نیز ظاهر گردید که جهجار خود را بشاه پور که گدهي قائم بود وسابق همان مکان حاکم نشین بود رسانده در فکر بر آمدن طرف گوندوانه و دیو گده که از برارست بنابران هر دو سردار متوجه شاه پور شدند - و در همان زودي خبر فوت زمیدار گوندوانه و رسیدن فوج پادشاهي معا به جهجار رسید و دل و حوصله باخته تو پهاي قلعه را شکسته و نا بود ساخته عمارات را از باروت پرانده تمام اثاث البیت را که در همراه گرفتن آن عاجز بودند آتس زده هرچه توانست از جواهر وزر نقد وظروف طلا و نقره و عیال واطفال برافیال و اسپان راهوار بار و سوار نموده مع دوهزار سوار طرف دیوگده وقت شب برآمد عبدالله خان و خان دوران خبر یافته خود را اندرون قلعهٔ شاه پور و جورا گده که متصل هم بودند رسانده بقیة النار را بضبط خود درآورده اذان محمدي خوانده بتخانه هارا مسمار ساخته آن قلعه را حوالهٔ مردم معتبر نموده جمعي از راجپوتیه درانجا گذاشت -

و از احوال جهجار خبر یافت که زیاده از هفت هشت کروه طي مسافت نمیتواند نمود - باوجود تفاوت پانزده روز هر دو سردار تعاقب نمودند پادشاهزاده محمد اورنگ زیب اگرچه از شنیدن خبرفتح و فرار جهجار خود را بطریق یلغار رساند اما چون میان عبد الله خان و دیگر افواج پادشاه زاده تفاوت بسیار واقع شد در دهاموني براي آرام لشکر و نسق آن حدود چند روز مقام و توقف نمودند و فوج عدو مال تعاقب آن بدسگال گرفته یلغار کنان هر روز هفده هیجده کروه گاه بیست کروه طي مسافت مي نمود تا آنکه بسرحد راجهٔ چانده که با سرحد گوندوانه و دیو گده متصل است رسیدند خبر یافتند که جهجار چهار کروهي ازینجا فرود آمده بود از شنیدن خبر نزدیک رسیدن فوج اسپان را کاه و دانه نداده پیشتر مرحله پیما گردید - فوج پادشاهي باوجودي که آن روز بیست کروه طی مسافت نموده بوده آرام نگرفته بتعاقب پرداخته وقت غروب آفتاب نزدیك آن خون گرفتگان رسیدند و آنها خبر یافته آنجا بند نتوانستند گردید - از رسیدن فوج خونخوار باز براه افتادند - بهمین دستور همه جا پاشنه کوب رسیده دست از عقب برنداشته هر دو لشکر شب و روز یلغار مي نمودند - تا آنکه بفوج پادشاهي خبر رسید که فیلان و شتران پر از بار خزانه و خالي که نمیتوانستند رسید سر بصحرا داده سراسیمه وار طي مسافت مي نمایند - لشکر پادشاهي از شنیدن این خبر خواستند که بتفحص و غارت فیلان پردازند - خان دوران و عبدالله خان مانع آمده پابند طمع فیل و خزانه نگردیده افتان و خیزان که اکثر نعل اسپان افتاده بود دست از دنبال خصم بد خصال بر نمیداشتند

تا آنکه کار بمشت و گریبان رسید - جهجار را فرصت وفا ننمود که
بدستور کفار غیرت شعار بجوهر نمودن زن و فرزند پردازد درعالم اضطراب
دو جمدهر بزن کلان راني پاربتي نام زده و یگان یگان شمشیر بدیگر
زنان و عیال و اطفال خود و همراهان رسانده در راه انداخت و همه
با پسر خورد سال بکر ماجیت بدست مردم پادشاهي آمدند -
و جهجار یك دو مقابله بافوج نموده جنگ ناگزیر از ننگ نام نموده
عم بهادر خان را با چند نفر کشته و زخمي ساخته و از خود
جمعي بکشتن داده فیلان و شتران بسیار پر از بار گذاشته
خواست جان خود را با چند فیل که از عیال خورد سال و
مرصع آلات و اشرفي دران بودند بتعلقهٔ گلکنده رساند - خان دوران
محمود بیگ خوافي را براي گرد آوري فیلان و مال و عیال که مابین
راه گذاشته میرفت گذاشته خود دست از تعاقب برنداشته تا آنکه باقي
فیلان مع جواهر آلات و عورات بدست مردم پادشاهي آمد و اثري از
جهجار و بکرماجیت پسر او نیافتند ناچار برسر تالابي رسیده چون
جان در اسپان نمانده بود و آدمها جان بلب رسیده طاقت
حرکت نداشتند آنجا فرود آمده خواستند تا خبر تحقیق رسیدن جهجار
آرام گیرند - درین ضمن خبر کشته شدن جهجار مع بکر ماجیت
رسید و در همان آن گوندهاي آن سرزمین که در جنگل وقت فرار
با جهجار و بکرماجیت دو چار گشته بر احوال پرملال آنها اطلاع یافته
با هر دو هم نبرد گشته کشتند - و سرهاي پدر و پسر را بطریق نذر و
پیشکش نزد سرداران پادشاهي آوردند - و بروایتي خبر کشته شدن
هر دو آورده خان دوران را در ان مکان بردند و خان دوران سر هر دو

بریده با انگشتریهاي نام آن بد مآلان آورده گوندها را مخلع ساخته نقد و اسپ داده مرخص ساخت و سرها را مع عرضداشت فتح مصحوب بهادر بیگ نام روانهٔ حضور گردانید * * بیت *

چو بد کردي مباش ایمن ز آفات
که واجب شد طبیعت را مکافات

در سرای شهپور تعلقهٔ مفتوحهٔ جهجار نزول واقع شده بود که سرها مع عرضه داشت از نظر گذشت - و فرمودند که بر دروازهٔ سراي بیاویزند - و آنچه زر نقد و طلا و نقره آلات مع جواهر از جاها در ابتدا و بعد ازان در راهها وقت فرار جهجار بدست بندهاي پادشاهي آمد سوای آنچه تلف شده مبلغ یک کرور روپیه داخل خزانهٔ سرکار گردید - و سوای آن عبدالله خان وقت مراجعت پنج لک روپیه و یک لک روپیه را جواهر و دیگر جنس مع دو فیل نامي از راجهٔ چانده گرفته بحضور معروض داشت - و هر سال یک لک روپیه و بیست و پنج فیل بطریق پیشکش مقرري بر ذمهٔ زمیدار چانده نمود که هرسال برساند *

ذکر جشن و واقعات سال نهم از جلوس مطابق سنه هزار و چهل و پنج هجري *

غرهٔ جمادی الاخری آغاز سال نهم از جلوس مطابق سنه هزار و چهل و پنج موافق سرانجام سفر آرایش جشن ترتیب یافت - بعد از فراغ جشن کوچ فرموده سیر تالاب و عمارتهاي احداث نمودهٔ نرسنگ دیو پدر جهجار نموده شکار کنان طي مسافت نمودند - درین ضمن بعرض رسید که بعضي جاهای غیر معلوم پر از خزانهٔ

مدفون جهجار ست - اسحاق بیگ را براي تحقیق آن تعین فرمودند
هرجاکه خانهٔ سنگ بنظر مي آمد باشارهٔ چشم تمام چشم دست بدست
مسمار میساختند - عمارات آن سر زمین رابي آنکه احتیاج بگل و
چونه افتد از سنگهای مربع و طولاني که پنداری که سنگ تراشان
بمدد تیشه ساخته اند از محض قدرت الهي بیشمار دران سر زمین
افتاده مي سازند - اگرچه از آفت باد و باران و سیلاب و آتش
محفوظ مي باشد اما وقت خراب و مسمار ساختن محتاج بکلنگ
و بیل نمیگردد - از جملهٔ تعلقهٔ جهجار یك پرگنهٔ چهوره که نهصد دیه
و هشت لک روپیه جمع داشت بضبط در آورده خالصهٔ مقرري
ساختند - و بند هاي پادشاهي که براي تفحص خزانهٔ مدفون رفته
بودند از چاهها و جاهاي غیر معلوم دیگر مبلغ شصت لک روپیه از
سعي مردم پادشاهي و پادشاه زاده محمد اورنگ زیب سواي زري
که سید خان جهان بر آورده زیاده از کرور روپیه واصل سرکار نموده
بود بر آمد - و روانهٔ قلعهٔ اکبر آباد ساختند - و پادشاه زاده محمد
اورنگ زیب بحضور رسیده ملازمت نمود - و باتفاق از راه سرونج
متوجه دکهن گردیدند - چون از اداهاي خارج عادل شاه غبار ملال بر
خاطر عاطر پادشاه بود و امداد نظام الملک علاوهٔ آن گردید و
نیز مکرر بعرض رسید که در حیدر آباد خطبه بدستور ایران خوانده
مي شود و نام شاه ایران درخطبه داخل مینمایند - فرمودند که اول
براي اثبات حجت یکي از بندهاي پادشاهي زبان دان سخن فهم براي
ارشاد و نصیحت آن هر دو مغرور بادهٔ غفلت روانه ساخته از فرمان
و پیغام وعدهٔ وعید آمیز خبر دار سازند - لهذا مکرمت خان را با فرمان

و قبضهٔ دهوپ و پرتلهٔ مرصع بدستورساز دکهن روانهٔ بیجاپور نمودند -
و فرمودند که بالمشافهه به عادل خان بگوید که هنوز آتش قهر
سلطاني شعله ور نگردیده اگر ساهو را با دیگر مفسدان نظام الملکي
از نوکري خود بر طرف و از ملک بیجا پور اخراج فرماید و دست
از قلعجات نظام الملک و توپ ملک میدان و دیگر توپهاي آن قلعجات
بردارد و محالات آن حدود را بتصرف بندهاي سرکار واگذارد و بدستور
سابق در اداي پیشکش اطاعت ورزد بیشتر از پیشتر متوجه احوال
و پرداخت او خواهیم گردید - و الا افواج دریا امواج با فیلان کوه شکو
بسرداري بهادران قلعه کشا و مبارزان صف ربا دران دیار رسیده
داند - و نیز پیغام نمود که اگر موافق فرموده و ارشاد بشاه راه هدایت
قدم گذارد از راه ترحم قلعهٔ شولا پور را که سرمایهٔ آرزو و مادهٔ نزاع
بانظام الملک است و ملک کوکن کنار ساحل تا بندر جیول من جملهٔ
تعلقهٔ نظام الملکي که نه لک هون محصول است باو عنایت خواهیم
فرمود - و تا بقاي حیات اولاد ما او بدو تعلق خواهد داشت و
مطابق همین مضمون در فرمان پند و اندرز سراپا امید و بیم درج
فرمودند - و بزبان قلم دادند که اگر خلاف آنچه بزبان خامه و پیغام
گهر سنج درآمده بظهور آید آنچه خواهد دید از خود خواهد دید -
و بمکرمت خان امر شد که در صورت قبول انداختن حلقهٔ اطاعت
بگوش پند نیوش زود بحضور معروض دارد - که فرمان مع نتیجهٔ عهد
و پیمان امان باو فرستاده شود - و بهمین دستور فرمان مع کمر مرصع
پرکار براي قطب الملک همراه میر عبداللطیف که از تربیت یافتهاي
تیز هوش حضور بود روانه فرمودند - کلمهٔ چند از انتخاب فرمان

که بنام قطب الملک صادرگردید بزبان قلم میدهد - ایالت و امارت پناه - ارادت وعقیدت دستگاه - خلاصهٔ اماجدکرام - سلالهٔ اکارم‌عظام - نقاوهٔ خاندان‌عزوعلا - عضادهٔ دودمان‌مجد واعتلا - زبدهٔ مخلصان‌صلاح‌اندیش - خلاصهٔ متخصصان‌سعادت کیش - مورد الطاف شاهنشاهی - مصدر آداب خیرخواهي - جوهر مرآت صفا و صفوت - فروغ ناصیهٔ دولت و رفعت - سزاوار عاطفت بیکران - المخصوص بعنایة الملک المنان - قطب الملک بشمول عنایات پادشاهانه مستظهر بوده بداند - که چون ما بدولت و اقبال پادشاه اسلام و مروج دین مبین حضرت سید آنام صلي الله علیه و علی آله واصحابه و سلم و موید و مروج مذهب اهل سنت و جماعتیم بر ما واجب است که هرجا حکم اشرف ما جاري باشد احکام شریعت غرا و ضوابط ملت بیضا را جاري سازیم و آثار بدعت وضلالت را محو فرمائیم و بعرض‌ما رسیده که در ملک آن قطب فلک شوکت سب اصحاب کبار که آیات قرآن مجید دلالت صریح بر فضل ایشان میکند و اخبار و آثار صحیح شهادت میدهد بر علو درجات آنها و معهذا قرابت قریبه با حضرت رسالت پناه صلي‌الله علیه وآله وسلم‌دارند مینمایند وآن ایالت پناه درمنع آن نمي‌کوشد وبسزاي اعمال نمیرساند - بنابران از روي ارشاد حکم میفرمائیم که ازملک خویش این امرقبیح و فعل شنیع را برطرف گرداند و اگربدبختي از بي سعادتي مرتکب این امرشود بسیاست رساند والا برما لازم است که درتسخیرآن ملک سعي نمائیم و مال و اهل آن ولایت را برخود حلال دانیم و خون آنها را هدرشناسیم و بعرض رسیده که خطبه بنام فرمانرواي

ایران خوانده می شود هرگاه آن ایالت پناه دعوی عقیدت و مریدی بایں جناب داشته باشد بوالی ایران چه رجوع دارد باید که بعد این نام فرمان روای ایران در خطبهٔ مذکور داخل نسازد و خطبه دران دیار بنام نامی ما مزین باشد و مبلغ کلی بابت پیشکش ما که آن ایالت و شوکت دستگاه را باید داد زود ادا نماید و ما نظر بر صدق اعتقادی که پدر آن ایالت پناه سلطان محمد قطب الملک مرحوم بخدمت ما داشت و خدماتی که ازو بوقوع آمده همه عنایات پادشاهانه بحال او مبذول می فرمائیم و بشرط قبول اطاعت مذکوره و ادای مطالبات مقرر می نمائیم که بعد ازین ضرری بآن ملک از اولیای دولت ما نرسد لهذا معتمد کارآگاه ملا عبد اللطیف را که از بندهای رو شناس این درگاه است پیش آن ایالت پناه و شوکت دستگاه فرستادیم باید که آنچه زبانی او ارشاد شده مطابق آن بعمل آرد و پیشکش را مع جواهر و فیلان قابل درگاه چنان روانه سازد که در جشن نو روز عالم افروز در دولت آباد از نظر اشرف بگذرد و اگر از قبول احکام جهان مطاع انحراف ورزد افواج دریا امواج برای استیصال آن ولایت تعین خواهد گردید *

خان دوران و عبد الله خان با پیشکش نقد و فیلان جهجار و راجهٔ چانده و غیره رسیده ملازمت نمودند وابستهای جهجار که رانی پار بتی از زخمهای کاری در گذشته بود و زخمهای دیگران التیام پذیرفته مع درگا پسر خورد و درجن سال نبیرهٔ او بنظر گذشت هر دو را مسلمان ساخته اول را باسلام قلی و دومی را بعلی قلی مسمی گردانیدند و زنان را نیز بتلقین کلمهٔ شهادت مشرف

ساخته داخل پرستاران مشکوي گردانیدند - و خان دوران را خطاب بهادري مع خلعت و چار قسب طلا دوزي و شمشیر و خنجر مرصع و اضافهٔ دو هزار سوار که اصل و اضافهٔ پنجهزاري پنج هزار سوار باشد عنایت فرمودند - و همچنان عبد الله خان و همه همراهان بعنایات بادشاهانه و اضافهای دمایان سرفرازي یافتند و بعد نزدیک رسیدن برهان پور داخل شهر ناشده درکراره که از مکانهاي با صفا و شکار گاه مشهور دار السرور است نزول اجلال فرمودند دو روز سیر و شکار آنجا نموده بیست دویم شعبان متوجه دولت آباد شدند - درمدت بیست و هشت روز بدولت آباد رسیده بتفاوت دو کروه کنار حوض قتلو شرف نزول فرمودند خان زمان صوبهٔ دار بالا گهات آمده شرف ملازمت حاصل نمود چون ساهوي ضلالت آئین باوجود مقید بودن نظام الملک درگوالیار براي هنگامه فساد و شورش واقعه طلبان طفل مجهول النسب را از قبیلهٔ نظام الملک بهمرسانده دستاویز معرکه آرائی ساخته لشکر فراهم آورده بعضي از محالات و قلاع دورو نزدیک آن ولایت را در هنگام فرصت که بزبان خامه داده شده بتصرف درآورده مادهٔ شوریدگي ملک و تفرقهٔ مال و حال رعایا گشته بود خان دوران بهادر و بهادر خان و خان زمان و شایسته خان را مع بیست و چهار امیر روشناس کار طلب با چهل و هشت هزار سوار آن عهد که اکثر موجودي بودند براي تادیب و تنبیه مفسد مذکور مقرر و مرخص نمودند وقت رخصت ارشاد فرمودند که اگر عادل خان بمدد طالع باعانت فوج پادشاهي و گوشمال آن تیره بخت پردازد ضرر بملک او نرسانند والا ولایت بیجاپور را نیز بتاخت وتاراج درآرند و از

جملهٔ افواج مذکور بیست هزار سوار بسرداری خان زمان و رفاقت سید شجاعت خان و بهادر خان روهیله و غیره فوج بندي نموده فرمودند که طرف احمد نگر شتافته اول چمار کونده را که وطن ساهو است پایمال سم اسپان مبارزان ساخته طرف کوکن رفته آن ولایت را از تصرف ساهو بر آورند - و شایسته خان و اله وردي خان را باتفاق سید عبدالوهاب خاندیسي که از مبارزان مشهور و بهادران یکه تاز روزگار گفته میشد براي تسخیر قلعهٔ جنیر و ناسك و توابع آن تعین فرمودند - و خان دوران را حکم شد که مابین قندهار و ناندیر که سرحد بیجاپور و گلکنده گفته مي شد استقامت ورزیده بعد تسخیر قلعهٔ اود گیر و اوسه بتاخت و تاراج ملک بیجاپور پردازد و هر سه سرفوج را بعطاي خلعت و شمشیر و خنجر و جمدهر مرصع و اسپ و فیل معزز ساخته مرخص فرمودند و خود اندرون قلعهٔ دولت آباد تشریف برده سیر نمودند *

اوائل شوال فرخ فال عرضه‌داشت شایسته خان رسید که از اقبال عدو مال قلعهٔ رامسیج از تردد احمد خان نیازي بتصرف اولیاي دولت در آمد و معا بعرض رسیدکه یك پسر و برادرجهجار که در وقت فرار از پنجهٔ شیران بیشهٔ شجاعت بدر رفته دران جنگل انبوه مفقود الاثر گردیده بودند دستگیر مردم قطب الملك گردیده بحضور رسیدند بادشاه هردو عرض خجسته فال چنین را براي تسخیر باقي قلعه بفال نیك گرفته شکر الهي بدل و زبان بجا آوردند و آن هر دو اسیر پنجهٔ تقدیر را که از قبول اسلام سر پیچیدند بزیر تیغ درآوردند - چون بتازگي خبر نفاق و عدم

اطاعت بیجاپوري بعرض رسید سید خان جهان را با سپه دار خان و رستم خان و غیره بندهاي جان نثار پادشاهي با فوج ده هزار سوار براي خرابي و تاخت و تاراج ملک بیجاپور بکومک خان دوران مرخص ساختند و بخان زمان و همه سرفوجان احکام صادر شد که از هرطرف تاخت و تاراج کنان داخل سرحد ملک بیجاپور شوند و اول به تنبیه رندوله خان که از سرداران نامي عادل خان گفته مي شد پردازند - و نیز خفیه حکم صادر نمودند که در صورتي که عادل خان از خواب غفلت بحال آمده باظهار اطاعت رجوع آرد دست از تاخت و تاراج کشیده بحضور بر نگارند - از عرضه‌داشت شایسته خان بعرض رسید که قلعهٔ نلدرک به تسخیر و پرگنات نواح آن بتصرف بندهاي پادشاهي در آمد - ملا تقي فرستادهٔ حیدرآبادي مطابق حکم روز جشن نو روز با قدري جواهر و پنج فیل کوه شکوه و دیگر تحف که قیمت جمله یک لک و شصت هزار روپیه مي شد مع عرضه داشت تهنیت سال نوروز رسیده ملازمت نمود - مجموع در جشن نو روز بیست لک روپیه پیشکش پادشاه زادها و امرا و قطب الملک و راجهٔ چانده از نظر گذشت *

چهارم ذي‌قعده میر ابوالحسن و قاضي ابوسعید از نزد عادل خان مع قدري جواهر و مرصع آلات و عرضه داشت مشتمل بر اظهار کمال عجز و ندامت و خجالت افعال گذشته و قبول اطاعت آینده رسیده ملازمت نمودند - نرسنگه دیو پسر بکرماجیت از بقیة السیف همراهان جهجار که بامید جان بدر بردن براهنمائي و رفاقت بهادر نام افغان از راه چانده نزد بهلول بیجاپوري مي رفت هردو دستگیر

پسر الهوردي خان گرديده بحضور رسيدند نرسنگه ديو را بشرف اسلام در آوردند و بهادر را بقتل رساندند *

حقيقت مكرمت خان كه نزد عادل خان مرخص گرديده بود آنكه بعد رسيدن بيجاپور حاكم آنجا استقبال فرمان نموده مكرمت خان را باعزاز بشهر در آورده اگرچه در ظاهر آنچه بايد باظهار اطاعت و تقديم خدمت كوشيده اما از اطوار او چنان ظاهر گرديد كه در خفيه رويهٔ امداد مخالفان برخلاف ظاهر از دست نميدهد مكرمت خان حقيقت را مكرر بحضور معروض داشت و چنانچه بتحرير در آمده فوج براي پايمال و خراب ساختن ملك بيجاپور تعين نمودند و آنچه انجام كار او كشيد بزبان خامه خواهد داد *

دو كلمه از سلوك قطب الملك نگاشته مي آيد كه بعد رسيدن عبد اللطيف بحيدر آباد بكمال اظهار ارادت و عقيدت شكرگويان و ثنا خوانان استقبال فرمان نموده حاجب را باعزاز تمام بشهر در آورده بتهيهٔ اسباب پيشكش پرداخته روز جمعه خود بجامع مسجد رفته امر نمود كه خطبه را بتذكار آسامي سامي اصحاب كبار و نام نامي پادشاه عوض اسم شاه ايران بخوانند و گل طلا و نقره وقت بردن اسم پادشاه اسلام نثار نمود و سكه بنام شاه جهان صاحب قران ثاني زده روپيه و اشرفي تازه سكه و ديگر تحف و جواهر بحضور ارسال داشت و اين آرزوي ديرينهٔ پادشاهان سلف دهلي بر آمد - اله وردي خان كه به تسخير قلاع طرف كوكن رفته بود از عرضه‌داشت او ظاهر شد كه قلعهٔ چانده و رودوله و جهوله

و کهتر و راجدهیر و هنونت و دهرب وغیره بیست و پنج قلعه که از قلعهای قلب و ملجاي خویشان و منسوبان نظام الملک بود بعد از تردد نمایان و ضرب شمشیر قلعه کشایان بتصرف بندهاي پادشاهی در آمد و شایسته خان بجهت ضبط محصول و محال تعلقهٔ آن قلعجات خود متوجه شد و مبلغ دو کرور و شصت لک دام سیر حاصل مثل پرگنهٔ سنگمنیر و گلشن آباد و چاندور و انکوله و غیره هفده پرگنه بضبط دیوانیان سرکار در آورده و پسر و قبائل ساهو با جمعي دیگر از وابستهاي نظام الملکیه اسیر و دستگیر شدند و یک پسر ساهو سیوا نام خود را با جمعي بقلعهٔ قاب میان دریا رساند شایسته خان را طلب حضور نموده مورد عنایات بی پایان ساختند - و ترددي که از خان دوران بهادر و همراهان او بظهور آمده آنکه بعد رسیدن بقندهار کمر همت به تسخیر قلعهٔ اوسه و اودگیر که قلعهٔ سرحد منازع فیه بود بست - درین ضمن حکم رسید که تاخت و تاراج نمودن ملک بیجاپور را بر تسخیر نمودن قلعجات مقدم دارد و نیز خبر تعیین شدن و رسیدن سید خان جهان و خان زمان بدین کار انتشار یافت - خان دوران مطابق حکم بهیر و اسباب زیادتي را کذار آب بهنورا گذاشته بامردم خوش اسپهٔ یکه تاز غافل بطریق ایلغار جلو ریز بر قصبهٔ کلیاني که از بلاد آباد مشهور بود تاخت - و قریب دو هزار آدم صغیر و کبیر آنجا را طعمهٔ تیغ و تیر و سنان ساخت و زن و مرد خورد و کلان زیاده از شمار اسیر نمود - آنچه از اموال و اقسام اقمشهٔ تجارت و اثاث البیت خانهٔ هندوان و مسلمانان و مواشي بدست سپاه در آمد و بحادثه غارت رفت قلم را

بذکر تفصیل آن آشنا نساختن اولی و بعد فراغ خرابی کلیانی بر قصبهٔ نراین پور که یک و نیم کروهی از کلیانی واقع است و از مال تجار مالامال بود و سکنهٔ آنجا نیز بدر بردن جان و آبرو بر همراه گرفتن مال مقدم داشتند شتافته بهمان دستور بقتل و غارت و اسیری پرداختند - وهیچ سوار و پیاده نبود که ازان غارت کامیاب نگردیده بل از بسیاری مال غنیمت و یلغار هیچ سوار و پیاده یافته نمی شد که از انداختن بار زیاده خود را سبکبار نساخته باشد و باوجود از سنگینی بار زیاده از یک دو کروه طی نتوانستند نمود و شب در راه گذرانده صبح آن اسباب تاراج را برسر صاحبان مال که باسیری گرفتار آمده بودند گذاشته مرحله پیما گشتند و خود را بموضع بهالکی که نزدیک تر از آبادیهای دیگر بود رسانده بهیر را همانجا طلب نمودند وغله وکنجهای کاه و هیمه از اطراف آن قدر بدست آمد که در فراهم آوردن آن تا یک هفته آدم وچارپایان عاجز آمدند باز ازانجا که جریده سواری نمودند طرف محمدآباد وبیدر و هرجاکه آبادی بنظر آمد در چشم برهم زدن دست خوش لشکریان گردید وهرجا که تاختند اثر از آبادی نگذاشتند و بهر مکان که رسیدند ذخیرهای همه آشیا بدست آوردند و لباس برای ستر عورات مستورات نگذاشتند چنانچه در سه چهارروز پنجاه قصبه و دیهات معمور بحادثهٔ تاراج رفت - درین ضمن سرداران بیجاپور باسم بهلول خان مشهور و یاقوت خان مغرور و خیریت خان که برای مقابله با فواج پادشاهی از بیجا پور مامور شده بر آمده بودند رسیدند و بمجرد نمودار شدن سیاهی لشکر دکهن راجه جیسنگه هراول فوج با بعضی مبارزان بهادر پیشه بمقابلهٔ خصم اسپان

بر داشتند و بعد از زد و خورد بسیار دکهنیها راه فرار اختیار نمودند و لشکر پادشاهي ازانجا کوچ نموده اسباب غارت و اسیران‌را با بهیرو جمعي از مردم کارآزما روانهٔ ناندیر ساخته بعزم تاخت و تاراج نواح بیجا پور با فوج جهان آشوب سواري نمودند هرجا میرسیدند معموري را آنجا بویراني مبدل مي ساختند و فوج غنیم گاه گاه سر راه جلو ریز رسیده شوخي نموده اسپ و آدم ضائع ساخته جمعي از مردم خود را بدم تیغ و سنان داده برق کردار فرار می نمودند تا آنکه لشکر پادشاهي از گلبرگه گذشته بقصبهٔ هیرا پورکه از معمورهاي پر از مال تجارت بود رسیده در طرفة العین بخاک سیاه برابر ساختند و جنس اقمشه و طلا و نقره و زر مسکوک مع اسیر بسیار بدست آوردند روز دویم که در کنار آب بهنوره متصل هیرا پور فرود آمدند دسته دسته فوج دکهن نمودار شده از هر طرف آغاز جولان دادن اسپان مقابل مبارزان جنگ جو نمودند ازین جانب نیز بهادران یکه تاز جان باز مقابل برآمدند و ازطرفین دادمردانگي دادند وهرساعت فوج غنیم زیاده مي شد و کار بمحاربهٔ صعب کشید و سرهاي سران بسیار بخاک و خون آغشته گردید و هرلمحه عرصهٔ دار و گیر گرم تر میشد ونعرهٔ هاي و هوي مردان با صداي کوس غلغله افگن سطح زمین و زمان گشت و رستخیز عظیم رو داد و از طرفین تردد نمایان و کار زار رستمانه بعرصهٔ ظهور آمد

* بیت *

چو لشکر بلشکر در آمیختند * قیامت ز گیتي بر انگیختند
نفیر از دلیران بر امد باوج * ز هر گوشه‌میرفت خون موج‌موج

آخر بعد ازکوشش و کشش بسیارفوج دکهن‌راه فرار اختیار نمود و فوج

پادشاهي تعاقب نموده تاراج کنان تا ده دوازده کروهي بيجا پور رسيدند - درين ضمن نوشتهٔ مکرمت خان رسيد که بيجا پوريان تالاب شاه پور را که براي لشکر بيرون همان آب بود شکستند و مردم بيرون را اندرون گرفته به بندوبست برج و باره پرداختند تا چند کروه بيجاپور ذخيرهٔ کاه و غله و آب ناياب گرديده خان دوران از شنيدن اين خبر فسخ ارادهٔ طرف بيجا پور نموده اطراف ديگر را پامال لشکر ساخته نواح کملا پور و شولا پور را مع هردو قصبه تاخته مال و اسباب بيحساب بدست آورده تا سرحد ملک قطب الملک ويران و بيچراغ ساختند درين اوان حکم حضور رسيد که چون عادل خان بعد خرابي بصره که پنداري اين مثل براي او موضوع گشته از خواب غفلت بيدار شده مير ابوالحسن و قاضي ابو سعيد را با اطاعت نامه و تحف بحضور ارسال داشته التماس عفو جرائم نموده دست از تاخت و تاراج ملک او بردارند * شعر *

هرچه دانا کند کند نادان * نيک بعد از قبول رسوائي

خان دوران بموجب حکم بعمل آورده متوجه تسخير قلعهٔ اوسه و اودگير که سابق به نظام الملک تعلق داشت گرديده *

فقرهٔ چند از تردد سيد خان جهان مي نگارد

چون سيد خان جهان بقلعهٔ سرادهون که بر سرراه بيجاپور بود رسيده محاصره نمود و سه روز عنبر نام قلعه دار انجا بگولهٔ توپ و تفنگ زدن پرداخته آخر مغلوب هراس گرديده قلعه را از دست داد و خود با جمع کثير اسير گرديد و بعد ازان تا قصبهٔ کانتي تاخته تهانهٔ خود نشانده قلعهٔ کانتي را مفتوح ساخته

محصوران را علف تیغ گردانیده مال بسیار مع ذخیره و توپ خانه بدست آورده قصبهٔ دیوگانو را نیز بتصرف در آورد - چون ازانجا کوچ نموده فوج بیجا پور بمقابل رسید و محاربهٔ صعب بمیان آمد و بر چنداول و بهیر عقب زور آوردند و بازار دار و گیر گرم گردید و از صدمهٔ سم ستوران و نعرهای زهره شکاف بهادران زمین بر خود بلرزید دران روز از شه نواز خان که بمدد چنداول رسید ترددد رستمانه بظهور آمد * بیت *

دلیران جنگي دران رستخیز * سنان بهر خون ریز کردند تیز

تمام روز جنگ مغلوبه بود که غالب از مغلوب جدا نمي گردید وقت غروب افتاب از هم جدا شدند دران جنگ رندوله خان که سردار با نام و ننگ دکنیها بود زخم کاري برداشته بر زمین افتاد و همراهان او دست بدست برداشته بردند و مردم بسیار از هر دو طرف بکار آمدند و جمعي از مبارزان بگلگونهٔ زخم سرخ روئي حاصل نمودند گویند تا ده کروه آدم کشته و زخمي افتاده بود و بعد آنکه سید خان جهان بدهاراسیون رسیده براي تیمار زخمیان چند مقام نمود خبر رسید که رندوله خان باوجود التیام نگرفتن زخم باز مقابل لشکر پادشاهي نمودار گشته - سید خان جهان با همراهان بمقابله شتافت تمام روز معرکهٔ کار زار گرم بود و پدر رندوله خان چپقلشهاي نمایان نمود جمعي از طرفین کشته وزخمي شدند آخر هر دو لشکر از هم جدا گشتند - سید خان جهان باز بدهارا سیون مراجعت نموده بعد توقف چند روز که زخم سپاه التیام گرفته بهیر را جاي محفوظ نگاهداشته طرف گلبرگه بتاخت و تاراج

آمد و جمع کثیر کشته و زخمي شدند آخر کار سید خان جهان خود از قول بر امده با غنیم مقابل شده نبرد رستمانه نموده خصم را مغلوب ساخت همچنان تا بیر و دهارور که بارادهٔ چهاوني ایام برسات قطع مسافت مي نمودند هر روز غنیم مقابل مي شد و بغلبه و شوخي تمام گاه بر هراول و گاه بر چنداول کار تنگ مي ساخت و بعضي وقت بر قول زده دست برد نمایان نموده چون برق پران بدر میزدند و بسیاري از مردم را ضائع و زخمي مي ساختند و مبارزان میدان رزم و آزرم پرستان معرکهٔ نبرد در مقابل شرط جانفشاني بتقدیم رسانده هربار آنها را هزیمت میدادند تا آنکه در دهارور استقامت ورزیدند *

کلمهٔ چند از تردد خان زمان بر صفحهٔ بیان مي آرد - که اول بموجب حکم باحمد نگر آمده بعد گرد آوري آذوقه بهیر را آنجا گذاشته بتعاقب ساهوي برگشته طالع پرداخت و بعد ترددات نمایان ساهو را از ان ضلع برآورد و ساهو خود را بملک عادل خان رساند - چون حقیقت بعرض رسید حکم شد بتاخت و تاراج ملک بیجاپور بدستور خان دوران و سید خان جهان پردازد - خان زمان بعد رسیدن حکم بنگاه خود را با اسباب زیاد همراه بهادر خان جاي محفوظ گذاشته داخل ملک عادل خان گردید - هرجا که میرسید از آبادي که مانده بود نشان نمي گذاشت وهمه جا با لشکر بیجاپور نبرد کنان در خرابي و ویراني آن ضلع و بوم مي کوشید و قصبهٔ کولاپور را محاصره نموده بعد تردد نمایان مفتوح ساخته جمع کثیر را قتیل و اسیر نمود *

درین ضمن خبر رسید که جمعي درنشیب و فراز کوه جوار آن ضلع فراهم آمده اند مال و عیال و مواشي بسیار دارند جمعي را بر انها تعین نموده‌که همه را بتاراج در آورده اسیر و دستگیر ساختند - چنانچه ازان جمله دو هزار مرد و زن صغیر و کبیر بفروخت رسید - بعده تهانه درکولاپور گذاشته متوجه‌بیجاپور گردیده کنار دریاي کشنا گنگا رسید - ساهوي مفسد پیشه بافوج خود وبیجاپور بغلبهٔ تمام نمایان گشته تا آخر روز جنگ بگریز مي‌نمود - خان زمان شاه بیگ خان را باجمعي از راجپوتیه بر بهیر خود جاي محفوظ‌گذاشته برهبري جاسوسان نصف شب سوارشده برسربهیر دکهنیها روانه شد - ساهو خبر یافته بهیر را بار نموده بمکانهاي قلب روانه ساخته خود سر راه فوج خان زمان گرفت و عجب دار و گیر و رستخیز عظیم بمیان آمد - آخر دکهنیها فرار نمودند و پارهٔ اسباب بدست مردم خان زمان آمد همچنان تا مرج جنگ کنان که هر روز فوج بیجاپور بر سر راه آمده شوخي مي نمود رسیده بتاخت و تاراج آن قصبهٔ آباد پرداخت - بعده معمورهٔ راي باغ را بیچراغ ساخت و سواي نام باغ آبادي دران ضلع نگذاشت و همه جا مقابله و مقاتله نموده بکنار آب بهنوره رسیده چند روز توقف نمود - درین اوان حکم رسید که چون عادل خان بربقهٔ اطاعت در آمده دست از خرابي ملک او برداشته خود را بحضور رساند *

درینولا بعرض رسید که‌قلعهٔ انکي تنکي و غیرهٔ چهار قلعهٔ سر بفلک کشیده توابع دولت آباد ازسعي فوج منصوب کردهٔ خان

خانان آصف خان مفتوح گردید *

درین ضمن وقاص حاجي که سابق از نزد نذر محمد خان بحجابت آمده بمبلغ کلی متمتع گردیده بتوران معاودت نموده بود از نذر محمد خان آزرده شده پنهانی دل از یار و دیار کنده بامید بندگي این درگاه بحضور رسیده مورد عنایات گردیده بمنصب هزاري هشت صد سوار و بیست هزار روپیه نقد سر افرازي یافت - چون عادل خان از خواب غفلت بیدار گشته مکرر التماس طلب شبیه مبارک پادشاه و امان نامه و پنجهٔ فرمان عفو تقصیر نموده بود حکم شد که شبیه مبارک را مع پنجه و عهد نامه و قبضهٔ دهوپ مرصع مصحوب محمد حسین همراه ابوالحسن و قاضي ابوسعید فرستادهٔ عادل خان روانه سازند وشبیه اقدس را در خانهٔ زمرد گران بها گذاشته با امان نامهٔ منقش از پنجهٔ زعفران مع فرمان عنایت عنوان که مضمون آن بطریق اختصار بترك القاب نوشته مي آید به عادل شاه فرستادند - عرضه داشتي که درین ایام بدرگاه خلائق پناه ارسال داشته بود رسید و از نظر اشرف اقدس گذشت چون از فحواي آن عرضه داشت وفور اخلاص و اختیار اطاعت و صدق ارادت آن عدالت و شوکت پناه مفهوم گردید و همان مضمون از عرضه داشت مکرمت خان نیز بذروهٔ عرض رسید و بتحقیق پیوست که هرچه بآن مورد الطاف فرمودیم قبول کرد و طریق اطاعت و انقیاد اختیار نمود بنابران تقصیرات گذشتهٔ آن مهبط اعطاف را بعفو و اغماض مقرون ساختیم و مجددا در مقام عنایت و مرحمت نسبت بان عدالت مرتبت

در آمدیم اگرچه پیش ازین هم ما بدولت و اقبال بواسطهٔ اخلاص
وخدمات عادل خان مرحوم نمی خواستیم که از ما نسبت بآن امارت
و ایالت دستگاه اصلابي عنایتي بظهور آید و خرابي بملک آن
حشمت مآب راه یابد اما چون مردم کوته اندیش که بداندیش
آن امارت مرتبت بودند براهنمائي که ندامت انتهاي آن باشد
باعث شدند لازم شد که بدین قدر بخرابي ملك و مال آن
عدالت پناه راضي شویم بهرحال چون ازان راه خطا بشاهراه
هدایت برگشت و در هرباب هرچه فرمودیم قبول کرد مابدولت
نیز تمام ملکی که از عادل خان مرحوم بان عدالت مرتبت
رسیده بدان زبدهٔ مخلصان مرحمت فرمودیم و از ملك نظام الملک
هم قلعهٔ شولا پور و غیره محال مع متعلقهٔ آن که ما از عادل خان
مرحوم گرفته به نظام الملك و ملک عنبر داده بودیم و قلعهٔ پرینده
و پرگنات نواح آن و بعضی محال کوکن که بنظام الملک متعلق
بود باقلعجات آن حدود و پرگنهٔ چاکنه که مجموع پنجاه پرگنه بجمع
بیست لک هون مي شود بآن شوکت پناه مرحمت فرمودیم
و مقرر نمودیم که تا وقتي که آن عدالت پناه و اولاد و احفاد آن
حشمت دستگاه بشروطي که در ذیل این فرمان عنایت عنوان
که بمنزلهٔ عهد نامه است مرقوم گشته عمل نمایند انشاء الله تعالي
هرگز ضرري از ما و فرزندان برخوردار کامگار نامدار عالی مقدار و
از اولیاي دولت قاهرهٔ ما بملک آن عدالت پناه نخواهد رسید
و این معني نسلا بعد نسل و بطنا بعد بطن و قرنا بعد قرن برقرار و
پایدار خواهد بود و بیست لک روپیه پیشکش که نقد و جنس بعد

معاف نمودن مطالبات باقي که قبول نموده زود برساند وچون درهرباب آنچه بامارت پناه ارادت و عقیدت دستگاه عمدهٔ اکارم عظام سلالهٔ اماجد کرام زبدهٔ مخلصان صلاح اندیش قدوهٔ متخصصان سعادت کیش قطب الملک حکم شده بود که از روي کمال اخلاص و بندگي قبول نمود و از زمرهٔ مبتدعان بد اعتقاد بر آمده در سلک فرقهٔ ناجیهٔ اهل سنت و جماعت در آمد و بروشی که خطبه را در ممالک محروسه باسامي سامي خلفاي اربعهٔ راشدین و القاب نامي ما مزین ساخته میخوانند خوانده و وجوه دراهم و دینار را بنام نامي ما زیب و زینت داد وقریب پنجاه لک روپیه پیشکش که بعد از جلوس برو مقرر فرمودیم ارسال داشت این معني مقتضي آن بود که آن قطب فلک ایالت را رعایتي فرمائیم بنابرین مقرر فرمودیم که از جملهٔ چهار لک هون که هر سال به نظام الملک حسب الحکم اشرف میرساند دو لک هون را بسرکار واصل سازد باید که آن عدالت پناه هم که عمدهٔ دنیاداران دکن و راس روس آنها و بجاي برادر کلان آن قطب فلک ایالت است اصلا و مطلقا در رسانیدن ضرري بملک آن قطب فلک شوکت نشود و متعرض محال متعلقهٔ او نگردد تکلیف دادن چیزي از نقد و جنس نه نماید و بارسال هدایا و تحف که درمیان بزرگان شمایان بود اکتفا نماید و این معني را نیز ازجملهٔ شرطهاي این قرار داند - چنانچه ما مقرر نمودیم که ساهو و ریحان شولا پوري و دیگر نوکران معتمد آن عدالت دستگاه را درین درگاه راه نباشد - و هیچ یک را بقول و پیمان نزد خود طلب نه نمائیم - باید که آن عدالت پناه

نیز هیچ بندهٔ این درگاه را در ملک خود راه ندهد و نوکر ننماید - و ظاهر است که چون ساهو جاي دیگر راه ندارد بآن عدالت مرتبت رجوع خواهد آورد ماهم ماذون میسازیم که نوکر نماید اما باین شرط که قلاع ترمک وغیره که در تصرف او مانده حوالهٔ بندهاي پادشاهي نماید - درین صورت سواي مصالح توپخانه مزاحم حال و مال و احوال عیال ساهو و همراهان او نخواهیم گردید واگر ساهو از راه برگشته طالعي بسرکشي پیش آید تا مقدور سعی نموده بسزا رساند یا از تعلقهٔ حدود خود اخراج نماید و هیچ یک از نوکران نظام الملک را نزد خود راه ندهد و اگر نوکر نمودن ضرور داند نام نظام الملکي بر انها اطلاق ننماید و زود مکرمت خان را مع عهد نامه و پیشکش روانهٔ درگاه سازد ماهم خدا را شاهد ساخته عهد کردیم که این قرار همچو سد سکندر بحال ماند و عهد نامه را بدستخط پنجهٔ خاص مزین ساختیم و فرمودیم که خلاصهٔ این امان نامه را بر لوح طلا که در ثبات حکم لوح محفوظ خواهد داشت کنده منقش گردانیده نزد آن عدالت پناه روانه سازند باید که بحکم آیهٔ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ اِنَّ عَذَابِيْ لَشَدِيْدٌ * شکر این عطیه را بدل و زبان بجا آورد *

عرضه داشت عادل شاه

عرضه داشتي که عادل شاه در جواب ارسال داشته اگرچه مضمون آن قابل تحریر نیست اما غزلي که در آخر آن درج نموده پنداري که عندلیب گلشن شیراز حافظ قبل ازین بسه صد و چند سال این غزل را محض براي عادل شاه گفته بود و خالي از

لطف نبود بزبان قلم میدهد * غزل *

جوزا سحر نهاد حمائل برابرم * یعني غلام شاهم و سوگند میخورم
شکر خدا که از مدد بخت کارساز * کامی که خواستم ز خدا شد میسرم
گردید نام شاه جهان حرز جان من * وز این خجسته نام بر اعدا مظفرم
شاها من ار بعرش رسانم سریر فضل * مملوک این جنابم و مسکین این درم
گر باورت نمي شود از بندهٔ این حدیث * از گفتهٔ کمال دلیلي بیاورم
برمن فتاده سایهٔ خورشید سلطنت * اکنون فراغت است ز خورشید خاورم
نامم ز کار خانهٔ عشاق محو باد * گر جز محبت تو بود شغل دیگرم
اي شاه شیرگیر چه کم گردد ار شود * در سایهٔ تو ملک قناعت میسرم
عهد الست من همه با مهر شاه بود * در شاهراه عمر ازین عهد نگذرم

غرهٔ صفر این سال عبد اللطیف با چهل لک روپیه نقد و جواهر و مرصع آلات و صد فیل واسپان رسید و عرضه‌داشت و عهد نامهٔ قطب الملک از نظر گذشت *

تعهدنامهٔ عبد الله خان

تعهدنامهٔ مرید موروثی نیک خواه و مخلص و فدوی بلا اشتباه عبد الله قطب الملک آنکه چون بندگان اعلی حضرت خاقانی ظل سبحاني خلیفة الرحماني سلیمان مکاني صاحب قران ثاني که هزاران جان گرامي فداي نام نامي آن حضرت باد از روی کرم این ناحیهٔ محقر را بشرط ذیل نسلا بعد نسل و بطنا بعد بطن باین نیازمند درگاه جهان پناه مرحمت فرمودند این مرید موروثي از صدق اعتقاد و وفور اخلاص تعهد مي نماید که همواره درین ملک خطبهٔ چهار یار با صفا را چنانچه اسم سامی هریک ازان

اكابر دين صريحا دران مذكور شود مزين بنام نامي و لقب گرامي
بندگان حضرت خاقاني درجميع ايام جمعه و عيدين لاينقطع ميخوانده
باشد وهرگز پيرامون روشي كه سابق ميخواندند نگردد و پيوسته بزر
سرخ و سفيد سكهٔ مبارك كه از درگاه عالم پناه كنده فرستاده اند
ميزده باشد و نيز قبول نمودم كه دو لك هون را كه هشت لك
روپيه مي شود از جملهٔ چهار لك هون بابت نظام الملك
سال بسال بلا عذر و اهمال بسركار خالصهٔ شريفه واصل سازم و
هشت لك روبيه از جملهٔ سي و دو لك روپيه كه تا آخر سنه
هشت بطريق بالمقطع برين نيازمند درگاه منقطع شده بود و باقي
مانده نيز با دو لك هون ساليانه بدرگاه معلى بفرستم و بعد
ازين هميشه با اولياي دولت عظمى از صميم قلب يكرنگ و
بامخالفان از ته دل دشمن و مخالف باشم و درحضور مولانا شيخ
عبد اللطيف بر قرآن مجيد دست گذاشتم و قسم ياد كردم كه خلاف
آنچه تعهد كرده ام از من سر نزند اگر خدا نكرده مصدر خلاف آن
گردم اولياي دولت قاهره در انتزاع ملك من محق خواهند بود و
طريقهٔ عهد اولياي دولت كه صوبه‌داري دكهن باشد آنكه چون همچشمان
بسبب پيش قدمي اين نيازمند در قبول اطاعت و بندگي درگاه
جهان مطاع بامن كمر عداوت بسته اند اگر احيانا بعد از معاودت
رايات عاليات بمستقر الخلافت از ناعاقبت بيني دست تطاول
بملك نيازمند دراز نمايند ايشان در دفع شر آنها ممد و معاون
من باشند و اگر بسبب اغماض صوبه‌دار عادل خانيه بتعدى ازين
عاجز مبلغي بگيرند آن مبلغ درين هشت لك روپيه پيشكش

هر ساله مجرا باشد تحریر شهر ذی الحجه سنه ۱۰۴۵ هجری *

درین سال بمدد اقبال آن پادشاه زیاده از دو کرور روپیه بابت اموال جهجار و زمینداران گوندوانه و پیشکش حکام دکن و چهل قلعه که محصول توابع آن قریب یک کرور روپیه می شد بدست آمد

* بیت *

شاها بتخت کشور اقبال گرفت * تیغت زعدو ملک و سر و مال گرفت
چل قلعه بیک سال گرفتي که یکش * شاهان نتوانند بچل سال گرفت

بعد از رسیدن مکرمت خان از بیجا پور مع پیشکش نقد و جواهر و فیلان و عریضهٔ عادل شاه مشتمل بر التماس طلب بعضي تعلقهٔ کوکن نظام الملکی موافق قرار و عهد و عرض آنکه بران خورشید ضمیر پنهان نیست که رعایای هراس خوردهٔ ملک این غلام در پاداش کم خدمتي این بندهٔ سراپا تقصیر رو بفرار آورده اند باوجود تشریف داشتن آن خدیو جهان ستان که تا درین دیار بخیر و خوبي جلوه‌گر اند رو باوطنان خود نخواهند گذاشت و بدون آبادي که آینده از عهدهٔ اداي پیشکش و ملک داري توان بر آمد متعذر و فیل سواري نزد فدوي نمانده امیدوار ست که بعطای یکي از فیلان سواري خاصه بندهٔ خود را سربلند سازند - همه ملتمسات او قبول افتاد - حکم شد که عهد نامه بر لوح طلا کنده و با فیل دلسوبها نام براي عادل خان روانه نمایند و نیز مقرر شد که قلعهٔ پرینده و شولا پور و چاکنه تا کنار ساحل دریاي کوکن که بندر جیول و راجپوري و غیره توابع آن باشد چهارده محال درعهد نامهٔ او درج نمایند و بدستوري که در امان نامهٔ قطب الملک بزبان قلم آمده

شرائط بشهادت خدا و رسول نوشته بفرستند و صوبه داري هر چهار صوبهٔ دکهن با تیول آن ضلع بنام پادشاه زادهٔ با فرهنگ محمد اورنگ زیب مقرر فرمودند و خلعت و دو صد اسپ و دو فیل و شمشیر و جمدهر مرصع و دولك روپیه نقد عنایت نمودند - و خان زمان را با کومکیان در خدمت پادشاه زاده همراه داده بیستم صفر المظفر مطابق غرهٔ امرداد سنه هزار و چهل و پنج هجري از دولت آباد کوچ فرمودند و از گهات تونداپور عبور نموده به برهانپور رسیده در کرارهٔ که محل خانهٔ نشاط و شکارگاه با صفا و فضاست نزول نمودند و براي انقضاي ایام برشکال بشدت دو هفته در انجا مقام نمودند - وسط ربیع الاول از انجا کوچ فرموده بطریق استعجال کوچ بکوچ طي مسافت نموده آخر شهر مذکور از آب نربدا گذشته نزدیک قلعهٔ ماندو رسیده چند مقام نمودند تا تمام لشکر از آب گذر اکبر پور عبور نمود - جوهري که همراه عبد اللطیف رفته بود بعرض رساند که قطب الملك انگشتري یاقوت قابل سرکار دارد حکم شد باو بنویسند که آن انگشتري را بحضور ارسال دارد قطب الملک انگشتري یاقوت را که دوازده سرخ وزن و پنجاه هزار روپیه قیمت داشت و بسیار خوشرنگ و بي عیب بود فرستاد و پسند افتاد و پنجاه هزار روپیه من جملهٔ پیشکش که باقي مانده بود دران محسوب نمودند و شبیه خود را که در خانهٔ مرصع گرفته بودند با عهد نامه و فیل سواري خاصه ظفر نشان نام براي قطب الملک بموجب التماس وکیل او روانه فرمودند *

درینولا بعرض رسید که قلعهٔ اودگیر و اوسه که فتح نشده بود

بسعي و تردد خان دوران بعد محاصرهٔ سه چهار ماه که سیدي مفتاح قلعه‌دار اودگیر و بهوجراج حارس اوسه امان خواسته و امید وار عنایات بادشاهي گشته کلیدهاي قلعه را فرستاده مفتوح گردید و بموجب تجویز خان‌دوران سیدي مفتاح بمنصب سه‌هزاري و پانصد سوار و بهوجراج هزاري و پانصد سوار سرفرازي یافتند و خان دوران مع همراهان مورد عنایات خاص گردید *

غرهٔ جمادي‌الاخری نزدیک اجین شرف نزول فرمودند و براي جشن جلوس چند مقام حکم نمودند *

ذکر جشن سال دهم از جلوس مطابق
سنه ۱۰۴۶ هزار و چهل و شش هجري

جشن آغاز سال دهم موافق سرانجام سفر منعقد گردید و هر یکي موافق پایه و مراتب و مطابق قسمت کامروای مطالب و فیضیاب نقد و جنس گشت بعد فراغ از راه اجمیر متوجه مستقر الخلافت شده زیارت حضرت خواجه معین الدین چشتي قدس الله سره نموده سیر کنان و شکار افگنان متوجه منزل مقصود گردیدند - درین ضمن از عرضه داشت خان زمان بعرض رسید که قلعهٔ جنیر و غیره که در تصرف ساهو مانده بود بعد تردد نمایان که تفصیل آن طول دارد بتسخیر در آمد و ساهو بامان در آمده اگرچه براي بندگي درگاه بادشاه رجوع آورده اما خانه زاد قبول ننموده بنوکري عادل خان رهبري نمود - و نظام الملک لباسي را که مادهٔ فتنه و شورش بود با توپخانه و اسباب بسیار آنچه در قلعه یافتند در سرکار بضبط درآوردند و ساهو را ازان ملک بالکل اخراج نمودند

خان‌زمان خود را نزد بادشاه رساند خان دوران بعد از فراغ تسخیر قلعهٔ اودگیر و اوسه چون بگوش او رسید که قطب الملک فیل نامي باسم گجموتي دارد که دراخفاي آن وقت بودن عبد اللطيف کوشیده بحضور نوشته حکم گرفتن فیل مذکور طلبیده آن فیل را بسعي و تجسس تمام مع مبلغ بیست و پنجهزار هون دیگر بدست آورده بر سر زمیندار دیوگره آمده در خرابي ملک او و بتصرف در آوردن مکانهای قلب و تسخیر قلعهٔ حاکم نشین آن‌ضاع کوشیده باوجود رسیدن مرزبان چانده بمدد گوشمال واقعي بهر دو داده قلعه را بتسخیر در آورد و بعد گرفتن یک لک روپیه نقد و صد و هفتاد فیل با تحف دیگر و مقرر نمودن چهار لک روپیه پیشکش هرساله قلعهٔ اورا باو سپرده طرف کالي بهیته که کنار دریاي نربدا تعلقه صوبهٔ خاندیس واقع است آمده از زمیدار انجا نیز مبلغ‌نقد و جنس و فیل گرفته بحضور معروض داشت *

هیجدهم شعبان داخل قلعهٔ اکبر آباد گردیده حکم جشن فتوحات ضمیمهٔ جشن وزن شمسي سال چهل و ششم فرمودند واکثر امراي رکاب و بندهاي دور و نزدیک باضافهاي نمایان سرافرازي حاصل نمودند و صلحا و فضلا و شعرا و ارباب طرب خرمن خرمن زر ذخیره اندوختند و مغنیان حور مثال و رامشگران پري رخسار به ترنم و جلوه در آمدند - چون بعد ممنوع ساختن سجده بزمین بوس و چهار تسلیم مامور فرموده بودند درین جشن زمین بوس را که بسجده شبیه بود نیز منع نموده همان چهار تسلیم مقرر فرمودند *

درین ایام فرحت انجام یک لک و شصت هزار روپیه مرصع آلات و غیره بطریق ساچق بخانهٔ شه نواز خان صفوي فرستاده صبیهٔ اورا براي پادشاه زاده محمد اورنگ زیب که از چندگاه نام زد بود خواستکاری نمودند - و درهمین روزها انحراف مزاج پادشاه روداد و چندگاه باعث اختلال احوال امرا و رعایا گردید بعد علاج حکما و تصدق لکها از نقد و جنس که بمستحقان و درماندگان رسید مرض بصحت کامل مبدل گردید - روز جشن غسل پادشاه زادها و بیگمان وامرا لکها تصدق و نثارگذراندند - از ان جمله بیگم صاحبه تخت مرصع هشت پا که مبلغ دولک و پنجاه هزار روپیه بران خرچ شده بود از نظر گذراندند - درین جشن خان دوران از دکهن آمده ملازمت نمود و دوصد فیل و هشت لک روپیه پیشکش زمینداران دکهن گذراند - و فیل قطب الملک را که مبلغ یک لک روپیه براي یراق آن از طرف خود خرچ نموده بود پیشکش نمود نهایت پسند فرموده هزاري هزار سوار اضافه مع عطایاي نقدوجنس دیگر بخان دوران عنایت نمودند - سیدي مفتاح را بخطاب حبش خان سرفرازي دادند - و اسمعیل نبیرهٔ عادل خان را که در قلعهٔ اودگیر بدست آمده بود وظیفه مقرر نموده در قلعه نگاه داشتند. جمله سي لک روپیه سواي بعضي جنس که بقیمت در نیامد درین جشن پیشکش از نظر گذشت *

گویند روزي در بزم عشرت افزاي آن پادشاه ذکر سکندر ذوالقرنین بمیان آمد که هرگز از و فعلي سرنزد که جاي حرف باشد - حضرت اعلی فرمودند که اگر باعتقاد مورخان که بنبوت نسبت میدهند

نظر نمایند جاي ایراد ندارد والا رفتن سکندر نزد نوشابه که بصورت ایلچي رفته بود کمال خطا ازو بظهور آمد نزد دانشمندان فعلي که اگر نقش واژگون آرد و ندامت تمام بخشد بلا ضرور اختیار نمودن از آئین خرد مندي دور است - دیگر آنکه در نامه بدارا نوشت * ع *

شد آن مرغ کو خایه زرین نهاد

پدران خود را بمرغ نسبت دادن خلاف داب بزرگان است - همچنان در همان روز ها روزي بتقریب ذکر یکي از دیوانیان صوبجات که حقیقت سختي او در حق خلق الله باظهار امانت و جزرسي بعرض رسید فرمودند که کار و بار روزگار بل بعضي مقدمات دیني بي مسامحه و مصالحه پیش بردن متعذر است چنانچه در زمان خلافت حضرت امیر المومنین شاه مردان علي مرتضی علیه السلام که نظر حق بین ایشان محض در اجراي احکام شرع متین بود در بعضي امور که نظر بر فساد زمان اغماض نمودن ضرور بود نفرمودند این معني مادهٔ شورش گردید و کار بمقابله و شهادت رسیدن چندین هزار اصحاب سید مختار کشید - درین ضمن دیگر مذکورات آنچه بمیان آمد درین مختصر زبان خامه را جرات تحریر آن نیست مفصل در شاه جهان نامه درج است *

غرهٔ ذي الحجه پادشاه زاده محمد اورزنگ زیب براي کدخدائي از دکن آمده ملازمت نمود - و نظام الملک لباسی که مقید گشته بحضور رسیده بود همراه نظام الملک سابق محبوس گردید *

از واقعهٔ دکن بعرض رسید که خان زمان ازین سراي فاني بآن جهان رخت اقامت کشید *

درین سال حسیني نام را شمشیر و متکاي مرصع بقیمت پنجاه هزار روپیه و نامه مشتمل بر رویداد فتح دکن و استیصال جهجار بدکردار و دیگر اخبار فرحت آثار مع نقشهٔ قلعهٔ دولت آباد که في الواقع زیر طاق نه رواق مثل آن قلعهٔ مطبوع سیاحان ربع مسکون نشان نمیدهند نزد شاه صفي شاه ایران روانه ساختند *

در همین سال جشن کدخدائي پادشاه زاده محمد اورنگ زیب باصبیهٔ مرزا شاه نواز خان حکم نمودند و سلخ ذي حجه ده لک روپیه بپادشاه زادهٔ والا گهر مرحمت نمودند که در مایحتاج جشن کدخدائي صرف سازد - بیست و دویم این ماه از خانهٔ میرزا شاه نواز خان صفوي حنا بالوازم آن آوردند و ازگل افشاني آتشبازی و دیگر آرایش عرصهٔ کم وسعت زمین رشک افزاي سپهر برین گردید - و از نغمهٔ مطربان حور لقا و رقاصي رامشگران فرحت افزا شرر آتش حسد در دل زهرهٔ چنگي بر افروخت * بیت *

برقص شاهدان لاله رخسار * نم از بهر اصول آمد بگلزار
نفیر و کرنا گشتند دمساز * سرود زیر و بم شد هرطرف ساز

روز دویم وقت سواري شهرگشت که پادشاه زادهٔ جوان بخت بخدمت پدر بزرگوار آمد خلعت و چارقب و دو تسبیح لالي بیش بها و شمشیر و جمدهر و پرتلهٔ مرصع و دو اسپ و دو فیل با یراق طلا و مینا و نقره عطا نموده سهرهٔ مروارید بدست خود بر سر پادشاه زاده بستند و بخانهٔ شاه نواز خان رخصت فرمودند در تعریف و وصف چراغان و آتشبازي و آرایش دیگر که هنرمندان در سرانجام تزیین آن کوشیده بودند چه سان پردازد که محمول

بعبارت آرائي نگردد- پادشاه خود براه دريا بر كشتي نشسته بمنزل شاه نواز خان آمده آن بزم نشاط را زيب و روشني دو بالا بخشيدند و عقد آن دو گوهر بحر سلطنت بكابين چهار لک روپيه بسته گرديد- و از صداي نغمه سرايان سحر پرداز و دست افشاني رقاصان خوش آواز كه دران بزم دلكش سامعه افروز عالمي گرديد جهان جهان نسيم فرحت و نشاط بر دل جهانيان وزيد * بيت *

دل افروز جشني شد آراسته * درون و برون هر دو پيراسته

سرا پردهاي مكلل كلاه * كشيدند بر دورهٔ جشن گاه

بزرگان درگاه بر خاستند * عروسانه جشني بر آراستند

و همه بندهاي قديم و جديد خلعتهاي فاخره از هر دو طرف يافته تسليمات مباركباد و عطاي خلعت و ديگر عنايات بجا آوردند *

چون بعرض رسيد كه پرتهي راج نام طفلي از اولاد جهجار نكوهيده كردار كه در معركهٔ كارزار وقت فرار گريزانده بودند سادهٔ فساد گرديده جمعيت فراهم آورده آوارهٔ نواح وطن گشته دست تعدي در خرابي بعضي دهات و آزار زير دستان دراز نموده - خان دوران را فرمودند كه به تنبيه و قطع شجر حيات و قلع ريشهٔ فساد آن بد نهاد پرداخته بصوبه‌داري خود بمالوا برود- و شايسته خان را از انتقال خان زمان بصوبه‌داري دكهن و تعلقهٔ نظام الملكي مقرر نموده فرمودند كه خود را تا رسيدن پادشاه زاده محمد اورنگ زيب رسانده بنسق آن ضلع پردازد *

ديگر از وقائع اين سال بگوشمال رسيدن پرتاب سنگه زميندار طرف شرقي است كه از اطاعت سر پيچيده در جرگهٔ راهزنان خسران

سال داخل گردیده بود بعرض رسید - بعبد الله خان فیروز جنگ
امر شد که با کومکیان صوبهٔ بهار رفته به تنبیه آن تبه کار پردازد
فیروز جنگ باتفاق دیگر همرهان شیر جنگ خود را بحصار آن بد
کردار رسانده بمحاصره پرداخت - و پرتاب سنگه نظر بر استحکام حصار
و زیادتی مصالح بمدافعه پیش آمد و در هر هفته و ماه مردم بسیار
از هر دو طرف کشته و شهید می شدند - چنانچه دو پسر محمد یار
بیگ که از شجاعان مشهور روشناس بودند باجمعی بکار آمدند و
بعد محاصرهٔ شش ماه قلعه مفتوح گردید و چند روز در حویلی
حصار ارك پرتاب در کمال تصدیع بی آبی محصور مانده آخر
بعجز و زینهار در آمده همراه زن و فرزند بر آمده عبدالله خان را دید -
بعد عرض حکم شد که برتاب را بمکافات کردار او آوارهٔ دشت عدم سازند
و زن او را باسلام در آورده بعقد نبیرهٔ خود در آورد - و سی و شش فیل
و پنجاه اسپ و اقمشه که بعد تاراج رفتن آنچه بسرکار بضبط درآمده
بود بحضور رسید *

درین سال پادشاه زاده دارا شکوه را سه هزاری هزار سوار که
از اصل و اضافه پانزده هزاری هفت هزار سوار باشد و پادشاهزاده
محمد اورنگ زیب و محمد شجاع را دو هزاری هزار سوار که از اصل
و اضافه دوازده هزاری هفت هزار سوار باشد اضافه مرحمت نمودند
و هریک را آفتاب گیر عنایت فرمودند - چون بسبب امساك باران
که سه ماه ایام برشکال اصلا نبارید گرانی غله رو داد و مادهٔ تشویش
عالمی گردید و مکرر ارباب عدالت با صلحا و فضلا و عام و خاص
برای طلب باران بیرون شهر رفتند بعده رحمت الهی نزول نموده

زحمت خلق الله برحمت و فرحت مبدل گردید - میرجمله میربخشي که در عهد جنت مکاني از نزد قطب الملک بایران رفته باز مراجعت نموده بعد از ملازمت خاندان امیر تیمور در زمرهٔ امرای عظام درآمده بود و از سادات و اعیان ایران گفته میشد ازین جهان بآن جهان انتقال نمود - و معتمد خان را که بخشي دویم بود بجاي او مقرر فرمودند *

ولایت بگلانه که مشتمل است بر سي و دو پرگنهٔ سیر حاصل و در اعتدال هوا و وفور اشجار سایه دار پر از اثمار کنار انهار و اقسام فواکه که بکشمیر باج نمیدهد و مابین بندر سورت و دولت آباد بتفاوت شصت کروه عرفي واقع شده و زمیندار آنجا بهرجي نام از پنجاه و دو واسطه متعلق بود (؟) پادشاهزادهٔ نامدار محمد اورنگ زیب وقت رخصت دکهن براي تسخیر آن که ملهیر و غیره نه قلعهٔ نامي پاي نام اوست بحسب التماس خود مامور گردید و بانواع عنایت معزز ساخته مرخص فرمودند *

تبت ولایتي است مشتمل بربیست و یک پرگنهٔ کم حاصل که در طول و عرض بصوبهای سیر حاصل باج نمیدهد و متصل سرحد کشمیر واقع است و سي و هفت قلعه باو تعلق دارد و از لک روپیه چیزي زیاده محصول دران ایام ازان مرز و بوم بهم نمي رسید و اکثر زمین آنجا سنگ لاخ و ناکاره واقع شده وجوي آب دارد که از ریگ آن بدستور ملک آشام قریب دو هزار توله طلای کم عیار سواي محصول مذکور واصل خزانهٔ حاکم آنجا میگردید و از انگور و خربزهٔ شیرین و زرد آلو و شفتالو و دیگر فواکه وفور دارد -

و در عهد جنت مکاني هاشم خان ولد قاسم خان حاکم کشمیر بآن دیار لشکرکشي نمود سواي آدم کشي فائدۀ حاصل نگردید - درین سال بموجب حکم از تردد ظفرخان حارس کشمیر که بتحریر تفصیلِ آن پرداختن تحصیل حاصل است بتسخیر حضرت اعلی در آمد - متصدیان پادشاهي همگي دو لک روپیه مع عیال و اموال مرزبان آنجا بضبط سرکار در آوردند باقي بحادثۀ تاراج رفت *

چون خاتمۀ جلد اول شاهجهان نامه که مراد تا آخر سال دهم جلوس مطابق سنه [۱۰۴۷] سنه هزار و چهل و هفت هجري باشد بذکر اولیا و فضلاي آن عهد نموده فقرۀ چند از انتخاب احوال ارباب حال و مستعدان آن وقت بر صفحۀ بیان آوردن لازم است *

سید محمد رضوي که اصل بزرگان این خاندان از بخارا است و مولدش احمد آباد گجرات به پنج واسطه بمظهر انوار ولایت مظهر اسرار هدایت شاه عالم بخاری که مرقد مبارك او نیز در احمد آباد است مي رسد - و نسبت شاه عالم قدس سرۀ به بیعت و یک واسطه با امیر المومنین امام المتقین حضرت علي بن ابي طالب علیه السلام منتهی میگردد - بانواع فضل و خوبي صوري و معنوي موصوف بود و دو بار با اعلی حضرت قبل از ایام جلوس ملاقات واقع شده - و سید جلال خلف الصدق خود را بجهت تهنیت پادشاه بدار السلطنت فرستاده بودند سال هشتم جلوس از جهان فاني بروضۀ جاوداني شتافتند تاریخ ولادت خود را خود ازین مصرع املح الشعرا شیخ سعدی رحمة الله علیه یافته اند

* ع *

من و دست و دامان آل رسول

و میفرمودند که من بدین تاریخ مبشر شده ام *

سید جلال گرامي خلف سید محمد مذکور است با حسن خلق و حسن سیرت آراسته بود و بر اکثر علوم عقلي و نقلي استحضار تمام داشت و بموزوني طبع که گاه گاه مضامین رنگین و معاني دلنشین بر زبان معرفت بیان شان جاري میگردید موصوف بود چنانچه این شعر از زادهٔ طبع ایشان است * شعر *
در نخوت و کبر لا علاجم چکنم * با آنکه اسیر احتیاجم چکنم
میرم ز نیاز و ناز دلبر نکشم * من عاشق معشوق مزاجم چکنم
تاریخ ولادت شان (وارث رسول) یافته اند ابتدا درهند که نشو و نماي این طبقهٔ عالیه شد سید جلال ملقب بمخدوم جهانیانست که پرتو ظهور شان دربلدهٔ اُچه از آفتاب زیاده اشتهار دارد و سید برهان الدین معروف بقطب عالم که نبیرهٔ مخدوم جهانیان باشد بسبب ناموافقت پادشاه آن عهد در گجرات آمده در قصبهٔ تیوه سه کروهي احمد آباد سکونت اختیار نمودند و همانجا آسوده اند *

دیگر سید محمد مشتهر بشاه عالم که بیرون شهر احمد آباد مزار ایشان است و اوصاف سلسلهٔ او در ذکر سلاطین احمد آباد مسطور خواهد گردید *

میان میر که شناور بحر حقیقت و غواص لجهٔ معرفت بود وطن گرامي ایشان سیهوان از تعلقهٔ ملتان است - در ایام شروع شباب بدار السلطنت لاهور آمده چهل سال چنان انزوا اختیار نمودند که هیچ احدي را بر احوال ایشان اطلاع حاصل نبود بعده که بمرور ایام

اطوار خفيۀ آن بزرگوار برملا انجاميد بار بمرتبۀ از ملاقات دنيا پرستان و آلايش دنياي دون اکراه داشتند که از رجوع طائفۀ آنام نفرت تام مي نمودند بل از ديدن صورت اهل ظلمه بري الطبع بودند و تا بقاي عمر تاهل و تعلق اختيار نه نمودند * بيت *

غلام همت آنم که زير چرخ کبود * زهرچه رنگ تعلق پذيرد آزاد است

دو دفعه پادشاه بديدن آن واصل بالله تشريف بردند و ميان مير اصلا متوجه تعظيم و تکريم که بعضي فقرا و مشايخ را باهل دول و سلاطين مي باشد نگرديدند و ازين معني حضرت اعلى بسيار مشغوف گرديدند *

ملا شاه بدخشي از بدخشان بلاهور آمده از خدمت ميان مير سعادت اندوز معرفت گرديده بدستور پير بزرگوار در آمد و رفت بر روي مردم روزگار بسته بودند - و ايام سرما در لاهور و فصل گرما در کشمير بسر ميبردند - آخر بحکم پير از منزويان مقرري کشمير گشته مشهور گرديدند *

ديگر خواجه خواند (108) محمود نبيرۀ خواجه علاء الدين عطار که از زمرۀ دانايان اسرار الهي محسوب ميتوان نمود در اوان سلطنت عرش آشياني از توران بکابل و از انجا بهندوستان بهشت نشان آمده شرف ملازمت پادشاه دريافته بکشمير رفته اقامت ورزيده آنجا خانقاه عالي بنا نموده از طرف پادشاه چند موضع در وجه مدد معاش يافته همان جا مرحلۀ عمر طي نمودند *

---

(108) در بادشاهنامه خواجه خاوند نوشته *

شیخ ناصرکه اصل اسمش ناصر محمد است پیر ایشان مسمی ^
بشیخ ناصر ساخت - از اصحاب وجد و حال و ارباب دانش و کمال
بوده در گجرات اقامت داشتند - درسیاحت مدت سیر نموده در ایام
پادشاهزادگي چند گاه در رکاب بسر برده اند - دران روز ها هم در
صیف و شتا جبه و جامهٔ پنبه دار با نیمه آستین پشمین که آن نیز
خالي از پنبه نبود مي پوشیدند - و مدام اسلحه پوش مي بودند -
بعده که منزوي گردیدند باوجود امداد یومیه و اسپ و فیل که از
پادشاه بایشان میرسید همه را صرف فقرا و محتاجان نموده خود بصحرا
رفته کاه و هیمه آورده فروخته وجه قوت خود میذمودند - و گاه بود که
بخوردن بیخ کاه و برگ اشجار قناعت مي نمودند - امور عجیبه و غریبه
بسیار ازان برگزیده اطوار مشاهده مي شد مثل ساختن ماهي از
چوب و در آب بشنا آوردن و مروارید از قطرهٔ آب ساختن و اشرفي و
روپیه از سفال بجلوه نمود دادن اغلب که در جفر و تکسیر و تسخیر
و علم ریاضي ضمیمهٔ ولایت دست تام داشت - روزی در مجلس
جشن که ارباب طرب در نغمه سرائي بودند بوجد در آمده دران
حالت آب براي خوردن طلبیده دمي خورده بدیگران دادند هرکه
ازان تبرکا یک دو قرت خورد عسل وآب نبات گلاب آمیز بذائقهٔ او معلوم
گردید - از غرائب دیگر آنکه راجه بکرماجیت باوجود بیگانه بودن از
آئین دین بعرض رساند که من روزي شیخ را در ایام جواني که اصلا
موي سفید در ریش نبود غافل مشغول نماز دیدم که موي سیاه
ریش ایشان بسفیدي مبدل شده و سر از تن جدا گشته ایستاده نماز
ادا مي نمودند - درین ضمن دارا شکوه وقاضي محمد اسلم بعرض رساندند

که بحضور ما کوزهٔ سفال را به پر و بال در آورده پرواز نموده از نظر غائب شدند - ازین مقوله حکایت درشاه جهان نامه بسیار درج نموده که از کوتاهي قلم بتحرير آن نمي پردازد *

ديگر ملا مير از جملهٔ صاحب کمالان هروي خراساني ست که در عنفوان جواني از وطن بهندوستان آمده باز احرام کعبة الله بسته از زيارت حرمين سعادت اندوز گشته بعد از مراجعت بخدمت ملا عبد السلام لاهوري رسيده کسب علم عقلي و نقلي نموده بر کتب حديث عبور بسيار نمودند و از مشاهير مشايخ گرديدند - و چند گاه در خدمت پادشاه و پادشاه هزاده بطريق ملازمان و مصاحبان خلوت بسر برده بسفر عاقبت بخير آن جهان شتافتند *

ديگر شيخ عبد الحق دهلوي که در کمالات صوري و معنوي و تحصيل علوم عقلي و نقلي خصوص تفسير و حديث در تمام هندوستان ثاني نداشت صد کتاب از تاليف او در اکثر علوم نوشته شده از انجمله شرح مشکوة در حديث اعتبار و اشتهار تمام دارد - و از حفظ کلام الله و طواف بيت الله نيز سعادت جاوداني حاصل نموده بود - و در مکهٔ معظمه و مدينهٔ منوره در عهد اکبر پادشاه مدت براي تحقيق احاديث و صحت آن بسر برده - آخر بعد از صد سال از مرحلهٔ عمر طي نموده بروضهٔ رضوان شتافت *

شيخ نور الحق خلف ارشد او مولف تاريخ زبده نيز از فضلاي نيک سير آن عهد بود مزار هردو در دار الخلافت دهلي است و اغاز ظهور هردو بزرگ از عهد محمد اکبر بادشاه بود چنانچه بذکر در آمده *

ذکر جشن سال یازدهم از جلوس مطابق سنه هزار و چهل و هفت هجري

جشن شروع سال یازدهم از جلوس بهزاران زیب و زینت بدستور هر سال رونق افزاي زمین و زمان گردید هریکي درخور قسمت و پایه بفیض رسید - و معروض گردید که مرشدقلي خان فوجدار متهرا که بریکي از مرزبانان سرکش تاخته بود از رسیدن گولي تفنگ قضا جان بجان آفرین سپرد بجاي او الهوردي خان مقرر گردید - چون جمعي از مفسده پیشگان بد مآل در پرگنهٔ جدوار علم طغیان بر افراشته بودند اصالت خان را مع شیخ فرید ولد قطب الدین خان بخشي احدیان براي تنبیه او مقرر فرمودند - و بعد رسیدن فوج و محاصره دودن حصار و ملجاي آن تبه کاران که جمع کثیر از هرطرف مع پسر جانسپار خان کشته گردیدند محصوران مغلوب و دستگیر گشتند *

آمدن علي مردان خان بهند

از فتوحات عمدهٔ غیبي این سال گرویدن و آمدن علي مردان خان وتسخیر قلعهٔ قندهار است - مجملي از تفصیل آن بزبان قلم میدهد - که قلعهٔ قندهار از سنه چهل جلوس محمد اکبر بادشاه بعد از التجا آوردن میرزا مظفر صفوي بتصرف خاندان امیر تیمور درآمده بود و در ایام سلطنت جنت مکاني شاه عباس که کمال رابطهٔ محبت و وداد باین دودمان داشت زینل بیگ را برفاقت خان عالم که از هندوستان بسفارت رفته رسالت را بآئین شایسته سرانجام داده هردو بادشاه را از خود راضي و شاکر ساخته مراجعت کرده بود ایلچي نموده نزد جنت مکاني

روانه ساخت - و در نامه و پیام زبانی براي در خواست قندهار بطریق تواضع در عالم دوستي و وداد تکلیف بمیان آورد - بعده که جنت مکاني درین باب با وزیر و دیگر امراي با تدبیر مصلحت بمیان آوردند جمعي صلاح دولت دران دیدند که هرگاه صحبت دیرینه در دادن قلعهٔ که مخارج آن مداخل را احاطه مي نماید قائم مي ماند چه مضایقه و بعضي برخلاف آن راهنموني نمودند - بعده که درین ماده بحضرت اعلي که در دکهن تشریف داشتند نوشته مصلحت خواستند در جواب نوشتند که هرچند در تواضع نمودن این حصار جز زیادتي التیام موروثي شاه مدعاي دیگر مرکوز خاطر نیست اما ظاهر بینان دور و نزدیک این معني را حمل بر عجز و فروتني خواهند نمود - جنت مکاني این مصلحت را پسند نموده جواب عذر پذیر با یلچي دادند - چون دانستند که شاه عباس از رسیدن جواب یاس رگ غیرت بحرکت آورده فوجها براي تسخیر قلعهٔ قندهار تعین خواهد نمود از راه عاقبت بیني بخان جهان لودي صوبه دار ملتان نوشتند که خود را بطریق کومک بپاي قلعهٔ قندهار برساند - خان جهان از راه قرب ادعاي فرزندي در رفتن خود بقندهار تکاهل ورزیده قلعه داري آنجا را بنام عبد العزیز خان که از وابستهاي عزیز او بود درخواست نموده مقرر کرد که بر وقت ضرور خود را بکومک رساند و زینل بیگ ایلچي حقیقت را بشاه نوشته ترغیب بر قصد تسخیر قندهار نمود و شاه خود را بقندهار رساند - عبد العزیز خان بعد از محصور بودن یک و نیم ماه که خان جهان بکومک نرسید و دران ایام چنانچه بنگارش درآمده بسبب نور جهان بیگم مادهٔ نزاع میان جهان گیر و حضرت

اعلى كه دفعهٔ ثاني بدكن رفته بودند رويداد بميان آمد قلعه را بشاه عباس داده برآمده ملازمت نموده مرخص گرديد - و شاه درسنه هفده جلوس جنت مكاني مطابق سال هزار و سي و دوهجري گنجعلي خان را بحراست قلعهٔ قندهار مقرر نموده بصفاهان مراجعت نمود بعد وديعت حيات گنجعلي خان علي مردان خان خلف او قلعه‌دار و ناظم آن ولايت گرديده - بعده كه حضرت اعلى سرير آراي هندوستان شدند خارخار تسخير قندهار در دل آن پادشاه ذي وقار خطور مينمود - وبسبب پيش آمدن مهم بنديله و خان جهان لودي و مكرر تشريف بردن بدكن كمر عزيمت بدان صوب نتوانستند بست - بعد مراجعت از دكن دفعهٔ ثاني بسعيد خان صوبه دار كابل حكم صادر شد كه چون ارادهٔ روانه نمودن يكي از پادشاه زادها براي تسخير قلعهٔ قندهار مركوز خاطر است بايدكه يكي از بندهاي پادشاهي را كه كار آزموده سخن فهم باشد بدست آويز ضروري آن ضلع سمت قندهار روانه نمايد كه خفيه خود را نزد علي مردان خان رسانده تا مقدور او را برجوع آوردن باين درگاه باميدهاي ترقي مرتبه و جاه رهبري و استمالت نمايد - سعيد خان ذوالقدر خان را بدين كار مامور نموده بقندهار روانه ساخت - و موصي اليه خود را بعلي مردان خان رسانده بچندين وجه فهمانيده از فيض بيشمار و وعده ووعيد بسيار استمالت بميان آورد - عليمردان خان بعد تقديم ضيافت بجواب رعايت پاس نمك وحق بندگي موروثي آن طرف را زباني عذر خواسته ذوالقدر خان را مرخص نموده جواب نامه را موقوف برفرستادن همراه يكي از معتمدان خود نمود - و علي بيگ نام را با نامه و سوغات نزد ظفر

خان عرف ابو الحسن که سابق بنیابت پدر صوبه دار کابل بود و با علیمردان خان را بطهٔ و داد و رسل و رسائل محبت آمیز درمیان داشت فرستاده باز در خط ازین مقوله هیچ درج ننموده زبانی نظر برطریقهٔ صوفیان عقیدت نشان ایران باظهار آنکه باز چنان پیغام بمیان نیاید نمود بعده که حضرت اعلي ازان جواب آشفته خاطر گشته در اواخر سنه ده جلوس حکم برآوردن پیشخانه بقصد تسخیر قندهار نمودند و تعین افواج بمیان آمد - علي مردان خان برین معني اطلاع یافته باستحکام برج و باره پرداخته قلعهٔ خورد دیگر بر فراز کوه آن قلعه احداث نمود و حقیقت را بشاه صفي نوشته طلب کومک بمیان آورد - شاه صفي که اصل سفاکي در سرشت او بود و بعضي امیران ظلم پیشهٔ بدخواه که در ظاهر خود را خیر خواه مگیرفتند و با علیمردان خان انحراف مزاج داشتند مزاج شاه را از چند امر از راه حسد که خانه بر انداز چندین هزار خانهٔ دیر کهن است برگردانده در تجویز قطع شجر حیات آنها بودند از رسیدن عریضهٔ علیمردان خان چنان خاطر نشان نمودند که در عالم شرب مدام بر آشفته تر از سابق گشته علیمردان خان را مطعون بر جبن و گرمي بازار باظهار مزید اعتبار خود نموده در دل ارادهٔ قتل او مصمم نمود - و اغلب که خبر آمد و رفت پیغام هندوستان نیز بگوش او رسیده باشد - اول حکم طلب محمد علي پسر علیمردان خان نمود علیمردان خان بمجرد ورود حکم پسر را مع تحف و پیشکش لائق روانهٔ اصفهان ساخت - معهذا سوي ظن شاه بحسن ظن مبدل نگردید و بسیاوش نام امیري که سابق در مشهد مقدس فرستاده بود در ظاهر نوشت که خود را مع سر انجام و سپاه خراسان بکومک

قندهار رساند وخفیه پیغام نمودکه بعد رسیدن بعلي مردان خان پیام نماید که بعضي مذکورات زباني ارشاد رفته و خود را بقلعه رسانده او را مقید ساخته مع‌مال و عیال روانهٔ حضور سازد یا سر او را بریده بصفاهان ارسال دارد - بعده که سیاوش از مشهد روانهٔ قندهار شده موافق ارشاد شاه بعلي‌مردان خان از رسیدن خود بطریق کومک و رساندن پیغام زبانی نوشت علیمردان‌خان از شنیدن اخبار وحشت افزا متوهم گشته بدنامی رجوع آوردن بحضرت اعلي بر خود گوارا ساخت - بسیاوش‌نوشت که‌آمدن‌تو بقندهار بوجوه موافق مصلحت نیست و مکرر نوشته و پیام بمیان آمد تا آنکه طشت این گفتگو از بام افتاد و جواب درشت و صاف بسیاوش نوشت - و سیاوش حقیقت را بشاه معروض داشت - و علیمردان خان بسعید خان صوبه‌دار کابل و عوض خان قاقشال که در غزنین بود و قلیج خان حاکم ملتان نوشتجات مشتمل‌براظهار رجوع و عقیدت خود و طلب کومک فرستاده بخدمت پادشاه نیز عرضه داشت نموده همراه خط سعید خان ارسال داشت - و صوبه‌داران و فوجداران بعد رسیدن نوشتجات علیمردان خان بجنس بحضور روانه ساخته انتظار جواب نکشیده هریکي برای اظهار مجراي خود مع جمعیت روانهٔ قندهار شدند - عوض خان که‌از غزنین بسبب قرب جوار قبل از همه امیران رسیده بود علیمردان خان باعزاز بقلعه در آورده اواخر شوال سنه هزار و چهل و هشت سکه و خطبه بنام نامي شاه جهان نموده نه اشرفي و نه روپیهٔ مسکوک اسم صاحب قران ثاني مع عرضه داشت و کلید طلا همراه احمد بیگ ملازم خود روانهٔ بارگاه

ساخت - و قاضي آنجا را كه با سياوش همداستان گشته بود بقتل رساند - چون عرضه داشت اول عليمردان خان همراه عريضه و ملازم سعيد خان بحضور رسيد در جواب بنام همه صوبه‌داران و حكام حكم زود خود را رساندن صادر شد - و لك روپيه مع خلعت و خنجر و شمشير و جيغهٔ مرصع و غيره عنايات براي عليمردان خان و چهار لك روپيه بطريق مساعدت براي خرچ ضروري بسعيد خان و همرهان او عنايت نموده قلعه داري بنام قليچ‌خان ناظم ملتان كه از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار سر افرازي يافت مقرر فرموده فرامين صادر نمودند - و سعيد خان را مختار ساختند كه آنچه داند بهمراهان عليمردان خان از طرف سركار رعايت نمايد و از راه احتياط پادشاهزاده محمد شجاع را بابيست هزار سوار طرف كابل مرخص نموده ده لك روپيه نقد و ديگر انعامات عطا فرمودند - و حكم نمودند كه تا كابل رفته چشم بر راه اخبار طرف ايران باشد - اگر خبر روانه شدن شاه صفي بقندهار برسد خود را بقندهار بطريق يلغار برساند - و در صورتيكه شاه ايران امراي خود را تعين نمايد آن فرزند هم خان‌دوران را با فوج شايسته روانه سازد - و بوزير خان ناظم پنجاب حكم رفت كه با رسد غله و ذخيرهٔ مايحتاج و توپخانه خود را نزد پادشاه زاده رساند - بعده سعيد خان مع فرمان و عنايات پادشاهي بقندهار رسيد - عليمردان خان بداب هندوستان از قلعه بر آمده از گرفتن فرمان و ديگر عنايات مفتخر گرديد - درين ضمن خبر رسيد كه سياوش با چهار پنج امراي ايران و هشت و نه هزار سوار ده دوازده فرسخي قندهار رسيده - سعيد خان از شنيدن اين‌خبر با فوج خود

و دیگر امرا و راجهاي کومکي و فوج علیمردان خان باستقبال فوج قزلباش شتافت - و بعد زد و خورد و زخمي و کشته شدن جمعي از هر دو طرف شکست برقزلباش افتاد - و سیاوش توشك خانه و خیمهٔ خود را آتش زده باقي همه را گذاشته راه فرار اختیار نمود - سعید خان علیمردان خان را همراه خانه‌زاد خان پسر خود روانهٔ درگاه معلي ساخت و خود همراه قلیچ خان و دیگر بندهاي پادشاهي براي تسخیر قلعجات بست و غیره توابع قندهار توقف ورزیده قلعه را حوالهٔ قلیچ خان بموجب حکم نمود - اگرچه خبر رسیدن دیگر افواج قزلباش که شاه صفي بعد از شنیدن خبر هزیمت سیاوش تعین نموده انتشار یافت و سعید خان به پادشاه زاده محمد شجاع نوشته کومك درخواست نمود اما آخر ظاهر شد که سواي فوجي که سیاوش وقت فرار براي کومک قلعه‌داران دیگر اطراف قندهار تعین نموده بود شهرت مذکور اصل نداشت - و علیمردان خان بعد رسیدن بکابل که پادشاه زاده محمد شجاع خان‌دوران خان را مع دیگر امرا باستقبال فرستاده بکمال اعزاز و استقلال طلبید براهنموني خانه زاد خان موافق اداب هندوستان پادشاهزاده را ملازمت نمود - خلعت چهار قب مع مرصع آلات و اسپان مع ساز طلا و مینا و دو فیل باساز نقره مطابق ارشاد حضور عنایت نمودند - و سعید خان و قلیچ خان براي تسخیر قلعهٔ بست و زمین داور و گرشک و غیره افواج تعین نمودند - و بحسن تردد راجه جگت سنگه و منصوبان قلیچ خان و ملازمان عمدهٔ سعید خان که یک‌دو قلعه‌در یورش سر سواري و بعضي در محاصرهٔ سه چهار ماه که جمع کثیر از هر دو طرف کشته و زخمي

شدند خصوص در یورش قلعهٔ بست که محراب خان قلعه‌دار غلام شاه ایران تردد نمایان نموده قریب صد نفر را کشته و سه صد کس را زخمي ساخته مفتوح نمودند - و دو قلعه دار جنگ نا نموده راه فرار اختیار نمودند - اگر بتفصیل تردد ایام محاصره وکارزاري که از بهادران هر دو طرف بمیان آمده پردازد منافي ادعاي اختصار نویسي است - حاصل‌کلام در مدت چهار ماه همه‌قلعجات بتصرف بندهاي پادشاهي در آمد - و محراب خان قلعه‌دار بست که بعد تردد و زخم بر داشتن امان خواسته قلعه را سپرده با قلیج خان ملاقات نمود - هر چند که او را از وعدهاي رعایت منصب عمده و دیگر عنایات استمالت‌نمودند قبول ننمودلهذا اورا خلعت داده ازهمراهان او یراق گرفته دیگر اشیا بآنها واگذاشته مرخص ساختند *

الحال‌ذکر باقي احوال علیمردان خان بر آینده موقوف گذاشته بتحریر دیگر رویداد عنان خامه را معطوف میدارد •

حقیقت مالک آشام و وضع بد وضعان دد نهاد و وحشي نژادان آن ملک از طرف خوراك و پوشاک و مداخل و طریقهٔ زیست آن سر زمین که انشاء الله تعالي در ذکر سلطنت عالم گیر پادشاه غازي بشرح و بسط بتحریر خواهد در آمد در عهد حضرت اعلی اگرچه صوبه داران و فوجداران بنگالا خصوص از اسلام خان در فرستادن افواج بحر امواج همراه میر زین العابدین برادر خود واله یار خان و عبد الوهاب خان و میر هاشم همداني و دیگر امراي مبارز پیشهٔ کار طلب و رساندن خرابي تاخت و تاراج و اسیر وقتیل ساختن مفسدان آن ولایت وتسخیر قلعجات کوتاهي واقع نشد

اما از آنکه دران ملک پنج ماه بارش بشدت تمام میباشد و در اواخر برشکال باشکال تمام تردد پیادهای آن ضلع که چون وحوش آن سرزمین در آب و خشکي تردد نمودن مساوي میدانند میسر نمي آید تا بسواران و پیادهاي غیر واقف چه رسد - وسحر و جادو و اثر سمیات آب و هوا و غذاي آن ولایت باعث هلاک مسافران تازه رسیدهٔ آن دیار میگردد خصوص اواخر برسات که درهمه سر زمین کوهها از شست و شوي یافتن اشجار زهردار و هواي مسموم موجب آفت جان مسافرین ومترددین میگردد اگرهمه عبور از یک دو روزه راه باشد میشود - باوجود مفتوح ساختن و بهتسخیر در آوردن قلاع و بلاد آن حدود فوج اسلام خان استقامت نتوانست ورزید - القصه آنچه ترددات نمایان از سرداران و افواج پادشاهي دران دیار خون خوار بظهور آمد اگر بتفصیل شرح آن پردازد بطول کلام ملالت انجام منجر میگردد - کوتاهي سخن بعد تنبیه یافتن و بگوشمال رسیدن کوچ بهار و بهیم نراین و دیگر مرزبانان آن مرز و بوم شوم که چندین هزار سوار و پیادهٔ پادشاهي و آدم بي شمار آن وحشي نژادان که زیاده از یاجوج و ماجوج دران سرزمین منتشرند کشته و شهید شدند و اسلام خان مع همراهان مورد عنایات گردید - آخرکار درآنجا استقامت نتوانست ورزید - و طلبیدن اسلام خان براي وزارت چنانچه بتحریر خواهد آمد علاوه برهم خوردن بندوبست آن دیار گردید - فرمان عنایت عنوان مشتمل بر عطاي منصب پنجهزاري پنجهزار سوار مع لوازم نقاره و دیگر مراتب بنام علیمردان خان عنایت فرمودند - چون یادگار بیگ ایلچي ایران که شاه صفي قبل از برهم خوردن رابطهٔ وداد روانه

ساخته بود حوالي دارالخلافت رسيد مير خان مير تزك را باستقبال
فرستاده طلبيدند بعد ملازمت نامهٔ شاه مشتمل بر فتح قلعهٔ ايروان
با دوازده سوار و سه چهار تفنگ كلان كه وقت يورش باقي همه لشكر
از بارش گولهٔ اجل جان و حوصلهٔ اقامت را الوداع گفته بودند - و
خود شاه باوجود آن همه تفرقهٔ سپاه يورش نموده مفتوح ساخت نوشته
بود با تحف و هداياي شاه ايران گذرانيد - سه دفعه مجموع نود هزار
روپيه نقد مع خنجر مرصع و ديگر عنايات مرحمت نمودند - خبر
فوت راجه گجسنگه كه از راجهاي عمدهٔ هندوستان بود و قرابت
نسبي با پادشاه داشت بعرض رسيد - پسر او جسونت را خلعت
ماتمي مرحمت نموده از اصل و اضافه چهار هزاري چهار هزار سوار
ساختند - خبر تولد فرزند در خانهٔ دارا شكوه معروض گرديد مسمي
به سپهر شكوه فرمودند - خبر فتح ملك بگلانه كه پادشاهزاده محمد
اورنگ زيب براي تسخير آن مامور شده بود از واقعهٔ دكن بعرض
رسيد - و اين بگلانه چنانچه بتحرير آمده ملكيست مختصر مشتمل بر
سي و دو پرگنه و نه قلعه كه ازانجمله دو قلعه ساليروملهير از قلعهاي مشهور
سر بفلك كشيدهٔ آن سرزمين است - و از مدت هزار و چهار صد سال
در تصرف جد و آباي بهرجي مرزبان آن ولايت بود و مبلغ
پانزده لك روپيه محصول داشت و درزمان سابق صاحب سكه بوده اند
و در لطافت و اعتدال آب و هوا و فراواني انهار و افزوني اشجار
ثمردار خصوص انبه و وفور انگور و طراوت سبزه و اقسام گلها و فوا كه
بكشمير باج نميدهد اگرچه آنچه از وزن خوشهٔ انگور و انجير و ترنج
آنجا از زبان مردم ثقه شنيده زبان خامه را بتحرير آن آشنا ساختن

محمول باغراق میگردد اما مسود اوراق که دو سال درآنجا بود خوشهٔ انگور فخري هشت اثار و ترنج نیز همین وزن و انبه یک نیم‌اثار بوزن در آورده و برنج کمود اینجا در تمام صوبجات دکن بانجفگي شهرت دارد و انبهٔ آنجا در وفور و کلاني و امتداد کشیدن فصل زبان زد خاص و عام دکن است *

حاصل کلام پادشاهزاده بعد رسیدن دکن پنجهزار سوار و پیادهٔ بیشمار مع مصالح قلعه گیري بسرداري محمد طاهر که بخطاب وزیر خان و صوبه داري برهانپور سرافرازي یافت و مالوجي تعین نمود - درهمان روزها چون سید عبدالوهاب خاندیسي که از شجاعان مشهور و رستم آن عهد گفته میشد در برهان پور با خان‌دوران بر سر ملاقات که دست بر سر نگذاشته سلام علیک گفته در خورد برهم‌خوردگي تمام بمیان آمد وگفتگو بطول کشید و نقارهٔ زنان از مجلس خان‌دوران سوار شده راه حضور گرفته خود را جریده بطریق یلغار بدار السلطنت رساند - ازانکه حقیقت او از روي واقعهٔ برهان‌پور و نوشتهٔ خان‌دوران معروض گردیده بود و پادشاه رعایت خاطر خان‌دوران بسبب سرداري و طرف داري سید عبدالوهاب از راه خانه زاد پروري و قدرداني منظور داشته وقت ملازمت ابتداء فرمودند که چرا با خان‌دوران بدسلوکي نموده بي رخصت سردار آمدهٔ باز از راه لطف مامور نمودند که در تلافي آن خود را باستعجال به بکلانه رسانده باتفاق فوج پادشاه زاده در تسخیر قلعهٔ ملهیر کوشد و خلعت داده مرخص ساختند - و میر مورچالي آن مهم از تغیر محمد طاهر از حضور بنام او مقرر گردید - و سید عبد الوهاب بر سرکار رسیده

بر خلاف دستور به پیش بردن مورچال و دواندن نقب و آنچه لازم ملزوم قلعه گیری است اصلا نپرداخته مطعون زبانها گردید - بعده که ایام محاصره بسه ماه کشید شبي سید عبدالوهاب با چهار پنج سید کوه نورد جانباز و یک نشان بردار و نفیري نواز و یک سقا از لشکر بي اطلاع دیگر سرداران بر آمده با کمند همت براههاي دشوارگذار در شبهاي تار سه روز و سه شب دران غارها بسر برده روز چهارم ناگهان بر فراز کوه با نشان اثر فتح نمایان گشته از صداي نفیر غلغلهٔ وحشت افزا و زلزلهٔ هوش ربا در گوش و دل محصوران انداخت و بهادران قلعه‌کشا ازمشاهدهٔ آن دلیرانه قدم بالاي کوه گذاشته فوج فوج پیهم بسید عبد الوهاب پیوسته خود را بدروازهٔ قلعه رساندند - ازانکه حاکم‌نشین آن‌قلعه در کمرکوه که قریب دو کروه مسافت رفعت دارد که باصطلاح هند باري گویند واقع شده و اصل قلعه باز فراز آن بلندي نیم کروه است - بهرجي راجه آنجا حوصله باخته با متابعان و همراهان خود را بالاي قلعهٔ دویم رساند و باندك تردد جان بازان حصار باري را بتسخیر در آورده شروع بنواختن شادیانهٔ فتح نمودند - بعد از محاصرهٔ سه روز دیگر مرزبان مع دیگر محصوران تنگ آمده والدهٔ خود را براي التماس امان و درخواست پرگنهٔ سلطان پور بطریق وطن و خرج وجه معاش نزد سرداران فرستاد - بعد عرض پادشاه زاده محمد اورنگ زیب نظر بریذکه پرگنهٔ سلطان پور دران ایام بسبب ویراني رعایا از گراني سال قحط بسیار کم حاصل شده بود التماس او بدرجهٔ قبول در آمد - و قلعه در اواخر شوال سال مذکور مفتوح گردید - و در اندک فرصت سالهیر و غیره هشت قلعه بتسخیر

درآمد و محمد طاهر را قلعه‌دار ملهیر ساختند - مگر قلعه‌دار بساول که تعلق به رودما نام بنی عم بهرجي داشت چند گاه دیگر حرکت مذبوح نموده دستگیر گردید - و چون پرگنات بگلانه بسبب آفت قحط و افواج کشي و مردم کشي علی الاتصال چند سال پایمال آفات گردیده بود بجمع چهار لک روپیه مقرر کرده فرمودند آنرا مالک مي نوشته باشند - و چندگاه پرگنهٔ سلطان پور در انعام بهرجي مقرر بود بعده که او فوت شد بیرم نام پسر او را بشرف اسلام در آورده عوض پرگنهٔ سلطان پور پرگنه پونار در انعام او مرحمت نموده بخطاب دولتمند خان و منصب هزار و پانصدي سرفرازي بخشیدند - بعد عرض عبد الوهاب را مورد عنایات ساختند و خواستند که بخطاب دلاور خان بلند آوازه سازند قبول ننمود - گویند سید عبد الوهاب از سادات رسول دار که بزرگان او چند گاه در مشهد مقدس جاروب کشي مزار حضرت امام رضا علیه السلام نموده بعده در صوبهٔ خاندیس بحسب قسمت و آب خورد آمده پرگنهٔ بیاول و رانویر را وطن اختیار نمودند - بعد ازانکه سید عبد الوهاب بقصد جهاد با کافران بد نهاد کوه متصل پرگنات مذکور در جرگهٔ نوکران پادشاهي در آمد تردد‌هاي نمایان که ازو بظهور آمده از رستم زمان محسوب میتوان نمود - کارنامها که ازو بروایت ثقه از پیران کهن سال راست گفتار مسموع گشته اگر بر نگارد محمول بر اغراق است اما کلمهٔ چند از احوال او نگاشته مي آید - در ایامیکه فوجداري محال بیاول و رانویر باو مقرر بود و با بهیلان و سرکشان کوه‌نشین محاربه و فوج کشي بمیان مي آمد آن شیر نبرد کوه نورد خیمه زیر دامن کوه بقصد

مقابلهٔ آن کفار مي زد و قبل ازانکه در کوه داخل شود وقت شب
یکه و تنها سیاه‌پوش شده پا بدامن کوه میگذاشت و خود را بلباس
جاسوسان تا مکاني که آن مفسد کوه نشین با همخوابهٔ خود در
خواب غفلت بود رسانده بصداي بسیار مهیب بدستور همان
بهیلان او را خبردار و بیدار مي ساخت و او سراسیمه وار ازخواب
جسته ازخانه بیرون آمده در پي تحقیق حریف خود مي شد
سید عبد الوهاب باو بزبان ملائم بکلام درآمده چون ملقب بسید
عبد الوهاب بهائي درآن ضلع زبان زد بود میگفت بخود ترس را راه
مده عبد الوهاب بهائي بدیدن تو آمده ما و ترا باهم سروکار محاربه
است مردم ما و تو چرا بمعرض تلف در آیند و شمشیر خود دران
مکالمه از غلاف بر آورده رو ازو گردانیده بدست او مي داد و میگفت
به بین کار کجاست و آن سرگروه مفسدان سواي آنکه خود را در
پاي آن سید انداخته بعجز و فروتني پیش آید جرأت دیگر نتوانست
نمود سواي آنکه اطاعت قبول نماید - گویند کاما نام مرزبان گدهي
کاما سلهورکه از خجسته بنیاد دومنزل سرراه است ونزدیك هزار سال
بناي گلي آن گذاشته شده و هیچ حصار پخته باستحکام او نمي رسد -
از ابتداي عهد حضرت اعلي قطاع الطریقي مي نمود چنان ازجملهٔ
سرکشان مشهور بود که از تمرد او راه فودا پورجاري نبود و چندین امراي
بیش منصب براي استیصال او تعین شده کاری نساختند - بعدازان
سید عبدالوهاب تنبیه آن بدسگال بعهدهٔ خود گرفته مدتي محاصره
نمود چون دیدکه بدون تدبیر خدعه آمیز برو دست نمي توان یافت
بتقاضاي مصلحت ترک محاصره نموده بتفاوت مسافت چندکروه

چهار دیواری کشیده خود را مغلوب و محصور ان کافر ساخته یک شب بشهرت شکار دور دست برفاقت همراهان شیرشکار رفته مفقود الاثر گردید کامای مفسد اطلاع یافته خود را با جمعي بقصد تسخیر و تاراج باقي محصوران آن حصار نواحدات رساند هنوز کاری نساخته بودندکه خبر رسیدن آن قلعه‌کشاي رزم خو که خود را با مبارزان جنگ جو بگدهي کاما رسانده بکمند جرأت بالا برآمده مفتوح ساخت رسید *

بیست و چهارم صفر المظفر رایت ظفر آیت طرف لاهور برافراشتند - سیف خان را برای حراست اکبراباد مقرر کردند - اوائل ربیع الاول متصل دهلي شرف نزول فرمودند یک هفته مقام نموده کوچ فرمودند *

ذکر سوانح سال دوازدهم ازجلوس مطابق سنه هزار و چهل و هشت هجري

غرهٔ جمادی الاخری مابین راه جشن سال دوازدهم تجلوس موافق سرانجام سفر ترتیب یافت - پانزدهم جمادي‌الاخری‌داخل قلعهٔ لاهور شدند - صفدرخان‌که حجابت ایران بآئین شایسته نموده بود چنانچه شاه صفي بدیدن او بخانه اش آمده و صفدر خان لک روپیه پیشکش گذرانده و نه هزار تومان و هشتاد اسپ با ساز طلا و فیروزه تا روز رخصت باو رعایت نموده از ایران‌مراجعت نموده شرف ملازمت دریافت - و پانصد اسپ عربي و عراقي مع دیگر تحف ایران فرستادهٔ شاه که قیمت جمله پنج لک روپیه می‌شد پیشکش‌گذراند - ازانجمله چند اسپ باو بخشیدند - و خبر

نزدیک رسیدن علیمردان خان بعرض رسید معتمد خان و تربیت خان میربخشي و تن بخشي را حکم فرمودند که تا دروازهٔ دولتخانه رفته بحضور آوردند - هزار مهر نذار گذراند و بعطاي خلعت و خنجر و شمشیر مرصع و جیغه و دو فیل و دو اسپ مع ساز طلا و میذا و نقره با چهارقب طلاکه قیمت جمله لک روپیه مي‌شد و اضافهٔ هزاري هزار سوار معزز ساختند - و حویلي از سرکار براي ماندن مرحمت نمودند - و ده نفر معتمد علیمردان خان را بیست هزار روپیه نقد و خلعت و اسپ و منصب در خور حالت هریك عطا فرمودند - یادگار بیگ که از ایران آمده رخصت شده در لاهور توقف ورزیده بود ملازمت نمود از سر نو بیست هزار روپیه داده مرخص ساختند - و تحف جمله دولك و پنجاه هزار روپیه براي شاه صفي حوالهٔ یادگار بیگ نمودند - علیمردان خان را صوبهٔ کشمیر بطریق اقطاع و صوبه‌داري مرحمت نمودند و بعطای خلعت و مرصع آلات و پنجاه هزار روپیه را اقمشهٔ زر بافت و غیره کار احمد آباد و کشمیر و بنگاله مع پاندان پر از پان و سلف دان طلا عنایت کرده فرمودند که پان از نعمتهای مفید هندوستان است بخوردن آن عادت نمایند - و روز دیگر پنج لک روپیه نقد و ده تفوز پارچهٔ نفیس سفید مرحمت نمودند - و علي بیگ سلطان را که قرابت قریبه با علیمردان خان داشت به نیابت کشمیر مقرر کرده خلعت و چهار هزار روپیه عطا نموده مرخص ساختند - افضل خان که از وزرای کاردان بود بعد از طی هفتاد سال از مرحلهٔ عمر ازین محنت آباد نا پایدار بروضهٔ دار القرار انتقال نمود و باعث ملال خاطر پادشاه گردید - و فرمان

طلب بنام اسلام خان صوبه‌دار بنگالا براي وزارت صادر نمودند - وحکم
شد که تا رسیدن اسلام خان دیانت راي که پیشکاري دفتر خالصه
و تن باو مفوض بود کار وزارت جاري سازد - و جعفر خان سیاههٔ
تنخواه ارباب طلب و مناصب از نظر گذراند که دستخط و مهر نماید
محمد مراد بخش را که پانصد روپیه روزانه داشت بمنصب ده هزاري
ده هزار سوار مع مراتب دیگر سرافرازي دادند پادشاه زاده محمد
شجاع از کابل آمده مع راجه جگت سنگه ملازمت نمود - و پادشاه
بمنزل خان دوران تشریف بردند - و سه لک روپیه را جواهر و دیگر جنس
پیشکش گذراند - بعرض رسید که بعد استیصال جهجار مع اولاد
چنپت بدنهاد پسر تهیراج نام کودک را که از فرزندان گم نام مفقود الاثران
بدنام بود قائم مقام او ساخته دست تعدي بمال مسافران و رعایاي
پرگنات دراز نموده - و باقي خان فوجدار آن سرزمین باوجود تردد
نمایان که در تنبیه و گوشمال او بکار برده از عهدهٔ او نتوانست برآمد -
حکم شد که عبدالله خان صوبه دار پتنه براي استیصال آن مادهٔ
فساد خود را برساند - و تیول عبدالله خان را در سرکار اسلام آباد مقرر
نموده صوبهٔ پتنه را بشایسته خان مرحمت فرمودند - چون صبیهٔ
میرزا رستم قندهاري صفوي که که در عقد پادشاه زاده محمد شجاع
بود برحمت حق پیوست نسبت صبیهٔ اعظم خان بمحمد شجاع
مقرر کرده بحضور خود نکاح خوانده پادشاه زاده را بطریق استعجال
روانه بنگالا فرمودند - و از عقب صبیه را با پسران اعظم خان روانهٔ بنگالا
ساختند که آنجا رفته لوازم جشن بعمل آرند - پادشاه زاده محمد شجاع
را وقت رخصت اضافهٔ سه هزاري که از اصل و اضافهٔ پانزده هزاری

نه‌هزارسوار باشد معدولک روپیه خرچ ساچق مرحمت نمودند - و پادشاه زاده محمد اورنگ زیب را نیزهم منصب محمد شجاع فرمودند - چون خبر حرکت شاه ایران بقصد تسخیر قندهار از اصفهان بعرض رسید حکم برآوردن پیشخانه طرف کابل نمودند - و دارا شکوه را باسپاه دریا موج و فیلان کوه شکوه و توپخانهٔ جهان آشوب پیشتر روانه ساخته فرمودند که از نیلاب گذشته تا رسیدن خبر تحقیق شاه صفي توقف نماید - وقت رخصت ده لک روپیه و دویست اسپ و یك لك روپیه را مرصع آلات و دیگر سرانجام انعام نمودند - و خان دوران بهادر نصرت جنگ و فدائي خان و ذوالفقار خان و راجه راي سنگه و راجه جگت سنگه و غیره امراي صاحب فوج را خلعت و اسپ و فیل و مرصع آلات و نقد و اضافه مرحمت نموده همراه پادشاه زاده مقرر ساختند و خود غرهٔ ذي قعده رایت ظفر آیت بصوب کابل برافراختند - و علیمردان خان را معدو پسر بکشمیر رخصت فرمودند - و اواخر ماه مذکور از آب بهت گذشته و سط ذي حجه نزدیك باغ حسن ابدال نزول نمودند *

اوائل محرم [۱۰۴۹] به پیشاور رسیده ازانجا گذشته در موضع علي مسجد چند مقام نموده اواخر شهر مذکور در باغ آهو خانهٔ کابل شرف نزول فرمودند - چون قوم افغانان هزاره نواح کابل بشوخي و نا فرماني شهرت یافته بودند براي تنبیه آن جماعه سعید خان را با خان دوران بهادر مامور ساختند - پادشاه زاده را فرمودند که باجمعي از امرا و توپخانه رفته در غزنین توقف نماید - از عرائض سعید خان بهادر و خان دوران بعرض رسید که اکثر افغانان هزاره به تنبیه وگوشمال رسیده بغارت مال و اسیري عیال پایمال مکافات اعمال

گردیدند و جمعي باطاعت و انقیاد در آمده احرام حضور بسته اند - حکم شد خان دوران از همانجا روانهٔ مالوا تعلقهٔ صوبهٔ خود گردد و سعید خان آن جماعهٔ افاغنه را همراه گرفته بحضور بیاید - سعید خان با بیست و هفت نفر هزاره که از اعیان آن قوم بودند بحضور رسید و همه مورد عنایات گردیدند - و آخر ربیع الثاني متوجه لاهور شدند •

ذکر احوال سال سیزدهم از جلوس مطابق
سنه هزار و چهل و نه هجري متضمن بر آوردن
نهر لاهور بتجویز علي مردان خان

غرهٔ جمادی الاولی جشن آغاز سال سیزدهم از جلوس مطابق سنه هزار و چهل و نه موافق تهیهٔ سفر منعقد گردید - و بیست و یکم شهر مذکور در دار السلطنت لاهور شرف نزول واقع شد - علیمردان خان از کشمیر رسیده ملازمت نمود اضافهٔ هزاري هزار سوار یافته از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار سر افرازي یافت - اسلام خان از بنگالا رسیده بعد ملازمت بعنایت خلعت وزارت و عطاي قلمدان مرصع مفتخر گردید - سه لک روپیه نقد و جنس که بیست و پنج فیل با ساز نقرهٔ سوای آن بود پیشکش اسلام خان از نظر گذشت - اهلیهٔ یمین الدوله ازین جهان بروضهٔ جنان رحلت نمود بمنزل آصف خان تشریف برده به پرسش احوال وابستگان او پرداخته ازانجا برخاسته بدیدن علیمردان خان قدم رنجه فرمودند - لک روپیه نقد و جنس گذراند - خلعت و اسپ و فیل و خنجر مرصع با شدهاي مروارید بیش بها عنایت نمودند - خبر تولد فرزند بخانهٔ محمد شجاع بعرض رسید مسمی بزین العابدین ساختند ·

چون چراغان شب برات بطرح تازه بتجویز کار پردازان علیمردان خان که از چوب مشبک نمایان نموده بودند جهان افروز گردید پادشاه بجهروکه بر آمده تماشا نموده پسند فرمودند و حیرت افزاي تماشائیان گردید - علي مردان خان عرض نمود که بعضي واقف کاران و مصالح کندن کاریز و قنات ایران با خود دارم اگر حکم شود از آب راوي نهري بر آورده بشهر و زراعات و باغات آورده شود تا باعث رونق دو بالاي شهر و مزید محصول اراضي نواح گردد - حضرت اعلی شنیده خوشوقت گشته یک لک روپیه براي خرچ آن عطا نمودند - و خان معزی الیه یکی از معتمدان واقف کار خود را برین کار چشمهٔ خیر جاري مقرر ساخت - و از چهل و نه کروه جریبي که تا لاهور مسافت داشت شروع بآوردن نهر نمودند - باقي ذکر انجام آن بر محل بعد اتمام کار بذکر خواهد در آمد *

از غرائب سوانح آن سال آنکه میان عبد الله خان بهادر که به بد خوئي زبان زد بود و عبد الرحیم بیگ ازبک که از عمدهاي متعینه همراه او بود نا سازگاري تمام درمیان آمد - عبد الرحیم چند گاه خود را بتمارض مریض ساخته آخر بگنگ منجر گشتن شهرت داد و بمرتبه‌درین ماده خود داري نمود که فرزندان و عیال را نیز محرم کار نساخته - این معني از نوشتهٔ عبد الله خان و اخبار نویسان بعرض رسید طلب حضور گردید - بعد رسیدن حضور و دریافت شرف ملازمت بسلاست و فصاحت تمام بعرض مدعاي خود شروع نمود - حضرت آفرین نموده خلعت و اسپ و بیست هزار روپیه عطا فرمودند - از عرضه داشت پادشاه زاده محمد

اورنگ زیب بر مژدهٔ تولد فرزند که ما بین راه در متهرا نو نهال گلشن سلطنت بوجود آمد مطلع شدهٔ مسمی به بمحمد سلطان ساختند - و متصل آن پادشاه زاده محمد اورنگ زیب از دکن رسیده ملازمت نمود هزار اشرفي و پنجاه فیل و دیگر جنس جواهر و غیرهٔ بقیمت شش لک روپیه گذراند و دو لک روپیهٔ جنس به علیمردان خان و دیگر امرا تواضع نمود •

ذکر حادثهٔ سوختن خانهٔ پادشاه زاده محمد شجاع

از واقعهٔ بنگاله بعرض رسید که از آفات بلیهٔ ناگهاني اندرون قلعهٔ ارک آتش در گرفت و از صرصر قهر الهي که از عذاب عاد خبر میداد تمام عمارات و خانهاي احاطهٔ قلعه سوخته آتش به بنگلهاي محل خاص پادشاه زاده محمد شجاع رسید با وجود چندین هزار سقا و آدم جلد دست براي خاموش نمودن دست و پا زدند و در فرو نشاندن آن سعی تمام بکار بردند فائده نداد - و بمرتبه نشان غضب الهي شعله ور گردید که اطراف غسل خانه و خاص و عام را فرو گرفت و فرصت برآوردن خدمهٔ محل و جواهر خانه و دیگر کار خانجات نداد - و هر ساعت فریاد و واویلاي عورات بهم زباني شعلهاي آتش جان سوز بچرخ برین میرسید - و پادشاه زاده مثل هوش باختگان سراسیمه وار براي چارهٔ کار بر آوردن خادمان محل هر طرف میدوید - چون آتش سر راه دروازها گرفته بود از هیچ راه و طرف تدبیر نجات مستورات میسر نمي آمد آخر کار بعد سوختن عورات بسیار از یک جانب بام زینها گذاشته عفیفه ها را برقعه و چادر پوشانده ریسمانها بر کمر بسته فرود

آوردند و جمعي از ملاحظهٔ جان خود را از بالاي بام زير انداخته دست و پا بباد دادند و هشتاد ضعيفهٔ بيدست و پا از جملهٔ خدمهٔ محل سوختند - و آنچه برشاگرد پيشهٔ بيرون گذشت و مال و اسباب كارخانجات سوخت از احاطهٔ حساب بيرون است - بعد عرض حكم شد كه پنج لك روپيه را جواهر و ديگر مايحتاج ضرور از حضور بفرستند - بايد كه ارباب هوش درين باب خوب غور نموده در همه حال شكر فضل ايزد متعال بجا آورده غره بعمارات پخته و ديگر سر و سامان و حشمت و شوكت و تدبيرات محافظت جاني و مالي خود نباشند كه سواي آن داور خطا بخش در مقابل مكافات اعمال بندهاي عاصي حافظ و معين باشد و تصدق و دعاي صالحان و مستحقان بفرياد رسد هيچ اسباب سبب پناه و نجات آيات عذاب نمي تواند گرديد •

اواخر شوال اوائل اسفنديار بقصد سير و تفرج باغات و سبزه و رياحين متوجه كشمير بهشت نظير گرديدند پادشاه زاده محمد اورنگ زيب را سه لك روپيه نقد و جواهر مع ديگر عنايات عطا نموده بدكن رخصت فرمودند - پادشاهزاده محمد مراد بخش را از راه كمال احتياط براي محافظت قندهار طرف كابل مرخص ساختند - وزيرخان و ذوالفقار خان و غيره دوازده امير نامي را همراه دادند - مكرمت خان را حكم شد كه بكابل بطريق استعجال رفته بگرد آوري ذخيره و مصالح توپخانه پردازد - و خود با وجود تصديع و تعب راه پراز برف و يخچال كه كوچ بكوچ طي مسافت مي نمودند تا بسرحد جويهاى كشمير بى نظير رسيدند چون

حضرت اعلی را با اسپان خوب رغبت زیاد بود در سال گذشته
که ظریف نام را همراه ایلچي ایران برای خرید اسپان عراقي
روانه فرموده بودند و از خدمت شایسته نیامد در تلافي آن
التماس نمود که اگر مرا بعربستان و ولایت روم فرستند تدارک
خجالت سفر ایران مي توانم نمود - لهذا او را در سال دهم جلوس
با نامه و هدیهٔ کمر مرصع و جواهر برای سلطان مراد قیصر روم مرخص
ساخته بودند - ظریف وقتی بمکان مقصود رسید که قیصر روم بقصد
تسخیر بغداد که بتصرف شاه ایران درآمده بود ارادهٔ برآمدن داشت -
بعده‌که خبر نزدیک رسیدن ظریف بقیصر روم رسید او را باعزاز طلبید
و ظریف نامه با کمر مرصع بیش بها و قدری جواهر که داشت
گذراند - قیصر نامه را از روی تعظیم گرفت و از ملاحظهٔ کمر مرصع
مسرور گردیده گفت که درین وقت ارادهٔ سواري مهم چنین دارم
تحفه از نزد چنان پادشاه را شگون نیک و فضل الهي میدانم -
روز دویم ظریف هزار پارچهٔ هندوستان از طرف خود گذراند - قیصر
پسند نموده از ظریف استفسار نمود که در هند برین رخت باریک
نازک کدام اسلحه پوشیدن زیاده رواج دارد ظریف از همه سلاح و
و بکتر و هزارمیخي تعداد نمود و بکتري‌که با خود داشت از نظر گذراند -
قیصر پسند نموده ده هزار قروش که بیست هزار روپیه باشد بظریف
انعام مرحمت فرموده گفت که تا مراجعت من از مهم در موصل
که مکان خرید اسپان است مانده بکاري که آمده مشغول باشد - و
بعده‌که قیصر از فراغ تسخیر بغداد معاودت نموده آمد ظریف را همراه
ارسلان آقا مع نامه و یک اسپ سواري خاصهٔ خود با زین مرصع

بالماس و عباي مرواريد باف مرخص نمود - و يک اسپ بابت سواري خليفهٔ سلطان که از منصوب کردهاي شاه ايران بدست آورده بود مع خلعت بظريف بخشيد - و ظريف درين سال قبل از ارسلان آقا براه تتّهه رسيد و براي ارسلان اقا مع مهمان داراحکام بنام حکام تتّهه و ملتان روانه فرمودند - و حکم شدکه ده هزار روپيه ازخزانهٔ ملتان دهند و هرجا رسد صوبهداران خدمت ضيافت و طريقت مهمانداري بجا آرند - و بقدر حالت نقد و جنس تواضع نمايند - چنانچه سواى تواضعات ديگر غير از زر پادشاهي بيست هزار روپيه باو رسيد - و بعد رسيدن هردو و گذراندن پنجاه و دو اسپ خريد سرکار مع هردو اسپ قيصر روم و عبا مورد عنايات گرديدند - و پانزده هزار روپيه با خنجر و کمر مرصع و خلعت بارسلان آقا مرحمت شد و ظريف را خطاب فدائي خان و اضافهٔ دوصدي صد سوار بر هشت صدي صد سوار مرحمت نمودند *

از ذکر تسخير بغداد آنچه در شاه جهان نامه از زبان ظريف نقل نموده منجمله حاصل کلام او چند فقره بزبان خامه ميدهد - چون ميان قيصر روم و فرمانرواي ايران نزاع موروثي بود و لشکر قزلباش برسر بغداد آمده بعد قتال و جدال بسيار بغداد را بهتسخير در آورده بکتاش خان را شاه درانجا گذاشت - بعد از چندگاه که سلطان محمد مراد متوجهتسخير بغداد گرديد شاه صفي با لشکر خود از صفاهان روانه شده بظلاق بستان رسيد آنجا توقف ورزيده خليفهٔ سلطان را با مير فتاح تفنگ چي باشي و چند امير ديگر بمدد بکتاش خان روانه ساخت - هنوزسلطان محمد مراد از

موصل نگذشته بود که خبر وصول لشکر تازهٔ ایران به بغداد شنید - بعده که سلطان محمد مراد بپای قلعهٔ بغداد رسید بعد از ارسال نامه و پیام نصیحت آمیز که مفید ندید بمحاصره پرداخت و هنگامهٔ داروگیر گرم گردید - در ابتدا قزلباش جنگهای نمایان و تردد مردانه نموده مکرر از قلعه بر آمده بر لشکر سلطان محمد مراد تاخته کوشش وکشش بسیار نموده بمرتبه دست و پا زدند که بآن کثرت لشکر روم محمد پاشا نام وزیر اعظم قیصر با چند امیر جمع کثیر کشته گردید - و ازمردم ایران نیزبسیار زیرتیغ آمدند - قیصر روم که دشت وبوم اطراف بغداد را لشکر فرو گرفته بود و توپخانه که در اصل احداث کردهٔ همان ست از حد حساب و تعداد زیاد داشت بعد از کشته شدن وزیر اعظم با امرای نامی خود بغضب در آمده حکم یورش نمود - چون خبر یورش شهرت یافت بعضی از محصوران همراه یکتاش خان که سابق بقید رومی در آمده شکنجهٔ عذاب آنها کشیده جان برگردیده بودند همت باخته سردار را بصلح و سپردن قلعه راه نمونی نمودند - چون با دیگران مصلحت بمیان آمد آنها تن بقبول این ننگ که خلاف رویهٔ قزلباش عقیدت آئین است ندادند - و گفتند عار فرار بر کشته شدن اختیار نمیتوان نمود - اما از بسکه بکتاش خان را همراهان او از قتل بغداد و اسیر شدن ترساندند هوش باخته گردید و وقت شب بی اطلاع خلیفهٔ سلطان و دیگر امرا از قلعه برآمده بوساطت مصطفی پاشا وزیر حال قیصررا ملازمت نمود - از انتشار این خبر با وجود تقید خلیفهٔ سلطان دل باختگان دیگر از هر طرف

قابوي راه فرار اختيار نمودند - و سلطان محمد مراد وقت را غنيمت دانسته فرمود که از چهار طرف آوازهٔ يورش بلند ساخته توپهاي قلعه کشا و توپخانهٔ عالم آشوب سردادند و زلزلهٔ عظيم سراپا بيم در دل باقي محصوران راه يافت - درين ضمن يک طرف ديوار حصار از صدمات گولهٔ توپ مسمار گرديد و لشکريانش يورش نموده اندرون حصار در آمدند - محصوران حوصله از دست داده امان خواسته بزينهار در آمدند - اما سلطان محمد مراد امراى بامان درآمده را حکم قتل نمود حتي جمعي که خود را بمزار حضرت سيد عبد القادر جيلاني و گنبذ فيض آثار امام اعظم ابو حنيفهٔ کوفي رحمه الله پناه آورده بفرياد الامان درآمده بودند همه را زير تيغ بيدريغ آوردن حکم فرمود و بقتل عام آن جماعه امر نمود و عجب قزلباش کشي بميان آمد - بکتاش خان را که با همراهان بالتماس و زير چند روز امان جان داده بود نيز بانواع سياست ره نورد باديهٔ عدم ساخت - ر برمنصفان و دانشمندان ظاهر است که خاندان امير تيمور نسبت بسلاطين هفت اقليم در خطا پوشي و جرم بخشي در مقابل چنان تقصيرات عظيم اگرچه نسبت بکفار حربي باشد و عقلا و شرعا قتل او جائز دانند بعد التجا و رجوع آوردن بدين درگاه که در خطا بخشي نمونهٔ بارگاه غفار و رحمت الهي اند قتل او جائز ندارند *

الحال عنان خامه را از تحرير ذکر جنگ و قتل طرف گلگشت و سير بهار کشمير هميشه بهار معطوف مي سازد *

نهم ذي‌حجه کنار تالاب دل شرف نزول واقع شد تا قوت سامعه و باصره کار ميکرد صداي نغمهٔ روح پرور و اقسام گل و رياحين

فرحت افزا شنیده و دیده میشد چنانچه ملا طغرا گوید * بیت *
سرو و حسن اینجا همعنانند * گل و مل هردو جنس یک دکانند
ترنم ریز هر سو خوش خرامی * بپای نغمهٔ در هر مقامی
بمطرب نی چنان دل بسته دارد * که یک دم بی لب او بر نیارد
نداند مرغ این گلشن رمیدن * نگردد سبزه اش سیر از دمیدن
زمین گل آسمان گل بحر و بر گل * نمانده در عدم گوئی دگر گل

درین ایام فرحت افزا خبر نشاط فزای دستگیر شدن پرتهی راج ولد جهجار بد کردار و فرار شدن چنپت و بقتل رسیدن اکثری از کفار فجار آن دیار از حسن تردد جانفشانی باقی خان متعین عبد الله خان بعرض رسید حکم شد پرتهی راج را بقلعهٔ گوالیار محبوس سازند - اما چون عبدالله خان چنانچه بایست خود دران مهم سعی ننمود و از کوتاهی او چنپت زنده بدر رفت و بهادر خان انصرام باقی استیصال آن طائفهٔ بد سگال بعهدهٔ خود از روی تعهد گرفت عبدالله خان را بحضور طلب فرمودند - چون بعرض رسید که ملکه بانو همشیرهٔ حقیقی مغفورهٔ مرحومه ممتاز محل اهلیهٔ سیف خان ازین جهان رحلت نمود برای تسلی فرزندان او بخانهٔ سیف خان تشریف برده بهر سه پسر محمد یحیی و محمد شافی و ابوالقاسم خلعت عنایت نمودند - چون که حضرت پادشاه دیوار های باغ و بام عمارات و کنار های نهر و تالاب را چراغان نموده ایلچی روم را با ایلچیان دیگر جهت تماشا طلبیدند - روز دیگر علیمردان خان عمارات میان تالاب دل را چنان چراغان نمود که تماشائیان از مشاهدهٔ آن در حیرت افتادند و پسند طبع پادشاه مشکل پسند گردید - اسپ

فرستادهٔ قیصر روم را بدارا شکوه عطا نمودند - درین ایام چون صفت بهار و سیر ایلاق مشهور بسنگ سفید که بسیار راه دشوارگذار نا هموار دو سه منزلي کشمیر واقع شده مکرر سامعه افروز گردید باوجود کمال احتیاط در تحقیقات راه از طرف عدم برف و باران که اکثر در آن سر زمین هنگام و غیر هنگام مي بارد متوجه آن‌طرف شدند - و از ملاحظهٔ تنگي راه حکم شد که مردم اسباب غیر ضروري بر ندارند و زیاده از یک مقام اراده نبود بنابران اکثر مردم از سپاه و اهل کسب خیمه و سایه بر نداشتند و آذوقهٔ خوردني نیز زیاده از دو روزه با خود نگرفتند - بعده که بالاي کتل بر آمدند نزول باران بمرتبهٔ شد و باد زمهریر آسا وزیدن گرفت که اسپان مع سواران لرزیدن گرفتند و آنچه آذوقهٔ خام و پخته باخود داشتند نه فرصت صرف نمودن آن یافتند و نه احتیاطي که بایست درنگاه داشتن ان بعمل آمد و سه چهار روز متصل هم بشدت بارید و از بس که آب از بالاي آسمان و کوهها فرود مي‌آمد و از زیر هر پارچهٔ سنگ آب میجوشید و راهها در نظرها از بسیاري آب نایاب گردید و پادشاه بسیرگاه نرفته نظر بر تخفیف تصدیع خود و خلق الله مراجعت فرمودند اما ازانکه در راه گل و طغیان آب بمرتبهٔ کمال بود اسپ و آدم تا بزانو و سینه بلا و گل فرو میرفت و از فاقهٔ سه چهار روزه و صدمات سرما و وزیدن باد زمهریر هر که بآب و گل فرو میرفت طاقت بر آمدن نداشت لهذا تعب بسیار بلشکر رسید و منزل چهار کروهي را در شش پهر یعني تا دو پهر شب بعد ضائع شدن جانور و آدم بسیار به منزل رسیدند و معهذا اکثر باقي شب بالاي اسپ بروز آوردند و

دو مقام برای آرام و رسیدن مردم نمودند و باز باران فرصت نمیداد و خرابي بسیار بمردم رساند - گویند از سیلاب و طغیان آن سال چهار هزار خانه کنارۀ دل و دیهات کنار کشمیر و چهار صد و سي و هشت دیه و پرگنات بهمبر و غیره از بیخ و بن کنده و بي نام و نشان گردید و اثر زراعت خریف آن فصل نماند و باثر قحط منجر گشت و عمارات بسیار در شهر از پا در آمد و چند روز تردد بازار و وانمودن دکانها میسر نیامد پیران کهن سال آنجا بعرض رسانیدند که چنان طغیان و آفت آب یاد نداریم و از بزرگان خود نشنیده ایم *

درین ضمن از واقعۀ کابل معروض گردید که جمعي از افغانان یوسف زئي برسر سید دلاورخان فوجدار ریخته مع سه پسران و جماعه داران و جمع کثیر مقتول ساختند - و هرچه یافتند بتاراج بردند بنابران فرحت خاطر پادشاه بکدورت مبدل گردید - تودرمل افضل خاني را خلعت دیواني وامیني و فوجداري سرکار سهرند و خطاب راي مرحمت نمودند و حکم تهیۀ کوچ لاهور فرمودند *

ذکر سوانح و جشن سال چهاردهم از جلوس مطابق سنه هزار و پنجاه هجري نبوي

غرۀ جمادي الاخری جشن آغاز سال چهاردهم از جلوس مطابق سنه هزار و پنجاه منعقد گردید و جمع کثیر از بندهاي حضور و ارباب طرب و سکنۀ آنجا کامیاب فیض گردیدند و بعد توقف شش ماه هفتم شهر مذکور کوچ سمت دارالسلطنت لاهور واقع شد - غرۀ شعبان المعظم در دولتخانۀ لاهور داخل شدند یمین الدوله که بسبب عارضۀ بدني در لاهور مانده بود شرف اندوز ملازمت گشت *

ارسلان‌آقا را پانزده هزار روپیه و یک مهر صد توله و یک روپیه بهمان وزن مع خلعت داده مرخص ساختند - سعد الله خان که بشیخ سعد الله لاهوري موسوم بود و بحلیهٔ فضیلت و علوم عقلي و نقلي و حفظ قرآن و حسن تقریر و تحریر آراستگي داشت و سابق شرف اندوز ملازمت گردیده بود چون هنوز مساعدت ایام باستعداد ذاتي او موافقت ننموده بود موافق جوهر کمالات منظور نظر نگردیده بروزیانهٔ بسیار کم مامور گشته از قبول ابا نمود - بعده که کوکب بخت او یاوري فرمود بار دیگر در رمضان المبارک سنه هزار و پنجاه هجري بصدارت موسوي خان صدر بشرف ملازمت رسیده بعطاي یومیهٔ مناسب و خلعت و اسپ سرافراز گشت - و در دو سه هفته عوض روز یانه منصب مرحمت نمودند - و در عرض یک سال بمدد رشد وکمال‌که اقبال طالع بآن‌موافقت نمود بمنصب هزاري ذات و دو صد سوار و خطاب خاني و خدمت عرضه‌داشت مکرر معزز گشت - و متصل آن بداروغگي غسلخانه مباهي گردید - و در سال‌دویم بمنصب سه هزاري دو هزار سوار خدمت خانساماني‌سر بلندي یافت - و در سال‌چهارم چنانچه در ذکر هر سال بزبان‌خامهٔ گهربار داده خواهد شد بپایهٔ وزارت‌کل هندوستان‌مفتخر گشت - و در سال هفتم بمرتبهٔ هفت هزاري هفت هزار سوار پنجهزار سوار دو اسپه و سه اسپه و دو کرور دام انعام سرافرازي حاصل نمود - و بمرتبهٔ در مزاج پادشاه جا گرفت و اعتبار بهمرساند که سواي مقدمات وزارت درهمه امور کلي و جزوي مالي و ملکي بدون صلاح و مشورت او صورت اجراي کار متعذر بود و کار بجائي رسیدکه باعث رشک پادشاه‌زاده

دارا شکوه گردید و بدان قرب ولیعهدی و اختیار سلطنت برو حسد برده کاوشهای بیجا نموده ضرر بحال او نتوانست رساند و از حسن نیت و فطرت برخلاف او همه امرای صاحب مدار دهلی و دکن را که آخر از برهم زنی هم چشمان رخنه درمراتب آنها راه یافت و بسیاری را کار بباد دادن جان و مال و بی آب روئی عیال منجر گردید و تا دم باقی حیات که در سنه هزار و شصت و پنج مرحله پیمای سفر آخرت با هزاران توشهٔ نیکنامی گشت ضرر جانی و چشم زخم آبرو نرسید - چنانچه باقی احوال او در ذکر سال بیستم جلوس بعد از ارتحال او بروضهٔ جنان بزبان قلم داده خواهد شد *

چون نشیمن خلوت بامرای خاص که دران وقت بار داشتند درعهد عرش آشیانی نزدیک حمام واقع شده بود بغسل خانه زبان زد خاص و عام گردید - و درین سال فرمودند بدیوان خاص موسوم نمایند - علیمردان خان را صوبه داری کابل از تغییر سعید خان و سعید خان را صوبهٔ کشمیر بجای علیمردان خان مقرر فرمودند از جعفر خان چون تقصیر خلاف مرضی بظهور آمده بود از منصب بر طرف ساخته از مجرا ممنوع فرمودند - بعرض رسید که شاه قلیخان بکشمیر نا رسیده مرحله پیمای سفر آخرت گردید لهذا بجای او تربیت خان را مقرر و مرخص فرمودند - پادشاه زاده محمد مرادبخش را بکابل رخصت نموده فرمودند که بکابل رسیده بدانچه مامور گردد بعمل آرد - از واقع احمد آباد بعرض رسید که زمیندار جام که سر باطاعت صوبه دار و احکام پادشاهی فرود نمی آرد و سکهٔ محمودی میزد بعده اعظم خان برو لشکر کشی نموده و آدم کشی از طرفین

بمیان آمد باطاعت در آمده سه لك روپیه و صد اسپ پیشکش قبول کرده تعهد بر طرف نمودن سکه نوشته داد - معتقد خان صوبه‌دار اڑیسه آمده ملازمت نمود هزار مهر و شصت فیل مع جواهر و دیگر تحف که جمله چهار لک روپیه بقیمت در آمد پیشکش گذراند - چون مکرر بعرض رسید که راجه جگت سنگه که از راه حیله و تدبیر با راجه روپ پسر خود که بفوجداری دامن کوه کانکره مقرر بود و از و بعضي تقصیرات سر میزد باظهار شهرت ناساز گاري مدعی گشته بخدمت پادشاه التماس نموده که اگر فوجداری کانگره بمن مقرر شود تعهد مي‌نمایم‌که هم چهار لك روپیه درسرکار هرسال سواي جمع‌مقرری‌ذمهٔ زمیدار واصل‌سازم وهم راجه روپ را به تنبیه واقعي رسانم بعده که ملتمس او بدرجهٔ قبول در آمد و بان مکان رسید از راه کوته اندیشي روپ سرکشي اختیار نموده مادهٔ فساد آن سر زمین گردید - و قلعهٔ تاراگده را که از قلعهاي مسمار نمودهٔ آن ضلع بود تعمیر کرده ملجا و ماواي خود ساخت - هوچند که در ظاهر از راه حیل و اقسام تمهید عیب پوشي خود بسرانجام گرد آوري ذخیرهٔ جنگ و اذوقهٔ ضروري پرداخت اما از اندازهٔ فکر طول امل بر ارادهٔ باطل آن بد عمل مطلع شده براي تنبیه او سه فوج بسرداري سید خان جهان بهادر و سعید خان بهادر و سیداصالت خان بهادر که همراه هریك چند امیر با مصالح قلعه گیري و توپ خانه مقرر گردید تعین‌فرمودند و باز سرداري هر سه فوج بنام پادشاه زاده محمد مراد بخش تجویز نمودند و هر یکي را بعطاي عنایات مفتخر و معزز ساختند چنانچه باقي ذکر آن بر محل بذکر خواهد در آمد *

ذکر سوانح سال پانزدهم از جلوس مطابق سنه هزار و پنجاه و یک هجري نبوي

غرهٔ جمادي الاخری جشن آغاز سال پانزدهم از جلوس مطابق سنه هزار و پنجاه و یک سرانجام پذیرفت - هفدهم شعبان سال حال یمین الدوله مرحله پیماي سفر آخرت گردید و از نقد و جنس سواي حویلي که بران هم بیست لک روپیه بخرج درآمده بود دو کرور و پنجاه هزار روپیه که ازانجمله سي لک روپیه جواهر محسوب گردید بضبط و قید تعداد در آمد فرد تفصیل نقد و جنس مذکور را روز عیادت که حضرت تشریف برده بودند خود یمین الدوله نوشته گذرانده التماس ضبط آن نمود - بیست و پنج لک روپیه بفرزندان او از انجمله بخشیدند و حویلیها را بدارا شکوه عنایت فرمودند و درعطا نمودن خلعت و دیگر رعایت کوشیدند - خصوص بخلف الصدق شایسته خان زیاده عنایت مبذول گردید - و تا مدت درصوبهٔ بهار ایام بهار جواني بعیش و کامراني در زمان حیات پدر و بعد آن بانصرام رساند •

والحال ذکر باقي مهم جگت سنگه بدکردار بتذکار مي آرد - بعد از آنکه فوجها از اطراف حصار آن تبه کار در آمده بمحاصرهٔ پرداختند خصوص سید خان جهان که پسر کلان آن نابکار سر راه او از تنگ ناي کوتل گرفته کار بر مردم پادشاهي تنگ آورده بود آخر کار از ضرب دست و سعی بهادران راه هزیمت اختیار نموده و باز بعد از بدست آمدن کتل چون تا مکان آن محیل مکار چند هزار بندوقچي در هر گوشه و کنار و پناه غار و اشجار دشوار گذار مورچال

بسته کمین گاه ساخته سد راه گردیده بودند همه جا بمدد اقبال
عدو مال بادشاه اسلام سید خان جهان مع همراهان جنگ کنان
کافر افگنان اشجار بري نموده میگذشت تا بپاي حصار آن
تیره روزگار رسید و افواج قاهره براي تاخت و تاراج هرطرف تعین
نمود و زن و مرد بسیار و مواشي بیشمار باسیري و غارت در آمد
و بکندن نقب و پیش بردن مورچال پرداختند - و از طرف
دیگر سعید خان بهادر ظفر جنگ خودرا بدامن کوهٔ آسمان شکوه
رساند - و ازجانب دیگر فوج سید اصالت خان مع راجه جي سنگه بعد
تردد نمایان بدره درآمده بفوج سعید خان ملحق گردید اما ازان انبوهي
جنگل و تراکم اشجار خار دار و ناهمواري کوههاي سربفلک کشیدهٔ
دشوارگذار که پرواز مرغ وهم ازانجا متعذر مي نمود معهذا تفنگچیهاي
بیخطاي آن خطاکار سد راه گردیده در پناه درختان خارداد مورچال قائم
کرده بودند و باعث قطع شجر حیات و شهادت لشکر اسلام میگردیدند
محتاج رسیدن کومک و مصالح جنگل بري گردیدند - تا آنکه قلیج
خان و رستم خان و اله وردي خان و بهادر خان که از عقب بمدد
هرسه فوج همراه پادشاه زاده مقرر شده بودند با دو سه هزار تبردار
و بیل دار و سنگ تراش رسیدند و جنگل بري نموده باعث قطع
بیخ حیات آن زمیندار برگشته روزگار نابکار گردیدند - و آن نکوهیده شعار
چون مور و ملخ دران راه پراگنده شده بالاي درختها بر آمده در
پناه شاخها بزدن و انداختن تفنگ جرأت مي نمودند و مردم کار
آمدني بسیار ضائع مي ساختند سر انجام کار از هر طرف سیلاب
افواج رسید کار بران تبه کاران تنگ آورده نقبها زیر برج و حصار

رسانده از باروت پر ساختند و آتش داده یک برج با قدری دیوار پراندند اما چون عقب آن دیوار دیگر برای احتیاط هیمن روز برداشته بودند و مصالح توپخانه بسیار داشتند وقت یورش سوای آنکه جمع کثیر از مردم پادشاهي بکار آمدند فائدهٔ مترتب نشد و همچنان بر قلعهٔ دیگر که ملجای دویم آن کافر بود ترددهای نمایان از مبارزان کار طلب بعرصهٔ ظهور آمد بغیر از آنکه جمعي از مسلمانان بدرجهٔ شهادت رسیدند کاری نساختند و بعده که مهم و محاصره بامتداد کشید آن غدار بدکردار ملاحظه نمود که چند هزار کفار بدارالبوار پیوستند پیغام صلح باظهار عجز بمیان آورده پسر خود را نزد بادشاهزاده برای قبول عفو جرائم گذشته و اظهار اطاعت آینده فرستاد و چند روز بدین شهرت دست بهادران قلعه کشا را از تردد کوتاه ساخته درین فرصت ذخیره و مصالح تازه فراهم آورده باز بوسیلهٔ زیاده طلبي و درخواست مطالب بیجا پادشاه زاده را بیدماغ ساخت و از سر نو صدای دار وگیر بقصد تسخیر و استیصال حصار آن بدکردار بلند گردید و مجددا یورشهای رستمانه و سعیهای زیاده از اندازهٔ بیان بظهور آوردند - اگر بتحریر تفصیل امتداد آن مهم پردازد بطول کلام ملالت انجام منجر مي گردد - از جمله ایام محاصره پنجروز چنان جنگ صعب بمیان آمد که گولهٔ توپ و تفنگ و تیر تگرگ وار بلا فرصت از آسمان مي بارید و از زمین شعله آتش مي جوشید و قریب دو سه هزارکس سوای مردم آن ناکس بدرجه شهادت رسیدند و زخمي گردیدند کفار بیشمار بزیر تیغ بیدریغ درآمدند آخر مغلوب هراس گشته

هر دو حصار را گذاشته مع مال و عیال راه جنگل بي سروپایان اختیار نمود و شادیانه از هر طرف و کنار افواج بنوازش در آمده و بعد عرض سید خان جهان و بهادر خان و راجه جی سنگهه و غیره همه سرفوجان در خور پایه مورد عنایات گردیدند - چون قلعهٔ تاراگره بنا کردهٔ جگت سنگه اصل تعلق بپرتهي راج زمیدارآن حدود داشت که جگت سنگه پدر او را کشته آن مکان را بغصب متصرف شده بود و از تسخیر قلعهٔ مذکور هنوز خاطرجمعي حاصل نکرده بودند باز وقت صادر نمودن حکم انصرام باقي مهم آن بدسگال بپرتهي راج فرمودند که بوطن رفته سرانجام خود نموده باستیصال آن بد مآل پرداخته گرهی مذکور را بتصرف خود درآورد *

چون فصل خریف کشمیر چنانچه گذشت از کثرت باریدگي و طغیان سیلاب زراعتها را آفت تمام رسید و انبار غلهاي چند ساله نیز ضائع و نا بود شد قحط عظیم بدران ولایت افتاد قریب سي هزار نفر از ضعفا و مساکین آن دیار بدار السلطنت آمده نالش ضعیف حالي در پاي جهروکه در پیش نمودند - لک روپیه بآنجماعه دهانیده حکم فرمودند که دو سه جا لنگر غلهٔ پخته و خام برای آن ضعیفان جاري سازند و سي هزار روپیه در کشمیر نیز براي مستحقان عطا فرمودند - و به تربیت خان براي تیمار داري در ماندگان آنجا حکم صادر فرمودند - چون تربیت خان چنانچه باید بغم خواري ضعیفان نتوانست پرداخت رعایاي الم کشیدهٔ کشمیر جوق جوق بفریاد مي آمدند - صوبهداري آنجا بظفر خان ولد خواجه ابوالحسن خان ناظم سابق مقرر فرمودند و

بیست هزار روپیه دیگر بمستحقان کشمیر عنایت نمودند *

بار دیگر که افواج پادشاهي بسرداري سید خان جهان و همراهان پادشاه زاده بمحاصرهٔ دیگر مکانهاي قلب جگت سنگه پرداختند از سرنو محاربهاي عظیم بمیان آمد و جمعي از بهادران همراه خسرو بیگ جماعه دار عمدهٔ یمین الدوله که تازه در جرگهٔ بندهاي پادشاهي در آمده بود و غیره زیاده از پانصد نفر بدرجهٔ شهادت رسیدند و جان بازي و تردد هاي مردانه و یورشهای رستمانه از هردو طرف بکار رفت آخر کار از هراس غلبهٔ اسلام پیغام اطاعت و ندامت از طرف آن کافر بدنام بسید خان جهان رسید و بشفاعت سید خان جهان قلم عفوبر جرائم او کشیدند و بمژدهٔ جان بخشي و امان بحال ماندن عرض و ناموس مبشر گشته طلب حضور گردید و حکم شد که حصار گدیها را مسمار و به زمین هموار نمایند - راي مکند را که دیوان مستقل آصف خان بود بمنصب پانصدي صد سوار و خدمت دفترتن از تغییر جسونت رای سرفرازي دادند و همه جا شکار و تفرج کنان طي منازل راه کشمیر نموده اواخر شوال نزدیک دار السلطنت لاهور رسیدند پادشاه زاده محمد شجاع را بموجب درخواست او صوبهٔ اودیسه ضمیمهٔ بنگالا و شهنواز خان را عوض اودیسه سرکار جونپور مقرر فرمودند و محمد زمان طهراني را نائب اودیسه از طرف پادشاه زاده نموده مرخص نمودند بادشاه زاده محمد مراد بخش مع همراهان از مهم جگت سنگه فارغ شده بحضور رسید و جگت سنگه را مع فرزندان فوطه در گردن انداخته آورده ملازمت کنانید - از راه خطا بخشي و جرم پوشي از سر

تقصیرات او در گذشتند - پادشاه زاده محمد اورنگ زیب بموجب حکم از دکن آمده ملازمت نموده یك لک و بیست هزار روپیه نقد و جواهر و فیلان نذر گذراند - دولك روپیه نقد مع دیگر عنایات باو عطا فرمودند - پادشاه زاده محمد مراد بخش را که ده هزاري هشت هزار سوار بود دو هزاري اضافه مرحمت نمودند *

چون بعرض رسید که شاه صفي رستم خان گرجي را با لشکر و توپخانهٔ گران برای تسخیر قلعهٔ قندهار روانهٔ خراسان ساخته خود تهیهٔ روانه شدن سمت مذکور دارد خواستند که طرف کابل و قندهار رایت ظفرآیت بر افرازند - پادشاه زاده دارا شکوه التماس نمود که امیدوار است که حضرت خود بدولت در دارالسلطنت لاهور بعیش و کامراني سریر آرا بوده مهم قزلباش بدمعاش و دفع شر شاه صفي باین فرزند ارادتمند واگذارند التماس او بدرجهٔ قبول درآمد - و اواخر محرم الحرام دارا شکوه را بابیست و نه هزار سوار سائر و هفت هزار سوار توپخانه و احدي و پیادهٔ بیشمار سواي کومکیان صوبجات که جمله از پنجاه و پنجهزار سوار تجاوز می نموده بابیست و چهار امیر که عمدهٔ آنها سید خان جهان و راجه جسونت و راجه جي سنگه و رستم خان و قلیچ خان و بهادر خان و اله وردی خان و قطب الدین خان و تیر انداز خان و یکه تاز خان و غیره' باشند مرخص فرمودند - از اصل اضافه بمنصب بیست هزاري بیست هزار سوار و عطاي دوازده لک روپیه نقد و دویست اسپ و دو فیل و دیگر مرصع آلات سرافرازي داده بعضي نصائح نموده روانه ساختند - وحکم

شد که سر صد سوار تابین موافق موجودات ده هزار روپیه نقد سواي تنخواه جاگیر که دارند براي سرانجام سفر بطریق مساعدت بامرا و بندهاي پادشاهي عموما رسانند - و باحدیان توپخانه که نقدی‌اند سه ماهه پیشگي دهند - و پادشاه زاده محمد مرادبخش رانیز همراه برادر کلان مرخص ساخته سفارش نمودند که اگر نظر بر شورش قزلباش بد معاش فوج بلخ و بخارا بحرکت آید براي تنبیه ازبکیه موافق صلاح دارا شکوه محمد مراد بخش خود را رساند و اگر بتقاضاي وقت محمد مراد بخش را پادشازادهٔ کلان نزد خود نگاهدارد علي مردان خان را براي دفع فوج توران از کابل رخصت نمایند - و کومکیان کابل همراه پادشاه زاده رفاقت نمایند - خان دوران بهادر نصرت جنگ که از مالوا خود را رسانده بود نیز همراه پادشاه زادها تعین فرمودند - و حکم صادر شد که هر دو پادشاه زاده بغزنین رسیده توقف ورزیده سی هزار سوار مع توپخانه پیشتر همراه خان دوران و سعید خان بهادر ظفر جنگ وغیره روانه سازند - در صورتي که از طرف شاه ایران رستم خان بر سر قندهار آید همان فوج براي مقابل او کافیست و در صورت آنکه خبر رسیدن شاه بخراسان و گذشتن از سرحد هرات تحقیق برسد پادشاه زادها خود را بقندهار رسانند *

درین ضمن خبر واقعهٔ شاه بطریق افواه بعرض رسید و بتفاوت هفته خبر مذکور بثبوت پیوست که بعد انقضاي مدت چهارده سال فرمان فرمائي ایران نزدیک مشهد مقدس جان بجان آفرین سپرد - و بجاي او شاه عباس ثاني جلوس نمود - و معا عرضه داشت دارا شکوه مشتمل بر خبر واقعهٔ شاه و اظهار آنکه اگر حکم شود با

لشکر و توپخانهٔ جهان آشوب متوجهٔ تسخیر بلاد خراسان گردد رسید
در جواب نوشتند که بر سر پدرمردهٔ خورد سال که هنوز سلطنت
او مزاج نگرفته مهم فرمودن موافق رویهٔ سلاطین نیک سیرت نیست
خود را مع لشکر زود بحضور رسانند که لذت دیدار فرحت آثار
آن فرزند عزیز را زیاده از تسخیر هفت اقلیم میدانیم *

درین اوان بعرض رسیدکه میرزا رستم قندهاري صفوی که در مدت
پنجاه سال خدمت سه پادشاه نموده بود ازین جهان فاني بروضهٔ
جاوداني شتافت اگرچه از دودمان و نبائر صفویه گفته مي شد و کارهاي
نمایان ازو بظهور آمده بود امابعضي اداهای خلاف اطوار بزرگان ازو
سرمي زد که اکثر مادهٔ انحراف مزاج پادشاه میگردید *

چون مهم چنپت از عبد الله خان چنانچه بایست انصرام
نیافت و راجه پهار سنگه تعهد تنبیه او داده بعهدهٔ خود گرفته بود
در اندک مدت بي تردد تیر و سنان چنپت را چنان مطیع
ساخت که باظهار ندامت و قبول اطاعت در آمده براجه ملاقات
نموده شفیع جرائم خود گردانید و حقیقت از عرضه داشت راجه
بعرض رسید تقصیر اورا معاف فرموده همراه بهار سنگه بدستور قدیم
که نوکر موروثي او بود مقرر فرمودند *

چون نسبت صبیهٔ شاه نواز خان صفوی با پادشاه زاده محمد
مراد بخش بمیان آمد و شهنواز خان دراودیسه بود نورس بانو اهلیهٔ
شاه نواز خان صبیه را بموجب حکم بحضور آورده یک لک و پنجاه
هزار روپیه ساچق فرستادند و بعد رسمیات حنا بندی آن صبیه را
در محل طلبیده در دولتخانه جشن طوي نموده چهار لک روپیه

مهر بستند و از آرایش چندین هزار چمن گل و چراغان و اتشبازي تمام شهر و بازارها بجلوۀ و رونق در آمد *

بر سخن رسان با هوش ظاهر باد که عجب حکمت کارخانۀ پادشاه حقیقي است که از ابتداي سلطنت شهاب الدین سام عرف معز الدین غوري که باني رواج اسلام و تسخیر هندوستان گردید لغایت آخر فرمانروائي محمد شاه عرف معزالدین که چند هزار (؟) پادشاه در تمام ممالک محروسه و بیست و دوصوبۀ هندوستان صاحب سکه و خطبه شدند درصورتیکه اکثر تاریخ معتبر پادشاهان هند بنظر غور بمطالعه در آید و بدقت طبع ملاحظه نمایند هیچ پادشاه سید صحیح الاصل نشده و نگذشته با وجود که دو صبیۀ شد نواز خان صفوی در خانۀ عالمگیر پادشاه و محمد مراد بخش آمدند و از بطن آنها اولاد مثل اعظم شاه و اکبر شاه بهمرسید و دیگر هم در زمان سابق دختر سادات در خاندان تیموریه آمده بود و از آنها تناسل و توالد حاصل شد اما هیچ یک سریر آراي ملک پر وسعت هندوستان نگردید که با ختلاف روایت هم ازطرف مادر سیادت او سکه زدگردیده باشد - مگر در ذکر پادشاهان سلف دهلي خضرخان بن ملک داوٗد که في الحقیقت بحسب ظاهر موافق رسم آبا و اجداد از قوم افغانان چنانچه بذکر درآمده افغان ثابت مي شود - بعضي مورخان به حجت آنکه روز ضیافت برگزیدۀ خاندان نبي و ولي سید جلال بخاري که مهمان پدر خضرخان وارد گردید طشت و آفتابه بدست خضرخان که خورد ساله بودداده مامور بدست شستن مهمانان نموده بود از زبان آن سید برحق برآمده

که این سید زاده را بدین خدمت چرا تکلیف نموده اید - هرچند که موافق اعتقاد مشایخ باید که آنچه از زبان زبدهٔ دودمان مصطفوي بر آمده باشد کلمهٔ لغو نباشد اما نزد متکلمین شرعا و نقلا سیادت ازین کلمه و کلام ثابت نمي شود بلکه این مقوله بسیار شبیه است بسوال و جواب علماي اسماعیلیه که بچراغ کش و روافض در احمد آباد شهرت دارند و نزد فضلاي امامیه بالحاد مطعونند - و مسود اوراق بملا جیون نام مجتهد و پیشواي آن قوم در احمد آباد صحبت بي تکلف داشته سبب شهرت اسماعیلیه و رافضي و چراغ کش استفسار نمود و کتب فقه و علم کلام آنها را بنظر دقت بمطالعه در آورد - اگرچه في الواقع در همه مسائل فروع و اصول بمذهب تشیع موافقند الا آنکه بجای دوازده امام اسماعیل را امام سیزدهم میدانند و منکر متعه اند ازین جهت علماي امامیه در قبول اسلام آنها نیز گفت و گو دارند - بلکه این طائفه که در ایران سکونت دارند فضلای آن ولایت حکم بر قتل و اخراج آنها مي نمایند - و آنجماعه در جواب برای اثبات امامت اسماعیل حجت و سند مي آرند که در کلیني که از کتب معتبر احادیث تشیع گفته مي شود درج است که امام موسي کاظم علیه السلام فرزند خود را مسمی باسماعیل که خاطر اورا بسیار میخواستند مکرر در صغرسن مخاطب بامام ساختند وکلام امام لغو نمي باشد - ازین مقولهٔ اسماعلیه امام بودن اسماعیل نزد آن فرقه ثابت شده اما وجه معقول برای زبان زد گردیدن بچراغ کش از تقریر و تحریر مسائل فقهي آنها ظاهر نگردید مگر آنکه ملا جیون مي گفت که ما در روز عید غدیرخم که هیجدهم ذي حجه امامیه از جملهٔ ایام عید

مقرري ميدانند شادي مي نمائيم - مدعيان ما را متهم باين مي سازند كه خم در زمين مدفون ساخته آرد پر نموده بدان نعل قبيح كه شهرت داده‌اند مرتكب ميگرديم - بهر حال سررشتهٔ سخن بطول انجاميد - حاصل كلام ازين مقال شرعا سيادت خضر خان ثابت نميگردد - و بهادر شاه بن عالمگير كه بتجويز فضلاي مزاج گو سيادت خود داخل خطبه نمود بر عالمي هويدا است كه عالمگير پادشاه بسيادت خود قائل نبود - و بر جهانيان ظاهر است كه از طرف والده كه دختر راجه كشتوار است نيز سيادت ثابت نمي شود - العلم عند الله - اما وجه موجه كه براى سيادت طرف جدهٔ مادري بهادر شاه شهرت يافته و در ذكر سلطنت بهادر شاه انشاالله تعالى بزبان قلم خواهد داد سيادت ديگر هيچ پادشاه هندوستان باثبات نرسيده *

ذكر سوانح سال شانزدهم از جلوس مطابق سنه هزار و پنجاه و دو هجري

جشن آغاز سال شانزدهم اوائل جمادى الاخرى موافق سنه هزار و پنجاه و دو بدستور زيب و زينت هرسال ترتيب يافت و از ادنى و اعلى هريكي فراخور قسمت و حالت فيض ياب گرديد و پادشاه‌زاده دارا شكوه و محمد مراد بخش از كابل و غزنين مراجعت نموده آمده ملازمت نمودند - دارا شكوه را بخطاب شاه بلند اقبال كه خود در ايام شاه زادگي داشتند بلند آوازه ساختند - و محمد مراد بخش را صوبهٔ ملتان در اقطاع و صوبه‌داري مقرر كرده مرخص فرمودند - الهوردى خان كه در هرزه گوئي ضرب المثل بود بلكه تاحال فرزندان و سلسلهٔ او بدين صفت موصوفند - ازو وقت كلمه و كلام در خدمت و ركاب

پادشاه زاده خلاف داب نمک خواران بعرض رسیده بود لهذا بي منصب فرمودند و پرگنهٔ شکرپور بجمع سي و چهار لک دام براي وجه معاش او مقرر کردند - زهي وسعت خلق و طریقهٔ خطا بخشي و جرم پوشي خاندان امیر تیمور که با وجود ظهور چنین تقصیرات که نزد پادشاهان هفت اقلیم سواي قتل متحمل نمیتوانند شد جان و نان بحال میدارند - از عرضه داشت ظفر خان ناظم کشمیر بعرض رسید که از عنایت یک لک و پنجاه هزار روپیه تصدق حضرت که بر رعایا و سکنهٔ کشمیر رسید اثر الم ایام قحط بروزهاي عید و نوروز مبدل گردید اما اگر سي هزار روپیه دیگر براي خرید گاو و تخم ریزي برعایاي مالگذار مرحمت شود باعث استمالت و آبادی محال و یران خواهد شد درجهٔ پذیرائي یافت *

راي مکند آصف خاني را بخدمت بیوتاتي حضور مفتخر ساختند وخدمت دفترتن از تغیر او بملا علاءالملک فرمودند *

اگرچه نهر تیار کردهٔ علیمردان خان بخرچ لک روپیه که بتحریر در آمده باعث آبروئي علیمردان خان و سرسبزی و خرمي باغات پادشاهی و زراعت و طراوت و فیض باغ فرح بخش شالي مار که بر صفحهٔ روزگار سیا حان ربع مسکون بدان خوبي باغي نشان نمیدهند گردید و پسند شاه و گدا افتاد - اما چون براي شهر آب کمي مي نمود لک روپیه دیگر حوالهٔ ملا علاء الملک نمودند که منبع و عرض نهر را کشاده تر سازد تا چشمهٔ خیر همیشه جاری باشد *

سید جعفر ملقب بسید جلال خلف شاه عالم بخاري را بخدمت

صدارت کل از تغییر موسوی خان مقرر فرمودند *

هیجدهم شهرشعبان این سال از دار السلطنت لاهور بدارالخلافت اکبر آباد توجه نمودند - سعید خان بهادر ظفر جنگ را صوبه دار لاهور فرمودند - التفات خان ولد میرزا رستم صفوي را جهل هزار روپیه سالیانه حکم نمودند - تودرمل را بر حسن ترده خدمت دیواني سهرند هزاري هزار سوار سرفرازي بخشیدند - و اواخر رمضان المبارک داخل دارالخلافت اکبرآباد شدند - علیمردان خان را صوبه دار کابل نموده مورد عنایات ساخته مرخص فرمودند - عبدالصمد عمودي سفیر شریف مکه باتحف وکلید بیت الله که بطریق شگون روانه ساخته بود رسیده ملازمت نمود - چهل هزار روپیه مع خلعت و اسپ و فیل انعام یافت - عبدالله خان را از منصب بر طرف ساخته یک لک روپیه سالیانه مقرر نمودند - سعدالله خان را باضافهٔ پانصدی صد سوار که از اصل و اضافه هزار و پانصدي سه صد سوار باشد و عنایت خلعت و اسپ و فیل از حلقهٔ خاصه معزز ساختند - عمارت مزار ممتاز محل باهتمام مکرمت خان در مدت دوازده سال بخرج مبلغ پنجاه لک روپیه باتمام رسید - و چند دیه بجمع چهل لک دام سواي آنچه از دکاکین اطراف عمارت مذکور بهم میرسید که جمله محصول و کرایه از دو لک روپیه زیاد مي شد براي خرچ روضهٔ آن مغفورة مقرر فرمودند - از خوبي فضا و صفائي آن عمارت چه بزبان قلم دهد هرکه دیده میداند *

ذکر سوانح سال هفدهم از جلوس مطابق سنه هزار و پنجاه و سه هجري

غرهٔ جمادي الاخری سنه هزار و پنجاه و سه هجري جشن آغاز سال هفدهم جلوس بجلوس وآرایش تمام زیب و زینت پذیرفت - عبدالصمد سفیر مکه را تا روز رخصت جمله از نقد و جنس شصت و پنج هزار روپیه انعام نموده مرخص ساختند - و راي رایان بعد پیشکش نمودن فیل و اسپان استعفاي منصب و خدمت نموده در معبد خانهٔ بنارس منزوي گردید - عرضه داشت پادشاه زادهٔ محمد اورنگ زیب مشتمل بر مژدهٔ تولد فرزند بعرض رسید مسمی بمحمد معظم ساختند *

هیجدهم شعبان بقصد زیارت معین الحق و الدین حضرت خواجه معین الدین چشتي متوجه اجمیر شده هشتم رمضان بدان مکان فیض نشان رسیده بعد زیارت و رساندن ده هزار روپیه بخدمهٔ آنجا فرمودند که دیگ کلان ساخته جنت مکاني را از برنج و گوشت نیل گاوهاي شکار خاصه پخته بمستحقان رسانند یکصد و چهل و پنج من پخته از برنج و گوشت و روغن دران دیگ پخته شد بعد از فراغ زیارت مراجعت نموده هیجدهم شوال داخل دارالخلافت شدند - سعد الله خان را از اصل و اضافه دو هزاری پانصد سوار نموده بخدمت میر ساماني مقرر ساختند و داروغگی دیوان خاص از تغیر سعد الله خان بباقي خان مقرر فرمودند - بعرض رسید که راجه کشن سنگه فوت شده و ازو پسري که مانده از بطن جاریه است و میان هنود فرزند کنیز را وارث ملک و مال نمیدانند

و با او طعام نمي خورند و داخل غلام محسوب مي نمايند لهذا وطن او را بدیوي سنگ نبیرهٔ عم او مرحمت نموده بخطاب راجگي و منصب هزاری هزار سوار مفتخر گردانیدند - وعبدالله خان فیروزجنگ را که سالیانه مقرر نموده بودند باز بمنصب شش هزاري شش هزار سوار بحال فرمودند - صفي قلي خان سپاه منصور که درجرگهٔ امراي ایران بود از ایران آمده ملازمت نمود - بمنصب هزاري پانصد سوار و عطای خلعت و اسپ وفیل وپانزده هزار روپیه سرافرازي یافت - چون در دارالخلافت اثر طغیان تپ و وبا و طاعون ظاهر شد اوائل ذي حجه طرف فتح پور عنان توجه معطوف داشتند - بعد از چندگاه بطریق سیر و شکار آن طرفها بسر برده بدار الخلافت مراجعت نمودند - و بسبب شدت و با بعد توقف هفتهٔ در دارالخلافت باز متوجه سموگده گشتند و بعد انقضاي محرم بدار الخلافت رسیدند *

ذکر سوختن پادشاه بیگم

چون روز جشن سال گره نواب جهان آرا بیگم مخاطب بپادشاه بیگم از شعلهٔ آتش شمع دامن نواب قدسیه پادشاه بیگم و هردو دست و شکم و سینه را سوزاند و چهار کنیزخاصه که براي خاموش نمودن پروانه وار خود را بران آتش زدند بآنها نیز آتش در گرفت و اکثر اعضای هرچهار خواص سوخت وجع بسیار از اثر جراحت در ذات قدسیه بهم رسید و الم آن بر ذات حضرت اعلی که محبت زیاده بآن قدسیه صفات داشتند موثرگردید - ازانکه سرانجام شادي سال گره نواب قدسیه تیار شده بود و ارباب طرب جمع آمده بودند بزم غنا بعنا و کدورت غم و الم مبدل گردید. و حکیم مومنا و دیگر حکما

براي علاج مفيد گشتند خصوص حكيم داؤد كه دران تازگي از نزد
شاه عباس فرار اختيار نموده خود را بحضور رسانده بود معالج گرديد
و شصت هزار روپيه تصدق بمستحقان رسانده دعا براى شفا
حاصل نمودند - سواي آن هر شب هزار روپيه زير بالين بيگم گذاشته
صبحي بفقرا ميرساندند - و از جملهٔ خدمه كه سوخته بودند دو تا كه
زياده آتش گرفته بود در عذاب وجع آن در گذشتند - و دو خواص
علاج پذير شدند - و الم جراحت بيگم كه از شدت و جع تپ و ديگر
امراض علاوهٔ آن گرديد بچهار پنج ماه كشيد - و پادشاه از غم فرزند
عزيز ديوان كم نموده اكثر بر بالين بيگم حاضر مي شدند - از اتفاقات
نا محمود در همان ايام سيد جلال صدر جديد باوجود شرافت چنان
خاندان برهنموني پيشكاران شرارت پيشه بعرض رسانده بود كه از
بيخبري موسوي خان صدر معزول وجه مدد معاش باكثر مردم
بيجا كه اصلا استحقاق ندارند مقرر شده و بفرمان و اسناد جعلى
بسياري يوميه واراضي دارند حكم ضبط يوميه عموما تا تحقيقات اسناد
صادر شده بود اين معني مادهٔ بدنامي بسيار براي صدر و باعث
الم جراحت دلهاى مستحقين و مستمندان دل سوخته گرديد - و از
شعلهٔ آتش دل همان بيچارگان بى بضاعت كه من جملهٔ آن چندين
مومن و مومنه و مسلم و مسلمه كه سواى آه درد آلود و دود آتش
اندود اندرون سينهٔ پردرد وسيلهٔ پيغام رسانى نداشتند بدامن آن
عفيفه كه في الحقيقت پارهٔ از جگر پادشاه بود در گرفت و پرتو اين
معني بردل درد اثر آن حضرت فريادرس اثر نمود و فرمودند كه بدستور
سابق يوميهٔ ذكور و نسا جاري سازند راست گفته اند * بيت *

آتش سوزان نکند با سپند * آنچه کند دود دل دردمند

گویند پادشاه محبت بافراطي که با دارا شکوه و با پادشاه بیگم داشت با هیچ فرزند دیگر نداشت - در ایام مرض بیگم دو پهر شب با دل سوزان و چشم گریان بر سجاده نشسته بدرگاه شافی برحق برای حصول صحت بیگم زار زار مینالید و در مدت پنج شش ماه که علاج نمودند از دوا و مرهم حکما فائدهٔ که می بایست حاصل نگردید آخر عارف نام غلام سرکار بیگم مرهمي ساخته مالید بسیار مفید گردید و حق سبحانه پارهٔ صحت و امید حیات بخشید - و باوجود موقوف داشتن جشن صحت کامل برآینده بمجرد علم آنکه از زبان حکما امید شفا ظاهر گردید جشن عالي که ازان عالمي بفیض رسید و حکما و صلحا و فضلا و مستحقین و ارباب طرب ذخیرها اندوختند نمودند - چون پادشاه زاده محمد اورنگ زیب از شنیدن عارضهٔ بیگم سبکبار بطریق ایلغار خود را بحضور رساند و پادشاهزاده محمد مراد بخش نیز از ملتان براي عیادت همشیره رسید هر دو پادشاهزاده مورد عنایات گردیدند - شایسته خان نیز خودرا برای احوال پرسي آن ملکهٔ دوران رسانیده ملازمت نمود - چون از پادشاه زاده محمد اورنگ زیب براهنمائي بدراهان از عقل معذور بعضی اداهای خلاف مرضي سرزده بود آثار قهر وکم توجهي و غضب ولي نعمت را که بعد از غضب الهي هیچ غضبي بآن نمیرسد در حق خود مشاهده و ملاحظه نموده از راه غیرت و پیش بیني قبل ازانکه از طرف پدر اثر کم لطفی بعرصهٔ ظهور اید خود ارادهٔ انزوا نموده شمشیر از کمر وا کرده چند روز منزوی گردید و جاگیر بضبط

خالصه در آمد و صوبه داری دکن بخان دوران باضافهٔ هزاري هزا
سوار و دو کرور دام انعام که از اصل و اضافه هفت هزاري هفت هزار
سوار پنجهزار سوار دو اسپه و سه اسپه باشد مرحمت فرمودند و
پرتهی راج را تّهور را قلعه‌دار دولت آباد ساختند و نقارهٔ جشن صحت
کامل بیگم صاحبه دو باره بلند آوازه گردید و آن ملکه را بطلاي خالص
بوزن در آورده بمستحقان قسمت نمودند - و مغنیان سخن آفرین رونق
افزای مجلس بهشت مشاکل گشتند - و رامشگران جادو خصال
حور تمثال آرایش افزای بزم فرحت افزا گردیدند - و از در و دیوار آن
عشرت خانه گلبانگ مبارك و تهنیت سامعه افروز عالم و عالمیان
گشت - و فقیر و بینوائي نماند که صاحب نصاب نگردید - و خانهٔ نبود
که دران جشن بذخیرهٔ مایحتاج چند ساله آماده نگشت پادشاهزاده
محمد مراد بخش را بتعلقهٔ صوبهٔ خود مرخص ساختند - و شایسته
خان را درین جشن از اصل و اضافه پنجهزاري پنجهزار سوار دو اسپه
وسه اسپه ساخته برسر خدمت ماموره رخصت فرمودند - اله وردي
خان مغضوب را بشفاعت پادشاه زادهٔ بلند اقبال منصب و
جاگیر بحال فرموده گرد غم از چهرهٔ کدورت آلود او زدودند - سید عبد
الوهاب خاندیسي که شمهٔ از شجاعت و جلادت او بزبان خامه
داده شده بفوجداري و قلعه‌داري بکلانه مامور گردید *

امرسنگه بعد از کشیدن آزار تپ محرق دو ماهه صحت یافته
بمجراي دیوان آخر روز آمده بود ظاهرا بصلابت خان برسر تقسیم
وطن که باوجود برادر کلان ببرادر خورد جسونت نام داده سوی
مزاجي تهدلي داشت بعداز ادای نماز مغرب که پادشاه بتحریر

فرمان! بیکي از امراي مقرب بدستخط خاص مشغول بودند امرسنگه خود را بجلدي بصلابت خان رسانده غافل جمدهر بسینه اش رساند که تا قبضه فرو رفت و صلابت خان آه نکشیده جان بجان آفرین سپرد - خلیل الله خان و ارجن ولد راجه بیتهل داس که نزدیک بودند خود را بامرسنگه رسانده برو حمله آوردند و امرسنگه بمقابلهٔ آنها پا قائم نموده داد مردانگي داده بارجود زخمي شدن بجاي خود قائم ماند تا آنکه گرز برداران و دیگر بند هاي پادشاهي رسیده بمدد همدیگر کار آن راجپوت جاهل را ساختند - و ارجن وغیره چندنفر زخمي گردیدند - بعد وقوع این حادثه میر خان میر تزک و ملوك چند مشرف دولتخانه لاش امرسنگه را برداشته بیرون آوردند - درین ضمن قریب پانزده نفر راجپوت از جملهٔ خدمتکاران و مشعلچي امرسنگه خود را رسانده بشمشیر و جمدهر بر میر خان و ملوک چند و هر که مقابل آنها آمد بجنگ در پیوستند باوجود گرز بردار و منصبدار بسیار بمقابله و دفع شر آنجماعة پرداختند وتردد نمایان از آنها بظهور آمد ملوک جند با چند گرز بردار و پنج شش منصبدار روشناس کشته شدند و میر خان با جمعي زخمي گردید گویند تا کار آن چند نفر راجپوت ساخته شود رستخیز عظیم اندرون و بیرون در بار برپا شد و از مشعلچي تنها چند بندهٔ کار آمدني پادشاهي ضائع گردیدند چون صداى این هنگامهٔ وحشت افزا بلند گردید بعضي راجپوتان حوصله باخته همان وقت شب راه گریز اختیار نمودند و بسیاري از نوکران هواخواه امرسنگه صبح ناشده برسر خانهٔ ارجن هجوم آورده آواز دارو گیر بلند ساختند و کار بجائي رسید که حضرت ابتداء فوج

برانها نامزد نمودن مادهٔ مزید فساد دانسته یک دو راجپوت مصلحکار را نزد آنجماعه فرستاده پیغام نصیحت آمیز دادند که امرسنگه و جمعي که مرتکب فساد شده بودند بسزا رسیدند و شما که بي تقصیرید چرا خود را طعمهٔ تیر و سنان مي سازید آن جهالت پیشگان شجاعت نشان که در عالم پاس نمک خواري بعد واقعهٔ آقا جنگ بي سردار نمودن خالي از طریقهٔ آزرم پرستان نیست درجواب آن بزبان شمشیر و جمدهر بي ادبانه پیش آمدند و کار بکارزار جهان آشوب کشید سید خان جهان و رشید خان انصاري و سید عبدالرسول بارهه و دیگر بندهای پادشاهي با توپخانه تعین شدند و نائرهٔ جنگ و جدال اشتعال گرفت و سید عبد الرسول خان که از جوانان نونهال بود با جمعي از سادات بارهه و دیگر بندها بکار آمدند و سید غلام محمد که از سرداران و شجاعان مشهور گفته مي شد با چهار پنج نفر بیش منصب روشناس پیاده شده تردد نمایان نموده و باوجود برداشتن زخمها بکوته یراق کار بران کوته اندیشان تنگ آوردند و تا وقت شام که آفتاب عمر آن سوخته اختران غروب نموده و همه راجپوتان علف تیغ و هدف تیر و سنان و گولهٔ تفنگ گردیدند جنگ قائم ماند و بعد فراغ جنگ سید غلام محمد را با سرداران دیگر که زخمهاي کاري برداشته بودند و واماندگان و وابستگان جان باختهٔ آن معرکه خصوص خلیل الله خان و ارجن و میر خان پسران صلابت خان را اضافهاي نمایان و خلعت و اسپ و جواهر مرحمت نمودند *

ذکر سوانح سال هیجدهم از جلوس مطابق سنه هزار و پنجاه و چهار هجري

جشن آغاز سال هیجدهم از جلوس مطابق سنه هزار و پنجاه و چهار موافق هر سال سرمایهٔ فیض خاص و عام گردید بعرض رسید که بخانهٔ دارا شکوه فرزند بعرصهٔ وجود در آمده مسمی بسپهر شکوه ساختند دو لک روپیه رونمای عنایت فرمودند - از واقعهٔ ملتان معروض گردید که بر سر مبارز خان روهیله خانه‌فرود آمد و از تنگنا سرای فانی نجات یافت - خان دوران را از دکن برای مصلحت ضرور بحضور طلب داشته بنام راجه جیسنگه حکم صادر شد که تا مراجعت خان دوران خود را از وطن بدکن رسانده از بند و بست آنجا خبردار باشد - چون بعرض رسیده بود که امام قلیخان از غلبه و تعدي نذر محمد خان برادر که ملک و مال بعد از پایمال حوادث رفتن بتصرف او در آمده بکمال پریشاني و بي ساماني راه بیت الله اختیار نموده یک لک روپیه برای مدد خرچ راه کعبه نزد امام قلیخان روانه ساخته بودند - ازانکه قبل از رسیدن زر مذکور امام قلیخان در مدینهٔ منوره مرحله پیمای سفر آخرت گردید از جملهٔ لک روپیه یکدانه مروارید امرودي بوزن چهل و سه سرخ بقیمت سي هزار روپیه مع اسپان برای پادشاه آوردند - قیمت آن مروارید پنجاه هزار روپیه بقیاس جوهریان درآمد و بعرض رساندند که اگر هموزن آن مروارید به پنجاه هزار روپیه خواهند بهم رسیدن متعذر - و تا حال چنین مروارید که بجواهر خانهٔ سرکار پادشاهان سلف آمده باشد از روی سیاههٔ دفتر ظاهر نمي شود - آنرا داخل

سرپیچي که از لعل دوازده تانگ و بیست و چهاردانه مروارید بقیمت چهار لک روپیه داشتند نمودند - باز آنرا امام تسبیح خاص کردن قرار داده تا دم واپسین از خود جدا نساختند *

چون مذکور جواهر بزبان قلم آمد چند کلمه از جواهر خانهٔ عهد اعلی حضرت بتحریر مي آید - روزیکه بر تخت جلوس نمودند قریب ده کرور روپیه را جواهر و مرصع آلات موجود بود ازانجمله لغایت سال حال دو کرور روپیه را جواهر بخرچ انعام و ارمغان در آمد و پنجاه لک روپیه در معجونات و صدقه و نثار روز وزن و جشن صرف شد و پنج کرور روپیه را جواهر در جواهر خانهٔ انعام وباقي در توشکخانه داخل پوشاك خاص موجود - ازجملهٔ آن دو تسبیح مشتمل بر صد و بیست وپنج دانهٔ مروارید و هفتاد و هفت دانهٔ یاقوت رنگین و شفاف است که قیمت آن هردو تسبیح بیست لك روپیه مي شود و وزن هردانهٔ مروارید سي و دو رتي که از عهد عرش آشیاني در جواهرخانهٔ پوشاك خاص داخل است *

میرمحمد صالح مشکین قلم ولد میرعبدالله زرین رقم ترمذي متخلص بکاشفي کتاب مناقب مرتضوي تالیف خود ازنظر گذرانید چند ورق بمطالعه درآورده پنجهزار روپیه و فیل ماده انعام فرمودند - با وجود دو جشن اثر صحت و امید حیات که بخرچ هفتاد و هشت لک روپیه نموده بودند باز بسبب عود نمودن جراحت غسل صحت دفعهٔ ثالث پادشاه بیگم در ماه رمضان اتفاق افتاده واز سرنو سرانجام جشن جهان افروز آراستگي یافت -

بعد غسل هزار اشرفي و پنجهزار روپيه بمستحقان رساندند - و
عارف چيله را که مرهم او مفيد افتاده بود بنقره بوزن در آورده خلعت
و اسپ بدو بخشيدند - بعده که آن ملکهٔ دوران براي تسليم بحضور
آمد حضرت اعلى طبق پر از لعل و مرواريد و زر سرخ و سفيد بقيمت
لک روپيه بدست خود گرفته بر فرق پادشاه بيگم نثار فرمودند - بعده از
طرف پادشاه زاده و ديگر بيگمان طبق طبق گل طلا و جواهر نثار نمودند -
و صداي رود و سرود بر فلک برين رسيد - و سمرني صد و سي دانهٔ
مرواريد بقيمت پنج لک روپيه از دست خود بدست بيگم بستند
و روز ديگر گوشوارهٔ که دو گوهر آبدار و دو الماس بقيمت لک روپيه
داشت عنايت فرمودند - يک هفته جشن بزم افروز بود و هر روز عنايت
تازه و لطف زياده از اندازه مبذول ميگرديد - سواي آن يازده لک
روپيه محصول بندر سورت که در جاگير بيگم مقرر بود انعام مرحمت
نمودند - جمله دران جشن بزم افروز مع آنچه بپادشاه زادها و امرا بصرف
آمد و سواي آنچه بانعام حکما در آمد و بمکهٔ متبرکه و مدينهٔ منورهٔ
و اطراف روانه نمودند بيست لک روپيه بانعام در آمد - و بموجب
التماس نواب قدسيه تقصير پادشاه زاده محمد اورنگ زيب بهادر بعفو
و انواع لطف مبدل گرديد - و منصب پانزده هزاري ده هزار سوار
بدستور سابق جاگير بحال فرموده بديگر عنايات معزز ساختند - و حکيم
داؤد را منصب دو هزاري دوصد سوار و اسپ و فيل و يک مهر و يک
روپيه هر يک بوزن پانصد توله مع خلعت در انعام معالجهٔ بيگم
مرحمت نمودند حکيم مومنا که سي هزار روپيه سالیانه داشت بمنصب
هزاري صد سوار و عنايات ديگر سرافرازي يافت ديگر همه مقربان و امرا

و حکما و ارباب طرب در خور پایه و قسمت فیض یاب گردیدند وچهار لک روپیه برای شریف مکه و لک روپیه برای مستحقان حرمین که بقصد شفاي بیگم نذر کرده بودند همراه احمد سعید روانهٔ مکهٔ معظمه ساختند - و از چراغان عالم افروز که هنرمندان همه دیار بطرحهاي مختلف بآئین بندي آن پرداخته بودند و آتشبازي اقسام و آرایش گوناگون چه سان وصف نمایدکه بطول سخن منجر میگردد - و بشرح خصوصیات آن بزم بهشت مشاکل چگونه پردازد که محمول باغراق مینماید *

و بعده اواخر ذي قعده بقصد سیر و شکار کشمیر بی نظیر متوجه دارالسلطنت لاهور گردیدند - باوجودآن همه علاج که حکماي یونان و هند و فرنگ و عارف چیله برای جراحت بیگم نموده بودند بعد کوچ بار دیگر جراحتها بجوشش درآمد و مادهٔ بید ماغي پادشاه گردید - روزی که بمنزل متهرا نزول و مقام واقع شد محمد علي فوجدار آنجا بعرض رساند که هامون نام فقیر مرهمي دارد که برای همه جراحتها نافع و بحکم آب حیات اثر حیات مي بخشد - حکم باحضار او فرمودند و در سه چهار روزمرهم او آنقدر نفع بخشید که هفته هم نکشید که نشان جراحت نماند و بالکل وسواس زائل گردید - و بدهلي که رسیدند غسل صحت کامل نمود هامون فقیر را بروپیه وزن نموده خلعت و زرینه برای زن او بخشیدند - ومحمد علي فوجدار رابعطاي اضافه و خطاب مفتخر ساختند - و پادشاهزاده محمد اورنگ زیب را صوبه دار احمد آباد ساخته بعنایات خاص نواخته اواخر ذي حجه مرخص فرمودند . و به سهوند که رسیدند جشن نو روز را ضمیمهٔ

شادی غسل پادشاه بیگم ساختند - اوائل صفر در باغ فیض بخش لاهور نزول فرموده بعد سیر و تفرج عمارات قلعه و باغات ششم شهر مذکور از انجا سمت کشمیر کوچ فرمودند - خان دوران از دکن آمده ملازمت نمود - چون مکرر حقیقت برهم خوردن سلطنت بلخ و بدخشان و ظلم و تعدي از بکان و اختلال تمام راه یافتن میان پدر و پسران و بغارت رفتن عبدالعزیز خان و خرابی نذرمحمد خان بعرض رسید علیمردان‌خان‌را بکابل مرخص نموده ارشاد نمودند که چون مهم و تسخیر بلخ و بدخشان منظور و مرکوز خاطر است و عنقریب پادشاه زاده را بدانصوب مرخص خواهیم‌نمود باید که تا رسیدن تورهٔ سرانجام آن مهم بعهده خود دانسته بگرد آوری مصالح و مردم کار آزمودهٔ واقف کار آن سر زمین کوشد - و از عقب او اصالت خان میر بخشي را براي معاونت و سزاولي آن‌کار نزد علیمردان خان مرخص ساختند *

درینولا بعرض رسید که صفدر خان قلعه دار قندهار ازین حصار ناپایدار رخت هستي بر بست - پسران او را بعنایت اضافه و خلعت ماتمي نواختند - منازل پرتعب راه کشمیر را که از بسیاري برف دست و پاي اکثر مردم‌برباد فنا رفت طي‌مي‌نمودند چنانچه طغرای مشهدي گفته * بیت *

زبیم برف آن کوه خطرناک * رمیده مردمک از چشم افلاک

چنان دروی برودت پا فشرده * که آتش در درون سنگ مرده

غرهٔ ربیع الاول داخل دولتخانهٔ کشمیر گردیدند - چون از زباني سکنهٔ آن دیار حسن سلوک ظفرخان بعرض رسید لک روپیه

منجمله مطالبهٔ ذمهٔ او معاف فرمودند هرروز و هر هفته در باغی و مکانی که مرغوب طبع بود تشریف می بردند صفاپور که در تیول پادشاه بیگم مقرر و اسم بامسمی بود بیگم تهیهٔ ضیافت گرفته چراغان نمود - بعد تشریف بردن مبلغ کلی نقد و جواهر پیشکش گذراند - محمد مراد بخش را اضافهٔ دو هزاری داده از اصل و اضافه دوازده هزاری نه هزار سوار ساختند - خان دوران را بعنایات مفتخر ساخته باز بدکن مرخص فرمودند - درینولا از عرضه داشت علیمردان خان که بمهم بدخشان بمغالطهٔ شهرت طلب کومک قندهار مامور گشته بود خبر حرکت قزلباش اشتهار یافت - راجه جگت سنگه و بهادر خان و قلیچ خان و نجابت خان و راجه رای سنگه و راجه بهار سنگه و مرزا خان نبیرهٔ عبدالرحیم خان خانان و شمس الدین بنی مختار را باجمعی دیگر امرا مرخص ساختند - و دوازده هزار بندوقچی همراه داده مبلغ بیست لک روپیه ازخزانهٔ دار السلطنت حکم فرمودند که به بندهای پادشاهی بطریق مساعدت رسانند - کنار تالاب تل را که بسند طبع افتاده بود چندشب چراغان نمودند و در صفا و فضا بر دیگر سیرگاه ترجیح دادند - چنانچه ظغرا گوید •

• بیت •

درین دریا چنان جوش سرود است • که هرموجش زآب نغمه رود است
ز عکس لاله رخساران سر کش • فتاده ماهیان در دام آتش
ز هر زورق صدای نغمهٔ تر • زده موج طرب بر گوش اختر
رگ طنبور رشک موج آب است • بدستش کاسهٔ چشم حباب است

از واقعهٔ لاهور بعرض رسید که خان دوران از ضرب جمدهر خدمتگار

کشمیري نو مسلم که وقت شب باو رساند بساط حیات در نوردید پنج پهر بعد زخمي شدن زنده مانده نقد و جنس که داشت مع وصیت‌نامه بخط خود در مادهٔ فرزندان بخدمت پادشاه نوشت - اگرچه خان‌دوران از طرف سلوک با خلق بمرتبهٔ سخت و ناهموار بود که آخر تیر آه مظلومان کار اورا ساخت اما چون در کار پادشاهي و تسخیر قلاع امیر کار طلب مبارز پیشه گفته مي شد پادشاه از خبر واقعهٔ او ملول گشته پسران اورا موافق وصیت سرافراز تقسیم ترکه و عطاي منصب ساختند - سواي زري که بفرزندان تقسیم نمودند شصت لک روپیه در سرکار بضبط درآمد - سید محمد و سید محمود هر دو پسر کلان را هزاري هزار سوار و عبد النبي پسر خرد را به پانصدي سرافرازي دادند - و شایسته خان را از اله آباد تغییر نموده بصوبه داري مالوا مقرر فرمودند *

ذکر سوانح سال نوزدهم از جلوس مطابق سنه هزار و پنجاه و پنج هجري

جشن آغاز سال نوزدهم از جلوس مطابق سنه هزار و پنجاه و پنج هجري زینت افزاي گلشن و باغات کشمیر بهشت نظیر گردید - اسلام خان را صوبه دار دکن نموده بعنایات خاص مفتخر ساخته مرخص نمودند و از اصل و اضافه بمنصب شش هزاري پنجهزار سوار دو اسپه و سه اسپه سرافرازي یافت - سیادت خان برادر او را باو تعین نمودند - سعد الله خان را که رسوخیت باطني و استعداد ظاهري او دلنشین پادشاه جوهر شناس قدردان گردیده بود از تغییر اسلام خان بپایهٔ وزارت‌کل و عطاي خلعت و جمدهر و قلمدان مرصع

و اضافهٔ هزاري پانصد سوار که از اصل و اضافه پنجهزاري هزار و پانصد سوار باشد بلند آوازه ساختند - بعده که اصالت خان نزد امیر الامرا علیمردان خان رسید برای سرانجام گرد آوري لشکر و اذوقه و تعیین امرا بجهت هموار نمودن راهها پرداخت - و امراي دیگر نیز پیهم بکابل رسیدند - درین ضمن تهانه دار غوربند باسم خلیل بیگ آمده ظاهر ساخت که در بلخ و بدخشان عجب هنگامهٔ نفاق و لشکر کشي و ازبک کشي میان پدر و پسران یعني عبد العزیز خان و سبحان قلیخان و نذر محمد خان بمیان آمده - و حارس قلعهٔ کهمرد که قلعهٔ سرحدي است بکمک جمعي که همراه سبحان قلیخان که از طرف عبد العزیز خان براي تسخیر حصار شادمان آمده بودند رفته قلعهٔ مذکور خالي ست اگر لشکري همراه من دهند بمدد اقبال لایزال پادشاه عدو مال به تسخیر می آرم - علیمردان خان سه هزار سوار که ازان جمله هزار سوار خود او بود بسرداري فرهاد غلام خویش مقرر نموده مرخص ساخت - و ارشاد نمود که در صورت صدق خبر مذکور به تسخیر قلعه پرداخته حقیقت پیهم بر نگارد والا بتاخت و تاراج نواح آن طرفها پردازد - بعده که فرهاد و خلیل بیگ بکهمرد رسیده خواستند بمحاصره پردازند قلعه‌نشینان از دبدبهٔ آمدن فوج هندوستان محصور ناگشته از قلعه بر آمده راه فرار اختیار نمودند - و خلیل بیگ و فرهاد بی آنکه شمشیر از غلاف بر آید و یا تیر در خانهٔ کمان جاگیرد قلعه را بتصرف در آوردند - اما از آنکه از گراني و کمیابي کاه و غله اصلا ذخیره در قلعه نمانده بود و خلیل بیگ و فرهاد بگمان آنکه نذر محمد خان

بحال خود در مانده و از شامت پسران و نوکران بکومک قلعه نخواهد پرداخت و از نا کرده کاري و عدم تجربه در استحکام برج و باره و گرد آوري ذخیرهٔ قلعهٔ تازه بتسخیر درآمده نپرداخته و مردم کار آزما درآنجا نگذاشته سرمست نام نبیرهٔ مبارز خان را با پنجاه سوار تفنگ انداز قلعه دار نموده خود متوجه تاخت و تاراج اطراف و گرد آوري ذخیره گردید - امیرالامرا که در انتظار امراي کومکي روز میشمرد بعد رسیدن خبر تسخیر قلعه از راه دور بیني اصالت خان را پیشتر روانه ساخت که خود را بغوربند رسانده از آمدن ازبکیه براي خلاصي قلعه گوش بر آواز باشد اگر تواند خود را بمدد رساند والا حقیقت بر نگارد - و بعد از روانه ساختن اصالت خان خود نیز از غلبهٔ وسواس خام کاري خلیل بیگ و فرهاد انتظار کومك نکشیده روانه شده بطریق ایلغار باصالت خان پیوست - همان روز خبر رسید که فوج ازبکیه آخر شب غافل داخل قلعهٔ کهمرد شدند چون سرمست قلعه دار که مست خواب غفلت بود از آوازهٔ رسیدن از بکان از خواب برجسته خود را به پناه چاه خالي غله رساند جمع کثیر را کشته و زخمي ساخته باز راه صحرا گرفتند - امیر الامرا از شنیدن این خبر اصالت خان را با فوج شایسته بمدد قلعه بتعجیل تمام روانه ساخت و خود نیز پاشنه‌کوب روانه شد - دو سه منزل قطع نا نموده خبر شنید که قلعه بتصرف ازبکیه در آمد و قلعه دار زخمي گشته با بعضي همراهان عریان و پیادهٔ بحال تباه خود را بفوج پادشاهي رساند امیرالامرا خواست که فوجها بدرها تعین و روانه نماید - درین ضمن خبر رسیدن فوجهاي

نذر محمد خان برسر کتلهای هندوستان بقصد سد راه لشکر
امیرالامرا انتشار یافت و اصالت خان و خلیل بیگ مانع آمدند
و گفتند که از درها زیاده از یک دو سوار پهلوی هم نمی تواند
گذشت و همه جا ذخیره باید برداشت و از هرجا که گذشتند
تهانه قائم باید گذاشت و هنوز امرای کومکی نرسیده اند از خود
فوج جدا نمیتوان ساخت - آخر مصلحت بران قرار یافت که فی الحال
بفکر تسخیر قلعه نپرداخته برای تسخیر بدخشان کمر همت باید
بست و از راه پنجشیر به بدخشان روانه باید شد - درین ضمن بهادر
خان و چند امرای دیگر کومکی رسیدند - بعده که چند منزل قطع
نمودند دولت بیگ تهانه دار پنجشیر با جماعهٔ که ازان راه خبر داشتند
رسیده ظاهر ساخت که ازین راه عبور نمودن متعذر است اگرچه
جریده بتعب تمام میتوان از کتل و درها گذشت اما با لشکر چنان
و بهیر و اسباب و انقال گذشتن بسیار اشکال دارد - و از آبها مقابل
هجوم لشکر خصم پل بستن و گذشتن متعذر - و از نزدیک رسیدن
ایام برف و سرما بدون برداشتن اذوقهٔ راه طی مسافت نمیتوان
نمود - و حال ستوران که از گرانی وکمیابی کاه بجز پوست و استخوان
نمانده معلوم - دربرف و سرما هرجا افتادند برنخواهند خاست -
و بر سپاه احوال تباه خواهد گردید - مگر در ابتدای فصل بهار
ازین راههای خطرناک عبور توان نمود - امیرالامرا گوش بحرفها
نه‌نموده مصلحت کار دران دیدکه دو هزار سوار انتخابی کار آزمودهٔ
کارزار دیده بسرداری یکی از بندهای سخت جان کار طلب
اسپ قبچی که اذوقهٔ چند روزه موافق قوت لایموت بر پشت

خود و اسپان توانند بر داشت بر اسپان تیز چاق باد رفتار سوار شده بطریق قزاقان از کتلها و معبرها گذشته بنواح بدخشان تاخت آورده بر احوال ملک مطلع شده مراجعت نمایند - درین صورت اغلب که بعضی الوسهای آن ولایت نیز رجوع آورده رفیق‌گرزند و سرداری آنرا اصالت خان ازراه کارطلبی بعهدهٔ خود گرفت - فرمود که لذوقهٔ هفت هشت روزه که درصورت ضرور بکار دو هفته آید بر داشتند و براه کوه هندو کش گذشته در هفت و هشت روز بمنزل پنجشیر وگل بهار رسیدند وآن‌قدر اسپ وگاو وگوسفند غنیمت بدست آوردند که همان شیر و گوشت وافر غذای لشکر گردید - و بهادران یکه تاز جان باز و مبارزان رزم جوهر طرف تاخته خرابی بسیار دران ملک نموده تا خبردار شدن ونمودار گشتن ازبکیه مراجعت نمودند - بعده‌که حقیقت‌گرفتن قلعه و باز از دست دادن وچنان یلغاروتاخت‌نمودن اصالت‌خان بعرض رسید خلاف مرضی پادشاه بظهورآمد - درین ماده پارهٔ نصیحت شفقت‌آمیز باامیرالامرا و اصالت خان نوشتند - و در فرمان درج گردید که امسال سنگ تراشان و بیل داران و تبرداران برای هموار ساختن راههای قلب و دره روانه سازند و نجابت خان و دیگر امرا پیش قدم گشته بهوشیاری تمام بامصالح توپخانه دران نواح و درها بسر برده سرراه از بکیه داشته باشند - چون‌راجه جگت‌سنگه باظهار تهوری وکار طلبی‌بعرض رساند که باین مهم مامور گردیده جوهر تردد خود بعرصهٔ ظهور آرد و بامید قبول این التماس جمعیت زیاد از وطن طلبیده درخواست محله نمودند بمیان حضرت ادعای اورا پسند نموده حکم فرمودند

که عرض لشکر او ازروي تقدير بقيد اسم نويسي بطريق موجودات
بگيرند بعد ملاحظهٔ موجودات هزار و پانصد سوار و دو هزار
بندوقچي زياد آمد مواجب آن از راه قدرداني نقد از خزانهٔ
سرکار دهانددند - خوشا پادشاهان قدر شناس و خوشا نوکران
جان نثار کار طلب آن عهد - بهرحال راجه بخدمت مامورة روانه
گرديده چون از کتل هندوکش گذشت فوج خود را دو جوق
ساخته جمعيت نصف همراه بهاو سنگه پسر خود داده هراول نمود -
چون بمکان خوست که در سرحد واقع است رسيد کلان‌تران و
کدخدايان آن‌سر زمين که سوختهٔ بيداد از بکان خونخوار جفا کار
مردم آزار بودند برآمدن فوج مطلع شده استقبال نموده بعد ملاقات
به راجه صلاح دادند که اگر قلعهٔ بطريق حصار درين سرحد ساخته
شود از مايان چنان خدمت بظهور آيد که باعث مجراي راجه و
و مايان گردد - و رهنموني آنجماعه در دل راجه نقش پذير گرديد - ازانکه
راجه از شجاعان صاحبراي گفته مي‌شد دانست که در تياري
حصار خشت و سنگ فرصت زياد مطلوب است و چوبهاي کلان
دران کوهها بسيار بهم‌ميرسد و درودگران جلد دست باخود داشت
و زميداران آن ضلع آنچه مصالح مطلوب بود موجود نمودند - مابين
راه سراب و اندراب بناي حصار قلعهٔ چوبي گذاشته برجها از
سنگ و گل قرار داده اول خود شريک کارگرديد و باطاعت و رفاقت
راجه تمام لشکر کمر همت بسته کلنگ و تيشه بدست گرفته رفيق
نجار و گلکار گشته حصاري که در يکسال اتمام آن متعذر مي نمود
در فرصت يک ماه تيار کرده دو چاه عميق درانجا کنده قريب

دو هزار سوار برقنداز و تیرانداز درانجا نگاهداشته می خواست پیشتر روانه شود - درین ضمن خبر رسیدن فوج ازبکیه بسرداری کفش قلیخان تعین کردهٔ نذر محمد خان انتشار یافت که سه فوج از سه طرف جلو ریزمی آیند - راجه نیز لشکر خود را سه فوج قرار داده مستعد کارزار ازبکان خون خوار گردید - بعد مقابل شدن زدوخوردی که جای صد تحسین و هزار آفرین داشت از طرفین بعرصهٔ ظهور آمد آخر کار بعد کوشش و کشش بسیار از بکان فرار نمودند - بعده که راجه تعاقب نمود از بکیه فوج راجه را طرف درهٔ قلب کشیده برگشته بزدن تیر باز کشتی پا استوار نمودند - راجه هم پای استوار کم نیاورده باقی فوج خود را طلبیده هم نبرد از بکان گردید بمرتبه نائرهٔ کارزار اشتعال گرفت که جمع کثیر از هردوطرف کشته و زخمی گردیدند - باوجود نسبت باز بکان را چبوتیه بسیار بکار آمدند آخر کار از بکیه را از مقابل بر داشته هزیمت دادند و راجه خود را بفتح و نصرت بقلعهٔ نو احداث رسانده حقیقت بامیرالامرا نوشته مدد کومک طلبید - و سه چهار هزار سوار با سرب و باروت بسیار از نزد امیرالامرا بسرداری علي بیگ و اسحاق بیگ منصبدار و فریدون غلام امیرالامرا رسیدند - درین اوان از بکیه بر تهانهٔ که راجه بردهنهٔ کوتل گذاشته بود شبخون عجیب آوردند که کمتر کسي ماند که کشته و زخمي نگردیدند - و راجه زود خبر یافته چون برق پران خود را رسانده تلافي شوخي آنجماعه کنار آنها گذاشت - اما وقت مراجعت چندان برف بارید و باد سرد وزید که اسپ و آدم را قدم پیش گذاشتن مشکل گردید - و کار چهار پا و آدم

بهلاکت - رسید ناچار راجه آن روز و شب را مع همراهان به سختی جانی بسر برده طی مسافت میذمود - درینولا فریدون غلام امیرالامرا با جمعیت خود بمدد رسیده باعث تقویت دل یخ بستهٔ راجپوتان گردید - درین ضمن از بکان که از شنیدن مراجعت و کشیدن سختی راجه فراهم آمده دلیرانه قدم بقصد پیکار پیش گذاشته بودند هجوم آوردند و هنگامهٔ قتال و جدال بلند آوازه ساختند - راجه پسر خود را با فریدون هراول ساخته پا قائم نموده آنچه شرط جلادت و کوشش بود بظهور آورده داد مردانگی داد - و بعد تردد نمایان که جمعی از راجپوتان پکار آمدند از بکیه را شکست داده از مقابل برداشت و خود را بقلعهٔ چوبی خویش رسانده بعد آرام گرفتن چند روز باز باتفاق لشکر کومک آهنگ پیشتر نمود *

اوائل شعبان پادشاه جهان ستان از کشمیر سمت لاهور کوچ فرموده همه جا سیرکنان و شکار افگنان و داد دهان بعد کشیدن تعب و تصدیع برف و باران که لازم و ملزوم راه تنگ و غارهای پر سنگ کشمیر است و در کوتل پیر پنجال برف بسیار باریده طی منازل نموده وسط رمضان داخل دارالسلطنت گردیدند - راجه تودرمل را بر حسن خدمت هزار و پانصدی دویست سوار از اصل و اضافه نموده بدیوانی سرکار سهرند بدستور سابق مرخص ساختند *

از واقعهٔ کابل بعرض رسید که دیندار خان قلعه‌دار از حصار چارعنصر بی بقا بآن جهان شتافت بجای او اسد الله برادرش را مقرر فرمودند - معروض گردید که سید خان جهان بهادر که از بهادران

مشهور بارهه بود ازین جهان بروضهٔ جنان انتقال نمود - باعث ملال خاطر پادشاه گردید فرزندان او را مورد عنایات ساختند مگر سید منصور نبیرهٔ سید خان جهان که بسبب نزاعي که با بني اعمام داشت متوهم گشته بی‌حکم راه فرار اختیار نمود و این معني خلاف مرضي پادشاه گردید حکم شد که فوج عقب او رفته پیدا نموده بیارند *

غرهٔ ذي قعدهٔ این سال نور جهان بیگم که دو لک روپیه سالیانه می یافت ازین تنگنا سرای پر وحشت بروضهٔ جاوداني رحلت فرمود گویند بعد از واقعهٔ جهانگیر سوای رخت سفید بلباس دیگر رغبت نه نمود و در مجالس شادي باختیار خود هرگز حاضر نگردید مگر باکراه خاطر و در مدت باقي حیات درغم و الم جدائي رفیق آخرت بسر برده در مقبرهٔ که در لاهور پهلوي جنت مکاني براي خویش ساخته بودند مدفون گردید - درخانهٔ پادشاه زاده محمد شجاع فرزند متولد شد مسمی بزین العابدین ساختند - سعد الله خان را از اصل و اضافه شش هزاري دوهزار سوار سرافرازي دادند - شایسته خان الماس صد و شانزده سرخ(109) فرستاده بود از نظر گذشت شانزده سرخ معیوب را تراشیده صد سرخ بی‌عیب که ماند دو لک روپیه قیمت آن نمودند - ایلچي نذر محمد خان با نامه و قطعهٔ لعل و سي اسپ و بیست شتر که قیمت جمله سي هزار روپیه شد رسیده ملازمت نمود بیست هزار روپیه بایلچي مرحمت فرمودند *

درین آوان بعرض رسید که راجه جگت سنگه مرحلهٔ عمر بپایان

---

(109) ن - رتي

رساند راجه روپ پسر اورا مورد عنایات سرفوجي و حراست قلعهٔ چوبي ساخته جاي پدر او بدو مفوض داشتند *

آخر ذي الحجه اول اسفندار ماه الهي پادشاه زاده محمد مراد بخش را با پنجاه هزار سوار و ده هزار پیادهٔ تفنگچي و تیر انداز و باندار و توپخانهٔ بیشمار بقصد تسخیر بلخ و بدخشان مرخص ساختند و وقت رخصت اضافهٔ دو هزاري هزار سوار که از اصل و اضافه دوازده هزاري ده هزار سوار باشد و یک لعل آبدار و طرهٔ مرصع مع مروارید بیش بها و دیگر عنایات مرحمت فرمودند - و امرای نامدار کار زار دیده کار طلب رزم جو را هر اول یمین و یسار مقرر نمودند و جمله با سرداران سابق همراه علیمردان خان هفت فوج و هفت سردار عمده مثل نجابت خان و میرزا خان و عبد الله خان و شیخ فرید و قطب الدین خان کوکه و ذو القدر خان و ملتفت خان که همراه هر یک هفت امیر نامی تعینات بودند قرار دادند - و از سادات رزم جوی بارهه و از راجپوتان نامدار شیر شکار هر اول و سردار مستقل ساختند - از امرا و منصبداران روشناس قابل بتعداد چهار صد و هفتاد نفر بشمار آمدند - هفت لک روپیه و دو هزار اسپ از سرکار همراه دادند که بر وقت بکار بندهاي پادشاهي آید - و حکم شد که چون هنوز هواي سرد و وفور برف درهها و راهها باعث تصدیع تردد لشکر است امرا در ملک کهکران و حسن ابدال و هرجا علف زار وافر بیابند چند روز توقف نمایند و لشکرها از راه کوتلهاي مختلف بدفعات بگذرند که بلا تصدیع عبور واقع شود - بعده که مواکب کواکب شمار در کابل فراهم آیند

قليج خان و خليل الله خان با فوجهاي خود پيش آهنگ شده نخست حصار شادمان را بعد ازان حصن غور بند را بتصرف در آورند - بعده بتسخير قندز و ديگر بلاد بدخشان باتفاق بی نفاق پردازند بعداز مفتوح گرديدن بدخشان فتح بلخ را وجه همت سازند *

چون بعرض رسيد که در ملک پنجاب از کمي آب و گرد آمدن افواج گراني غله بمرتبهٔ شده که مردم فرزندان خود را مي فروشند بلکه ذبح نموده ميخورند حکم شد دو صد روپيه را لنگر خام و پخته در ده جا يعني دوهزار روپيه را روز مره مقرر نمايند و پنجاه هزار روپيه نقد بدر ماندگان بی بضاعت رسانند و هرکه هر جا فرزند خود فروخته باشد و پيدا نمايد زر از سرکار داده فرزند مسلمان را بمادر و پدراو بدها نند *

اگرچه ميان پادشاه و شاه ايران وقت وفات شاه صفي رشتهٔ محبت گسيخته گرديده بود اما حضرت اعلی برای بقای استحکام اخلاص جان نثار خان را با نامهٔ تهنيت و تعزيت و قدري جواهر و مرصع بقيمت يک لک و پنجاه هزار روپيه و پنجاه هزار پارچهٔ کشمير و بنگالا و احمد آباد و غيره بقيمت دو لک روپيه نزد زبدهٔ دودمان مصطفوي شاه عباس روانه ساختند و در نامه معذرت اين معني که رو آوردن علي مردان خان بدين درگاه براي حبّ دولت و جاه نبود بلکه بسبب حسد پيشگان شرارت سرشت غرض پرست بود و تکليف مرخص ساختن محمد علي پسر کلان عليمردان خان که در ابتدای شروع تهمت حاسدان حسب الطلب شاه صفي فرستاده بود درج نمودند *

ذکر متوجه شدن حضرت اعلی از دارالسلطنت لاهور به کابل

هیجدهم صفر وسط فروردي از دار السلطنت لاهور رایت ظفر اثر طرف دارالملک کابل بر افراشتند - جعفر خان را صوبه دار پنجاب نمودند و اعظم خان را که التفات خان پسر او مع فوج پدر پیشتر روانه شده بود بسبب ضعف کبرسن روانهٔ کشمیر ساختند - داراشکوه را بعلت عارضهٔ بدني مع اهلیهٔ او در جهانگیر آباد گذاشتند بعد ورود حسن ابدال بنام پادشاه زاده محمد مراد بخش فرمان صادر شد که باعساکر نصرت مآثر پیشتر روانه گردد پادشاه زاده بعد ورود حکم باتفاق امیرالامرا اواخر ربیع‌الاول از پشاور کوچ نمود و چند منزل که طي نمودند امیرالامرا برای پاک نمودن راهها از برف و هموار نمودن کتلهای دشوار گذار و بستن پلها پیشتر مرحله پیما گردید - غره ربیع الثاني پادشاه از آب نیلاب عبور نمودند بعد رسیدن پشاور اگرچه اصل عمارتهاي آنجا که بدستور ایران ساخته بودند خوش ننمودند اما رستهاي بازار را که علیمردان خان موافق دستور اصفهان مسقف ساخته بکمال صفا چهار سوي بازار را بطرح مثمن بغدادي آراسته بود بسیار مرغوب طبع افتاد و فرمودند که نقشهٔ نمونهٔ آن نزد مکرمت خان ناظم دهلي که اهتمام قلعهٔ نواحدات شاه جهان آباد که مفصل بزبان خامه داده خواهد شد بعهدهٔ او بود بفرستند - هزار سوار به سعد الله خان اضافه مرحمت شد امام قلي (110) بیگ پسر جمشید بیگ از ایران آمده شرف

---

(110) ن - امام وردي بیگ

اندوز ملازمت گردید پنجهزار روپیه و خلعت و اسپ و فیل
و منصب هزاري دوصد سوار عطا فرمودند - و حکم‌شدکه امرا تایساق
بلخ پنجم حصهٔ تابین بداغ رسانند - و بسعد الله خان امر نمودند که
بمنصبداران نقدی توپخانه و احدیان و پیادها سه ماهه پیشکي از
سرکار بدهند و جمعي که جاگیردارند بآنها نیز نظر بر چهارم حصه
تنخواه نموده نقد برسانند و اگر احیانا منصبدار جاگیر نیافته باشد
چهار ماهه موافق جاگیراز تاریخ داغ پیشگي باو بدهند - و تاکید
فرمودند که سعد الله خان پیشتر رفته تا رسیدن ما زرنقد مساعدت
به بندهاي بادشاهي رسانده فارغ سازد *

مثلا شیان جاه و منصب غور نمایند که دران عهد چه خیر
و برکت بود اگر درین عصر خدا نکرده از طرف مهم ایران و توران
و هجوم غنیم هفت اقلیم خلل عظیم برخیزد بیچاره منصبداران
و جاگیر داران که بنام بي نشان گفته‌مي‌شوند و از صد نفر یک دو
صاحب طالع شاید پارچهٔ نان از منصب و جاگیر مي یافته باشند
کار باقي همه بفقر و فاقه و گدائي و خفت مي گذرد و آنها که
نام نقدي برانها اطلاق شده و یکساله و دو ساله طلب دارند بالفرض
که پادشاه برحقیقت حال و فقر و فاقهٔ آنها اطلاع واقعي یافته ونظر
برچنان مهم نموده خواهد سه ماهه و چهار ماهه منجملهٔ طلب
آنجماعه برسانند و وزرای خدا ترس حق پرست خود متوجه
شوند از عدم خزانه و سرانجام نیافتن زر و کثرت منصبداران محال
و خیال فاسد است‌که از عهده برآوردن تمنای چندین سالهٔ‌سوخته
دلان گدا پیشه که نام منصبداري برخود گذاشته اند‌توانند برآمد *

و مکرر به سعد الله خان فرمودند که اگر احدي از بندهاي پادشاهي بعلت عدم خرج و بار بردار عقب بماند باز خواست روز جزا و این زمان بعهدهٔ آن وزیر بي نظیر خواهد بود و سزاولان پیهم برای آوردن مردم و رساندن زر تنخواه از خزانه تعین نمودند - و باخبار نویسان تاکید فرمودند که رویداد بی کم و کاست مي نوشته باشند - میرزا محمد مشهدي که از سادات مشهور و خاندان ذوالاحترام و متولیان امام رضا علیه السلام بود شرف اندوز ملازمت گردیده مورد عنایات گردید - بکابل شرف نزول نموده چند روز در حویلي امیرالامرا تشریف داشته بعد اتمام تعمیر دولت خانه بقلعه تشریف آوردند *

الحال عنان کمیت تیز جلو خامه را بذکر تسخیر بدخشان معطوف مي سازد که چون هراول بکتل مسمی بطول که از کتلها قلب آن سرزمین است رسید منهیان خبر آوردند که یک کروه پائین کتل بعضي جا بارتفاع چهار ذراع و در بعضي جا تا بکمر برف دارد سه هزار بیلدار و تبردار و سنگتراش مع محصلان شدید محنت دیده تعین نمودند و چندین هزار مدد گار از دیهات جمع آوردند و سپاه که برای آساني عبور خود دامنها را بکمر زده کمر همت برای برف روبي و برف کوبي بسته بودند با هنرمندان کار شریک کار گشته در دو روز و یک شب که شب و روز با چراغان کار میکردند دو سه ذراع که شتر با بار تواند رفت کوچه بدستور پاک نموده باقي برف را کوبیدند که از بالاي آن لشکر تردد تواند نمود اما باز کار بیل و بیلدار باقي بود و راجه بتهل داس و

اصالت خان که همراه هراول بودند از اسپان فرودآمده بدره درآمده مردم‌خود را فرمودندکه راهها را چنانچه باید صاف نمایند وهرلحظه بدادن انعام ترغیب نموده بکمال خوشدلي از آنها کار گرفته در پاک و صاف نمودن راهها میکوشیدند و خود ها نسبت بنوکران کم قرار برای دلدهي دیگران در برداشتن برف از سپر و دامن زیاده کار میکردند و کار میگرفتند و تا سه پهر در اهتمام صاف نمودن برف اوقات صرف نموده هر دو سردار ها آخر روز از کتل گذشتند روز دیگر بهادر خان مع راجها و جمعي دیگر از بهادران ازان کریوه فرودآمدند و بتفاوت‌هفته تمام فوجها مع پادشاه زاده عبور نمودند - از غرهٔ جمادی الاولی لغایت هشتم شهر مذکور که آخر ماه خورداد آن سال باشد زیرکتل همه سرداران فوج و مردم اردو بهم پیوستند اما کارخانجات دران هفته نتوانست گذشت - دریں‌اوان خبر مسرت افزا رسید که خسرو خان پسر دویم نذرمحمد خان‌که در بدخشان و قندرز مي‌بود بسبب تاخت و تاراج ازبکیه که بعد از دست برد اسپ و شتر و گوسفند و غله وتمام ما یعرف خانه برعرض و ناموس‌مردم آنجا دست تعدي دراز نموده جامع مسجد را سوخته و جمعي از سادات نامي‌را بقتل‌آوردند و نذرمحمد خان‌که‌بحال خود درمانده بود خبر خسرونتوانست‌گرفت ناچار بطریق‌فرار و ایلغار با دوسه هزار خانه‌دار برآمده که خود را نزد پادشاه‌زاده رساند دریں ضمن محمد صدیق نام نوکرعمدهٔ خسرو خان مع عریضه‌که مشتمل‌بر ارادهٔ ملازمت‌خود فرستاده بود رسید و پادشاه زاده اصالت خان را فرمود که باستقبال رفته بر حقیقت مطلع شده در صورتي که ادعاي او واقعي باشد

مردم همراه و رعایا را آنجا گذاشته خسرو خان را با محمد بدیع پسر و مخصوصان او برای ملازمت بیارد بعد نزدیک رسیدن امیرالامرا پیش رفته بالای اسپ ملاقات نمود بعده که بحضور پادشاه زاده رسید محمد مراد بخش دو سه قدم استقبال کرده در بغل شفقت آمیز گرفت و دست اورا گرفته برکنار مسند خودجا داد و باظهار انواع لطف و دلجوئی و خوش خوئی اشک ملالت و عرق کربت از چشم و جبین او پاک نمود و یک قبضهٔ جمدهر مرصع و یک تفوز پارچه و نه اسپ و یک فیل با حوضهٔ نقره از طرف خود و پنجاه هزار روپیه از طرف پادشاه تواضع نمود و امیرالامرا هفت اسپ و هفت تفوز پارچه ارسال داشت و بعد تقدیم ضیافت و مهمان پرستی روانهٔ حضور ساختند - چون نزدیک حضرت اعلی رسید مرحمت خان را برای مهمانداری و آوردن او تعین فرمودند و همراه او فرمان عنایت عنوان با چهار اسپ خاصه مع زین طلا و مینا و یک پالکی و چهار دولی باساز طلا و نقره و بیست تفوز پارچه روانه ساختند و مرحمت خان نزد خسرو خان رسیده بعد رساندن پیغامهای لطف آمیز آداب ملازمت و ملاقات را تعلیم و تلقین نمود بعده که داخل دولت خانه شد بخلوتخانهٔ میمنت آشیانه طلبیده ملازمت فرمودند - خسرو بعد از تقدیم آداب عنایات پابوس بجا آورد - دست شفقت برسر و پشت او گذاشته حکم نشستن فرمودند و دل غمدیدهٔ محنت کشیدهٔ او را بانواع مرهم لطف تداوی نمودند و چارقب طلا دوزی و جیغه و شمشیر و خنجر مرصع مع پهول کتارهٔ گران بها با دیگر مرصع آلات عنایت نموده منصب شش هزاری دو هزار سوار و

دو فیل و پنجاه هزار روپیه عطا فرمودند و درحویلي خان دوران کل ما يحتاج کار خانجات از فرش و ظروف مهیا ساخته فرود آوردند *

حاصل‌کلام فوج پادشاهي‌کوچ بکوچ طي مراحل مینمودند تا از مکانهای دشوار گذار گذشته بقلعهٔ کهمرد رسیده بعضی قلاع آن‌حدود را بلا تردد تیغ و سنان بتصرف در آوردند و حارثان یک دو مکان حرکت مذبوحي نموده آخر قرار بوفرار دادند - خلیل بیگ را در قلعهٔ کهمرد گذاشتند و قباد نام قلعه دار حصار بعد دست و پا زدن بسیار با پانصد ازبک امان طلبیده باطاعت در آمد - خلیل الله خان و قلیج خان بعد بتصرف در آوردن قلعها حقیقت بحضور معروض داشتند و ازبکاني که بعد از شنیدن فرار نمودن خسرو خان خود را بقندز رسانده انواع تعدي بحال مال و عیال رعایاي مالگذار باقي مانده مي رساندند - از دبدبهٔ رسیدن مواکب کواکب شمار قطارقطار راه فرار اختیار نمودند و بعد از مفتوح شدن قندز چندین هزار رعایای برهنه ستم کشیده که پارچهٔ ستر هم بربدن بعضی نگذاشته بودند شکر مقدم گویان نزد پادشاه زاده آمدند از راه ترحم یک لک خاني و چهار صد درعه پارچهٔ نیمه نمد بآن جماعه مرحمت فرمودند - دریں ضمن نامهٔ حضرت اعلی که بطریق پند و نصائح و اثبات تقصیرات به نذر محمد خان نوشته نقل آن نزد پادشاه زاده فرستاده درج نموده بودندکه بعد دریافت مضمون نزد نذر محمد خان روانه نماید رسید - مضمون نامه آنکه مخفي نماند اولا ابتداء تقصیر عمده که ازو سر زده آنست که در ایام شورش سلطنت جنت مکاني تعدي و بیرحمي که ازان مست بادهٔ

غفلت در خرابي ملک و مال و رعاياى سرحد کابل بظهور آمد تا دور آخرت بر صفحهٔ روزگار ثبت خواهد ماند - بعده که از خواب غفلت بهوش آمده خواست که از ارسال رسل و رسائل عذر آميز التماس عفو جرائم بميان آرد چون زبان و دل او با هم موافق نبود با وجود اين همه اظهار ندامت و خجالت و ادعاي اطاعت آنچه باو اعلام نموديم در اجراى آن اغماض صريح نمود - چنانچه در باب وقاص حاجي که پناه بحضرت ما آورده در جرگهٔ بندهاي پادشاهي درآمده بود بعد رسيدن حاجي منصور سفير بزباني پيغام نموديم که فرزندان و ناموس وقاص حاجي را بلا آفت جاني و مالي روانه حضور سازد و آن بد عاقبت برخلاف آن بعمل آورده چندان کار و عرصهٔ زندگاني بر عيال او تنگ نمود که منکوحهٔ او با دختر خود را مسموم ساخت - و وقاص حاجي از شنيدن آن بيمار گشته بر بستر غم و غصه همدوش مرگ گرديد - سبحان الله از بزرگي و نجابت ذاتي و رويهٔ خردمندان تا طريقهٔ گمراهان روز ازل اين تفاوت دارد که در ايامي که مير خليل الله يزدي با پسر خود ميرميران از شاه عباس آزرده گشته بطريق فرار نزد جنت مکاني آمد و براي طلب اصالت خان و خليل الله خان نبيرهاى خورد سال که بسبب صغرسن و تفرقهٔ روزگار با خود نتوانست آورد جنت مکاني مصحوب خان عالم بشاه عباس نوشت آن زبدهٔ دودمان مصطفوي بر گزيدهٔ خاندان مرتضوي آنها را با سر انجام ضروري باعزاز تمام روانه ساخت - و اين معني باعث مزيد التيام مودت و وداد گرديد - وهمچنان بعد رو آوردن عليمردان خان باين درگاه که براي محمد علي پسر کلان او

که نزد شاه ایران بطریق یرغمال بود نوشتیم بلاتوقف روانه نمود * ع *

ببین تفاوت ره از کجا ست تا بکجا

معهذا بخاطر ما رسیده بود که اگر آن شوریده طالع رو باین جناب آرد باعانت او کوشیده دست شرظالمان و شریک دولتان او از و کوتاه نموده فوج شایسته برای محافظت بدخشان نزد او فرستیم - الحال هم هیچ نرفته اگر برهنمونی طالع قدر عنایات سابق و لاحق ما دانسته رجوع باین درگاه آرد زیاده برین ندامت نخواهد کشید و ملک بر ومسلم خواهد ماند والسلام *

امیرالامرا نامه را مصحوب اسحاق بیگ بخشي کابل نزد نذر محمد خان روانه ساخت - چون لشکر بمکان ریگ بوم که سه منزلی سر زمین بلخ است و دوازده کروه نام آب وعلف پیدا نیست رسید اکثر چهار پای لاغر و آدمهاي کم بضاعت شکم پرور هلاک شدند - و نذر محمد خان بعد رسیدن نامه از راه حیل و چاپلوسي باحترام تمام گرفته بعد مطالعه باظهار بشاشت شکر عنایات پادشاه مقابل تقصیرات عظیم خود بزبان آورد و گفت که الحال دانستم که از دست جور پیشگان حق ناشناس ناسپاس رهائي خواهم یافت و تمام ملک را باشد رضا تسلیم پادشاهزادهٔ والاقدر نموده خود را بخدمت پادشاه خطا بخش جرم پذیر خواهم رساند - و بدستگیري آن کعبه و قبلهٔ مقصود زاد و راحلهٔ کعبة الله حاصل نموده روانهٔ بیت الله گردم - و جواب نامه را موقوف باظهار زباني بالمشافهٔ پادشاه زادهٔ داشت - و محمد اسحاق در ظاهر بر جواب باصواب نذر محمد خان مشعوف گشته چون او را تا رسیدن پادشاه زاده نگاه داشته حقیقت

را معروض داشت اما در باطن ترسان بود که مبادا از غدر ازبکان خونخوار ضرر جاني و مالي باو رسد - و مکرر در عرضه داشت پادشاه زاده التماس زود رسیدن نمود - بعده که پادشاه زاده نزدیک آستانهٔ شاه مردان(111) رسید نذرمحمد خان جوجک بیگ نام ازبک معتمد را نزد بادشاهزاده فرستاده التماس دو سه روز مهلت درمیان آورد چون پادشاه زاده و امیرالامرا آنرا خدعه و دفعهٔ فراهم آوردن لشکر دانستند آن روز پانزده کروه راه طی نموده دوکروهي بلخ رسیده فرود آمدند و اسحاق بیگ باستقبال آمده آنچه شنیده و دیده بود معروض داشت و بهرام خان و سبحان قلیخان پسران نذرمحمد خان باجمعي از امرای خود برآمده وقت نماز مغرب بطریق استقبال بي آنکه از آمدن خود اطلاع دهند داخل اردو شدند - بعده که نزدیک خیمهٔ اصالت خان رسیدند بپادشاه زاده خبر رسید چون هنوز بسبب قطع مسافت دور و در رسیدن سواري جریده بطریق ایلغار فرش درون خیمه نشده بود پارهٔ درمنزل اصالت خان توقف ورزیدن ضرور گردید بعده که پادشاه زاده طلبید امیرالامرا تا بدر دولت خانه پیشوا رفته اندرون آورده بر سوزني که متصل مسند انداخته بودند اشارهٔ نشستن فرمودند و بعد استفسار احوال کلمه و کلام صحبت التیام بزبان آورده گفتند که بخان بگویندکه از پیشگاه جاه و جلال لشکر عدو و مال براي امداد و اعانت آن ذوالاقبال و گوشمال بي ادبان خسران مآل تعین شده که هر گونه امدادي که مطلوب باشد بعمل خواهد آمد -

---

(111) ن - آستانهٔ امام •

و خلعت و خنجر مرصع و اسپان با زین طلا بهر دو برادر و خلعت بهمراهان داده رخصت فرمودند روز دیگر که بیست و هشتم شهر جمادی الاخره سنه هزار و پنجاه و شش باشد پادشاه‌زاده با امیرالامرا و دیگر امیران لشکر بکمال استقلال و جاه و جلال سوار شده رستم خان را با قلیج خان مامور نمود که بقلعهٔ بلخ رفته متعرض حال و احوال نذر محمد خان نشده بضبط مداخل و مخارج و تیمارداری زیردستان و پرداخت حال پر ملال رعایا پردازند - و خود از کنار شهر گذشته بیرون شهر نزول نموده به نذر محمد خان پیغام دادند که مشتاق صحبت گرامی دانسته هرگاه و هرجا دماغ وفا نماید و بهتر دانند آگاهی دهند که استقبال ملاقات نموده مهمان همدیگر باشیم و صحبت داریم - نذر محمد خان دل و حوصله باخته که از عدم قبول مهلت زیاده متوهم و بیدماغ شده بود معهذا چشم آن داشت که پادشاه زاده یکسر بخانهٔ او رفته فرود آید و از باختن عقل استقبال ننموده تهیهٔ ضیافت گرفته بود - از رسیدن پادشاه زاده بدان استعجال و برون فرود آمدن و تعیین نمودن امر ابرای بندو بست زیاده از سابق بر ملال خاطر پر ملال او افزود از روی افسرده خاطر جواب عذر آمیز داد - از انکه طاقت مقابله نداشت عنان حوصله از دست داده قرار عار فرار و گذاشتن مال و عیال بدست خصم بر خود داده زن و فرزند را در قلعه باد و پسر باسم بهرام و عبدالرحمن و سه چهار دختر گذاشته شهرت بر آمدن خود بباغ مراد بقصد سرانجام ضیافت داده راز دل با همدمان ظاهر نساخته کمر مرصع که از لعل گران بها داشت بر کمر بسته قدري جواهر و مرصع آلات و اشیاي باظهار پیشکش

نمودن - پادشاه زاده با خود گرفته و در خلوت رفته زره و جامهٔ مکلف بران پوشیده سبحان قلي و قتلق محمد پسران را با چندي از بکان و غلامان پخته کار با خود قسمي که شهرت نیابد گرفته وقت ظهر از خانه برآمده بباغ مراد نارسیده بنامرادي راه فرار اختیار نمود چون پادشاه زاده در نوشتن عریضهٔ مبارک باد و روانه نمودن بخدمت پادشاه مصحوب شمس الدین بني مختار مشغول گردید و همه امرا و لشکر در فرح و شادي آنکه بی استعمال تیغ و سنان پای تخت بلخ مفتوح گردید مستغرق بودند - و رستم خان و قلیج خان به نسق ضروري شهر مشغول گردیدند و نذر محمد خان بامردم جز و متفرقه بدان شهرت با سرانجام ضیافت برآمد - و وقتي که مردم پادشاهي خبر دار شدند و بعرض پادشاه زاده رسید از یک پهر زیاده فاصله گذشته بود بادشاه زاده بعد از اطلاع بر غفلت امرا و خود تاسف بسیار خورده بسبب آشوب شهر تازه به تسخیر درآمده سوار شدن خود و تعیین امراي کلان مصلحت ندانسته بهادر خان را با اصالت خان و گروهي از نوکران رو شناس خود بطریق استعجال بتاکید تمام برای تعاقب او رخصت نمودند - و راجه روپ سنگه و غیره سه سردار راجپوت از راه کارطلبي واظهار فدویت بی آنکه مامور گردند پیش قدم بهادر خان و بهادران دیگر گردیدند - درین آشوب و هنگامهٔ تازه که امراي پادشاهي بضبط اموال آن سر گشته بادیهٔ حیرت چنانچه بایست نتوانستند پرداخت - پارهٔ مال پایمال حادثه و تاراج رفت چه از تاراجیان لشکر و چه ازازبکیهٔ خون آشام شهر تا شام هرچه توانستند و آنچه یافتند بغارت بردند - روز

دویم که مردم معتمد برای گرد آوري مال و زجر و توبیخ مردم لوت مال تعین شدند - و خزانه وجواهر آلات و غیره بتعداد ضبط در آمد جمله دوازده لک روپیه را مرصع آلات و غیره و دو هزار و پانصد اسپ نر و مادیان و سه صد شتر برآمد - غرهٔ جمادي الاخری که روز جشن جلوس سال بیستم بود سکه و خطبه بنام نامي شاه جهان در بلخ زده و خوانده شد *

در شاه جهان نامه درج شده که از امساک و دنائت طبع نذر محمد خان گدا سرشت موافق ضابطهٔ سررشته دار جواهرخانه و توشک خانه و کارخانجات و مکالید صنادیق نزد خود نگاه میداشت و بصحت پیوسته که در ایام استقلال زیاده از هفتاد لک روپیه نقد و مرصع آلات نداشت که از ان جمله پانزده لک روپیه در حادثات سابق بتاراج رفت و قدري که توانست با خود برد *

القصه بهرام و عبدالرحمن پسران نذر محمد خان را با رستم خان نبیرهٔ ولد خسرو که نزد عیال مانده بودند دستگیر ساخته مردم معتبر بر سر از واج و دیگر وابستهای او تعین نمودند - مجموع محصول آن دیار در ایام امنیت یک کرور شاهي که بخاني نیز زبان زد است و روپیه را چهار شاهي داد و ستد مي شود بضبط مي آمد از انجمله شصت لک شاهي حاصل بلخ باقي از بدخشان بوده و آخر از نفاق از بکیه و تعدي پسران نذر محمد خان بجائي رسیده بود که از قلعهٔ بلخ برآمدن متعذر مینمود - تا بضبط ملک و لشکرکشي چه رسد اما آنچه از تعدي وظلم او بحال رعایای

ملک خود و ولایت نواح او رسیده مکافات آنرا دید و کشید * ع *

آنرا که چنان کند چنین آید پیش

گویند محصول ولایت ماوراء النهر که سمرقند و بخارا و تاشکند و اورکند و غیره باشد بتقسیم امام قلي‌خان برادر کلان نذرمحمد خان آمده بود باوجود وسعت زیاد با حاصل توران برابر بود اگرچه در ابتدا نذر محمد خان پرداخت و سعي در آبادي ملک نموده در افزوني محصول نسبت بما وراء النهر آنچه بایست کوشید اما آخر موافق روبهٔ سلطان محمد تغلق که تمام ممالک محروسهٔ هندوستان را بتصرف آورده از ظلم و بیداد زود بباد فنا در داد بعمل آورد

* بیت *

اگر بایدت شوکت سروري * دل زیر دستان بدست آوري
اگر بایدت دولت و عزو ناز * باحسان دل دوستان جمع ساز

وجه تسمیهٔ ماوراء النهر که از توران جدا مي نویسند آنست که مابین‌هردو ولایت آب کلان باسم‌جیحون که آمون نیز نامند درمیان است دو امیر عمدهٔ آن ملک که دیوان بیگي یعني وزیر و اتالیق که بجاي‌وکیل مطلق باشد میباشند مواجب‌آنها از سه لک‌خاني که مراد از هفتاد هشتاد هزار روپیه باشد زیاده نمي باشد و نوکران عمدهٔ دیگر برین قیاس *

ذکر سوانح سال بیستم از جلوس مطابق

سنه هزار و پنجاه و شش هجري

جشن آغاز سال بیستم جلوس مطابق سنه هزار و پنجاه وشش بآئین لوازم تهنیت فتح موافق سرانجام سفر صورت اتمام گرفت

و در همان ایام بزم جهان افروز شمس الدین بذي مختار از نزد پادشاه زاده محمد مرادبخش با کلید و مژدهٔ فتح بلخ و فرار نمودن نذر محمد خان بطریق ایلغار رسیده باعث عیش دو بالا گردید - منصور حاجي که سابق از طرف نذر محمد خان نزد حضرت اعلی مورد عنایات گردیده مرخص شده بود و درینولا حراست یکی از قلعهای سرحد باو تعلق داشت عرضداشت مبارکباد باظهار رسوخیت و طلب قلعه‌دار و ارادهٔ ملازمت خود نوشته بخدمت پادشاه زاده ارسال داشت در جواب نوشتند که تا رسیدن قلعه دار خبر دار باشد بعده حراست آنجا را بسعادت خان نام مقرر ساختند - و منصور حاجی بحضور رسید خلعت مع مرصع آلات و فرمان آفرین و تحسین بنام پادشاهزادهٔ و امیر الامرا صادر فرمودند - سعد الله خان را هزار سوار اضافه مرحمت نمودند - ملا علاء الملک که از علم اختر شناسي بهرهٔ داشت و فتح بلخ را بقید ماه و سال نوشته داده بود باضافهٔ پانصدي مفتخر گردید •

کلمهٔ چند از حادثات آوارگي نذر محمد خان و جمعي که تعاقب آن نموده بودند بزبان قلم میدهد - بعده که بهادر خان و اصالت خان مع جمعي از سادات و افغانان و راجپوتیه که برای ظاهر ساختن جوهر جلادت خود بي اذن رفاقت نموده بودند در تعاقب نذر محمد خان همه جا نشان جویان و پاشنه کوبان طي مسافت دشت پروحشت مي نمودند - اما ازانکه روزی که بر آمدند هفده هیجده کروه زمین ریگ بوم طی نموده جائي افتادند که در شب تار راه گم کردند و اسپان را علف و جو میسر نیامد و روز

دیگر هم چند انکه راه رفتند نشان از جاده وآب نیافتند اسپان مانده شدند و سواران را طاقت ره نوردی نماند و راجپوتان که از آمدن خود در دل پشیمان گشته بودند در ظاهر بتقاضای غیرت قدم از همراهان عقب نمی گذاشتند و از ملاحظهٔ انتشار و نمودار گردیدن ازبکیه شب و روز آرام خورد و خواب برآنها حرام گشته بود و از شدت گرما که آتش از آسمان می بارید و آب نایاب بود بکمال حرج و تصدیع دست از تعاقب بر نمی داشتند - و بهیئت مجموعي بادیه نوردی مینمودند - تا آنکه باثر آبادي رسیده خبر شنیدند که قریب ده هزار ازبك با نذر محمد خان فراهم آمده بودند چون از جمله صحرا نشینان اکثر از ملاحظهٔ تاراج رفتن مال و عیال که همراه گرفته رفاقت نموده بودند آخر از شنیدن نزدیک رسیدن فوج هندوستان با مال و عیال که باخود برداشته بودند از نذر محمد خان جدا شده رو بغارها و کوههای قلب گذاشتند - الحال قریب چهار هزار سوار برفاقت دیوان بیگي واتالیق و ابراهیم بکاول و محمد امین کتاب دار بااوماند ه اند و از شنیدن رسیدن فوج مستعد کارزار گشته اند - بعده که مبارزان صحرا نورد و بادیه نوردان شیر نبرد نزدیک بفوج نذر محمد خان رسیدند - از بکیه یکبارگي نمودار شده بخانهٔ کمان در آمدند - و ازین طرف نیز صدای دارو گیر بلند گردید - و شروع بسر دادن بان وتفنگ نمودند - و از غرش بانهای آتش فشان و باریدن گولهٔ جان ستان تزلزل تمام در فوج ازبکیه راه یافت - و بعد کشته شدن جمعي از هردو طرف نذر محمد خان هزیمت خورد - بعضي ازبکان که درجنگ بگریز و بزدن تیر باز گشت جرأت مي نمودند قتیل و اسیر گردیدند -

و بسیاری زخمی گشته و نگشته ترك رفاقت نمودند - و آن سرگشتهٔ بادیهٔ حیرت باچند نفر که رفیق شفیق روز بیکسي او مانده بودند مع غلامان که مجموع بهزار کس نمیرسیدند عنان مراجعت طرف اندجان معطوف داشت - و بعضي مفسده پیشگان واقعه طلب در چنان وقت آشوب سبحانقلي خان را از نذر محمد خان جدا ساخته باخود گرفته جانب بخارا گریختند و فوج پادشاهي تاآخر روز تعاقب نموده شب در هشترخان(112) فرود آمدند و اسپ و شتر وگوسفند بسیار مع اقمشه که ازبکان تاراج نموده در وقت فرار باخود گرفته بودند و باز در راهها که عرصه بر آنها تنگ میگردید مي انداختند فراهم آوردند - آن شب از طرف شیر و گوشت و رخت خواب تنعم نمودند و از آنجا جرأت پیش رفتن در خود نیافته حقیقت را معروض داشتند - بعد عرض رسیدن مورد عنایات گردیده مامور بمراجعت نمودن گشتند - درین آوان چون پادشاه زاده خلیل الله خان را نیز با فوج گران بسرداري کل افواج سابق و حال پادشاهي برای تعاقب نذر محمد خان تعین نموده بود از شنیدن هزیمت یافتن نذر محمد خان و ارادهٔ معاودت فوج سابق که درین ضمن از تسلط و اختیار زیاد علیمردان خان و ناخوش آمدن وضع و آب و هوای آن ملک و رهنموني بعضي هوا خواهان نا عاقبت اندیش دل بادشاه زاده از ماندن آن ولایت کشید حکم برای مراجعت خلیل الله خان فرستاده بحضور عرضداشت نمود که این غلام امیدوار است که

---

(112) ن - شیرخان •

سرداري اين ملک نو مفتوح و فوج بديگري مقرر شود بنده را طلب حضور نمايند - بعد عرض برخاطر پادشاه گراني نمود - درجواب فرمان صادر شد که قبل از فتح بر زبان ما گذشته بود که هرگاه از فضل واهب بی منت ملک بلخ و بدخشان بتسخير در آيد بآن نور چشم عنايت خواهم نمود - الحال که از عنايت ايزد متعال آرزوي ديرينۀ اين خاندان برآمده هنوز که نسق قلعجات و آبادي ملک ويران گشته و تسلي رعاياي دل شکسته و تعيين حکام و اهتمام تهانه بندي صورت نگرفته اين ارادۀ بيجا باعث زياده افسرده ساختن دلهاي تباه رعايا و سپاه و همه سکنۀ آنجا خواهد گرديد - خصوص چغتۀ اخلاص آثار که از مدت قرنها بدعا از خدا اين آرزوي دل مي خواستند نهايت ملول خاطر خواهند گشت صلاح دولت درين است که چند گاه بعيش و عشرت در انجا فرمان فرمائي نمايد - باوجود رسيدن اين جواب عنايت آميز عتاب اثر پادشاهزاده راضی بماندن آنجا نگشته مکرر استعفا نوشت - بلکه قبل از رسيدن جواب استعفا خليل الله خان را بلخ سپرده پيشخانه را بيرون زدن فرمود - از ظهور اين نافرماني نهايت باعث مزيد گراني خاطر بادشاه گرديد - و پادشاه زاده را بتغيير منصب و جاگير معاتب ساختند - و سعدالله خان را فرمودند که بتعجيل تمام خود را رسانيده اگر تواند پادشاه زاده را به پيغام نصيحت آميز معقول ساخته از راه خطا بشاهراه هدايت باز آرد - و در صورتيکه داند حرف شنو نيست اصلا بديدن او نرفته امرا را نيز از مجراي او ممنوع سازد - و در تسلي و جذب قلوب شرفا و اعيان آن ديار کوشيده رعايا را استمالت نموده از دست اندازي

زبر دستان مامون سازد - و بهادر خان داود زئي را براي تاديب زبر دستان و حراست مال گذاران و اصالت خان را براي پرداخت و نسق مالي در بلخ مستقل ساخته بمبالغه از زبان ما ارشاد نمايد که نظر بر آباد ساختن ملک و پرداخت رعايا هردو باتفاق بي نفاق در سرانجام کارها کوشند و اگر نجابت خان که في الحقيقت وارث ملک است خواهش حکومت و ماندن آن ولايت داشته باشد باختيار او واگذارد - و رستم خان را باندجو (113) و قليچ را بدخشان مقرر سازد و از بندهاي معتبر بر کان لعل برگمارد - و برعايا آنچه تقاوي مطلوب باشد داده در آبادي ملک و يران کوشد - و سه ماهه بمنصبداران و احديان پيشگي رسانده سرگرم جان فشاني سازد - و ديگر نصائح و ارشاد براي جاري ساختن سکهٔ روپيه و برانداختن رواج شاهي و غيره نمودند - وفرمودند که حقيقت را پيهم برنگارد - و منصور حاجي همان روز که آمده ملازمت نمود بمنصب دو هزاري هزار سوار و به صدارت بلخ سرافراز گرديد - باميرالامرا حکم رفت که بعد رسيدن علامي سعدالله خان ببلخ خود را بقندز براي تنبيه ازبکان رسانده بعد گوشمال دادن آن بدسگالان بکابل تعلقهٔ صوبهٔ خود مراجعت نمايد - و بيست و پنج لک روپيه براي سپاه متعينهٔ بلخ روانه نمودند - و سعد الله خان خودرا به پانزده روز به بلخ رساند - اول پادشاه زاده را پيغام نصيحت آميز رسانيد چون مفيد نيفتاد بامرا حکم رساند که بخانه و بمجراي پادشاه زاده نروند - و در همه باب موافق

---

(113) ن - اندخو •

حکم کار فرما گردید - و در اجرای سکهٔ روپیه و اشرفی و برانداختن رواج خانی که از مس مغشوش مسکوک می ساختند و بوزن نقره داد و ستدمی نمودند بموجب حکم تاکید تهدید آمیز بسیار بکار برد - و همگی بیست و پنجروز در انجا مانده آنچه ازان مجموعهٔ کمالات و کاردانی موافق ارشاد حضور پرداخت ملک و گرد آوری رعایای متفرقه بظهور آمده بتفصیل آن قلم را رنجه داشتن بطول کلام منجرمیگردد - و راجه روپ سنگه را که پادشاهزاده در قندز گذاشته بود و جمعی از قوم ازبکان که بالمانیان زبان زد بودند باراده گذشتن از آب آمون که سد راه آن طائفهٔ بدمعاش همان آب است بر راجه هجوم آوردند و راجه در مقابل آنها تردد نمایان نموده باوجود بکار آمدن مردم بسیار و مکرر غالب و مغلوب گردیدن طرفین که محاربات صعب اتفاق افتاد هر بار آنجماعه را هزیمت داده تا رسیدن امیر الامرا که بموجب حکم خود را رسانده بتادیب آن گروه بد عاقبت پرداخت کار زار های رستمانه از راجه بظهور آمد - و در کولاب نیز خطبه بنام شاه جهان صاحبقران ثانی خواندند - و طرف اندجو نائرهٔ فساد المانیان خون خوار مردم آزار بلند گردید - و بآب شمشیر آبدار بهادران رزم جو فرونشست - آنچه در ایام شورش فساد ازبکیه و المانیان بدنهاد دون نژاد دران ضلع روداد در شاه جهان نامه درج است - اگر بتحریر عشر عشیر آن پردازد سر رشتهٔ اختصار از انتظام می افتد - حاصل کلام از طرفین کوشش و کشش بسیار بروی کار آمد - و چندین هزار المانیان زیر تیغ آمدند - و آن بد نژادان نیز در خون ریزی کمی ننمودند . و پادشاه زاده بحضور روانه گردید *

بعده بعرض رسید که نذر محمد خان بایران روآورده میر عزیز نام را
که سابق نزد نذر محمد خان بسفارت رفته بود مع نامهٔ شفقت آمیز
مملو از نصائح انشا کردهٔ سعد الله خان نزد آن ره نورد بادیهٔ نا کامی
روانه ساختند حاصل مضمون آنکه اگرچه ارادهٔ لشکر فرستادن ما بآن
دیار بجز آن نبود که از بکان فتنه جو و المانیان زشت خو را که در
همه اکناف و اطراف بلاد عالم از رویهٔ ناهنجاری و جور و خون خواری
و ظلم و بیداد آن گروه پناه بجبار حقیقی می جویند تنبیه نموده آن
دیار موروثی آن فرازندهٔ مسند عزو تمکین را با وجود ظهور تقصیرات
بروی بحال داشته فوجی برای امداد و اعانت او در بدخشان
گذاشته پای تخت خود را مراجعت نمائیم - اما آن عقل و هوش
باخته برهنمائی بدخواهان و محض وهم مرحله پیمای آن سمت گشته
و فرزندان و عیال و ناموس خود را اینجا گذاشته اگر یکی از معتمدان
خود را روانه نماید آن حجله نشینان سراچه عصمت را باحتیاط
سرانجام راه نموده همراه او روانه سازد - و الا وجه معاش درخور حالت
هر یکی مقرر نماید - و در ظل عاطفت خود نگاه دارد - بعد ازانکه میر
عزیز از راه فرات داخل سرحد عراق گردید و شنید که او بصفاهان
رسید خود را مع مکتوب جان نثار خان ایلچی که نزد شاه میرفت
باصفهان رساند - آنجا رسیده خبر شنید که نذر محمد خان از سودا
مزاجی چون بخت خود باز بطرف خراسان براه فرات برگشته - میر
عزیز خواست او نیز مراجعت نماید - شاه عباس اطلاع یافته مانع
آمده فرمود که اغلب نذر محمد خان از راه جنون و آشفته دماغی
که علاوه حال او گشته با او سلوک معقول نخماید - بهتر آنست که

تا رسیدن جان نثار خان در انجا مانده حقیقت بحضور بر نگارد و موافق حکم که رسد بعمل آرد - بعد رسیدن عریضهٔ میر عزیز مصلحت شاه ایران پسند رای صائب افتاد و حکم مراجعت میر عزیز صادر گردید - بیست وپنج لک روپیه نزد شاه بیگ خان قلعه‌دار غور روانه ساختند که بابیست و پنج لک روپیهٔ سابق بسپاه رساند - پادشاه‌زاده محمد مراد بخش بعد رسیدن حضور از داخل شدن کابل و ملازمت ممنوع گردید - و حکم شد که بعد کوچ رایات به پیشاور رفته اقامت نماید - خلیل الله خان و دیگر بنده‌های پادشاهی متعلقان نذر محمد خان را بحضور آوردند - روز دیگر بهرام و عبد الرحمن هردو پسر و رستم خان پسرخسرو را بملازمت مشرف فرموده بهرام را بعطای خلعت و چارقب زردوزی و جیغه و خنجر مرصع و پهول کتاره و دو اسپ خاصه و فیل و منصب پنجهزاری هزارسوار ویک لک شاهی مفتخر ساختند - عبد الرحمن و رستم را نیز بانواع عنایات نواخته بسبب صغر سن صد روپیه یومیهٔ هریک مقرر فرمودند - و برای تربیت به پادشاه‌زاده دارا شکوه سپردند و زوجه ودختران نذر محمد خان را بیگم صاحب نزد خود طلبیده بلطف بی پایان‌گرد کربت از چهرهٔ آنها رفته هریک را خلعت و زیور عطا فرموده برای هرکدام مکان و یومیه مقرر نموده دلاسا نمودند - و فرمودند که هرجا که نذر محمد خان باشد شماها را خواهم رساند - و فرمان طلب پادشاه زادهٔ محمد شجاع از بنگالا و محمد اورنگ زیب از احمد آباد به یلغار فرستادهٔ بتاکید طلبیدند و صوبهٔ بنگالا باعتماد خان صوبه دار بهار ضمیمه ساختند و صوبهٔ گجرات به شایسته خان مقرر فرمودند و شه نواز

خان را از تغییر شایسته خان صوبهٔ مالوا داده سرکار جونپور از تغییر شه نواز خان بمیرزا حسن صفوي عطا فرمودند - سعد الله خان از بلخ یلغار نموده آمده ملازمت نموده باضافهٔ هزار سوار که از اصل و اضافه شش هزاری پنج هزار سوار باشد مفتخر گردید •

نهم شعبان از دار الملک کابل بدار السلطنت لاهور متوجه شده پسران و متوسلان نذر محمد خان را پیشتر روانه ساختند - به سعد الله خان فرمودند که نامهٔ اتحاد بیان مبني بر ذکر فتح بلخ و بدخشان بشاه عباس بر نگارد - و یک قبضهٔ شمشیر مرصع مع پرتلهٔ گران بها و خنجر مرصع بابت ضبط اموال نذر محمد خان که از جملهٔ مرصع آلات و جواهرخانهٔ او همان ضرورةً قابل ارسال بود و آنهم اصل از جملهٔ فرستادهای شاه جهان بوده بطریق شگون نشان ولایت تازه مفتوح گشته مصحوب ارسلان بیگ روانهٔ ایران ساختند - فقرهٔ چند منجملهٔ مضمون آن نامه بنگارش می آید •

چون درین هنگام سعادت انجام بمسامع حقائق مجامع رسید که فرقهٔ طاغیهٔ خاطیهٔ ازبکیه در بلخ و بدخشان سر از گریبان عصیان بر آورده چشم از باز پرس روز معاد و سطوت رب العباد پوشیده دست باطل پرست از آستین جور و جفا برآورده پا از جادهٔ انقیاد والي خود بیرون نهاده کار برو تنگ ساخته مصدر اداهاي ناهنجار و بي اعتدالي دور از کار گشته اند - و ضعفاي آن اماکن و غرباي آن مساکن پا مال حوادث و دستخوش وقائع گردیده و عرض و ناموس مسلمین بباد فتنه رفته و امن و امان بالکل منعدم گشته و کار بجاي رسیده که از سادات اهل بیت نبوت که

قرة العين رسالتند و بضعهٔ بتول زهرا و فلذهٔ بطحا که محبت اینان اجر تبلیغ اوامر و نواهي و مژده ابلاغ احکام الهي است جمعي کثیر و غفیر بقتل رسیدند تا بدیگران چه رسد - ازانجا که باقتضاي حمیت دین مبین و حمایت ملت متین و ترحم بحال مسلمین نصاب مکنت و شکر نعمت قدرت که ایزد بیهمال و دادار بیمثال بفضل کامل و لطف شامل باین مشمول عنایت خود آرزاني داشته و داد دهي مظلومان و فریاد رسي ستم رسیدگان بر ذمهٔ همت والا فطرت علیا لازم و متحتم است عنان نیت حق طویت و عزیمت حقیقت سریرت هیجدهم شهر صفر ختم الله بالخیر و الظفر از نوزدهم سال جلوس میمنت مانوس بهمعناني ظفر و همرکابي نصرت از دار السلطنت لاهور بصوب مقر دولت و اقبال دار الملک مجد و اجلال کابل معطوف و مصروف گشت و اواخر ربیع الثاني بمبارکي و نصرت قرین فتح و فیروزي گردیده دار الملک مسطور از پرتو ماهیچهٔ اعلام لامعه فروغ تازه یافت - ازانجاکه لشکر گران بیکران در خور این دولت روز افزون خدا داد و سر انجام فرا خور این شوکت ابد پیوند ازل بنیاد از توپخانهٔ سنگین و خزانهٔ خارج از قیاس و تخمین بسرداري فرزند سعادتمند کامکار مؤید منصور بختیار قرهٔ باصرهٔ دولت غرهٔ ناصیهٔ حشمت نور حدیقهٔ شوکت ثمرهٔ دوحهٔ جلادت پادشاه زاده محمد مراد بخش تعین فرمودیم با آنکه راهها از کثرت نشیب و فراز جبال و درههاي بیمناک و بسیاري کریوه و مغاک دشوار گذار بود در گذر طول برف بمرتبهٔ که نظر تند در عبور آن کندي مي نمود بیلداران چابک دست و گوله

اندازان چالاک و چست مع مبارزان نصرت شعار جلادت کیش و مجاهدان فیروزي آثار سبقت اندیش که جانبازي در راه خدیو حقیقي و خداوند مجازي سرمایهٔ حصول سعادت نشأتین دانند و معرکهٔ رزم را در تقدیم خدمت ولي نعمت محفل بزم شناشند راهي را که چون صراط باریک بنیاد ودقیق بود خبرنکرده و انتظار نبرده برف را بجمدهر وخنجر کندیدند و بدست و سپر و دامن برداشتند و داخل ملک ولایت بدخشان گشتند - و خسرو سلطان خلف نذر محمد خان التجا باین درگاه آسمان جاه که پناه عالمیان است آورد - چنانچه امروز درین حضرت بانواع عنایات و خصوصیات کامیاب است - و لشکر ظفراثر قلعهٔ قندز را که حاکم نشین بود و قلعهٔ کهمرد را سر سواري مفتوح ساختند و قلعه داران اسیر گردیدند - و دیگر قلاع و بقاع مملکت مسطور نیز بتصرف اولیاي دولت قاهره در آمد پادشاهزادهٔ عالیقدر بعد از فتح ولایت بدخشان بسرعت تمام متوجه بلخ گردید از بکیه تاب صدمات شیران بیشهٔ وغا نیاورده از جمیع اطراف ره سپرد وادي فرار گشته آنروي آب آمون زدند - نذر محمد خان که نه راي ستیز و نه طاقت محصون گردیدن داشت درحیني که پادشاه زاده با عساکر فیروزي اثر بنواحي بلخ رسید پسران خود را برسم پذیرهٔ آن نو باوهٔ بوستان سلطنت با مکتوب مشتمل برخواهش طواف حرمین شریفین فرستاده و آن والا گهر بآئین پسندیده سلوک نموده به تسلي و دلدهي و دلداري کوشیده آنها را رخصت انصراف پیش پدر داد - اما فرداي آن که حوالی شهر بلخ مضرب خیام نصرت گردید خان از استیلاي وهم و توهمات بیجا تمام عیال

و اطفال و مال و منال اندوختهٔ مدة العمر گذاشته و سبحانقلي و قتلق پسران را که دران وقت حاضر بودند همراه گرفته دیگرانرا بجهت عدم حضور گذاشته و اطلاع نداده سراسیمه وار با معدود چند از بلخ برآمده رو بدان آستان آورده - پیداست که آن نقاوهٔ دودمان اصلاب طیبین و سلالهٔ اسلاف طاهرین چنانچه مهین برادرش را باعزاز رخصت حرمین شریفین نموده بودند خان مشقت دیدهٔ تعب کشیده را نیز که خواهان این سعادت است باحترام تمام دستوري طواف اما کن متبرکه خواهند داد - هزار شکر کار ساز بنده نواز که تدبیرات این نیازمند درگاه را بتقدیرات خویش موافقت بخشید - الله تعالي چنانچهٔ این فتح نمایان را که کار نامهٔ پادشاهان روزگار است برین نیازمند مبارک گردانید فتح سمرقند و بخارا را نیز نصیب گرداند آمین رب العالمین ٭

بعد رخصت ارسلان بیگ کوچ بکوچ متوجه دارالسلطنت شدند - مبلغ ده لک روپیه روانهٔ غوربند نمودند - اوائل رمضان از آب نیلاب عبور واقع شد - محمد محسن کرماني که از ملازمان عمدهٔ جاني خان قورچي باشي ایران بود بعد از قتل جاني خان از اصفهان آمده ملازمت نمود - بعطاي شش هزار روپیه و خلعت و اسپ سرافرزي یافت - مبلغ بیست لك روپیه روانهٔ کابل ساختند - اعظم خان که بموجب حکم در کشمیر مانده بود آمده ملازمت نمود - وسط شوال بحوالي دارالسلطنت نزول واقع شد پنجاه هزار روپیه بخسرو و بهرام و بیست و پنجهزار روپیه بدیگر پسران نذر محمد خان مرحمت نمودند - و یك فیل با زین نقره و ده هزار روپیه بمحمد بدیع پسر

خسرو عنایت فرمودند - پادشاهزاده محمد مراد بخش را که از منصب
دوازده هزاري ده هزار سوار معزول فرموده بودند بکمي هفت
هزار سوار بحال نمودند - شکر النسا بیگم عمهٔ حضرت از اکبرآباد براي
تهنیت فتح بلخ رسیده لعل قیمت چهل هزار روپیه گذرانده لک روپیه باو
انعام نمودند - پادشاهزاده محمد اورنگ زیب از احمدآباد رسیده ملازمت
نمود و بعطاي ولایت بلخ و بدخشان از اصل و اضافهٔ بمنصب دوازده
هزاري ده هزار سوار که هشت هزار سوار دو اسپه سه اسپه باشد
و خلعت و دو تسبیح مروارید و لعل و زمرد و شمشیر خاصه و دو
اسپ از طویلهٔ خاص بازین طلا و مینا مع دریست اسپ از
طویلهٔ دویم و دو فیل با ساز نقره و پنج لک روپیه نقد مفتخر ساخته -
وسط محرم مرخص نموده فرمودند که به پیشاور رفته ایام نوروز
بگذارند و در ماه اردی بهشت ازآنجا روانهٔ بلخ گردد - بعرض رسید
که راجه راي سنگه و غیره جمعي بیحکم از بلخ سرخاسته آمده اند
حکم شد که نگذارند که از آب اتک فرود آیند - و پادشاه زاده باخود
ببرد - سید منصور ولد سید خان جهان را که مغضوب ومحبوس بود
بالتماس پادشاه زاده محمد اورنگ زیب خلاص نموده فرمودند
که پادشاه زاده در سرکارخود نگهدارد - مبلغ پنجاه لک روپیه براي
مدد خرچ سپاه بلخ روانهٔ پیشاور نموده تاکید فرمودند که قبل از
رسیدن پادشاه زاده با جمعیت شایسته از کتلها بگذرانند - بتعداد
امرائي که همراه پادشاه زاده بعد یافتن اضافه و انعامات مقرر شدند
نپرداخته بتحریر دیگر مدعامي پردازد - سي هزار روپیه بمستحقان
قحط دیده رساندند - پادشاه زاده محمد شجاع را تا رسیده هزار سوار

اضافه دادند - سعد الله خان دو لک روپیه را جواهر و لک روپیه را دیگر اجناس گذرانده از جملهٔ آن جواهر لک روپیه قبول افتاد - میرزا محمد مشهدي را منصب هزار پانصدي چهار صد سوار عنایت فرمودند •

محار باتي که میان منصوبان پادشاهي و ازبکیه گذشته چون شرح آن طول کلام دارد مجملي بتحریر آن مي پردازد - مکرر حقیقت فساد عبد العزیز خان پسر نذر محمد خان بعرض رسید که براي تسخیر بلخ از مور و ملخ زیاد لشکر فراهم آورده و ازبکیه و المانیان که سیوم و چهارم حصه ان علوفه دار باقي لوت (114) خونخوار مردم آزار از اطراف جمع نموده قابو طلب است و المانیان دد سیرت بر سر قلعه‌دار ان تازه به‌تسخیر درآمده وقت بیوقت تاخته و غافل ریخته جمع کثیر را بقتل آورده نزدیک بود که قلعهارا باز بتصرف در آرند - سعادت خان خبر یافته بگوشمال آن‌جماعهٔ بدسگال خود را رسانده و دیگر آنچه از تعدي و ضرر جاني و مالي آن گروه شقاوت پژوه بحال رعایا بل بامرای آن‌ضلع رسیده از ملاحظهٔ اطناب سخن بتحریر آن نمي پردازد - اما کلمهٔ چند از حسب و نسب و افعال و اطوار آن قوم بدسگال مي نگارد - گویند المانیان فرقهٔ اند از قزاقان ازبکیه که خوراک و پوشاک و زیست و کردار آن طائفهٔ ناهنجار باطوار آدم نمیماند جمعي اند از نسناس صورتان حق ناشناس که دانم کار آن‌جماعهٔ دد نزاد بدنهاد اندوختن مال و زر و

---

(114) ن - و المانیان علوفه دار و لوت مار خونخوار النهـ

وبال است و همیشه شیوهٔ این طائفهٔ ضلالت پیشه خونریزي و فتنه انگیزي و راه بیداد سپردن و اندوختهٔ هرکه بدست آید بطریق سفاکي و بیباکي بدستور قطاع الطریق بدست آوردن و وجه معاش مخصوص ازان کسب حلال بهم رساندن است - و براي یغماي یابوي نیم مرده چندین بهادر خون آشام بر همدیگر سبقت نموده بر قتل یکدیگر مبادرت نمودن سرمایهٔ اعتبار و فخر خود میدانند در جنگ صف باندک غلبه پشت بحریف داده کار بتیر باز گشت زدن رسانده رو بگریز آوردن از جملهٔ صفات شجاعت مي شمارند و در سفرها که بقصد غارت مسافت بعیده را در یک دو روز طي مي نمایند محتاج خیمه و دیگر مایحتاج سفر نیستند زیر چادر کهنه چندین نفر اعیان شان گذر فراغت مي توانند نمود - بهترین غذاي شان خون اسپ و قمیز ترش و تلقان جو است اگر پارچهٔ گوشت بو گرفته یا چار پاي نیم مرده بدست آید بدان تنعم مي نمایند و اسپان آنها مثل خود شان سخت جانند که گاه گاه بخوردن کاه و جو که بغنیمت یابند قناعت نموده چهل و پنجاه کروه مي دوند و از آب آمو که دریاي خون خوار آدم رباست بسرعت هرچه تمام تر گذشتن کار بازیچهٔ سرسري دانند - بسیار شده که روز ده بار ازان آب عبور نموده تاخت آورده اند - باقي اوصاف شان در شاه جهان نامه مفصل درج است - حاصل کلام پادشاه اواخر صفر المظفر بهمعناني ظفر و نصرت دفعه سیوم از دارالسلطنت متوجه دارالملک کابل شدند - سید منصور پسر سید خان جهان را قلعه دار دارالسلطنت ساختند و پسران و وابستگان نذر محمد خان را با دارا شکوه که بسبب عارضهٔ

اهلیه رفاقت نتوانست نمود درلاهور گذاشتند - بعرض رسیدکه حکیم تقرب خان نود سال از مرحلهٔ عمر طی نموده جان بجان آفرین سپرد - حکیم داود را خطاب تقرب خان عنایت فرمودند - سعید خان ظفر جنگ را بعنایات مفتخر ساخته مع پسران و توابعان نزد شاهزاده محمد اورنگ زیب بتاکید رخصت فرمودند - از سوانح تازهٔ بلخ فساد المانیان معروض گردید که چند هزار نفر بر سر اوگر سین کهچواهه تهانه دار نواح آن ضلع آخر شب رسیدند اوگر سین بتهیهٔ سامان جنگ کمر بسته آدم جلد پیش ناظم بلخ روانه نمود و تا رسیدن کومک بمقابله ومقاتلهٔ آن جماعه پرداخت و تاسه روز کار زار صعب روی داد و جمعی از راجپوتان و بندهای بادشاهی بکار آمدند و از آنها نیز مردم بسیار کشته گردیدند درین ضمن فوج فرستادهٔ بهادر خان بکومک رسید و المانیان رو بفرار گذاشته خود را بنواح بلخ رسانده تا خبردار شدن و فوج تعین نمودن بهادر خان اسپ و شتر و گوسفند بسیار فراهم آورده روانه شدند - بعد تفاوت چهار و نیم پهر فوج تعین کردهٔ بهادر خان بسرداری نیک نام خان که با دو هزار سوار تعاقب نموده بود رسید بعد مقابله جمعی ازان گروه طعمهٔ تیغ و تیر و سنان گشته باقی رو بفرار آوردند - نیک نام خان که غنائم بسیار از آنها بدست آورده بود بسبب مانده شدن اسپان و چارپایان که از غارت بدست آمده بود و حائل شدن تاریکی شب بعد هزیمت دادن آن جماعه دران مکان فرود آمد - المانیان اطلاع یافته چون زحل رجعت نموده و با بخت برگشتهٔ خود یک و نیم پهر شب گذشته بود که بر سر نیک نام خان رسیدند -

مبارزان شیر شکار مقابل کارزار خصم بدکردار پا قائم نموده پروانه وار خود را بران گروه نابکار زدند و شرط جانبازي برروي کار آوردند و جمعي از هردو طرف کشته و زخمي شدند - آخر کار المانیان ره نورد فرار گشتند - بعده که چادر سیاه حجاب شب از میان برداشته گردید از جملهٔ کشتگان آن قوم ظاهر شد که نظر بیگ از سرگروهان معتبر آن گروه که در خدمت پادشاه زاده آمده در جرگهٔ بندهاي پادشاهي داخل شده بود باز وقت قابو بقوم خود پیوسته باصل کار خود مي پرداخت در آن میان کشته گردید و سر او را بریده آورده بدروازهٔ بلخ آویختند - همچنان در حوالي بدخشان جمعي از المانیان خود را رسانده مواشي و چارپاي بسیار رعایا و سپاه از چراگاه گرفته راهي گشته بودند خنجر خان حارس بدخشان خود را رسانده بعد دار و گیر مردانه و تردد رستمانه بران گروه غالب آمده بسیاري را بقتل رسانده مواشي را برگرداند *

دیگر از سوانح قابل تحریر جنگ قلیج خان قلعه دار بدخشان است که با دوازده هزار سوار المانیان رو داده و چند روز نائرهٔ کارزار اشتعال داشت و کار بجائي رسید که نزدیک بود که قلعهٔ بدخشان بتصرف آنها درآید ابو الحسن و راجه راجروپ از قندز بمدد رسیده با همراهان قلیج خان داد جانبازي دادند و جمع کثیر همراه محمد مراد داروغه و محمد زمان مشرف توپخانه و بعضي راجپوتیه بکار آمدند - و اسپان قلیج خان که براي خوید بیرون قلعه بسته بودند و فرصت اندرون بردن نیافتند بدست تاراجیان افتاد و ایام محاصره بامتداد کشید - تفصیل آن خالي از طول کلام ملالت اثر نیست

حاصل سخن تا دو هفته سپاه اندرون و بیرون فرصت دم آب آشامیده نداشتند و هر روز جمعی از هر دو طرف کشته می شدند تا آنکه سرداران آن جماعه از راه حیل و غدر از ملاحظهٔ رسیدن فوج دیگر بمدد بلابه و مداحي پیش آمده پیغام صلح بمیان آوردند ـ درین ضمن باران بشدت باریدن گرفت و تردد توپ و تفنگ درمیان نماند و آنها خیره شده به پیکار زور آوردند و آبي که بشهر می آمد بریدند و کار بر محصوران بسیار تنگ گردید ـ اما بهادران رزم آزموده کارزار دیده دل از دست نداده دست از کارزار و تردد باز نداشتند ـ تاآنکه از اطراف کومك پادشاهي رسید و مفسدان بدمآل رو بفرار آوردند *

دیگر از جملهٔ سوانحي که در غور بر شاه بیگ خان دو باره رو داده و بتحریک خواجه کلان و قاضي تیمور که از اعیان غور بودند و با مخالفان بانامه و پیغام همداستان شده فوج برسر شاه بیگ خان طلبیدند و بخیهٔ آنها بر روي کار افتاد و آخر همهٔ آنها بمکافات روبکار خود رسیدند ـ و دیگر مکروهات که بفوجها و بندهای پادشاهي رسیده اگر بذکرآن پردازد از سررشتهٔ سخن دور مي افتد لهذا بتحریر باقي احوال نذر محمد خان عنان خامه را معطوف میسازد *

چون نذر محمد خان همراه قتلق پسر و چندي از ازبکان و غلامان رو بایران آورد قاسم پسر خسرو نبیره نذر محمد خان با چند امیر مثل یادگار قلي و عاشور قلي و غیره دوازده نفر سردار و سه صد سوار در راه بدو پیوستند بهمراهي آنها به بلدهٔ حاکم نشین مرو رسیده هفتهٔ آنجا توقف ورزیده ازانجا خود را بمشهد مقدس رسانده

یازده روز مقام نموده چون دید که موافق چشم‌داشت از طرف شاه ایران طریقهٔ استقبال و مهمان پرسي که با برادر کلان او نموده بودند در بارهٔ او بظهور نیامد خواست برگردد - مرتضي‌قلي‌خان ناظم مشهد اطلاع یافته جمعي از قزلباش را فرستاده درخانهٔ او کشک نشاند لهذا خجل زده و ناچار گشته راه صفاهان اختیار نموده چون به بسطام تعلقهٔ عراق رسید شاه عباس محمد علي بیگ را که سابق بسفارت هندوستان آمده بود بمهمان داري او مع نقد و جنس روانه نمود - بعد رسیدن محمد علي بیگ از راه کاشان نزدیک اصفهان رسید شاه خلیفه سلطان را که از پادشاه زادهای مازندران و وزیر و داماد شاه مي شد باستقبال فرستاد و فرمود که موافق رویهٔ مهمان نوازي یک کروه پانداز اول پارچهٔ رنگین و چهینت بعده قطني و دارائي و نیلک و مشجر و زربفت فرش نمودند - اگر چه در هندوستان ضابطه است پارچهای پای انداز را بطریق قنات بهم دوخته از نظر گذرانده بتوشک خانه حواله مي‌نمایند اما درایران پاي‌انداز را بطریق واقعي نموده بشاطرباشي و عمله و فعلهٔ سواري انعام میفرمایند - نذرمحمدخان فرمود که در سرکار او ضبط نمودند بعده که نزدیک دروازهٔ شهر رسید شاه خود استقبال نموده باعزازي که مخصوص خاندان آن دودمان و برگزیدهٔ سلسلهٔ صفویه است و با مهمان موافق و مخالف طریقهٔ مسافر پرستي بجا مي آرند درخورده بباغ متصل شهر که براي او قرار نموده بودند برده فرود آوردند و بعد فراغ خوردن ماحضر باز همراه او سوار شده چون داخل شهر شدند شاه بخانهٔ خود رفت و نذرمحمد خان را مکاني که براي او مقرر کرده شده بود فرود آوردند

روز دیگر باز شاه بدیدنش رفت و بعد استفسار احوال و اظهار تفقد بدولتخانهٔ خود مراجعت نمود روز سویم نذر محمد خان بدیدن شاه آمد و سه ساعت نجومی نشسته طعام خورده مراجعت نمود - بعده شاه نذر محمد خان را مدعو ساخته طلبیده بعده که استفسار احوال بمیان آورد نذر محمد خان از بیوفائی و شرارت نوکران و ازبکان نمک بحرام و شکوهٔ پسر بدانجام وسرگذشت خود ظاهرساخت و خواهش کمك بمیان آورد - شاه در جواب بتسلي پیش آمد - دریں ضمن خلیفه سلطان گفت هرگاه از یکیه با پسر شما اتفاق و با شما نفاق ورزیده ملک بشورش آورده باشد و ملک از دست رفته باشد کمک بردن چه سود خواهد بخشید - نذر محمد خان جواب داد که از شما کومک و نصرت از باري تعالی مطلوب است بعده شاه چراغان نموده نذر محمد خان را باز بضیافت طلبید - نذر محمد خان بادل گرفته رفته چون خار خار جواب خلیفه سلطان بجاي پیکان تیر در دل او جا گرفته بود بخاطر آشفته و لب شکوه آلود سیر چراغان نموده بخانهٔ خود رفته بتمارض یاعارضهٔ واقعي خانه نشین شد - بعده که شاه بعیادت او رفت بیدماغانه و بي ادبانه با شاه سلوك نمود و وقت آمدن و برآمدن شرط استقبال و مشایعتي که باید بظهور نیامد شاه رنجیده خاطر برآمده با همراهان گفت چه کنم مهمان نا خوانده هدیهٔ خداست والا این مرد سودائي مزاج چنان سلوک مرعي میدارد که پنداري من بدر خانهٔ او باحتیاج رفته ام - باوجود از وضع نا محمود او که روز بروز بر خاطر شاه نگراني مي نمود در توجه و رویهٔ مهمانداري شاه قصور راه نیافت تاآنکه نذر محمد خان محمد

علي بيگ مهماندار را طلبيده پيغام شكوه آميز بميان آورده گفت
من براي خوردن طعام و سير چراغان نمودن نيامده ام چشم اعانت
و مدد تنبيه پسر غدار و ازبكان ناهنجار و برآوردن فوج هندوستان
داشتم حالا كه شاه بحال من نمي پردازد ارادۀ بيت الله دارم و
ميخواهم كه شاه مرا ماذون سازد كه مشت استخوان خود را بآن
مكان متبرك برسانم شاه در جواب گفت كه هنوز از شما گرد راه تكان
نيافتۀ و انحراف مزاج راه يافته چند روز در سير باغات و تفرج
عمارات و كشتكار طبع را بحال آرند و باهم صحبت بداريم بعده
موافق ادعاي خاطرشمابعمل خواهدآمد نذرمحمدر خان در جواب
گفت كه زياده برين صبرنميتوانم نمود و چارۀ كار بجز اختيار نمودن
سفرحجاز ندارم - پادشاه خليفه سلطان را براي تسلي و دلداري خان
سماجت نشان فرستاده و نذرمحمد خان همان جوابهاي درشت
داد - و بار ديگر خليفه سلطان فهماند كه شمارا رضامندي شاه ضرور
است در صورت ارادۀ سفر بيت الله نيز برخصت شاه روانه شويد
خان در جواب بيدماغانه گفت كه من در بند رضاي كسي نيستم
فردا روانه مي شوم - و روز ديگر كه زياده از دو هفته از رسيدن نذر
محمد خان نگذشته بود از شهر برآمده در باغي كه وقت آمدن
نذرمحمد خان و شاه هم‌نمك‌گشته بودند فرود آمد - دويم آن روز شاه
خليفه سلطان را باديگر اركان سلطنت خود نزد خان سودائي مزاج
فرستاده دلداريها نمود و روز ديگر خود تشريف آورده آنچه شرط
دلداري و سلوك بود بجا آورده دوازده هزار تومان كه چهار لك
روپيه باشد نقد و قدري جنس مرواريد و زربفت و غيره كه از هزار

تومان زياده قيمت داشت تواضع نمود و سارو خان (115) را با جمعيت شايشته همراه مقرر كرده حكم بنام حاكم خراسان براي مدد و كومك مقرري آن سر زمين نوشته داده مرخص ساخت - ندر محمد خان بسارو خان گفت كه بسبب عارضهٔ بدني مزاج من سرماي اين ملك را بر نميدارد بنابران براه مازندران كه گرم سيراست خودم خواهم رفت - شما قتلق محمد پسر مرا با خود گرفته بااسباب زيادتي بمشهد رفته انتظار مرا بكشيد كه باهم آنجا ملاقات خواهم نمود - قاسم نبيرهٔ خود را همراه گرفته جريده براه استر آباد از بسطام سر بر آوردهٔ بمشهد رسيده بسارو خان كه قبل از و رسيده بود در خورده گفت من براه مرو ميروم بسبب كمي آب عبور ما و شما با لشكرازان راه خالي از تصديع نخواهد بود - شما لشكر خود را باقش (116) خراسان فراهم آورده انتظار نوشتهٔ من كشيده هرجا بنويسم خود را برسانيد - و بعد توقف پنجروز در مشهد باتفاق پسر و نبيرهٔ برآمده چون بمرو رسيد از راهٔ بدخلقي و سودا مزاجي با علي قلي خان حاكم مرو صحبت موافقت ننموده او را از خود آزرده ساخت و بمرو داخل ناشده بالا بالا روانه گرديده چهار فرسخي مرو فرود آمد - و چندي مقام نمودن ضرور گرديد - درين ضمن كفش قليخان (117) كه از امراي نامي و هوا خواه او گفته ميشد باصد دو صد سوار رسيده گفت كه روس ازبكان

---

(115) ن - سازو خان *

(116) در بادشاهنامه هرأة نوشته *

(117) در بادشاهنامه كفش قلماق نوشته *

بشما خطوط غدر آمیز مشتمل بر طلبیدن شما و اطاعت خود نوشته اند و دیگر ندامت افعال گذشته و الحاح قبول التماس حال بسیار نموده اند زنهار حرف و نوشتهٔ آنهارا مقرون بصدق ندانسته فهمیده قدم پیشتر باید گذاشت و فکر استیصال آن طائفهٔ بدسگال واقعي باید نمود که آنها در تمهید و تدبیر دستگیر و هلاک ساختن شما از شما ساعیترند - خان هم تصدیق قول او نموده قرار یافت که از الوس قلماق جمعیت طلبیده خود را بقلعهٔ میمنه رسانده اول بتسخیر آن پردازند پس اول پسر خود را با فوج فرستاده در ماه محاصره نمودند کاري نکشود و باز خود را رسانده کدو جهد تمام بکار برده یکماه دیگر صرف اوقات نمود - باوجود رساندن چهار نقب زیر حصار که سه نقب را محصوران پي برده فتیلهٔ باروت را دزدیدند و یک نقب را آتش دادند و بیست و پنج درعهٔ دیوار پرید - چون در همان اوان فوج پادشاهي تعین نمودهٔ بهادر خان بمدد قلعه‌دار رسید شادمان بیگ قلعه‌دار نیز با مردم دیگر از قلعه برآمده وقت یورش برانها تاخت و حملهاي نمایان آوردند کاری نتوانستند ساخت بلکه ندر محمد خان باجمعي زخمي گردید - درین ضمن خبر رسیدن پادشاه زاده محمد اورنگ زیب با مواکب کواکب شمار انتشار یافت و ندر محمد خان بر گشته طالع دل و حوصله باخته بناکامي از پاي قلعه برخاست - و متصل خبر شنید که بهادرخان باستقبال پادشاه زاده محمد اورنگ زیب از بلخ برآمده و مزاج گویان مصلحت دادند که اگر درین وقت خود را بطریق یلغار بپاي تخت بلخ برساند اغلب که مردم اندرون شهر و هواخواهان اطراف معاونت

نمایند وتسخیر بلخ بآساني میسر اید - نذرمحمد خان ابتداء گوش
باین مصلحت خام نداد اخر کار قرار بران یافت که قتلق محمد
پسر خود را با فوج و جمیع سرداران هم مصلحت بطریق یلغار باراده
تسخیر بلخ روانه سازد - اگر قتلق محمد بمدد وکومک هوا خواهان
اندرون و بیرون مستظهر گشته نذر محمد خان را بطلبد خود را
برساند و قتلق محمد را با مردم کار طلب روانه ساخت بعد
روانه شدن باز رایها برگشت و همدمان گفتند درینوقت
پسر خود را با جمعیت بامید از بکان منافق پیشه از خود جدا
ساختن از آئین خرد دورست اغلب که قتلق محمد را همان
همراهان از راه پیش برده وسیلهٔ پیش آمد ترقي خود دانسته او را
بخوشي و ناخوشي تحفهٔ راه آورد نزد عبد العزیز خان ببرند یا نزد
پادشازاده محمد اورنگ زیب رجوع آرند - نذرمحمد خان نیزازین کلمات
هوش افزا نظر بر مآل کار نموده خواست پسر خود را برگرداند و
خواجه عابد نام راکه همدم و همراز پدر و پسر بود براي برگرداندن
قتلق محمد روانه نمود بعده که خواجه عابد بقتلق محمد رسید و
همراهان او برین معني اطلاع یافتند گفتند که چون دولت از
نذرمحمد خان رو تافته از برگشتگي طالع هردم وسواس و هراس
تازه در دل او راه مي یابد و هر لحظه فکر و اندیشهٔ باطل درخاطر
میگذرد صلاح دولت درین است که خود را نزد برادر کلان رسانده
شریک دولت و گنج بي رنج او باشند قتلق محمد این
مصلحت را بگوش پند نیوش شنیده همراهان را در مراجعت
و رفاقت مختار ساخت اکثر رفاقت نمودند درین ضمن قریب

دوازده هزار سوار المانیان بسرداری محمد بیگ قلماق بقتلق محمد
در خورده ظاهر ساختند که عبد العزیز خان فوج عظیم برای طلب
شما که هرجا یابند و بهرصورت‌که دانند بخوشي و ناخوشي شمارا
نزد او به برند تعین نموده و ما هم بهمین خدمت ماموریم رفیق او
گشته باعزاز و احترام تمام نزد عبد العزیز خان تحفه بردند و
عبد العزیز خان استقبال نموده بکمال برادر نوازي سلوك مرعی
داشته گرد غربت از روي او رفت - پادشاه زاده محمد اورنگ زیب
بعد رسیدن پیشاور موافق حکم سه ماهه بهمه بندهاي پادشاهي
نقدی و جاگیر دار بدستور سابق رسانده ازانجا کوچ نموده اوائل
اردي بهشت داخل کابل شده سه روز آنجا توقف نموده مردم آنجارا
نیز از رساندن مساعدت فارغ ساخته باخود گرفت و باتفاق
امیر الامرا پیشتر مرحله پیما گردید بعده که داخل دره شدند خلیل
بیگ ازکهمرد خود را رسانده حقیقت را ظاهرساخته باز برای تحقیق
و پاک نمودن راه مرخص گردید باوجود پانصد سوار با او بیش
نبودند و فوج ازبکیه که در اطراف غارها هزارها در کمین انتظار
شکار بودند ناگهان برو تاختند و او مردانه وار بآنها مقابله نمود
عجیب زد و خورد بمیان آمد و جمعي از هردو طرف گشته شدند
و باوجود غالب‌آمدن ازبکیه آن قدر استقامت ورزید که بعد رسیدن
خبر بپادشاهزاده فوج کومک باو رسید و ازبکان فرار نمودند روز
دویم مابین راه خبر رسید که ازبکیه و المانیان بسیار دو سه فوج
نموده دراطراف کمین گاهي قلب دارند پادشاهزاده بامیر الامرا پیغام
نموده که باهتمام فوج هراول پرداخته از دست برد مفسدان خبردار

باشد و آن روز هرجا که نشان ازبکیه پیدا می شد نشانهٔ گولهٔ تفنگ و تیر می گردید و مقابل قائم نتوانستند شد روز دیگر که از تنگنای دره گذشتند جوق جوق ازبک از هر طرف نمودار شده آغاز شوخي نمودند و جمعي از مردم پیش و اطراف لشکر را زخمي ساختند و تمام منزل جنگ کنان میرفتند از هرطرف که بر آنها حمله مي آوردند فرار نموده باز از طرف دیگر نمودار مي شدند وقت رسیدن بمنزل و فرود آمدن نیز دست و پاي بسیار زده آخر روز مفقودالاثر شدند وقت شب بامیرالامرا خبر رسید که قتلق محمد با ده هزار سوار ازبک فردا مقابل لشکر پادشاهي خواهد شد و دو فوج پنج پنج هزار سوار ازبک هردو طرف او دارند امیرالامرا از شنیدن این خبر با سرداران مصلحت نموده جمعي از بهادران رزم طلب را با سرداران کار زار دیده و فیلان هوش ربا و کوس و کرناي خروش افزا همراه داده چهار پنج فوج مقابل آنها مقرر و تعین نمودند و فوجها هر طرف گروه گروه با دبدبه و شکوه بخانهاي کمان در آمده شمشیر کشان جوشان و خروشان ازبک جویان و نعره زنان اسپها بجولان در آوردند و هر طرف که اثر سیاهي آن گروه ظاهر میگردید هدف تیر و سنان مبارزان معرکهٔ رزم و جلادت میگشتند و هردم جوق جوق فوج پادشاهي با تیغهاي آخته اسپ تاخته بمدد همدیگر میرسیدند و ازبک بیشمار قتیل و اسیر گردید آخر رو بهزیمت آوردند و چند گروه فوج پادشاهي تعاقب نمود و تردد سرداران دران روز نزد پادشاه زاده بسیار مستحسن افتاد و آفرین نمودند •

چون خبر واقعهٔ اصالت خان که اختیار مقدمات ملکي و

مالي بلخ باو واگذاشته بودند بعرض رسيد بسيار افسوس نمودند و بر جواني و كارداني او تاسف زياده بر زبان آوردند و خليل الله خان برادر اصالت خان از شنيدن حادثهٔ جانكاه برادر عنان طاقت از دست داده التماس استعفاي منصب و ترك علائق دنيوي بميان آورد هرچند در تسلي او كوشيدند فائده نه بخشيد و منزوي گرديد اين معني نيز بر ملال خاطر پادشاه حق شناس و بادشاه زادهٔ والانژاد افزود و ديگر و اماندگان او را بانواع عنايات معزز ساختند *

سلخ ربيع الاول حضرت اعلى داخل دار الملك كابل گرديدند درين سال سعد الله خان و اسلام خان صوبه دار دكن بانتهاي ترقي دولت رسيده هريك بپايهٔ هفت هزاري هفت هزار سوار كه براوردي دوازده هزار سوار باشد رسيدند و مورد ديگر عنايات گرديدند - ذوالقدر خان را كه دو هزار و پانصدي دو هزار و پانصد سوار بود پانصدي پانصد سوار اضافه داده پانزده لك روپيهٔ خزانه همراه او روانهٔ بلخ ساختند * پادشاه زاده محمد شجاع از بنگاله رسيده ملازمت نمود پادشاه زاده محمد مراد بخش كه با وجود بحالي منصب لغايت حال از مجرا ممنوع بود بموجب حكم باستقبال برادر رفته همراه محمد شجاع تسليمات عفو تقصيرات نمود - از واقعهٔ دارالسلطنت بعرض رسيد كه سيد جلال بخاري صدرالصدور بروضهٔ جنان شتافت - راجه جيسنگه را اضافهٔ هزاري هزار سوار و خلعت و جمدهر عطا نموده بيست لك روپيه بجهت متعينهٔ بلخ همراه داده جمعي از راجپوتان با نام و نشان باو تعين نموده روانه ساختند - چون عبد العزيز خان از شنيدن ورود موكب افواج

پادشاهي فوج گران شایسته با مصالح کارزار بسرداري بيگ اوغلي خان
که از سرداران نامي توران بود برای مقابلهٔ پادشاه زاده محمد اورنگ
زیب بطریق هراول ساخته روانه ساخت و تاکید برای گذشتن از آب
آمون نمود و خود نیز به‌تهیهٔ برآمدن بالشکرگران پرداخت بهادرخان
برین خبر اطلاع یافته رام سنگه را در بلخ گذاشته خود بافوج شایسته
بقصد استقبال و سر راه غنیم گرفتن که هر کدام اول اتفاق افتد برآمد
وکنار پل نذر محمد خان بي آنکه با ازبکیه ملاقات رو دهد ملازمت
پادشاه زاده نمود و غرهٔ جمادي الاولی پادشاه‌زاده ببلخ رسیده اندرون
و بیرون قلعه را که به پنج کروه دورهٔ قلعه به پیمودن در آمد ملاحظه
نموده بیرون شهر فرود آمدند - درین اوان خبر رسیدن دو فوج گران
عبد العزیز خان بسرداري قتلق محمد و بیگ اوغلي خان بسرحد
بلخ انتشار یافت پادشاه زاده بعد از بندوبست ضروري که اکثر شرفا
و اعیان بلخ که بخاندان عبدالعزیز خان رشتهٔ قرابت داشتند و اولاد
خواجه پارسا و دیگر نجبا راکه‌بودند بانواع لطف وانعام‌نواخته بعضي
را که گمان نفاق بآنها بود بحسن تدبیر باخود گرفته مادهو سنگه و
راورتن را با شمشیر خان برای حراست قلعهٔ بلخ گذاشته تنخواه سه
ماهه مردم را تقسیم نموده در سه روز از همه کاروبار فراغ حاصل
کرده باهتمام فوج بندي پرداخته بهادر خان را مع همراهان هراول و
امیر الامرا را برنغار و سعید خان را جرنغار نموده کوچ فرمودند
و برای احتیاط راهها و بستن پل بر سر معبرها مردم کاردیده
تعین ساختند بعده که بموضع تیمور آباد رسیدند از شنیدن آوازه
غنیم‌که بمسافت قریب فرود آمده بودند لشکر به ترتیب فرود آمده

و روز دیگر وقت سوار شدن که بهادر خان و امیر الامرا براه افتاده بودند از هرطرف فوج ازبکیه و المانیان نمودار گشته یکبارگي خود را تا اردو رسانده شوخي از حد گذرانده از اطراف هجوم آوردند و بهادران رزم جو و دیگر مبارزان از هرطرف خبردار گردیده گرم پیکار گشتند و امیر الامرا و بهادر خان را در راه بآن گروه اتفاق نبرد عظیم افتاد و خبر بپادشاهزاده رسید راجه ستر سال و اله وردی خان بمدد مامور گردیدند و ازبکیه اطراف سعید خان را که بسبب عارضهٔ بدني درخیمهٔ خود بود فرو گرفتند و سعید خان با ضعف بدن بمقابله ومقاتلهٔ آنها پرداخت و هرطرف آتش قتال و شعلهٔ جدال زبانه برکشید و بزبان توپ و تفنگ و غریدن بان آتش فشان خبر مرگ بگوش هوش باختگان میرسید و هر بار که از یمین و یسار سه چهار هزار سوار ازبکیه والمانیان خونخوار چون سیل دمان رسیده حمله مي آوردند بعد ازان که جمعي طعمهٔ تیر پران و تفنگ سوزان میگردیدند رو بفرار آورده باز بشوخي نمودار مي شدند و بچستي و چالاکي باعث هلاک بعضی بندهاي پادشاهي میگردیدند بهادر خان ازبکان مقابل خود را از پیش رو برداشت و بهادران فوج امیر الامرا قبل از رسیدن کومک چپقلشهاي مردانه بکار بردند و بسیاري از بکان بی باک را مقتول و زخمي ساختند و هزیمت داده تا دیرهٔ سرداران رساندند و چند اسپ با اسپ خاصهٔ قتلق محمد بدست آورده برگشتند چون سعید خان بعلت ضعف بدن خود براسپ سوار نتوانست شد بخشي او با چهارصد پانصد سوار مقابل آن جماعه شده بعد از کشته شدن جمعي از همراهان مغلوب گشته باحاطهٔ آنها در آمد سعید خان

لطف الله خان و خانه زاد خان هر دو پسر خود را بکومک تعین نمود هردو مبارز پیشه داد شجاعت داده بعد بکار آمدن بعضي از جان‌بازان زخمهای تیر برداشته از پدر کومک طلبیدند - سعید خان چون شیر غران نعره زنان خود را رسانده با کمال ضعف و فاقهٔ چند ازبک اجل رسیده را که بران جوانان زخم رسیده هجوم آورده بودند بذات خود بشمشیر جان ستان از پای در آورد و رستخیز عظیم و زد خورد عجیب بمیان آمد - درین حال پای اسپ سواری سعید خان بر مغاک فرو رفت و زخمي بسعید خان رسید که از زین بر زمین میل نمود و باوجودکه دو سه زخم دیگر بآن بهادر دل شیر نبوده رسید باز برخاسته سه چهار حریف مقابل را از پا درآورد و در همان آن که لطف الله خان متوجه مدد پدر گردید از رسیدن تیرهاي جان ستان که پیاپی بسر و سینهٔ او میرسید از پشت اسپ بزمین نا رسیده بعالم دیگر واصل گردید خانزاد خان نیز بعد تردد نمایان بزخمهاي بیکران از اسپ افتاد بعده که خبر تسلط ازبکیه بپادشاه زادهٔ تهمتن نژاد رسید * بیت *

تهمتن بشورید زین اگهي * بجنباند دیهیم شاهنشهي

بتعجیل تمام رخ فیل سواری خود را بآن طرف گردانده با سوار و پیادگان توپخانهٔ جهان‌آشوب وفوج جلوی خاص بقصد تاختن اسپ خواري بران ازبکان جفا پیشه و برهم‌زدن بساط هجوم آن مدبران بمدد خان مغلوب متوجه گردید و غلغلهٔ کوس و کرنا بر چرخ برین پیچید - فوج ازبکیه بشوخي تمام جلو ریز بمقابلهٔ پادشاه زادهٔ عدو مال رسید و نعرهٔ صف ربائي مبارزان جانباز از هر طرف

بلند گردید * * بیت *

شدآن لحظه هول قیامت عیان * بگردون برآمد نفیر و فغان
سپاهي چودریای جوشان بجنگ * همه تیز کرده به بیداد چنگ
همه جنگ را تنگ بسته میان * بگردون بر آورده گرز گران

بادشاه زاده که همیشه در معرکهٔ رزم آئین سر رشتهٔ بزم را از دست نداده هروقت رای سلیم را کار میفرمود فرمود که دو فیل مست کوه شکوه شیر صولت را پیش قدم فوج ساخته بهمقدمي بهادران صف شکن بران گروه دوانند و از اطراف مبارزان یکه تاز تاخته از بلند ساختن شلك توپخانه غلغلهٔ عظیم و شورش سراپا بیم در دل و جان ازبکان عاقبت وخیم اندازند و بعد کشته شدن و زخمي گردیدن بسیاري ازبکان رو بفرار آوردند دربین ضمن نوکران عمدهٔ سعید خان فرصت یافته خود را رسانده سعید خان را با هردو پسر از میدان کار زار برداشتند خانزاد خان که هنوز رمقي درو باقی بود باشارهٔ و لکنت زبان از احوال پدر استفسار نموده بتفاوت یک پهر ره نورد سفر آخرت گردید - حاصل کلام از اول روز تا شام بهادران با نام و ننگ دران جنگ داد جلادت دادند و بسعي پادشاه زاده فتح نصیب آخر روز آن جماعه رو بفرار آوردند اما بسبب آنکه مابین هردو فوج چندان مسافتي نبود از ملاحظهٔ باز گشت و شبخون آوردن بسیاري از سرداران بالای فیل و اسپان طلایه کنان شب را بصبح رساندند و ررز دیگر امیرالامرا معروض داشت که صلاح دولت دربین است که خصم را فرصت نداده بر بنگاه آن جماعه تاخته گوشمال واقعي داده آید و از سرنو ترتیب فوج نموده بهیر خود را

دراچپوتان شجاعت نشان سپرده بر بنگاه و مقابلهٔ مخالفان روانه شدند - نزدیک بنگاه نرسیده که فوج فوج ازبکیه بآراستگي تمام اسپ تازان در برابر فوج پادشاه زاده جلوه کنان رسیده بشوخي پیش آمدند و بضرب گوله و بان و تیر و شمشیر بهادران جانبازجان بباد فنا داده باز حمله مي آوردند و آدم بسیار از مردم پادشاهي نیز از صدمات تیرباران آنها بکار آمدند - درین ضمن لشکر ازبکیه سه فوج شده دو فوج مقابل سرداران بمین و یسار پادشاه زاده آمده صدای داروگیر بلند ساخته طرف خود مشغول نمودند - و فوج سنگین سوم غافل برسر هراول تاخت و آن هردو فوج نیز با هم اتفاق کرده ده دوازده هزار کمان دار یکبار بخانهاي کمان در آمده آن واحد امان نداده تیرباران عجب نمودند و جمع کثیر را کشته وزخمي ساختند داروغهٔ توپخانه و دیگر بهادران شیر شکار به پیکار آن جماعهٔ خونخوار در آویخته داد تهوري داده سینها را سپر بلا و هدف تیر آنها ساخته بحملهای پیاپي آن جماعه را از مقابل بر داشتند - درین آوان بیگ اوغلي سردار دیگر با فوج تازه رسیده آن گروه هزیمت یافته را نیز برگردانده و از سرنو بازار کارزار گرم ساختند و فوجي بر سر راه هراول گذاشته باقي فوج رو بروي امیر الامرا رسیده چند هزار تیر یکبار از خانهٔ کمان ببارش آوردند امیر الامرا با همراهان مقابل هجوم و تیرباران آن قوم شوم بمدد ذو الفقار حیدر کرار ثبات قدم ورزیده کوشش و کشش بسیار نمود اما نزدیک بود که ازان نیستان بلا چشم زخم بفوج امیر الامرا رسد - درین حالت پادشاه زادهٔ نامدار با فیلان شیر شکار و فوج عدو مال بمدد رسیده باعث

تقویت دل بهادران نبرد جو و مبارزان پلنگ خو گردید و در طرفة العین جمع کثیر از بکیه را طعمهٔ گولهٔ تفنگ و تیغ و سنان ساختند و تفرقهٔ تمام در جمعیت آنها راه یافت - و دران وقت پادشاه زاده از راه منصوبه بازي جمعي از سرداران راجپوتیه را برسر بنگاه ازبکیه تعین و روانه نمود - چون آن جماعه بران اطلاع یافتند تزلزل تمام در تفرقهٔ خاطر آنها افزود و کارزاري که بهئیت مجموعي مي نمودند بجنگ بگریز مبدل گردید و برخي بنگاهباني بنگاه از عرصهٔ کارزار رو تافتند و افواج پادشاهي بتعاقب تاختند و هزیمت عظیم بر فوج ازبکیه روداد و اسباب و خیمه بسیار بدست سپاه هندوستان افتاد و چند هزار نفر از رعایا و مردم لشکر که بدست و اسیري آنها در آمده بودند خلاص گردیدند - روز دیگر خبر رسید که قبل از هزیمت یافتن ازبکان عبد العزیز خان فوج گران بسرداري سبحان قلي براي تاخت بلخ تعین نموده بود قتلق محمد و دیگر سرداران هزیمت خورده خود را بآنها رسانده ارادهٔ تاخت بلخ دارند - پادشاه زاده از استماع این خبر متوجه بلخ گردید و مابین راه دو سه جا بآن گروه مقابله و نبرد واقع شد و جنگ و رستخیز عظیم روداد و هرگاه کار و عرصهٔ کارزار بر فوج پادشاهی تنگ میگردید پادشاه زاده و امیرالامرا خود را بکومک میرساندند - و مکرر کار بجائي رسید که پادشاه زاده و علیمردان‌خان بذات خود بکارزار پرداختند و بسعي بسیارلشکر و اردو از شر هجوم آن گروه شوم محفوظ ماند - دریخولا خبر رسید که عبدالعزیز خان خود با باقي فوج رسیده بلشکر خود پیوست وقرار داده که در لشکر او نقاره ننوازند و خود در قول نباشد و نشان و

علامت سر فوجي با خود نگاه ندارند - بعد رسیدن عبد العزیز خان تعداد لشکر از بکیه از اندازهٔ شمار و قیاس گذشت و چون مور و ملخ در دشت وصحرا پراگنده گردید و جنگ ومحاربات که در هر منزل و هر روز رو میداد اگر بتحریر آن قلم را رنجه دارد باعث ملال مستمعان و مطالعه کنندگان خواهد گردید - حاصل کلام هر روز جمعي از هر دو فریق کشته و زخمي میگردیدند و هرگاه بر فوج پادشاهي ازبکان زور می آوردند پادشاه زاده بفریاد و کومک میرسید - روزي عبد العزیز خان هفت فوج با سرداران کارزار دیده مقرر کرده از هر طرف بر افواج بادشاهي هجوم آوردند ازان جمله یادگار بیگ که میر توزك و میر شمشیر قدیم الخدمت نذر محمد خان بود از شجاعان یکه بهادر گفته می شد با دو سه هزار سوار یکه تاز اسپ تاخته شمشیر آخته برابر امیر الامرا رسید و هیچ نمانده بود که باعث قطع شجر حیات آن سپه سالار گردد امیر الامرا برابر او شمشیر از نیام بر آورده حمله آور گردید و بمدد طالع دود مان تیموري حریف را زخمي و دستگیر ساخت - بعده که نزد پادشاه زاده حاضر آوردند پادشاه زاده بر امیر الامرا آفرین گفته در بغل گرفته یادگار بیگ را بشفاعت امیر الامرا تسلیم عفو تقصیرات فرموده امیدوار عنایات و بندگي پادشاهي ساخت - روز دیگر از بکیه بهیئت مجموعي سوار شدند - و محاربهٔ جهان آشوب و کارزار عظیم بمیان آمد و دو دریاي خون بهم پیوستند * * بیت *

چو شد رو برو هر دو قلب سپاه * کشیدند شمشیر در رزم گاه
دو لشکر در آمیخت با تیغ و تیر * بگردون در آمد صداي نفیر

آن روز غلبهٔ از بکیه بجائي رسید که سه چهار هزار سوار جلو ریز داخل اردو شده چون سیل دمان خود را بکارخانجات رسانده چندین قطار شتر پر از بار سرکار پادشاهي و بعضی امرا و صرافه بازار پیش انداخته روانه شدند و زن و فرزند بسیار مردم لشکر بدست آوردند - امیر الامرا خبر یافته از عقب شتافته بذات خود آن روز تردد جانبازي که انتهای شرط جلادت و تهوریست بکار برده بعد کشته شدن جمع کثیر از طرفین چند قطار شتر کارخانجات پادشاهي و اکثر امرا را بر گرداند اما نقصان و خرابي بسیار بمردم بازار و سپاه رسید *

دیگر از جمله منصوبه سازي پادشاه زاده که در وقت غلبهٔ جنگ بکار برده شمهٔ می نگارد که روزی در عین گرمي کارزار و هنگامهٔ داروگیر خبر رسید که شادمان بیگ و محمد طاهر خراساني که آخر صف شکن خان شده بود از تعلقهٔ تهانهٔ خود بکومک می آمدند قریب دو هزار سوار ازبکیه سر راه آنها در مکان قابو گرفته محاصره نموده کار بر آنها تنگ آورده اند و سواي دو صد بندوقچي و کماندار که استقامت ورزیده مانده اند دیگر امید مدد و کومک نمانده و اغلب که آنها کشته شوند پادشاه زاده از شنیدن این خبر جمعي از فوج خاصه خود و امیر الامرا که بصد دو صد سوار نمي رسیدند با علامات و نشان سواري خاصهٔ بمدد آن جان باختگان روانه ساخت ازبکان از دیدن و شنیدن آوازهٔ رسیدن بسواري خاصهٔ پادشاه زادهٔ رو بگریز آوردند و شادمان بیگ و محمد طاهر نزد پادشاه زادهٔ جان بسلامت رسیدند - کوتاهي سخن آنکه تا هفده هیجده روز آدم و اسپ از نبرد نیاسود و حکم شده بود که نان و

طعام بالاي فيلان پخته بمردم خاص و بهركه مي رسيد فرا خور قسمت مي رساندند و ناني بيك روپيه و دو روپيه و آب بشرح ايضا بفروخت ميرسيد و بكسي نمي رسيد در هيچ تاريخ و داستان محاربات پادشاهان سلف چنين كار زارى كه باين امتدادكشد و دران اغراق و مبالغهٔ سخن را دخل نباشد به نظر نيامده و آنچه شرط سرداري و برد باري و كار فرمائي و خود بنفس نفيس متوجه رزم گشتن از پادشاه زاده و امير الامرا علي مردان خان برفاقت بعضي اميران جان نثار بظهور آمده عقل در احاطهٔ غور آن متردد است و به ثبوت پيوسته كه از يك الك و بيست هزار سوار ازبك و المانيان كم نبودند و سرداران ازبكيه بشجاعت و جلادت و حوصله نباختن در غلبهٔ خصم كه‌از پادشاه‌زاده ملاحظه نمودند انصاف داده ميگفتند كه اگر با اين لشكرماچنين سردار رفاقت نمايد تا روم و شام بدستورامير‌تيمور ازسرنو به تسخير ميتوان آورد - القصه اگرچه عبدالعزيز خان و سرداران ديگر عاجز آمده دست از جنگ كشيده بودند اما اطراف فوج هندوستان را داشتند و في‌الحقيقت اسپان و سواران هر دو طرف فوج را طاقت حركت نمانده بود - و چون درين مابين شهرت يافت كه پادشاه ارادهٔ بخشيدن تقصير و ملك و مال به نذر محمد خان دارند عبدالعزيز خان يكي از نوكران عمده را نزد پادشاه زاده فرستاده پيغام داد كه شنيده مي شود كه مركوز خاطر پادشاه حق شناس عدالت اساس آن‌ست كه ولايت بلخ را باز به نذر محمد خان‌تسليم نمايند درين صورت سبحان قلي خان كه پسر رشيد نذر محمد خان

است و نسبت به پدر رعیت پرور و آباد کار واقع شده و من هم او را فرزند خوانده بخطاب قلیچ خان مخاطب ساخته ام امید وارم که این ولایت بدو مرحمت شود و پای نزاع و خونریزي مسلمانان از میان برطرف گردد - پادشاه زاده در جواب گفت که بدون حکم پادشاه من جواب این نمیتوانم داد - بار دیگر که سواد بلخ نزدیک رسیدهٔ بود عبدالعزیز خان پیغام داد اگر پادشاه زاده اینجا فرود آمده بیاسایند مي خواهم که بیگ او غلي خان و یلنگ توش را بخدمت پادشاه زادهٔ برای بعضي پیغام بفرستم پادشاهزاده جواب داد که شهر نزدیک رسیده در انجا که نزول واقع شود هر کرا دانید بفرستید - ازین آمد و رفت پیغام آوازهٔ مصالحه نمودن در لشکر انتشار یافت - و لشکر هیجدهم جمادي الاولی درظاهر سواد بلخ نزول فرموده سه مقام نمودند - و ازلشکر عبدالعزیزخان ازبکیه والمانیان اسپان و مادیان براي فروختن در اردوي پادشاهي مي آوردند پادشاه زاده آنهارا خالي از مادهٔ غدر نمیدانست لهذا کوتوال اردو را فرمودند که ازبکیه را از آمدن در اردو و خرید و فروخت مانع آیند تا بر اسرار لشکر اطلاع نیابند - و قرار بران یافت که شاه زاده محمد سلطان را با بعضي امرا و مردم زخمي در بلخ گذاشته جریده گشته بالشکر عدو مال بگوشمال ازبکان بدسگال پردازند - از شهرت این خبر المانیان و اکثر ازبکیه که مواجب و وجه قوت حلال و کسب مال آنجماعه یغما ن نمودن ست و درین جنگ هیچ چیز از وجه تاراج عائد آنها نگردید بلکه اکثر اسباب و مال اندوختهٔ سابق بباد فنا و تاراج دادند از عبد العزیز خان جدا و متفرق گشتند و فوج فوج رو باند جان و بخارا آوردند -

ناچار عبدالعزیز خان از حوالي بلخ برخاسته بعضي جاها را تاراج و تاخت کنان منزل اول روز از ملاحظهٔ شبخون فوج هندوستان بیست کروه طی نموده از آب آمون گذشت *

اگرچه در شاه جهان نامه بتعیین تعداد افواج از بکیه و المانیان نوکر و غیر نوکر که از اطراف بامید تاراج و غارت نمودن لشکر هندوستان زیاده از شمار فراهم آمده تا روزي که پاي مصالحه درمیان آمد در افزایش بودند و لشکر پادشاهي واقعي نپرداخته اما در واقعات بابري درج است که در محاربهٔ که میان عبد الله خان والی توران و شاه طهماس رو داده بود سپاه توران از یک لک و پنجاه هزار سوار کم نبود و فوج قزلباش بچهل هزار سوار نمیرسید و مردم کهن سال کار زار دیده که در هردو فوج بودند مي گفتند که لشکر همراه عبد العزیز خان زیاده ازان فوج بنظر مي آمد - بهرحال آنچه تحقیق شده بزبان خامه میدهد که از یک لک بیست هزار سوار کم نبودند و فوج پادشاهي آنچه همراه محمد مراد بخش تعین شده بودند پنجاه هزار سوار بودند و همراه محمد اورنگ زیب هر چند که زیاده از پنجاه هزار سوار مقرر شده بوند اما بسبب زود رسیدن پادشاه زاده و دیر رسیدن بعضي را جیوتان جمعیت همراه پادشاه زاده بهي و پنجهزار سوار موجودي نمیرسید *

چون در خاتمهٔ جلد ثاني تاریخ شاه جهان نامه که مراد از آخر سال بیستم از جلوس باشد در ذکر کمیت منصبداران جا گیردار و نقدي و تابینان و جمع دامي صوبجات بزبان خامه داده به تبعیت آن کلمهٔ چند ازان بر صفحهٔ بیان مي آرد لغایت سال حال از

دویستي منصبدار تا نه هزاري جاگیردار هشت هزار منصبدار از سائر جاگیرداران و نقدي بودند سواي آن نقدي توپخانه واحدي هفت هزار سوار که جمله پانزده هزار باشد و یك لک و هشتاد و پنجهزار تابین که تمام بدولك سوار میرسید - آنچه از روي دفتر ثبت گردیده جمع دامي بیست و یک صوبهٔ هندوستان لغایت سنه بیست جلوس صاحبقران که باز کم و زیاد شده باشد بدین تفصیل *

صوبهٔ دارا الملک دهلي - یک ارب دام

صوبهٔ دار الخلافة اکبرآباد - نود کرور دام

صوبهٔ دار السلطنت لاهور - نود کرور دام

صوبهٔ اجمیر - ششت کرور دام

صوبهٔ دولت آباد - پنجاه و پنج کرور دام

صوبه برار - پنجاه و پنج کرور دام

صوبهٔ احمد آباد - پنجاه وسه کرور دام

صوبهٔ بنگالا - پنجاه کرور دام

صوبهٔ اله آباد - چهل کرور دام

صوبهٔ بهار - چهل کرور دام

صوبهٔ مالوا - چهل کرور دام

صوبه خاندیس - چهل کرور دام

صوبهٔ اوده - سی کرور دام

صوبهٔ تلنگانه - سي کرور دام

صوبهٔ ملتان - بیست و هشت کرور دام

صوبهٔ اوڈیسه - بیست کرور دام

صوبهٔ کابل - شانزده کرور دام
صوبهٔ کشمیر پانزده کرور دام
صوبهٔ تهته - هشت کرور دام
صوبهٔ بلخ - هشت کرور دام
صوبهٔ قندهار - شش کرور دام
صوبهٔ بدخشان - چار کرور دام
ولایت بکلانه دو کرور دام

ذکر سوانح سال بیست و یکم از جلوس مطابق
سنه هزار و پنجاه و هفت هجري

در آغاز سال بیست و یکم غرهٔ جمادي الاخری بدستور هر سال بزم جلوس منعقد گردید و عالمي از امرا و اعلی و ادنی ذکور و اناث بفیض رسید - از شنیدن اخبار بي اعتدالي از بکان که بارادهٔ فاسد در طرفي از اطراف بلخ و دیگر بلاد آن ضلع چون مور و ملخ فراهم آمده درخرابي ملک و رعایا میکوشدند پنجم شهر مذکور پادشاه زاده محمد مراد بخش را بطریق کومکي برای تنبیه آن قوم مرخص فرموده از عطاي خلعت و دیگر عنایات مفتخر ساختند - درین ضمن بعرض رسید که افواج از بکیه از راه خطا و ارادهٔ باطل باز آمدند و نذر محمد خان عازم حضور گشته - چنانچه عریضهٔ او مشتمل بر التماس عفو تقصیرات و طلب استمالت نامه رسید - یازدهم شهر مذکور پادشاه زاده محمد مراد بخش را از رفتن بلخ موقوف فرموده حکم مراجعت صادر نموده بصوبه کشمیر مرخص ساختند - و خود از کابل اوائل رجب سمت پنجاب بارادهٔ

دار الخلافت کوچ فرمودند - تودرمل امین و فوجدار سهرند را بنز حسن خدمت پانصدي اضافه و خطاب راجه مرحمت نمودند که از اصل اضافه دو هزاري دو هزار سوار باشد - نجابت خان که در رسیدن حضور بموجب حکم درنگ نموده بود بعد رسیدن حضور مامور گردید که ملازمت ننموده بکابل برود - بعد عبور از آب اتک پادشاه زاده دارا شکوه از لاهور آمده ملازمت نمود - یک قطعه الماس بوزن صد رتي قیمت لک روپیه مع خلعت و اسپان عنایت فرمودند - عبد الرحمان و دیگر فرزندان نذر محمد خان همراه پادشاه زاده ملازمت نموده مورد عنایات گردیدند - نوزدهم شوال بلاهور رسیده زیاده از دو سه مقام ننموده متوجه دار الخلافت شدند - چون بسهرند رسیدند از واقعهٔ دکن بعرض رسید که اسلام خان صوبه دار دکن ودیعت حیات نمود - بسادات خان برادر او که قلعه دار دولت اباد بود محمد اشرف که نیابت برهانپور داشت و محمد غیاث (118) ودیگرفرزندان موافق رتبه و پایه اضافها مرحمت فرمودند واموال نقد و جنس بوارثان معاف نمودند - وبشه نواز خان صوبه‌دار مالوا حکم رفت که تا رسیدن صوبه‌دار خود را بدولت آباد رسانده از بندو بست آنجا خبردار باشد - از عریضهٔ نذرمحمدخان بعرض رسید که قبل از رسیدن حضور قلعهٔ میمنه بار عطا شود - فرمودند که بعد حصول شرف ملازمت رعایت خاطر خواه به از درخواست او نموده خواهد شد - درین اوان محمد قاسم نبیرهٔ نذر محمد خان که

---

(118) ن - محمد صفي

(نذر محمد خان) بسبب وسواسهاي بيجا فسخ ارادۀ حضور نموده عريضه مشتمل بر عذر عارضۀ بدني نوشته همراه او ارسال داشته بود رسيده ملازمت نمود - ازانكه خرج صوبه بلخ زياده از مداخل مكرر بعرض رسيده بود و نظر بر فساد ازبكان كه هر سال چندين هزار مسلمانان طرفين بقتل مى رسيدند ترحم بحال نذر محمد خان نموده بلخ (119) را بدستور سابق باو بخشيدند - و احكام مشتملبر برخواستن آمدن پادشاه زاده محمد اورنگ زيب و ديگر قلعه داران صادر فرمودند - گويند چهار كرور روپيه بخرچ مهم بلخ و بدخشان آمده بود و آنچه مردم از هر دو طرف كشته شدند و مال رعايا مع ناموس بباد فنا رفت حساب آن خدا بهتر ميداند - پادشاه زاده محمد اورنگ زيب چهار دهم شعبان از بلخ كوچ فرموده وسط رمضان چون بيكي از دهنهاي دره رسيده منزل نمودند شمشيرخان كه به كهي رفته بود هفت هشت هزار سوار ازبك چهار طرف شمشير خان فرو گرفته صداى دار وگير بلند ساخته شتر و گاو بسيار متصرف شدند و جمعي كشته و زخمي گرديدند - بهادر خان بمدد شمشير خان رسيده ازان تهلكه نجات داد - و تا رسيدن غور بند سه دفعه بآن طائفه مقابله و مقاتلۀ صعب رو داد و هر بار جمع كثير از طرفين كشته و زخمي شدند - بعد رسيدن بغور بند تهانه آنجا قائم نموده ده لک روپيه خزانه كه آنجا موجود بود همراه گرفته روانه شدند - و روز گذشتن از درۀ غور از قوم

---

(119) ن - بلخ و بدخشان

هزاره هزاران بر لشکر بادشاهزاده ریخته عجب نایرهٔ قتال و جدال بر افراختند مال و اسباب بسیار هر چه بدست آمد تاراج نمودند و حال بر تمام فوج و سرداران تنگ گردید و کار بجائي رسید که بر خزانه ریختند و بهادر خان خود را رساند و مردم زیاد پادشاهي کشته و زخمي گردیدند - و تا یکپاس شب صداي دار وگیر بلند بود و امید نجات محال مي نمود - ذو الفقار خان و نور الحسن (120) که همراه خزانه بودند چپقلشهاي رستمانه نمودند - و باوجود زخمی شدن هردو سردار داد مردي دادند آخر بمدد اقبال پادشاهي از آفت دست برد آن جماعه خزانه محفوظ ماند - بکوتل هندوکش که رسیدند از تنگي راه و برف و یخ سر راهها بار بردار بسیار تلف شدند و هر جانور که افتاد لگدکوب آدم و چهار پا گردید و هر سوار و پیاده که از پا در آمد باز فرصت برخاستن نیافت - بهرحال اگر چه بادشاه زاده اوائل شوال بکابل رسید اما چون بهادر خان روهیله و ذو الفقار خان و خواجه حسن با خزانه عقب مانده بودند بر لشکر آنها برف بسیار چنان پیهم بارید که فرصت چشم برهم زدن نمیداد چار پا و آدم بي شمار تلف شدند - و بهادر خان از ذو الفقار خان بي اختیار جدا افتاد و از نصف زیاد بار بردار خزانه تلف گردید - ذو الفقار خان هرچه توانست خزانه بر شتران بقیة الهلاک بار کرده نزد پادشاه زاده فرستاد - و چون دیگر اصلا بار بردار نمانده بود با باقي خزانه مقام نمود و برف و باران شب و روز می بارید

---

(120) ن - ابو الحسن

درین تهلکه هزاره با فوج سنگین آمده بر سر خزانه و مردم پادشاهي ریخت و عجب هنگامهٔ قتال و جدال بمیان آمد و مال و اسباب و عیال و ناموس کمتر کسي ازان آفت محفوظ ماند و آشوب قیامت بر پا گردید - و قریب چهار پنج هزار اسپ و آدم بسیار مع چهار پاي بار بردار که باقي مانده بود بتاراج و غارت بردند و جانور بي‌شمار زیر برف آمدند - و کار بجائي رسید که همه نبرد آزمایان و بهادران کارزار دیده از روي سخت جاني بر سر خزانه پیاده فراهم آمده جنگ رستمانه و تردد مردانه نمودند - و دست از همه ما یحتاج برداشته جان خود و خزانه را از چنگ آن جماعه سالم بر آوردن غنیمت دانستند تا آنکه هزاره غنیمت بسیار سنگین بار کرده فرار نمودند - چون خبر به بهادرخان رسید فرمود که بار بردار هرکرا یابند کشیده گرفته نزد ذوالفقارخان رسانند و افغانان در دادن بار بردار مضایقه نمودند و میان هم کار بجنگ منجر گردید - و بهادر خان باشتران خاصهٔ خود و بار بردار پسران و خویشان خود را به ذوالفقار خان رساند و تا رسیدن بهادر خان آدم بسیار که قریب پنج شش هزار کس باشند از برف تلف شدند و باقي که ماندند پدر بحال پسر نپرداخته هریکي جان خود بیرون بردن غنیمت میدانست - بهادر خان که با سپاه خود را بخزانه رساند چون بار بردار که از سرما و برف نیم جان و پوست و استخوان بر جانوران مانده بود براي خزانه برداشتن وفا نمي نمود ناچار فرمود خزانه را متفرق ساخته خریطه شمار حواله جماعداران نمودند که بر اسپان بار نموده روانه شدند - درین ضمن باز

هزاره سر راه نمودار گشته پاي زد و خورد بميان آورد - و بهادر خان و ذو الفقار خان بجان بازي تمام بعد سعي و كوشش و كشش تمام خزانه را باجانهاي خود سالم ازان درها برآورده بكابل رساندند *

الحال بتحرير وقايع حضور مي پردازد - بعده كه پادشاه بقصبه كرنال پنجاه كروهي دهلي رسيدند جعفرخان را با ديگر كارپردازان براي سرانجام ضروري رخصت دهلي نمودند - مكرمت خان با جمعي از بندهاي پادشاهي باستقبال آمده ملازمت نمود - اوائل ذي الحجه حوالي دهلي شرف نزول واقع شد - و روز ديگر سوار شده براي ملاحظه و تجويز مكانهاي قلعه نو احداث شاه جهان آباد كه از سنه دوازده جلوس براي ساختن آن غيرت خان عرف كامگار را مقرر فرموده بودند و نهم محرم الحرام سنه هزار و چهل هشت بناي عمارات ريخته شده بود و آخر اتمام آن باهتمام مكرمت خان قرار گرفت تشريف آوردند - بعد ملاحظه تاكيد براي بعضي عمارت ضروري كه تا رسيدن نو روز جشن سال آينده قابل فرش نمودن شود نمودند - و عاقل خان خوافي و يوسف خان را براي سرانجام و مدد اتمام عمارت گذاشته متوجهٔ اكبر آباد شدند - از واقعهٔ بندر سورت بعرض رسيد كه علي اكبر اصفهاني حاكم بندر سورت و كهنبايت را هندوئي در اثناي گفتگوي لايعني بجمدهر گشت لهذا معز الملك ديوان مالوا را كه سابق هم تعلقهٔ بندر مذكور داشت از انتقال او مقرر فرمودند - از واقعه مالوا بعرض رسيد كه جان نثار خان تيول دار سركار مندسور از زخم جمدهر زميدار مفسد پيشه كه اورا دستگير كرده آورده بودند وقت روبرو آوردن كشته شد *

بیست و یکم داخل اکبر آباد شدند - از جملهٔ دریافت صفاي باطن پادشاه روشن دل باتفاق آنکه روزي صد فیل نر و ماده از نظر میگذشتند تقرب خان بر یک ماده فیل نظر خواهش انداخت و آهسته بگوش علاء الملک بطریق اظهار آرزوي دل اشاره بهمان ماده فیل نموده گفت که اگر حضرت این ماده فیل را بمن عنایت فرمایند زهي مراد دل من خواهد بود - هنوز سرگوشي تمام نشده بود که پادشاه طرف تقرب خان متوجه شده فرمودند که این مادهٔ فیل را بتو بخشیدم - بعرض رسید که ایک الماس ناتراشیده بوزن صد وهشتاد رتي از کان تعلقهٔ قطب الملک برآمده - حکم شد که باو بنویسند که الماس مذکور را بقیمت در آورده درجه پیشکش مقرري بحضور ارسال دارد - چون قبل از رسیدن حکم عبد الله قطب الملک الماس را حواله الماس تراش نموده ده رتي ازو تراشیده بود همان روز که حکم رسید آن سنگ نا تراشیده بیش بها را همان قسم از راه اطاعت امر بحضور ارسال داشت - بعد رسیدن حضور که هفتاد رتي دیگر ازو تراشیده شد صد رتي بي جرم شفاف خالي از عیب بر آمد یک لک و پنجاه هزار روپیه بقیمت در آمد - و بیست هزار روپیه ریزهٔ تراشیدهٔ او نیز بقیمت رسید - قضا را همان روز شمامهٔ عنبر بصورت قندیل بوزن هفتصد توله بقیمت پنجاه هزار روپیه از نظر گذشت و بخاطر خیر اثر رسید که آن شمامه را در طلای مشبک گرفته بانواع جواهر و ریزهٔ آن الماس مرصع نموده آن الماس صد رتي را بالاي آن نصب نمودند که جمله دولک و پنجاه هزار روپیه قیمت آن قندیل بي عدیل گردید - با یک لک و پنجاه هزار

روپیه نصف نقد و باقي خرید جنس از احمد آباد باب مکهٔ متبرکه و مدینهٔ منوره که در آنجا مضاعف ارزد مصحوب سید احمد سعید که سابق نذر بمکهٔ معظمه برده بود روانه آن مکان شریف نموده فرمودند پنجاه هزار روپیه را نقد و جنس بشریف مکه دهند باقي به بیچاره و مساکین و مستحقین آنجا رسانند - و قندیل را در روضهٔ منوره بیاویزند - پادشاه زاده محمد شجاع را یک قطعه لعل و غیره بقیمت یک لک روپیه عطا نموده بصوبهٔ بنگاله مرخص فرمودند - پادشاه زادهٔ محمد مراد بخش را از کشمیر طلبیده صوبهٔ دار دکن ساختند - حسن بیگ خویش علیمردان خان را که بپایهٔ هزار و پانصدي رسیده بود صوبه کشمیر مقرر فرمودند *

روزي فیل مستي در مقابل راجه بدن سنگه که رو بروی پادشاه ایستاده بود حمله نموده راجه را بایکي از همراهان او که بقصد خلاصي راجه خود را بمدد رسانده بود زیر دندان کشید راجه زیر دندان آن بلای سیاه جمدهر کشیده بخرطوم او زد درین ضمن چرخي بان چرخي هارا آتش دادند راجه با رفیق خود از میان هر دو دندان فیل بلا آفت بر آمده مورد آفرین گردید خلعت و پنجاه هزار روپیه منجمله مطالبهٔ ذمه واجب الاداي او انعام مرحمت نمودند - بپادشاه زاده محمد اورنگ زیب که بدریاي اتک رسیده بموجب حکم توقف ورزیده بود حکم شد که بصوبهٔ ملتان که در اقطاع او مرحمت نموده بودند برود و سي لك روپیه در همان صوبه عنایت نمودند - قلعه داري اکبر آباد بباقي خان فرموده دوازدهم ربیع الاول براه دریا متوجه شاه جهان آباد که مسمي بدار الخلافت ساخته بودند شدند *

بیست دویم شهر مذکور نزدیک بقلعه رسیدند چون در
مدت هشت سال بخرچ مبلغ شصت لك روپیه ابتدا باهتمام
غیرت خان بعده بداروغگي اله وردي خان که اتمام آن به مکرمت
خان تعلق گرفت عمارت قلعهٔ گردون اساس و مکانهاي آسمان پایه
اندرون محل و بیرون خاص و عام و حمام در سنه بیست جلوس
که پادشاه در کابل تشریف داشتند صورت اتمام گرفته بود بیست
و چهارم ربیع الاول سنه هزار و پنجاه و هشت مطابق بیستم فروردي
سنه بیست و یک جلوس بعد انقضاي شش ساعت زماني که
نیر اصغر پرتو افروز برج ثور بنظر سعد صاحب خانه و قران مشتري
و طالع اسد بود در قلعه شرف نزول واقع شد - چهار لک روپیه نقد و
لك روپیه را مرصع آلات به بیگم صاحب قدسیه عنایت نمودند -
بهمین دستور بهمه پرده گیان حرم و پادشاه زادها و امرا خلعت و نقد
و جواهر عطا فرمودند - و دارا شکوه را سي هزاري سي هزار سوار
نمودند - سعد الله خان و غیره صد امیر دران روز باضافه و عنایات
دیگر مفتخر گردیدند - و تا بیست روز دامن آرزوي امیران و فضلا و
صلحا و شعرا و ارباب طرب از انواع انعام و عطاي زر و گوهر مالامال
بود از حافظان و نغمه پردازان ایران و توران و کشمیر و رقصان
جادوفن عالم آشوب ذکور و اناث هند طبق طبق زر و گوهر یافتند
و اکثر اهل حرفت که هریکي از گذراندن گلي از باغ صنایع خود
بانعام دامن دامن زر سرخ و سفید کامیاب گردیدند - و ذخیرهٔ سالها
اندوختند و خانهٔ نماند که در شادي بروي او مفتوح نگردید و
کاشانهٔ نبود که شمع مراد دران خانه افروخته نشد - از جملهٔ تاریخ

صاحب طبعان این تاریخ پسند افتاد * ع *

شد شاه جهان آباد از شاه جهان آباد

الحق تا چشم گردون نظر لطف برگهوارۀ نشینان ارض این کهنه سراي انداخته چنان شهر و چنین عمارات عالي ندیده * بیت *

تعالی الله چه شهراست اینکه از شان
گذشته هر بناي او ز کیوان
ز طرحش هند زیب و فر گرفته
جواني را جهان از سر گرفته
جهان را گر به از خود یاد باشد
همین شاه جهان آباد باشد
به مصر از وسعت او تا خبر شد
ز رشك از شام غم باریک تر شد
جگر از غیرتش خون شد یمن را
عقیق او گواه است این سخن را
ز خوبي هاي او هر که کند یاد
رود صد دجله اشک از چشم بغداد
ز خاکش مشک چین بو مي کند وام
خطا باشد دران بردن ز چین نام

درینولا از عرضه داشت علیمردان خان بعرض رسید که عبد العزیز خان باز لشکرکشي بر سر نذر محمد خان نموده بلخ را محاصره کرده حکم شد که بهادر خان و راجه بیتهلداس و غیره بیست امیر خود را نزد علیمردان خان رسانند که موافق تجویز او بمدد

نذرمحمد خان روانه شوند - رای رایان که از مدت تارک علائق روزگار گشته در بنارس منزوی بود باز به جاذبهٔ الفت آلودگی دنیا که ریشهٔ محبت او در دل و جگر انسان جا گرفته گریبان گیر او گشته بحضور آورد و بمنصب هزاري ذات دو صد و پنجاه سوار و خدمت دیوانی کل دکن ضمیمه فوجداري بگلانه مفتخر گردید *

ذکر سوانح سال بیست و دویم از جلوس سنه هزار و پنجاه و هشت هجري

جشن آغاز سال بیست و دویم جلوس مطابق سنه هزار و پنجاه و هشت بدستور هرسال رونق افزای شهر و عمارات تازه و فیض زیاده از اندازهٔ صالح و طالح صغیر و کبیر گردید - پادشاه زاده محمد مراد بخش را که از تغیر شایسته خان صوبه دار دکن ساخته بودند و بعد از فراغ هردوجشن بانواع لطف و عنایات مفتخرگردیده مرخص گشت بمنصب بیست هزاري پانزده هزار سوار سر فرازي بخشیدند - و شه نواز خان که از مالوا بطریق عاریت بدکن رفته بود اتالیق پادشاه زاده محمد مراد بخش مقرر گردیده پنجهزاری پنجهزار سوار دو هزار سوار دو اسپه و سه اسپه اصل و اضافه سرافرازي یافت - چون خبر مصالحهٔ عبد العزیز خان بنذر محمد خان رسید بهادر خان را که مع فوج مرخص فرموده بودند موقوف نمودند و صوبهٔ ملتان باو مرحمت نموده بدیوانیان فرمودند که چون بهادر خان مدت بیجاگیر بوده طلب مابین ایام او را عوض مطالبه محسوب نمایند شیخ فرید پسر قطب الدین که بعد از مامور شدن بکومک کابل از حکم انحراف ورزیده بود بي منصب و بی جاگیر نبوده

روزينه عطا فرمودند

از عرضه داشت خواص خان قلعه دار قندهار و زباني منهيان بعرض رسيد که شاه عباس چهارم ربيع الاولی سال بيست و يکم از جلوس با لشکر بسيار بعزم تسخير قندهار از صفاهان بر آمده هفتم شعبان بمشهد مقدس رسيده يکی از امرای خود را پيشتر بهرات (121) روانه نمود که آنجا رسيده ده هزار سوار برقنداز که موافق معمول از تاجيکان خراسان که وقت مهم پيش قدم مي باشند و بيعلوفه رفاقت و جانفشاني مي نمايند و پنجهزار بيلدار و ديگر مصالح قلعه گيري موجود سازد و شنيده می شود که شاه اراده دارد که چون در ماه دي و بهمن فوج هندوستان از وفور برف و بند بودن راه بکومک قندهار نمي تواند رسيد خود را در ايام مذکور بپای قلعه برساند - و نيز ظاهر شد که شاه قلي نام را که با نامه بخدمت حضرت اعلي روانه ساخته بود بقندهار رسيده روانۀ حضور گرديد - حضرت جهانباني بعد از استماع اين خبر سعد الله خان را که صاحب السيف و القلم گفته مي شد با يک صد و سي و پنج امير نامي روشناس بسرداري پادشاه زادۀ با فرهنگ رستم جنگ محمد اورنگ زيب براي رخصت کومک قندهار مقرر نموده حکم نمود که شصت هزار سوار و ده هزار برقنداز طومار فوج تيار نمايند که اکثر آن از سادات بارهه و ازبکيه وافغانان و راجپوتيه باشند ازمردم ايران که تمر داخل فوج هندي نمايند - و بنايب

---

(121) ن - بخراسان

دارا شکوه که در لاهور بود حکم رفت که هرگاه شاه قلي ايلچي ايران آنجا رسد نگذارند که پيش بيايد - درين ضمن بعرض رسيد که علي مردان خان بموجب نوشتهٔ قلعه دار قندهار پنجهزار سوار و هزار برقنداز بسرداري کاکرخان و راجه امرسنگه و نور الحسن بخشي احديان کومک روانه نموده و پنج لک روپيه خزانه همراه آنها بي آنکه مامور گردد روانه ساخت - سويم ذي قعده پادشاه زاده محمد اورنگ زيب را با همراهان بانواع عنايات مفتخر و مرخص ساخته خود نيز متوجه لاهور شدند *

خبر واقعه اعظم خان که صوبه دار جونپور بود بعرض رسيد ملتفت خان و مير خليل و مير اسحاق پسران اورا خلعت ماتم و اضافه مرحمت نمودند و صوبهٔ جونپور بمعتقد خان مقرر فرمودند - ابتدا بخاطر گذشته بود که پادشاه زاده محمد اورنگ زيب را از دار الخلافت پيشتر روانه سازند باز چنان مقرر گرديد که تا لاهور بل تا کابل بطريق استعجال باتفاق طي منازل نموده ملاحظهٔ تصديع ايام زمستان را از ميان بر دارند - امرای آرام طلب نا آزموده کار باظهار خيرخواهي خلق الله بعرض رساندند که سه ماه آذر و دي و بهمن قزلباش تاب سفر و مهم ندارد و شهرت ارادهٔ رسيدن شاه عباس درين ايام بقندهار خلاف عقل است - و خبر کم يابي غله و کاه آن ضلع نيز بعرض رسيد بخاطر پادشاه اين مصلحت پسند افتاد که في الواقع درين سه چهار ماه که برف و سرماي مسافرکش دارد اکثر قزلباش تردد نمي نمايند و براي سفر و محاصرهٔ قندهار لشکر کشي که في الحقيقت

لشکر کشي است بعمل نخواهد آمد - لهذا فسخ ارادهٔ کابل نموده
قرار بران یافت که ایام برف و شدت زمستان در لاهور بسر برند و
نیز انتظار رسیدن امراي اطراف که حکم و گرز برداران براي طلب
آنها رفته بودند و انتظار خبر تحقیق حرکت نمودن شاه عباس
از پاي مزار شاه خراسان مي‌کشیدند - هنوز خبر کوچ و مقام در السنه
مختلف شهرت داشت و یاران فراغت طلب در تردد سرانجام
چهاوني مذبذب خاطر بودند و عزیزان بي بضاعت در خیمه
گذراندن غنیمت از تصدیع سفر ایام زمستان دانسته شکر حرج و
مرج و کوچ ومقام بجا مي آوردند که بغتتا خبر رسیدن شاه عباس
بپاي حصار قندهار از عرضه داشت قلعه دار انجا بعرض رسید -
معروض داشته بود که شاه عقل تباه بغرور افزوني سپاه سخت
جاني را کار فرموده بطریق یلغار با پنجاه هزار سوار قزلباش
بدمعاش و ترکان هزبر خو و تاجیکان ستیزه جو و توپخانهٔ جهان
آشوب رسیده اوائل ذي الحجه دي ماه الهي که زمین و
آسمان تختهٔ لخت برف و یخ گردیده و عالمي در زیر لحاف برف
جان ستان بپاسباني جان در مانده بود و از وفور باریدن برف و
باران جهان چون لشکر کفر و اسلام سفید و تاریک مي نمودند از
ملاحظه رسیدن کومك و موکب همایون پرواي برف و یخ بند راه
ننموده خود را رسانده قلعه را محاصره نموده هر چند که زود تر
بفریاد محصوران رسند صلاح دولت است - بعد عرض پادشاه زادهٔ
ظفر پیکر محمد اورنگ زیب بهمراه و اتالیق سعد الله خان و صد
و سي و چهار امیر نامدار و رو شناسان شیر شکار دیگر که اکثر از

سادات نبرد آزما و ازبکان بادیه پیما و افغانان صف ربا و راجپوتان جان فدا که جمله از ساير و توپخانه هفتاد هزار سوار بودند مرخص شدند - و احکام بنام صوبهٔ داران و فوجداران و جاگیرداران مع گرز برداران برای طلب حضور صادر گردید - و پادشاه زاده را بسبب احتیاط ساعت و عدم فرصت بي آنکه لازمهٔ رخصت بمیان آید پیشتر براه ملتان مرخص ساختند که خود را به ملتان رسانده بگرد آوري سپاه و سرانجام مهم پردازد - و خلعت و اسپ و جواهر و فیل برای پادشاه زاده ازعقب همراه سعدالله خان روانه فرمودند - و دیگر امرا مامورگردیدند که براه نزدیک بنگش رود خود را بکابل و قندهار برسانند و حکم شد که بندهای قدیم نقدي را سوای طلب لغایت حال في نفر صد روپیه مع تابینان برسانند و جمعي که نو ملازم اند و سند تیار نشده و منصبداران قدیم و جدید که جاگیر ندارند سه ماه نقد دهند و سزاولان برای دادنی مقرر شدند و گرز برداران تعین شدند که لشکر تا مقدور رعایت سرما و برف و باران و نشیب وفراز ننموده جریده از علائق غیر ضروري گشته کوچ بکوچ مرحله پیماي منزل مقصود گردند - دریںولا حسن بیگ نام ترکمان قورچي باشي شاه ایران از قندهار جدا شده خود را بحضور پادشاه رسانده بود بعطاي خلعت و اسپ و خنجر طلا و چهار هزار روپیه نقد و منصب هزاري پانصد سوار سرافرازي یافت خواجه جان ایلچي نذر محمد خان را که با نامه و بعضي تحف رسیده بود خلعت و اسپ و دوازده هزار روپیه عنایت نموده مرخص فرمودند - غره ربیع الاولی خود از لاهور متوجه کابل شدند - روزي که از آب بهت

عبور لشکر واقع مي شد هنوز پادشاه از آب نگذشته بودند که
گرز بردار از قندهار بطريق يلغار در کمال اضطرار بخانه جعفر خان
ميربخشي رسيده زباني ظاهر نمود که بعد روانگي من خبر دست
يافتن قزلباش بر قندهار انتشار يافته بود و مطابق آن بلا فاصله
نوشتجات مصحوب قاصدان و جلو داران سريع السير از غزنين
رسيدند - و جعفر خان بخدمت پادشاه آمده در خلوت حقيقت
بعرض رساند - اگر ذکر محاصره و نقب دواندن و تردد قزلباش و
سعي و جانفشاني محصوران که در ابتدا نمودن و آخر کار تاب
صدمات لشکر خصم نياوردند مفصل بر نگارند بطول کلام منجر
ميگردد - مجمل بزبان قلم ميدهد که يک ماه در تردد مورچال
پيش بردن و نقب دواندن و يورشهاي با جلادت نمودن و شب و
روز از اندرون قلعه تگرگ گولهٔ توپ و تفنگ و حقهٔ آتشي و بان
شرر باريدن و از قلعه بر آمده بر مورچال ريختن گذشت چنانچه
قريب دو هزار آدم و چار پاي بسيار از لشکر شاه کشته و تلف
گرديد و چهار صد و پانصد نفر از محصوران نيز نقد حيات بباد فنا
دادند آخر از دل باختن شادي بيگ نام ازبک و حوصله باختن
قلعه‌دار که انتظار کومک نکشيدو صدمات جان‌ربا از طرف قزلباش
به محصوران رسيده مغلوب هراس گشته با سرداران شاه رجوع
نموده پاي صلح بميان آورده قلعه را داد - گويند يکي از جاسوسان
پخته کار آزموده از قلعه بلشکر شاه رفته بر حقيقت سختي و کمي
ذخيرهٔ غله و گاه فوج خصم و تزلزل رسيدن کومک هندوستان
مطلع گرديده هر چند سعي نموده بازار لشکر آمدن و خود را بقلعهٔ

رساندن از خبرداري و بندوبست لشکر ایران نتوانست ناچار
حقیقت بر پارچهٔ کاغذ نوشت که از طرف قلت کاه و دانه و
نرسیدن رسد و شدت برف و سرما حال قزلباش بسختي میگذرد
در اسپان بجز پوست و استخوان و جان نمانده و لشکر پادشاهي
کوچ بکوچ متوجه قندهار است و لشکر قزلباش در فکر برخاستن
است و آن کاغذ را بر تیري بسته در احاطهٔ حصار قلعه انداخت
باوجود اطلاع بر مضمون آن آن‌قدر مردم قلعه دل باختهٔ هراس گشته
بودند که هیچ فائده نداد - تا پانزده روز گفتگوي پیام صلح و عهد
درمیان بود آخر کار نهم صفر قلعه دار بر آمدهٔ دو روز فرصت
بر آوردن مال و فرزندان خواست روز سویم محراب خان قلعه دار
شاه داخل گردید و قلعه دار سابق که شرط عدم قبول رعایت
خلعت وقت ملازمت و رخصت براي عیب پوشي بمیان
آورده بود باتفاق کاکر خان و ابو الحسن و دیگر همراهان رفته ملازمت
شاه نمود لمحهٔ نشسته بعد استفسار بعضي احوال رخصت خواسته
روانهٔ حضور شد - بعده که بملازمت پادشاه خطا بخش جرم پوش
رسید سر خجالت پیش افگنده قطرات اشك ریزان نمیدانست
که بچهٔ زبان عذر سیه روئي خود بخواهد - گویند در اندك فرصت
باقي قلعجات بست و زمین‌داور و غیره توابع قندهار از تردد فوج
محراب خان بتسخیر قزلباش در آمد - شش صد سوار از لشکر ایران و
نه صد سوار محصوران مغلوب گشته شدند و بکار آمدند و قلعه‌داران
که بعد گرفتن عهد امان جان مع همراهان نزد محراب خان آمدند
و حکم یراق گرفتن آنها نمود بعضي که جوهر غیرت و شجاعت را

اختیار نمودند بسپردن اسلحه تن نداده شرط جان سپاري بظهور آوردند و بقیة السیف را مقید ساخته با سردار ومال و عیال نزد شاه روانه ساخت - و شاه بسبب عسرت غله و علف و تلف شدن اسپان و بار بردار از شدت سرما اواخر صفر المظفر ده هزار سوار تفنگچي با محراب خان قلعه دار درانجا گذاشته خود روانهٔ فره و هرات شد - از ابتدای محاصره لغایت برخاستن شاه بعد از تسخیر قلعه بدو و نیم ماه نکشید *

الحال چند کلمه از لشکر پادشاه زاده و وزیر اعظم بقید تحریر می آرد که چون وقت روانه شدن بپادشاه زاده و سعد الله خان حکم شده بود که تا مقدور خود را زود بقندهار رسانند و اغلب که قبل از رسیدن افواج شاه از ملاحظهٔ صدمات موکب کواکب شمار از پاي حصار برخاسته بود، و اگر خدا نکرده تا رسیدن شما قلعه بتصرف قزلباش در آمده باشد باید که خود را گرم و چسپان رسانده فرصت گرم نمودن جا و فراهم آمدن ذخیرهٔ تازه نداده بمحاصرهٔ قلعه پردازند اما چون پادشاه زاده را در ملتان براي گرد آوري لشکر و سرانجام ضروري و سعد الله خان را در راه بسبب انتظار رسیدن پادشاه زاده و بارش غیر هنگام توقف چند روزه رو داد در وسط صفر چون هر دو فوج نزدیک هم رسیدند نوشتهٔ خلیل بیگ که براي صفا و پاک نمودن راهها از برف و قطع اشجار رفته بود رسید مشتمل بر اینکه برف آن قدر سر راه و درها را گرفته که اگر دیگر نبارد بعد یک ماه اقل ازین راه تردد بدشواري توان نمود - درین ضمن مکرر خبرهاي وحشت افزاي محاصرهٔ قندهار و

بتسخیر شاه در آمدن مع احکام تاکید تهدید آمیز زود خود را رساندن از حضور رسید تا آنکه از معاودت شاه بعد حصول مطلب اطلاع یافتند ناچار راه منظور نظر را گذاشته از راه بالاي کوههای آسمان شکوه که دو هزار و هفت درعه ارتفاع آن به پیمودن آمد - همه سپاه پیاده گشته اسباب مایحتاج ضروری و غیر ضروری را گذاشته روانه شدند وقت عبور ازان کتلهاي هوش ربا که شاه و گدا افتان و خیزان بهزار دشواري طي مسافت مینمودند عجب هنگامهٔ هرج بر خلق الله گذشت و بار برداري که داشتند اکثر ز جاهای صعب افتادند که از انها نام و نشان نیافتند و بسیاري از شدت سرما از پا در آمدند که برنخاستند و نوکر و غلام و پاجیهاي نمک بحرام هر که خالي میگریخت منت عظیم برآقا میگذاشت و غله و کاه همه جنس ماکولات بمرتبهٔ کمیاب گردید که نانی بجاني ارزان بود - بدین حال بکابل رسیدند - درانجا که رفاهیت شد بیک روپیه شکم آدم و چار پا بقدر قوت رمق هم سیر نمي شد و چند روز در کابل براي خرید اسپ و بار بردار که اکثر پیاده و خانه بدوش بودند توقف نمودن ضرور گردید - بعده که اوائل ربیع الثاني از کابل کوچ نموده بغزنین رسیدند علف اصلا یافت نشد مگر براي مردم خاص غله روپیه را یک آثار و گاه یک و نیم آثار بتصدیع تمام بهم مي رسید کار بر لشکر تنگ گردید - و خبر رسید که ازغزنین تا قندهار بسبب تسلط قزلباش جنس خوردن انسان و چار پا مطلق نایاب ست - جملة الملک سعد الله خان حقیقت را بحضور معروض داشت - در جواب حکم رسید که در ملک گیري رفاهیت

طلبي نمي باشد بهر وجه خود را بقندهار رسانده قزلباش بدمعاش را فرصت فراهم آوردن ذخيرهٔ قلعه و استقامت ندهند و غلهٔ حوالی قندهار را که قابل درو شده نگذارند که بدست مردم قلعه درآید و بتصرف خود در آرند - لهذا در لشکر منادی نمودند که از غزنين آذوقهٔ مابين راه بر دارند و بعد مقام پانزده روز کوچ کرده بترتیب فوج پرداخته هفت فوج قرار دادند و هراول و برنغار و جرنغار و چنداول مقرر کرده در سه کوچ بقلعهٔ رسیدند که از گل ساخته اند و در سرحد واقع است و قزلباش بتصرف خود در آورده باز از شنیدن رسیدن افواج قلعه را خالي گذاشته رفته بودند - درین اوان ملک حسن نام زمیدار نواح قندهار که بحسب ضرور بمحراب خان ملاقات نموده بود از قلعه گریخته خود را نزد سعد الله خان رسانده ملازمت پادشاه زاده نمود خلعت و خنجر مرصع و ده هزار روپیه نقد یافت - و چهاردهم جمادی الاولی نزدیک باغ گنج علي مقابل قلعهٔ قندهار رسیده فرود آمده بتهیهٔ فراهم آوردن آلات و اسباب مورچال بندي و نقب کندن پرداختند - و روز سیوم راجه بهاو سنگه و غیره جمعي از بندهاي کار طلب طرفي از اطراف قلعه را خالي دیده بي اطلاع سردار با زینهای جلادت و کمند جرأت بطریق فدویان جانباز یکه تاز در فراز و نشیب دامن کوه و پناه حصار خود را رسانده ملجاي خود ساختند مردم - قلعه‌دار که خبردار شدند از سر دادن تفنگ و انداختن حقهٔ آتش و سنگ و اقسام آتشبازي آن قدر گولهٔ بندوق و انواع آلات جان ستان باریدن گرفت که جمع کثیر از بندهاي پادشاهي ضائع شدند و آوازهٔ

رستخیز عظیم و نائرهٔ دار و گیر پربیم بلند گردید - سعد الله خان برین معني اطلاع یافته براجه پیغام داد که اگرچه چندین جرأت بیحکم نمودن بیجا واقع شد اما الحال از آنجا حرکت نمودن و برخاسته آمدن باعث شوخي مردم قلعه خواهد گردید باید که دل را قوي داشته از چوبهای اشجار جنگل پناه ساخته استقامت ورزند و ما را از اطراف مستعد کومک دانند و در آنجا بعد مشقت و تردد بسیار و ضائع شدن آدم بي شمار مورچال قائم نمودند *

الحال چند کلمه از رویداد حضور بقید تحریر می آرد که بعد از کوچ پادشاه از حسن ابدال بعرض رسید که شاه وردي بیگ فرستادهٔ شاه عباس با نامه بکابل رسیده حکم شد که گرز بردار رفته اورا بحضور بیارد در منزل باغ فرح که خبر آمدن شاه وردي رسید چون در همان روزها شایسته خان و جعفر خان از احمد آباد آمده بود حکم فرمودند که اورا نزد شایسته خان و جعفر خان که جوار هم فرود می آمدند برده در مجلس واحد حاضر سازند و امر نمودند که نامهٔ اورا نگرفته از زبان ما بگویند که چون مارا نظر بر محبت دیرینه و موروثي شاه بود یکي از خواصان حضور را قلعه دار قندهار ساخته بودیم اگر میدانستیم که از ایشان چنان حرکت بظهور خواهد آمد یکی از امرای رزم دیدهٔ تجربه کار آزموده را قلعه دار می نمودیم که تا جان باقي داشت در محافظت قلعه خود را معاف نمیداشت چون خلاف توقع بعمل آمد هرچه عوض دارد گله ندارد - و خبر روانه شدن شاه قلي با نامه چون قبل از رسیدن خبر محاصرهٔ قندهار رسیده بود و در همان زودي خبر رسیدن شاه بپای حصار قلعه رسید

بنابران حکم نمودند که شاه قلي را در لاهور نگاه دارند في الواقع هرگاه رشتهٔ محبت و الفت از غبار کدورت آلوده گشته باشد دیگر در فرستادن نامه و رسول و گرفتن آن چه لطف دارد باظهار یکرنگي دورنگي منافي رویهٔ اخلاص کیشان سلف است بعده فرمودند که شاه وردي بیگ در جلال آباد رفته توقف ورزد بعد رسیدن کابل هردو فرستادهٔ اورا باعزاز رخصت خواهم نمود درین ضمن پریشاني شاه وردي بیگ بعرض رسید ده هزار روپیه مرحمت نمودند - اوائل جمادی الاولی داخل دارالملک کابل شده روز چهارم بخانهٔ علیمردان خان تشریف بردند از جملهٔ پیشکش یک لک روپیه جنس قبول نمودند *

ذکر سوانح سال بیست و سیوم جلوس مطابق سنه هزار و پنجاه و نه هجري

غرهٔ جمادی الاخری جشن آغاز سال بیست و سیوم موافق سر انجام سفر صورت اتمام یافت - چون باقي ذکر فسادي که میان نذر محمد خان و عبد العزیز خان و سبحان قلي خان رو داده و بعد هنگامه داروگیر تمام نذر محمد خان بسلطنت خود جاگرفت بتفصیل بتحریر در آوردن درفرصت وقت نمی گنجد ماحصل ضروري بزبان خامه میدهد - بعده که حضرت اعلی خواستند فرزندان و متعلقان نذر محمد خان را نزد او روانه نمایند و نوشتجات نذر محمد خان نیز مکرر براي طلب فرزندان و وابستگان مع مدد خرچ باظهار پریشاني رسیده بود عبد الرحمن را با دیگر همراهان که دو سال و ده ماه در خدمت پادشاه مانده بودند خلعت و خنجر و شمشیر و دیگر

مرصع آلات مع اسپ خاصه با ساز طلا و سي هزار روبيه نقد مرحمت نمودند و يک لک روپيه مع فيل روز رخصت متعلقان براي نذر محمد خان بموجب طلب او فرستادند و يك لك روبيه سابق همراه عبد الرحمن و محمد مراد ايلچي بنذر محمد خان روانه ساخته بودند و خسرو پسر نذر محمد خان بسبب دلبندي لذات هند برفتن نزد پدر راضي نشده درجرگهٔ بندهای پادشاهي در آمد جمله بمتعلقان نذر محمد خان سه لک روپيه مدد خرچ سواي زيور و آنچه بيگمها رعايت نموده بودند لغايت رخصت مرحمت شد ٭

از واقعهٔ فوج قندهار بعرض رسيد كه بهادر خان روهيله كه از سر فوجان تهور پيشه بود مرحله پيمای منزل آخرت گرديد و نوكران بيش قرار و معتمد اورا پادشاه زاده و سعد الله خان در جرگهٔ بندهاي پادشاهي و خود منسلك ساختند و هفت پسر ازو مانده بودند ازان ميان دليل خان نام پسر كلان را كه پانزده سال عمر داشت هزاری پانصد سوار نمودند باقي پسران را منصب و يوميه درخور عمر آنها مرحمت فرمودند - هفده نفر از همراهان محراب خان خود را نزد پادشاه زاده رسانده بعطای منصب و خلعت ونقد سرافرازي يافتند ٭

الحال بتحرير باقي احوال لشكر پادشاه زاده و حقيقت محاصره مي پردازد از يك طرف جملة الملک سعد الله خان بعد ترددنمايان و كشته شدن مردم بسيار مورچال و نقبهارا تا زير خندق رساند - رستم خان و قاسم خان و ديگر كار طلبان جانباز از طرف ديگر

مورچال و نقبها را تا کنار خندق و نزدیک دروازها رساندند اما
چون محراب خان در جنگهای روم جنگ و قلعه داری بسیار نموده
کار آزما و آزموده کار بود از پای قلعه شب و روز چندان تگرگ گولهٔ
تفنگ و گولهای زمین کوب توپ و حقهای آتش بار و بانهای
شرر فشان می بارید که بعد رسیدن مورچال پای قلعه فرصت تردد
و کار دیگر نمی دادند بلکه اکثر زمین نقب را از ضرب گولهای
کوه ربا ضائع و نابود می ساختند و در هر یورش چندین هزار
سر سران باتنهای لشکریان مصالح پر کردن خندق می گردید -
و فائدهٔ تردد بر روی کار نمی آمد - و هر دفعه که قزلباش بر آمده
مقابل طلایهٔ لشکر شده بر مورچال می ریخت از طرفین قتیل
و اسیر می گردیدند و نبردهای عظیم رومی داد گاه از مردم
لشکر بدست قزلباش می افتادند و بقلعه می بردند و گاه قضیه
بر عکس خود رو می داد درین ضمن روزی جمعی که از مردم
قزلباش گرفتار شده آمده بودند از زبانی آنها مسموع گردید که
شاه عباس بعد از رسیدن هرات چند امیر کارطلب رزم جوی خود را
بسرداری مرتضی قلی‌خان قورچی باشی که از جمله بیست امیر
و سی‌هزار سوار می شوند برای کومک محراب خان و مقابلهٔ لشکر
هندوستان تعین نموده ازانجمله سه چهار هزار سوار بطریق قراولان
هراول نزدیک رسیده اند - درین اوان یکی از دندهای قدیم بادشاهی
که در لشکر ایران گرفتار آمده خود را پابند نوکری ساخته بود
بطریق جاسوسی از انطرف تعین شده داخل فوج گشته نزد قلیج
خان که سابق از تابینان او بود آمده از رسیدن دو فوج قزلباش

از یمین و یسار و از انجمله دو سه هزار سوار جدا شده بقصد تاخت کهی آگاهی شد دریں ضمن خبر رسیدن قزلباش و ریختن برسر کهی بیخبر و مقتول و زخمی ساختن جمعی کثیر و بتاراج بردن و اسیر نمودن چارپا و آدم بسیار انتشار یافت و معا شتربانان و فیلبانان و استربانان فریاد کنان رسیدند که فیل و شتر و دیگر چارپا قطار قطار پیش انداخته بردند - رستم خان که از بهادران یکه تاز و رستم زمان گفته می شد بریں خبر اطلاع یافته بی آنکه مامور گردد سوار شده تعاقب قزلباش نمود چهار پنج کروه جریدی تاخته بخصم رسیده بعد مقابل شدن اول جنگ گوله تفنگ و بان و تیر بمیان آمد بعده کار بمضاربهٔ یراق کوته رسید از هردو طرف نبردهای صعب رو داد و مکرر بر یکدیگر غالب و مغلوب گردیده طرفین داد نبرد و مردانگی بظهور آوردند و مردم بسیار از هر دو طرف کشته و زخمی شدند - آخرکار فیلان و چند قطار شتر و گاو و استر و اسپ خود و آنها را هرچه بتوانستند بدست آورده مراجعت نموده نزد پادشاه زاده آورده مورد آفرین گردید - و صبح آن بتواتر خبر رسید که سی هزار سوار قزلباش بسرداری چند امیر نامی که از انجمله نظرعلی خان حاکم اردویل و علی قلی خان و مرتضی قلی خان از سپه سالاران مشهور ایران رسیده اند ازین طرف بار دیگر رستم خان و قلیج خان با جمعی دیگر از امرا و راجها و فیلان صف ربا قریب ده هزار سوار و توپخانهٔ بیشمار مقابل آنها تاختند بعده که علامت سپاه و گرد سیاه لشکر قزلباش نمودار گردید سادات زره پوش و افغانان مدهوش و مغلان یکه تاز و راجپوتان رزم طلب هندوستان

اسپان بجولان در آوردند و سرداران ایران پا بمعرکهٔ کار زار گذاشتند
اول بواسطهٔ گوله و توپ و بان جان ستان نائرهٔ زد و خورد اشتعال
گرفت و هرسه فوج قزلباش اسپان تاخته و شمشیرهاي آبدار
آخته از اطراف فوج هند در آمده بازار دار وگیر را گرم ساختند
و حملهاي مرد ربا بر روي کار آوردند و از گرد و غبار سم اسپان هردو
طرف جهان درچشم دلباختگان سیاه و تیره گردید و مردان رزم
آزماي جان‌نثار آن غبار را کحل الجواهر دیدهٔ خویش و سرمهٔ دیدهٔ
خوبان تصور نموده توتیاي چشم ساخته شرط جان سپاري بجا
مي آوردند * بیت *

درآمد چنان در فغان‌کوس کین * که‌چون‌نبض‌مي‌جست‌ازجازمین
ز باریدن تیغ آتش فشان * نمی شد برون از تن‌کشته جان

و فوج قزلباش از چپقلشهاي نمایان کار بر لشکر هندوستان تنگ
آورده چند بار فوج مقابل خود را بر داشته نزدیک بود که چشم
زخم صعب و شکست عظیم بفوج بادشاهي رسانند دریتضمن
رستم خان که اسم با مسمي و رستم زمان بود باتفاق قلیچ خان و
راجهاي تهور نشان فیلان مست را پیش رو گذاشته زنجیر برپاي
فیلان سواري خود انداخته بدلدهي مردم‌دل باخته پرداخته مستانه
وار قدم پیش نهاده شرط ترددي که لائق فدویان جان نثار مي باشد
بجا آورد و بعد بباد فنا رفتن سرهاي بیشمار و کوشش و کشش
بسیار که مبارزان زره پوش خود را بر قلب خصم زدند و مثل
محمد سعید پسر سادات خان و خواجه خان و غیره سرداران نامي
بکار آمدند و جمعي کثیر از مردم غیر مشهور کشته و زخمي گردیدند

قدم ثبات قزلباش از جا لغزید و راه فرار اختیار نمودند و اسپ و استر بسیار غنیمت بدست آورده بخدمت پادشاه زاده مراجعت نمودند - و قبل از رسیدن عرضه داشت فتح جنگ از طرف پادشاه‌زادهٔ با نام و رنگ شاه وردی بیگ را که نامهٔ شاه ایران آورده بار نیافته در جلال آباد مغضوب گردیده در رکاب پادشاه همراه بود بار دیگر زبانی درجواب نامهٔ ناخوانده پیغام دادند که شاه غفران پناه شاه عباس کلان که قدردان و اخلاصمند ما بود و از سي سال رشتهٔ اتحاد را مرعي مي داشت از دنیا رحلت نموده هرآنچه ازان خاندان عالي چشم داشتیم از راه تقاضای سال خلاف آن بعمل آمد و طریقهٔ بزرگان خود را مراعات نه نمودند الحال هرچه خدا خواهد و از ما برآید بظهور خواهدآمد و ده هزار روپیه دیگر بشاه وردی بیگ عنایت نموده مرخص ساخته سزاول همراه داده بقندهار نزد پادشاه زاده محمد اورنگ زیب روانه نمودند و حکم نوشتند که از قندهار نیز گرز بردار همراه کرده نزد شاه روانه سازند - آنچه از صعوبت و مکروهات و گراني و کمیابي غله و کاه بر لشکر در ایام محاصرهٔ قندهار گذشته و آخر فائدهٔ آن بظهور نیامده بتحریر تفصیل آن پرداختن بطول کلام ملالت انجام منجر میگردد - و چون خبر شدائد مذکوره پیهم بحضرت اعلی رسید و دانستند که در امتداد محاصره جز تلف شدن سپاه فائده مترتب نخواهد گردید بپادشاه زاده حکم صادر نمودند که بتقاضاي مصلحت وقت همت تسخیر قلعه را بر سال و وقت دیگر موقوف داشته از پاي قلعه بر خاسته بیاید - و بپادشاه زادهٔ دارا شکوه فرمودند که

تا رسیدن خبر پادشاه زاده محمد اورنگ زیب بغزنین در کابل توقف نماید و خود اوئل رمضان المبارك متوجه دار السلطنت لاهور شدند همینکه منزل اول شرف نزول واقع شد خبر هزیمت یافتن قزلباش بعد مغلوب گردیدن افواج پادشاهي که زیاده از حد تشویش خاطر داشتند رسید باعث تفریح طبع مبارک گردید و حکم نواختن شادیانه تا سه روز نمودند و بسعد الله خان و رستم خان و قلیج خان و همه امرا اضافه مرحمت فرمودند - و پادشاه زاده بعد ازمحاصرهٔ چهار ماه که قریب دو سه هزار آدم و چهار پنجهزار جانور بمعرض تلف در آمدند از پای قلعه برخاسته روانهٔ حضور شدند - و حضرت پادشاه هیجدهم شوال داخل سواد لاهور گردیدند - و اوائل ذي القعده دارا شکوه و جملة الملك بحضور رسیدند و وسط ماه مذکور پادشاه زاده محمد اورنگ زیب رسیده ملازمت نمود و رستم خان با چند ترپ و نشان و اسپان قزلباش رسیده شرف اندوز ملازمت گردیده مورد آفرین و تحسین گشت و بجاگیر مرخص فرمودند *

از واقعهٔ دار الخلافت بعرض رسید که مکرمت خان حارس برحمت حق پیوست بجاي او جعفر خان را مقرر فرموده مرخص ساختند خلیل الله خان را از تغییر جعفر خان میر بخشي نمودند پادشاه زاده محمد اورنگ زیب را بصوبه داري تهتهه ضمیمهٔ صوبهٔ ملتان مقرر فرموده مرخص ساختند - دوازدهم ذي الحجه از دار السلطنت متوجه دار الخلافت شدند علیمردان خان را که از کابل آمده ملازمت نموده بود بصوبه داري کشمیر سرافرازي بخشیدند و فرمودند که خود بکابل رفته عبد الغني را نیابت کشمیر مقرر نماید و یازدهم

محرم الحرام [۱۰۶۰] داخل دولتخانهٔ دارالخلافت شدند و همان روز پادشاه زاده محمد مراد بخش از دکهن بسبب نا موافقت هوا و صورت نگرفتن بند و بست بحضور رسیده ملازمت نمود و از اصل و اضافه دوازده هزاري ده هزار سوار دو اسپه و سه اسپه مرحمت فرمودند - و جملة الملک سعد الله خان که از ابتداي نوکري بمدد جوهر ذاتي و موافقت طالع هر ماه و سال برعایت اضافه و دیگر عنایات سربلندي مي یافت بمراتب هفت هزاري هفت هزار سوار پنجهزار سوار دو اسپه و سه اسپه و یازده کرور دام انعام دوازده ماهه که بعد از آصف خان خانخانان هیچ امیر بدین پایه نرسیده بود و سواي پادشاه زادها دوازده ماهه عطا نمي شد معزز و مفتخر گردید *

ذکر سوانح سال بیست و چهارم از جلوس مطابق سنه هزار و شصت هجري

روز جشن حافظ مومن که از حافظان موسیقي دان مشهور شاه ایران گفته مي شد بحضور رسیده تصنیف بنام حضرت اعلی درست نموده خواند خلعت و ده هزار روپیه نقد مرحمت نموده در زمرهٔ بندهاي پادشاهي درآوردند - چون خبر تمرد ومفسدي میواتیان متواتر بعرض رسید کیسري سنگه ولد راجه جي سنگه را براي تنبیه آن جماعهٔ بدسگال مقرر فرموده پرگنهٔ کامان پهاري را بطریق وطن عنایت نمودند - رگهناتهه داس پیشکار سعد الله خان که بجوهر استعداد کارداني منظور نظر پادشاه قدر شناس گردیده بود بعطاي قلمدان طلا و خلعت پیشکاري باستقلال دیواني تن مفتخر ساختند - راجه

کیسری سنگه که برای گوشمال طائفهٔ بدمآل میوات تعین شده بود چهار پنجهزار سوار و شش هفت هزار تفنگچي و تیرانداز نوکرساخته شرط سعي درقطع شجر حیات و استیصال آن قوم خسران مآل بجا آورده زن و فرزندآنها را اسیر نموده مفسدان بقیة السیف را اخراج نمود بعد عرض هزار سوار اضافه مرحمت نمودند *

روزي وقت گذشتن اسپان معتاد از نظر قاضي القضات محمد سلیم که از نزدیك اسپان می گذشت از شوخي یك اسپ پاي ثبات قاضي بدر رفت و ضرب صعب بپاي او رسید و سه ماه صاحب بستر گردید بعد صحت چون در همان روزها فراست خان ناظر محل رخصت کعبة الله خواسته بود و همراه او یک لك و پنجاه هزار روپیه براي شریف و مستحقان کعبة الله مقرر نموده بودند بعد صحت یافتن قاضي سلیم نیز بروافقت فراست خان مامور گردید این معني موافق رای سلیم قاضي محمد سلیم نیامد و از پا بندی الفت دنیا عذرهای نا مسموع بمیان آورد و حضرت بعد استماع عذر لنگ او عوض هزاري منصب و خدمت ده هزار روپیه سالیانه مقرر فرمودند و قاضي خوشحال بجای قاضي سلیم قاضي القضات حضور گردید *

کفارهٔ کل ایام صیام که عمدا و سهوا خورده شد موافق شصت سال از عمر شریف بتجویز فقها و فضلا بیست هزار روپیه بمستحقان و محتاجان رسانده حکم نمودند که هرسال آخر ماه رمضان سوای سي هزار روپیه که در عوض فطرهٔ روزه و غیره باهل استحقاق مقرری می رسانیدند بیست هزار روپیه دیگر به نیت

کفارهٔ روزه بضعفا و در ماندگان می رسانده باشند - ملا شفیعاي یزدی که فاضل و شاعر و صاحب طبع تجارت پیشه به بندر سورت از ایران رسیده بود بمدد طالع او حقیقت او بعرض رسید پنجهزار روپیه خرچ از خزانهٔ سورت حکم نموده بحضور طلب داشته خلعت واسپ و منصب هزاری صد سوار عطا فرموده بمجراي دو وقت مامور ساختند - بعرض رسید که سلطان محمد خان قیصر روم سید محي الدین نام از نبائر حضرت سید عبد القادر جیلاني رحمة الله علیه را با نامه و تحف و تبرک روانهٔ بارگاه ساخته وبه بندر سورت رسیده حکم شد که گرز برداران مع فرمان و خلعت و ده هزار روپیهٔ تنخواه بر خزانهٔ سورت رفته بیارد و پانزده هزار روپیه حکم بر دیوانیان برهانپور و ماندو و مالوا نمودند - پادشاه زاده محمد اورنگ زیب با پسران از ملتان آمده ملازمت نموده بعد چند روز باز مرخص گردید *

غرهٔ ربیع الاول این سال اواخر اسفندار متوجه کشمیر بهشت نظیر گردیدند و غرهٔ ربیع الثاني که اتفاق جشن نو روز افتاد بباغ فیض بخش دار السلطنت لاهور شرف نزول فرمودند - علیمردان خان از کشمیر آمده ملازمت نمود حکم شد که متصدیان پیشکش نذر روز یکشنبه را تا یک سال بملا محمد شفیع یزدي میداده باشند - رخصت عبد الرحمن نزد نذر محمد خان پدر او سابق بقید تحریر در آمده بعد رسیدن نزد نذر محمد خان بحکومت غوربند مرخص گردید - و یادگار نام را که از امراي نامدار بلخ بود برفاقت و رسانیدن او مع فوج حضور مامور نمود - سبحان قلي خان برین معني اطلاع یافته چون دانست که نزد پدر جمعیت

نمانده با سپاه عاقبت تباه برسر پدر و باخ آمد و نذر محمد خان محصور گردیده بدفع شر پسر نا برخوردار پرداخت بعده عرصه بر نذر محمد خان تنگ آورد ناچار نذر محمد خان عبد الرحمن را از راه بر گردانده نزد خود طلبید - بعده که عبد الرحمن بموجب امر پدر برگردید ابراهیم بیگ نام منصوب کردهٔ سبحان قلي خان سر راه او گرفته مانع و بجنگ پیش آمد و ابراهیم بیگ در مقابلهٔ اول کشته گردید و همراهان او بر عبد الرحمن غالب آمدند - لشکر نذر محمد خان با یادگار بیگ فرار اختیار نمود و عبد الرحمن بدست قلماقان سبحان قلي گرفتار گردید اورا نزد سبحان قلي آوردند و او برادر را محبوس ساخت - عبد الرحمن بتقاضاي مصلحت با نگاهبانان خود ساخته و عهد و پیمان رفاقت و شریک دولت بودن بمیان آورده باتفاق آنها فرار نموده خود را بخدمت اعلی حضرت رساند حضرت پادشاه متوجه احوال و همراهان او گردیده عبدالرحمن را منصب چهارهزاري پانصد سوار و بیست هزار روپیه نقد مع اسپ و فیل و مرصع آلات مرحمت نمودند و همراهان او را نیز موافق تجویز عبد الرحمن در زمرهٔ بندهاي سرکار در آوردند - وقت توجه از دارالسلطنت طرف کشمیر بهمران نذر محمد خان را در لاهور گذاشتند - چون دران سال گراني غله و امساک باران عالمي را بنالش آورده بود و شب و روز چندین هزار دستهاي مستمندان سوي آسمان بر داشته میشد و ناني بجاني خرید و فروخت میگردید روز کوچ از لاهور از اثر دعاي ضعفاي نالان دریاي کرم الهي بتلاطم و ابر رحمت بجنبش درآمده

تاچند روز آنقدر بارید که یک هفته توقف و مقام نمودن ضرور گردید
عسرت حال مردم بفرحت مبدل شد بل از وفور رحمت الهي
آخر بسبب آنکه رعایا فرصت گشت کار ربیع نیافتند و آنچه کاشتند
از شدت باران سبز نگردید رعایاي پرگنات خالصهٔ پادشاهي دروقت
تشخیص جمع باستغاثه آمده امین متدین خدا ترس طلب نمودند
و به سعد الله خان حکم شد که چند روز متوجه شده خود بفریاد و
وا نمود رعایا و احوال مالگذاران پردازد - محمد صفي پسر اسلام
خان که نزد عادل خان براي وصول باقي پیشکش سنوات و دیگر
بعضي مطالب رفته بود در تقدیم حسن خدمت کوشیده از نزد
عادل شاه جواهر آلات و زر نقد پیشکش و چهل فیل مع ساز طلا که
جمله چهل لک روپیه نقد و جنس برای پادشاه باشد و پنج لک
روپیه نقد و جنس براي ملکهٔ جهان پادشاه بیگم و پانزده لک روپیه
جواهر آلات و نقد و فیل براي دارا شکوه آورده بایک لک و پنجاه
هزار روپیه نقد و پنج فیل و قدري جواهر که بمحمد صفي تواضع
نموده بود از نظر عالي گذرانده مورد عنایات گردید و شش لک
روپیه نقد و جنس که بسید باقر ملازم پادشاه زادهٔ ولیعهد که همراه
محمد صفي رفته بود داده بود نیز از نظر گذشت - پادشاه زاده
محمد اورنگ زیب را صوبه دار مالوا ساخته مرخص نمودند و
خود تفرج کنان و شکار افگنان منازل و مراحل صعب پر از برف
کشمیر را بصعوبت تمام طي نموده گاه آخر روز و گاه پهر شب رفته
با خدمهٔ محل بمنزل میرسیدند تا آنکه آخر جمادي الاخری
بسواری کشتي بکنار شهر کشمیر رسیده لاله و ریاحین آن سر زمین

بهشت نشان را رونق تازه روئي دوبالا بخشيدند و هر شب و هر هفته
همراه خدمهٔ محل بر کشتيهاي مزين بانواع پردهاي زربفت و
ستونهاى منقش از لاجورد و قبهاي طلا و مرصع سوار شده سير و
تفرج روي آب تالاب ڈل و اقسام گل باغات و دشت و کوه و در و
بام آن مکان فيض بخش که همه يک لخت گل و سبزهٔ زمرد نام
بود مي نمودند دامن دامن زر بانعام باغبانان و ملاحان مرحمت
مي شد و مستحقي نمانده که در کشمير صاحب نصاب نگرديد -
حسب التماس امير الامرا علي مردان خان بسير باغ و عمارات
ساختهٔ او تشريف بردند از جملهٔ پاي انداز و پيشکش علي مردان
خان يک لک و سي هزار روپيه نقد و جنس بدرجهٔ قبول در آمد -
ملا شاه بدخشي که ذکر او سابق بتحرير در آمده و از حق آگاهان
وقت و زبان زد خاص و عام کشمير بود بديدن پادشاه آمد و روز
ديگر پادشاه درويش نواز از روي نياز مع ملکهٔ زمان پادشاه بيگم که
بخرچ مبلغ چهل هزار روپيه مکان انزواى آن واصل بالله ساخته بود
و بيست هزار روپيه ديگر خرچ کرده عمارات ديگر متصل آن براي
ديگر فقرا تيار نموده بودند تشريف بردند و پانزده هزار روپيه نذر براى
بزم درويشان گذرانده زماني در خدمت آن درويش حق پرست
صحبت داشته سخنان پند بگوش هوش شنيده بر خاستند -
ملتفت خان را ديواني صوبهٔ خانديس و برار عنايت فرمودند *

ذکر سوانح سال بيست و پنجم از جلوس شاه جهان مطابق سنه هزار و شصت و يک هجري

شاعر هندي که از صاحب طبعان مشهور و مقربان حضور بود

کبت بنام پادشاه گفته گذراند فیل ماده و دو هزار روپیه مرحمت نمودند - چون درین سال ابتدا از امساک باران وآخر از شدت باریدن آن اکثر مکانهاي گل و سبزه از طراوت و رونق اصلي افتاده بود و اشجا را ثمار کمبار و خشک گشته بودند سیر کشمیر دلپذیر پادشاه بي‌نظیر نگردید و فرمودند که من بعد چنان باغات و مکان با صفاي دارالخلافت و دارالسلطنت گذاشته با این همه صدمات که به‌بندهاي خدا میرسد این مسافت بعیده براي حظ نفس خود طي نمودن و باعث ایذاي خلق راضي شدن از طریقهٔ خدا پرستي دور است - و بعد از فراغ و انقضاي دو ماه غرهٔ رمضان اواخر مرداد از کشمیر کوچ فرموده متوجه دار الخلافت شدند - و سعدالله خان مامورگردید که چند روز براي انتظام مقدمات مالي و ملکي در کشمیر مانده زود خود را بدار السلطنت رساند - در منزل آصف آباد وقت عبور از بالاي پل‌آب دریا که کهنه بسیار شده بود از سبب ازدحام مردم شکست و قریب دو صد و پنجاه آدم و جانور و مال بسیار در آب افتاد و از انجمله قریب صد نفر غرق بحرفنا گردید - بعد رسیدن نزدیک دارالسلطنت که سعد الله خان نیز بحضور رسیده حکم شد که رستم خان و دیگر امراي دور و نزدیک و راجهاي نامدار با مصالح توپخانه براي مهم قندهار بحضور برسند و بنام نامي پادشاه زاده محمد مراد بخش نیز درین باب فرمان بدستخط خاص صادر گردید پادشاه زاده دارا شکوه و خسرو و عبد الرحمن پسران نذر محمد خان ملازمت نمودند - بلاهور که شرف نزول واقع شد سید محي الدین ایلچي روم رسیده نامهٔ قیصر را مع دو اسپ

با ساز طلا و مرصع و مروارید و عبای مروارید باف و پنج اسپ
از طرف خود بگذراند پانزده هزار روپیه مع خلعت و اسپ
و خنجر و جیغه باو مرحمت نمودند - بعرض رسید که نذر محمد
خان که عازم بیت الله گردیده بود در راه ودیعت حیات نمود
پسران اورا خلعت ماتمی عنایت فرمودند - نامه عربی در جواب
قیصر روم که بدستیاری قلم سعد الله خان نوشته شد باجیغه و
شمشیر و پرتلهٔ مرصع بقیمت لک روپیه حوالهٔ سید محی الدین
نموده دوازده هزار روپیه نقد و اسپ مع ساز طلا وقت رخصت
دادند - قاضی احمد سعید را با دو لک روپیه نقد و جنس برای
شریف و مستحقان کعبة الله همراه سید محی الدین مرخص
ساختند - بعرض رسید که راجه بیتهلداس رخت هستی ازین
سرا بربست ده لک روپیه نقد و پنج لک روپیه را جواهر و فیلان
و دیگر اموال که ازو مانده بود بپسران او معاف فرمودند - شیورام
پسر کلان اورا اضافه و خطاب راجگی و اسپ و فیل عنایت نمودند -
رستم خان بهادر بموجب حکم که از جاگیر خود مع یک کرور روپیه
از خزانهٔ سرکار برای مهم قندهار روانه شده بود بحضور رسیده ملازمت
نمود - لطف الله و عنایت الله پسران سعد الله خان که تا حال
شرف اندوز ملازمت نگشته بودند همراه محلهٔ لشکر سعد الله خان
ملازمت نمودند - لطف الله را تسبیح مروارید و عنایت الله را سرپیچ
مرصع عنایت فرمودند - چهار هزار سوار و هزار برقنداز و پانصد بیلدار
و تبردار از نوکران سعد الله خان در محله بشمار در آمدند مورد
آفرین گردید - صد و یک اسپ برستم خان مرحمت شد و لهراسپ

خان را از اصل و اضافه پنجهزاري نموده بخطاب مهابت خان و عطاي صوبهٔ کابل معزز ساختند و نجابت خان با یک کرور روپیه از خزانهٔ اکبرآباد بموجب حکم رسیده ملازمت نمود - پادشاه زاده محمد اورنگ زیب مطابق حکمي که بتعیین ساعت از حضور مقرر شده براي مهم قندهار شانزدهم ربیع الاول از ملتان بر آمده بود بعد عرض پنجلک روپیه نقد و پنجاه هزار روپیه را جواهر و دو اسپ و دو فیل با ساز طلا و نقره مع خلعت و جیغهٔ بیش بها مصحوب محمد صفي نزد پادشاه زاده روانه فرمودند - و سواي امراي که همراه آن درة التاج تعینات بودند بیست و یک امیر عقیدت گزین فدویت آئین که هریکي شیر بیشهٔ رزم گفته مي‌شد از حضور با خزانهٔ نا معدود و مصالح زیاد از قیاس قلعه گیري روانه ساخته مامور فرمودند که از راه ملتان خود را بقندهار رسانده روز یکشنبه سویم جمادي الاخری که اواخر اردي بهشت باشد ساعت بتجویز اختر شناسان رکاب مقرر ساخته خود را بپائین قلعه رسانده بمحاصره پردازد - و نیز مقرر شد که سعد الله خان خود را براه کابل در همان تاریخ رسانده با پادشاه زاده ملحق گردد و شانزدهم ربیع الاول مطابق اوائل اسفندار خود متوجه کابل شدند - و همان روز که ساعت مسعود بود سعد الله خان را با پنجاه هزار سوار و ده هزار پیادهٔ برقنداز و چند هزار بان و بیست توپ کلان قلعه شکن و بیست توپ میانه و بیست هتنال و ده فیل جنگي مست و صد شتر نال و دو کرور روپیهٔ خزانه و دیگر لوازم قلعه گیري با بیلدار بیشمار روانه ساختند و آنچه باید براي دواندن نقب و

ساختن دمدمه و پیش بردن مورچال ارشاد فرموده تاکید نمودند
که در ساعت مقرری که مذکور شد خود را رسانده محاصره
نماید - و جمله فوج هفتاد هزار سوار سائر سواي توپخانه که شش‌صد
امیر و منصبدار نامی و روشناس باشند مقرر و تعین شدند و
برستم خان و همه امیران اضافه و خلعت و اسپ و فیل و جواهر
مرحمت نموده مرخص ساختند و حکم فرمودند که قریب کرور روپیه
درطلب وسه ماهه پیشکي بمنصبداران و تابینان امرا و توپخانه درکابل
بدهند و ارشاد نمودند که اول در تسخیر قلعهٔ بست و زمین‌داور
و غیره کوشند که باعث تزلزل دل مردم قلعه گردد - و پادشاه خود
کوچ کنان منزل بمنزل طي مسافت نموده در دو ماه و چهار روزکه
روز چهارم جمادی‌الاولی باشد شرف نزول درکابل نمودند - و سعدالله
خان کوچ بکوچ طی منازل می نمود تا آنکه اول جمادی الاولی
بموجب حکم و تعین تاریخ نزدیک بقندهار بخدمت پادشاهزاده
رسیده باتفاق بمحاصرهٔ قلعه پرداختند - عبد الرحمن پسر نذرمحمد
خان را از روی کم‌توجهی تعینات بنگاله نمودند - امام‌قلی یوز باشي
از لشکر ایران جدا شده نزد سعد الله خان آمده روانهٔ حضور
گردیده ملازمت نمود پنجهزار روپیه مع اسپ و خلعت و انعام
مرحمت نموده در جرگهٔ بندهای پادشاهی در آوردند *

اکنون کلمهٔ چند از تردد بمحاصرهٔ قندهار و پیش بردن مورچال
و نساختن کار بتدکار می آرد - بهادران کار طلب از چار طرف در
مکانی که گوله رس نبود فرود آمدند و شروع بدواندن نقب
و نسق مورچال نمودند خصوص سعد الله خان نسبت بهمه

امیران کارزار دیده زیاده شرط تردد و جلادت و تدبیر بکار برده باتفاق راجپوتان تهور نشان بگرد آوری مصالح نقب زدن و مورچال دواندن کوشیده نشانهٔ گوله توپ و تفنگ و سنگ خود را ساختند - بعد دار و گیر و محاصرهٔ چند روز قلعه دار تغافل نموده چنان بند و بست نمود که اصلا صدای آدم و تردد محصوران ظاهر نمی گردید هرچند که لشکر هندوستان در پای حصار آمده باظهار تهوری ترددات رستمانه می نمودند ناشنیده و نادیده انگاشته از قلعه صدا بلند نمی ساختند تا آنکه مردم مورچال رستم خان و وزیر اعظم و دیگر امرا بپای حصار و نزدیک خندق رسید روزی راجه راجروپ که از صاحب ترددان مشهور بود آمده ظاهر ساخت که مکانی در مابین حصار نزدیک خندق و برجی بنظر آمده و مورچال بآنجا رسیده که قابوی یورش و بالا بر آمدن دارد و پاسبانان بروج غافل و بیخبر معلوم می‌شوند اگر ماذون سازند با جمعی از همراهان جانباز و مدد زینه و کمند خودها را همراه کرناچی بالا برسانیم لشکر مسلح و مکمل چشم بر راه و گوش بر آواز کرنا باشد و بروقت یورش نمایند وزینه بسیار تیار نگاه دارند بعده که از پادشاه زاده و سعد الله خان اذن حاصل شد راجه وقت شب با چند نفر یکه تاز جانباز که در فن قلعه گیری از کار آزمایان مشهور بودند بانواع تدبیر قدم جرأت گذاشت و پیش قدمان جان نثار مار صفت بالای حصار بر آمده باشارهٔ مقرری لشکر جانباز را طلبیدند و بهادران بی‌تابانه بکمند جانبازی بحرکت درآمدند و صدای کرنا بلندگردید محصوران که از چند گاه چشم بر راه وگوش بر آواز چنین قابو بودند از اطراف

مهتاب روش ساخته باقسام آلات آدم کشي بر سر آن بدگاه تاخته چندان توپ و تفنگ و بان سردادند و حقهٔ آتش و سنگ و روغن جوشان و انواع مصالح مرد ربا از بالا ریختند که آن جماعه برسر برج رسیده و نارسیده جان باخته به تبدیل هئیت بیاران خود بي منت مدد قدم و کمند پیوستند و مسلمانان و راجپوتان بسیار بکار آمدند که تفرقه نمودن دشوار مي نمود و هرکه آن طرف دیوار و کنار برج خود را رسانده خبرش باز نیامد و هر طرف از کشتها پشتها پدید آمد و آن قدر آدم کشته و زخمي گردیدند که بشمار در نیامدند و ازان روز تا دوماه و هشت روز بازار پیکار بالا و پائین بمرتبهٔ گرم بود که هرکه سر از مورچال بر مي داشت در همان دم جان مي باخت و قزلباشان شبها بر آمده بر مورچال مي ریختند آدم و چار پا ضائع مي نمودند و از هر دو طرف آدم کشي و مردم کشی درمیان بود روزی از گولهٔ توپ‌کلان طرف سعدالله خان چهار پنج نفر نامي محصوران که با محمد بیگ توپچي باشي نشسته تردد مي نمودند یکجا خوابیدند شبي بر مورچال رستم خان و سعد الله خان جمع کثیر قزلباش ریخته کشش زیاد و شوخي بسیار نموده بعضي توپها را ناقص ساخته و جمعي را اسیر کرده باز راه قلعه گرفتند و هر چند که از اطراف خبردار شده تعاقب نمودند چون از بالای قلعه باران آتش مي بارید در تلافي کاري نساختند - و چندانکه بهادران جانباز و جان نثاران یکه تاز شرط تردد بجا مي آوردند و مورچال نزدیک مي رساندند فائدهٔ نمي بخشید و از ضرب توپهاي کوه ربا که پیهم مي رسید محنت و تردد سرداران ضائع مي گردید - درین ضمن وتوپ‌کلان

پادشاهي ترکيدند و در مقابلهٔ توپ اندازان بيخطای قلعه که هم رومي
و قزلباش حکم انداز بودند توپ اندازان هند کاري نميتوانستند
ساخت - وتسخير قلعهٔ بست و زمين داور نيز بسبب اختلاف راي
سرداران باوجود ترددي که مي بايست بظهور نيامد و ديگر ترددات
که از قلعه دار پخته کار بر روي کار آمد اگر بتحرير تفصيل آن پردازد
بطول کلام منجر ميگردد - حاصل کلام چون اين اخبار ملالت اثر بسمع
پادشاه رسيد و ايام محاصره بامتداد کشيد و مصالح توپخانه رو
باتمام آورد ودر همين اوان معروض گرديد که ازبکان کم فرصت و واقعه
طلبان نا هنجار ازبکيه اطراف غزنين را تاخت و تاراج مي نمايند
و جان و مال رعايا بمعرض تلف مي آرند فرمان بدستخط خاص
مشتمل بر طلب پادشاهزاده و موقوف داشتن اين مهم بر وقت ديگر
صادرگرديد - بعد رسيدن پادشاه زاده محمد اورنگ زيب بحضور اختيار
چهار صوبهٔ دکن داده مرخص ساختند - و صوبهٔ احمد آباد بشايسته
خان عطا نمودند - و بپادشاه زاده داراشکوه از اصل و اضافه سي هزاري
بيست هزار سوار ضميمهٔ دو کرور دام انعام و صوبه کابل مرحمت
نمودند - نيابت کابل بنام سليمان شکوه مقرر کرده از اصل هشت
هزاري چهار هزار سوار نموده خيمهٔ سرخ که لغايت آن روز بسلطان
زادها حکم نبود عطا فرمودند - و از طرف دارا شکوه نيابت ملتان
بمحمد علي خان مقرر گرديد - پادشاه زاده محمد شجاع را به بنگالا
مرخص ساختند *

از وقائع بندر سورت بعرض رسيد که غلام رضا نامي از ايران
با چند سر اسپ عراقي رسيده دستك بمهر والي ايران بدين مضمون

دارد که غلام رضا نامي ملازم اله وردي خان اسپي چند براي او
مي برد احدي مزاحم نشود و دستک مذکور بجنس بحضور
فرستادند بعد عرض حضرت اعلی را مظنهٔ آن شد که اله وردي خان
با پادشاه ایران و منسوبان آن خاندان رسل و رسائل دارد براي او
بدین وسیلهٔ اسپان آمده اند حکم شد که غلام رضا را مقید ساخته
اسپان و آنچه دارد ازو گرفته روانهٔ حضور سازند و اله وردي خان را که
در حضور بود از منصب برطرف ساخته از کابل اخراج فرموده
بدارالخلافت که خانهٔ او بود روانه ساختند - هر چندکه اله وردي خان
قسمهاي شدید را شفیع ساخت فائده نه بخشید - و فاضل خان را
که براي تحقیق امر نمودند بعرض رساند که غلام رضا نام وقتي از
جملهٔ نوکران او بود بعد برطرف شدن بایران رفته باظهار دروغ خود
شاید دستک حاصل نموده باشد اما این عذر مسموع نگردید *

ذکر سوانح سال بیست و ششم مطابق سنه هزار
و شصت و دو هجري

بعد رسیدن سعدالله خان از قندهار وسط ماه مبارک رمضان روانهٔ
دارالخلافت شدند مرشد قلي خان را بدیواني کل دکن و محمد صفي
پسر اسلام خان را به بخشیگري و واقع نگاري دکن مامور و مرخص ساختند
اگرچه هر دو نام برده بانواع خوبي و صفات موصوف بودند اما در
تعلقهٔ دکن محمد صفي در اکثر مقدمات بر منصبداران سختي نموده
بناي بعضي بدعتها گذاشت و مرشد قلي خان بندوبست دیواني
را بدستوري که در عهد اکبر پادشاه تودرمل بناي دستور امور ملکي
گذاشته بود در دکن سررشتهٔ و اجارهٔ تشخیص جمع مال بتعیین تفریق

جنس اقسام غله و بقولات آنچه از باران بهمرسد و هرچه از آب چاه و کاریز پیدا شود نظر بر قیمت هرجنش و دستور بنای پیمودن اراضی که بیگه و پرتن و سین و بسوه باشد نوعی نموده که تابقای روزگار دستور العمل عمال و زمیداران خواهد ماند - پانزدهم ذی قعده در باغ فیض بخش لاهور فرود آمدند میرزا رستم قندهاری را بسبب ضعف پیری و امتداد بیماری هزار روپیه سالانه مقرر کردند - میرزا ابراهیم ادهم خواهرزادهٔ تقرب خان از ایران آمده شرف اندوز ملازمت گردید گویند میرزا ادهم که در نجابت و شرافت ذاتی و تحصیل علم و دیگر کمالات صوری و معنوی و طبع موزون از مشهوران اعیان ایران گفته می شد در آغاز جوانی بهندوستان آمده بعد ملازمت چون مرکوز خاطر پادشاه بود که اورا بهمسری یکی از صبیهای خود سرافرازی بخشند تقرب خان را که خالوی او می شد برای تربیت او مامور ساختند اما میرزا که از اصل مادهٔ سودا در دماغ او جا گرفته بود نمی خواست که پا بند تاهل گردد و ابا نمودن از پاس ادب دور میدانست زیاده خود را بدر جنون زده کلمات لغو و مطایبهای شوخی آمیز با خالو و دیگر امیران بمیان آورده بمرتبهٔ خویش را در هرزه گوئی و امرد پرستی مشهور ساخت که مکرر پادشاه فرمودند افسوس باین کمال میرزا بحال خود نمانده - از اشعار رنگین او سفینها پرست از زبان راوی ثقه شنیده شده که در حالت سکرات که اشک ندامت بر تلف شدن عمر از چشمهٔ چشم او جاری بود حضار مجلس گفتند میرزا خدا را یاد کن دران وقت بدیهه این شعر از زبان او بر آمد * بیت *

ایکه میگوئي فراموشش مکن در وقت مرگ
من که مي‌میرم برایش چون فراموشش کنم

خسرو ولد نذر محمد خان را از منصب بر طرف ساخته لک روپیه ساليانه مقرر فرمودند - بخانهٔ علیمردان خان تشریف بردند دو لک و بیست هزار روپیه از جملهٔ پیشکش قبول نمودند - دارا شکوه التماس نمود که امیدوار است که مهم تسخیر قندهار بعهدهٔ غلام مقرر شود قبول نموده سه ماه و نه روز در لاهور توقف فرموده اکثر مصالح قلعه گیري که ازانجمله ده توپ کلان و سي و هفت توپ هوائي خورد و سي هزار گولهٔ خورد وکلان و چهارده هزار بان و سرب و باروت و غیره برین قیاس تیار و موجود ساختند و بنجاره را براي رسانیدن رسد استمالت فمودند اواخر ربیع الاول که اوائل اسفندار باشد ساعت کوچ و هفتم جمادي الاخری تاریخ محاصرهٔ مقرر فرموده از خلعت و شمشیر و خنجر مرصع و دیگر مرصع آلات و اسپان و فیلان با ساز طلا و مینا و نقره بقیمت چهارلک روپیه وقت رخصت عنایت فرمودند و سواي آن بیست لک روپیه از نقد و جنس مساعدت مرحمت شد و از امراي نامدار و راجهاي جلادت آثار و بهادران رزم آزما و دلاوران معرکه آرا از حضور و متعینهٔ کابل و دیگر اطراف صوبجات که اکثر در محاصرهٔ سابق رفته بودند مجموع هفتاد هزار سوار منصبدار و تابین و پنجهزار برقنداز و سه هزار احدي تیرانداز و ده هزار پیادهٔ بندوقچي و شش هزار بیلدار و تبر دار و پانصد سنگ تراش و نقب کن و پانصد سقا و هفت توپ کلان و هفده توپ هوائي و سي توپ خورد و شصت فیل

جنگي مست انتخابي سواي فيلان پادشاه زاده و امرا كه جمله صد و هفتاد فيل بشمار آمدند و ديگر از بان انداز و كوله‌انداز و غيره سر انجام قلعه گيري كه تعداد آن تحصيل حاصل است با يك كرور روپيه خزانه كه در ركاب موجود بود همراه دادند و عليمردان خان را مع محمد ابراهيم‌نام پسر كه‌بخطاب ابراهيم‌خان سرافرازي يافته بود و هفت هزار سوار تعين و مقرر ساختند و فرمودند كه بكابل رفته تا انفصال مهم در امداد و معاونت ارسال رسد و ديگر لوازم قلعه گيري كوشد *

ذكر سوانح سال بيست و هفتم از جلوس صاحبقران ثاني مطابق سنه هزار و شصت و سه هجري

مير احمد ولد سيادت خان را بخطاب مير احمد خان و فوجداري نصيرآباد و غيره توابع خانديس و سيف الله عرب را بتعلقهٔ فوجداری مصطفی آباد عرف چوپرهٔ صوبهٔ مذكور مرخص ساختند پادشاه زاده را براه ملتان و توپها را براه‌نزديك هموار باچند هزار بيلدار و غيره و فيلان كوه پيكر روانه ساخته خود پادشاه در بيست روز بملتان رسيدند و چند روز برای سرانجام ضروري توقف در آنجا نموده و خدمهٔ محل را در ملتان‌گذاشته مرحله پيمای‌سمت كابل‌گرديدند و رستم خان كه بطريق هراول با مصالح قلعه‌گيري و دوازده هزار سوار و چنداميرنامدار پيش‌قدم بود هفتم‌جمادي‌الاخرى موافق تعين ساعت از حضور خود را بپاي حصار قندهار رسانده بقصد محاصره سپاه را طرف خندق و برج و باره نمودار ساخت و جوانان يكه تاز و ازبكان قزاق اسپان را بجولان درآورده تيز جلوها

نمودند و خود نمائیها بروي کار آوردند و قزلباش نیز بي باکانه
از قلعه برآمده با هم آمیخته مصافحهٔ پیکار نموده خواجه خان را
باجمعي از ازبکان مقتول و زخمي ساختند و چند نفر نیز از مردم قلعه
کشته شدند و آن روز رستم خان رو بروی دروازهٔ قلعه دورتر از گولهٔ رس
فرود آمد و روز دیگر سوار شده با فوج آراسته براي ملاحظهٔ اطراف
قلعه و تجویز مورچال و دواندن نقب تا سه روز جلوه‌گر بود و
پادشاه زاده بعد طي منازل دشوار گذار و عبور کتلهاي تنگ و
نا هموار نزدیک بقلعه رسیده براي ساعت هفت روز از قلعه دور
فرود آمده براي ملاحظه و تجویز اسباب قلعه کشائي سوار مي‌شد
بعده که نزدیک باغ میرزا کامران فرود آمدند و رستم خان را با
دیگر امراي کار طلب جابجا تعین نموده مورچال قسمت نمودند
و همراه هریک از توپخانه و غیره مصالح قلعه گیري بتقسیم درآمد
و هریکي در تردد کندن و دواندن مورچال بزور بازوي خود و مدد
بیلداران چابکدست سعي موفور بظهور مي آورد خصوص محمد
جعفر میر آتش که نسبت بهمه امیران صاحب داعیه پیش قدم و
زیاده از همه ساعي بود پر کلان برسر میزد روزي یکي ازهمدمان
گستاخ ازو پرسید که چنین پر کلان برسر زدن چه لطف دارد در
جواب باظهار فدویت گفت که روز یورش بهمین پر پریده خود را
بقلعه خواهم رساند - آنچه تردد در پیش بردن مورچال و کندن
نقب از بهادران کوه کن و جوانان قلعه شکن بظهور آمد و جانفشانیها
که بعرصهٔ کارزار آوردند اگر بتحریر تفصیل آن پردازد از راه اختصار کلام
دور مي افتد چنانچه بعد ذکر تسخیر قلعهٔ بست و غیره از توابع قندهار

چند کلمه از تدبیر جانبازان و سعي لاحاصل کوه کنان بتنکار خواهد آورد چون حکم اعلی حضرت بود که اول خاطر از تسخیر قلعجات تعلقهٔ قندهار جمع باید ساخت تا تزلزل تمام در دل محصوان راه یابد رستم خان را با نجابت خان و راجهاي کار طلب جمله بیست امیر و پانزده هزار سوار و احدي و برقنداز بسیار براي تسخیر قلعهٔ بست تعیین فرمودند چون لشکر بپاي قلعه رسید از هر طرف تردد نمایان بظهور آمد و گولهاي توپ و تفنگ و زنبورک آتش بار گردید از زمین و آسمان رعد هیبت افزا زمین و زمان را بزلزله درآورده تا ده روز مهدي‌قلي قلعه دار ثبات حوصله بکار برد بعده که توپ کلان قلعه کشا روبروی برج دروازه برده چند گولهٔ خانه بر انداز بر در دیوار قلعه زدند قلعه دار بزنهار و التماس آمان در آمده کلید قلعه را گرفته نزد رستم خان آمد و مردم پادشاهي بضبط اموال و اذوقه تعیین شدند و رستم خان تفقد بسیار بحال مهدي قلي خان قلعه دار مبذول داشت چون پسر مهدي قلي‌خان که حارس‌قلعهٔ کرسنگ بود باوجود که رستم خان نوشتهٔ پدر او مشتمل بر اینکه الحال محصور بودن و جنگ نمودن فائده ندارد چنانچه من قلعه را حواله نموده مامون‌گردیدم تو هم اطاعت نما حاصل کرده فرستاده بامید واریها نزد خود طلب نمود او ابتداءً قبول ننموده بعد جنگ چند روز قلعه را خالي گذاشته فرار نمود میر محمد برکي را قلعه دار آنجا ساخته مهدي قلي را مع مال و عیال نزد پادشاه‌زاده ذو الاقبال روانه نمودند - درین اوان چون نوشتهٔ ملک حسن نام یکي از امیران که متضمن برشکوهٔ حضرت اعلی و رجوع بشاه

ایران نوشته بود جواب آن بدست جاسوسان پادشاهي افتاد خانهٔ
او را بضبط در آورده بي منصب ساخته محبوس نمودند و تسطیر
باقي سوانح که از رستم خان براي تسخیر دیگر قلعجات و تنبیه
مفسدان آن ضلع بظهور آمد و آخر فائده براي علت غائي
آن نداد قلم را رنجه نداشته بتحریر چند فقره که در محاصرهٔ
قندهار بظهور آمده مي پردازد - بعد رسیدن خبر تسخیر قلعجات
و رفتن رستم خان بدون خاطر جمعي از تسخیر باقي قلعجات
براي تنبیه مفسدان نواح بحضرت اعلی خلاف مرضي دانسته
تاکید پیاپي براي تسخیر قندهار صادر فرمودند راجه راجروپ
و محمد جعفر میر آتش و اکثر بندهاي عقیدت نشان بساختن
دمدمهٔ فلک اساس و دواندن نقب پرداختند و پادشاه زاده داراشکوه
امرا را طلبیده باظهار وعده و وعید تهدید آمیز مي فرمودند که
مرا محمد اورنگ زیب تصور ننمائید که دو بار از پای این حصار
فتح نانموده برخاست تا آنکه قلعه را بتسخیر نیارید یکي از شما را
زنده نخواهم گذاشت که روي زن و فرزند خود به بینید و محمد
جعفر در تردد بکمال اظهار فدویت و عقیدت بیشتر ازانکه در حوصلهٔ
بشریت گنجد ساعي بود والتماس مي نمود که بعد تصرف
آمدن قلعه بهر صورتي که باشد یک نفس و احد محصوران را زنده
نخواهم گذاشت چنان نشود که بعد رجوع و الحاح آن جماعه
طریقهٔ ترحم را کار فرمایند و جان بخشي نمایند - پادشاه زاده
مي فرمودند که ما پادشاهان را دریای رحمت گفته اند در صورت
رجوع خصم ترحم نمودن ضرور است و هر چند کار نقب و مورچال

بپایکار و نزدیک بخندق و حصار مي رسید بضرب گولهٔ توپهاي پي در پي ضائع و باطل میگردید خصوص محمد جعفر دمدمهٔ عالي که بخرج یک لک روپیه بارتفاع بیست و هفت درعه و طول هفتاد و پنج درعه تیار ساخته ده توپ عالم آشوب بالاي آن آورده شروع بزدن گولها طوی حصار نمود و از دمدمهاي دیگر نیز گولهاي توپ هوائي و بان اندرون قلعه میرسید و خرابي بسیار از جان و مال بمحصوران میرسید - از جملهٔ ضائع و کار نامه که یکي ازگوله اندازهاي حکم انداز پادشاهي نمود آنکه روبروی دولت خانهٔ پادشاه زاده از بالای قلعه توپي را مجرا بسته پیهم آتش میدادند و مکررگولهٔ آن نزدیک کار خانجات متصل خیمه افتاده آدم و اسپ ضائع مي ساخت تا آنکه از توپ اندازان بخطای هندوستان درمقابل آن توپي را چنان مجرا بسته آتش داد که دهن آن توپ قلعه را شکست و چند روز ازان توپ اثر صدا ظاهر نشد بعده از همان مکان ناگهان گوله مي آمد و نشان توپ سواي برخاستن دود آن ظاهر نمي گردید آخر از زباني یکی از محصوران که بقید آمده بود معلوم گردید که سر آن توپ را بریده قسمي . بر دمدمهٔ نو احداث گذاشته بودند که وقت آتش دادن سواي دود و صدا اصلا سر او مرئي نمیگشت و اول روز و آخر روز ازان ده دوازده گوله سر میدادند الحاصل چه جانفشانیهای نمایان که از بهادران عقیدت نشان بظهور نیامده و چه تعبیه و تدبیر هاي جان بازان که دران محاصره جلوه گر نگردیده تا آنکه آبهاي خندق را به تردد تمام دزدیدند و از افتادن گولهٔ هوائي در یکي از انبار باروت خانهٔ قلعه آتش در گرفت و

جمعي که دران کارخانه بودند با سقف خانه پریدند و جان سپاران تهور پیشه که چند بار در مقابل گولهای آتش بار یورش نموده آنچه شرط انتهاي جان نثاری و جلادت بود بجا آوردند و آخر کار کاري نساختند بتحریر تفصیل آن عنان کمیت خامه را معطوف داشتن تحصیل حاصل است اما رشید خان عرف محمد بدیع که دران مهم درخدمت پادشاه زاده همراه مهابت خان تعلقهٔ دیواني داشت بطریق وقائع رویداد محاصره مي نوشت و بعرض پادشاه زاده رسانده انعام گرفت و آن تاریخ را مسمی بتاریخ قندهار ساخته و آنچه از بعضي وقائع دران درج نموده اگرچه زبان خامه را جرأت بیان آن نیست اما اصلا ترک ذکر آن نمودن خلاف طریقهٔ مورخان صداقت بیان دانسته کلمهٔ چند مي نگارد - گویند سلطان سلیمان شکوه بدستور اطفال شجاعت پیشه بازی بازي قلعه از ریگ ساخته برج و باره دران قرار داده از چوب توپها بران برج و حصار چیده جمعی را بجاي قزلباش درانجا محصور قرار داده یورش نموده بعد بلند ساختن صدای داروگیر و سر دادن تفنگهاي خالي قلعه فتح نموده حکم بنواختن شادیانه فرمودند و امرا نذر گذرانده تسلیمات مبارک باد بجا آوردند - بعده که بعرض پادشاه‌زاده رسید خود سلیمان شکوه را طلبیده زبان بمبارک باد کشوده خلعت عنایت نمودند و همه امرا آداب تهنیت بتقدیم رساندند - محمد جعفر روزي بعرض رساند که چند روز ست صداي آدم و آثار تردد از قلعه ظاهر نمي شود و بوی گند مردها مي آید ظاهرا بسبب طاعون و وبا قلعه‌دار با اکثر رفقا و سپاه ودیعت حیات

نموده بعده بشغف تمام یورش نمودند و تا رسیدن بهادران قلعه کشا پاي برج حصار ندا و صدا از قلعه بر نیامد بعده که کار بکمند بستن و بالاي حصار برآمدن رسید یکبار توپخانه باقسام آلات آتشبازي بغرش در آمد و چند هزار گوله و سنگ کوه ربا از بالا باریدن گرفت و آن قدر سوار و پیاده دران یورش پاي حصار بکار آمدند که تا چند روز وارثان آنها از ملاحظهٔ باریدن تگرگ بلا از بالا قادر بر برداشتن لاش مردها نبودند و راجپوتان بتلاش بسیار شبها هیمها بر مردهاي خود از دور انداخته همانجا آتش مي دادند •

دیگر از ساده لوحي پادشاه زاده و بعضي هوا خواهان نوشته که روزي محمد جعفر دو دعوتي ریش سفید پشمینه پوش ردا بر دوش را نزد پادشاه زادهٔ با هوش آوردند و عرض نمودند که اینها بمراقبه رفته از احوال عالم خبر میدهند و پادشاه زاده هردو را باعزاز تمام نزد خود نشانده اقسام بوي خوش حاضر ساختند آن هردو غواص بحر معرفت سر بمراقبه فرو برده یکي از آنها بعد از مدت سر از جیب تفکر بر آورده گفت که من سیر کنان وقتي باصفاهان وارد شدم که صداي واویلاي واقعهٔ شاه ایران بلند شده بود - درین ضمن دیگري سر بالا نموده بر زبان آورد که مرا در حالتي گذر بر اصفهان اتفاق افتاد که شاه عباس را بخاک مي سپردند چون از زبان الهام بیان هردو صاحب حال آن مژده بگوش سامعان رسید محمد جعفر و دیگر امرا بشکر این نوید گویا شدند - وازغرائب دیگر بتحریر آورده که محمد جعفر یکي از ریاضي دان صاحب کمال محیل را آورده بعرض رساند که این مرد در

تسخیر جن و فن تکسیر دست تمام دارد التماس مینماید که اگر یک
لولي که بچنین و چنان شکل و شمائل موصوف باشد با قدری
شراب دو آتشهٔ سه ساله و بعضي مصالح مطلوبهٔ دیگر عنایت
فرمایند از خون بدن آن لولي و شراب چند هزار نقش نوشته
بعضي جنها را که محکوم منند با لشکر آنها بتسخیر در آورده برای
مغلوب و منکوب ساختن محصوران مامور می سازم در ین مابین
ایام که بچهل روز نخواهد کشید لشکر قاهره در یورش سعي موفوره
بکار برد که جنیان نیز بمدد پردازند پادشاه زاده برای سرانجام دادن
مصالح مطلوبه محمد جعفر را مامور ساختند - از شهرت این خبر
لولیان لشکر رو پوش شدند تا آنکه بسعي تمام آنچه مطلوب و
مرغوب او بود موجود نمودند تا انقضاي ایام موعود که امید مفتوح
شدن قلعه بزور سرپنجهٔ مبارزان قلعه کشا داشت در خلوتخانهٔ
خاص تعیش می نمود بعده که ایام وعده بسر آمد و دانست که از
یورشها فائده مرتب نمی‌شود و بخیه بروی کار می افتد از ملاحظهٔ
سرزنش و انفعال از لشکر فرار نموده خود را بپاي حصار قلعه نزدیک
دروازه رسانده زرمال امان گردانده مامون گردیده بقلعه در آمد و نزد
قلعه دار بردند بعد استفسار احوال وجه خوراکي او مقرر نمودند چون
اجل آن محیل مکار سرگشتهٔ روزگار رسیده بود گاه گاه بر سر دیوار و
کنار برج و حصار آمده تفرج می نمود و با مردم لشکر پادشاهي
تکلم میکرد و قزلباشان که از شنیدن اوصاف او متوهم بودند بر
وسواس آنها افزود و اورا از پشتهٔ بالای قلعه بزیر انداختند و بسزاي
اعمال رسید - و مکرر محمد جعفر بعرض می رساند که امروز فردا

قلعه دار با همراهان اسیر پنجهٔ قهر بهادران خواهد گشت باید که ترحم بحال آن طائفهٔ بدسگال ننموده حوالهٔ من نمایند که بانواع زجر سیاست تمام نمایم و بجزاي کردار رسانم پادشاه زاده مي فرمودند که ما پادشاهانیم ما را لذت عفو جرائم زیاده از انتقام و مکافات اعمال مجرمان مي باشد *

القصه یورش دفعهٔ پنجم نهم شوال اواخر شب مقرر فرمودند نردبانهاي آسمان پایه و زینهاي گردون رفعت تیار نموده و دیگر تعبیه و مصالح یورش موجود ساخته جوپاي قابو بوده یکپاس شب مانده جوانان کار آزما و بهادران قلعه کشا آنچه شرط جد و جهد بود بکار برده بکمند همت خود را بالای دیوار قلعه رساندند رستم خان و لشکر خان و ایرج خان و محمد جعفر با جمعي از راجپوتان مصدر تردد جان بازی گشته از بالاي دمدمها و پائین حصار از زدن بانهاي آتش فشان و انداختن گولهاي خانه بر انداز جان ستان غوغاي حشر انگیز بر انگیختند و از هر طرف چندین هزار گولهٔ توپ و تفنگ و زنبورک بکومک یورش بهادران براي سراسیمه ساختن محصوران اندرون قلعه میزدند و دیوارهاي که هر روز بضرب گولهٔ توپ مي انداختند شب محصوران بر مي داشتند آن شب فرصت برداشتن آن نیافتند - و عبدالله بیگ و محمد جعفر هردو برادر چندان فریاد براي ترغیب پردلان نمودند که از بستگي صدا قادر بر حرف زدن نبودند تا آنکه صبح پرده از روی کار برداشت و از بالا نسبت بشب زیاده گولهٔ توپ و تفنگ و ساچمه و پارچهٔ آهن و پل سیاه و چادر روغن نفط زده

و آتش گرفته و سنگهای خورد و کلان چون تگرگ آسمان باریدن گرفت و فرصت سر بر داشتن و تردد نمودن نمي دادند و جمعي کثیر از سادات بارهه و مغلان و راجپوتان و افغانان دلاور نشان نشانهٔ هدف تیر اجل گردیدند و جمعي زخمي گشته افتان و خیزان راهي که با شکال تمام رفته بودند بسرعت تمام طي نموده مراجعت نمودند و سواي مردم غیر مشهور چندین از روشناسان مثل خواجه خان و ضیاءالدین خان بخشي احدیان و محمد شریف عرب و تیمور بیگ و لعل بیگ و محمد حسین پسر میر یوسف و محمد سعید کاشغري و دولت خان و راجه مانسنگه و غیره بیست و پنج امیر و راجپوت با نام و نشان بکار آمدند و احدي بسیار جان نثار گشتند وهمچنان در خندقها که نقبها ازانجا سر برآورده بود و درین روز بامید افتتاح کار بقصد پیکار تهور پیشگان کار طلب بامید یافتن اضافه خود را بدان رسانده بودند غرق دریای غیرت و مرحله پیماي راه عدم گشتند آن روز زیاده از دو هزار کس ره نورد بادیهٔ فنا گردیدند پادشاه زاده رستم خان را با دیگر امرا طلبیده از روی اعتراض فرمودند که ما مکرر می فرمائیم که ما را به برادر اورنگ زیب نسبت ندهند که بی تسخیر قلعه روي باز گشت داشته باشیم همه درجواب باطاعت امر حاضر جواب گشته از سر نو در نقب دواندن و دمدمه ساختن و مورچال پیش بردن پرداختند و هر روز چندین تن نامداران از هر دو طرف بی سر می گردیدند خصوص از مردم پادشاهي بسیار ضائع و تلف مي شدند و هنرمندان عرب وعجم و هند تختها و چوبها تعبیه نموده بریسمانهاي تدبیر بسته بران نشسته خود را به پناه و

جوف زیر کوه که گوله آنجا نمی رسید رسانیدند محصوران مطلع شده روغن نفط بسیار در خیکها پر نموده برابر و محاذی آن تختها فرود آوردند بعد آن بزدن تیر آن خیکها را چنان سوراخ نمودند که روغنها بران چوبها پاشیده شد و لحاف و پارچهای کهنه را چرب نموده آتش زده بر سر چوبهاي در از بسته بران تخته و چوبها رسانده تختها را با ریسمانها بل با راکبان می سوختند و نقبها از کنار خندق تا زیر دمدمه رسانده خاکهاي دمدمه را چنان می دزدیدند که تا خبردار مي شدند دمدمه بصورت چاه مبدل می گردید - درتاریخ ایران مذکور است که محراب خان در مدت ایام محاصره دروازهٔ قلعه را هرگز نه بست *

حاصل کلام بعده که مدت محاصره از پنج ماه گذشت و مصالح سرب و باروت و گوله بآخر رسید و در لشکر و صحرا غله و علف نایاب گردید و از آسمان برف باریدن آغاز نمود و زمینها تختهٔ یخ بست و آدم بسیار و چارپایهٔ بیشمار از گرسنگي و سرما تلف شدند حقیقت بحضرت اعلی رسید فرمان بدستخط خاص صادر گردید که برخاسته آیند - لهذا رستم خان قلعهٔ بست را که بتصرف در آمده بود ویران و مسمار ساخته ذخیرهٔ ماکولات آنجا را بمردم قسمت نموده مصالح توپخانه را با خود گرفت - اواخر ذي قعده پادشاه زاده از پای حصار کوچ نموده چون ملاحظهٔ تعاقب قزلباش و شوخي افغانان بود توپخانه را با مردم زیاد بهیر با غیرت خان پیشتر بغزنین روانه ساخته خود چند مقام نمودند و بعد کوچ در هر منزل از شوخي قزلباش و دیگر مفسدان آن نواح مضرت

بسیار بحال مردم عقب و اطراف فوج میرسید تا آنکه بملتان رسیدند و در آنجا چند روز آرام گرفته اوائل محرم الحرام داخل دار السلطنت لاهور شدند *

الحال بگذارش احوال حضور مي پردازد که محمد صالح پسر خالهٔ شاه عباس را هزاری دو صد سوار منصب عطا نمودند *

ذکر سوانح سال بیست و هشتم از جلوس مطابق سنه هزار و شصت و چهار هجري

از عرضه داشت محمد اورنگ زیب بر مژدهٔ تولد فرزند مبشر گشته مسمی بمحمد اعظم ساختند - محمد ابراهیم آخته بیگی را بخطاب اسد خان سرفرازي بخشیدند - و اعتقاد خان را که بسبب مرض دائمي استعفاي منصب نموده بود سالیانه مقرر کرده بودند بعد حصول صحت از دار السلطنت بحضور رسیده بمنصب چهار هزاري و پانصد سوار و خدمت بخشي گري بدستور سابق مفتخر گشت - بعرض رسید که مسجد قلعهٔ اکبر آباد که ازسنگ سرخ حکم شده بود در مدت هفت سال بخرچ سه لک روپیه اواخر سال بیست و هشتم جلوس باتمام رسیده لهذا اواخر ذي حجه متوجه مستقر الخلافت شده شانزدهم محرم داخل قلعه گشته روز جمعه نماز ادا نموده ده هزار روپیه بمستحقان آنجا رساندند - اواخر محرم بعد زیارت مقابر مهد علیا و بزرگان دیگر بدار الخلافت مراجعت فرمودند - بعرض رسید که غریب داس برادر رانا جگت سنگه که درحضور بود بیحکم برخاسته بوطن رفت فرمودند که از منصب و جاگیر برطرف نمایند - چهاردهم صفر داخل دولتخانهٔ دار الخلافت شدند -

پادشاه زاده دارا شکوه که از قندهار مراجعت نموده بحضور رسیده بود بموجب حکم سعد الله خان و اسد خان استقبال نموده ملازمت فرمودند مورد الطاف بیغایات گردید - از عریضهٔ متصدي بندر سورت بعرض رسید که سلطان محمد خان قیصر روم ذو الفقار آقا نام را که مع نامه و تحف بدرگاه والا روانه نموده بود به بندر سورت رسیده فرمان مع حکم دوازده هزار روپیه مدد خرچ مصحوب گرز بردار بنام ذو الفقار و متصدی سورت صادر فرمودند و پنجهزار روپیه از نزد سرافراز خان فوجدار ندربار و سلطان پور و دوازده هزار روپیه از دیوان برهانپور و از اجین پنجهزار و از خزانهٔ اکبرآباد دوازده هزار روپیه تنخوه نمودند و حکم فرمودند که سواي آن صوبه داران از خود رعایت نمایند - محمد جعفر را که در محاصرهٔ قندهار تردد نمایان ازو بظهور آمده بود بالتماس پادشاه زاده دارا شکوه مخاطب به برق انداز خان ساختند - پادشاه زاده محمد مراد بخش از صوبهٔ مالوه بحضور رسیده بصوبه داري احمد آباد و اضافه سه هزاری سه هزار سوار که از اصل و اضافه پانزده هزاري ده هزار سوار پنجهزار دو اسپه و سه اسپه باشد و یک کرور دام انعام مفتخر ساخته چهار لک روپیه نقد مرحمت فرموده مرخص ساختند *

ذکر سوانح سال بیست و نهم از جلوس مطابق سنه هزار و شصت و پنج هجري

غرهٔ جمادي الاخری جشن سال بیست و نهم بدستور هر سال زینت یافت و هریک از امرا و صلحا فرا خور قسمت کامیاب گردید - بعده که ذو الفقار آقا ایلچي روم نزدیک رسید حکم شد که

لشکرخان بخشي و طاهرخان باستقبال رفته آورده ملازمت فرمایند -
و نامهٔ قیصر را با دو اسپ مع ساز طلاوزین مروارید دوز و گرز مرصع
که از اسلحهٔ خاص سلاطین آن ملک می باشد و کمر و خنجر مرصع
با نه اسپ از طرف خود گذراند - حضرت اعلی باعزاز تمام نامه را
گرفته ذو الفقار آقا را خلعت و خنجر مرصع و سي هزار روپیه نقد
و سه پیالهٔ ارگجه مع پاندان طلا عطا نموده در خانهٔ از منازل سرکار
که دران همه از ما یحتاج موجود ساخته بودند فرود آوردند - چون
در همان ایام جشن طوی سلیمان شکوه با صبیهٔ پسر راجه گجسنگ بمیان
آمد دران جشن مبلغ سي هزار روپیه از سرکار و بیست و پنجهزار
از طرف شاه زاده و پانزده هزار روپیه از طرف ملکهٔ دوران نواب
قدسیه جمله هفتاد هزار روپیه مع دیگر جواهر آلات که مجموع لك
روپیه نقد و جنس باشد بذو الفقار آقا مرحمت نمودند - و قائم بیگ
نام از بندهای زبان دان و سخن فهم که بزبان ترکي و عربي
بفصاحت تام آشنا بود همراه ذو الفقار آقا ایلچي مقرر نمودند و
یك خنجر مرصع مع علاقهٔ مروارید بیش بها و زمرد آبدار که
لک روپیه قیمت داشت و کمر مرصع بقیمت چهل هزار روپیه و دو
هزار پارچهٔ زري و ساده تحفهٔ بنگاله و احمد آباد و برهانپور بقیمت
لك روپیه و شیشه پر از پنجاه توله عطر جهانگیري که از چهار هزار
روپیه زیاده ارزش آن ایام داشت و تحف دیگر و نامهٔ عربي انشای
وزیر بي نظیر سعد الله خان حوالهٔ قائم بیگ نمودند - چون وقت
رخصت از زباني ذوالفقار آقا خبر شدت و طغیان آفت طاعون و وبا
در اسطنبول معلوم شد تسبیح صد دانهٔ جواهر که امام آن زهر مهرهٔ

تحفهٔ بی بها داشت و همیشه در بازوي پادشاه می بود با ارمغان دیگر ضم ساختند - مجموع تا لغایت رخصت ذو الفقار آقا سه لك روپیه بهمه جهت رعایت بعمل آمد ودو لك و پنجاه هزار روپیه سواي جنس و تسبیح زهر مهره براي قیصر روم ارسال داشتند - و قائم بیگ را وقت رخصت بعنایت مبلغي از نقد و جنس معزز ساختند و همراه همان هر دو ایلچي خواجه خان (122) را با لك روپیه جنس خریده احمد آباد وبندرسورت روانهٔ مکهٔ متبرکه ساخته ثلث آن جنس را براي شریف و باقي براي مستحقین و فضلای آن مکان شریف مقرر کردند - و گلیم خوش باف طرح جانماز کار ملتان موافق طول و عرض مسجد مدینهٔ منوره که فرمایش نموده تیار ساخته بودند حوالهٔ خواجه خان نمودند - جون از جملهٔ پیشکشهای عادل شاه فیل کلان کوه شکوه بقیمت شصت هزار روپیه با ساز طلا از نظر گذشت کمر مرصع بقیمت سي هزار روپیه براي عادل شاه روانه فرمودند - و همچنان چهار فیل نر و دو فیل ماده با ساز طلا و جواهر آلات پیشکش قطب الملك معرفت عبد الصمد خان از نظر گذشت و بعطاي خلعت و پانزده هزار روپیه و دیگر عنایات سرافراز گردید و فرمودند - فرمان لطف آمیز بقطب الملک برنگارند *

ذکر سوانح سال سي ام از جلوس مطابق سنه
هزار و شصت و شش هجري

مرشد قلي خان را که سابق دیوان بالاگهات دکن بود دیوان

(122) ن - خواجه ضابط *

مستقل چهار صوبهٔ دکن ساخته براي پرداخت و آبادي ملک مفتوحهٔ حال و محال ويران گشتهٔ سابق نظر بر جوهر و وقوف کارداني او تاکيد زياد فرمودند (123)مرشد قلي خان بعد رسيدن

---

(123) از لفظ مرشد قلي خان تا لفظ بيرون است که در سطر اول صفحه ۷۳۶ چاپ شده بعوض آن در يک نسخه عبارت ذيل بوده است *

بر طالبان اخبار چگونگي وضع روزگار مخفي نماند که ولايت پر وسعت شش صوبه دکن از قديم ملک بود زر خيز سير حاصل که دستور تشخيص جمع مال بر سر بيگه شمار و پيمودن زمين بجريب و تقسيم غله نموده گرفتن درميان نبود چنان مقرر بود که هر يکي از دهاقين و مزارعان که بيلک قلبه و يکجفت گاو آنچه مي توانست کشت کار مي نمود و هر جنسي از حبوبات و بقولات که ميخواست ميکاشت بر سر قلبه قليلي باختلاف بلاد و پرگنات در سرکار ميداد باز پرس کميت بهم رسيدن غله و غيره درميان نمي آمد بعده که بمرور ايام بتصرف چغتا در آمد از آفات غير مکرر روزگار پرگنات و ديهات رو بويراني گذاشت و روز بروز ويران تر مي گرديد و رعاياي مال گذار از ملاحظه در آمدن ملک بقبضه اقتدار مغلان متفرق گشته رو باوطان نمي آوردند - مرشد قلي خان که از ترکان متصدي پيشه سياق دان فهميده کار با ديانت باکثر اوصاف حميده موصوف بود بدستور تودرمل که در عهد فردوس آشياني اکبر پادشاه دستور العمل ملک هندوستان گرديده بود بپرداخت ملک و گرد آوري

دکن تردد و سعي در پرداخت و استمالت رعایا و آبادی ملک آنچه بکار برده و تمام اراضي بنجر و مرزوع کل محالات به پیمایش در آورده از سرنو نظر بر محصولات جنسي که از غله و فواکه

رعایاي متفرق گشته کوشیده جا بجا امینان فهمیده کار خدا ترس و عمال کاردان متدین تعین نموده ابتداء اراضي اکثر پرگنات را به پیمودن در آورد که نام آن رقبه خوانند، بعده تفریق قابل زراعت و کوه و ناله که بکار قلبه رانی نیاید نمود و هرجا مقدم نداشت و وارثان مقدم قدیم آنجا از صدمات حوادث لیل و نهار مفقود الاثر بودند مقدمي آنجا را بمردمي که جوهر استعداد آبادي و پرداخت حال رعایا داشته باشد مقرر نموده خلعت داده سرگرم کشت کار ساخت و براي خرید گاو و دیگر مایحتاج زراعت مبلغ از سرکار بطریق تقاوی بمقدمان حواله نموده فرمود که سر فصل باقساط بوصول در آرند و سه عمل قرار داد اولا سر بسته تشخیص که در زمان قدیم بوده دوم بٹائي یعني تقسیم غله نموده گرفتن و آنرا باز منقسم ساخت بسه قسم اول آنکه هرچه از آب باران تا هنگام درو بمراد رسد هرجنس که باشد بالمناصفه مقرر نمود یعني نصف سالم برعایا برسد و نصف درسرکار بضبط در آید دیگر هرجنسي که از آب چاه بمراد رسد اگرجنس غله خریف و ربیع باشد سیوم حصه از سرکار و دو حصه که دران اخاذي وظلم را دخل نباشد براي رعایا مقرر نمود و سوای غله هرچه از جنس اعلی مثل انگور ونیشکر و کیله و خشخاش و زرد چوب و زیرۀ و اسبغول و غیره بهم رسد نظر برخرچ آبکشي و امتداد ایام بمراد

و ترکاری از باغات یعني از آب چاه و کاریز و آب باران بهم میرسید ربع همه را از روی جز رسي و غور که بر احدي میل و حیف نرود گرفته دستورالعمل نقدی و بتائي قرار داده در افزوني محصول و مال

رسیدن آنجنس مختلف از نهم حصه گرفته تا چهارم براي سرکار باقي براي رعیت قرار داد سیوم آنچه از آب کاریز و نهرها که از دریاها بریده آورده بزراعت آب میدهند براي تقسم آن برخلاف جنس جاي بکم زیاد مختلف داخل دستور العمل نمود و عمل سیوم در مقابل تشخیص سربسته و تفریق بتائي جریب مقرر فرمود یعني ربع هر جنس از حبوبات و بقولات و جنس اعلي گرفته نظر بر نرخ و کمیت بهرسیدن حاصل مزروع نموده في بیگه دستور نمود که بعد پیمودن زمین از هر جنس بقرار مختلف بازیافت نمایند این وجه مقرري که في بیگه از هر جنسي بگیرند در سه چهار صوبه ملک دکن بدهارهٔ مرشد قلیخان شهرت دارد گویند بسیار میشد که مرشد قلیخان وقت جریب نمودند نظر بر اینکه بر رعایا حیف و میل بعمل نیاید و در ربع و تخمینا گرفتن غبن فاحش نشود خود سر ریسمان یکطرف جریب میگرفت ازین جز رسي و پرداخت روز بروز افزوني آبادي ملک و محصول مال می افزود دیگر دانست که اطراف ملک دهلی و اکبر آباد مراد ازینکه خوردکه رعایاي پرگنات میان همدیگر و باحکام و عمال داد و ستد دارند هزار و دو صد درعه شاه جهاني امت و بیگه دفتري سه هزار و ششصد درعه مکسر مي باشد که مراد از سه بیگه رعیتي یک بیگه باشد و باز

سرکار و پرداخت حال رعایا کوشید چنانچه سابق هم بزبان قلم‌داده تا بقای آبادي ملک دکن دستو العمل عمال و زمینداران مانده از

بیگه که بایمه داران از طرف پادشاهي در فرامین درج میگردد و آنرا بیگه الهی خوانند پنجهزار و چهار صد درعه کسري بالا میشود و هر بیگه را بیست حصه نموده هر حصه آنرا بسوه خوانند و تمام مدار کشت کار و حساب سر زمین اطراف صوبه جات توابع شاه‌جهان آباد بر بیگه است و در دکن مختلف است هرچند که در صوبه جات دکن نیز آخر حساب بیگه بعمل می آید اما بیشتر بر آوت در دفاتر ثبت میگردد و حساب آن چنین است که در خاندیس چهار بیگه رعتي را که مراد از هر بیگه سه هزار و شش صد درع مکسر باشد و دران ملک ازین خورد تر بیگه نمي باشد یک پرتن نامند و بیست پرتن را که هشتاد بیگه باشد یک آوت گویند و در صوبه برار و اطراف ان هشت بیگه را یک نیتن خوانند و ده نیتن را یک آوت گویند باز لفظ آوت اطلاق نمایند بر اسم قلبه مطلق و هر مزارعی که یک جفت گاو داشته باشد و هرچه تواند بدان جفت گاو قلبه رانی نماید ان را نیز آوت گویند دیگر باصطلاع دهاقین دکن که دفتر پرگنات نیز ثبت میگردد مقابل محصول زراعت محصول باغات می نامند یعني هر قطعه زمین که حاصل انجا از اب چاه بهم‌رسد خواه جنس غله باشد و خواه نیشکر یا غیره جنس اعلی باشد ان را باغات مي خوانند - بازعنان‌کمیت خامه را طرف تحریر مطلب معطوف میسازد - بعرض رسید که عزیز بیگ الخ*

احاطهٔ شرح و بیان بیرون‌ست - بعرض رسید که عزیز بیگ بدخشي که از بندهاي روشناس پادشاهي بود با هفتاد نفر نامي براي کدخدائي طرف پیشاور که جاگیر داشت مي رفت یکي از مفسدان آن ضلع که با او عداوت داشت بلباس دوستي و ادعاي مهمانداري سر راه او آمده بخانهٔ خود برده فرود آورده اطراف را مسدود ساخته برسر او ریخته با پانزده نفر منصبدار وسي چهل نوکر خود او بقتل رساند - به بهادرخان ناظم پیشاور حکم تنبیه او و دیگر مفسدان آن نواح صادر شد و بهادر خان براي استیصال آن جماعه دو هزار سوار تعیین نمود باوجود که مفسدان درهاي قلب را پناه خود ساخته چهار پنج روز نائرهٔ قتال گرم داشتند و بسبب برف و راه قلب مردم بسیار پادشاهي بکار آمدند قریب پانصد نفر مفسدان که اکثر از الوس مشهور بودند بقتل رسیدند و شتر و گوسفند فراوان بدست مردم بهادرخان آمد و خانهاي آنها را سوختند و بعضي باسیري درآمدند *

و سعد الله خان که ازو وزارت و کار و بار ملک هندوستان رونق گرفته بود بسبب عارضهٔ قولنج که بچهار پنج ماه کشیده و خود پادشاه مکرر بعیادت او تشریف بردند اواخر جمادي‌الاخراي این سال ازین سراي فاني بروضهٔ جاوداني انتقال نمود - لطف الله پسر کلان او پانزده سال عمر داشت بمنصب هفت صدي صد سوار سر افرازي یافت - باقي فرزندان اورا با دیگر وابستها یومیه مقرر نمودند - و یار محمد همشیره زادهٔ اورا سه صدي شصت سوار منصب عطا فرمودند - و عبد النبي نوکر عمدهٔ

صاحبمدار جاگیر اورا هزاري نمودند - و بآکثر نوکران روشناس سعد الله خان فرا خور حالت منصب مقرر شد - سعد الله خان غفره الله که سواي کمالات صوري و معنوي صفات ذاتي بسیار داشت و بهترین صفت او باعتقاد محرر اوراق بل همه نصعت پیشگان با هوش آن بود که بکمال دیانت و امانت قسمي مهمات ملکي را سرانجام داد که در مدت وزارت او هرگز قلم او بر بناي بدعت و مردم آزاری که لعنت و بدنامي آن تا روز حشر بر باني آن مي ماند جاري نگردید بلکه در دفع و رفع مقدمات و محاسبات که دران نقصان عامل و رعایا و مساکین نباشد میکوشید - گویند روزي وقت محاسبه یکي از عمال چون سابق ضابطه بود که وجه حق التحصیل که في صد بعمال و تحصیلدار مجرا مي دادند منجمله صد روپیه محسوب مي نمودند بخاطر سعد الله خان رسید که بدستور هندوان صرافان وجه حق التحصیل را بالاي صد روپیه جمع نموده در خرچ محسوب نمایند مثلا سابق عامل را از جملهٔ صد روپیه تحصیل که پنج روپیه تحصیلانه سند مي دادند پنج روپیه مجرا گرفته نود و پنج روپیه واصل سرکار مي ساخت سعد الله خان نظر بر کفایت سرکار دستخط مقرر نمود که بعده که صد و پنج روپیه کروریان تحصیل نمایند پنج روپیه مجرا گرفته صد روپیه در سرکار واصل سازند از بناي این بدعت مدتها نادم بود و مي گفت کاشکي آن روز دستم خشک مي شد و بقلم گیرا نمي گردید - آری بر عقلا ظاهر و مبرهن است که کفایت در اجراي بدعت و مردم آزاري نمي باشد بلکه در پرداخت ملک و جذب قلوب و دلدهی

رعایا باعث گرد آوری خزانه و مادهٔ نیکنامي وزرا مي‌گردد - و دارا شکوه که با سعد الله خان سوي مزاج داشت روزی بعرض رساند که سعد الله خان پرگنات ویران کم حاصل در تیول ما داده و محال جید براي خود گرفته چون سعد الله خان برین معني اطلاع یافت وکیل پادشاه زاده را طلبیده هرچه دیهاي آفتي که بسبب عمال ظالم پادشاه زاده رو بویراني گذاشته بود نوشته گرفته بجاگیر خود گرفت و عوض او جاگیر خود را بتجویز وکیل در تنخواه پادشاه زاده تن نمود و در یک دو سال دیگر همان محال زیاده از سابق خراب و کم حاصل گردید - از جملهٔ دستخطهاي که سعد الله خان بر فرد هاي بدر نویسي مستوفي نموده دو دفعه را بقید قلم مي آورد - راجه تودرمل در زمان اکبر بادشاه مقرر کرده بود که اگر از صد کمتر فاضل عامل وکروریان باشد مستوفیان مجرا ندهند و از صد بالا فاضل کروریان و عمال محسوب گردد در عهد شاه جهان پادشاه مستوفیهاي شرارت سرشت یک قلم در مجرا دادن فاضل عاملان وقت مي‌نمودند بعده که فرد محاسبه بسعدالله خان رجوع شد دستخط نمود که اي مستوفي مثل هندي مشهور است لینا لینا دینا دینا هرگاه ضابطهٔ سرکار چنان قرار یافته باشد که از صد بالا فاضل مجراست چرا به بدعت ودعاي بدعاقبتي براي خود و ما راضي میشوی - دیگر بر فرد باز یافت بدرنویسي کروریان محال خالصه دستخط نموده که این منارهٔ برف را پیش آفتاب بدارند هر چه بعد تموز آن باقي ماند باز یافت نمایند - دیگر بر عقلاي جهان دیده ظاهر است که هر ظلم و حیف و میلي که از حکام و ارباب ریاست

برضعفا و مظلومان میرسد و هر احسان و خیرکه عائد حال مستمندان می‌گردد دعا و نفرین موافق کردار آن بفرزندان او می نمایند ازان است که از زمان قدیم لغایت حال از روی تواریخ آنچه بمطالعه درآمده و درمدت پنجاه و دو سال که مسود اوراق بعد تمیز آمده مشاهده می‌نماید هیچ ظالم خود عاقبت بخیر نگشته و فرزندان او از طرف رزق و آبرو بمراد دل نرسیدند بل نام و نشان آن جماعه در ده بیست سال برصفحهٔ روزگار نماند - و اولاد سعدالله خان لغایت حال که هفتاد و چهار سال از زمان وفات اوست همه عاقبت محمود و فراخ روزي و نیکنام زیست نمودند و می نمایند - خصوص درین دور که انسانیت و کمال مروت معدوم الوجود گشته و امیر زادها که معلمان متعدد و اتالیقهای مستعد مدتها صرف اوقات در تربیت آنها می‌نمایند بمرتبهٔ از طریق آدمیت بیگانه واقع می‌شوند که سواي جوشیدن درصحبت بی‌کمالان مادر آزار و پدر بیزار و اوباش وضعان ضائع روزگار اصلا بمصاحبت صاحب کمالان با وقار و دانشمندان صلاح شعار راضي نمی شوند چه استعداد و کمالات فن ایشان سرود خوانی و نواختن طنبوره و فهمیدن دهرپت و کبت و دوهره است وکسب دیگر کمالات را درد سر محض میدانند و باوجود بهم‌رساندن خط و سواد که پدران شان مبلغهای خطیر بخرچ ملایان در آورده صاحب سواد نموده اند همین‌که سواد خط بر چهرهٔ شان نمودار گردید کتاب بدست گرفتن و مطالعهٔ تفسیر و حدیث و کتب لغت و تاریخ و مشق خط و مربوط نویسي را از جملهٔ فعلهای لغو لا حاصل مي شمارند و نام جد و آباي خود را

چون سطر غلط و ورق قلم خورده از صفحهٔ روزگار حک ساخته اند و باندک گردش لیل ونهار خود شان نیز از گم نامان عالم مي گردند همه از اثر دعاي مستمندان ستم رسیده است که در درگاه منتقم حقیقي دعاي سحر خیزان بدرجهٔ اجابت میرسد و تیر آه دلهای پر خون کار مي سازد *

راي رگهنات را که پیشکاري خالصه و تن سرانجام میداد و خالي از جوهر رشد نبود و اثر تربیت سعد الله خان از کار گذاری او ظاهر میگردید مامور فرمودند که تا تعیین دیوان کل مقدمات وزارت را سرانجام دهد و از اصل و اضافهٔ هزاری چهار صد سوار و خطاب رای رایان سر افرازي یافت - چندر بهان که درمطلب نویسي بي‌نظیر تربیت کردهٔ افضل خان بوده و چندگاه دارا شکوه بخدمت پادشاه التماس نموده با خود گرفته رفته بود باز از شاه زادهٔ بلند اقبال گرفته بخدمت دار الانشا و خطاب راي چندر بهان بر دیگر منشیان هنود امتیاز بخشیدند - محمد صفي خان بخشي واقعه نگار دکن را از کمي منصب و گرفتن خطاب و عزل خدمت معاتب ساخته بجای او میر جعفر استرابادی را مقرر ساختند و بمحمد صفي حکم شد که سي لک روپیه منجمله پیشکش قطب شاه که مجملي تفصیل آن بزبان قلم داده خواهد شد در دولت آباد گذاشته باقي بحضور بیارد - و چون حقیقت تعدی که از طرف قطب شاه بحال میر جمله و محمد امین پسر او که از نوکران عمده و کار طلبان معتبر او بودند عائد گردیده بعرض حضرت اعلی رسیده بود و حکم عالي در باب عدم مضرت و روانه

نمودن مير جمله مع پسر بحضور بنام قطب شاه صادر فرموده
بودند قطب شاه بخلاف آن بعمل آورده پسر مير جمله را مقيد
ساخت و باز حكم خلاصي او روانه نمودند و فائده بر عكس بخشيد
و بر محمد امين پسر او زياده تقيد گرديد و اسپان و اموال آنها را
بضبط در آورد و پادشاه زاده محمد اورنگ زيب نيز درين ماده
احكام تهديد آميز نوشتند آخر كار كه فائده نداد مير جمله بحضور
معروض داشت بعد عرض بار ديگر فرمان نصائح آميز مصحوب
جبار بيگ و عزيز بيگ گرز برداران صادر شد و بپادشاه زاده در
فرمان درج فرمودند كه اگر چه اغلب آن كوته انديش قبل از رسيدن
گرز برداران از راه خطا باز گشت نموده از خلاصي پسر مير جمله
و روانه نمودن آنها بحضور استرضاى ما حاصل كرده باشد و الا بعد
ورود حكم جديد و تاكيد شديد اطاعت امر خواهد نمود اما درصورت
مصر بودن بران طريق ناصواب بايدكه آن فرزند تعين فوج نموده
بل خود عازم تنبيه اوگشته بجزاى كردار رساند و احكام رفاقت شاهزاده
بنام شايسته خان ناظم مالوا و افتخار خان و ديگر راجهاى اطراف
صادر شد - چون قطب سياه باوجود ورود فرامين و نشان پيهم تن
باطاعت نداد و دست از مقيدان بر نداشت پادشاه زاده محمد
اورنگ زيب اوائل ربيع الاول سال بيست و نهم جلوس سلطان محمد
را با بسياري از بندهاي درگاه آسمان جاه بروايتى بشهرت كدخدائى
با صبيهٔ شجاع كه در بنگاله بود روانه فرمودند و خود پادشاه زاده نيز
بشهرت شكار طرف قندهار متوجه شد - بعد رسيدن سلطان محمد كه
غافل نزديک بولايت گلكنده رسيد ابتداء عبد الله خان قطب شاه

بفکر تهیهٔ ضیافت پرداخت بعده که از نزدیک رسیدن هر اولان با مصالح و استعداد جنگ آن مست بادهٔ غفلت هشیار گردید سراسیمهٔ کار و بار خود گشته سوای اطاعت امر فائدهٔ مآل کار ندانسته محمد امین را با والدهٔ او و بعضي اجناس نزد سلطان محمد فرستاد و در جواب فرمان پادشاه و نشان پادشاه زادهٔ کامگار بخدمت شاه زادهٔ نامدار عذرهای نا مسموع دور از رویهٔ کارنوشت محمد امین که نزد پادشاه زاده رسید نالش زیاده نمود و خبر پایمال شدن اکثر پرگنات سرحد از دست اندازی لشکر و تسلط رسیدن سیلاب افواج پادشاهی در اطراف بقطب شاه رسید و نزول سلطان محمد سه کروهی گلکندهٔ واقع شد تزلزل تمام دران مرز و بوم افتاد پای ثبات عبد الله شاه ازجا رفت و شهر حیدر آباد را گذاشته با فرزندان و عیال و مال و خزانه و جواهر هرچه توانست در یک روز برداشته خود را بقلعهٔ گولکنده رساند و اما از اجناس سنگین مثل قالین و چیني آلات و دیگر اقمشهٔ قطب شاه و امرا و تجار آن قدر در شهر و حویلیها ماند که از اندازهٔ حساب بیرون بود اگرچه پنج هزار سوار و چند هزار پیادهٔ برقندار همراه موسی محلدار برسر حویلیها گذاشته بودند اما آخر کار همه بتاراج رفت و در ابتداي زد و خورد تاراجیان محمد ناصر نام که مادهٔ فساد مضرت حال میرجمله همان بود با صندقچه جواهر و نامهٔ عذر آمیز بخدمت پادشاه زاده رسیده التماس منع تاراج نمود درین ضمن چون مردم سلطان محمد بدست اندازی اطراف پرداخته بودند و سواران و برقندازان عبد الله شاه برای ممانعت بشوخی

پرداختند صدای دار وگیر بلند گردید و مردم قطب شاه مغلوب و مقتول و زخمی گشتند - ازانکه خیمهٔ سلطان محمد بر سر تالاب حسین ساغر (ساگر) بود و صدای زد و خورد بگوش سلطان میرسید حکم مقید ساختن محمد ناصر مع همراهان نمود و برای ضبط اموال قطب شاه و محافظت مال رعایا تاکید فرموده محمد بیگ نام را باجمعی برای منع آتش زدن و تاکید غارتگران مقرر نمودند - اگرچه بعد از سوختن بعضی محلها باقی شهر محفوظ ماند اما دست تاراجیان از مال وغارت کوتاه نگردید - درین مابین میر عبداللطیف حاجب پادشاه زاده که در گلکنده می بود بافیلان موسی محلدار و دیگر اسباب آمده برفاقت حکیم نظام الدین ملازم عبدالله شاه ملازمت نمود و صندوقچهٔ جواهر با دو فیل و دو اسپ با ساز طلا و نقره از طرف خود گذراند - سلطان محمد بمحمد امین پسر میر جمله امر نمود که باجمعی از مردم ضابط خود و پادشاهی رفته اسپان و دیگر چارپا مع اسپان قطب شاه که در حویلی است بضبط قید و قلم در آورده مردم معتمد برای چوکی و محافظت بگذارد - و فرمودند که تامسترد ساختن مال و اسباب میر جمله حکیم نظام الدین را نیز با محمد ناصر در قید آورده نگاهدارند - بعده قطب شاه باز دو فیل و شصت اسپ و قدری جواهر و دیگر اشیای میر جمله فرستاده پیغام اظهار ندامت و عذر خجالت بمیان آورد - و نیز از زبان بعضي ظاهر شد که عبد الله شاه برای طلب کومک و امداد و معاونت بعادل شاه و زمیداران عمدهٔ نواح نوشته مردم سریع السیر دوانده و باستحکام برج و باره می پردازد تا آنکه پادشاه زاده

محمد اورنگ زیب هشت کروهی گلکنده در هنگ میرجمله رسیده روز دیگر سوار شده باطراف قلعه برای تعین مورچال و تعین خیمهٔ دولت خانه متوجه شدند - درین آوان خبر رسید که هفت هشت هزار سوار و ده دوازده هزار پیادهٔ برقنداز بسرداری موسی خان اطراف لشکر بشوخی تمام رسیده اند و از بالای قلعه گولهٔ توپ و تفنگ و بان متصل هم می آید سلطان محمد را پیغام فرمودند که با فوج سوار شده طرف چپ مستعد باشد و بدفع مفسدان آن طرف پردازد و از هر جانب بهادران قلعه کشا در مقابل حملهٔ دکهنیها تردد نمایان بظهور می آوردند و تا شام شعلهٔ جنگ زبانه می کشید و جمعی از مردم بادشاهزاده بکار آمدند و زخم برداشتند و برخی از مردم کاری قطب شاه کشته و زخمی گردیدند و بادشاه زاده نماز عشا بخیمهٔ خود آمده ادا نموده به تیمار و مرهم داری بعضی نوکران نامی که مجروح گشته بودند پرداخته روز دیگر مورچال اطراف بامرای کارزار دیدهٔ رزم آزما سپردند - میرزا خان و کار طلب خان و کیسر سنگه و دیگر بهادران کار طلب به تدبیر کندن نقب و دواندن مورچال پرداختند درینولا قطب شاه میر فصیح نام را با چهار صندوقچهٔ جواهر و مرصع آلات و سه زنجیر فیل نامی کلان و چند اسپ باساز طلا و غیره اشیا فرستاده معروض داشت که برای معذرت و التماس عفو جرائم مادر خود را مع پیشکش لائق میفرستم اگرچه بعد از التجای قطب الملک مردم پادشاهي را از دواندن مورچال و زدن توپ ممنوع ساختند اما میر فصیح را بار ملازمت

نداده اشیای مرسوله را قبول نفرمودند - و روز سیوم آن جمع کثیر همراه جبار بیگ خراسانی و دیگر نوکران جاهل پیشهٔ قطب شاه طرف مورچال میرزا خان نمودار گشتند مردم این طرف خبردار شده بسرداری مالوجی دکهنی بمدد میرزا خان خود را رساندند و زد و خورد نمایان از طرفین بظهور آمد و جمعی از هردو طرف کشته و زخمی و اسیر گردیدند و یک زنجیر فیل با چند اسیر که دستگیر مردم پادشاهی شده بود نزد پادشاه زاده آوردند - میر عبد اللطیف را برای آوردن میر جمله که در کرنا تک بود باجمعی تعین نمودند - درین ضمن بعرض رسید که هفت هشت هزار سوار و بیست هزار برقنداز کرناتکی طرف جنوب رو معرکه آرا گشته اند خود بدولت سوار شده بمقابل آن فوج متوجه شدند و ازان طرف بزدن بندوق و بان از بالای قلعه و بهر دادن توپ و تفنگ و انداختن سنگ و بان و دیگر آتشبازی پرداختند و از طرفین صدای داروگیر بلند گردید و جوانان نبرد خو و پردلان جنگ جو از باریدن تیر بلا اندیشه ننموده مقابل گوله و بان حملهای مردانه آورده طریقهٔ جان نثاری را کار فرمودند - خصوص شیخ میر و محمد بیگ میر آتش داد مردانگی دادند و دکهنیها را از مقابل برداشتند و جمع کثیر از طرفین نقد هستی ببان فنا دادند و زخمی گشتند ومکرر مردم قلعه مغلوب گشته باز اقدام بمقابله و مقاتله می نمودند تا آنکه سرلشکر آن جماعه سید مظفر و جبار بیگ و شرزه خان رو بفرار آوردند و بشیخ میر و محمد بیگ که از سرداران نامی پادشاه زاده بودند زخم تیر و تفنگ رسید - و پادشاه زاده برای مورچال

و سد راه آنها مردم کاری گذاشته خود بگدیره تشریف بردند - و روز
دیگر زمیندار چانده بمدد رسید - و روز دویم آن میرزا احمد داماد
قطب شاه بخدمت سلطان محمد آمد و برای عفو تقصیرات
ملتجی گردید اما از جواهر و فیل که همراه آورده بود قبول ننموده
تا انفصال معامله موقوف داشتند - درین فرصت شایسته خان و
افتخار خان و نصیرخان رسیده بافواج پادشاهی ملحق گشتند
و مورچهای سابق را تغییر داده از سر نو جابجا امیران کار دیده
مقرر نمودند - درین ضمن از حضور حضرت اعلی منشور نوازش
گنجور مع خلعت و جمدهر و شمشیر مرصع برای پادشاه زادهٔ
والا گوهر و منصب هفت هزاری ده هزار سوار برای سلطان محمد
و فرمان عنایت عنوان مشتمل بر عفو تقصیرات و خطا بخشی بنام
قطب شاه در جواب عرضه داشت او رسید پادشاه زاده فرمان
قطب شاه را تا انفصال مقدمه پنهان داشت و در افشای آن مصلحت
ندانست - و بندگان جان نثار کار طلب روز بروز در پیش بردن
مورچال شرط تردد بجا آورده کار بر محصوران تنگ آوردند - و هر روز
جمعی از نوکران قطب شاه بامید بندگی درگاه پادشاه رسیده
شرف اندوز ملازمت می گردیدند - و تفرقهٔ تمام بحال قطب الملک
راه یافت و میر احمد و میر فصیح را بوسیلهٔ اظهار ندامت و عذر
باز گشت از اطوار ناهنجار سابق و اطاعت آینده و ادای پیشکش
باقی سابق و حال هرچه بفرمایند و التماس پیغام وصلت صبیهٔ
خود با سلطان محمد بار دیگر فرستاد و ده فیل و دیگر اسباب و
ظروف طلا و نقره بابت میرجمله مع عرضه داشت متضمن

بتهنیت منصب سلطان محمد با دو فیل و چهار اسپ مع ساز طلا و نقره بنام شاهزاده رسید و درخواست ماذون فرمودن و آمدن والدهٔ قطب شاه مع لوازم نسبت بار دیگر بمیان آوردند - و شایسته خان را مامور فرمودند که استمالت نامه از زبان سلطان محمد و خود بنویسند - و قبل از رسیدن استمالت نامه والدهٔ قطب شاه روانه شد همین که خبر از دروازه برآمدن رسید میر ابو الفضل معموری را همراه میرزا احمد داده باستقبال فرستاده اول بدیرهٔ شایسته خان فرود آوردند و روز دیگر بخانهٔ سلطان محمد آمده بوساطت بیگمان شاه زاده را ملاقات نموده دو فیل و دو اسپ با ساز مرصع و طلا گذرانید - بعده که بخدمت پادشاه زاده کامگار آوردند هزار مهر و پنج اسپ و پنج فیل نر و ماده مع ساز طلا و نقره پیشکش قبول افتاد - و برای عفو جرائم و تعین کمیت وجه پیشکش برای پادشاه و قبول وصلت گفتگو بمیان آورده یک کرور روپیه نقد و جنس پیشکش حال که باقی پیشکش سابق در مدت دو سال باقساط ادا نماید و تعین تاریخ نسبت مقرر نموده بقلعه مراجعت نمود - و از شهرت مصالحه مردم مورچال از مکان خودها برآمده بخاطر جمعی تردد می نمودند - دربنولا میر اسد الله خان بخاری عرف میرمیران خالی از وسواس بجای ضرور میرفت گولهٔ زنبورک از بالای قلعه ناگهانی بمیر اسد الله رسید و در آن واحد کار او تمام شد و علاوه جمعی کثیر از دکهنیهای جاهل که از اطراف با مصالح جنگ برای مدد رسیده بودند و از صلح خبر نداشتند بسر گروهی کوتوال گلکنده که برای طلب آن جماعه رفته بود ده کروهی رسیده دست تعدی و غارت و قتل

برمردم کهي دراز نمودند و سپاه همراه بدفع مضرت آنها پرداختند و نائرهٔ قتال و جدال بلند گردید و کار بجائي رسید که تمام لشکر شایسته خان و دیگر امرا بی آنکه به پادشاه زاده و سرداران خبر شود قریب شش هفت هزار سوار و پیادهای بي شمار بقصد پیکار و مدد مردم کهی رسیدند و هر ساعت شعلهٔ دار و گیر اشتعال می گرفت هر چند سرداران هر دو طرف در منع و دفع آن فساد می کوشیدند فائده نمی بخشید و تا آخر روز جمع کثیر از هر دو طرف نقد جان بباد فنا دادند و تمام شب بر اسپان و فیلان مستعد کارزار بوده از دور تفنگ بر هم دیگر می زدند صبح نا شده باز بازار پیکار گرم گردید و مکرر پیهم مردم عمده و شتر سوار و اسپ سوار از طرف قطب الملک براي دفع فتنه می رسیدند اما ممنوع نمیگردیدند و هر بار دکهنیهای جاهل مغلوب می گردیدند باز فراهم آمده مستعد کارزار می گشتند تا شب دویم مردم بسیار از مردم پادشاهی بکار آمدند و آدم زیاد دکهنیها کشته و زخمی گردیدند و جنگ قائم بود بعده جا بجا متفرق شدند - درین حالت خبر رسیدن میر جمله همراه میر عبد اللطیف که براي طلب او رفته بود نزدیک گلکنده رسید قاضي عارف بموجب امر پادشاه زاده فرمان و خلعت که از حضور برای میر جمله آمده بود برده برای آداب تسلیمات و ملازمت پادشاه زاده راه نمونی نمود و میر جمله استقبال کرده موافق دستور هندوستان و قاعده دانان هند فرمان گرفته و خلعت پوشیده بخیمهٔ خود مراجعت نمود بعد تعین ساعت و رسیدن نصیر خان و میر شمس الدین و مالوجی باستقبال آمده

پادشاه زاده را ملازمت نموده سه هزار ابراهیمی طلا با دیگر تحف نثار و نذر گزراند - خلعت وجیغه و جمدهر مرصع و دو اسپ با ساز طلا و دو فیل مع ساز نقره عطا نمودند و حکم نشستن فرمودند و بانواع لطف امیدوار ساخته بخلوت برده کلمه و کلام مصلحت بمیان آورده مرخص نمودند - روز دیگر حکم فرمودند که مور چال از پای حصار قلعه بردارند - و قاضی میر عادل را همراه شیخ نظام براي عقد بقلعه فرستاده جیغه و تسبیح مروارید و دو فیل بایراق و جل زربفت براي قطب الملک حوالهٔ شیخ نظام نمودند و قطب الملک تا دروازه استقبال نموده فرستادها را در مکان خوب فرود آورده آنچه رسمیات شادی عروسی بود بجا آورد - روز دیگر بعد فراغ عقد قاضی را مع همراهان مرخص نموده چهارده لک روپیه جواهر همراه عروس با لوازم دیگر نموده مع سرکار رام گیر که بسرحد برار و بیدر پیوسته است نیز در جهاز دختر دادند - و اواخر جمادي الاولی که معرکه ارائی رزم بمجلس بزم مبدل گردید بعد فراغ شادي و انعام امرای همرکاب فرمان عطوفت آمیز پادشاه برای قطب الملک فرستادند و او استقبال نموده شرط آداب بجا آورده گرفت بعده پادشاه زاده بخانهٔ میر جمله تشریف بردند او یک قطعه الماس ناتراشیده و دو لعل و نه زمرد و شصت دانهٔ مروارید و یک فیلم و پنج فیل نر و یک زنجیر ماده بازین طلا و یراق نقره و پنج اسپ برای پادشاه زاده سوای آنچه که بسلطان محمد و سلطان معظم گذراند پیشکش نمود - اوائل رجب بفر و فیروزي طرف خجسته بنیاد کوچ فرمودند و شایسته خان را

با دیگر امرا و زمینداران که از اطراف و صوبجات برای کمک رسیده بودند بعطای خلعت و جواهر و اسپ و فیل معزز ساخته بمکانهای آنها مرخص ساختند - و شاه بیگ خان را با سه هزار سوار برای وصول زر پیشکش و محافظت ملک از دست اندازی لشکریان و مفسدان واقعه طلب در سرحد نگاهداشتند - درین ضمن فرمان حضور مشتمل بر عنایت منصب پنج هزاری چهار هزار سوار و خطاب معظم خان و خلعت خاصه مع جمدهر مرصع وپهول کتاره و علم و نقاره مع حکم طلب حضور بنام میر جمله همراه گرز بردار رسید - و معظم خان آداب بجا آورده در رکاب پادشاه زاده همراه گردید همه جا شکار کنان قلعهٔ قندهار و اودگیر را ملاحظه نموده اوائل شعبان داخل خجسته بنیاد شدند و بعد عرض ترود پادشاه زاده اضافهٔ پنجهزاری دو هزار سوار دو اسپه و سه اسپه که از اصل و اضافه شش هزاری پنج هزار سوار باشد مرحمت نمودند - و شایسته خان را بخطاب خان جهان بهادر و از اصل و اضافه شش هزاری پنج هزار سوار مفتخر ساختند - چون عرضه داشت قطب شاه متضمن بر اظهار فدویت و پریشانی بعرض رسید بیست لک روپیه بابت تفاوت نرخ و غیره از جملهٔ پیشکش سابق منجملهٔ پیشکش حال محسوب نموده معاف فرمودند ٭

چون حقیقت ظلم و تعدی محمد امین متصدي بندر سورت بعرض رسید از منصب و جاگیر و خدمت برطرف فرموده حکم مع گرز بردار برای محبوس ساختن و بحضور آوردن او صادر فرمودند - و برای ادای زر و حق متم رسیدها مزاول شدیه

تعین نمودند و روشن ضمیر واقعه نگار را که بکمال صوري و معنوی آراسته بود متصدی سورت مقرر فرمودند (124) چون میر جمله

---

(124) از ابتدای سطر ۱۹ صفحه ۷۵۰ تا اینجا عبارتی که مندرج است بعوض ان در یک نسخه این عبارت است *

چون حقیقت تعدی و ظلم محمد امین متصدی بندر سورت در تشخیص جمع مال و دیگر ابواب بعرض رسید از منصب و جاگیر بر طرف فرموده گرز بردار تعین نموده طلب حضور نمودند بعده که ملازمت نمود حکم شد که سر دیوان مار در آستین او سر دهند آنروز وکلای او هر چند که اطراف برای نجات او دویدند فائده نه بخشید تا آنکه بمتصدیان بادشاه بیگم که بندر سورت در تنخواه او بود رجوع آورده بهزاران عجز و الحاج رقعه خلاصی جان او بنام بادشاه حاصل کردند بعده که رقعه بیگم بمطالعه خاص در آمد او را حکم حبس فرموده بیدماغ داخل محل شده بادشاه بیگم را نزد خود طلبیده فرمودند که باوجود بندر سورت در اقطاع آنچشم و چراغ سلطنت مقرر است و رعیت مالگذار که باعث آبادی ملک و مزید خزانه و افزونی لشکر بادشاهانست آن فرزند چگونه باین بدنامی ظلم آن ناپاک راضی می شود که برای اظهار حسن تردد اضافه آوردن بمرتبه در تشخیص مال سختي نموده که رعایا ناچار گشته فرزندان خورد سال را بنصرانیها فروخته اداي محصول نمودند بندر سورت جاي تردد مردم هفت اقلیم است خبر که بپادشاهان اطراف رود براي ما بدنامی آن علاوه

نزدیك بحضور رسید دانشمند خان بخشی را فرمودند که باستقبال رفته بحضور بیارد و بعده که ملازمت نمود یک خوان اشرفی و دو خوان جواهر و دیگر اجناس نذر گذراند و از اصل واضافه شش هزاری شش هزار سوار نموده خطاب معظم خان مع وزارت و قلمدان مرصع و شمشیر و دو فیل و دو اسپ خاصه باساز و یراق طلا و نقره و پنج لک روپیه عطا فرمودند - و اسد خان را از اصل و اضافه دو هزاری و هشت صد سوار نمودند - و محمد امین پسر میر جمله که از عقب رسیده ملازمت نمود بمنصب دو هزاری و

ناخشنودی خدا خواهد گردید بعده که نواب قدسیه برین بیداد آن برگشته طالع اطلاع یافت زبان از شفاعت او باز داشت - آری بادشاهان عادل را چنین بحال رعایای ستم رسیده باید پرداخت

* بیت *

مده رخصت ظلم درهیچ حال * که خورشید ملکت نیابد زوال

خرابی زبیداد بیند جهان * چو بستان خورم زباد خزان

بازار مظلوم مایل مباش * زدود دل خلق غافل مباش

روز دیگر که بادشاه عدالت اساس رعیت پرور دیوان فرمود حکم باحضار آن نامه تباه و مار گیر نمودند دریضمن راجه رگهناتهه که نیابت وزارت داشت و وکلای آن بدعاقبت از طرف نواب بادشاه بیگم نیز مایوس شده بدو رجوع آورده باهزاران عجز و زاری برای رفع بلائی آن مبتلا بانواع بلا سماجت از حد گذرانده بودند بخدمت بادشاه دادگر عدالت گستر برقابوی وقت بعرض رسانده

خطاب خانی سرافرازی یافت - معظم‌خان قطعه‌الماس بوزن دو صد و شانزده سرخ بقیمت دو لک و شانزده هزار روپیه و شصت فیل مع یراق پیشکش نمود و جمله نذر و پیشکش سابق و حال پانزده لک روپیه بقیمت در آمد *

چون از دختر شه نواز خان که در خانهٔ پادشاه زادهٔ محمد مراد بخش بود فرزند متولد نمی‌شد دختر امیرخان را برای پادشاه زاده نسبت مقرر نموده لک روپیه جهاز از سرکار داده روانهٔ احمد آباد ساختند و پادشاه زاده را دو لک روپیه انعام از خزانهٔ بندر سورت

که اگرچه در مادهٔ چنان بدبخت ظالم هرکه التماس شفاعت نماید اول سزاوار عقوبت اوست اما چون مبلغ خطیر حق رعایا که برو نالش دارند برذمه او طلب است وسبلغها مطالبه‌بادشاهی ازو باز یافت باید نمود بدون وصول زر مظلومان و اداء مطالبه سرکار در کشتن او تامل لازم است حکم شود که بعد ازو اصل‌ساختن حق ستم رسیدها و زربادشاهی اورا بپاداش اعمال او رسانند التماس او بدرجه قبول در آمد و فرمودند که بسزاوای محصلان شدید حواله راجه رگهناتهه نمایند که بغور تحقیق حق رعایا رسیده بآنها رسانند دریندصورت فی‌الحال باعث فرونشستن آتش غضب بادشاه و جان بخشی آن بدکردار مردم آزار گردید و دیگرانرا عبرت حاصل شد ازین مقوله حکم سیاست و ترددی که در پرداخت حال رعایا و آبادی ملک از ان بادشاه رعیت نواز بظهور آمده بسیار مسموع گردیده بعده که میر جمله معظم خان بحضور رسیده الخ *

عطا فرمودند از اصل و اضافه بمنصب پانزده هزاری دوازده هزار سوار دو اسپه و سه اسپه معزز ساختند *

چون بعد تیاری قلعه و حصار دار الخلافت امر بساختن مسجد عالی که چنان مسجد در ممالک محروسهٔ هندوستان از ابتدای اسلام بنا نیافته و صنعت آن بتحریر آوردن تحصیل حاصل است هرکه دران مکان با فیض رسیده میداند که معماران هنرمند چه کار کرده اند نموده بودند بسرکاری و اهتمام سه چهار امیر مثل خلیل الله خان و جعفر خان و سعد الله خان و روح الله خان درمدت هشت سال بخرچ ده لک روپیه با تمام رسانیده * ع *

قبلهٔ حاجات آمد مسجد شاه جهان

تاریخ اتمام آن یافته اند *

چون بعرض رسید که علی عادل شاه بیجا پوری ازین سرای فانی انتقال و ارتحال بدار البقا نموده و ازو وارث ملک نمانده مگر سکندر نام مجهول النسب که او را بجای پسر پرورش نموده و امرای بیجاپور او را بسلطنت برداشته اند و بعضی با او موافقت ندارند به پادشاه زادهٔ محمد اورنگ زیب حکم صادر شد که خود را به بیجاپور رسانده ملک و قلعهٔ آنجا را بتصرف خود آورد. و معظم خان را از حضور برای معاونت آن مهم مرخص ساخته فرمودند که مهر وزارت حوالهٔ محمد امین خان پسر خود نماید که برفاقت رای رایان در اجرای کار ملکی ومالی پردازد و مهابت خان و خان جهان و نجابت خان و شاه نواز خان و غیره از حضور و صوبجات زیاده از صد امیر نامی و روشناس کم منصب

همراه پادشاه زاده تعین فرمودند - محمد امین خان را از اصل و اضافه سه هزاری هزار سوار نمودند و خان جهان را فرمودند که تا مراجعت پادشاه زاده از مهم بیجاپور در اورنگ آباد باشد - بهمه امرا وقت رخصت خلعت و اسپ و جیغه و شمشیر عنایت نمودند و معظم خان را از روز ملازمت تا تاریخ رخصت پنج لک روپیه نقد سوای جواهر و اسپ و فیل مرحمت فرمودند چون در دار الخلافت اثر وبا و طاعون ظاهر شد و روز بروز شدت او می افزود و در باب برآمدن از فضلا که استفسار فرمودند بروایت مختلف عرض نمودند آخر مصلحت بران قرار یافت که بطریق قصد شکار کلنگ کنار گنگ تشریف برده چندگاه تفرج کنان و داد دهان و شکار افگنان بسر بردند ه

ذکر سوانح سال سی و یکم از جلوس صاحبقران ثانی مطابق سنه هزار و شصت و هفت هجري

جشن آغاز سال سی و یکم مطابق سنه هزار و شصت و هفت هجري اول ماه جمادی الاولی زیب و زینت یافت و از امرا و علما و شعرا هر یکی فراخور پایه و مراتب قسمت کامروا و فیض یاب گردیدند و ارباب طرب دامن دامن زر سرخ و سفید ذخیرهٔ اندوختند - پنجاه و هفت فیل پیشکش قطب شاه با تحف دیگر از نظر گذشت سه لک و هشتاد هزار روپیه بقیمت در آمد - پنج کرور دام در انعام بپادشاه زاده دارا شکوه مقرر نمودند جمله از سابق ولاحق شصت کرور دام تنخواه گردید - صوبهٔ کابل از تغیر بهادر خان برستم خان مقرر فرموده اضافهٔ هزار سوار مرحمت نمودند - بعد رسیدن حکم مهم بیجاپور پادشاه زاده محمد اورنگ زیب تا رسیدن

خان‌جهان عرف شایسته خان بسرانجام و تهیهٔ مهم پرداخت بعده
که بعضی امرای کومکی بپادشاه زاده پیوستند پادشاه زاده با
سرانجام توپخانه برآمده برای تسخیر قلعهٔ کلیانی و دیگر قلاع توابع
بیجاپور کمر بسته در اندک مدت بتسخیر در آورد بعد ازان بعزم
تسخیر بیجاپور متوجه شدند چون از کلیانی عبور نمودند فوجهای
بیجاپور از هر طرف بدستور قزاقان نمودار شده بعداز زد و خوردی
که بمیان می‌آمد فرار می نمودند تا بپای حصار رسیدند جا بجا
امرای رزم دیدهٔ کار طلب برای نقب زدن و مورچال پیش بردن
مقرر شدند و محصوران باستحکام برج و باره پرداخته بزدن توپ
و تفنگ و انداختن بان و سنگ و دیگر آلات آتشباری پرداختند و
هر روز جمعی از هر دو طرف بدم تیغ و سنان می آمدند و مردم
قلعه بر آمده بر مورچال می ریختند آدم و چارپا ضائع می‌ساختند
و آنچه دران محاصره ازان پادشاه زادهٔ با فرهنگ و امرای با نام
و ننگ ترددات نمایان بعرصهٔ ظهور آمده بتحریر تفصیل آن قلم
را رنجه داشتن بطول کلام منجر می‌گردد - حاصل کلام بعد ازان که
کار بر محصوران تنگ گردید پیغام اظهار عجز و پیام امان بمیان
آوردند و قبول مبلغ کرور روپیه بطریق شکرانهٔ شفع جرائم کرده
و ناکردهٔ خود ساختند - درین ضمن اخبار موحش از عارضهٔ حبس
بول پادشاه و بر هم خوردن نسق حضور و طلب بعضی امرا در
دار السلطنت انتشار یافت ناچار کار بصلح انجامید تا آنکه از
نوشتجات وکیل بثبوت پیوست که امرای همراه پادشاه زاده محمد
اورنگ زیب بتجویز دارا شکوه که ازسابق هم ولي عهد صاحب اختیار

بود و بعد عارضهٔ بدنی پادشاه زمام نسق سلطنت به پنجهٔ اقتدار او در آمد طلب حضور گردیدند لهذا بعادل شاه بیجاپور بقبول پیشکش مذکور دار و مدار نموده از پای قلعهٔ بیجاپور بر خاسته متوجه خجسته بنیاد اورنگ آباد گردیدند *

دیگر مخفی نماند که فرقهٔ گرز بردار سابق جدا نبود از نوکران روشناس که درجلد روی وتیز روی شهرت داشتند برای طلب امرای سرکش و زمینداران مفسد و رساندن فرامین تعین می گردیدند مگر درعهد جهانگیر پادشاه برای روز شکار سه چهارگرز بردار که گرزهای فولاد هشت پهلو داشتند در رکاب حاضر می بودند از اوائل عهد صاحبقران فرقهٔ گرز بردار بتفریق گرز طلا و نقره مقرر گشتند و فرمودند که سوای مردم توران از قوم دیگر داخل گرز بردار ننمایند - خربزهٔ سرده که در هندستان اصلا نمي کاشتند در عهد سنهٔ پانزدهم جلوس اعلی حضرت ابتداء محمد رضای خراساني در نواح شاه جهان آباد تخم خربزه کاشت و زمین موافق آمد و از عطای خلعت و دیگر عنایات پادشاهي مفتخر گردید *

بر عقلا ظاهر است که اگرچه در ملک گیري استقلال به از محمد اکبر پادشاه رونق افزای سلطنت هندوستان در تیموریه نبوده اما در بندوبست و نسق فراهم آوردن خزانه و آباد کاری ملک و قدرداني سپاه و رفاه لشکر به از شاهجهان پادشاه در عرصهٔ پر وسعت هندوستان فرمان فرمای نگردیده سوای خرچ لازم و ملزوم سلطنت و آنچه بخرچ عمارات و قلعه و مساجد شاه جهان آباد و دیگر بلاد و بانعام ایلچیان و مهم قندهار و بلخ که آخر رایگان

رفته در آمده بیست و چهار کرور روپیه و از جنس اشرفي سوای طلا و نقرهٔ غیر مسکوک و ظروف طلائی و نقرئي و جواهر که تخمینا تا پانزده شانزده کروران نیز می شد مانده بود - و در رعیت پروری و عدم تعدی حکام تقید تمام داشت *

و آنچه در شاه جهان نامه از تفصیل منصب پادشاه زادهای والا گهر و امرای عظیم الشان درج است نقرهٔ چند بزبان قلم میدهد *

دارا شکوه بپایهٔ چهل هزاری و بیست و پنج هزار سوار دو اسپه و سه اسپه رسیده بود *

پادشاه زاده محمد اورنگ زیب و شجاع هردو بمنصب بیست هزاری پانزده هزار سوار سرافرازي داشتند *

و مراد بخش از پایهٔ پانزده هزاری تجاوز ننموده بود *

و پادشاه زادها را تا خدمت نمي فرمودند یومیه مقرر می داشتند بعده که بمهمي مامور می گردیدند بمنصب سرافرازی می یافتند مگر دارا شکوه که از بسیاري محبت شاه جهان پادشاه اورا از خود جدا نمی نمودند بعد از انکه محمد شجاع بمهم دکن مامور گردیده تسلیم منصب نمود در عالم همچشمی که کلان تر از همه برادران بود رقت کنان از سر دیوان برخاست لهذا ناچار بدون آنکه بخدمتی مامور گردد منصب عطا نمودند - و از جمله امرای بیش منصب زیاده از چهار نفر شاه‌جهان پادشاه هفت هزاری نمی نمودند بعده که یکی ازین چهار ودیعت حیات می نمود دیگری را بدین منصب سرافرازی میدادند چنانچه که در ایامی که عارضهٔ حبس بول و شورش سلطنت رو داد چهار

نفر که بمنصب هفت هزاری بتفصیل ذیل سوا وزای داشتند همه مرحله پیمای سفر آخرت گردیده بودند و هیچ یک از امرای مقرب عوض آنها بپایهٔ هفت هزاری نرسیده بود - جملة الملک سعد الله خان و علیمردان خان سپه سالار و سعید خان بهادر و اسلام خان - و شش هزاری از شش نفر زیاده نبودند رستم خان بهادر خان جهان و اعظم خان و معظم خان و میر جمله و خسرو خان ولد نذرمحمد خان و مهاراجه جسونت - و هفده نفر بپایهٔ پنج هزاری رسیده بودند شاه نواز خان صفوی و مکرمت خان صفوی و قلیج خان بهادر و جعفرخان وخلیل الله خان ومهابت خان و اعتقاد خان و بهادر خان روهیله و نجابت خان و اله وردی خان و بهرام خان ولد نذر محمد خان و میرزا راجه جیسنگه وراجه جگت سنگه و رانا راجسنگه و مالوجی بهوسله و راجه بیتهل داس وراجه رام سنگه - و چهار هزاري از چهارده نفرزیاده نبودند و سه هزاری و پانصدی یک نفر بود - و سه هزاری چهل و هفت نفربودند و هزار و پانصدی بیست نفر و هزاري پنجاه و نه نفربودندکه بتحریر تفصیل آن نمي پردازد *

درینصورت عقلاي دانش پژوه و سخن سنجان گنج معاني نظر بر بندوبست سلطنت سابق در رویه اختلال نسق حال که تعداد برنا یعني جوان هفت هزاري و شش هزاري مراتب نویسان حضور و محرران بخشیان عظام اطلاع ندارند تا بدیگران چه رسد انصاف نمایند که هرگاه نه محال خالصه ماندهٔ و نه پاي باقی یافته مي شود و نه زر درخزانه فراهم مي آید بیش منصبان

غیر مشهور و ریزه منصبداران نا محصور که از اندازهٔ شمار بیرونند فائدهٔ لب بشکوهٔ بي جاگیری و نیافتن نقدي کشودن معلوم مگر آنکه پا بدامن صبر پیچیده بنام منصب بي ثمر قانع باشند *

القصه چون ذکر خاتمه و قلع سلطنت فردوس آشیاني شاه جهان پادشاه بتحریر مقدمهٔ آغاز جلوس خلد مکان موقوف است الحال عنان کمیت خامهٔ تیز رفتار را بتذکار سلطنت خلد آرامگاه محمد اورنگ زیب عالمگیر معطوف مي سازد *

تمام شد

حصه اول منتخب اللباب



MEMO.

The Preface to this work including a brief sketch, of the Author's life, and some notice of his History will appear in the end of 2nd part.

BIBLIOTHECA INDICA

COLLECTION OF ORIENTAL WORKS

PUBLISHED UNDER THE SUPERINTENDENCE OF THE

ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.



THE MUNTAKHAB AL-LUBÁB

OF

KHÁFÍ KHÁN.

EDITED BY

MAULAVÍ KABÍR AL-DÍN AHMAD.

PART I.

PRINTED AT THE COLLEGE PRESS.

CALCUTTA:

1869.